اشرف التواریخ

وقایع مربوط به دورهٔ حکومت محمد ولی میرزا در خراسان

(سالهای ۱۲۱۸-۱۲۳۱)

تألیف

محمد تقی نوری

تصحیح

سوسن اصیلی

بسم الله الرحمن الرحیم

اشرف التواریخ

نویسنده:

محمد تقی نوری

ناشر چاپی:

میراث مکتوب

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

اشرف التواریخ

مشخصات کتاب

سرشناسه : نوری، محمدتقی‌بن‌محمد مهدی، قرن ۱۳ق.

عنوان و نام پدیدآور : اشرف‌التواریخ/ محمدتقی نوری ؛ تصحیح سوسن اصیلی.

مشخصات نشر : تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۶-

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۷۸۰۰۰ ریال :۰-۵۱-۸۷۰۰-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فاپا (برونسپاری)

یادداشت : کتابنامه.

یادداشت : نمایه.

مندرجات : ج.۱. وقایع مربوط به دوره حکومت محمدولی میرزا در خراسان (سالهای ۱۲۱۸ - ۱۳۳۱)

موضوع : فتحعلی قاجار، شاه ایران، ۱۱۸۵ - ۱۲۵۰ق.

موضوع : نثر فارسی -- قرن ۱۳ق.

موضوع : ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ق. -- تاریخنویسی

شناسه افزوده : اصیلی، سوسن، مصحح

رده بندی کنگره : DSR۱۳۱۳/ن۹الف۵ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۷۴

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۶۲۷۹۸

پیشگفتار

نگاهی به تاریخ قاجار

نگارش و بررسی تاریخ برای پژوهشگر این رشته، بدون پژوهش در منابع اصلی آن امکان‌پذیر نخواهد بود. امروزه منابع زیادی از دوره‌های گوناگون تاریخی به جای مانده که پژوهشگر را در راه دستیابی به ناشناخته‌های تاریخ یاری می‌دهند. دوره قاجاریه به لحاظ نزدیکی زمانی از این جهت درخور توجّه بیشتری است. از این دوره منابع بسیاری به جای مانده که در انتظار بررسی پژوهشگران و مورخان هستند. گرچه بسیاری از این منابع به چاپ رسیده، و قابل دستیابی هستند، اما هنوز کم نیستند منابع باارزشی که در گنجینه‌های خطی ناشناخته یا کمتر شناخته شده، با کاربرد محدودی باقی مانده‌اند و آماده‌سازی و معرفی این منابع ابزار پژوهش مورّخان را بیشتر برای پژوهش‌های دقیق‌تر آنها فراهم می‌کند و این امر انگیزه چنین تلاش‌هایی را ایجاد می‌کند.

اشرف التواریخ نیز یکی از این منابع است که با ویژگی‌هایی که در خود دارد، می‌تواند راهگشای مورّخان برای بررسی بخشی از تاریخ قاجاریه باشد.

اشرف التواریخ، مقدمه، ص: ۱۴

قاجارها از ۱۲۱۰ تا ۱۳۴۲ ق/ ۱۷۹۵– ۱۹۲۴ م بر ایران حکم راندند. این طایفه که هنگام تأسیس سلسله صفویه در منطقه قراباغ

آذربایجان ساکن بودنـد، در جمع قزلباشانی که شاه اسـماعیل را برای به دست آوردن حکومت یاری دادند، «۱» درآمدند و پس از آن همواره در تاریخ صـفویه به‌عنوان طایفه‌ای قدرتمند مطرح بودند. تا اینکه در اواخر دوره صـفویه سران این طایفه کم‌کم زمینه را برای بدست آوردن قدرت فراهم کردند. فتحعلی خان قاجار هنگام محاصـره اصـفهان به وسـیله افغان‌ها (۱۱۳۴ ق/ ۱۷۲۲ م) چندی شاه سـلطان حسـین را یاری داد، اما به زودی مورد غضب شاه واقع شده، از اصـفهان گریخت و به اردوی طهماسب دوم صـفوی در مناطق شمالی ایران پیوست. «۲» هنگامی که طهماسب دوم صفوی عازم فتح خراسان بود، نادر قلی افشار و فتحعلی خان قاجار، هردو از سـران سپاه وی بودند و رقابت سختی میان این دو جنگجوی قدرت‌طلب وجود داشت. نتیجه درگیری و رقابت آنان، قتل فتحعلی خان قاجار به دسـتور طهماسب بود. فتح مشـهد با کمک نادر، موجب افزایش قدرت او و زمینه تلاش‌های بعدی وی برای به دسـت آوردن تخت سـلطنت شد. در دوره نادر طوایف ترکمان یموت و قاجار در گرگان سـر به طغیان برداشـتند، دولت افشاریه به سختی آنان را سرکوب کرد و همین امر کینه شدید آنان نسبت به این دولت را درپی داشت.

محمـد حسن خـان پسـر فتحعلی خان که در میان ایلات ترکمن پنهان شـده بود، پس از قتل نادر شاه سـر به طغیان برداشت. عادلشاه برادرزاده نادر تلاش کرد، او را سـرکوب کنـد، اما خود در جریان درگیری‌های خانوادگی و کشـمکش با رقبا کشـته شد و پسـرش شاهرخ در خراسان به حکومت رسـید. در این هنگام کریم خان زنـد از جنوب برای دستیابی به قدرت تلاش‌هایی را آغاز کرد. پس از کشـته شـدن محمد حسن خان، کریم خان پسـران او، از جمله آقا محمد خان را به شـیراز برد. آقا محمد خان پس از مرگ کریم خان، از شیراز گریخته، به استرآباد رفت و با برادرانش به تلاش‌هایی برای کسب قدرت دست زد.

---

(۱). فاروق سومر: نقش ترکان آناطولی در تشـکیل و توسعه دولت صـفوی، ترجمه: احسان اشراقی و محمد تقی امامی، تهران: نشر گستره، ۱۳۷۱.

(۲). محمـد فتـح اللّه بن محمـد تقی ساروی: تاریـخ محمدی، به اهتمام غلامرضا طباطبایی محمد. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱، ص: ۳۰- ۲۹.

اشرف التواریخ، مقدمه، ص: ۱۵

در این هنگام مدعیان بسیاری در گوشه و کنار ایران سربلند کرده و درپی دستیابی به تاج و تخت بودند. آقا محمد خان در طول ۱۹ سال از ۱۱۹۳ تا ۱۲۱۱ ق/ ۱۷۷۶ تا ۱۷۹۶ م به‌طور پی‌درپی به قلع‌وقمع مـدعیان گوناگون مشـغول بود. از اقـدامات آقا محمد خان، مبارزه با خانـدان زنـد بود که به شـکست لطف علی خان و قتل عام کرمان در سال ۱۲۰۹ ق/ ۱۷۹۴ م انجامیـد. او پس از آن متوجه مدعیان شـمال‌غربی شد و پس از فتح تفلیس به تهران بازگشته در سال ۱۲۱۰ ق/ ۱۷۹۵ م تاجگذاری نمود. از آن پس کانون توجّه او مناطق شـرقی ایران و سروسامان دادن به اوضاع آنجا بود. آقا محمد خان پس از تاجگذاری، به خراسان که شاهرخ افشار در آنجا حکومت می‌کرد، لشـکر کشـید. پس از شـکست شاهرخ و فرار پسـر او نادر میرزا به هرات، آقا محمـد خان فرصتی برای مانـدن در آنجا پیدا نکرد، زیرا پس از شـنیدن خبر لشکرکشـی روسـیه به قفقاز بی‌درنگ راهی آنجا شد و در همین لشکرکشی، به سال ۱۲۱۱ ق/ ۱۷۹۶ م به دست خادمانی که آنان را به مرگ محکوم کرده بود، کشته شد. «۱»

جانشین و ولیعهد او فتحعلی شاه به سال ۱۲۱۲ ق/ ۱۷۹۷ م در تهران تاجگذاری کرد.

فتحعلی شاه هنگامی به سلطنت رسید که مدعیان بسیاری در کشور سر برافراشته بودند.

آقـا محمـد خـان بسـیاری از سـرکشان را مطیع یـا نـابود کرده بود، امـا نتوانست ثبات و آرامش کافی در کشور ایجاد کنـد، بنابراین فتحعلی شـاه می‌بـایست یا این مـدعیان را سـرکوب کنـد یا وضع، بار دیگر به حالت پرآشوب پیشـین بازگردد. از جمله این مـدعیان صادق خان کرد شـقاقی از سـران سـپاه آقا محمـد خان بود که فتحعلی شاه در قزوین او را شـکست داد. دیگر محمـد خان زند پسـر

زکی خان زند بود که خیال اعتلای دوباره حکومت زندیه را در سر می‌پروراند. وی نیز در اصفهان از سپاه فتحعلی شاه شکست خورد.

عصر حکومت فتحعلی شاه، در تاریخ ایران اهمیّت بسیاری دارد، حکومت او همزمان با رقابت کشورهای اروپایی برای به دست آوردن نفوذ هرچه بیشتر در شرق بود. ناپلئون که درپی تسخیر تمامی اروپا بود، قصد داشت ثروت افسانه‌ای هندوستان، مهمترین مستعمره انگلستان را نیز بدست آورد و راه او برای رسیدن به هند از ایران می‌گذشت. از سویی دیگر

---

(۱). درباره اقدامات آقا محمد خان بهترین و مفصل‌ترین منابع، تاریخ محمدی از محمد ساروی است.

اشرف التواریخ، مقدمه، ص: ۱۶

انگلستان برای حفظ هندوستان سیاست خود را بر جلب دوستی کشورهای همسایه آن قرار داده بود و ایران مهمترین این همسایگان بود. اما ایران درپی طرح‌های توسعه‌طلبانه پطر کبیر همواره مهمترین راه ارتباطی روسیه با آب‌های آزاد جهان نیز محسوب می‌شد، بنابراین روسیه نیز درپی کسب نفوذ در این کشور بود. این ویژگی‌ها از سویی و همسایگی با عثمانی از سوی دیگر ایران را در جریان کشاکش‌های جهانی قرار داده و هریک از این کشورها با فرستادن سفیران و نمایندگانی برای ایجاد رابطه با ایران کوشیدند. همه این تلاش‌ها هنگامی صورت می‌گرفت که دولت فتحعلی شاه قاجار به شیوه‌ای پی‌گیر در صدد گسترش سلطه خود بر تمام ایران بود.

مهمترین تلاش فتحعلی شاه برای سرکوبی رقبای داخلی، تسخیر خراسان بود.

آقا محمد خان تنها توانست خراسان را فتح کند، اما فرصت نیافت، حکومت خود را در آنجا تثبیت کند، بنابراین پس از قتل او، نادر میرزا پسر شاهرخ که با حمایت زمان شاه افغان در هرات به سر می‌برد، دوباره به مشهد بازگشت و با حمایت برخی از امرای خراسان برای به دست آوردن قدرت تلاش کرد. فتحعلی شاه در سال ۱۲۱۴ ق/ ۱۷۹۹ م روانه خراسان شد. در این هنگام امرای خراسان از او اطاعت کردند. نادر میرزا نیز نافرمانی نکرد. فتحعلی شاه هنگامی که اوضاع خراسان را آرام دید به تهران بازگشت.

نادر میرزا دوباره علم طغیان برافراشت و بار دیگر فتحعلی شاه را به خراسان کشاند. شاه در این سفر پسرش محمد ولی میرزا حاکم سمنان را نیز با خود برد و مشهد را محاصره کرد.

خوانین خراسان از شاه قاجار خواستند به تهران بازگردد و قول دادند، نادر میرزا را شکست دهند. در همین سال محمد ولی میرزا به یاری بعضی از خوانین و امرای خراسان با دشواری او را دستگیر کرده به تهران فرستاد و شاه دستور قتل نادر میرزا و پسرانش را صادر کرد و به این ترتیب بازماندگان سلسله افشار نابود شدند. «۱»

همزمان با این رویداد مهمترین واقعه عصر حکومت فتحعلی شاه که به فاصله کمی از آن اتفاق افتاد، جنگ‌های پی‌درپی و طولانی ایران و روس بود. نخستین جنگ در طول سال‌های

---

(۱). علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه: اکسیر التواریخ، به اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران: ویسمن، ۱۳۷۰ ص، ۱۰۴- ۱۰۲.

اشرف التواریخ، مقدمه، ص: ۱۷

۱۲۱۹ تا ۱۲۲۸ ق/ ۱۸۰۴ تا ۱۸۱۳ م و جنگ دوم از ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳ ق ۱۸۲۵ تا ۱۸۲۷ م روی داد که با انعقاد دو عهدنامه گلستان و ترکمانچای بخش‌های زیادی از مناطق شمالغربی خاک ایران جدا شدند. «۱»

سیاست فتحعلی شاه برای حفظ مناطق وسیعی که در اختیار داشت این بود که برای هر منطقه، حاکمی مورد اعتماد تعیین کند. بنابراین هریک از پسران خود را به حکومت ایالتی از ایران منصوب کرد تا به استقلال در آنجا فرمانروایی کنند. از جمله عباس

میرزا را به حکومت آذربایجان منصوب کرد. در میان مناطق گوناگون ایران، خراسان از موقعیت ویژه‌ای برخوردار بود؛ چنانکه محمد صادق مروزی در تاریخ جهان‌آرا درباره خراسان می‌نویسد:

«محقق است که مملکت خراسان طولاـ و عرضا، کمّا و کیفا وسیع‌ترین ممالک ایران است و بهترین معموره جهان. خاکش به اقتضای تربیت خسرو خاوران مایه شجاعتست و خاک‌نشینانش از تأثیر آب و هوا کمال جلادت لشکری جرار دارد و سپاهی کرار.» «۲»

به‌هرحال خراسان به لحاظ اینکه از دار الخلافه دور بود، توانایی آن را داشت که شورشیان و طاغیان را علیه دولت در خود بپرورد. به همین دلیل دولت مرکزی ایران توجّه ویژه‌ای به آنجا داشت، به‌ویژه آنکه در آغاز حکومت فتحعلی شاه، هنوز بازماندگان سلسله افشاری در آنجا درپی کسب قدرت بودند. به همین دلیل فتحعلی شاه پسر سومش محمد ولی میرزا را به حکومت آنجا برگزید. وی ۱۴ سال در خراسان حکم راند. اشرف التواریخ شرح حکومت وی در این مدت و وقایع خراسان و بخش‌های دیگر کشور در طول سال‌های ۱۲۱۸ تا ۱۲۳۱ است.

---

(۱). عبد الرزاق مفتون دنبلی: مآثر سلطانیه، تهران: ابن سینا، ۱۳۵۱، ص: ۹۵- ۹۳؛ رضا قلی خان هدایت: تاریخ روضه الصفای ناصری، جلد نهم، قم: مرکزی، پیروز، خیام، ۱۳۳۹، ص: ۳۸۷- ۳۸۶؛ اعتماد السلطنه: تاریخ منتظم ناصری، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، جلد ۳، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۷، ص: ۶۹- ۱۴۶۸.

(۲). محمد صادق مروزی: تاریخ جهان‌آرا (رطب اللسان)، نسخه عکسی شماره ۴۴۴۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، برگ (۱۰۸ آ). اصل نسخه کتابخانه ملی به‌شماره ۲۹۷ رس [ف ملی ۱: ۳۲].

اشرف التواریخ، مقدمه، ص: ۱۸

محمد ولی میرزا

محمد ولی میرزا پسر سوم فتحعلی شاه در روز جمعه اول شوال سال ۱۲۰۳ ق/ ۱۸۸۹ م «۱» در قصبه نوا متولد شد. به نوشته محمد تقی نوری در کتاب اشرف التواریخ "والده آن حضرت، از خاندان کریم و بروجردی الاصل و در اصفهان مقیم بود» (برگ ۲۲).

در سال ۱۲۱۴ ق/ ۱۷۹۹ م هنگامی که محمد ولی میرزا ۱۱ سال داشت از سوی فتحعلی شاه به حکومت سمنان منصوب شد. چنانکه پیش از این آمد در سال ۱۲۱۸ ق/ ۱۸۰۳ م هنگامی که فتحعلی شاه برای سرکوبی نادر میرزا افشار به خراسان رفت، محمد ولی میرزا را با خود برده و او در همانجا به حکومت خراسان منصوب شد و توانست نادر میرزا را دستگیر و روانه تهران کند. «۲»

در آن روزگار خراسان از سوی شمال‌شرقی و مشرق به جیحون و سرزمین بلخ، از جنوب به کابل و سیستان، از غرب به عراق عجم و استرآباد محدود می‌شد. «۳» اما محمد ولی میرزا نتوانست، منطقه قدرتش را از مشهد، نیشابور، ترشیز، تون، طبس و توابع آن فراتر ببرد و همواره جنوب خراسان در دست افغان‌ها و برخی قبایل دیگر و مناطق شرق و شمال در دست اوزبکان و ترکمانان بود. «۴»

محمد ولی میرزا از آغاز تلاش می‌کرد، خوانین خراسان را که هریک در منطقه خویش قدرت بسیاری داشتند، با خود همسو سازد. اما درگیری با امرای خراسانی از سویی و حملات مداوم طوایف ترکمان و نافرمانی‌های فیروز الدّین میرزا حاکم هرات از سوی دیگر، موجب تزلزل قدرت او در خراسان شدند.

در دوران حکمرانی محمد ولی میرزا بر خراسان وقایعی اتفاق افتاد که در بررسی تاریخ ایران عصر فتحعلی شاه، اهمیت دارند. در این بخش مهمترین این وقایع به اختصار ذکر می‌گردد.

---

(۱). خانلر حلال‌خور: بحر اللئالی، نسخه خطی ۱۴۲۱ دانشگاه؛ محمد اکبر افشار: استخراج احکام طالع شهریار و شهزادگان، نسخه خطی شماره ۲۱۴۰ دانشگاه؛ محمود میرزا: گلشن محمود، میکروفیلم ۱۹۱۱ دانشگاه.

(۲). نوری: اشرف التواریخ.

(۳). ابو القاسم طاهری: جغرافیای تاریخی خراسان از نظر جهانگردان، به نقل از مکدانالد کنیر، تهران: شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران، ۱۳۴۸، ص: ۳۰.

(۴). همان، ص: ۳۱.

اشرف التواریخ، مقدمه، ص: ۱۹

در سال ۱۲۱۸ ق/ ۱۸۰۴ م نادر میرزا افشار از محمد ولی میرزا شکست خورد. «۱»

در سال ۱۲۲۰ ق/ ۱۸۰۵ م محمد ولی میرزا با ترکمانان طژن و سرخس و آخال درگیر شده، آنها را سرکوب کرد. «۲»

در سال ۱۲۲۲ ق/ ۱۸۰۷ م صوفی اسلام که از بزرگان فرقه نقشبندیه بود و مریدان بسیاری در هرات و خراسان داشت، با فیروز الدّین میرزا حاکم هرات همدست شده، عزم تسخیر شهر مشهد را کرد. اما محمد ولی میرزا، پیش‌دستی کرده، در منزل شکیبان نزدیک هرات آنها را شکست داد و صوفی اسلام در آنجا کشته شد. «۳»

در سال ۱۲۲۳ ق/ ۱۸۰۸ م به هنگام درگیری امیر ناصر الدین توره حاکم مرو با برادرش امیر حیدر توره؛ محمد ولی میرزا از ناصر الدّین حمایت کرده، هنگامی که او از برادر گریخت به محمد ولی میرزا در مشهد پناه برده، در آنجا ساکن شد. «۴»

در سال ۱۲۲۴ ق/ ۱۸۰۹ م محمد ولی میرزا با مصطفی قلی خان عرب حاکم ترشیز که سر به طغیان و نافرمانی برداشته بود، جنگیده او را شکست داد و نزد شاه فرستاد. در همین سال به نسا و ابیورد و مهنه لشکر کشید و ترکمان‌هایی را که به آنجا آمده بودند مغلوب کرد. «۵»

در سال ۱۲۲۴ ق/ ۱۸۰۹ م فیروز الدّین میرزا والی هرات که از پرداختن مالیات سر باز می‌زد، به‌عنوان یک شورشی جلوه‌گر شده، محمد ولی میرزا برای تنبیه او به هرات لشکر کشید و در پل نقره نزدیک هرات اردو زد. فیروز الدین میرزا چون توان مقابله را در خود ندید، برای عذرخواهی با میانجی‌گری خوانین خراسان پسرش را با خراج معوقه و پیشکشی فرستاد و محمد ولی میرزا بازگشت. «۶»

---

(۱). هدایت: روضه الصفای ناصری، ج ۹، ص: ۳۸۶ و ۳۸۷.

(۲). اعتماد السلطنهٔ: تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، ص: ۱۴۷۸.

(۳). محمد یوسف ریاضی هروی: عین الوقایع، به کوشش محمد آصف فکرت هروی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ص: ۹ و ۸.

(۴). اعتضاد السلطنه: اکسیر التواریخ، ص: ۱۰۶.

(۵). اعتماد السلطنه: تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، ص: ۱۴۹۵.

(۶). اعتماد السلطنه: مطلع الشّمس، به اهتمام تیمور برهان لیمودهی، تهران: فرهنگسرای یساولی، ۶۳ و ۱۳۶۲، ص: ۶۴۲- ۶۴۱.

اشرف التواریخ، مقدمه، ص: ۲۰

در سال ۱۲۲۷ ق/ ۱۸۱۲ م محمد ولی میرزا به همراهی ناصر الدین توره و اسحاق خان قرایی به دستور فتحعلی شاه به تهران احضار شده و با شاه ملاقات کرد. «۱»

در سال ۱۲۲۸ ق/ ۱۸۱۳ م طایفه گوکلان ترکمان به رهبری یوسف خواجه کاشغری سر به شورش برداشته، قلعه پسرک فندرسک

را محاصره کردند. محمد ولی میرزا و محمد قلی میرزا حکمران مازندران از سوی شاه مأمور دفع او شدند. اما محمد ولی میرزا بدون کمک محمد قلی میرزا و همراه سران خراسان وی را شکست داد. به نظر می‌آید محمد ولی میرزا هرگز نتوانسته باشد، اعتماد و حمایت امرای خراسان را به سوی خود جلب کند و همین امر موجب اختلاف میان او و این خوانین می‌گردید تا آنجا که آنها به اغوای اسحاق خان قرایی علیه محمد ولی میرزا شوریدند و دیگر حاضر نبودند حکومت محمد ولی میرزا بر خراسان را بپذیرند. «۲» درگیری آنها به جایی رسید که در سال ۱۲۲۹ ق/ ۱۸۱۴ م شاه، اسماعیل خان سردار دامغانی را برای تنبیه آنها فرستاد و پس از درگیری سختی خراسانیان شکست خوردند. «۳»

مخالفت‌های امرای خراسان همچنان ادامه داشت. سرانجام شاه ناچار شد، دوباره اسماعیل خان سردار را مأمور خراسان کرده، محمد ولی میرزا را به تهران بخواند و این‌بار او را همراه فرج اللّه خان افشار و میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله به مشهد فرستاد. سال بعد اسحاق خان قرایی پسر خود حسنعلی خان را به دربار فتحعلی شاه فرستاد و عزل محمد ولی میرزا و حکومت ترشیز را برای خود خواست. شاه با حکومت ترشیز موافقت کرد. هنگام بازگشت، حسنعلی خان اعتنایی به شاهزاده نکرد، او نیز اسحاق خان و پسرش هر دو را به قتل رساند. این کار سبب شورش خوانین خراسان شد. اغتشاش در خراسان چنان بالا گرفت که فتحعلی شاه، محمد ولی میرزا را در سال ۱۲۳۱ ق/ ۱۸۱۶ م عزل کرده، حسنعلی خان شجاع السّلطنه را به جای او به حکومت خراسان فرستاد. «۴»

---

(۱). محمد تقی لسان الملک سپهر: ناسخ التواریخ، تهران: کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۵۳، ج ۱، ص: ۲۲۷ و ۲۲۶.

(۲). اعتماد السلطنه: تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، ص: ۱۵۰۸.

(۳). همان، ص: ۱۸- ۱۵۱۷.

(۴). دنبلی: مآثر سلطانیه، ص: ۳۲۱.

اشرف التواریخ، مقدمه، ص: ۲۱

محمد ولی میرزا پس از ۱۴ سال حکمرانی بر خراسان به تهران آمد و مدت ۴ سال در دربار بود، تا اینکه در سال ۱۲۳۶ «۱» ق/ ۱۸۲۱ م به حکومت یزد منصوب و تا سال ۱۲۴۳ ق/ ۱۸۲۷ م حاکم آنجا بود. در این سال از حکومت یزد عزل شد و تا آخر عمر در تهران به سر برد.

در سال ۱۲۷۹ ق/ ۱۸۶۲ م به عضویت دار الشورای کبری منصوب شد و در سال ۱۲۸۱ ق/ ۱۸۶۴ م در سن ۷۹ سالگی درگذشت.

محمد ولی میرزا بعنوان یکی از شاهزادگان پرتلاش فتحعلی شاه شناخته شده است. او در دورانی حاکم خراسان بود که از سویی حکومت فتحعلی شاه در حال تکوین و ثبات بود و از سویی دیگر جنگ‌های ایران و روس افراد زیادی را برمی‌انگیخت تا با استفاده از آشفتگی اوضاع به‌ویژه در منطقه دور از دسترسی چون خراسان سر به شورش بردارند، به‌ویژه امرای شهرهای مختلف افغانستان که از این موقعیت استفاده زیادی می‌کردند و بعدها که با حمایت انگلستان با دولت ایران در جنگ بودند، به فرماندهی با تدبیر و قدرت نیاز بود تا آنها را سرکوب کند. اما به هرترتیب وی نتوانست مدت زیادی در آنجا دوام بیاورد. او می‌بایست با سیاست و تدبیر و نه با زور و ستیز امرای بانفوذ خراسان که خود صاحب قلعه و سپاهی بودند را آرام می‌کرد.

همچنین محمد ولی میرزا به‌عنوان فردی علم‌دوست در منابع معرفی شده است. به نوشته اعتماد السلطنه: وی در مشهد علوم ریاضی را نزد مولانا آقا ابو محمد که در علم نجوم و احکام نجوم متخصص بود، آموخت. «۲»

محمود میرزا در گلشن محمود نوشته که محمد ولی میرزا شعر هم می‌سروده و به والی تخلص می‌کرده است. «۳» وی از آنجا که به احکام نجوم آشنا بوده، نزد مردم به‌عنوان فردی که از آینده خبر می‌دهد، شناخته شده بود. «۴»

اشرف التواریخ، چنانکه مؤلف در دیباچه آن می‌نگارد، به تشویق محمد ولی میرزا که به علم تاریخ نیز علاقه زیادی داشته نگاشته

شده است. «۵»

(۱). اعتماد السلطنه در تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، ص: ۱۵۵۶، آغاز حکومت او را بر یزد ۱۲۳۸ می‌داند.

(۲). اعتماد السلطنه: مطلع الشمس، ج ۳، ص: ۷۰۳/ ۲.

(۳). محمود میرزا: گلشن محمود، ص: ۳۲.

(۴). مهدی بامداد: شرح حال رجال ایران، ج ۴، تهران: زوار، چاپ چهارم، ۱۳۷۱، ص: ۳۲.

(۵). نوری: اشرف التواریخ.

اشرف التواریخ، مقدمه، ص: ۲۲

در تاریخ عضدی آمده است که یکی از سرگرمی‌های فتحعلی شاه، این بوده که محمد ولی میرزا برای او از تاریخ حکایت می‌کرده است. «۱»

استاد ایرج افشار نیز در جلد ششم نشریه کتابخانه مرکزی فهرستی از نام کتاب‌هایی را که به دستور محمد ولی میرزا هنگام حکومت یزد تألیف یا ترجمه شده‌اند با تکیه بر فهرستی که در کتاب جامع مفیدی از محمد جعفر منشی نگاشته شده است، آورده‌اند. در این فهرست ۵۴ متن در این زمینه معرفی شده است. «۲»

نیز استاد محمد تقی دانش‌پژوه در مقاله‌ای در راهنمای کتاب فهرست پنجاه کتاب را که به نام محمد ولی میرزا تألیف شده و در موضوعات حدیث، کلام و اصول دین و فقه می‌باشند، نگاشته است. «۳» این امر نشانگر توجه محمد ولی میرزا به امور علمی است.

منابع عصر قاجاری

در دوره فتحعلی شاه، گرایش به تاریخ‌نگاری بسیار زیاد بوده است. در کتابخانه‌های گوناگون نسخه‌های خطی زیادی شناسایی شده‌اند که به دستور فتحعلی شاه به نگارش درآمده‌اند. ویژگی مشترک این کتاب‌ها، ذکر اصل و نسب قاجارها و شرح قدرت‌نمایی‌های آنها برای کسب قدرت و پیروزی آقا محمد خان بر رقیبان و درواقع تأسیس سلسله قاجاریه در سال ۱۲۱۰ است.

فتحعلی شاه که در نخستین سال‌های تثبیت قاجاریه، پادشاه این سلسله بود، برای مشروعیت بخشیدن به حکومت این سلسله و همین‌طور نمایاندن شوکت و قدرت سران این طایفه دستور نگارش چنین آثاری را می‌داد تا به این وسیله قاجارها را طایفه‌ای ریشه‌دار و اصیل و صاحب قدرت و شایسته فرمانروایی معرفی کند.

از نخستین تاریخ‌های نگارش یافته درباره قاجاریه باید از تاریخ محمدی یا احسن التواریخ، از محمد بن محمد تقی ساروی یاد کرد. وی کتاب خود را به دستور فتحعلی شاه و در دوران شاهزادگی وی نگاشته است. مؤلف در این تاریخ به برآمدن قاجارها تا آغاز سلطنت فتحعلی شاه می‌پردازد.

(۱). احمد میرزا عضد الدوله: تاریخ عضدی، تهران: انتشارات سرو، ۱۳۶۲، ص: ۴۲.

(۲). نشریه نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، دفتر ششم، تهران: ۱۳۴۸، ص: ۳۲۷.

(۳). محمد تقی دانش‌پژوه: نکته‌هایی درباره آثار ملاصدرا، راهنمای کتاب، س ۵، ش ۱، ص: ۳۶- ۳۸.

اشرف التواریخ، مقدمه، ص: ۲۳

این کتاب به همّت غلامرضا طباطبایی مجد به چاپ رسیده است. ادامه تاریخ محمدی نیز به نام تاریخ فتحعلی شاه قاجار توسط همین نگارنده نوشته شده است که شامل تاریخ دوره حکومت فتحعلی شاه از ۱۲۱۲ تا ۱۲۱۷ است. دو نسخه از این کتاب در

کتابخانه موزه بریتانیا موجود می‌باشد. «۱»

مآثر سلطانیه نوشته عبد الرزاق مفتون دنبلی نیز از منابع مهم دوره فتحعلی شاه است. این کتاب وقایع تاریخ قاجار تا سال ۱۲۴۱ را در خود دارد. در این اثر بیشترین توجه مؤلف به جنگ‌های ایران و روس بوده است، زیرا در آنزمان مؤلف شخصا در آذربایجان حضور داشته و در دیوان انشای نایب السلطنه عباس میرزا کار می‌کرده است. «۲» این کتاب به زبان انگلیسی نیز ترجمه شده و در لندن به سال ۱۸۳۳ به چاپ رسیده است. «۳»

از منابع قابل‌توجه دوره فتحعلی شاه، تاریخ جهان‌آرا، نوشته محمد صادق مروزی متخلص به هما است. این کتاب نیز به نام شاه در دو جلد نگاشته شده است و شامل وقایع ۲۰ سال نخست پادشاهی فتحعلی شاه از ۱۲۱۲ تا ۱۲۳۳ می‌باشد. در نسخه کتابخانه ملی این کتاب به نام رطب اللسان نام‌گذاری شده است. جهان‌آرا برای نخستین جنگ ایران و روس اهمیّت دارد. «۴» نسخه متعلق به کتابخانه ملی کامل نیست و تنها وقایع ۱۰ سال نخست پادشاهی فتحعلی شاه را دارد.

تاریخ ذو القرنین از میرزا فضل اللّه خاوری، منشی فتحعلی شاه از منابع دیگر قاجاریه است که وقایع تاریخ این سلسله را تا سال ۱۲۶۷ یعنی پایان پادشاهی محمد شاه در خود دارد. «۵»

دنباله آن به نام خاتمه روزنامچه همایون در شرح احوال فرزندان و نوادگان و امرا و وزرای فتحعلی شاه است. «۶»

---

(۱). Rieu vol I .P .۲۰۰ ;Storey .Section II ۳۳۲ .

(۲). دنبلی: مآثر سلطانیه، مقدمه: ص ۶.

(۳). Storey P .۳۳۵ .

(۴). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی، ج ۱، ص: ۳۲ و ۳۳۶. Storey P

(۵). منزوی: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی، ج ۶، ص: ۴۲۴۲.

(۶). Storey P .۳۳۷.

اشرف التواریخ، مقدمه، ص: ۲۴

از منابع دیگر دوره فتحعلی شاه تاریخ صاحبقرانی نوشته محمود میرزا قاجار است. نگارش این کتاب نیز به‌دستور فتحعلی شاه در ربیع الاخر ۱۲۴۸ آغاز شده است. جلد دوم کتاب در تاریخ فتحعلی شاه و بسیار مختصر است. مؤلف در مقدمه کتاب آورده است که به دلیل اینکه نویسندگان درباری کتابهایشان را «با الفاظ مغلقه و پیچیده» نگاشته‌اند، شاه از مؤلف خواسته است که کتابی با نثر ساده بنویسد و او این کتاب را نوشته است. «۱»

کتاب‌های بسیار دیگری نیز از دوره فتحعلی شاه وجود دارد که نام مؤلف برخی از آنها مشخص نیست. این آثار در فهرست‌های گوناگون معرفی شده‌اند که البته بسیاری از آنها اهمیت تاریخی درخور توجهی ندارند.

در میان منابع مهم برای مطالعه این دوره باید از کتاب اکسیر التواریخ نگاشته علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه نام برد. اعتضاد السلطنه یکی از پسران فتحعلی شاه بود که این کتاب را به دستور محمد شاه درباره وقایع تاریخ قاجاریه تا سال ۱۲۵۸ نگاشت. باوجود اینکه مؤلف در نیمه دوم سلطنت فتحعلی شاه می‌زیسته است، بسیار شتابزده از ذکر وقایع گذشته است و بیشتر به شرح حال شاهزادگان و شعرای آن دوره پرداخته است.

تواریخ عصر ناصر الدین شاه، در مقایسه با منابع دیگر قاجاری بیشتر شناخته شده‌اند. به ویژه کتاب‌های اعتماد السلطنه در این میان اهمیت زیادی دارند. از آن جمله مرآة البلدان برای شناسایی مکان‌های جغرافیایی، تاریخ منتظم ناصری که وقایع را به شکل سالشمار توضیح داده و مطلع الشمس در تاریخ و جغرافیای خراسان، این کتاب به‌ویژه برای شناسایی مناطق گوناگون خراسان که

رویدادهای مندرج در اشرف التواریخ نیز در آنجا اتفاق افتاده اهمیت زیادی دارد.

دو کتاب روضه الصفای ناصری و فهرس التواریخ از رضا قلی خان هدایت نیز باوجود اینکه زمان مؤلف تا اندازه‌ای از آن دوره دور است، برای بررسی دوره فتحعلی شاه اهمیت دارند.

البته فهرس التواریخ چنانکه از نام آن برمی‌آید فهرستی از وقایع تاریخ است.

---

(۱). محمود قاجار: تاریخ صاحبقرانی، نسخه عکسی ۴۵۳۵- ۴۵۳۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه از نسخه شماره ۶۳/ ف کتابخانه ملی.

اشرف التواریخ، مقدمه، ص: ۲۵

ناسخ التواریخ از لسان الملک سپهر، یکی از مشهورترین منابع قاجاری است که به‌طور مفصل به ذکر وقایع عصر فتحعلی شاه پرداخته است. این کتاب در دوره ناصر الدّین شاه به نگارش درآمده و وقایع را تا آن‌زمان ادامه داده است.

برای شناسایی وقایع خراسان درباره مسائل مربوط به افغانستان منابع تاریخ افغانستان درخور توجهند. سراج التواریخ از ملا حسین محمد کاتب هزاره به‌طور وسیعی وقایع افغانستان را شرح داده است و رابطه حکام شهرهای افغانستان را در ارتباط با ایران مطرح می‌کند.

عین الوقایع در تاریخ افغانستان از محمد یوسف ریاضی هروی نیز بسیار شتابزده و مختصر اشاره‌ای به وقایع آن دوره ایران دارد.

اشرف التواریخ

اشاره

اشرف التواریخ یکی از منابع تاریخ ایران در دوره نخستین فرمانروایی قاجارها، به‌ویژه عهد فتحعلی شاه قاجار است که کمتر شناخته شده است. شیوه نویسنده در گزارش رویدادها، مانند دیگر وقایع‌نگاران عهد قاجار است. او مطالب خود را با پرداختن به ایل و تبار قاجارها به‌ویژه از دوره فتحعلی خان قاجار، و تلاش‌های او برای دستیابی به قدرت آغاز کرده است و به اختصار چگونگی به قدرت رسیدن سلسله قاجاریه را شرح می‌دهد.

مؤلف اظهار می‌کند که قصد ندارد مسائل تاریخی را در این دوره به‌طور گسترده شرح دهد.

زیرا محمد صادق مروزی در کتاب خود به‌طور کامل به شرح مسائل دوران حکومت فتحعلی شاه پرداخته و به دلیل اینکه تکرار وقایع لزومی ندارد، او به تفصیل آنها نپرداخته است. «مگر آنکه پس از تسخیر ولایت خراسان و تصرف ارض اقدس فردوس‌نشان که این شگرفنامه به نام نامی ... ابو السیف محمد ولی میرزا زیب آرایش یافت.» (۲۲ الف) و البته این عبارت اشاره او به یکی از منابع برای تألیف این تاریخ است. مؤلف، کتاب را به دستور محمد ولی میرزا حاکم خراسان نگاشته است و علیرغم اینکه مؤلف در بخشی از کتاب آورده است که وقایع را از سال ۱۲۲۰ آغاز می‌کند (۲۲ الف). درواقع وقایع اصلی کتاب از سال ۱۲۱۸ تا ۱۲۳۱، یعنی دورانی که محمد ولی میرزا حاکم خراسان بوده است، را دربر می‌گیرد.

اشرف التواریخ، مقدمه، ص: ۲۶

مؤلف دلیل نام‌گذاری کتاب را این‌گونه شرح می‌دهد. «علیرغم حسن بیک مورخ تاریخ احسن التواریخ فتوحات شاه اسماعیل صفوی- رضوان اللّه علیه و الغفران- این شگرفنامه سعادت عنوان را به اشرف التواریخ موسوم ساخت» (۶ ب). درواقع مؤلف می‌خواهد محمد ولی میرزا را برتر از شاه اسماعیل صفوی قرار دهد.

اشرف التواریخ یکی از مفصل‌ترین آثاری است که در زمینه تاریخ این دوره نوشته شده است، محمد تقی نوری در این کتاب روش

وقایع‌نگاری سال به سال را به کار برده است. پس از دیباچه نسبتا مفصل، مؤلف آنجا که به بیان نسب محمد ولی میرزا می‌رسد، از اجداد او در دوره صفویه، یعنی شاه قلی بیک آغاز می‌کند که بیشتر نسبی ساختگی برای سلسله قاجار می‌نماید. زیرا آن‌گونه که در منابع قاجاری و همچنین این کتاب آمده، شاه قلی بیک در دوره شاه عبّاس اوّل (۱۰۳۸- ۹۹۶ ق/ ۱۶۲۹- ۱۵۸۸ م) می‌زیسته است و بلافاصله فتحعلی خان قاجار را پسر او می‌داند که در بخشی از دوران فرمانروایی شاه سلطان حسین (۱۱۳۵- ۱۱۰۵ ق/ ۱۷۲۲- ۱۶۹۴ م) از سران سپاه او بوده است. درواقع با توجه به فاصله زمانی زیادی که میان حکومت این دو پادشاه وجود دارد، نزدیک به محال است که فردی چنین عمری داشته باشد که زمان هردو پادشاه را درک کرده باشد. به‌هرحال پس از آن مبارزات فتحعلی خان و محمد حسن خان قاجار بیان می‌شود و سپس چگونگی قدرت‌گیری آقا محمد خان و به سلطنت رسیدن فتحعلی شاه و از اینجا مؤلف به احوال محمد ولی میرزا می‌پردازد. در این بخش به‌طور اختصار حکومت محمد ولی میرزا در سمنان ذکر می‌شود و مؤلف به سرعت به دوران حکمرانی وی در خراسان که هدف اصلی او است می‌پردازد و درواقع بخش اصلی کتاب نیز از همین‌جا آغاز می‌شود.

مؤلف ضمن اینکه به درگیری‌های امرای خراسان با محمد ولی میرزا و با دولت قاجار می‌پردازد. از جنگ‌های ایران و روس که در همین زمان آغاز می‌شود نیز غافل نیست، در عین اینکه درگیری‌های ایران با عثمانی در بغداد را نیز از نظر پوشیده نمی‌دارد و همین‌طور شرح حال سلاطین ترکستان و نیز حکام افغان را به نگارش درمی‌آورد.

اشرف التواریخ، مقدمه، ص: ۲۷

مؤلف بخش وقایع‌نگاری کتاب را با عزل محمد ولی میرزا از حکومت خراسان به پایان می‌برد و می‌نویسد که با عزل محمد ولی میرزا دوباره آشوب و ناآرامی به خراسان بازگشت.

«و الی حال که شب شنبه پنجم شهر صفر المظفر است من شهور سنه احدی و ثلثون و مأتین بعد الف است» سپاهیان شاه برای نظم بخشیدن امور به خراسان آمده‌اند. (۴۹۴ الف).

علیرغم یادداشتی که در صفحه عنوان نسخه کتابخانه مجلس نگاشته شده که این اثر:

«تاریخ سال ماه روز ندارد. هیچ معلوم نیست که وقایعی که روی داده در چه سال و ماه بوده.» درواقع در آغاز هرسال مؤلف شروع سال را ذکر کرده و در اغلب موارد ماه واقعه را نیز آورده است. در برخی موارد روز رویداد نگاشته شده است. حتی در جاهایی به فصل و آب و هوا نیز اشاره شده است.

در نیمه دوم کتاب مؤلف پس از شرح احوال امرای خراسان و منطقه نفوذ آنها به بخش قابل‌توجهی می‌رسد که شرح حال امرا و بزرگان و مشاهیر اطراف محمد ولی میرزا است و برای رجال‌شناسی آن دوره اهمیّت زیادی دارد.

منشیان و مستوفیان و لشکرنویسان محمد ولی میرزا در این بخش معرفی شده‌اند. حتی مؤلف درباره کاتبی که اشرف التواریخ را بر او تقریر کرده، نیز مطالبی آورده است، البته بدون ذکر نام او و پس از آن به شرح حال علما و فضلا و فقها و حتی رؤسای خدام آستانه مشهد و بعد علمای شهرهای گوناگون خراسان و در پایان به ذکر احوال شاهزادگان قاجار می‌پردازد.

ارزش کتاب

اشرف التواریخ در میان منابع هم‌دوره خود به لحاظ محتوا ویژگی‌هایی دارد که ارزش آن را به‌عنوان منبعی دست یکم بالا می‌برد. به دلیل اینکه هدف اصلی مؤلف از تألیف این اثر ذکر وقایع خراسان است، بادقّت بسیار زیاد به جزئیات وقایعی که در این منطقه رخ داده پرداخته است.

از وقایع بسیار مهمّی که مؤلف در این کتاب شرح داده، براندازی اقتدار بازماندگان سلسله افشاریه در خراسان و دستگیری نادر

میرزا افشار است. هنگامی که محمد ولی میرزا

اشرف التواریخ، مقدمه، ص: ۲۸

مشهد را محاصره کرد، محمد تقی نوری در رکاب وی بود و به همین دلیل واقعه دستگیری نادر میرزا را لحظه به لحظه توصیف می‌کند و این در حالی است که هیچ‌یک از منابع این دوره چنین اطلاعات مفصلی را ارائه نمی‌دهند و به‌طور مختصر از آن می‌گذرند. در این واقعه مؤلف اشرف التواریخ مأمور «استفسار و استکشاف بعضی مدعاها» شد و شرح مکالمه‌ای را که با نادر میرزا داشته آورده است و در اینجا می‌نویسد: «غرض اصلی تحقیقات، فرار کردن او بود که بی‌زیاد و کم در وقایع تحریر شود.» (گ ۴۶ ب) این واقعه درست همزمان با آغاز جنگ نخست ایران و روسیه روی داده است. مؤلفین آثار دیگر تاریخ حکومت فتحعلی شاه و سلسله قاجاریه، پس از شرح کشته شدن نادر میرزا به‌دستور فتحعلی شاه در تهران بی‌درنگ به جنگ روسیه که مهمترین مسئله ایران در آن دوره بوده است پرداخته‌اند و پس از این گاهی تنها اشاره‌ای به وقایع خراسان نموده‌اند. نوری در اشرف التواریخ شرح درگیری‌های آذربایجان را آورده است و حتی به تنش‌های میان ایران و عثمانی بر سر بغداد نیز توجه داشته است. اما دل‌مشغولی اصلی او مسئله خراسان است، به همین دلیل اطلاعات بسیار باارزشی به دست می‌دهد. آنجا که شرح درگیری‌های افغان‌ها و اوزبک‌ها را با حکام ایرانی بیان می‌کند از بخش‌های بسیار مهم کتاب است و در همین بخش به شرح حال شاهزادگان افغان و درگیری‌های خوانین اوزبک می‌پردازد. اطلاعاتی را که او در این موضوع ارائه می‌کند در هیچ‌یک از منابع جستجوشده ایرانی نمی‌توان یافت و در برخی موارد در منابع افغان همچون سراج التواریخ نیز با این تفصیل نیامده است. نیز مؤلف واقعه درگیری حیدر توره والی بخارا و ایلتذر خان والی خوارزم را مفصل‌تر از شرح میرزا شمس بخارایی در تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر که متنی است اختصاصا در شرح حکمرانی امیر حیدر، نگاشته است (اشرف التواریخ برگ‌های ۱۴۵ تا ۱۵۰).

این شیوه مفصل‌نگاری خواننده را به این فکر وامی‌دارد که مؤلف جستجوگر اشرف التواریخ برای تألیف اثر خود اطلاعات بسیاری را از گوشه و کنار گردآوری کرده است.

گرچه هیچ‌گاه از منابع خود یادی نکرده است.

اشرف التواریخ، مقدمه، ص: ۲۹

از وقایع بسیار مهم دیگری که در این متن به آن پرداخته شده و آن را در میان منابع، منحصر می‌کند ذکر جنگ محمد ولی میرزا با صوفی اسلام است. صوفی اسلام یکی از بزرگان فرقه نقشبندیه بود که مریدانی در هرات و خراسان گرد خود آورد و هنگامی که عزم حمله به مشهد را داشت محمد ولی میرزا او را شکست داد. این واقعه را با تمام جزئیات روی داده در میدان جنگ در این کتاب می‌خوانیم و این در حالی است که در منابع ایرانی و افغانی شرح بسیار مختصری از آن ارائه شده است و این خود از امتیازات این کتاب است. منابع افغانی این رویدادها را با دیدگاه ویژه خود یعنی تفکر جانبدارانه از افغان‌ها نگاشته‌اند.

(روضة الصفا، ج ۹، ص: ۴۳۲؛ اکسیر التواریخ، ص: ۱۱۵ و ۱۱۴ و سراج التواریخ، ج ۱، ص: ۱۰۴ و ۱۰۳).

از مسائل مهم دیگری که در کتاب مطرح می‌گردد، درگیری‌های بی‌شمار امرای خراسان و محمد ولی میرزا با ترکمانان و ایلات و طوایف سرکش بخش‌های شمالی خراسان است.

ترکمانان پی‌درپی به بخش‌های مهنه، نسا و ابیورد (که در دوره ناصر الدین شاه، طی عهدنامه آخال از ایران جدا شدند) حمله می‌کردند و برای پس راندن آنها، محمد ولی میرزا با همکاری حکام خراسان که خود مورد تهدید بودند، به آن مناطق لشکر می‌کشید. از سویی دیگر این دوره آغاز سرکشی امرای افغانی حاکم بر هرات و بخارا و مناطق گوناگون افغانستان بود، و محمد ولی میرزا برای به اطاعت درآوردن آنها با این حکام درگیر می‌شد.

در اشرف التواریخ این وقایع به‌طور مفصل شرح داده شده، با این ملاحظه که مؤلف در بسیاری از وقایع نقش داشته، و از نزدیک

شاهد آنها بوده است.

مؤلف در این کتاب نیز به مانند سایر مورخین قاجاری حتّی بیش از آنها که به نگارش تاریخ رسمی دست زده‌اند، تلاش کرده، شوکت پادشاهان قاجاریه را در حد اعلاء حفظ کند.

مثلاـ درباره قتل آقا محمد خان او هیچ اشاره‌ای به این نکته نمی‌کند که آقا محمد خان خادمینش را به مرگ تهدید کرده بود (برگ ۲۹۸). احتمالا دلیل آن این است که هنگامی که افرادی تهدید به مرگ شوند و کسی را بکشند درواقع از جان خود دفاع کرده‌اند، اما اگر چنین نباشد به ولی‌نعمت خود خیانت کرده‌اند و مؤلف قصد داشته این مطلب را برساند.

اشرف التواریخ، مقدمه، ص: ۳۰

بینش و روش مؤلف

مؤلف در این کتاب ندرتا تحلیل‌های تاریخی نیز دارد، گرچه اسیر دیدگاه‌های خرافی زمان خود هست مانند اینکه درباره ناحیه دزباد که همیشه بادهای سختی در آنجا می‌وزد می‌نویسد: «از قراری که شنیده شده یکی از حکمهای پیشین که هرگز ثمر مراد نچیند و در گلزار بهشت ننشیند، در کوه‌ها که به آن موضع به قدر نیم فرسخ است، قلعه از طلسم ساخته که اکثر اوقات چه در زمستان و چه در تابستان باد ناهنجاری می‌وزد» (۳۹ الف).

اما تحلیل‌های تاریخ نگارانه مؤلف نیز قابل توجه‌اند، وی درباره دلیل شکست ایران در جنگ با روسیه می‌نویسد: «امنای دولت شاهی بنابر غروری که داشتند، منازعه روسیه را سهل و آسان می‌پنداشتند. بنابراین استعداد سفر و یراق لشکر خصوصا در محاربات سلطانی که حزم از لوازم است از شیوه سپاهیگری دورافتاده، به تهیه آن‌چنان‌که شایسته است نپرداختند. لهذا در مقابل توپخانه روسیه چنانچه مطمح نظر بود به عمل نیامد» (برگ ۲۵۰).

سبک نگارش

پیداست مؤلف کتاب با متون نظم و نثر ادبیات فارسی به خوبی آشناست. تشبیهات ادبی زیبایی در کتاب به کار برده است و نیز به مناسبت، از اشعار بسیار استفاده کرده و حتی در مواردی چند، اشعار خود را آورده است. در بخشی که از سرما سخن می‌گوید با فروتنی می‌نویسد: «بدیهه این رباعی که از باد آن روز خنکتر و از برف سردی فراتر است». گفته است:

(برگ ۱۳۳).

سرماست کز آسمان فرومی‌ریزداندر سر و سیمای نکو می‌ریزد

بنگر که سخن چگونه افسرد که هین‌یخ کرده و از راه گلو می‌ریزد در قسمت‌های دیگری نیز مؤلف اشعار خود را آورده است.

چون کتاب برای شاهزاده‌ای نگاشته شده مؤلف از خوشامدگویی خودداری ندارد. مثلا به وصف شکار شاهزاده می‌پردازد.

اشرف التواریخ، مقدمه، ص: ۳۱

به‌هرحال این کتاب نیز مانند سایر منابع رسمی شرح احوال بزرگان و خوانین و شاهزادگان و درگیری‌های آنها با یکدیگر است و کمتر نشانی از زندگی اجتماعی مردم در آن هست. مثلاـ هنگامی که نادر میرزا به حرم امام رضا (ع) پناه برده بود و محمد ولی میرزا و خوانین خراسان شهر مشهد را محاصره کرده بودند، ما نمی‌دانیم مردمی که در شهر بودند چه می‌کردند و چه واکنشی داشتند و در تمام مدتی که در شهر قحطی بود، بر آنها چه می‌گذشت یا به هنگام درگیری‌های متعدد حکام و امرای خراسان که هریک در منطقه‌ای حکم می‌راند، مردم که از آنها به‌عنوان رعایا نام برده می‌شود چه می‌کردند و چه بر سرشان می‌آمد.

درباره نویسنده کتاب

در هیچ‌یک از منابع قاجاری نامی از مؤلف و کتاب او نیست. حتّی مورخین معاصر برای نگارش تاریخ دوره نخستین قاجاریه به اشرف التواریخ رجوع نکرده‌اند. به همین دلیل این اثر مهمّ تاریخی از میان منابع قاجاری ناشناخته مانده است.

آنچه از مؤلف می‌دانیم منحصر به اشاراتی است که خود در متن کتاب می‌آورد. در دیباچه می‌نویسد: «این فرد باطل دفتر ایجاد ... محمد تقی بن محمد مهدی نوری که از اوان کنت صبیا الی یومنا هذا کمر به خدمتگذاری این دولت بسته ... پدر بر پدرسگ پاسبان این آستان ... و الحال مدت دو سال است که امتثالا لامر الاشرف الاعلی در خدمت فلک رفعت ولد ارشد ارجمند و فرزند سعادتمند آن حضرت ... محمد ولی میرزا ... کمر خدمت و صداقت در حضرت سلیمانی بسته.» (برگ ۳ الف) با این توصیف مشخص می‌شود که مؤلف از خانواده‌ای بوده که به‌طور موروثی در سلک خدمتگذاران دربار بوده‌اند و از زمانی که محمد ولی میرزا حاکم سمنان بوده، وی نیز به این شاهزاده خدمت می‌کرده است. همین جمله مشخص می‌کند که مؤلف وقایع این کتاب را در طول سالیانی که وقایع اتفاق افتاده نگاشته، چرا که در آغاز کتاب می‌نویسد، دو سال است که به محمد ولی میرزا خدمت می‌کند پس نگاشتن کتاب را از زمانی آغاز کرده که وقایع اصلی را نیز آغاز می‌کند. یعنی از سال ۱۲۱۸

اشرف التواریخ، مقدمه، ص: ۳۲

و در پایان کتاب می‌نویسد و حالا که شب شنبه پنجم صفر هزار و دویست و سی و یک است که تاریخ پایان تألیف کتاب است. در برگ (۱۸۶ آ) مؤلف نوشته است: «الی حال که سیّم شهر ربیع الاولی ۱۲۲۸ است در حالی است که مشغول شرح وقایع سال ۱۲۲۲ می‌باشد» این عبارت نشان می‌دهد که مؤلف وقایع را در همان زمان تألیف نمی‌کرده و با چندسال فاصله دست به نگارش زده است. به‌هرحال دقت او در نوشتن متن نشان می‌دهد که حتما در طول این سال‌ها مشغول گردآوری اطلاعات بوده است.

چنانکه در دیباچه می‌آورد، محمد ولی میرزا به تاریخ علاقه زیادی داشته و کتاب‌های تاریخی را مطالعه می‌کرده است و با مؤلف درباره مسائل گوناگون تاریخی و احوال پادشاهان گذشته بحث می‌کرده است. به همین دلیل «مکرر از این خاکسار بی‌مقدار طالب ضبط و تحریر وقایع متنوعه گشته که ابتدای ولادت آن حضرت را آغاز این داستان قرار داده، بدانچه درین مدّت از بدایع اقبال و صادرات افعال که اتفاق افتاده مجموعه ساخته، سال به سال آن را منضبط و در هنگام فرصت به تدوین آن پردازد» (ص ۹).

پس از آن می‌نویسد که از نگارش چنین کتابی به دلیل اینکه کار بزرگی بوده، طفره می‌رفته تا اینکه محمد ولی میرزا به حکومت خراسان می‌رسد و دیگر مؤلف نمی‌تواند بهانه‌ای بیاورد و شروع به نگارش می‌کند و بعد با فروتنی می‌نویسد که اگر از اشعار و ابیات گذشتگان در متن استفاده شده برای خودنمایی نبوده، بلکه برای «ربط سخن و سررشته مطلب ناگزیر است.» (برگ ۱۱)

هنگامی که محمد ولی میرزا بعنوان حاکم خراسان انتخاب شد، علاوه بر سپاهیان و سردارانی که از سوی شاه برای همراهی او انتخاب شدند، محمد تقی نوری نیز چنانکه خود نوشته «در آن سفر مأمور به رکاب و انجام خدمات شد.» (برگ ۱۰۱) وی به‌عنوان منشی و بعدها وزیر محمد ولی میرزا در خدمت او بود. (۳۹۵ الف) وی چنان به محمد ولی میرزا وفادار بود که هنگامی که او در سال ۱۲۳۰ به تهران رفت و در خراسان برخی امرا علیه او دست به توطئه و اغتشاش زدند، وی از شاهزاده حمایت می‌کرد تا جایی که مورد تهدید قرار گرفت (۴۴۰ الف).

اشرف التواریخ، مقدمه، ص: ۳۳

اما مؤلف به‌جز مواقعی که در مسائل نقشی داشته و حامل پیامی بوده درباره خود مطلب مهمی ارائه نمی‌دهد. حتی در پایان نسخه که نام منشیان و کاتبان و ادبای اطراف شاهزاده را می‌نویسد درباره خود اطلاعاتی به ما نمی‌دهد. از نوشته نوری برمی‌آید که او تنها یک وقایع‌نگار صرف نبوده بلکه مأموریتهای سیاسی می‌یافته و نیز منصب وزارت محمد ولی میرزا را نیز داشته است؛ و محمد ولی میرزا مأموریت‌های مهمی را به وی ارجاع می‌داده است. مثلاـ پس از دستگیری نادر میرزا افشار، او را مأمور بازپرسی از نادر

میرزا می‌کنند و مکالمه آنها البتّه خواندنی است (برگ‌های ۴۶ و ۴۷).

نادر میرزا پس از اینکه چگونگی دستگیر شدن خود را شرح می‌دهد مؤلف که حکم بازپرس او را داشته می‌نویسد: «گفتم چرا مرتکب چنین امر شنیعی شده دست به خون ذریه رسول خدا آلودی [قتل محمد مهدی مجتهد]؟ گفت:

چو تیره شود مرد را روزگارهمه آن کند کش نیاید به کار پرسیدم: که غرض از آن بی‌ادبی‌ها که در حرم محترم امام همام کردی چه بود؟ گفت:

چو خواهد خدا سرنگونش کندبه کردار بد رهنمونش کند نیز در سال ۱۲۲۲ محمد ولی میرزا نوری را همراه مادرش به دربار فتحعلی شاه فرستاد.

نوری نیز اتّفاقاتی را که برایش رخ داده و گفتگوهایش با فتحعلی شاه را در کتاب ذکر کرده است. (برگ ۱۷۷)

مؤلف هنگامی که به مطلبی که در پیش آمده اشاره می‌کند خود را وقایع‌نگار می‌نامد و جملاتی از این قبیل به کار می‌برد: «سابقا صفحه مطلب رقم‌پذیر کلک وقایع‌نگار گردید که ...» (برگ ۳۰۰) و از خود به‌عنوان مسوّد اوراق یا راقم حروف نام می‌برد.

نسخه‌های کتاب

از اشرف التواریخ تاکنون ۴ نسخه شناخته شده است.

۱. کتابخانه ملک، شماره ۵۹۹۹، این نسخه در ۴۹۵ برگ می‌باشد و متن آن تقریبا کامل است، اما انجام آن کامل نیست و چنین به پایان رسیده است. «ذکر احوال نقاوه خاندان با عزّ و

اشرف التواریخ، مقدمه، ص: ۳۴

شأن ابراهیم خان ... در اوایل جلوس سعادت مأنوس خسرو صاحبقران به حکومت کرمان بین الاماثل رتبه امتیاز یافت و امور کرمان را منتظم و مضبوط ساخته، مراجعت نمودند.» در این بررسی نسخه کتابخانه ملک، نسخه مبدأ و اصل قرار گرفت. در جایی از کتاب مؤلف درباره کاتب نسخه مطالبی نگاشته و او را میرزا ابو القاسم نیشابوری معرفی کرده است که خط شکسته را به خوبی می‌نوشته است و «به حکم محکم شهزاده قدردان تحریر این شگرفنامه مشغولی دارد و راقم حروف آنچه از مخزن سینه به مسوّده می‌آورد او حرف به حرف به بیاض می‌سپارد» (۴۷۹ ب). البته این نسخه تاریخ ندارد، ولی از آنجایی که نسخه بسیار شاهانه‌ای است و با سرلوح و تذهیب و جدول و کاغذ بسیار خوبی ساخته شده، ممکن است همان نسخه باشد که مؤلف از آن نام می‌برد. البته کاتب آن، احتمالا بیشتر به خوش نوشتن توجه داشته، به همین دلیل گاهی کلماتی را از قلم انداخته و یا به غلط انشاء کرده است.

حاج آقا حسین ملک بر روی برگ آغاز نسخه یادداشتی به مضمون زیر نوشته است: «این کتاب مستطاب و درّ نایاب را در شهر طهران از آقا میرزا محمود خوانساری ابتیاع کردم و زینت کتابخانه خود که بفضل اللّه و المنته نیکوترین و جامع‌ترین کتابخانه ملی خواهد بود قرار دادم. امیدوارم موّفق باین توفیق که تشکیل کتابخانه باشد شده و برای خود افتخاری باقی گذارم. بحق محمد و آله. بتاریخ شهر شعبان در دار الخلافه طهران ابتیاع شد و انا الاقل حسین ملک التّجار».

نسخه‌شناسی: انجام افتاده.

۵۹۹۹. نستعلیق و شکسته قرن سیزدهم ۴۹۵ برگ. ۱۷ سطر.

۵/ ۱۸* ۵/ ۳۰. کاغذ ترمه اصفهانی، جلد روغنی گل و بوته داخل قرمز.

مجدول، محل پنج تصویر سفید دارد. با یک سرلوح و چهل و چهار مجلس تصویر.

[فهرست ملک ۲: ۲۹].

۲. نسخه کتابخانه مجلس به‌شماره ۵۷۰۹ این نسخه ناتمام است.

در ۸۴۶ برگ و درواقع جلد نخست کتاب است. این نسخه به‌عنوان نسخه‌بدل با نسخه ملك مقابله شد. نکات تفاوت آنها در متن بیشتر در حد تفاوت کلمات است که احتمالا سلیقه کاتب در آن نقش داشته است.

اشرف التواریخ، مقدمه، ص: ۳۵

نکته‌ای که در تفاوت‌های دو نسخه حائز اهمیّت است اینکه در اوایل نسخه تفاوت دو نسخه بیشتر است اما پس از حدود ۱۰۰ برگ اولیه تفاوت‌های دو نسخه بسیار کمتر می‌شود.

خط این نسخه نیز خوش و خوانا است. نسخه مهر کتابخانه اعتماد السّلطنه را دارد. در این نسخه غلطهای املایی وجود دارد، مثلا امسال را (امثال) نوشته است.

در صفحه عنوان نسخه کتابخانه مجلس متن زیر با خطی نه‌چندان خوب نگاشته شده است:

«یا هو. جلد اول اشرف التواریخ یا نصف اول اشرف التواریخ. تألیف و تصنیف میرزا بابای وزیر نوری. احوال از ولادت [ناخوانا] محمد ولی قاجار تا سنه ۱۲۳۲ جمع کرده، اما شعر بسیار نوشته و امورات رویداد او تاریخ سال ماه روز ندارد. هیچ معلوم نیست که وقایعی که رو داده در چه سال و ماه بوده، بی‌فایده تاریخ است و [ناخوانا] نفعی ندارد برای آنهایی که بعدا مراجعه می‌نمایند.»

نسخه‌شناسی: نستعلیق قرن ۱۳. دارای یک سرلوح مذهّب و تذهیب بین سطور در دو صفحه ۱ و ۲. جدول‌ها زر و لاجورد و در همه صفحه‌ها عنوان‌ها به طلا و شنگرف، قطع وزیری ۱۷* ۲۴، جلد تیماج. ۸۴۶ برگ ۱۴ سطر، کاغذ فرنگی. [فهرست مجلس ۱۷: ۲۴۵].

۳. نسخه دانشکده حقوق به‌شماره ۳۵۸ ج در ۲۸۶ برگ. فهرست‌نویسان این نسخه را به عنوان نسخه‌ای جداگانه از اشرف التواریخ آورده‌اند. اما درواقع این نسخه جلد دوم نسخه مجلس است و مقابله این نسخه با نسخه ملك مشخص می‌کند که این نسخه درست ادامه نسخه مجلس است، با همان خط و جدول‌بندی و صحافی و مهر کتابخانه اعتماد السلطنه. این نسخه مهر مالکیت به تاریخ ۱۲۵۳ را نیز دارد.

نسخه‌شناسی: نستعلیق سده ۱۳. در دو جدول زر و لاجورد و شنگرف در سال ۱۲۹۸ در کتابخانه صنیع الدوله بوده است. کاغذ فرنگی، جلد تیماج تریاکی ضربی مقوایی ۲۸۶ برگ.

۵/ ۱۶* ۵/ ۲۵. ۱۴ سطر. ۱۰* ۱۹.

۴. نسخه دانشکده ادبیات به‌شماره ۱۴ ج در ۴۷ برگ، ۷ برگ از این نسخه متعلق به همان نسخه مجلس و حقوق است. با همان خط و جدول‌بندی، این نسخه پایان نسخه مجلس و

اشرف التواریخ، مقدمه، ص: ۳۶

حقوق است. و به این ترتیب به پایان رسیده است: بحمد آله الامجاد تمت المجلد الاول من کتاب اشرف التواریخ السلطانی. این عبارت نشان می‌دهد که احتمالا مؤلف قصد داشته تاریخ خود را ادامه دهد، اما نتوانسته این کار را انجام دهد. بنابراین با کنار هم گذاشتن سه نسخه مجلس، حقوق و ادبیات می‌توان یک نسخه کامل از اشرف التواریخ بدست آورد.

در ویرایش متن چند نکته کلی لازم است ذکر شود:

- در تمام متن شیوه نگارش امروزی رعایت شده است، اما در مورد اعلام همان ضبط نسخه در نظر گرفته شد.
- در برخی جمع‌ها «ه» غیر ملفوظ در متن حذف شده بود که به لغت اضافه شد مانند او به ها که در متن اوبها بود و یا برعکس «ه» غیر ملفوظ اضافه بود که حذف شد مانند زنده‌گانی- زندگانی.
- «ای» به سیاق نگارش زمان کتابت کتاب به کار نرفته است که در همه موارد به متن اضافه شده است.
- در نسخه ملك همه‌جا «رأسا» نوشته شده است که به «رؤسا» تغییر داده شد.

- واژه «همایون» بعضی موارد «همیون» نوشته شد که در همه موارد «همایون» جایگزین شده است.

نشانه‌ها

در پانویس‌ها برای اختصار نشانه‌هایی در نظر گرفته شده است که به این قرار هستند:

مج: نشانه نسخه مجلس است.

ملک: نشانه نسخه کتابخانه ملک می‌باشد.

متن: به معنی این است که لغت در هردو نسخه یکسان بوده و اصلاح شده است.

هنگامی که لغتی در یکی از نسخه‌ها نبوده، در زیرنویس «ندارد» نوشته شده است. مثلا، مج: «کند» ندارد، یعنی لغت «کند» در نسخه مجلس نبوده است.

جاهایی که برای کامل کردن جمله لازم بوده، لغتی اضافه شود که در هیچ‌کدام از نسخه‌ها نبوده میان [] قرار گرفته است.

اشرف التواریخ، مقدمه، ص: ۳۷

سپاسگزاری

در انجام این کار خود را مرهون راهنمایی‌ها و توجهات استاد ارجمندم جناب آقای ایرج افشار می‌دانم که به‌ویژه در شروع کار مثل همیشه با پیشنهادات بسیار راهگشا و دقیق مرا رهین محبّت خود کردند.

سرکار خانم نوش آفرین انصاری نیز در ابتدای کار مرا از راهنمایی‌های بسیار سودمند خود محروم نکردند، از ایشان سپاسگزارم.

برای به انجام رسانیدن این کار مسئولین محترم کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی به ویژه آقای ناصری، مسئول وقت فیلمتک آن کتابخانه، مسئولین و کارکنان محترم کتابخانه مجلس شورای اسلامی، به‌ویژه استاد گرانقدرم جناب آقای عبد الحسین حایری، از هیچ کمکی به اینجانب خودداری نکردند. در همین کتابخانه جناب آقای عنایت که در آن سال‌ها در بخش عکاسی مشغول به کار بودند به من لطف زیادی داشتند. آقای سرلک رئیس کتابخانه بنیاد دایرهٔ المعارف اسلامی با گشاده‌دستی منابع بسیار ارزنده‌ای را در اختیارم نهادند، از همه این سروران نهایت سپاسگزاری را دارم.

از همسر دانشمندم، دکتر منصور صفت‌گل که همواره همراه و راهنمای من در همه عرصه‌های زندگی هستند و در این کار نیز چون همیشه از دانش و راهنمایی ایشان بسیار بهره‌مند شدم، سپاسگزارم.

در نهایت لازم است از لطف آقای دکتر اکبر ایرانی، مدیر محترم مرکز پژوهشی میراث مکتوب که امکان چاپ این متن را فراهم آوردند و بار دیگر بانی عرضه یک متن خطی کمتر شناخته شده به جامعه علمی شدند و نیز همکاران محترم ایشان در این مرکز نهایت تشکّر خود را ابراز نمایم.

سوسن اصیلی مرداد ۱۳۸۴

اشرف التواریخ، مقدمه، ص: ۳۸

صفحه اول نسخه خطّی کتابخانه مجلس شورای اسلامی

اشرف التواریخ، مقدمه، ص: ۳۹

صفحه اول نسخه خطّی کتابخانه ملک

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱

[مقدّمه مؤلف]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

(۱ ب) آرایش دیباچه اشرف کتب وقایع و نمایش سرلوح اعظم تواریخ بدایع، حمد و ستایش مالك الملك بی‌شبیه و نظیری است که بیان «۱» وقایع‌نگاران «۲» شگرف سخن و زبان تاریخ‌دانان نو و کهن، بی‌معاونت و مظاهرت الطاف کامله باری و اعطاف شامله پروردگاری او، قاصر و الکن، و لسان فصحای بلاغت‌شعار و بلغای فصاحت آثار روزگار، بی‌استمداد و استظهار کردگاریش در تقریر و تحریر وقوع وقایع دهور و اعصار و نگارش آغاز و انجام کار سلاطین نامدار «۳» و خواقین کامکار «۴»، عاجز و ابکم.

خداوندگاری که جلال قدرتش نوباوگان اشجار را در حدایق روزگار و بساتین بلاد و امصار در هربهار به خلعت والای شکوفه و اثمار از سایر نباتات ممتاز، و وهّابی که کمال موهبتش نورستگان «۵» چمن آدمیت و اهلیت «۶» را در مملکت قابلیت به منصب والای ولایت و افتخار و مرتبه اعلای عزّت و اعتبار از همگنان عزّ امتیاز بخشیده. خالقی که جمیع مکوّنات عالم نمونه‌ای از آثار قدرت اوست و صانعی که عامه طبقات بنی آدم شمّه‌ای از ظهور صنعت او. (۲ الف)

---

(۱). مج: بنان.

(۲). مج: وقایع‌نویسان.

(۳). مج: کامکار.

(۴). مج: نامدار.

(۵). متن: نورسته گان (همه‌جا).

(۶). مج: اهلیت و آدمیت.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲ خدایی کافرینش در سجودش گواه مطلق آمد بر وجودش

وجودش بر همه موجود قاهرنشانش بر همه بیننده ظاهر قهّاری که متغلّبان و گردنکشان عصر را بدون استشاره و حمایت امیر و وزیر، مقهور و جباری که جبابره و متعدّیان دهر را بی‌مصلحت و معاضدت متجنّده و لشکر، مخذول و منکوب ساخت. شاهد این مقال و مصداق این اقوال را داستان عمالقه و قوم لوط دلیلی است واضح و مقدمات شدّاد و نمرود و اصحاب اخدود برهانی است لایح:

داغ نه ناصیه سرکشان‌خاك نه جبهه گردنکشان

مبدع هرچیز که بودیش هست‌مخترع هرچه وجودیش هست و نقود درود نامعدود و صلات صلوات نامحدود هدیه جناب سیّد کونین و سرور ثقلین و شهریار خافقین، اعنی ثمر شجر گلشن ایجاد و نتیجه صغری و کبرای مبدأ و معاد، آفتاب جهان‌تاب آسمان هدایت، آب بقای چشمه‌سار لطف و عنایت، محراب مسجد عبادت ملائکه مقرّبین، سحرخیز لیلهٔ القدر «کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین» (۱) درخشان گوهر صدف برتری، خورشید جهان‌افروز آسمان رفیع الارکان رسالت و پیغمبری، سوار گردون جنیبت سفر خجسته‌اثر لیلهٔ الاسری، پیشوای صفوف ارواح متعبّدان مسجد اقصی.

مصطفی پادشاه هردو سراآفتاب جهان عزّ و علا

حکمت حق چو پخت نان جهان‌بود ذاتش خمیر مایه آن

او ز عالم چو لعل از کان است‌جمله عالم تن است و او جان است «۱» و ثنای بی‌منتها پاانداز نام برگزیده‌ای که حدیث «۲» «من کنت مولاه» از دفتر خلافتش آیتی، و مژده «أنت منّی» از داستان قدر و منزلتش حکایتی است، باب مدینه علم و کامل نصاب مدارج حلم، بلد الامین ایمان را رکن رکین و شهرستان ولایت را حصن حصین، منبع انوار طیّبین و طاهرین، جامع علوم اوّلین و آخرین، صحیفه

کامله قدرت لم یزل، عارف رموز

(۱). مج:

جمله عالم تن است و او جان استاو ز عالم چو لعل ازکان است

(۲). مج: حدیث صحیح.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳

نهایت ابد و بدایت ازل، امیر البررهٔ و قاتل الکفرهٔ الفجرهٔ، امام المتّقین و قامع المشرکین و یعسوب الدین، اسد اللّه الغالب، غالب کل غالب، (۲ ب) مظهر العجایب و مظهر الغرایب و مفرّق الکتائب.

علی آنکه یزدان علیم وی استدو عالم دو کف کریم وی است صلوات اللّه و سلامه علیهما و آلهما اجمعین الی یوم الدّین.

بعد از حمد جناب کبریا و بسط بساط نعت سرور و سیّد «۱» انبیا و منقبت زبده اولیا و اوصیا «۲»، بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر وایافتگان «۳» اسرار حکمت‌های الهی و واقفان رموز دانش و آگاهی، مرتسم و منتبع «۴» می‌گرداند، که درین اوان خجسته و زمان فرخنده که آغاز هنگام طلوع خورشید دولت، و بدو ایّام سطوع آفتاب جهان‌تاب عدالت، اعلی‌حضرت فلک رفعت کیوان ایوان، قاآن مشتری سعادت زحل پاسبان، پادشاه فلک دستگاه اسکندر غلام، شهنشاه گردون بارگاه کواکب احتشام، سلطان مؤید کامکار مظهر کریمه و رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ (۲) دارای ممالک بحر و برّ، سپه‌آرای معارک‌فتح و ظفر، خسرو ملک‌پرور ملک‌خدم، خدیو فلک‌قدر انجم‌حشم، فروزنده مشعل پادشاهی، فرازنده رایت گیتی‌پناهی، شاه جهان‌پرور همایون‌فر، خسرو خرّم‌دل فرّخ‌سیر، سلطان داراشکوه فیروزبخت، خاقان اورنگ‌زیب فیروزه‌تخت، جالس چاربالش کسری و جم، داور دادآور ممالک عجم، خدیو کشور سلطنت و اجلال، فرمانفرمای معموره عزّ و اقبال، حصار با استوار «۵» مدینه امن و امان، مایه آسایش و آرامش زمین و زمان، کوه پابرجای جهان عزّ و تمکین، سلطان سلاطین با تاج و نگین، رافع رایات سلطنت و جهانداری، جامع آیات نصفت و دین‌داری، صف‌آرای معرکه ملت‌گشایی، فرمانفرمای محکمه احکام خدایی، آیینه رونمای مذهب جعفری، تیغ غزاافزای دولت حیدری، جامع آیات رشد و رشاد، قامع بنیان ظلم و فساد و مشیّد دعایم شریعت احمدی، مؤسس بنیان طریقت محمّدی، سپیدروی «۶» ملّت بیضا،

(۱). مج: سیّد و سرور.

(۲). مج: اصفیا.

(۳). متن: یافته‌گان.

(۴). مج: نقش‌پذیر.

(۵). مج: حصار استوار.

(۶). مج: سپیدی روی.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴

صبیح الوجه «۱» شریعت غرّی، گوهر بحر دقیقه‌یابی و آگاهی، درهٔ التّاج سلطنت و صاحب کلاهی، سایه مرحمت الهی، مطلع انوار پادشاهی، ملاذ سلاطین جهان، معاذ خواقین دوران، «۲» السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان فتحعلی پادشاه «۳»- شیّد اللّه تعالی ارکان دولته و رفع بنیان شوکته الی یوم القرار- است و درین جزء زمان اورنگ سلطنت و جهانداری «۴» (۳ الف) بر وجود اشرف حضرت صاحب‌قرانیش مزیّن است و دیده روزگار از توتیای غبار موکب فیروزی کوکبش منوّر و روشن و از عدل شاملش مصداق «اذا اراد اللّه برعیهٔ خیرا جعل له سلطانا کریما» (۳) سمت ظهور یافته و از فرّ طلعت مهرگستر و طالع ذره‌پرورش پرتو بهروزی بر

ساحت احوال عموم ممالك فرخنده مسالك ايران تافته.

لهـذا اين فرد باطل دفتر ايجاد و روسـتايى شهرسـتان قابليت و اسـتعداد، هيـچ مدان محفل كمال و تهى‌دست سـرمايه فضل و افضال، ابجدخوان دبسـتان بى‌شعورى، محمّد تقى ابن محمّد مهدى نورى، كه از اوان كنت صبيا الى يومنا هذا (۴) كمر به خدمتگزارى «۵» اين دولت بسته و در راه ارادت اين شوكت، اسـتخوانها شكسـته و هميشه به‌سان حلقه در چشم برين درگاه دوخته، و ابواب سعادت در هرباب ازين كرياس ملايك بوّاب اندوخته، پدر بر پدر سگ «۶» پاسبان اين آستان و مقلّد غلامى اين خاندان با عزّ و شأن.

و الحال «۷» مـدت دو سـال است كه امتثالا ـ لامر «۸» الاشـرف الاعلى در خـدمت فلك رفعت ولـد «۹» ارشـد ارجمنـد و فرزند «۱۰» سعادتمند آن حضـرت، اعنى نواب كامياب سـپهر ركاب گردون قباب، مالك رقاب، تازه گل گلشن سـلطنت و اقبال، سـرو سرافراز ريـاض خلافت و اجلال، دوحه برومنـد شـجره معـدلت و شـهريارى، نونهال ارجمنـد حـديقه خلافت و تاجـدارى، ازاهير هميشه‌بهار گلشن جهانگيرى، مرآت جهان‌نماى صافى رايى و روشن ضميرى، ساغركش

---

(۱). مج: صباحت وجه؛ ملك: سبيح الوجه.

(۲). ملك: «ملاذ سلاطين جهان معاذ خواقين دوران» ندارد.

(۳). مج: السلطان فتحعلى پادشاه قاجار. در هردو نسخه «فتحعلى پادشاه» با شنگرف نوشته شده است.

(۴). مج: جهانبانى.

(۵). متن: خدمتگزارى. (همه‌جا)

(۶). مج: «پدر بر پدرسگ» خط خورده است. به جاى آن «در هرحال ...».

(۷). مج: مى‌باشد و ليكن.

(۸). مج: للامر.

(۹). مج: خلف.

(۱۰). مج: فرزند امجد.

اشرف التواريخ، متن، ص: ۵

مصـطبه كامرانى، صدرنشين مرتبه «۱» جهانبانى، علم‌افراز خطّه سـرورى، رونق‌بخش سـرير بلنداخترى، فروغ شـمع شبسـتان دولت و كامكـارى، ضـياى مشـعل انجمن خلافـت و بختيـارى، رايض توسن مراد، فـارس مضـمار عـدل و داد، بانى مبانى «۲» عظمـت «۳» و جهانبانى، قاعده‌دان رموز سرورى «۴» و كامرانى، سـرلوح صحيفه دولت و اقبال، منتخب مجموعه شوكت و اجلال، درّة التاج اكليل گيتى‌سـتانى، رونق‌افزاى سـرير معدلت و حكمرانى، غرّه ناصـيه فطرت و هوشمندى، قوّه باصره سعادت «۵» و ارجمندى و ناشـر لواى اقبال همايون «۶»، باسط بساط معـدلت روزافزون، مربّع‌نشـين اورنگ برترى، جالس چاربالش سـلطنت و سـرورى، ويران كن كشور غم و الم، قهرمان (۳ ب) قلمرو سـيف و قلم، بهين نتيجه خاندان عالى‌شأن «۷» خواقين با تاج و نگين، پادشاه زاده فلك شـكوه سپهر اعتلا، محمّد ولى ميرزا «۸»- ادام اللّه تعالى ايّام دولته و اقباله- كه آفتاب پيش تيرش سپر انـداخته، مريخ از رشك شمشـيرش «۹» در بوته احتراق گـداخته، چون با چشم بهرام انتقام به ميـدان اقبال كه شـكارگاه شـيران است درآيد، بهرام را گور پندارد و شـير را مور شمـارد. جوان‌بختى كه بـا حـداثت سن اگر اعـاظم سـلاطين ماضـيه بودنـدى، دقايق رموز سـلطنت از راى خرده «۱۰» دانش استفاده نمودنـدى. نهيب سياسـتش به مرتبه‌اى كه جز جـام مـدام كه غـارت عقول و افهـام كنـد كسـى را مجـال دسـت‌يـابى نيست، و صـيت عـدالتش بـه درجه‌اى كه به غير از نغمه اغـانى و غمزه غـوانى هيـچ‌كس را يـاراى راى زدن و بى‌رايى نه، به دور عـدلش نـاله جز از مرغان چمن برنيايـد و بيـداد غير از غمزه معشوق بر عاشق بيـدل ننمايد، به‌جز ابروى مهوشان كه را مجال كه تير فتنه را به زه آرد؟ و

به غیر از مژگان محبوبان که را یارا که به تیغ عدوان کشیده دارد؟ گریبان دریده غیر از صبح به چراغ نتوان طلبید و در خون نشسته جز شفق به مشعل خورشید نتوان دید، گریه جز در چشم

(۱). مج: مسند.

(۲). ملک: منائی.

(۳). مج: خلافت.

(۴). مج: سلطنت.

(۵). مج: شوکت.

(۶). متن: همیون. (همه‌جا)

(۷). مج: بهین نتیجه دودمان منبع الارکان سلاطین با عزّ و تمکین و مهین سلاله خاندان عالی‌شأن.

(۸). مج: شهزاده محمّد ولی میرزا.

(۹). مج: تیرش.

(۱۰). متن: خورده. (همه‌جا)

اشرف التواریخ، متن، ص: ۶

صراحی ننمایـد و ناله غیر از سـینه چنگ برنیاید، فتنه جز در گوشه چشم خوبان نتوان دید آن هم در خواب، و آشوب جز در شـکن زلف بتان نتوان دید آن هم «۱» در تاب، تیغ جوهردارش قوایم توسن فلک تیزرو را پی کرده، کف گوهرنثارش از صـفحه جود نام حاتم را طی کرده، دست دریا نوالش در روز رزم و بزم «۲» چون ابر نیسان صاعقه کردار و گوهربار و مانند «۳» باد خزان زرافشان و برگ‌ریزان، سهام صائبش چون سهام حوادث «۴» هرگز خطا نرود و خدنگش چون از کمان کین بیرون «۵» آید، خصم را رأس «۶» به خانه نکبت رسانـد و حسامش آفتابی است که چون دشـمن ملک ارتفاعش را به سـمت الرأس بینـد وقت زوال خود داند، یا آبی است که شـراره آتش شـرارت و حقـد و حسـد از سـینه مخالفـان بازنشانـد، بل آتشـی است که چون در صـحرای رزمگاه برافروزد، مخالفان را گیاه‌صـفت بسوزد و دریاصفت با برهنگی دامن دامن جواهر آبدار در کنار دارد «۷» با یکرنگی در روز مصاف (۴ الف) متلوّن چو بوقلمون نماید.

چون غنچه که از دم باد صبا شکفته شود، دل دشمن از باد دم تیغش شکافته گردد، و «۸» در جنب نیروی بازوی دیوبندش «۹» رستم زالی و از ایوان معدلت جهان‌پرورش «۱۰» عدالت کسری مثالی.

یکران سـبک‌خیزش تنـدبادی است سـلیمان زمان بر آن سوار، دیونژادی است پری‌پیکر عفریت‌رفتار، نی‌نی فلک الافلاکی است که خورشید را به یک روز از مشرق به مغرب رساند، یا صبای اقبالی است که به یک نفس گل فتح را در باغ دل و دولت بشکفاند. باد از رفتارش سرعت بیاموزد. «۱۱» آتش از نعـل قمر آسایش برافروزد و «۱۲» چون شـعاع بصـر به یک طرفهٔ العین گرد جهان برآید و چون فکر مهندسان سـطح زمین را به یک لمحه بپیماید. «۱۳» چتر همایونش بر سـر خود آسمانی است که خورشید در سایه اوست، تخت منیعش ایوانی است که طبقات

(۱). مج: آن هم نیز.

(۲). مج: بزم و رزم.

(۳). مج: چون.

(۴). مج: حوادث ایام.

(۵). مج: برون.

(۶). مج: سهم.

(۷). مج: با برهنگی دامن هزار جواهر گوناگون دارد و.

(۸). مج: «و» ندارد.

(۹). مج: نیروی بازویش.

(۱۰). مج: از ایوان معدلتش.

(۱۱). مج: سرعت سیر آموزد.

(۱۲). مج: «و» ندارد.

(۱۳). متن: به پیماید.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۷

سماوات «۱» نردبان نه پایه اوست. رفعت سدّه «۲» رفیعش به درجه‌ای که وهم دوراندیش قیاس اساس آن به مقیاس تفکّر نتواند نمود، و وسعت بارگاه با عزّ و جاهش «۳» به مرتبه‌ای که عقل حقیقت‌بین پیشگاه آن را به ذراع «۴» توهّم نتواند پیمود. آفتاب چون ماه اقتباس نور از عکس جمالش نماید، کیوانش از نحوست اختران به ظلال سعادت اقبالش استظلال جوید. مشتری اکتساب سعادت از جاه و جلال او کند. بهرام کینه گزاری «۵» از خشم جهان‌سوزش استعاره نماید. ناهید غمگساری از مشرب لطف‌اندوزش استفاده کند. «۶» عطارد در امور «۷» مصلحت‌اندیشی از رای با نظامش آموزد. ماه چهره خود را از عکس نور «۸» رخش برفروزد.
صورتی که متصوّر و هم‌نظیرش بر صفحه خیال نکشیده و باصره و متخیّله مثالش جز در خواب و خیال ندیده، سیرتی که سامعه قریب به آن خصال جز به طریق روایت از احوال ملایک قدسی نشنیده، هرجا به عزم ماضی روی اقبال آورد، در حال فتح به استقبالش آید و هرکجا صبای نصرت و اقبالش وزیدن گیرد، خصم مدبّر چون باد دبور راه ادبار بپیماید. «۹» ملک سلیمان را بعد از سلیمان جهانداری به این فرّ و شکوه دست نداده. تاج کیان را بعد از فریدون تاجداری به این ابهّت و عظمت بر سر ننهاده.
لهذا برحسب (۴ ب) حکم همایون و امتثال امر شاهنشاه ربع‌مسکون، غاشیه عبودیت این‌چنین خدیو کامران را بر دوش، و حلقه چاکری چنین خسروی قدردان را زیب و زیور گوش و هوش ساخته، به انشراح صدر و انفساح خاطر چون مور کمر خدمت و صداقت در حضرت سلیمانی بسته، به ملزومات جان‌نثاری پرداخت و بین الاکفاء و الاقران از عطیّه این نعمت بهیّه و موهبت سنیّه لوای مفاخرت و برتری افراخت. همواره ذرّه‌آسا در محفل خورشید مثالش راه بار و همیشه شمع صفت در انجمن فیض مکمنش قرار و استقرار، علی الدّوام به ترخیص شرف اندوزی بزم همایون سرافراز و شام و بام بلکه مدام به سعادت

---

(۱). متن: سموات. (همه‌جا)

(۲). مج: «سده» ندارد.

(۳). مج: عرصه‌گاه رفیعش.

(۴). مج: زراع.

(۵). متن: کینه‌گذاری. (همه‌جا)

(۶). مج: نماید.

(۷). مج: رموز.

(۸). مج: انوار.

(۹). مج: پیماید.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۸

فیض‌یابی حضور لازم الحبور والا ممتاز است. چون طبع ازهر و خاطر انورش به استماع «۱» تواریخ سلاطین ما تقدم مایل و راغب و رای منوّرش پیوسته به شنیدن کتب و سیر ملوک «۲» مولع و طالب افتاده «۳»، خلاصه اوقات شریفش صرف مطالعه کتب تواریخ پیشینیان و زبده ساعات مبارکش به ملاحظه احوال فرمانروایان ماسلف و حکمرانان قدیم مصروف می‌گردید و درین معنی شوقی تمام و از اطّلاع بر احوال سلاطین رضوان مکین ماضی و وقوف بر خصایل مستحسنه و مخایل رضیّه ایشان و لوعی فوق حدّ الکلام داشت، و به اندک روزگاری مهارت کامل در علم تاریخ حاصل نموده، شب و روز با غرور جوانی و دولت سلطانی دمی از تفحص بد و نیک اوضاع و احوال متقدّمین نمی‌آسود و با این ضعیف درین فن از دقایق آن مباحثات به موقع می‌فرمود و مکرّر از این خاکسار بی‌مقدار طالب ضبط و تحریر وقایع متنوّعه گشته، که ابتدای ولادت آن حضرت را آغاز این داستان قرار داده، بدانچه درین مدّت از بدایع اقبال و صادرات افعال که اتفاق افتاده، مجموعه‌ای ساخته، سال به سال آن را منضبط و در هنگام فرصت به تدوین آن پردازد و فتوحات و صوادر دولت پادشاهی را- که از وسمت زوال محروس باد- تیمنا و تبرکا بل از رسم تفاخر زیور و آرایش این شگرف‌نامه که از واردات طبع همایون و بدیهیّات خاطر الهام نمودن (۵ الف) به اشرف التواریخ موسوم می‌گردد، محلّی سازد و واقعات شهزادگان عظام که هریک را در آثار بزرگی و جلالت قدر داستان باستانی درخور است ضمیمه آن گرداند. هرچند این بی‌بضاعت خود را در آن مرتبه نمی‌دید و پایه خویش را فروتر از آن می‌دانست که در مقابل استادان ماهر و سخنوران و نکته‌دانان قادر که از اثر تربیت شاهنشاه فضل‌پرور و صاحبقران معدلت‌گستر فرود تخت کیوان‌رفعت خسروانی رایت سخنوری به مهر و ماه افراشته، از طنطنه فضیلت و نکته‌دانی و دبدبه فصاحت و سخن‌پرانی طاس سپهر را

---

(۱). مج: لهذا حسب الامر اشرف غاشیه عبودیت را بر دوش و حلقه چاکری را زینت گوش ساخته، ذره‌آسا در محفل مینومثالش راه بار و شمع‌صفت در انجمن خاصش استقرار دارد و شب و روز به ترخص شرف‌اندوزی مجلس مبارک سرافراز و علی الاتصال به سعادت شرفیابی حضور باهر النور والاممتاز است. از اینکه طبع انورش همیشه به استماع ....

(۲). مج: سیر الملوک.

(۳). مج: می‌باشد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۹

مطنطن «۱» داشته، گفته‌های «۲» بلغای ما تقدّم را در جنب درر غرر منظومه و منثوره خویش خزف پاره‌ای چند بی‌بها می‌دانند و در برابر لآلی آبدار شاهوار خود، درازی فصحای پیشینه را چون شبه بی‌قدر و قیمت می‌انگارند، دکان خودفروشی چیند و در رسته دانشمندی و سخن‌سرایی با آن دولتمندان قوی سرمایه با این تهی‌دستی و هیچ مدانی مقابل نشیند، اقدام این امر شگرف و شروع این مهم عمده را هرروز عذری می‌گفت و خورشید این مطلب به بهانه [ای] چند روزی در زیر عمام دفع الوقت می‌نهفت، تا زمانی که از عنایت کامله ایزد دادار و نیروی اقبال بی‌زوال شاهنشاه جمشید اقتدار، ممالک فسیح المسالک خاوردیار، به تخصیص مشهد مقدّس رضوی منقبت «۳» ارم‌مدار، به قوّت بازوی مردی و خصم‌افکنی شهزاده نامدار مفتوح و مسخّر گشته، به تصرّف امنای دولت شهریار کامکار آمد، دیگر این ذرّه بی‌مقدار و بنده خاکسار را عذری به ظاهر نمانده، جواد خوش‌خرام و اشهب بدرام وقایع‌نگاری را پس از عنایت خالق توانا تکیه بر اقبال شهریار جهانگشا و شهزاده مظفرلوا نموده، متوکلا علی اللّه در میدان سخنرانی راند و برحسب حکم والا- در ساعتی فرخنده و اوانی خجسته بنیاد بنای کاخ استوار این تاریخ را نهاده «۴»، ابواب معانی رنگین و نکات

دلنشین آن، که هریک در نظر انصاف‌گزینان عالم صورت و معنی چون عروس آراسته و در دیده دانشوران حق‌بین مانند شاهد هرهفت کرده از شوایب کذب و معایب اخلاق و اغراق (۵ ب) رویه پیراسته است، گشاده.

---

(۱). ملک: مطنتن.

(۲). ملک: گفتهای.

(۳). متن: منقت، به احتمال «منقبت» آورده شد.

(۴). مج: از «خلاصه اوقات ... تا اینجا چنین است: و وقایع پادشاهان و پادشاهزادگان را به نظر امعان و ایقان درآورده اکثر ۲ اوقات این بی‌بضاعت را امر به تحریر وقایع مبارک والا می‌نمودند، که کماکان بدون تکلف سخنوری و تصنف مدح‌گستری در درج تحریر درآورد، چون وقایع‌نویسی پادشاهان جلیل الشأن امری شگرف و شغل خطیری [است].

رغبت نکرده به معاذیر مسموحه مستمسک شده و به معاطلت و مماطلت گذرانیده، غفلت می‌نموده تا آنکه درین روزگار که از عنایت کامله حضرت آفریدگار و به نیروی اقبال بی‌زوال اعلی خاقان جمشید. وقار کل ممالک فسیح المسالک خراسان به تخصیص ارض فیض‌مدار، به تصرف امنای دولت قاهره شهریار نامدار درآمده، دیگر این ذره بی‌مقدار را یارای اعتذار نمانده، حسب الامر قضا نفاذ در ساعت سعد و اوان خجسته بنیاد بنای استوار این تاریخ را نهاده. (در میان این متن چند سطری خط خورده است).

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۰

به‌جز مطلب‌نگاری به زواید تشبیب و تمهید مقدّمات و براعت استهلال و تمثیلات و حکایات خارجی که در علم تاریخ و اصل مطلب از جمله معترضه است اعتراض نموده که تا طبع مطالعه‌کنندگان را موجب سآمت و ملالت نشود و نیز کاتب مورد بحث و اعتراض در تقدیم و تأخیر حروف و نکات و ارتباط و پیوند معانی و کلمات نگردد، مگر در بعضی مقام مناسبت کلام را سخنی چند در صفات و حالات اعزّه و اعیان و امرا و وزرا و ارکان قویم الارکان که از تذکار آن به سبب ربط سخن و سررشته مطلب ناگزیر است می‌رود و ابیات و اشعار گاهی از متقدّمین و بدیهیّات راقم حروف به جهت ارتباط مطلب و سلامت معنی در موقع مذکور می‌شود و غرض کاتب از تحریر و تسطیر این وقایع بدایع اظهار خودنمایی و کمال نبود، بلکه به طریق مسطور امتثال امر شهزاده مؤید منصور نموده، مادامی که در رکاب اشرف به ملزومات مهام دیوان قضا نظام و انجام خدمات آن خسرو سعادت فرجام مشغولی داشت، هرگاه که از خدمت اشرف و مشاغل دیوان قدر متّصف فراغی دست می‌داد، مستعجلا در دل شبها داستانی از آن بدون مسوّده در صفحه بیاض می‌نگاشت، پس از آنکه از خدمت آن بلنداختر به سعایت و غمّازی چندی از حسدپیشگان «۱» کینه‌ور و سفله‌طبعان به ظاهر معتبر برحسب حکم شاهنشاه خورشید افسر موقوف و معاف مانده، در ملازمت رکاب همایون پادشاه ربع‌مسکون کمر بست.

وقایع سنه میمونه یک هزار و دویست و بیست و دوی هجری که افتتاح فتوحات سفر خیر اثر هرات و گشایش بستگی‌های معاقل قلاع آن صفحات و تجشّم رکاب آسمان دوران شهزاده والا صفات بود نانوشته مانده، تحریر آن «۲» مقدّمات بالکلیّه در عقده تأخیر افتاده، خاطر شکسته بالطّبع مایل به تحریر آن نبود و به پیرامون آن نمی‌گشت. تا به تقریبی گزارش آن معروض رای ملک‌آرای شاهنشاه هفت کشور و جزوی چند ازین شگرف‌نامه ملحوظه نظر همایون صاحبقران هنرپرور آمده، این بی‌مقدار را با همه فرومایگی پایه به آسمان رسانیده، مأمور به اتمام تاریخ خجسته آغاز (۶ الف) فرخنده فرجام فرمود و از ظهور التفات خسروانی و تحسین و آفرین اعلی‌حضرت خاقانی ابواب چندین هزار معانی بر چهره خاطر فاتر گشود. گلزار خاطری که درین مدّت بی‌پیرایش باغبان و تقاطر باران ابر بهار

---

(۱). ملک: حسدپیشه گان.

(۲). ملک: «آن».

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۱

زه و تحسین دولتمندان قدرشناس پژمرده شده بود به تازگی خضارت و خرّمی یافت و بوستان طبعی که سال‌ها از خشک‌سالی خدو آفرین سعادت یاران سخندان ذبول گشته، ریاحین شکفته‌اش بی‌طراوت مانده بود، به یاری و عطاباری سحاب قبول خسرو کامیابی و سلطان مالک الرقابی چنین بنوی نضارت و سرسبزی حاصل نمود. علّام الغیوب شاهد است این حال را، و ستّار العیوب واقف این مقال را، که تمامی این وقایع را چنانچه در لوح محفوظ خاطر مضبوط داشتم بی‌مسوّده از مسوّده صفحه سینه بدین اوراق نگاشتم. و چون روزها را در دفترخانه مبارکه به ملزومات شغل خویش و مهمّات جزئی دفتری خود را مشغول می‌داشت، لیالی زمستان را به احیای تحریر بنا گذاشت و در هرحال از سابق و لاحق «۱» استمداد از روح پرفتوح سلطان کشور ارتضاء «۲» و اجتباء، ثامن ائمه هدی، الراضی بالقدر و القضا، ابو الحسن علی بن موسی الرضا- علیه التحیّهٔ و الثناء- نموده، قدم جرأت و جسارت در میدان مطلب‌نگاری آورد. «۳» اگرچه دوحه این مقصود از آن بلندتر است که دست کوتاه عبارت این فرومایه در آن آویزد و یوسف این معنی از آن عزیزتر که عجوز کلک این عاجز بی‌بضاعت به ریسمان خطوط پریشان در معرض خریداری آن درآید، فصحای بلاغت شعار و بلغای فصاحت آثار «۴» که حلل شرف ایشان به طراز فضیلت و «۵» سخنوری مطرّز و به فنون سخنرانی و قانون نکته‌دانی و طلاقت لسان و رشاقت بیان و ذلاقت کلام بین الانام معزّز بوده‌اند «۶»، درین میدان قصب السبق از سابقان ربوده‌اند و درین شیوه از کلام کلیم‌آسا و از کلک اعجاز نماید بیضا «۷» نموده‌اند «۸». خزانه معانی را از گوهر شاهوار لطایف تهی ساخته «۹» و کیسه مقصود را از نقود و دایع روایع پرداخته‌اند «۱۰»:

سخن هرچه گویم همه گفته‌اندبر و بوم «۱۱» دانش همه رفته‌اند

---

(۱). مج: از «ابواب معانی رنگین ...» تا اینجا را ندارد.

(۲). ملک: ارتضی.

(۳). مج: استمداد از همت والای ... الامام ثامن ائمه هدی علی بن موسی الرضا ... در میدان مطلب گذاشته.

(۴). مج: فضلای بلاغت شعار و فصحای براعت آثار.

(۵). مج: «و» ندارد.

(۶). مج: مطرز و همیشه بین الانام مفتخر و معزز بوده.

(۷). متن: ید و بیضا.

(۸). مج: از کلک سحرآزمایی و بنان اعجاز نماید و بیضا نموده.

(۹). مج: ساخته‌اند.

(۱۰). مج: ودایع پرداخته.

(۱۱). مج: بر و بام.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۲

چون چنین است بحر به روانی سخن گفتن و دست از نقوش رنگارنگ برداشتن، (۶ ب) چه بهتر! و به سادگی مطلب‌سرایی نمودن و از پی طرح‌های تازه نرفتن که لامحاله طرح آن کج خواهد نشست و نقش رنگین اسلیمی را به اسلوب آوردن خطایی فاحش در کمین است، چه خوش‌تر! به قلم عجمی محتد عبارات ناهموار عربی تراشیدن و به زبان فارسی‌گوی تمثیلات تازی مقشر کردن،

خود را سغبه سنان لسان عیب‌جویان کردن و لطمه چوگان و دست فرسود تعرّض و کنایه به حق و ناحق حق‌گویان و هرزه‌درایان نمودن است.

شایسته چنان دیدم که بر سر سماط یکرنگ خود نشسته، از موايد رنگارنگ دریوزه قلندری دست بهشته و به خوان الوان این و آن چشم طمع و دیده آز بسته باشم. امید که این شاهد بی زیور عاریتی و این عروس خالی از آرایش خال و خطاط و عاری از وسمه و سفیدآب و سرخاب نسیگی که با همه یکرنگی از داستان‌های رنگین و وقایع شیرین رشک نگارخانه چین و غیرت کارنامه ارژنگ و تصویرات مانی سحرآفرین است، در نظر خورشید اثر شاهنشاه بحر و بر و فرمانفرمای هفت کشور، قهرمان زمین و زمان، اعلی‌حضرت صاحبقران- خلد اللّه ملکه- و شهزاده آزاده جوان‌بخت دولت‌یار و خدیو خاور ... «۱» کامکار و مستعدان انصاف‌کیش روزگار جلوه قبول یابد و زینت زه و تحسین آن بختیاران گوش و گردن این عرایس ابکار را به جواهر آبدارآفرین بیاراید و زبان الهام ترجمان شهزاده هنرمند علی‌رغم حسن بیك مورّخ تاریخ احسن التواریخ فتوحات شاه اسماعیل صفوی- رضوان اللّه علیه و الغفران- این شگرف‌نامه سعادت عنوان را به اشرف التواریخ موسوم ساخت و از عطیّه این نام نامی فرق افتخار مؤلف و این نامه گرامی را به فرق فرقد برافراخت. «۲»

---

(۱). ناخوانا.

(۲). مج: از «چون چنین است ...» تا اینجا چنین است: اما امید که به میامن الطاف الهی مقبول طبع آن درة التاج سلطنت و صاحب‌کلاهی و مرغوب خاطر آن کتابه پیش طاق دانش و آگاهی افتد و این کتاب وقایع را به اشرف التواریخ موسوم ساخت.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۳

در بیان نسب همایون شهزاده سعادت مقرون و اجداد بی‌همال او بر سبیل اجمال «۱»

اگرچه نسب «۲» پاك و اصل کریم و نژاد والاگهر درخشنده، «۳» آن حضرت اظهر من الشّمس و ابین من الامس است و فی الحقیقه سوء «۴» ادب سخنرانی و خلاف طریقه نکته‌دانی است که در مقام ایراد آن درآید و نسب نامه مفاخرت و شجره مباهات در نزد این و آن گشاید. خورشید از آن گذشت که خود را نشان دهد «۵»، و لیکن بنابر رعایت ضابطه‌نویسی «۶» (۷ الف) مورخین بلاغت آیین، این صفحه را از ذکر نام همایون و القاب میمون آن دولتیار «۷» و دولتمندان کامکار زیب ترصیع و زینت تزیین می‌دهد و بشر ذمّه‌ای از احوال فرخنده اشتمال آن بزرگواران بر سبیل ایجاز و اختصار می‌پردازد، تا بر کسانی که پس از پرده «۸» کمون به عرصه شهود جلوه ظهور می‌یابند و از شهرستان عدم به عالم کون و فساد می‌شتابند، مخفی و مستور، پوشیده «۹» و محجوب نمانند، و الّما درین جزء زمان به عنایت ایزد منّان کوس جهانداری را در هفت کشور، پنج نوبت به نام این دولت خداداد می‌نوازند و گورگه اقبال را در ربع‌مسکون به شادیانه این شوکت قوی‌بنیاد بلندآوا می‌سازند. جهانیان را نام نامی اجداد نامدار و آبای عالی‌مقدار این حضرت، صباحا و رواحا، به جای اوراد و اذکار «۱۰» ورد زبان صغار و کبار و سده سدره مرتبه سلطنت و شاهنشاهی این بزرگواران ملاذ خواقین نامدار و مناص سلاطین تاجدار است.

این دولتیاران از صنادید ایل جلیل قاجار و در عهد دولت سلاطین رضوان مکین صفوی از قروم امرای نامدار و فرمانروایان صاحب اقتدار بودند و همیشه اوقات «۱۱» مالك ممالك حکمرانی و عارج معارج مرزبانی آمده، با طبل و علم و خیل و حشم در سرحدّات ممالك «۱۲» آذربایجان و ثغور ارومی و آن سامان، لوای تسلط و استیلا افراشته با سپاه کینه‌خواه فزون از

---

(۱). مج: در بیان نسب همایون و اصالت گهر سعادت مقرون آن حضرت که کالشمس فی وسط السماء ظاهر و نمایان است.

(۲). ملك: در نسب.

(۳). مج: اگرچه نسب والاگهر.

(۴). مج: سوی.

(۵). مج: از «و نسب‌نامه ...» ندارد.

(۶). مج: ضابطه.

(۷). مج: شهریاران و دولتیار.

(۸). مج: پس ازین از پرده.

(۹). مج: بر آنها مخفی و مستور و پوشیده.

(۱۰). مج: تذکار.

(۱۱). مج: «اوقات» ندارد.

(۱۲). مج: مملکت.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۴

قیاس رومیان هنگامه نبرد و عرصه مکاوحت را گرم داشته، همواره گوی ظفر «۱» به چوگان مردی و مردانگی از آنها «۲» می‌ربودند و الی حدود روم، چنانچه در تاریخ عالم‌آرا (۵) مذکور است و مبارزت و بهادری این سلسله جلیله به شرح و بسط مسطور «۳»، ترکتازی می‌نمودند، بعد ما که دولت صفوی «۴» را نظامی پدید آمد و امور ممالك را انتظامی، شاهقلی بیك (۶) که در شجاعت و دلاوری سلجوق ثانی و در عقل و خرد و رای صائب و جلادت و بهادری سبکتکین اول بود و از عظما و امرای «۵» ایل جلیل قاجار، امیری سلطان‌نشان و سلطانی تیمورشأن و بس مقتدر و صاحب اعتبار بوده، ایل و الوس اوامر و نواهی او را فرمان‌بردار و سخن و صلاح او را به جان مطاوع و خریدار بودند «۶»، چون سکان و قطان دار المؤمنین استرآباد (۷ ب) و اهالی مرو شاهیجان از دستبرد اوزبکیه و ترکمان به جان آمده، داوری در حضرت سلطنت صفوی آوردند، پادشاه عصر نظر به جلادت و رشادت ایل جلیل قاجار از شاهقلی بیك که بزرگ ایل و سرداری صاحب اقتدار و در جمیع مهام در میان قبیله صاحب اختیار می‌زیست، از او متمنی دفع این حادثه گردیدند و نیز ترسید که اجتماع ایلی چنین در یك جا احداث فتنه شود، آن گروه را که سعادت‌پژوه و کوه شکوه بودند منقسم به سه قسم کرده، «۷» گروهی را به عهده «۸» اهتمام شاهقلی بیك واگذاشته «۹» مأمور استرآباد و فرقه‌ای را به جانب مرو گسیل و جمعی را در ارومی امر به توقف فرمود. و این «۱۰» دولتمندان در استرآباد مالك ملك و مال گشته، صاحب گله و رمه گردیده، همیشه اوقات با ترکمانیه بساط محاربه «۱۱» و مجادلت را بسط داده، از آن ممر دولت بی‌منتها و سامان لا یعد و لا یحصی «۱۲» جمع آورده، به استقلال، زندگانی می‌کردند و با سلاطین عهد دوستانه سلوك می‌نمودند. به اعتضاد ایل و الوس در اریکه حکمرانی عروج و به استظهار مکنت و سامان و شمشیر سرافشان با

---

(۱). مج: ظفر را.

(۲). مج: «از آنها» ندارد.

(۳). مج: مستور.

(۴). مج: سلاطین صفوی.

(۵). مج: که از عظمای امرای.

(۶). مج: «بودند» ندارد.

(۷). مج: گردانیده.

(۸). مج: عهده و.

(۹). مج: گذاشته.

(۱۰). مج: توقیف فرموده این.

(۱۱). مج: محاربت.

(۱۲). مج: لا یحضا.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۵

فرمانروایـان روزگـار سر برتری و خروج داشـتند و در عهـد خویش هریـک از اجـداد نامـدارش لوای برتری و عزّت به اوج افلاک می‌افراشتند. آری:

بزرگ کرده او را فلک نبیند «۱» خرد «۲»عزیز کرده او را جهان ندارد خوار

ذکر مختصری از مآثر و مفاخر قدوه آیات معاصر شاهقلی بیک- انار اللّه برهانه- «۳»

شاهقلی بیک «۴» شـهریاری بختیار و خسـروی دولتمنـد و کامکار بوده «۵» و به نشـر عـدل و احسـان و صـیت و جود و امتنان رایت مفـاخرت برافراخت، و ابقـای ذکر جمیل و «۶» ادّخـار فضـل جلیل را مقصـد توجّه همّت عالی‌نهمت ساخته، بر رسوم و قواعـد آبا و اجـداد نامـدار خود چیزی چند بیفزود و ایل جلیل قاجار و الوس و دولتیار «۷» را به نوعی «۸» یاسامیشی و نگه‌داری کرد که مزیدی بر آن متصوّر نبود و در ایّام بزرگی و سـروری او رعیت و لشـکری در مهاد امن آسوده و در بستر راحت غنوده بودنـد. چون ضـعف شیخوخیت بر وی «۹» استیلا یافت، از دنیا اعراض و از امور دنیوی احتراز کرده «۱۰»، انزوا اختیار و عزلت «۱۱» شعار خود ساخته، به تهیه و کارسازی سـفر ناگزیر آخرت پرداخت و منصب حکمرانی (۸ الف) ایـل و الوس و بزرگی قوم و قبیله را به فتحعلی خان، (۷) فرزند ارشد سعادتمند خود «۱۲» که در آسـمان شهامت بدری تابان و در سپهر مناعت آفتابی درخشان بود، مفوّض داشت و صفحه خاطر او را به نقوش نصایـح مشـفقانه و مواعظ پدرانه «۱۳» منقّش و گوش حق نیوش جگرگوشه سـلطنت را به قرطه اسـرار ملکی و ملکـداری و دقایق مملکتی و مرزبانی «۱۴» و لآلـی شـاهوار جهانگیری و کشورگشایی مقرّط فرمود و بال شوق به هم‌آغوشـی حور العین گشوده، در غرفات جنان [و] روضات «۱۵» رضوان به معاشرت حواری و غلمان آسوده:

---

(۱). ملک: نه بینند. مج: نه بیند.

(۲). متن: خورد (همه‌جا)

(۳). مج: عنوان را ندارد.

(۴). مج: حضرت شاهقلی بیک (در حاشیه).

(۵). ملک: بود.

(۶). ملک: «و» ندارد.

(۷). مج: الوس دولتیار.

(۸). ملک: ناخوانا احتمالا «نحوی».

(۹). مج: در مزاجش.

(۱۰). مج: نموده.

(۱۱). مج: عزلت را.

(۱۲). مج: «خود» ندارد.

(۱۳). مج: پدر فرزندانه.

(۱۴). مج: اسرار ملک‌داری و دقایق مرزبانی.

(۱۵). مج: و ریاض.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۶ دریغ آن بر و برز و برناییش‌دریغ آن توان و تواناییش «۱»

کجا فرّ و آن خسروی رای اوکه شد عاقبت گور مأوای او

ذکر گزارش احوال فرخنده آثار نخبه ملوک جم اقتدار فتحعلی خان قاجار- طاب ثراه- «۲»

خانی فلک قدر و جهانبانی معدلت گستر بوده، و به فرط هیبت و اقتدار و وفور عدّت و استظهار:

خسروی تاج‌بخش و تخت‌نشان‌بر سر تاج و تخت گنج‌فشان به آراستن آیین شاهی و زینت مفاخر پادشاهی، سعی جمیل موفور مبذول داشته، در زیادتی عدل و داد کوشیده، باده نیکنامی و بلندآوازگی از ساغر روزگار نوشیده، «۳» در نگاه داری و جمع‌آوری ایل و قبیله لوازم اهتمام را به منصه ظهور رسانیده و رخش همّت را در ابقای نام و ننگ و ترفیه حال قبایل و عشایر بر عرصه عهد دوانید. در محافظت اقارب و رعایت رعیت «۴» و پرستاری خدم و حشم «۵» و افراد سپاهی و لشکری اقتدا به پدر بزرگوار و اجداد نامدار خود نموده، مزیّت بر ایشان را قواعد پسندیده و قوانین ستوده وضع فرمود و در اعانت دولت صفویه و اهانت افاغنه شومیه بذل جهدی «۶» وافی نمود و به حمایت شاه طهماسب «۸» از گرگان با فوجی از شیران بیشه وغا و هژبران عرصه هیجا،

همه چون پلنگان پیکارجوی‌دلیر و قوی چنگ و ضرغام‌خوی.

نبرد آزمایان گرشاسب دل‌به چنگال در رزم آهن گسل دفع و رفع حشر «۷» بی‌قیاس افغان را که به عدت و شمار «۸» از مور و مار افزون بودند «۹» وجهه همّت والا نهمت ساخته، «۱۰» در وهله نخست به ضرب شمشیر آتش‌بار شور از آن گروه نابکار

---

(۱). مج: بعد از این بیت:

دریغ آن دل و زور جنگی پلنگ‌که بگرفت خاک اندر آغوش تنگ

(۲). مج: «عنوان» ندارد. در حاشیه: «خاقان خلدآشیان ابو الفتح فتحعلی خان».

(۳). مج: نوشید.

(۴). مج: رعیت و اجانب.

(۵). مج: نگهداری حشم.

(۶). مج: بذل و جهدی.

(۷). مج: لشکر.

(۸). مج: عدّت و عدد.

(۹). مج: افزون و به حساب و شمار از قطرات امطار بیرون.

(۱۰). ملک: «ساخته» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۷

برآورده، با چنگ و چنگال گلگون و چهره از می ناب ظفر و باده نصرت لاله‌رنگ (۸ ب) به خدمت خدیو عهد شاه سلطان حسین

صفوی (۹) تشرّف جست.

چون مشیت اللّه به انقراض دولت دیرپای صفوی تعلق گرفته بود، اجتهاد و اهتمام هواخواهان سودی نداشت و آن پادشاه نادان دوستی چنین مقتدر و مشفقی چنان مهربان والاشان را دشمن انگاشته، به تسویل و تضریب سفیهان چند که آن دولت سست بنیان را رکنی رکین و سقفی مبین «۱» بودند، با آنکه در تنگنای محاصره به اقبح وجهی می‌گذرانیدند، صلاح چنان دیدند که اول آن شیر شرزه و پلنگ دمنده را به سلسله تنکیل مقیّد سازند و بعد «۲» از آن به مدافعه خصم «۳» پردازند. آن شیرجگر چون از قصد «۴» آن حیله‌وران و روباه‌بازی آن سفیهان بداختر آگاه گشت، دانست که عاقبت کار چون است. روزگار کینه شعار را با آن دولت دل دیگرگون. هرچند خواست که از راه مردی «۵» و حمیّت و مردمی و عصبیّت دین و موافقت آیین، آن تن‌پروران ارذال «۶» طبیعت را از خواب خرگوش بیدار و امنای آن دولت بیم‌دار را از راه و رسم دولت‌داری و قاعده خصم‌افکنی و قانون دوست‌پروری «۷» قرین استحضار گرداند، به هیچ‌وجه مفید فایده‌ای نبود و ازین نصایح و مواعظ دولتخواهانه «۸» یک عقده از تنکّر شاه و سپاه نگشود. زیاده ازین توقّف خود «۹» را در دربار پادشاهی «۱۰» مصلحت ندیده، با اینکه ساحت اصفهان و بلاد عراق از وفور «۱۱» ارباب شقاق و نفاق دریای موّاج می‌نمود، از اصفهان عطف عنان به مستقر عزّ و شأن نموده، در آن دریای ژرف غوطه‌ور گشته «۱۲» و به بادبانی شمشیر جان شکار و سفینه جواد هامون‌گذار خود را به ساحل نجات کشید. به اندک‌زمانی بساط آن دولت از دست ستم افاغنه جور شیّم درنوردیده شده، سلاله خاندان مرتضوی و نباله دودمان مصطفوی، «۱۳» یعنی سلسله علیّه صفوی «۱۴»، علقه حسام اهل ظلم و عدوان و طعمه شمشیر

---

(۱). مج: بلند.

(۲). مج: پس.

(۳). مج: خصم بیگانه.

(۴). مج: مواضعه و قصد.

(۵). مج: غیرت مردی.

(۶). متن: ارزال.

(۷). مج: قاعده و قانون- خصم‌افکنی و دوست‌پروری.

(۸). مج: و حمایت و جانبداری مخلصانه.

(۹). مج: «خود» ندارد.

(۱۰). مج: شاهی.

(۱۱). مج: وفور وفود.

(۱۲). ملک: «گشته» ندارد.

(۱۳). مج: نبوی.

(۱۴). مج: «یعنی سلسله علیّه صفوی» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۸

مخالفان «۱» عصات و طغات افغان آمده، حجله‌نشینان سرادق «۲» عصمت و طهارت و پردگیان «۳» تتق عفّت «۴» و خدارت اسیر و دستگیر ظلمه فجره بی‌ایمان گردیده، دولت آن طبقه «۵» طاهره از بدعهدی زمانه ستمگر طی و بهار نزهت آثار آن فرقه طیبه را نوبت دی رسید. خزاین چندین‌ساله سلاطین صفوی که از حبّات لآل و درازی شاهوار و درم «۶» و دینار و انواع رغایب و نفایس «۷»

مخازن و مصانع لبریز و مالامال بود، سغبه استلاب و صدمه انتهاب آمد. (۹ الف) اصفهان خراب بلکه ایران سراسر ویران گشت و پری‌چهرگان «۸» قمر رخسار دست فرسود دیوان عفریت دیدار و عفاریت غول آثار. چنانکه گفته امیر معزی (۱۰) آن قضیّه «۹» را شاهدی است صادق و نظیری موافق: «۱۰»

از روی یار خرگهی ایوان همی بینم تهی‌وز قد آن سرو سهی خالی همی یابم «۱۱» چمن

بر جای رطل و جام می کوران نهادستند پی‌بر جای چنگ و نای و نی آواز زاغ است و زغن پس از قتل پادشاه مغفور و خرابی اصفهان و کند و کوب «۱۲» آن سرحد و ثغور، شاه طهماسب صفوی که پادشاه مغفور «۱۳» را پسری نامور و گلزار صفویه «۱۴» را نهالی سایه‌گستر بود، از آن ورطه مرگ‌زای و لجّه عمر فرسا خود را «۱۵» به پناه خاقان والاشأن فتحعلی خان کشیده و از تاب «۱۶» آفتاب حوادث در سایه امن و امان «۱۷» آن خدیو تهمتن توان آرمید. خسرو شیرگیر مقدم آن شهزاده غریب «۱۸» اسیر را گرامی شمرده، از دقایق اعزاز و احترام و تبجیل و

---

(۱). مج: و مردوران.

(۲). مج: تتق.

(۳). مج: پرده‌گیان. (همه‌جا)

(۴). مج: پرده‌گیان حجاب سلطنت.

(۵). مج: سلسله.

(۶). م: درر.

(۷). مج: نفایس بیشمار که.

(۸). ملک: پری‌چهره‌گان.

(۹). مج: قضیه شنعا و زریه دهیا.

(۱۰). مج: موافق است.

(۱۱). مج: بینم.

(۱۲). مج: کند و کوب عمرانات.

(۱۳). مج: کند و کوب عمرانات.

(۱۴). مج: سلطنت صفویه.

(۱۵). مج: خود را پس از تکاپوی چند از ساحات عراق و آذربایجان خود را. اشرف التواریخ متن ۱۸ ذکر گزارش احوال فرخنده آثار نخبه ملوک جم اقتدار فتحعلی خان قاجار - طاب ثراه -

(۱۶). مج: تاب التهاب.

(۱۷). مج: بستر امان.

(۱۸). مج: پدرکشته غریب و.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۹

توقیرش «۱» نکته‌ای را مهمل و نامرعی «۲» نگذاشته، با آن‌همه بی‌سامانیش سامان سلطنت و دستگاه خسروی چیده، لوازم میزبانی و شرایط مهمانداری را چنانچه از سرکار چنان پادشاهی آن‌چنان خدیوی را شایسته حال و درخور باشد «۳» به عمل آورده، به جهت جمع‌آوری لشکر و انتقام از آن گروه ضلالت‌سیر، از استرآباد با خیل و خول و خدم و حشم به جانب خراسان پی سپر «۴» آمدند و

مزار خـواجه ربیع را که در نیم فرسـخی «۵» مشـهد مقدس رضوی واقع است، معسـکر آن پادشاه پدرکشـته قرار داده، صلای غیرت دین و خون‌خواهی آل طیّبین و اولاد طاهرین را سامعه‌افروز «۶» دور و نزدیک و ترک و تازیک ساخته، در تهیه ساز جنگ و تدارک انتقام از آن گروه «۷» بی‌نام و ننگ پرداخته، از اطراف و جوانب بعضـی به حمیّت و غیرت جبلی و برخی از بیم شمشـیر آن خدیو عالم صورت و معنی در زیر لوای فلک فرسایش مجتمع آمدند. «۸»

نـادر شاه افشار که به تازگی در سـرحدّات ابیورد «۹» رایت طغیان «۱۰» افراشته بود «۱۱» و جمعیّتی «۱۲» از هرجانب فراهم آورده، شیوه ذمیمه راهزنی و قطاع الطریقی را شعار خود ساخته، در حـدود نسا و مهنه دم «۱۳» از رجولیت و اسـتبداد می‌زد، (۹ ب) خدیو شیر فر تهوّر او را پسندیده «۱۴» و در مقام استمالت و اطمینانش برآمده، به ایمان مغلّظه تسلی و تسکین بخشیده، پس از جمعیّت دل به «۱۵» اسـتعدادی که داشت در دربار شاهی تشـرّف جست و چون دیگر چاکران کمر به خدمتگزاری بربست «۱۶»، و لیکن از رای دوربینی و مآل‌اندیشی از مهابت

---

(۱). مج: توقیر.

(۲). مج: «نامرئی» ندارد.

(۳). مج: چنان خدیوی درخور و شایسته حال آن‌چنان پادشاهی باشد.

(۴). مج: راه‌سپار.

(۵). مج: نیم فرسخی و سمت شمال.

(۶). مج: آل خدیو مقتول مظلوم را سامعه‌رسان.

(۷). مج: گروه مکروه.

(۸). مج: گشتند.

(۹). مج: نسا و ابیورد.

(۱۰). مج: خودسری و طغیان.

(۱۱). مج: «بود» ندارد.

(۱۲). مج: جمعیّتی از رنود و اوباش.

(۱۳). مج: به رسم متهوران و بی‌باکان قزلباش دم.

(۱۴). مج: «تهور او را پسندیده» ندارد.

(۱۵). مـج: اسـتمالت و خاطرجوییش درآمـده، دل رمیده‌اش را به ایمان مغلظه آرام داده به احضار او و متابعانش فرمان داده، پس از جمعیّت خاطر با.

(۱۶). مج: بست.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۰

خانی و سـطوت آن حضرت خارخار اندیشه و توهّمات زیاده از اندازه بنابر هواجس نفسانی و وساوس شیطانی بر دل غدرپرور خود راه داده، از بیم آسـیب آن حضرت ایمن «۱» نیارست نشـست، تا آنکه به دمدمه و افسون «۲» آن پادشاه ساده‌دل برگشـته اقبال را با خویشتن «۳» متّفـق نمـوده، بـه دستیـاری او کرد آنچه سـاخت و دل شـقاوت منزل خـود را از بیم و هراس آن خـدیو مغفرت اسـاس پرداخت بـالجمله چون موعـد معهود رسـید و بـدایت عمر فـانی به نهایت انجامیـد، آن‌همه اسـتعداد و جاه و ساز و ابّهت و سپاه «۴» سودی نکرد. از خـاک پاک طوس که گیاهش «۵» به اقتضای دهر دنی همه ندامت و از هرسـر خارش گل ملامت می‌روید «۶» و از

هر شجری شکوفه حسرت و از هربوته‌اش «۷» غنچه افسوس می‌دمد «۸»، از بی‌وفایی و خام‌کاری شاه صفوی نژاد «۹» جام شهادت از ساقی «۱۰» ستم [شعار] پادشاه قهّار، نادر شاه افشار، چشیده، سرخ رو به جانب «۱۱» جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ* (۱۱) خرامید. در مزار فایض الانوار خواجه ربیع از درگاه سمت قبله، طرف چپ، راست خوابید «۱۲» و از کشمکش دنیای دون و سپهر بوقلمون آرامید. (۱۲)

دریغا که از خنجر آبگون‌تن شاهوارش شده غرق خون «۱۳»

دریغ آن تن و توش و آن زور و فردریغ آن کیانی کلاه و کمر

کفن گشت آن خسروی جوشنش‌دریغا که شد خاک‌تیره تنش «۱۴»

---

(۱). مج: از روی دوربینی و عاقبت‌اندیشی به سبب خبث عقیدت و فساد باطن هیچگاه از بیم سطوت خانی و تشویش خباط [متن: خبات] توهمات جانی، علی الظاهر مطمئن و خاطرجمع.

(۲). مج: افسون نزدیکان.

(۳). مج: ساده‌دل بخت‌نگون اختر وارون را با خویش.

(۴). مج: دستگاه.

(۵). مج: که هربوته گیاهش.

(۶). مج: می‌دمد.

(۷). مج: گلبنی.

(۸). مج: سر می‌زند.

(۹). مج: صفوی‌نژاد برگشته‌بخت.

(۱۰). مج: ساقی بی‌مهر.

(۱۱). مج: جانب آرامگاه.

(۱۲). مج: چپ به صدق یقین در کنار حور العین راست خوابید.

(۱۳). مج: بعد از این بیت:

دریغا کزان دیو بی‌بیم و باک‌قد خسروانیش آمد به خاک

(۱۴). مج: دو مصرع این بیت جابه‌جا است.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۱

در بیان مجملی از بدایع وقایع سردفتر خسروان دولت یار ابو السیف محمّد حسن خان قاجار- نور اللّه مرقده- «۱» (۱۳)

ولد «۲» سعادت افسر و پور والاـگهرش «۳» در شکارگاه کشف رود از قضیه ناگزیر پدر نامدار اقبالمندش «۴» آگاه گشته، از سست‌رایی و تبه‌کاری خال عار چهره دولت زودگذار صفوی و ننگ دودمان سلسله جلیله وافر تمکین اولاد مرتضوی اندیشناک «۵» و از بیم خصومت نادری و گزندش چشم از اثاثه بزرگی و مواد سلطنت «۶» بربسته، بر یکران فکر صایب و اندیشه رسا نشسته، خود را از آن ورطه هایل به یک‌سو کشانید «۷»، (۱۰ الف) و در سرعت و اجفال سبق از صبا و شمال برده، در میان ترکمان گرگان افتاد و چون هژبر صایل «۸» به انتقام خون پدر با خصم قوی‌بازو دست «۹» جلادت و مردانگی گشاد. بکنج خان «۱۰» (۱۴) که سرخیل ایل ترکمان و از عظمای آن فرقه حمیّت‌نشان «۱۱» بود از قدوم شهزاده اظهار مسرّت و خرسندی «۱۲» نموده، مقدم شریفش

را غنیمت شـمرده، بـه ابتهـاج تمـام کمر بـه خـدمتگزاری آن وارث سـریر و تـاج بسـت، و بـه شـوق زایـد «۱۳» از حـد در مرصـد فرمان‌برداری و مکمن خدمتگزاری «۱۴» نشست و او خدیوی شیرفر و پادشاهی مهابت اثر بود. لوای مفاخرت بر جهانیان افراشته و همّت بر رضـای خـاطر ایـل و الوس و ابقـای ننگ و ناموس گماشت. همّت والانهمتش «۱۵» در طلب تـاج و گاه بود و طبع بلنـدش «۱۶» جویای افسر و کلاه، در جمع‌آوری اسباب سلطنت و حکمرانی دمی نمی‌آسود «۱۷» و در استجماع مواد شهامت و فرمانروایی لحظه‌ای در بستر راحت «۱۸» نمی‌غنود، تا

---

(۱). مج: عنوان ندارد. در حاشیه: خدیو فردوس‌مکان ابو السیف محمّد حسن خان.

(۲). مج: شهزاده.

(۳). مج: آزاده والاگهر در درج خانی و ماه برج سلطانی دوحه آن شجر و شکوفه آن سرو سایه‌گستر است.

(۴). مج: پدر نامدارش.

(۵). متن: اندیشه‌ناک.

(۶). مج: سلطنت و حشم.

(۷). مج: کشید.

(۸). مج: و چون شیر جسور و پلنگ هصور.

(۹). مج: قوی‌پنجه بازوی.

(۱۰). مج: و بکنج خان.

(۱۱). مج: عظمای فرقه صاین خانی بود.

(۱۲). متن: خورسندی.

(۱۳). مج: زیاده.

(۱۴). مج: مکمن جان‌نثاری و پرستاری.

(۱۵). مج: گماشته خاطر والاآثرش.

(۱۶). مج: طبع بلند و همت سرشارش.

(۱۷). مج: نیاسود.

(۱۸). مج: بستر استراحت و استنامت.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۲

آنکه دست قضـا حلـق عمر و زنـدگانی و گلـوی حشـمت و کـامرانی آن «۱» پادشـاه قهار «۲» را فشـرده «۳» و صرصـر قهر و سـخط خداوند قهّار «۴» بـار و برگ گلزار سـلطنت و دولتش را «۵» به هرسو برده، در محـل موسوم به طـاش تپه فتـح‌آباد خبوشان طشـت فرمانفرماییش از بام کامکاری افتاده، طاس سرافسر طلبش به سـنگ انتقام آمـد، از صـدمه شمشـیر قضا و لطمه خنجر «۶» سغبه دمار گشـته، جا به وادی خاموشان «۷» گزیـد و دست سپهر بساط سـلطنت دو روزه‌اش را که بس زودگذر بود درنوردید «۸». آن وارث تاج و تخت جهان را به کام دیـده و ابرش تندروی فلک «۹» را رام، بلاتوقف لگام بر سـمند جهانگیری نهاد و دست دلاوری و پنجه زورمندی بر نیّت تسخیر ملک موروث گشاد. «۱۰» به زور بازوی مردی و مردانگی و قوّت دل و استظهار خداوندگاری «۱۱» امهات بلاد ایران را از اقصای دار المرز الی حـدود «۱۲» عراق و آذربایجـان به نیروی اقبال و دلیری و قوت بازوی شمشـیر «۱۳» و فرزانگی سراسـر کشور در کنار کر، با آزاد خان افغان که خود را ملک الملوک و وارث ملک و کشور و شـهریار به استحقاق و سزاوار طوق

و افسر می‌دانست مصاف داد و از شریان اعادی خاکسار به نشتر حسام جانگزا «۱۴» رود ارس در مصافگاه جریان داد «۱۵» (۱۰ ب)، و او «۱۶» را به یک گشودن دست و فشردن پای گریزانیده، (۱۵) ساحت آذربایجان را از لوث وجود ناپاک مدّعیان ملک و ارواث طالبان مملکت «۱۷» پاک و مصفّا گردانید و از آنجا به انطفای نایره فساد کریم خان زند و انتفای اثبات وجود اشراری چند، آن خدیو بی‌مثل و مانند رایت نصرت طراز به جانب دار الملک سلیمان

---

(۱). مج: «آن» ندارد.

(۲). مج: پادشاه قهار نادر شاه افشار.

(۳). مج: افشرده.

(۴). مج: سخط و منتقم جبار.

(۵). متن: گلزار سلطنتش را.

(۶). مج: خنجر قدر.

(۷). متن: خواموشان.

(۸). مج: از بی‌مهری درنوردید.

(۹). مج: ابرش تند خرام ایام را.

(۱۰). مج: موروث و مکتسب بر گشاد.

(۱۱). مج: استظهار عدل شامل و نیروی الطاف ایزدباری عز اسمه.

(۱۲). مج: الی منتها حدود.

(۱۳). مج: به نیروی بازو و قوت شمشیر دلیری.

(۱۴). مج: به نشتر حسام آتش فعل.

(۱۵). مج: ساخت.

(۱۶). مج: و او را از باد حملات متواتره.

(۱۷). مج: آذربایجان را الی اخلاط از اخلاط فاسده مفسدان افغان شوم دفع کرده، آن سرزمین را از لوث وجود مدعیان میشوم.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۳

و خطّه دل‌گشای شیراز افراشت و با کریم خان عرصه مجادلت را بسط داده، مرّهٔ بعد اخری او را منهزم گردانید، در اندک‌زمانی به محاربات بسیار و میدان‌داری زیاده از حدّ تعداد و اندازه شمار «۱»، ساحات عراق و آذربایجان و عرصه ولایت فارس و بنادر و سواحل الی جزیره عمّان به نیروی شمشیر جهان‌گشایش آن شهریار شیر حمله را مسلّم «۲» و از ارواث و ارجاس وجود بیگانه و اعیان ملک صافی گشت.

چون جهان زو گرفت فیروزی‌فرّخی یافت در جهان روزی دیگرباره مزاج ملک از تأثیر سپهر شورش‌طلب منحرف شده، از حوزه امنیت به جانب مفسدت گرایید «۳» و از افساد اشرار الوار و هنگامه‌آرایی اوباش احشام زندیه مملکت را انقلابی پدید آمد. آن شهریار کامکار به دفع مواد فسده «۴» و اشرار با فوجی که از هیبت و صدمت سنابک ایشان «۵» اجزای کوه گران در تزلزل بود و بهرام خون‌آشام را از بیم تیغ مسلولشان لرزه بر دل به رفع لوای تکبر خصم مقهور رایت‌افراز و به جانب فارس ترکتاز شد. مجددا کریم خان «۶» از دم شمشیر آن خدیو افراسیاب شوکت، گریزان گشته در شهر شیراز حصاری شد. چون مدت محاصره به طول انجامید و لشکر برد از جانب شهریار دی متواتر و پی‌درپی «۷» می‌رسید و ضروریات و تدارکات هم «۸» روی به انحطاط گذاشت

«۹»، کـار سپاه و سپهدار و امیر لشکر و سردار از رونق افتاده و در میـان اردوی خسروی بعضـی از نزدیکـان و اقارب به مقتضای مخالفت باطنی به ظاهر سرایت کرده «۱۰»، لشکریان را به دمـدمه و افسون متفرّق و نوازل آشوب و فتن را در معسـکر والاـ متطرّق کردند، ناچار آن شـهریار کامکار از فارس عنان «۱۱» به ایلغار گردانیده «۱۲»، آنچه بین الجمهور از آن خدیو شـیردل مذکور است از شیراز

---

(۱). مج: زیاده از اندازه تعداد و شمار.

(۲). مج: شمشیر جهانگشایش مسلم.

(۳). مج: گراییده.

(۴). مج: فساد.

(۵). مج: خیول ایشان.

(۶). مج: کریم خان مجددا.

(۷). مج: «پی‌درپی» ندارد.

(۸). مج: نیز.

(۹). مج: نهاد.

(۱۰). مج: به مقتضای طینت اصلی در باطن مخالفت اظهار کرد.

(۱۱). مج: عنان اقبال.

(۱۲). مج: بگردانید و.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۴

تا حدود (۱۱ الف) دار المرز «۱» به سه جو «۲» عنان تاز آمد و این ایلغار در نظر راه‌شناسان روزگار بس عجیب «۳» و مستبعد نماید، و لیکن نظر به تعریفات بادپای برق‌آزمای و یکران هامون‌نورد جهان‌پیمایی که خسرو نامدار در زیر ران داشت، این‌گونه راهنوردی غریب و این‌چنین ایلغـاری در نظر همّت عالیش بعیـد نیست. «۴» سـبب ایلغار ناگهانی آن‌که «۵» بعضـی از منافقان به ظاهر موافق از معسـکر همایون به غـدری عزیمت دار المرز کرده بودند. «۶» چون حقیقت غـدر و مکر خلاف‌انـدیشان در نظر حق‌بین آن شـهریار عالی‌مقدار محقّق گشت، دفع دشـمنان خانگی را اولی و اهمّ دانسته از شیراز با فوجی از هواخواهان یکدل چون «۷» شاهین اجل بال اوج‌گیری بگشود و پنجه دشـمن شـکری وانمود. چون قضـا بی‌حجـاب و اجـل بی‌هراس به سـروقت منافقـان مخالف اساس رسـیده، پروبـال حیاتشان «۸» را بـه منقـار انتقـام برکنـد و پیکر زنـدگی آن مردودان را بـه مخلـب سیاست درهـم شـکست و بـه جـبران «۹» شکستگی احوال لشکر و تدارک و کارسازی متجنده و عسکر پرداخته، بنوی حشری جمع‌آورده «۱۰»، در تهیه حرکت بود که شیخ علی خان زند با گروهی زیادت از قطرات امطار و افزون از اندازه چون و چند به مدافعت و مقاتلت آن خسـرو «۱۱» بی‌همال و مانند به ساری رسـید. شهریار شیردل با مخالفت عظمای قاجار «۱۲» و قلّت اعوان و انصار به عزم دفاع آن گروه بی‌شـمار «۱۳» از استرآباد قـدم اسـتقبال برداشـته، در اشـرف مازنـدران- محلی است موسوم به قراتپه- «۱۴» رایت مقـابلت و مقـاتلت افراشت «۱۵». در گرمی هنگامه مطاردت که مبارزت‌های مردانه و نبردهای

---

(۱). مج: از شیراز تا مازندران.

(۲). مج: جوی.

(۳). مج: غریب.

(۴). مج: و لیکن در نظر همت عالی آن پادشاه جهانگیر که خورشیدآسا جهانگردی می کرد، این گونه راه‌نوردی عجیب و آن یکرانی که دیده عالمیان به تماشا درون گران بود و در زیر ران داشت، این‌چنین ترکتازی بعید نیست.

(۵). مج: ایلغار و پراکندگی لشکر ظفر آثار آن بود که.

(۶). مج: نموده بودند.

(۷). مج: مانند.

(۸). مج: پروبال بلند پروازی‌شان.

(۹). ملک: جبر.

(۱۰). مج: فراهم آورده.

(۱۱). مج: زیادت از اندازه چون و چند به مقابلت آن خدیو.

(۱۲). مج: ایل.

(۱۳). مج: به عزم مدافعت آن گروه پیمان گسل.

(۱۴). مج: قراتپه اشرف.

(۱۵). مج: برفراشت.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۵

دلیرانه کرده، صفوف آراسته خصم را زیروزبر ساخت و کشتی عمر بسیاری از مبارزان نامی را در گرداب دمار و غرقاب بوار انداخت، خود نیز در عین گرمی «۱» جنگ و کوشش نام و ننگ در بحر زخّار و دریای خونخوار شهادت غوطه خورده و در عنفوان جوانی و ریعان ریحان زندگانی «۲» تخت و افسر را وداع نموده، چندین «۳» هزار آمال و آرزو را با خویشتن به خاک «۴» برده و آن‌چنان بود که در غلبه مستی دعوا و هیجان مواد نزاع در عرصه هیجا که خود به نفسه مباشر حرب «۵» بود و به رهنمایی خطوط شعاعی سنان جان‌ستان طریق نیستی را به دشمن مقهور می‌نمود، مبارزی «۶» را به ضرب سنان اژدهاپیکر از پا درآورده، دست و بازو به دفع (۱۱ ب) مبارزی «۷» دیگر گشود که «۸» در گریز هم نبرد، اسب از جا برانگیخته، بی‌محابا اسب تهوّر «۹» بر تالابی عمیق و سیه آبی ژرف تاخته، اسب به سر درآمد «۱۰» و آن سکندر زمان از سکندری آن باره دریاگذار «۱۱» بر زمین غلتید «۱۲» و در سیاه‌آب «۱۳» افتاد و آن دارای تاج و افسر دارا مانند از شمشیر غدر و مکر خاصّانش «۱۴» از پا درآمد و نهال قامت سروآسایش «۱۵» از صرصر ستم روزگار خمیدن گرفت و اوراق عمر و سلطنت آن خدیو شیر فر و خسرو هزبر جگر از تندباد خدیعت و نامردی مردودی عفریت‌پیکر به باد رفت و شمع اقبالش که چون عهد گل کم بقا بود در عین جمال و جوانی و در حالت شباب و کامرانی از ریاح نامرادی فرومرد و با چهره گلگون و پیکر غرقه به‌خون «۱۶» جناحین شهادت گشوده، به هوای وصال حوریان و معاشرت غلمان جنان به فردوس برین و اعلی علیّین شتافت و چون پدر نامدارش از سعادتمندی و بزرگواری به درجه بلند شهادت و مرتبه اعلای سعادت فایض «۱۷» گشت. (۱۶)

---

(۱). مج: در گرمی.

(۲). مج: کامرانی.

(۳). مج: و چندین.

(۴). مج: برد و.

(۵). مج: حرب و به راسه متصدی آلات طعن و ضرب.

(۶). مج: مبارزی غول منظر را.

(۷). مج: سواری.

(۸). مج: و.

(۹). مج: بی‌محابا از روی تهور.

(۱۰). مج: اسب در میان تالاب فرورفته از صدمه سوار به سر درآمد.

(۱۱). مج: باره کوه توان دریاگذار در میان گل‌ولای.

(۱۲). متن: غلطید (همه‌جا).

(۱۳). مج: سیه‌آب.

(۱۴). مج: خاصان بداختر خود.

(۱۵). مج: سرو مانندش.

(۱۶). مج: غرق خون.

(۱۷). مج: فایز.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۶ دریغا «۱» که آن خسرو تاجوربه جا ماند افسر چو جد و پدر

دریغا که از جور چرخ نژندرسیده به جان و به تختش گزند

به روز جوانی جهان را گذاشت‌لوا «۲» جانب آن جهان برفراشت

دریغ آن سر و افسر خسروی‌دریغ آن بر و یال و بال قوی

دریغ آن جمال و جوانی اودل و زهره پهلوانی او

تو تا برنشستی به پشت سمندکرا بود پرواز افشار و زند

تو شبدیز را تا کشیدی به زین‌بلرزیدی از هیبت دشت کین

تو را «۳» بود تا جای بر پشت خنگ‌که کردی تمنای میدان جنگ

کنون ای سپهدار جمشیدفرسر از خاک بردار و بیرون «۴» نگر

نگر جغد را بر به ایوان و کاخ‌پسین زاغ را برنشسته به شاخ «۵»

گر این داوری بینی ای پیل زوربـدری کفن سـر برآری ز گور اولاد نامـدارش که در آسـمان سـلطنت و نامـداری «۶» هفت کوکب سیّار و هریک در سپهر مناعت و بختیاری خورشـید اشـتهار و هرکدام در ابهّت و جلالت خسـروی جهاندار و خدیوی شیرشکار «۷» بودند، بنابر صغر سن و خردسالی «۸» و سعایت دشمنان خانگی و غمّازی اهالی کید «۹» اشبال کنام بسالت که شیر گردون از بیم به گرد سـراپرده حشـمت ایشان نیارست گشتن، روبهی چند را دستگیر و شهسواران (۱۲ الف) عرصه بطـالت که تهمتن زمان از هراس به پیرامن کریاس شوکتشان نتوانست گردید، شبانکاره زند را اسیر آمدند.

معهود چنان بود که لآلی آبدار از عمّان به جوانب و انحای «۱۰» عالم و اطراف جهان برند.

برخلاف این دراری شاهوار که از دامن قلزم «۱۱» به ساحل عمّان (۱۷) بردند و چون گنج به

---

(۱). متن: دریغا که.

(۲). مج: علم.

(۳). متن: ترا (همه‌جا).

(۴). مج: ایران.

(۵). مج: ببین زاغ را بر سرو ستاخ.

(۶). مج: کامکاری.

(۷). مج: دشمن‌شکار.

(۸). متن: خوردسالی.

(۹). مج: غمازی معاندان.

(۱۰). مج: جانب انحای.

(۱۱). مج: خزر.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۷

مخزن و گوهر به معدن رسیدند «۱»، مگر حسینقلی خان که چون شیر هصور و پلنگ جسور خود را از آن ورطه به کنار کشیده، به آیین پدر نامدار خویش با ترکمانان گرگان درساخته، بساط خصومت ممهّد گردانید.

در بیان طلوع و افول کوکب اقبال خسرو والاشأن ابو الفتح حسینقلی خان (۱۸)- انار اللّه برهانه «۲»-

خسروی تهمتن توان و خدیوی افراسیاب شوکت و آرش کمان بوده، در فروسیت و بهادری رستم داستان را همال خود نمی‌دانست و در شجاعت و دلاوری سام نریمان را مرد میدان خود نمی‌انگاشت و داستان دستان را در مقابل کارنامه و سواری خود بازیچه و لعب طفلان می‌پنداشت. الحق آن خدیو شیده (۱۹) دل شهریاری شجاعت آثار و جوانبختی اسفندیار دثار بود. دلاوری او را آثار شمشیر خسروانیش حجّتی واضح و بهادریش را آیات «۳» خنجرجان شکارش برهانی لایح است «۴»، ترکمانیه گرگان چون شیران عرین و پلنگان خشمگین در قلاده اطاعت و فرمانبرداریش مقلّد و مانند چاکران اخلاص‌گزین و بندگان فدویت قرین «۵» سر در کمند مطاوعتش داشتند. «۶» در مرصد انتقام و اقتحام نشسته، کمر به کینه سگالی بست و به گاه فرصت در حواشی ملک متصرفی متغلبی «۷» زندیه دستبردهایی نمایان می‌نمود و حکام ولایاتش را در قرعه مقارعت تقریع شمشیر انتقام می‌کرد.

کریم خان زند در دار الملک فارس هیچ‌گاه بر گاه سلطنت در «۸» گاه‌وبی‌گاه از ترکتازی ناگهانی و دست‌اندازی گاه گاهش ایمن نبود و مکرر متجنّده بسیار و لشکر بی‌شمار به دفع فتنه «۹» آن خسرو والاتبار مأمور می‌کرد و هنوز صفوف قتال آراسته نگشته، از کمینگاه

---

(۱). مج: سپردند.

(۲). مج: عنوان را ندارد. در حاشیه: خاقان جنت‌شأن ابو الفوارس حسینقلی خان.

(۳). مج: آثار.

(۴). مج: «است» ندارد.

(۵). مج: آیین.

(۶). مج: مقید داشتند.

(۷). مج: در حواشی ولایات متصرفی و حدود ممالک متغلبی.

(۸). مج: «در» ندارد.

(۹). مج: دفع مواد فتنه.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۸

مکاوحت بیرون می‌تاخت و ماننـد شـیر بر خیل گور کمین‌گشایی کرده، آن گروه انبوه را به طرفهٔ العین متفرّق و منهزم می‌ساخت و در هرمعـارک رایت استیلا و لوای تفوّق و برتری می‌افروخت تا یکبارگی ساحات دار المرز سراسـر او را صافی گشـته، پا و پی (۱۲ ب) حکّام و عمّال زندیه از آن سـرزمین مقطوع و منجوق و رایت اژدها پیکرش به ذروه افلاک مرفوع گردید، از بیم تیغ بی‌دریغش تمـامی سـرکشان ایران در تزلزل و از سـطوت شمشـیر بی‌زینهارش همه گردنکشان «۱» ملـک پـای در گل، حکم «۲» و فرمـانش را مطـاوع و امرش را به جان و دل «۳» متابع بودند. قاتلان پدر سـعادت افسر را هریک به عقوبتی از عقوبات بدتر «۴» و سیاستی تمام‌تر به دیار سـقر فرسـتاد و دستیاران آن قضـیه منکر و داهیه شـنغار را از بیخ و بن برکنده، به اقبح وجهی سغبه شمشیر دمار و علفه خنجر آبـدار سـاخت. آن خـدیو با تاج و افسـر نیز به پیروی پـدر نیک‌اختر در عهـد شـباب و بهار جوانی که ابتـدای نشو عمر و نمای ربیع زندگانیش بود، از دست ساقی بی‌مهر روزگار جام ناخوشـگوار شـهادت چشـید، و ازین عاریت‌سـرا رخت هستی به نزهتکده خلد و سرابستان جنان «۵» کشید.

مثنویه: «۶»

دریغ آن دل و دست و کوپال اودریغ آن بر و خسروی یال او

دریغا که چشم بد روزگاربد آورد بر روی آن شهریار

مه عمرش از غدر اهل شقاق‌نهفته شد اندر محاق نفاق

شبانگاه از مکر اهل خلاف‌شده پیکرش تیغ کین را غلاف

شهی کآسمان چون زمین زیر اوبلرزیدی از بیم شمشیر او

ببین کز ستمکاری چرخ دون‌چسان پیکرش گشت غلتان «۷» به خون

دریغ آن به مه برشده نام اوکه شد خاک آخر سرانجام او

---

(۱). متن: گردنان.

(۲). مج: «حکم» ندارد.

(۳). مج: خیال.

(۴). مج: «از عقوبات» ندارد.

(۵). مج: جنت.

(۶). مج: «مثنویه» ندارد.

(۷). مج: غلطان (همه‌جا).

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۹

بعد ما که بهار دولت مستعار زندیه را نوبت «۱» خزان رسید و گل اقبال ابدی اتّصال بوستان این شوکت بهیّه از گلبن «۲» کامکاری بشـکفید، ماه عمر کریم خان زند به چاهسار باختر غروب یافت و خورشـید بخت خسـرو صاحبقران، پادشاه مؤید کامران، تأیید یافته عنایت آله- المؤیـد من عند اللّه «۳»- السـلطان آقا محمّد خان پادشاه- طاب ثراه «۴»- از مشـرق مملکت فارس و خاور ملک سلیمان طالع شد «۵» و بر فرق عالم و عالمیان تافت و او سـلطانی جهانگیر و قـدرت آثار و جهانبانی کشورگشا و جهانـدار «۶» بود. (۲۰) به فرط کیـاست و دهـا و وفور حـدس و ذکـا، از جمیع شـهریاران ترک و عجم و سـلاطین وافر تمکین مـا تـأخّر و مـا تقـدّم ممتاز و به

اصابت «۷» رای زرین و استقامت فهم دوربین «۸» و شجاعت به کمال «۹» و تخت همایون‌فال خلعت اقبالش مزیّن و محلّی. (۱۳ الف)

همش هوش و دل بود و هم زور دست‌بدین هردو بر تخت شاید نشست چون سریر سلطنت و اورنگ خلافت به وجود «۱۰» او آرایش یافت و تاج شاهی و افسر شاهنشهی به ذات «۱۱» همایونش زینت گرفت، مجموع ایل و الوس و خیل و حشم و عبید و خدم را از روی خرد شافی و عقل وافی و ننگ و ناموس، خط بطلان و رقم عفو و نسیان بر زلل و خطایای عصات و طغات قوم و قبیله «۱۲» کشیده، همه ایشان را در ظلّ عاطفت و سایه تربیت سلطنت «۱۳» جای داده و ابواب برّ «۱۴» و امتنان و انعام و احسان، زیاده از حوصله و گنجایش امکان، بر روی «۱۵» روزگار ایشان گشاد و هریک از اخوان و اعوان و امرا و اعیان از ممالیک و مملوک «۱۶» را حصه‌ای از ملک در وجه راتبه و مقرّری ایشان عطا فرمود و هرملکی را که به

---

(۱). ملک: «نوبت» ندارد.

(۲). مج: نهال.

(۳). ملک: «المؤید من عند اللّه» ندارد.

(۴). مج: در حاشیه: خاقان ... شهید خلدآشیان ابو النصر سلطان محمّد پادشاه. در ملک «سلطان محمّد» با شنگرف نوشته شده.

(۵). مج: شده.

(۶). مج: گیتی‌دار.

(۷). مج: استقامت.

(۸). مج: اصابت خرد خرده‌بین.

(۹). مج: به کمال و عزم ثابت و حزم درست.

(۱۰). مج: وجود مسعودش.

(۱۱). مج: فرق.

(۱۲). مج: عصات قوم و طغات قبیله.

(۱۳). مج: «سلطنت» را ندارد.

(۱۴). مج: ابواب نیکویی.

(۱۵). مج: حوصله گنجایش و ظرف بیان بر چهره.

(۱۶). مج: اخوان و اعیان و امرا و اعوان و مملوک و ممالیک و اغنیا و صعالیک.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۰

قوّت شمشیر اقبال «۱» و نیروی بخت جهانگشا گشود، بر جای گیر و اقطاع ایشان افزود تا به قانون معدلت و ظهور سخاوت و همّت «۲» بیخ و بار شجر پرخطر خصومت را از میان قوم بدین نیّت «۳» درست و عزم قویم از ریشه برکند و در میان مؤالف و مخالف ایل به رهنمایی خرد خرده‌بین «۴» و عقل انصاف‌گزین، طرح خلّت و مواصلت افکند. بدین رای صایب و تدبیر ثاقب، ملک «۵» و دولت نظامی و بنای مملکت و سلطنت «۶» دوامی و انتظامی گرفت.

برادرانش که هریک در دعوی بزرگی و فرمانفرمایی حجّتی معتبر در دست داشته، خود را به استحقاق صاحب تاج و افسر می‌پنداشتند، به افساد مفسدین و انگیزه «۷» هنگامه‌طلبان مفسدت آیین با آن خسرو والاشأن در مقام خلاف و عناد برآمده «۸»، اظهار عقوق و عصیان و تمرّد و طغیان نمودند و حقوق اخوّت را فراموش کرده، صحیفه حق احسان را بر طاق نسیان نهاده، ابواب

نفاق «۹» بر رویش گشادند تا مدت هفت سال در فضای دار المرز با برادران غیور که فی الحقیقه از راه و رسم مردی و مردانگی «۱۰» دور بودند غبار نقار و مواد ثار را «۱۱» در هیجان داشت، تا آنکه بعضی از آن جهّال «۱۲» از روی جهل و غرور از کوی حمیّت و غیرت دور گشته، به دیار اغیار راه سپار و از همان راه مسافر و متواصل «۱۳» به وادی بوار گردیدند و برخی در قرعه مقارعت و عرصه مصارعت تقریع افتادند، (۱۳ ب) و چندی متاع عافیت و کالای عزّت را در رسته صداقت و خدمتگزاری به جان و دل طالب و خریدار و آن خدیو هزبر سیرت ضرغام طبیعت به عزم شکار مملکت موروث با گروهی ضیغم صولت و پلنگ خصلت از غاب دار المرز و گرگان که کنام سلطنت بود برآمده، به اندک روزگاری دشمنان قوی پایه و خصمان با اهبت «۱۴» و سرمایه را مقهور و مستأصل گردانید و به کم‌مایه فرصتی به ضرب شمشیر کشورگیری «۱۵» و نیروی صمصام جهانداری ساحات ممالک ایران «۱۶» را از ابتدای

---

(۱). حج: جهانگیری.

(۲). مج: همت و سخاوت.

(۳). مج: به نیّت.

(۴). ملک: خورده‌بین.

(۵). مج: مزاج ملک.

(۶). مج: سلطنت و مملکت.

(۷). مج: انگیز.

(۸). مج: درآمده.

(۹). مج: نفاق و خلاف.

(۱۰). مج: مردمی.

(۱۱). مج: مواد نفار.

(۱۲). مج: «جهال» ندارد.

(۱۳). مج: «متواصل» ندارد.

(۱۴). مج: با ساز.

(۱۵). مج: جهانگیری.

(۱۶). مج: ممالک فسیح الارجای ایران.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۱

جیحون تا انتهای «۱» دجله از وجود میشوم متخاصم عشوم «۲» و مخالفین پاک و مصفّا گردانید «۳» و رایت جهانگشا به اقصای «۴» ممالک گرجستان و داغستان برافراخت. (۲۱) ملک تفلیس را به غلبه و قهر مسخّر و مخالفین آن سرحد و ثغور را به شمشیر غزو و جهاد مدمّر و با برده و بدره بی‌شمار و درم و دینار بسیار مظفر و منصور به مستقر خلافت علیه منصرف گشت «۵» (۲۲). در صفحه ایران از هرکس مظنّه خلاف و عناد می‌رفت به تیغ سیاست و حسام قهر، بنیادش را براند‌اخت و هرکه قدم به راستی در طریق خدمتگزاری نهاد، او را زیاده درخور توقع نواخت.

لطفعلی خان زند پس از مقهوری سلاطین زندیه خود را در تهوّر «۶»، ثانی اثنین پولادوند تصوّر می‌نمود و در شجاعت «۷» خویش را مانند پور دستان می‌دانست. با اینکه به رأی العین دیده بود که پدران «۸» او با آن‌همه استعداد سلطنت مکرّر با این خسرو

کیخسرو همال مصاف داده، منهزم رفتند و بالاخره هیچ‌یک از دم شمشیر جان ستانش جان نبردند، مع هذا بخت‌آزمایی را «۹»، حشری انبوه و گروهی کوه شکوه از رجاله و ایلات «۱۰» فراهم آورده، دار الملک کرمان را مأمن ساخت و به استجماع مواد قتال و جدال پرداخت. خدیو فریدون‌فر بالشکر حاضر مانند عقاب [که] به قصد صید، پنجه شکارافکنی گشاید و یا شاهینی که از هوا پی شکار «۱۱» کبوتر مخلب گشوده، عزم زمین نماید، از دار الملک طهران عازم کرمان و مدت «۱۲» شش ماه قلعه آنجا را محاصره داده، مرهٔ بعد اخری عرصه مطاردت را بسط داده هرکرت جمعی فزون از قیاس مسافر «۱۳» دیار عدم گشته، رخت از کوی هستی بربستند. در آن معارک خلقی انبوه و گروهی بی‌شمار از زور بازوی (۱۴ الف) دلاوری و نیروی اقبال دشمن

---

(۱). مج: مبتدای جیحون تا منتهای.

(۲). متن: عثوم.

(۳). مج: خصمان عثوم و دشمنان شوم پاک و مصفا ساخت.

(۴). مج: اقصا.

(۵). مج: منصور منصرف به مستقر خلافت علیه گشت.

(۶). مج: چون خود را در شجاعت و دلاوری.

(۷). مج: شجاعت و بهادری.

(۸). مج: اسلاف.

(۹). مج: بخت‌آزمایی و آثار جنون را از روی تهور.

(۱۰). مج: ایلات هرجایی از طوایف خواجه‌وند و عبد الملکی.

(۱۱). مج: به قصد شکار.

(۱۲). مج: «مدت» ندارد.

(۱۳). مج: از قیاس از آن فرقه نسناس حق‌نشناس از دم حسام چون الماس مسافر.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۲

شکری در آن غمرات هول‌انگیز و ورطات موج‌خیز از لجّه صمصام خون‌آشام آن پادشاه بهرام انتقام مغمور آمدند و عاقبت قلعه کرمان که با فلک البروج دم از «۱» مساوات می‌زد، به غلبه و قهر مسخّر گشته، مجموع سپاهی و لشکر در دریای غضب سلطنت غوطه دمار چشیده «۲»، لطفعلی خان در عین شباب و جوانی به یاسای سلطانی مخصوص گردید. (۲۳) سبحان اللّه!

رباعی: «۳»

اجزای پیاله‌ای که درهم پیوست‌بشکستن آن روا نمی‌دارد دست

چندین سر و جان نازنین از سر قهردر مهر که پیوست و به کین که شکست (۲۴) پس از تسخیر تفلیس و قهر لطفعلی خان و خرابی کرمان و قتل متجنّده آن سامان هیبت پادشاهی در دل‌های خاصّ و عام و ملوک «۴» اطراف و طرفداران سرحد و ثغور ممالک محروس، از «۵» اقصا بلاد ترکستان و روم و روس چنان تأثیر کرد که بی‌اختیار سلسله‌جنبان مصادقت و ولا شده، ایلچیان بزرگ با «۶» تحف و هدایای پادشاهانه گسیل درگاه اعلی نموده پوزش‌ها آغاز نمودند. از بأس و بطش و صولت و صلابت «۷» ترکتازیش هیچ‌گاه ایمن نبودند.

عظمت و جلال و حشمت و استقلالش به مثابه‌ای بود که از سطوت «۸» تیغ شرربارش، شراره در هند و فرنگ و از نهیب ناوک صاعقه بارش «۹» تزلزل در بنیاد «۱۰» ثبات و قرار روم و زرنگ افتاده، نهنگان توران زمین از شکوه فرّش در دریای گنگ و زره

«۱۱» (۲۵) بی‌خواب و پلنگان روم

---

(۱). مج: «از» ندارد.

(۲). مج: لشکر و دهاقین و پیشه‌ور در دریای غضب [متن: غظب] پادشاه قهار غوطه دمار خورده.

(۳). مج: ندارد.

(۴). و تدمیر اهالی آن سامان هیبت و رعب پادشاهی در دل‌های ملوک.

(۵). مج: و.

(۶). سلسله‌جنبان طریق مصادقت و سالک طریق مصالحت شده، ایلچیان سخندان با عرایض نیازمندانه و.

(۷). مج: صولت و سطوت.

(۸). مج: از بیم.

(۹). مج: از نهیب خنجر زهر آبدارش.

(۱۰). مج: بنیان.

(۱۱). مج: گنگ و سیحون.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۳

و روس از صولت ترکتازیش «۱» در کوهسار و کنام سیماب‌وار قرین قلق و اضطراب «۲» صحرانشینان قفچاقی (۲۶) نژاد از قهرمان قهرجان سوزش «۳» آواره و بی‌خان‌ومان «۴»، غولان دشت خزر از بیم «۵» سنان آتش‌افروزش سرگشته و حیران، یکران عزمش درگاه عزیمت خورشیدآسا گرم پویه بودی و پیشگاه خرّمش را مریخ خون‌آشام به گرد سراپرده جلالش «۶» طوف ننمودی، دست سیاستش اگر از آستین «۷» بیرون آمدی، امن «۸» از ساحت عالم دامان خیمه برچیدی و خورشید «۹» از بیم در حجاب تورای «۱۰» متواری و محجوب گردیدی و زحل در زیر چادر (۱۴ ب) ناهید خزیدی، ابهام عدالتش اگر پنجه‌نما گشتی، آهو با شیر هم‌خانه و گرگ با بره هم‌خوابه شدی، و تیهو با شاهین و درّاج با شنقار در یک آشیانه به سر بردی. از خوف رمح مصقولش دل‌های اعادی و اشرار خون و از ترس سیف مسلولش خانه اصطبار و شکیبایی «۱۱» دشمنان بی‌سکون. مملکت ایران در عهد و اوان آن «۱۲» پادشاه جم جاه رشک روضه رضوان و ساحت طهران که دار الملک آن خسرو فلک بارگاه بود از زینت و آراستگی و عمارت و معموری مصر جامع و غیرت باغ جنان گشت. بعد از تسخیر ممالک شرقی خرابی تفلیس و تدمیر سرکشان و تعمیر بقاع ایران «۱۳» و پس از انقضای مدّت «۱۴» هفده ساله سلطنت و حکمرانی (۲۷)، منصب ولایت عهد را به خاقان جهانگیر و قاآن عرش سریر، خسرو اعظم

---

(۱). مج: از هراس حسام الماس نامش.

(۲). مج: سیماب‌وار بیقرار و قرین هزار گونه اضطراب.

(۳). مج: جهان سوزش.

(۴). اصل: بیخانمان.

(۵). مج: غولان دشت از صلابت.

(۶). مج: حشمت و جلالش.

(۷). مج: آستین قهر.

(۸). مج: امن و فتنه هردو.

(۹). مج: خورشید سپهر.

(۱۰). ملک: تورات.

(۱۱). مج: شکیبایی و اصطبار.

(۱۲). مج: «آن» ندارد.

(۱۳). مج: پس از تسخیر ممالک شرقی و قتل شاهرخ شاه ابن رضا قلی میرزا بن نادر شاه افشار و قهر اولاد و احفاد شاهرخی و تدمیر سرکشان خراسان که قرابت شصت سال پس از انقراض دولت نادری که به طریق ملوک طوایف زندگی می‌نمودند و تنظیم آن مملکت و تعیین والی صاحب شوکت و تأدیب سلاطین بدآیین افاغنه و تعریک خوانین ضلالت قرین و انهزام قزل ایاغ سردار نکبت شعار روس و انتقام از کفره و فجره بی‌ناموس و خرابی تفلیس و تدمیر سرکشان ابلیس تلبیس و تسخیر قلوب طرفداران و تعمیر بقاع ایران نزهت‌نشان.

(۱۴). مج: «مدت» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۴

افخم و خدیو اعدل اکرم- خلد اللّه ملکه- ابو السیف و الفتح و الظفر، خاقان فریدون‌فر، السلطان اعظم، فتحعلی شاه قاجار «۱»، مفوّض و در حقیقت حق را به مرکز قرار داده، مقالید سلطنت و مفاتیح خلافت «۲» را به صاحب ملک و وارث مملکت سپرده، ممالک «۳» فارس را به جای‌گیر و اقطاع «۴» خاقان کشورگیر مقرّر و منافع ملک سلیمان را به دیوان «۵» خدیو سلیمان شأن مسلم و دستگاه سلطنت چنانچه درخور همّت والایش بود بی‌آلایش منّت به آن زیبنده تاج و افسر و برازنده طوق و کمر ارزانی داشته و خود «۶» به عزم تسخیر قلعه شوشی که محکمه‌ای است متین و قلعه «۷» خداآفرین، کمر همّت چست بست و به تدمیر «۸» ابراهیم خلیل خان (۲۸) که والی قراباغ و دارای آن سقنان بود، بریکران دولت «۹» نشست. چون از معبر کر عبره فرمود، مهابت سلطنت و سطوت پادشاهی پایه صبر و سکون و بنیاد اصطبار و قرار «۱۰» ابراهیم خلیل خان جوانشیر را چنان متزلزل ساخت که بی «۱۱» استعمال سیف و سنان و آمد شد سفرای تیر و پیکان، با آن‌همه اظهار نمرودی چون روباه پیر از بیم شمشیر پادشاه جوان‌بخت شیر حمله «۱۲»، گریزان و محکمه شوشی را همچنان آراسته گذاشته، خود با خواصش «۱۳» منزل بپرداخت. بعد از آنکه ساحت شوشی محطّ ماهچه رایت اقبال و مهبط انوار قدوم آن سایه ایزد ذو الجلال آمد، شیشه دولتش از شراب زندگانی مالامال و پیمانه سلطنتش از باده حیات لبریز گشته، چهار نفر از حاملان بار خدمت (۱۵ الف) کاخ خلافت که از خاملان فرومایه و پست‌فطرتان دون‌پایه بودند، به شهادت آن پادشاه عادل، یکدل شده بعد از نماز صبح در جامه خواب مرتکب آن امر شنیع و متوجه آن عمل قبیح گردیدند. آن کافر نعمتان بیدادگر و آن سنگین‌دلان ناپاک سیر، با آنکه فرومایه‌ترین اهل عالم و ارذل اراذل «۱۴» روزگار بودند، به حسن

---

(۱). مج: خدیو اعدل اکرم شاهنشاه دوران، حضرت صاحبقران خلد اللّه ملکه مفوض.

(۲). مج: خزانه خلافت.

(۳). مج: ممالک فسیح الممالک.

(۴). مج: اقطاع و جایگیر.

(۵). مج: و بنادر عمان را بحذافیرها به دیوان.

(۶). مج: «و خود» ندارد.

(۷). مج: قلعه‌ای است.

(۸). مج: تعریک.

(۹). مج: یکران عزم قوی‌پایه.

(۱۰). مج: بنیان و قرار و اصطبار.

(۱۱). مج: بدون.

(۱۲). مج: پادشاه جهانگیر.

(۱۳). مج: متعلقاتش.

(۱۴). مج: ارزال؛ ملک: ارزل ارازل.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۵

تربیت پادشاهی پایه اعتبار از فرق فرقد گذرانیده، صاحب مال و جاه و دولت و دستگاه گردیده بودند. «۱» (۲۹) مع هذا به مقتضای سرشت بد و موجبات «۲» طبیعت ناپاک و اصل خبیث و سوءسیرت و زشتی عرق پلید و قبح غریزت، خاک بر دیده مردمی و مروّت انباشته، حقوق تربیت و حق احسان ولی‌نعمت را فروگذاشته «۳» به چنین حرکت مستهجنی «۴» که تا قیام قیامت تیر ملامت را نشانه و به اقدام قتل ناحق پادشاه اسلام، چندین هزار خون خلایق را بهانه شدند «۵» و کمتر از سالی هرکدام به عقوبت هرچه تمام‌تر و سیاست‌های متنوعه که هریک از دیگر دردناک‌تر «۶» بود، به یاسای شاهنشاهی «۷» مخصوص گشته، سفر سقر اختیار نمودند. نه در دنیا بعد از آن عمل قبیح دمی از تشویش آسودند و نه در آخرت با این فعل «۸» شنیع راحتی خواهند دید.

بدیهی است که هرکه «۹» به خون پادشاهان دلیری نماید و العیاذ بالله دست شوم خود را به خون خسروان بیالاید، در دنیا موجب خسار و نکال «۱۰» و در قیامت «۱۱» مستحق سخط خداوند قهار و مستوجب شراره نار خواهد بود، بلی:

پادشه سایه خدا باشدسایه با ذات آشنا باشد (۳۰) هرناسپاسی که بی‌هراس به طلعت پادشاهان به چشم بد نگرد و هرکافر نعمتی که با خسروان که ولی‌نعمت جهانیان و مظهر لطف و قهر یزدانند، در ظاهر و باطن طریق خیانت سپرد، دیده زندگانی او علی العجاله در دو جهان تیره و چشمه حیات و معاشش در دو عالم غبارآلود و مکدّر و چشم بختش خیره و به نشتر قهر ایزد دادگر زیروزبر آید و کیفر آن از پادشاه حقیقی بیند و به پاداش آن عمل «۱۲» از شجره نیّت بد خویش «۱۳» حنظل بلا چیند و به انتقام

---

(۱). مج: «بودند» ندارد.

(۲). مج: اقتضای.

(۳). مج: ضایع گذاشته.

(۴). مج: حرکت مستهجن قیام نمودند.

(۵). ملک: «شدند» ندارد.

(۶). مج: و به سیاست متنوعه که هریک از دیگری مولم‌تر.

(۷). مج: پادشاهی.

(۸). مج: اعمال.

(۹). مج: کس.

(۱۰). مج: نکال و خسار.

(۱۱). مج: آخرت.

(۱۲). مج: آن عمل زشت.

(۱۳). مج: هردم.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۶

عقیدت زشت «۱» خود با شاهد جانگزای انواع فتن و محن نشیند. آن پادشاه (۱۵ ب) دین‌پناه با آن‌همه زور و فرّ و هیبت و سطوت «۲» که فلک را یارای دم زدن و سپهر بلند را جرأت «۳» نفس برآوردن نبود، از بی‌مهری زمانه و سست‌عهدی روزگار به حکم سرنوشت قضا و قدر صهبای ناخوشگوار مرگ چشید و از دست چهار نفر فرّاش بدمعاش و طشت‌دار جفاکار در بستر سلطنت و مهد خلافت، به حکم وراثت و اقتدا به آبای عالی‌مقدار، از شربت شهادت نوشید. «۴» آن کافر نعمتان ستم‌شعار و آن نمک‌حرامان بدکردار، از روی بی‌وفایی و بی‌شرمی، آن خسرو پاک‌دین و خدیو پاکیزه آیین را:

مثنویه: «۵»

زدندش یکی زخم پهلوگذار «۶»که از خون زمین گشت چون لاله‌زار

درافتاد خسرو بدان زخم تیزز گیتی برآمد یکی رستخیز

درخت کیانی درآمد به خاک‌بغلتید در خون تن زخمناک

برنجد تن نازک از درد و داغ‌چه خویشی بود باد را با چراغ

تن شاه غلتید در خاک و خون‌کلاه کیانی بشد «۷» سرنگون

سلیمانی افتاد در پای مورهمان پشه کرد بر «۸» پیل‌زور

به بازوی بهمن برآمود مارز رویین دز افتاد اسفندیار

بهار فریدون و گلزار جم‌به باد خزان گشته تاراج غم

نسب‌نامه دولت کیقبادورق بر ورق داد گردون به باد «۹» چون سپهر ملاعب و فلک مشعبد و چرخ مقامر، این‌چنین لعبی از پس پرده تقدیر بنمود، تاج «۱۰» خسروانی از تارک «۱۱» آن پادشاه عادل درربود، فزع اکبر آشکار او هول رستخیز «۱۲» در

---

(۱). مج: عقیدت فاسد.

(۲). مج: سطوت و هیبت.

(۳). مج: قدرت.

(۴). مج: به حکم وراثت اقتدا به اجداد و آبای عالیمقدار خود نموده شربت شهادت نوشید.

(۵). مج: «مثنویه» ندارد. در نسخه ملک «مثنویه» قبل از بیت دوم آمده است.

(۶). متن: پهلوگزار.

(۷). مج: شده.

(۸). مج: با.

(۹). مج: ورق بر ورق برده هرسود به باد.

(۱۰). مج: و تاج.

(۱۱). مج: تارک مبارک.

(۱۲). مج: روز رستخیز.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۷

میان لشکریان ظاهر گشت افواج لشکری و سپاه متفرّق و دستگاه سلطنت و خزاین موفور «۱» به باد نهب و غارت «۲» رفت.

هرفرقه‌ای سر خویش گرفته، برهنه و عریان راه وطن مألوف در پیش و شهزادگان نامور، «۳» محمّد علی میرزا (۳۱) و محمّد قلی میرزا «۴»، (۳۳) که در آن سفر خدیو مغفرت پناه «۵» را انیس بودند، با عمّ والاشأن خود، حسینقلی خان، (۳۳) به دار المرز گیلان افتاده، از آنجا با هزارگونه محنت به طهران آمده، «۶» چون ابواب دار الخلافه به حکم وصیّت پادشاه مغفور بسته بود و میرزا محمّد خان قاجار (۳۴) برحسب حکم سلطنت در مرصد انتظار خاقان جوان‌بخت و خدیو فیروزه‌تخت نشسته، در دولاب کمر راحت گشادند.

سپاهیان «۷» (۱۶ الف) فوجفوج علی التّواتر و التّوالی متعاقب هم آمده، دولاب را معسکر قرار داده یک‌دل «۸» و یک‌زبان شاه‌گو و شاه‌جو گشتند.

در بیان طلوع خورشید جهان‌افروز خاقان فیروز از مطلع فارس و نهضت مواکب جهانگشا به تختگاه ممالک ری به توفیقات قادر توانا «۹»

چون این «۱۰» قضیه هایله و رزیّه نازله شنقار شدن پادشاه شهید سعید «۱۱»- انار اللّه برهانه- شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و دوازده «۱۲» اتفاق افتاده، (۳۵) طوفان «۱۳» اندوه و سیل محن بر جان مرد «۱۴» و زن گشاده، مسرعان قمر سیر راه سپار و چاپاران صرصرتک صبا رفتار «۱۵»، ابلاغ تعزیت خدیو رضوان مکان و تهنیت جلوس خسرو صاحبقران را بر تخت

---

(۱). مج: «موفور» ندارد.

(۲). مج: یغما.

(۳). مج: «نامور» ندارد؛ ملک: شهزادگان نامور.

(۴). مج: حسنعلی میرزا.

(۵). مج: انتما.

(۶). مج: محنت و رنج و تعب به طهران افتاده.

(۷). مج: و سپاهیان.

(۸). مج: همه یک‌دل.

(۹). مج: در حاشیه: طلوع خورشید اقبال خاقان کشورستان ظل سبحان از مطلع ملک همایون به دار الخلافه تهران- صانها ... عن طوارق الحدثان.

(۱۰). مج: «این» ندارد.

(۱۱). مج: سعید شهید.

(۱۲). مج: از «شهر محرم ...» ندارد.

(۱۳). مج: و طوفان.

(۱۴). ملک: از «اندوه» تا اینجا را ندارد. به جای آن جای خالی است.

(۱۵). مج: مسرعان قمر سیار و چارپاران صبارفتار.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۸

موروث مانند حمامه هوای عزّت و اعتبار به جانب مملکت فارس طیّار و راه سپار آمدند. از صحیح القولی استماع افتاد که شاطری، بابا یوسف نام نوری، از شوشی الی شیراز را به شش روز پیاده طی کرد و گزارش حال را «۱» چنانچه روی داده بود به پایه سریر

عرش نظیر «۲» خسروانی عرض نموده، خدیو تهمتن «۳» وقار پس از استماع این قضیّه اندوه آثار به ماتم عمّ نامدار خود لباس سوگواری پوشیده و در مصیبت آن پادشاه دیندار جام پیاپی غم و کدورت نوشید. چون وقت اخذ ثار بود نه زمان ناله زار، و هنگام جلوس بود نه موسم فسوس و کارکنان قضا و قدر، به حکم دادار جهان داور «۴» سکه سلطنت را به نام نامی همایون خاقان روزگار و خطبه خلافت را به اسم سامی میمون صاحبقران کامکار که به ارث و استحقاق مالک دیهیم و افسر و به امر وصایت عمّ نامور صاحب کلاه و کمر بوده «۵» از بدو آفرینش نقش چهره سیم و زر و آرایش رخسار محراب و منبر داشته‌اند. پس آن خسرو جوان‌بخت فلک اساس با دستگاهی فزون از اندازه وهم و قیاس. «۶»

به روزی که نیک‌اختری یار بودسعادت ز دولت «۷» نمودار بود

کواکب همه سعد و مسعود حال‌مبارک به تأثیر و فرّخ به فال بر اشهبی برق‌کردار و سمندی کبک‌رفتار، مرکبی که در مهاوی معرکه چون قطرات غمام فرودویدی و در مصاعد کوه و صحرا مانند مواد دخانی به اندك زمان به دامن آسمان رسیدی، (۱۶ ب) برق روی ابروش آنکه به رفتار خوش‌شام بدی در ختا «۸»، صبح شدی در ختن سواره و با جانب زرین ستام و مراکب مجرّه لگام، جوزاعنان، پروین‌نشان،

تکاوری که به یک زخمه زیر پا آرداگر درازی امید باشدش میدان

زمین نورد چو شوق و فراخ‌رو چو هوس‌سبک گذر چو جوانی و قیمتی چو روان

---

(۱). مج: استماع رفت ک بابا یوسف نام نوری شاطری پیاده از شوشی الی شیراز را به شش‌روزه راهی به آن درازی طی کرده گزارش [متن: گذارش] را.

(۲). مج: سریر فلك مصیر.

(۳). مج: بهمن.

(۴). مج: داور جهان دادار.

(۵). ملك: بود و.

(۶). مج: وهم و قیاس از مملکت فارس.

(۷). مج: سعادات دولت.

(۸). مج: خطا.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۹

و فوجی از ابطال رجال و نهنگان دریای قتال، در پشت اسب هریک اسفندیار نیروی بر روی رخش هرتن مانند پور دستان و استعدادی درخور سلطنت و سامانی شایسته و فراحال مرتبه خلافت، به آرایشی و زینتی و ابّهتی و اهبتی که فلك هزارچشم از آراستگی آن حیران ماند و چشم بد زمان را هرزمان به زبان ارادت «۱» وَ إِنْ یَکادُ (۳۶) می‌خواند. آن سلیمان زمان از تختگاه سلیمان با شأن سلیمانی و شوکت جمشیدی:

باد در زیر ران سلیمان‌واررعد غرّان و برق آتش‌بار به جانب دار الخلافه طهران رایت افراز شد. افراد اجناد و قروم امرا ظهور عبودیّت را از یکدیگر در پذیره و به استقبال موکب اقبال پیشی گرفته، اظهار بندگی و چاکری را تقدّم جسته «۲» و در هرمنازل به تقبیل رکاب آسمان دوران سرافرازی یافته، به مکارم اصطناعات شاهانه مفتخر می‌گردیدند. امرا و عظما و سرداران «۳» و سرکردگان و خوانین و حکام و اعیان دولت و عمال مملکت را از طلوع طلیعه اقبال خسروی و اشعه چتر زرنگار پادشاهی جانی از نو به تن و قوتی به تازگی در دل «۴» پدید آمد:

ز چتر همایون شاه ز من‌سپه را دگر جان درآمد به تن

جهان بی‌جهانبان تن بی‌سر است‌تن بی‌سر از خاک ره کمتر است سپاهیان را گروه‌گروه به عوارف مترادف شاهانه امیدوار و لشکریان را فرقه به فرقه به مراحم متواتر پادشاهانه «۵» قرین استظهار ساخته، اعیان ملک و ارکان دولت را نواخته، خوشدل فرمود در «۶» ساعتی خجسته و روزی فرخنده:

گزیده‌ترین روزی از روزگارچو عیدی همایون به فصل بهار با فرّ فریدونی و صولت کیخسروی، مواکب سپهر شکوهش داخل دار الخلافه طهران «۷» و در بهترین وقتی (۱۷ الف) از اوقات و همایون‌تر ساعتی از ساعات اورنگ خسروی را به قدوم میمنت لزوم پادشاهی مزیّن فرمود، (۳۷) و پر همای اقبال در گوشه تاج وهّاج شاهنشاهیش بر فرق فرقد سود:

---

(۱). ملک: «ارادت» ندارد.

(۲). مج: می‌جستند.

(۳). مج: سران.

(۴). مج: در بدن.

(۵). مج: به مراحم عالم شمول پادشاهانه.

(۶). مج: و در.

(۷). مج: «طهران» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۰ به فرّخ‌تر زمان شاه جوانبخت‌به دار الملک خود «۱» شد بر سر تخت روزگار از سر خوش‌دلی جشنی بیاراست و جهان و جهانیان به عیش و عشرت برخاست «۲»، ابر، گهرباری آغاز کرد و آسمان ابواب مخازن باز نموده، جواهر کواکب و اختر نثار بزم همایونش ساخت و ناهید رامشگر در پرده طرب به رسم تهنیت به این قانون چنگ می‌نواخت «۳»:

مثنوی لمؤلفه: «۴»

سزاوار «۵» شاهی کیهان تویی‌گزین همه پادشاهان تویی

تو شستی به شمشیر هندی زمین‌به آرام بنشین و رامش گزین

که عالم سراسر به فرمان توست «۶»خداوند گیتی نگهبان توست

ز فرّ تو آباد گردد جهان‌به کام تو گردد بلند آسمان

بنه تخت شاهی که ایوان تو راست‌بزن گوی دولت که میدان تو راست

همایون به تو افسر خسروی‌مبارک به تو تاج کیخسروی

متابع تو را گردش نه سپهرمطاوع تو را تیر و ناهید و مهر

موافق برای تو رای قضامطابق به امر تو حکم خدا

قدر چاکری ز آستانت بودفلک کمترین بندگانت بود

قمر پاسبان سر کوی توست‌به کاخت زحل کم ز هندوی توست

به درگاهت ای خسرو تاجورکمین چاکرانند فتح و ظفر

که فرمان برانند و خدمتگزارسعادت یمین دولت «۷» اندر یسار

بود دایم ای خسرو کامران‌ظفر چون یزک در رکابت دوان

به فر تو نازان بود تاج و تخت‌چو تاجت سرافراز اقبال و بخت

جهان از وجود تو گیرد رواج‌ببالد «۸» به تخت تو اورنگ و تاج

---

(۱). مج: ری.

(۲). متن: برخواست. (همه‌جا)

(۳). مج: می‌نواخت که.

(۴). مج: ندارد.

(۵). مج: سردار.

(۶). متن: تست. (همه‌جا)

(۷). مج: نصرت.

(۸). مج: بنازد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۱ تو را زیبد ای خسرو دادگرنگین و حسام و کلاه و کمر

سزد بر تو ای پادشاه جهان «۱»به تخت کیانی کلاه کیان

ز بعد کیومرث و جمشید جم‌تویی وارث تختگاه عجم

تویی یادگار جم و اردشیر (۱۷ ب)تویی حکمران چرخ فرمان‌پذیر

جهان را ز تخت تو آرایش است‌مهان را به بخت تو آسایش است

سلاطین روی زمین سربه‌سرببندند «۲» بر درگه تو کمر

پس از پیری از فرّت ای شهریارجوان گشت گیتی چو خرّم بهار

تو آن بختیاری که از گرز توهمان ایزدی فره و برز تو

شراری فتد بر دیار فرنگ‌رسد شعله آن به روم و به زنگ

بتابد فروغی به هرسرزمین‌بلرزد ز بیم تو ماچین و چین

همه خسروان خواجه‌تاش تواندسرافکنده از دور باش تواند

بهین نسل پاک سیامک تویی‌نبیر جهاندار بابک تویی

شهان صید و گیتی تو را صیدگاه‌فروزان ز تو شمع و تخت و کلاه «۳»

هرآنکس که پیچد ز رای تو سرفتد آن‌چنان کو نخیزد دگر «۴»

کسی کان «۵» ز حکم تو گردن کشدکمند بلا را به گردن کشد

بود ملک تو گیتی اینک بگیرکه هستی جوان دولت و ملک‌گیر

تو را نسبت خسروی در جهان‌به شاهان چو شاهان شطرنج‌دان

تو آن شیرگیری که در روز کین‌بلندآسمان را زنی بر زمین

تو آن پیل زوری که در دشت رزم‌کشی خون دشمن چو باده به بزم

تو آن شهسواری که در وقت کاربه یک دشت لشکر کنی کارزار

چو بیرون کشی تیغ کین از غلاف‌فتد لرزه در پیکر کوه قاف

---

(۱). مج: جوان.

(۲). ملک: به بندند. مج: همه بسته.

(۳). مج: نگین تیغ و مغفر فروزان کلاه.

(۴). مج: فتد آن‌چنان کش نخیزد دیگر.

(۵). مج: کو.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۲ چو اندازی از دست بی‌جان کمندسرزنده پیل اندر آید به بند

چو گیری به کف تاب داده سنان‌به خاک افکنی شرزه شیر ژیان «۱»

عطای تو ای خسرو تاجدارفزون شد «۲» ز باران ابر بهار

کف راد تو لعل باری کندملامت به ابر بهاری کند

دل و دست خاقان صاحبقران‌چو جوشنده دریا بدو درفشان

بود درگهت فی المثل در زمین‌چو عرش خدا در سپهر برین

بهشتی است پرنعمت و خواسته‌چو جنّت نگردد از او کاسته «۳»

خنک آنکه در بارگاه تواندبه هرنیک و بد در پناه تواند

خنک آن کسانی که در شام و بام‌گزیدند بر درگه شه مقام

خنک بختیاری که از بخت شاه‌برد راه در پایه تخت شاه

گشاده‌زبان است (۱۸ الف) و بسته‌کمربه عزّت رساند «۴» به خورشید سر

بود جیب آمالش از سیم پرهمه حقه آرزو پر ز دُر

کسی را که چون گوهری نیست راه‌به پایان تخت زرآگین شاه

تهی‌دست باشد تبه‌روزگارسیه‌روز و درمانده و شرمسار

الهی تو این خسرو کامکارکه آراست گیتی چو خرّم‌بهار

بگسترد سایه به خلق جهان‌همی داد سازد چو نوشیروان

دلش را به لطف ازل شاد کن‌همه ملک امیدش آباد کن

به عمر ابد کامرانیش ده‌پس از پیری آن را «۵» جوانیش ده

سرافرازیش ده که صاحب‌دل است‌ببخشا که شاهنشهی عادل است

به عمرش بیفزا که ظلّ خداست‌نگهدارش از بد که بس نیک‌راست

به اولاد امجاد او یک‌به‌یک‌که هستند تابان نجوم فلک

---

(۱). مج: شیر دمان.

(۲). مج: فزون‌تر.

(۳). مج: چو جنت به هرچیزی آراسته.

(۴). مج: رسانده.

(۵). مج: از نو.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۳ به هم مهربان کن دل پاکشان‌برانداز بدخواه ناپاکشان

به دنیا و دین دارشان سربلندبه خصم زبون ساز فیروزمند

ممتّع بدارش به عیش مدام‌به حقّ نبی و علی «۱» و السلام چون درین چنین ساعتی که سعادات «۲» فلکی را از مساعدت آن تفاخر بر زمین و آسمان «۳» بود، به تجویز عمله نجوم پای همایون بر دست میمون سلطنت نهاد و زمین و زمان به تهنیت و مبارکبادی زبان برگشادند «۴». (۳۸)

سریر سلطنت اکنون کند سرافرازی‌که سایه بر سرش افکند خسرو غازی عالم پیر جوانی از سر گرفت و روزگار اسباب عشرت و خوشدلی ممهد گردانیده، عهد کامرانی تازه نمود، گلزار مملکت را طراوت دیگر به هم رسید و بوستان ممالک را «۵» آب و رنگی جداگانه پدید آمد. جهان را نشاطی در دل ظاهر شد و ایّام را انبساطی در خاطر هویدا گشت.

شعر: «۶»

هرخوش‌دلی کز اهل جهان فوت گشته بودآن را به یک لطیفه قضا کرد روزگار

محتاج بود ملک به پیرایه‌ای چنین‌آخر مراد ملک روا کرد روزگار سلاطین عهد و خسروان عصر، به تهنیت خدیو کشورگیر و خاقان عرش سریر، از هر طرف «۷» ایلچیان سخندان و سفیران زبانور «۸»، با تحف و هدایای نیازمندانه «۹» گسیل درگاه اعلی داشتند و خواقین روزگار از هردیار به مبارکبادی «۱۰» جلوس میمنت مأنوس شاهنشاه

---

(۱). ملک: علی و نبی.

(۲). مج: چون در چنین ساعتی که مسعود است.

(۳). مج: به آسمان و زمین.

(۴). مج: برگشاد که.

(۵). مج: ممالک را بی‌خلاف.

(۶). مج: ندارد.

(۷). مج: کشور.

(۸). مج: ایلچیان لبق سخندان و سفیران داهی زبانور.

(۹). مج: با تحف و تنسوقات ملوکانه و رغایب و هدایای پادشاهانه با عرایض و مراسلات نیازمندانه.

(۱۰). مج: از هربلاد و امصار به مبارکباد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۴

فلک‌بارگاه، سفرای درست‌گفتار با عرایض مخلصانه و عراضات دوستانه انفاذ «۱» پایه (۱۸ ب) تخت کیوان رخت معلّی نمودند.

در آن هنگام که نوای تهنیت و مبارکبادی از کوچک و بزرگ عراق و حجاز و مخالف و مؤالف روم و ابخاز، بل در جهات ستّه اقالیم سبعه بلندآوا بود، ملک الشعرای (۳۹) سرکار شوکت‌مدار شاهنشاه جم بارگاه که نام او در محل خود ذکر می‌شود، قصیده‌ای مشتمل بر ماده تاریخ جلوس میمنت مأنوس معروض پیشگاه خاطر انور خدیو فریدون‌فر داشت، که مصرعی دال است بر تعزیه و زوال آفتاب دولت پادشاه مغفرت پناه و مصرعی دیگر متضمّن است بر تهنیت و طلوع نیّر سلطنت شاهنشاه کیخسرو کلاه.

قصیده:

چرا غمگین نباشد دل، چرا خرّم نباشد جان‌که هم از بازی اختر که هم [از] یاری یزدان

به حسرت سوی جنّت شد ز تخت خسروی قیصربه عشرت زیب مسند شد به قصر قیصری خاقان

جنان شد جای دارایی که بودش عزم اسکندرجهان شد ملک جمشیدی که هستش عدل نوشیروان

اگر کردی ز بیم تیغ آن شیر فلک شیون‌کند از ضرب گرز این کنون گاو زمین افغان

چو شد کاووس شد کیخسرو روشن‌روان داورچو شد گشتاسب گردید اردشیر شیردل سلطان

ز بطش آن شدی گریان به زال زابلی نیرمز بذل این بود خندان به معن زایده شیبان

به ناکامی شهادت یافت جمشید فریدون‌فربه سلطان سعادت داد دارای سکندر شان

---

(۱). متن: انفاد. (همه‌جا)

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۵ زمان در گریه شد از سوگ آن چون ابر در بهمن‌زمین در خنده شد از سور این چون باغ در نیسان

به گردون رفت روح جم چو جسم عیسی مریم‌به گیتی تافت چتر کی چو دست موسی عمران

روان آن به اوج چرخ چون پرتوفکن بیضاسنان این به دشت رزم چون آتش‌فشان ثعبان

اگر شاهی سخاپرور چو جان رفتست ازین کشورز سلطانی کرم گستر به جسم عالم آمد جان

گر آن را بحر جود آمد چو بحر فکر بی‌ساحل‌مراین را دشت احسان شد چو دشت وهم بی‌پایان

شهنشاه کهن چون کرد میل سدره و طوبی‌جهاندار جوان آراست صدر مسند و ایوان

ز گرز آن کمر گر شد به فرق سروران مغفرز تیغ این قبا آمد به جسم پردلان خفتان

به جنّت رفت دارای جهاندار جهان داوربه شاهی خواست خاقان فلک مُلک مَلِک دربان

ز خاک پای آن گر شد عبیر سنبل حوراز گرد رخش این گردید کحل نرگس غلمان

گر از فرّ فریدونی تهی شد عرصه عالم‌شد از چهر منوچهری منوّر ساحت کیهان

به اعدا باد گرز آن چو فوج عاد را صرصربه دشمن آب تیغ این چو قوم نوح را طوفان (۱۹ الف)

عنان کی سبک شد سوی نه گردون و هفت اخترکاب جم گران شد سوی هفت اقلیم و چارارکان

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۶ شد آن بر گنبد مینا به سیر روضه مینوزد این بر ذروه شاهی علم در عالم امکان

ز اورنگ شهنشاهی و ایوان جهانبانی‌ملکشاه جهان چون رفت آمد سنجر دوران

فتادی گرزه باران را ز سهم آن اگر مهره‌برآمد شرزه شیران را ز بیم آن ز دم دندان

نصیر دین و دولت کرد در باغ جنان منزل‌ظهیر ملک و ملّت داد بر ملک جهان فرمان

گر آن زد پنج نوبت در بسیط مرکز ساکن‌نهاد این چار بالش بر بساط گنبد گردان

چو کسری را به شوشی منکسر شد شیشه هستی‌سلیمانی ز ملک فارس آمد فارِس میدان

به محشر عفو ایزد باد آن را همره از یزدان‌به گیتی شیر گردون باد این را شیر شادروان

غرض شاه کهن چون شد به سوی گلشن جنّت‌شد از شاه جوان عالم به‌سان روضه رضوان

رقم زد کلک منشی صبا از بهر تاریخش‌ز تخت آقا محمّد خان شد و بنشست بابا خان الحق «۱» دست فتنه در عهد میمونش به چنبر عدالت «۲» بسته گشت و پای فساد در ایّام معدلت روزافزونش به ریسمان سیاست «۳» مقیّد آمد. رخنه‌گران ملک پا به دامن خمول کشیدند و مفسدت‌پیشگان «۴» مملکت از بیم شمشیر انتقامش در گوشه انزوا خزیدند.

---

(۱). مج: «در آن هنگام ...» تا اینجا را ندارد.

(۲). مج: سیاست.

(۳). مج: عدالت.

(۴). ملک: مفسدت پیشه‌گان.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۷ شاهی که چو بر سریر شاهی بنشست‌دست و در جور و فتنه بگشاد و ببست «۱»

با همت او حوصله دریا تنگ‌با رفعت او مرتبه گردون «۲» پست جهانداری که اوصاف کریمیش «۳» چون بحر ژرف بی‌کرانه و کنار است و «۴» شهریاری که اخلاق عمیمش «۵» مانند طول امل بی‌شمار و صفات معالیش چون عرض محشر «۶» ناپیداکنار، و عدل و مروت و رحم و سیاست او را شیوه و شعار نه. آخر سایه حضرت پروردگار است و مظهر قهر و لطف ایزد دادار.

جهان پروری شیمه‌اش عدل و دادحلیم و خردمند و پاک‌اعتقاد

ستم را زیان، عدل را سود از اوخدا راضی و خلق خوشنود از او چون نوبت ملک‌آرایی رسید و زمان پیرایش بوستان مملکت، اسباب بزم «۷» را برچیده، بساط عیش را «۸» درنوردید و با سپاه «۹» آراسته و استعدادی شایسته:

ظفر در یمین نصرت اندر یسارسعادت عناندار و اقبال یار از مقرّ خلافت عظمی و مستقر سلطنت کبری «۱۰»:

(۱۹ ب) با سپاهی ظفر طلیعه آن‌کارسازش مهیمن دیّان

نصرت اندر طلایگی «۱۱» رهبرچتر اقبال سایبان بر سر

فتح شمشیروار بر کمرش‌ظاهر از شقّه علم ظفرش به دفع ماده «۱۲» فساد و قلع شجر عناد، صادق «۱۳» خان کرد شقاقی، که پس از قضیّه پادشاه سعید اسباب سلطنت به دست آورده و به هوس آن در فکر ملک‌گیری و سودای فاسد جهانداری

---

(۱). مج: دست و در ظلم و امن بگشاد و ببست.

(۲). مج: کیوان.

(۳). مج: کریمش.

(۴). مج: «و» ندارد.

(۵). مج: خلق و خوی عمیمش.

(۶). مج: چون ساحت عرض محشر.

(۷). مج: بزم و طوی.

(۸). مج: برچید و بساط عیش و محفل را طوماروار.

(۹). مج: سپاهی.

(۱۰). مج: از مستقر خلافت عظمی و مقر سلطنت کبری.

(۱۱). مج: قلاوزی.

(۱۲). مج: مواد.

(۱۳). ملک: «صادق» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۸

افتاده، با گروه انبوه قزوین را محاصره داده، «۱» به نیّت [به] دست آوردن کوچ خویش و سایر کردیان آذربایجان «۲» که در قزوین بودند، در بلا را به روی خود «۳» گشاده، عنان‌گشا و سپه‌آرا گشت. آری «۴»:

هرسری شایسته تاج و بزرگی کی بودگر نسازی با قضا سر در سر سودا کنی همچنان‌که صادق خان «۵» از روی خام‌کاری و تبه روزگاری به رهنمایی جنون و اختر واژون به سودای فاسد افتاد و به داعیه این امر خطیر بر وساده عزّت راست ننشسته، بلکه بر مسند سروری پا ننهاده، دوروزه تک و دو و محض اظهار سر و مال و اندوخته چندین ساله را درباخت و به آرزوی افسر و امید دیهیم خشت را تاج و خاک را بالین ساخت. «۶»

با ولی‌نعمت ار بیرون آیی گر سپهری که سرنگون آیی در حسن‌آباد قزوین بساط مکاشفت «۷» را با لشکر مریخ مهابت خسروانی «۸» بسط داده، جنگی در پیوست که بهرام خون‌آشام از بیم تیغ مبارزان سر در زیر معجر زهره «۹» برد و زحل خون‌ریز «۱۰» از هراس حسام کالبد نیام دلاوران تن در پناه مشتری «۱۱» آورد:

دهاده خروش آمد و داروگیرهوا دُمّ کرکس شد از پر تیر

تو گفتی زمین موج خواهد زدن‌وز او موج بر اوج خواهد زدن «۱۲»

---

(۱). مج: پادشاه سعید شهید- انار اللّه برهانه- اسباب سلطنت عاریتی به رایگانی دست آورده و به هوس افسرطلبی در کشمکش ملك‌گیری و سودای فاسد جهانداری افتاده و با گروهی انبوه و عرمرم رجاله به هوای زیاده‌سری قزوین را محاصره داده.

(۲). مج: کردیان عظمای آذربایجان.

(۳). مج: در بلا و ابواب هزارگونه رنج و عنا را بر چهره حال خود.

(۴). مج: «آری» ندارد.

(۵). ملك: صادق خان شقاقی.

(۶). مج: به داعیه فساد افتاده و پا در وادی عناد و شقاق نهاده، به ادعای این امر خطیر بر وساده کامرانی با آن‌همه آرزو راست ننشسته، بلکه بر مسند سروری هنوز قدم ننهاده، به دوروزه تک و دوی بیجا به محض اظهار مدعا بی‌محابا سر و مال و اندوخته چندین‌ساله را درباخت و به آرزوی افسر و امید دیهیم و کشور خشت را از خشت طبع زیاده‌طلب تاج و خاك را با دل صد چاك بالین ساخت. آری.

(۷). مج: با آن طبیعت خشن و آن احسن خلایق بساط مکاشف و مکاوحت.

(۸). مج: خسروانی و عسکر بهرام صولت سلطانی.

(۹). مج: ناهید.

(۱۰). مج: زحل شدید البطش.

(۱۱). مج: در پناه چادر مشتری.

(۱۲). مج: ز خون موج بر اوج خواهد زدن.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۹

خدیو شیر حمله و خسروپلنگ دل چون جسارت خصم زبون و تهوّر دشمن مقهور بدید، فرمان داد که افواج قاهره به هیئت «۱» اجتماعی شمشیر انتقام از نیام آخته بر آن گروه بی‌باك بتازند و عرصه نبرد را از وجود خبیث آن فرقه ناتمیز پاك و مصفّا سازند و خود نیز عنان اقبال به جانب آن عفاریت بجنبانید و همّت والانهمت پادشاهانه بر انهزام آن شیاطین مقصور گردانید. گیتی خدیو عرصه دلاوری و بهادری در آن داوری دست (۲۰ الف) آزمون به تیر و کمان بگشاد و داد شجاعت و مبارزت بداد. «۲»

که چون دست بردی به تیر و کمان‌نرستی کس از تیر او بی‌گمان

به هرتیری از شصت صاحبقران‌تن جنگجویی بپرداخت جان

کسی را که زد تیر «۳» سندان شکاف‌دو پیکر نمودی سرش «۴» تا به ناف

کسی را که زد گرز بر فرق سرکُله خود کرد از شکم سر به در

به نوك سنان گره بر گره‌بسی کرد خفتان کُردان زره

ز بادی که آمد از آن گرز و دست‌بسی کرد را پشت و گردن شکست صادق خان چون عرصه مقاومت را در مقابل آن خسرو

پیروز جنگ و بهادران پولاد چنگ، بر وجود منحوس خود تنگ‌تر از چشم سوزن و زمین و زمان را در نظر میشوم خویش تیره‌تر از روزنه گلخن یافت و سران سپاه گمراه و سر خیلان قبایل خود «۵» را در آن پهنه کشته دید و سر سمند بخت «۶» را برگشته، لوای تکبر «۷» را منکوس نموده، به صد هزار ناکامی و داغ دل عنان «۸» از آن داوری برتافت و با بقیهٔ السیف لشکر بی‌پا و سر خویش کام و ناکام گام هزیمت برداشته، به وادی فرار شتافت، در آن معرکه کششی هولناک رفت. «۹» مادامی که دریای غضب پادشاهی و بحر قهر شاهنشاهی در تموّج بود هرخون گرفته را که به نظر قهر اثر خسرو مریخ

---

(۱). متن: هیأت (همه‌جا)

(۲). مج: مبارزت را بداد بدان‌سان.

(۳). مج: تیغ سندان.

(۴). مج: نمود از سرش.

(۵). مج: قبایل کار تباه خود.

(۶). مج: سربخت وارون.

(۷). مج: تجبر و تکبر.

(۸). مج: عنان نکبت.

(۹). مج: و قتلی فجیع و مفرط رفت.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۰

مهابت می‌رسانیدند، قهرمان قهرش به قتل «۱» آن مخاذیل تباهکار و عصات «۲» نامه سیاه اشارت می‌راند و دژخیم بهرام‌خو آن ضلالت‌کیشان «۳» را در خاک و خون می‌نشاند. پس از قتل جمعی «۴»، آبی بر آتش انقباض خاطر پادشاه «۵» بهرام انتقام ریخته، طبع منقبض خسروانی را انبساطی و خاطر متغیّرش را شکفتگی و نشاطی حاصل گردیده «۶»، از پس خونریزی «۷» سآمت روی داد «۸»:

پادشاهان که کینه‌کش باشندخون کنند آن‌زمان که خوش «۹» باشند فکیف که طبع ازهر و خاطر سیاست اثر «۱۰» ایشان را قبضی حاصل و سخطی ظاهر باشد «۱۱»، دریای زخاری است که تا کشتی عمر گروهی انبوه را به گرداب فنا نیفکند از تموّج ننشیند و آتش شعله‌زایی است که تا خاروخاشاک وجود فوجی بی‌شمار را «۱۲» محترق و ناچیز نگرداند «۱۳»، انطفا نپذیرد. «۱۴»

راقم این حروف در آن‌روز، من اوله الی آخره، در آن معرکه بین الزّحوف تماشای صفوف عسکرین می‌کرد و از جمله ملتزمین رکاب‌ظفر قرین خسرو افراسیاب تمکین بود و فی الحقیقه فزع اکبر و شورش روز محشر را معاینه نمود. صحرایی دیدم از شیران جنگی و بریق اسلحه مصقول موّاج و در حالت برهم خوردگی و اختلاط صفوف و انقلاب زحوف از تصاعد گرد و غبار و تراکم هیجان گلوله آتش‌بار و دود و نجار عالمی به نظرم درآمد تیره‌تر از شب داج. در آن دم چشم بر تاج و افسر پادشاه داشتم و بر انهزام خصم مقهور به مواظبت ادعیه مأثوره همت گماشتم و آن‌روز را روز آخر و دم واپسین انگاشتم. پس کمتر از ساعتی که غوغای معرکه و غبار هیجا از هیجان نشست و آب شمشیر خدیو کشورگیر صفحه صحرا را با خون اعادی دولت چون عارض معشوق پاک بشست، از مخالف و مؤالف اثری ندیدم و

---

(۱). مج: قهرمان قهرش به ازهاق دم و احراق وجود.

(۲). مج: کار تباه و طواغیت.

(۳). مج: آن عصات فرومایه.

(۴). مج: جمعی از خواص و عوام.

(۵). مج: آتش قهر و غضب پادشاه.

(۶). مج: متغیرش را فی الجمله هزتی و نشاطی حاصل آمده.

(۷). مج: خونریزی طبع ازهر را.

(۸). مج: بلی.

(۹). ملک: خمش.

(۱۰). مج: سیاست‌گستر.

(۱۱). مج: سخط و غضبی ظاهر باشد.

(۱۲). ملک: فوجی را بی‌شمار.

(۱۳). مج: نسازد.

(۱۴). ملک: نه‌پذیرد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۱

به‌جز ناله مجروحان و عویل اسیران و زاری‌افتادگان «۱» و قتیلان آوایی نشنیدم. در حالت عبور در آن وادی هولناک مغاکی کمتر از ده قدم منظورم شد، یازده نفر مقتول با بدن چاک‌چاک در خاک هلاک افتاده بودند و در دریای خون چون بط شنا می‌نمودند. نعوذ باللّه من شرور انفسنا. «۲»

شمّه‌ای از بدایع وقایع پادشاه جهاندار خسرو تاج‌بخش (۲۰ ب) جم اقتدار- خلد اللّه ملکه- و شرح «۳» عزیمت مواکب جهان‌ستان بعد از هزیمت صادق خان خدیو خذلان نشان به انتظام امرای آذربایجان و مأمور آمدن حسین قلی خان به جانب فارس «۴»

چون ساحت قزوین محل نزول عساکر اقبال مظاهر «۵» خسرو وافر تمکین آمد، دست کیل «۶» از آستین قهر برآورده، خلقی نامعدود را به یاسای خسروانی مخصوص گردانید و پس از جبران شکستگی احوال محصورین قزوین و انتظام ممالک عراق، نوّاب حسین قلی خان را با فوجی از ابطال مأمور به فارس و بلافاصله به تکامیشی صادق خان عنان بجنبانید و رایت اقبال به جانب آذربایجان افراشته، امر آن ولایت که بسی مختلّ و پریشان بود به شمشیر ملک‌آرایی «۷» نظام و انتظام داده، قتله خاقان شهید سعید- انار اللّه برهانه- که از بیم انتقام خسرو سکندر غلام در معسکر صادق خان و سرحدّات گرجستان و ثغور بغداد گریزان و پنهان بودند «۸»، به حکم نافذ شهریار جمشید اقتدار، دستگیر و هریک را به نکال و عقوبت تمام «۹» به

---

(۱). متن: افتاده گان.

(۲). ملک: از «راقم این حروف ...» تا اینجا را ندارد.

(۳). مج: عنوان را تا اینجا ندارد، و باقی عنوان در حاشیه آمده است.

(۴). ملک: از «شرح ...» تا اینجا را ندارد.

(۵). مج: عساکر نصرت‌قرین.

(۶). مج: سیاست.

(۷). مج: پس از جبر شکستگی عجزه و ملهوفین و استعمار خرابی احوال محصورین و انتظام ممالک گیلانات و عراق و بیشه و تدمیر ارباب نفاق و شقاق نواب حسین قلی خان برادر سعادت افسر خود را با فوجی از ابطال رجال مأمور به فارس و بلافاصله به تکامیشی صادق خان به جانب آذربایجان رایت‌افراز شد و امورات مملکت غربی که به تغلب و تسلط شقاقی بسی مختل و پریشان و کار سپاهی و رعیت ولایات تبریز و اردبیل و اران بس بشولیده و نابسامان بود، به شمشیر سیاست و حسام انتقام عدالت.

(۸). مج: شده بودند.

(۹). مج: شهریار جم اقتدار مکتوف و مغلول به قید تنکیل و تذلیل آورده، هریک را به نکال و عقوبت تمام متفرق الاعضاء.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۲

درکات نیران فرستاد و روح پرفتوح آن پادشاه مغفور «۱» را از انتقاص آن مطرودان حق‌نشناس «۲» آسایش داد و در اوایل عقرب پرچم رایت اژدهاپیکر به سمت دار الخلافه طهران در اهتزاز آمده، ساحت عراق، مقر کوکبه خسرو آفاق گشت، «۳» و در متّکای عزّت و سریر سلطنت به کامرانی تکیه زده، هریک از مخالفین که سر به خودسری برآوردند به ضرب شمشیر دلاوری و حسام خون‌آشام جهانداری روی زمین از خونشان گلرنگ نمود «۴» و هرکس از معاندین که قدم مخالف برداشت و راه عناد سپرد به زور بازوی سلطنت و سرپنجه حکم نافذ خلافت، لقمه دهان اژدها فش توپ و طعمه کام خمپاره گردید.

بدین سیاست‌های عدالت‌آسا و یاساق معدلت سیاق، گلزار ممالک از وجود «۵» غارتگران فتنه‌جو پیرایش و چهره عروس مملکت از غازه‌کاری تیغ آبدارش آرایش داده «۶»، فتوحات نمایان و واقعات داستان این خسرو صاحب‌قران و شاهنشاه تاج‌بخش ممالک‌ستان که ناسخ داستان باستانی و هادم بنیان قصور سخنگزاران و صفحه طرازان «۷» وقایع افراسیابی و خسروانی تواند بود، وقایع‌نویسان شگرف سخن و سخندانان معرفت کیش حقیقت‌گوی این فن روزنامچه احوال فرخنده مآلش را «۸» نظما و نثرا و صادرات (۲۱ الف) عهد خجسته مهد پادشاه سعید شهید- انار اللّه برهانه- را حقا و حقیقتا به قلم حقایق «۹» ارتسام و خامه وقایع‌نگاری صفحه طراز گشتند و در شرح سوانح اقبال خدیو بی‌همال با عندلیبان شیرین‌نوا و بلبلان زمزمه‌سرای در بذله سنجی و نکته‌سرایی دمساز. علی الخصوص بلبل دستان‌سرای بوستان دانش و بینش و طوطی شکرستان محفل ایجاد و آفرینش، قهرمان ملک نظم‌گستری و مرزبان ولایت سخن‌پروری، خسرو نافذ الفرمان مملکت سخندانی، سلطان کشورستان

---

(۱). مج: مغفرت اساس.

(۲). مج: انتقاص آن مخاذیل حق‌نشناس و طواغیت ناسپاس.

(۳). مج: ... طهران خفقان یافت و ساحت عراق و تختگاه ری مقر کوکبه خسرو آفاق و یادگار جم و کی آمد.

(۴). مج: خون میشومشان گلرنگ و عقیق آگین نمود.

(۵). مج: از خار وجود.

(۶). مج: از غازه‌کاری مشاطه تیغ بی‌دریغ آرایش تمام یافت.

(۷). مج: سخن‌گذاری ورق طرازان.

(۸). مج: فرخنده اشتمال شاهنشاهی را.

(۹). مج: بهانه را به اقلام حقایق.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۳

ممالک بذله‌گویی و سخنرانی، افصح المتکلمین و املح الفصحاء الماضیین، امیر امراء الکلام «۱» و اسوهٔ الفضلاء الکرام، ملک الشعراء المتقدّمین و المتأخرین، سلطان البلغاء العالمین، خلّاق المعانی بنظر التدقیق و الایقان، موجد الکلام بلسان الایهام و البیان،

فتحعلی خان «۲»، المتخلص به صبا، که صیت فصاحت و کمالش را صبا و دبور روزان و شبان به جنوب و شمال می‌برند و آوازه فضل و افضالش را نسایم بهار چون شمایم گل و ریحان در مشام افتخار مستعدان روزگار می‌رسانند. کالای والای قصاید غرّایش بازار اعتبار انوری و ظهیر را شکسته و جواهر زواهر شهنشاه نامه‌اش (۴۸) در درج درر غرر شهنامه را بسته بل کهنه اوراق سلاطین عجم را ابیات آبدارش سراسر شسته، تسلسل کلام و معانی زنجیر مویان سخن معجز نظّامش رشته لغات و عبارات سخنگزاران سحرکار پیشینیان «۳» را از هم گسسته و شاهدان نکات شیرین و کلمات رنگینش در گلزار فصاحت و بوستان بلاغت گل‌های الوان و ریاحین رنگارنگ چیده، دسته‌ها بستند. دیباچه طرازی و عنوان پردازیش که سرمشق کمال مانی‌صفتان است. کار نقّاشان کارخانه حدوث و مصوّران نگارخانه امکان نیست. هراوراق دلگشا و صحایف فرح‌بخشای افکار آبکار شهنشاه نامه‌اش «۴» ریاضی است روح‌افزا و تازه حدیقه‌ای است بهارآرای «۵» که گلزار اشعار آبدار و ابیات درّ «۶» شاهوارش به گونه‌گونه گل‌های خوش‌رنگ و بوی اعجاز آراسته و شاخسار عباراتش از خاروخس نقایص و معایب پیراسته، از حسن الفاظش صورت را بر معنی ناز است و از جودت کلامش زبان قلم بر کاغذ (۲۱ ب) دراز. هم جاهلان را سرمایه کمال و هم کاملان را پیرایه فضل و افضال شگرف‌کاری کلک اندیشه سحرگزاران «۷» در طلسم‌گشایی خزاین اسرار روح‌اعجاز به قالب حروفش دمیده و نیرنگ‌سازی خامه جادونگارش در چهره‌پردازی عرایس کلمات جان سحر به کالبد خطوط سطورش درآورده. گرسنه چشمان سماط کمال و حریصان موايد

---

(۱). متن: امیر الامر الکلام.

(۲). مج: افصح المتکلمین ملک الشعرای المتقدمین و المتأخرین سلطان البلغا فتحعلی خان.

(۳). مج: سخنگذاری پیشینیان.

(۴). مج: هرصحایف فرح‌بخشایش.

(۵). مج: بهارآرا.

(۶). مج: لآلی.

(۷). مج: سحرگذار.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۴

افضال را هنگام تماشای گلزار نگار صفحات و زمان گشت و سیر «۱» چهار خیابان گلستان اوراقش چون بلبلی که در گلزار پرگل و یا مخموری که در خمکده پر مل افتد. هرسطری جدا دل‌ها را در چشمک زدن فریب و هرحرفی علی‌حده غارتگر آرام و شکیب می‌گردد و درین چه شبهه که گم‌گشتگان «۲» به وادی قحط که دچار خوان پرنعمت و حاضر ما حضر الوان موفور اللذّات کردند. در ترجیح هریک بر دیگر ابیات آسیمه‌سر و در چشیدن حلویات معانی آن و به ذائقه سپردن و تحصیل کام و مرام، درمانده خاطر، اضطراب سرشت و دل حیرت‌پرور خواهند بود. «۳»

معنی مغلق وی و الفاظ عذب اوآن کرده با سخن که به سنگ آفتاب کرد و دیگر تواریخ منثوره که غوّاص بحر معانی و جوهری رسته فنون سخندانی، هزاردستان گلزار نکته‌سرایی و شارک شیرین مقال محفل دانایی و بوستان پیرای حدیقه فضل و کمال، گلدسته بند گلستان مجد و اجلال، طوطی شکرخای مجلس شیرین‌زبانی، عندلیب نغمه‌سرای چمن رموزخوانی «۴»، مالک ممالک فصاحت و بلاغت، ناظم مناظم کشور فضیلت و ملاحت، والی ولایت نظم و نثر، اسوه فصحای عهد و زبده بلغای عصر «۵»، فارس میدان رزم، جالس ایوان بزم، شهسوار معارک سخنوری، صدرآرای اریکه معنی‌پروری، فرمانفرمای کشور علم و دانش، ذوفنون معموره بینایی و آفرینش، قهرمان قلمرو سیف و قلم، دانده نکات حدوث و قدم، مرزبان جهان ادب و حکمران دیار حسب «۶»، افصح الفصحای المتقدّمین «۷»، زبدة المورّخین، اعظم البلغاء «۸» میرزا محمّد صادق المروزی (۴۱) المتخلص به هما،- وفقه اللّه

تعالی- داروغه دفترخانه همایون و وقایع‌نگار دولت روزافزون:

اگر باورت ناید اینک به میدان‌به تیغ و قلم هردو کن امتحانش

---

(۱). مج: سیر و گشت.

(۲). ملک: گم‌گشته‌گان.

(۳). مج: خواهد بود.

(۴). مج: از «طوطی ...» تا اینجا را ندارد.

(۵). مج: از «والی ولایت ...» تا اینجا را ندارد. به اندازه چند کلمه جای خالی وجود دارد.

(۶). مج: از «شهسوار معارک ...» تا اینجا را ندارد.

(۷). مج: المتقدمین و المتأخرین.

(۸). مج: «اعظم البلغا» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۵

وقایع ده ساله اول جلوس شهنشاه فلک اورنگ را «۱» (۲۲ الف) کلک جواهرریزش به نوعی در صفحه تحریر زرافشانی نمود که روح وصّاف در خوی خجلت مراغه زد و روانش در بحر تشویر غوطه خورد و تألیف زبدهٔ المدایحش که مشعر بر قصاید شعرای سخنور «۲» معاصرین و در مدح خاقان اعظم و خدیو اعدل اکرم «۳»، آن صفحه را تزیین داد، الحق بحری است از غرایب درّ شاهوار مشحون و سفینه‌ای است از جواهر آبدار مخزون. لطایف خوب و نکات مرغوب در آنجا درج نموده و خلاصه اوقات را در فصاحت و بلاغت در آن زیبانامه خرج. امروز نسخه‌اش بین الجمهور متداول است و طباع کامل و خامل و فاضل و جاهل بدان مولع و مایل. هریک از مستعدان انصاف‌گزین و نکته‌فهمان معرفت‌آیین که به مطالعه آن کتب شریفه محظوظ و آن اوراق نفیسه، من الفاتحه الی الخاتمه، نظر نکته شناسش را ملحوظ آید قدر سخن و مقدار سخنگزار معلومش گردد و به مرتبه الفاظ بدیع و لغات و لغت‌گوی مفهومش شود «۴» و این بی‌بضاعت بنابر احترام مرتبه استادی تکرار را خلاف ادب و ایراد آن را سوء طریقه حسن ارادت دانسته به تذکار آن نپرداخت و فتوحات شاهنشاهی را بنابر رعایت جانب ادب و احترام استادان سخندان و عدم استطاعت و قابلیت خویش «۵» درین زیبا صحیفه درج نساخت. مگر آنکه پس از تسخیر ولایت خراسان «۶» و تصرف «۷» ارض اقدس فردوس نشان که این شگرف‌نامه «۸» به نام نامی و اسم سامی جوهر شمشیر بسالت و نامداری و گوهر بحر نبالت و تاجداری، شاهزاده مظفرلوا، ابو السیف محمّد ولی میرزا «۹» (۴۲) زیب و آرایش یافت فتوحات پادشاهی و مآثر شاهنشاهی را به جهت ترادف کلام و تسلسل سخن و مزید اعتبار و زیادتی افتخار طراز عنوان این همایون‌نامه و سرلوح مفاخرت این میمون رقیمه

---

(۱). مج: اول عشره جلوس اورنگ خلافت میمون را.

(۲). مج: «سخنور» ندارد.

(۳). مج: «و خدیو اعدل اکرم» را ندارد.

(۴). مج: «از هریک از مستعدان» تا اینجا را ندارد.

(۵). مج: و این بی‌بضاعت تذکار آن را تکرار دانسته، به ایراد آن نپرداخت و فتوحات عشر اول جلوس همایون شاهنشاهی را به سبب ایرادی که رفت.

(۶). مج: تسخیر ممالک فسیح الارجای خراسان.

(۷). مج: تصرف و تملک.

(۸). مج: این شگرفنامه چنانچه سبق ذکر گرفت.

(۹). مج: شاهزاده مظفرلوا محمّد ولی میرزا والی ولایت خراسان.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۶

گردانید و از ابتدای سنه میمونه هجریه نبویه یک هزار و دویست و بیست که «۱» بنای کاخ استوار این قصر آسمان‌مدار را بانی و تحریر وقایع وقیع و سوانح اقبال و حادثات شگرف این دولت جاوید اتّصال را بدون تکلف (۲۲ ب) مدح‌گستری و تصلف سخنوری که شیوه مورّخان بلاغت‌پرور است، از روی راستی و درستی، چنانچه روی داد، بلا حشو و زاید باعث و درین صحیفه درج نماید تا موجب آراستگی و زینت این صحایف آید. «۲»

احوال ستر مکرّم و مهد معظم و [...] «۳» علیها «۴»

والده آن حضرت، از خاندان کریم و بروجردی الاصل و در اصفهان مقیم بوده و در عهد سلطنت پادشاه مغفور- طاب ثراه-، برحسب حکم نافذ آن‌جناب در سلک پردگیان «۵» سراپرده عصمت، شاهنشاه فلک‌بارگاه، درآمده، در رشته ازدواج منخرط شد. «۶» از بانوان حرم

---

(۱). مج: به جهت زیب و زینت این همایون [همیون] دفتر و مزید اعتبار و حصول افتخار طراز عنوان این نامه فصاحت‌گستر گردانید و از ابتدای سنه میمونه یک هزار و دویست و بیست از هجرت با سعادت نبویه- صلوات اللّه علیه التحیه-

(۲). مج: آسمان‌مدار آمد و وقایع اقبال و سوانح مسرت اشتمال و حادثات شگرف این دولت جاوید اتصال را به ضمیمه صادرات افعال سایر شاهزادگان و سلاطین عصر که درین دولت قاهره راه آمیزش دارند تا سنه متبرکه یک هزار و دویست [و] سی هجری نبوی را بدون تکلف سخن‌وری و تصلف مدح‌گستری کماکان چنانچه خود به رأی العین دید و از موثقین به تواتر شنید، بدون شنار حشو و زواید به قید تحریر درآورد، امید که پسند خاطر ازهر خسرو فریدون‌فر و شهزاده والاگهر آمد. دشمنان بی‌سکون مملکت ایران در عهد و اوان پادشاه صاحبقران رشک روضه رضوان و ساحت طهران که دار الملک آن خسرو سکندرشأن بود، پهلو به اصفهان زده، در نزاهت و خوبی چون بهشت برین و از آبادی و معموری چون چین و ماچین شده، بزرگان و اجله در آن بلده مینوفام جاهای بانام بی‌نظیر و عمارات عالی‌مقام دلپذیر طرح انداخته تا امروز که سال هفتم از جلوس میمنت مأنوس اعلی خاقان گردون‌غلام ظل اللهی است، روز به روز آبادی آن بیشتر و عمارات آن لطیف‌تر و نیکوتر می‌شود، امید که حضرت آفریدگار از الطاف پروردگاری خود آن شهریار جمشید وقار و آن بلده جنّت آثار را از عین الکمال روزگار مصون و محروس و این دولت و اقتدار الی یوم القرار معمور و برقرار داشته، این شاهزاده نیکوکردار و امیرزاده والاتبار نامدار را از عمر طبیعی برخوردار و از اصابت [متن: اصابه] عین در حفظ حمایت خداوندگاری نگاهداری نماید و والده آن حضرت ....

(۳). ناخوانا.

(۴). مج: عنوان ندارد.

(۵). متن: پرده‌گیان.

(۶). مج: مقیم بوده که حسب الحکم خاقان سعید شهید در بحبوحه دولت سلطانی پادشاه وافرحشمت خاقانی در سلک ازدواج کشیده، داخل [سراپردگیان] تتق عصمت نموده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۷

محترم و محرمان معظم «۱» بوده، آثار عفافش «۲» ظاهر و آیات «۳» خداشناسیش باهر است و همواره اوقات طبع عالیّه‌اش به خیرات و مبرّات مایل و راغب می‌باشد و از جمله «۴» مدرسه موسومه به «صادقیه» «۵» (۴۳) در سمنان از بناهای خیر اوست که به اهتمام او به انجام رسیده و به اسم برادرش نامیده. «۶»

تولّد نوّاب جهانبانی در بلده طهران خلدنشان موافق [قوی ایل] سنه ترکیه و مطابق سنه ۱۲۰۳ عربیه من الهجره النبویه [....] از روز [....] گذشته «۷». قدوم میمنت لزوم بر بساط عالم شهود و امکان گذاشته، بوستان مراد جهانیان را غنچه عیش شکفت و هریک از روشنان فلک ساکنان زمین را به زبان ایمایی به مقدم خجسته‌اش چشم‌روشنی گفت. «۸» اتالیق قضا بهر تربیتش چون آسمان از منطقه کمر به اخلاص بسته و دایه قدر از برای خدمتش مانند زمینی ساکن نشسته «۹» (۲۳ الف) روزبه‌روز آثار رشد و کاردانی از جبین مبینش واضح و ساعت به ساعت علامات بزرگی و جهانداری «۱۰» از ناصیه تمکینش لایح، شاه جم اقتدار بعد از آنکه استنباط علامات فرّ و دانش از بشره مبارکش فرمودند «۱۱» در مقام تربیت او برآمده «۱۲»، بر وجه اکمل رعایت او را منظور و همواره خاطر انورش «۱۳» را به نوازش خسروانه و مکارم خدیوانه قرین انواع خوش‌وقتی و سرور «۱۴» می‌نمودند. تا اینکه عمر شریفش [به یازده] رسیده. «۱۵»

---

(۱). مج: مکرم معظم.

(۲). مج: نیکوکاریش.

(۳). مج: علامات.

(۴). مج: از «است ...» تا اینجا را ندارد.

(۵). مج: و مدرسه موسومه صادقیه. اشرف التواریخ متن ۵۷ احوال ستر مکرم و مهد معظم و[...] علیها

(۶). مج: به اسم برادر خویش موسوم ساخته.

(۷). ملک: از «تولد نواب» تا اینجا را ندارد. جاهای خالی از متن است.

(۸). مج: قدوم میمنت لزوم بر بساط زندگانی گذاشته عالم را از شعشعه جمال نورانی مبارک خویش منور ساخته‌اند، عالمیان را غنچه مرادگل گل شکفت و آسمان زمین را از مقدم این مولد خجسته‌قدم چشم‌روشنی گفت.

(۹). مج: قضا اتالیق‌وار بهر خدمتکاریش به اخلاص کمر بسته و قدر چون دایگان بر تربیتش در کنار عاطفت گرفته [دو کلمه آخر در متن با نقطه‌چین خط خورده] نشسته.

(۱۰). مج: امارت بزرگی و جهانبانی.

(۱۱). مج: فرموده‌اند.

(۱۲). مج: درآمده.

(۱۳). مج: خاطر عاطر والا.

(۱۴). مج: حبور و سرور.

(۱۵). ملک: پس از این جمله ذکر شده «در سنه» اما پس از آن جای خالی است و سپس عنوان آمده است و مطلب بعدی با «بلده سمنان» شروع می‌شود.

مج: عنوان بعدی را ندارد و این جمله بدین‌صورت است: تا اینکه در اواخر حمل سنه ۱۲۱۴.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۸

مأمور شدن شاهزاده بلندقدر از رکاب شاهنشاه جهان به بلده سمنان

در اواخر حمل سنه ۱۲۱۴، بلده سمنان را به جهت یورت و مسکن شاهزاده نامدار معیّن و با جمعی از عبید و خدم و چاکر و حشم با دستگاهی لایق و اسبابی موافق «۱»، مأمور به بلـده مزبوره ساختند. شاهزاده کامکار از دربار گیتی‌مدار شاهنشاهی «۲» چون گوهر از صدف جدا شده، نزول اجلال را به سـمنان ارزانی و ساحت آن دیار را از فرّ قدوم میمنت فرجام غیرت «۳» روضه دار القرار ساخت. سکـان آن سـرزمین از مژده وصـول مـوکـب سـعادت قرین شادمانی‌هـا نموده، کلاه افتخـار به آسـمان انداختنـد و مراسم اسـتقبال و جان‌نثـاری را به عمـل آورده، در عوض قربانی‌های متعارف «۴» جان‌ها فـدا کردند. شـهزاده والاشأن ظلّ عاطفت را بر فرق فرق انام گسترده، لوازم مرحمت را مبذول و همگی وضـیع و شریف را «۵» به شمول عواطف و «۶» مراحم والا امیـدوار و ابواب مروّت و داد «۷» را بر روی اقاصی و ادانی گشوده، طریقه عدالت را پیشنهاد و وجهه ضمیر منیر فرموده‌اند. «۸» الحق اهالی سمنان از فقرا و توانگر تمامی در عهد دولت آن شهزاده نیکوسیر مرفه الحال و آسوده‌خاطر «۹» در بستر امنیت و آسایش غنوده، همیشه ساغر دهان را لبریز شکر و دعای خیر آن «۱۰» خسرونژاد والاشأن داشته‌اند و تا مدّت شش سال (۴۴) کامل شاهزاده دریادل در آن بلده مینو منازل «۱۱» به عیش و کامرانی و تحصـیل علوم متداوله رسمی «۱۲» اشتغال و مراسم «۱۳» فرهنـگ و دانش و مراتب «۱۴» طریقه‌دانی و بینش و آداب سواری و تیرانـدازی و مـدارج (۲۳ ب) شمشـیرورزی و شـکارافکنی و اسب‌تازی مشـغول و «۱۵» به مرتبه کمال رسانیـده، در محاورات و متداولات «۱۶» افلاطون را طفل دبستان

---

(۱). مج: خدام موافق.

(۲). مج: پادشاهی.

(۳). مج: «غیرت» ندارد.

(۴). مج: متعارفه.

(۵). مج: «را» ندارد.

(۶). مج: «عواطف و» ندارد.

(۷). مج: سلوک.

(۸). مج: پیشنهاد و سلوک فرموده‌اند.

(۹). مج: آسوده و.

(۱۰). مج: «آن» را ندارد.

(۱۱). مج: منزل.

(۱۲). مج: در تحصیل متداولات رسمی.

(۱۳). مج: و به کنوز.

(۱۴). مج: رموز.

(۱۵). مج: تیراندازی و مراسم شکار و اسب‌تازی را.

(۱۶). مج: در متداولات و محاورات.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۹

خود نمی‌شمرد و در آداب سپاهیگری «۱» و سواری و لوازم مبارزات و شجاعت «۲» رستم و اسفندیار را به نظر نمی‌آورد.

چون در همان سال خدیو بی‌همال (۴۵) به عزم انتظام تمام خراسان «۳» و گوشمال اعادی و اشرار خذلان شعار آن سامان از مقرّ عزّ

و شرف حرکت و ماهچه اعلام ظفر فرجام را شقه‌گشا و بعد از انضباط امور آن مملکت فسحت انتما «۴» موکب جهانگشا منصرف به دار الخلافه «۵» بود.

خاقان سکندر شکوه افواج قاهره و جنود نصرت نمود «۶» را از راه فیروزکوه مرخص به اوطان و خود با جمعی از «۷» خواص امرای عالی‌مقام و مقرّبان درگاه فلک احتشام از دامغان به رسم سبای شکارکنان نزول اجلال به علی بلاغ ارزانی و چند روزی در آنجا به شکار تازی و صیدافکنی تفریح قلب و تفرج خاطر حاصل نموده «۸»، از آنجا یکران عزیمت را به عزم ملاقات قرّة العین سلطنت و کشورستانی و درة التّاج خلافت «۹» و جهانبانی به صوب سمنان گرم‌سیر «۱۰» معطوف داشته «۱۱» و دیده حق‌بین را به دیدار بهجت آثار قره باصره «۱۲» شوکت و جهانداری فرزند والا-گهر ارجمند خویش روشن ساخته، در همان روز به تدارک جشن ملوکانه پرداخته، امر قدر قدر علیّه به تهیه اسباب عروسی شاهزاده اعظم صادر گردید.

برحسب حکم محکم پادشاهی، در مدّت دو روز تمامی اسباب و آلات و ضروریّات آن سور سرورزای از اجتماع ارباب طرب و ارتباط اثاثه آتش‌بازی و ملزومات لعب از نزدیک و دور آماده و مهیّا شد.

الحق در آن جشن میمون و سور همایون به نهجی اسباب عیش بر بساط زمین گسترده شد که گوش سپهر هزارچشم نشنیده و دیده روشنان فلک کهن‌سال ندیده بود، از جوش آتش

---

(۱). ملک: سپاهگری.

(۲). مج: لوازم حکمرانی و جهانداری.

(۳). مج: انتظام و انتساق مملکت خراسان.

(۴). مج: بعد از انضباط امورات مملکت فیض انتما.

(۵). مج: دار الملک.

(۶). مج: نصرت‌پژوه.

(۷). مج: «با جمعی از» ندارد.

(۸). مج: درگاه ظفر فرجام از دامغان سبای شکارکنان نزول اجلال را به علی بلاغ ارزانی و چند روزی به شکار اندازی و صیدافکنی تفریح قلب حاصل و.

(۹). مج: دولت.

(۱۰). مج: «گرم‌سیر» ندارد.

(۱۱). ملک: «معطوف داشته» ندارد.

(۱۲). مج: غره ناصیه.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۶۰

بازی ساکنان افلاک را چنان به نظر می‌آمد که کره خاک سپهری پراختر انور است و مقیمان خاک را چنان مشاهده می‌رفت که طاس فلک مجمری از اخگر شعله‌ور است. گاهی از عروج تیر تخش زمین مشعله‌ها بر محفل آسمان می‌افراشت و وقتی از نزول ستاره آسمان چراغ بر بهشتیان (۲۴ الف) زمین می‌داشت. در آن آتش‌بازی جمعی از شور سور و گرمی بازار چراغان سمندرآسا پروای خود ننموده «۱»، پروانه‌صفت خرمن هستی را به باد شرر بدادند و کالای زندگانی را به آتش تماشا نهادند و ارباب طرب از تمامت ممالک محروسه جمع آمده، به انواع نغمات دلگشا و ترانه‌های غم‌فرسا هوش‌ربای نظارگیان «۲» آن محفل مینونشان می‌بودند.

از جمله مطربان کاشان بودند که به نغمات دلکش و آوازه‌های روح‌افزا و سماع دلربا و اداهای خوش‌نما، زهره رامشگر را چشم خیره و تماشاگیان را جهان‌بین تیره ساخته بودند. از آوای چنگ و نای که از چرخ برین برگذشته بود، محفل‌نشینان ملاء اعلی را سبحه در کف و درد در دهان فراموش و ساکنان صوامع و مساجد طاق ابروی گلرخان را محراب عبادت ساخته، از هوش رفته بودند و مغنّیان خوش‌الحان اصفهانی به نواهای مخالف و نغمه‌های «۳» مؤالف و شعبه‌های موزون کوچک و بزرگ عراق و حجاز را عشّاق‌آسا مفتون و راست روان آن بزم ارم نظم از پیچش آوازه‌های دلکش حضیض قدم را از اوج فرق نمی‌شناختند و کاخ‌نشینان «۴» آن محفل مینو مقابل متاع هوش و دل را در بازار سودای طره رقّاصان چین و چگل به گوشه ابروی نگاهی درمی‌باختند. «۵»

---

(۱). ملک: نه‌نموده.

(۲). ملک: نظاره گیان.

(۳). ملک: نغمهای.

(۴). ملک: کخ‌نشینان.

(۵). مج: و در همان روز به تدارک طوی ملوکانه و جشن عروسی شهزاده پرداختند. اوامر علیه به انجام اسباب عروسی صادر شده، در عرض ده روز تمامی اسباب و ادوات و آلات لهو و سرور از اثاثه آتشبازی و ارباب طرب از نزدیک و دور مهیا و آماده شده، الحق در آن عروسی دستگاهی چیده شد که گوش روزگار نشنیده و چشم مهر و ماه ندیده، آتشبازی در آن بزم ترتیب یافته و اختراع شده که خالی از تکلف دیدنی نبود. از آن جمله تیر شهاب متعارفی در آن عیش به یک مجلس به جایی رسانیده بودند که در عین بازی در یک بار صد هزار تیر به آسمان عروج می‌کرد که انجم و اختر از نظر ناپیدا بودند. در حالت نزول چندین هزار ستاره خوش‌رنگ میل به زمین می‌کرد. در آن سور پرشور-

اشرف التواریخ، متن، ص: ۶۱

الغرض «۱» در دوگاه شب و روز و چهارگاه اوقات و پنج‌گاه طاعات در شش جهات آوازه عشیران عشرت و صلای عیش بشارت‌بخش مقیمان خاک، بلکه مژده‌ده ساکنان افلاک بوده «۲»، فی الواقع طرفه هنگامه‌ای و عجب بزم خسروانه‌ای بوده، از سمتی هندوان در حقه‌بازی با اداهای شیرین و «۳» از طرفی لعبتگران در شب‌بازی «۴» به فنون رنگین، و از جانبی «۵» ریسمان‌بازان چست‌وچالاک با پای چوبین بر فراز ریسمان سیمین هریک به نوعی طرب‌افزا و بزم‌آرا گشته، بالجمله داد عیش و سرور را در آن جشن همایون بدادند. بعد از ملزومات عشرت و سرور و انجام لوازم جشن و سور، درّه صدف عصمت و مناعت و دری فلک «۶» سلطنت و فخامت عمزاده (۲۴ ب) پادشاه اسکندر جاه را که از صبایای مرتضی قلی خان قاجار بود به سلک ازدواج آن زیبنده افسر و تاج کشیده، زهره زهراء عصمت و طهارت با مشتری قرین و بلقیس سبای خدارت «۷» با سلیمان همنشین گردید.

بعد از انقضای ایّام عیش و سرور و انجام لوازم عشرت «۸» و حبور، سران سپاه و امرای ایالت‌پناه و خوانین عظام و اقاصی و اوانی انام «۹» علی قدر مراتبهم، به نوازش پادشاهانه عزّ «۱۰» اختصاص یافته، بر و دوش اخلاص هریک به تشریفات گران‌مایه و اثواب قیمتی و خلاع

چند نفر در عین بازی از غلبه آتش محترق شده‌اند. سرآمد ارباب طرب در آن جشن مطربان خوش‌لهجه کاشانی بوده‌اند که در آن‌زمان تعلق به نواب حسین قلی خان برادر خاقان سلیمان شان داشته، در رقص و سماع کار به جایی رسید که زهره را طریقه رامشگری از یاد رفته، ملکوتیان از زمزمه و ترنم ارباب طرب ورود و سرود، اهل وجد و حال از تسبیح و تهلیل دست برداشته، به

تماشا ایستاده‌اند و مغنیان خوش‌الحان اصفهانی از کوچک و بزرگ و اهل حجازی از عرب و ترک از روی اخلاص و راست‌کیشی به صوت‌ها و نغمه‌های [نغمای] دلربایی خوش‌آهنگ و از هرگوشه‌ای به نواهای مختلف و شعبه‌های [شعبای] مخالف که احدی را طاقت سماع و درنگ نبود هم‌آغاز و از پرده عشاق به طریق اوج و حضیض.

(۱). مج: «الغرض» ندارد.

(۲). مج: پنج‌گاه طاعات هم‌آواز می‌بوده‌اند.

(۳). مج: هندوان حقه‌باز به زبان شیرین.

(۴). مج: لعبتگران خیمه‌شب‌بازی. [خیمه‌شبازی]

(۵). مج: جهتی.

(۶). مج: به پای چوبین و ریسمان سیمین بزم‌آرا و طرب‌افزا گشته بودند، فی الجمله داد عیش و سرور را کما ینبغی داده، بعد از لوازم جشن و سرور انجام عیش و سور درّ صدف عصمت و شهامت و دری کوکب ....

(۷). مج: سبای عزت و مکرمت.

(۸). مج: انتعاش.

(۹). مج: خوانین عظام و جمهور انام از اقاصی و اوانی.

(۱۰). مج: «عز» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۶۲

زرتاری مزیّن و محلّی گشته، از فروغ جامه‌های «۱» رنگین و تلألؤ «۲» تاج و کمر زرین ساحت آن سرزمین، رشک نگارخانه چین و غیرت بهشت برین گردید و به سایر خلایق از وضیع و شریف مراسم احسان و انعام و بخشش و اکرام از جانب پادشاه وافر احسان به عمل آمده، همگی «۳» خاصّ و عام از آن نعمت عظمی و موهبت کبری کامیاب و خشک نهال افتقارشان از سحاب دربار کف شاهنشاه فلک مقدار شاداب و بارور گردیده «۴» رسم فقارت و تنگدستی از میان برخاست و عجوزه جهان از ظهور این‌گونه مواهب شایان و ریزش «۵» نمایان خو را چون عروسان بیاراست.

خاقان سکندر سریر «۶» بعد از اختتام این امر خطیر و نوازش صغیر و کبیر، یکران عزیمت را به مستقرّ خلافت و حکمرانی «۷» سبکران و از راه خار (۴۶) و ورامین و متنزّهات «۸» آن سرزمین، شکارکنان نزول اجلال «۹» به دار السلطنه طهران ارزانی و به کامرانی و داد دهی و سایر مهمات پادشاهی قیام و اوقات شریف می‌گذرانیدند «۱۰»، شاهزاده بلنداقبال بعد از حرکت موکب جهانگشای خدیو بی‌همال بر و ساده حشمت و کامرانی «۱۱» متمکّن و به کام دل مشغول تعیش و تفنّن شده، چنانچه در لبث و درنگ کاخ سلطانی «۱۲» و بزم کامرانی مزاج مبارک را ملالی رو می‌داد، بر تیزتک هامون‌نورد، سوار و با خواص خدم و ندیمان محترم به عزم شکار و سیر چمن و مرغزار در ارباع آن دیار «۱۳» گره از خاطر همایون می‌گشادند «۱۴» و به دست عاطفت و ید عنایت مراهم مراحم بر جروح «۱۵» قلوب فقرا و ضعفا و عجزه رعایا و برایا می‌نهادند و پیوسته

---

(۱). مج: جامهای.

(۲). ملک: تلولو.

(۳). مج: که.

(۴). مج: خشک‌سال افتقار از سحاب ریزش شاهنشاه فلک مقدار ریّان و شاداب گردیده.

(۵). مج: دهش.

(۶). مج: خاقان کشورگیر.

(۷). مج: مستقر سلطنت و جلالت.

(۸). مج: خار ورامین و از متنزهات.

(۹). مج: نزول اجلال را.

(۱۰). مج: داد دهی شغل شاهنشاهی قیام و اقدام فرمودند.

(۱۱). مج: کامیابی.

(۱۲). مج: «کاخ سلطانی» ندارد.

(۱۳). مج: سیر و شکار در چمن و مرغزار آن دیار.

(۱۴). مج: می‌گشاد.

(۱۵). مج: جراحات.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۶۳

ابواب رأفت و مرحمت بر روی عباد اللّه (۲۵ الف) می‌گشودند «۱»، و همه‌ساله در هنگام انتقال نیّر اعظم به تخت «۲» حمل، آن آفتاب سپهر سلطنت و درخشنده کوکب افق «۳» خلافت چون خورشید درخشان از بلده سمنان «۴» به بیت الشرف طهران نزول و طراوت‌بخش گلزار خاطر و نزهت‌افزای چمن قلوب اختران آسمان شاهی «۵» و دراری درج پادشاهی می‌گردیدند، و «۶» از ورود میمنت آمود «۷» آن درّ «۸» عمّان خلافت فضای دار الملك را نضارتی «۹» تازه و از قدوم سعادت لزوم دری آسمان جلالت «۱۰» ساحت باب الرجا را خضارتی «۱۱» بی‌اندازه حاصل می‌نمود، از اشعه جمال نورانیش شبستان آن خطّه «۱۲» روشن و از نسایم چتر مشک‌سایش خارستان آن محل را رشك گلشن. دیده «۱۳» پادشاه بحر و بر از دیدار قرّة العین پرنور و خاطره «۱۴» دارای هفت کشور از مشاهده طلعت فرزند سعادتمند لبریز سرور می‌گردید و تا مدّت چهل روز یا بیشتر هرروزه با شاهزادگان نامدار و برادران کامکار به سیر و شکار و گوی‌بازی و اسب‌تازی در دامان صحرا و مرغزار، فرح‌بخش و نشاطاندوز، «۱۵» و هرشب چون کواکب به پیرامن قمر در مجلس آسمان اثر شاهنشاه فریدون‌فر تا روز به صحبت علمی و رسمی «۱۶» با یکدیگر در کرّوفر، و گاهی بر سبیل اتّفاق «۱۷»، به جهت «۱۸» تفریح دماغ، به باختن شطرنج زنگ‌زدای خاطر بهجت مآثر «۱۹» می‌گشتند و در محل معهود، با جایزه‌های موفور متکاثر

---

(۱). مج: عجزه برایا می‌نهاد و همواره در مقام دلجویی و اعانت خلق اللّه می‌بود و پیوسته ابواب مرحمت و رأفت می‌گشود.

(۲). مج: برج.

(۳). مج: سپهر.

(۴). مج: بلده طیبه سمنان.

(۵). مج: صحرای خاطر و چمن قلوب اختران برج شاهی.

(۶). مج: «و» ندارد.

(۷). مج: مورود.

(۸). مج: درّه.

(۹). مج: نظارتی.

(۱۰). مج: آن دری آسمان عنایت.

(۱۱). مج: خضارت. (روی «ساحت باب الرجا» با خطوط نقطه‌چین خط کشیده شده است.)

(۱۲). مج: شبستان جلال.

(۱۳). مج: آن محال گلشن دیده جهان‌بین.

(۱۴). مج: خاطر حق‌گزین.

(۱۵). مج: فرح‌افزای خاطر امیدوار.

(۱۶). مج: در پیرامون قمر در خدمت خاقان فریدون‌فر به صحبت علمی و عملی.

(۱۷). مج: علی سبیل الاتفاق.

(۱۸). متن: جهۀ.

(۱۹). مج: بهجت‌اثر.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۶۴

و انعامات بلیغ متواتر «۱»، قرین اعزاز و اکرام و تبجیل و احترام و نیل مقصود و مرام «۲»، از درگاه عالم مطاف رخصت انصراف حاصل و شکارکنان و صیدافکنان منزل به منزل وارد سمنان و بقیه اوقات را به دستور معهود، گاهی به تحصیل علوم رسمی و وقتی به سواری و شکار «۳»، صرف می‌فرمودند.

تا اینکه بعد از یک سال از زفاف میمنت اتصاف گذشته، یکتا صدف عصمت و طهارت و یگانه گوهر درج عفّت و خدارت را شاخ امید از اثر نیسان عنایت کردگاری شکوفه آرزو دمید و گلبن امل را از تراوش سحاب مرحمت حضرت باری نوبت شکفتن گل‌های مراد رسید. «۴» در ریعان ریحان شباب و عنفوان جوانی (۲۵ ب) از مطلع آمالش طلیعه اقبال برآمد و اختر به میانش نوربخش و عالم‌افروز شد. «۵» هنوز کاروان عمر «۶» شریفش چهارده مرحله از مراحل زندگانی را طی ننموده بود «۷»، عواطف نامتناهی الهی آن نونهال گلشن شاهنشاهی را میوه پیش‌رس کرامت فرموده «۸»، در دهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۱۶ مطابق تخاقوی ئیل ترکی در زمانی خجسته و ساعتی فرخنده به مطالع مسعود آن مولود سعادت مورود به مبارکی و فرخی از نهان خانه عدم «۹» پا به مسند وجود گذاشته و لوای برتری و قصب السبق را بر اوج گردون افراشته، چشم جهانیان را روشن و محفل والای سلطنت را به وجود عاقبت محمود خویش مزیّن ساخت. ملکوتیان ازین مژده دلپذیر صدای بشارت به اعلی علیّین رسانیده، کروبیّان ازین مسرّت بی‌اندازه به انواع شادمانی‌ها قرین آمدند «۱۰». عالمیان

---

(۱). مج: در محل موعود و با جایزه وافره و انعام متکاثره.

(۲). مج: با نیل مدام.

(۳). مج: به تحصیل متداولات رسمی و گاهی به شکار و سواری.

(۴). مج: تا اینکه بعد از مدت یک سال بعد از زفاف یکتا صدف دریای عصمت ... و خدارت از قطره نیسان مظهر الطاف کامله کردگاری بارور و شاخ برومند بوستان سلطنت و شهریاری از آثار عنایت شامله پروردگاری مثمر ثمر گشته.

(۵). مج: از «از مطلع ...» تا اینجا را ندارد. که هنوز ...

(۶). مج: سن.

(۷). مج: نکرده بود.

(۸). مج: «فرموده» ندارد.

(۹). مج: سنه ۱۲۱۷ [در حاشیه: تخاقوی ئیل ترکی] به طالع سعد و زمان فرخنده مولود خجسته مورود به مبارکی و فرخی.

(۱۰). مج: و کروبیان از قدوم این مولود بی‌نظیر طبل شادمانی را کوبیده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۶۵

از ظهور این عارفه عظمی «۱» رطب اللسان شکر و ثنا و جهانیان از حدوث این عطیّه کبری عذب البیان محمّدت و دعای خالق توانا و قادر یکتا آمدند. صدقات بسیار و صلات بی‌اندازه و شمار از آن سرکار شوکت‌مدار به ارباب استحقاق رسانیده، فقرا و مساکین را از موایـد کثیر الفوایـد احسان نمایان بنواختنـد و ضـعفا و ملهوفین را از خوان عنایت بی‌نهایت کامیاب و بهره‌منـد ساختنـد. «۲» از برای آن غنچه گلستان «۳» اقبال و ثمره شـجره اجلال مخـدّره‌ای از خانـدان طهارت را به دایگی تعیین و مأمور گردیـد که آن نور چشـم دولـت و خلافـت را در حجر تربیت درآورده، به شیر نـازش پرورش دهـد و لـوازم پرسـتاری را در دقـایق آن معمـول دارد و ملزومات خدمت را به ظهور آورد. «۴» (۴۷)

ذکر بعضی از وقایع متنوّعه ممالک فسیح المسالک خراسان و اختلال احوال سکنه ارض مینونشان از قضای آسمان «۵»

چون سابقا اشاره شـد «۶» که بعد از شـهادت خاقان سـعید «۷»- طاب ثراه- در مـدت شـش سال کامل بعـد «۸» از بـدو طلوع آفتاب دولت اعلیحضـرت ظـل اللهی و آغاز «۹» جلوس میمنت مـأنوس شاهنشـاهی بر تخت موروث، گریبان‌گیری تسـخیر خراسان از پنجه کشـاکش رهـا نمی‌شـد و حکـام خیره رای نافرجام آن مملکت اولا از سـیاست (۲۶ الـف) و سـخطی که از «۱۰» جـانب قهرمان قهر خاقان شهید «۱۱» به جهات چند بر آنها رو داده بود، از قبیل برانداختن «۱۲» بنیاد هستی

---

(۱). مج: عوارف سبحانی.

(۲). مج: از آثار این مکارم یزدانی عذب البیان محمّدت و دعا گردیده خاقان کشورستان در ازای عنایت باری و از وجود این مولود عاقبت محمود صـدقات بسیار و صـلات بی‌شـمار به ارباب اسـتحقاق رسانیده، فقرا و مساکین را از موایـد احسان بی‌کران بنواخت و ضعفا و مستحقین را از فواید انعام شایان غنی و توانگر ساخت و.

(۳). مج: گلشن.

(۴). مج: دایگی مأمور که آن ناز پرورد را در حجر تربیت درآورده، لوازم پرستاری را به ظهور آورد.

(۵). مج: و اختلال احوال و اغتشاش آمال سکنه ارض مینونشان از تقدیرات ازلی و قضایای آسمان.

(۶). مج: اشاره شده بود.

(۷). مج: خاقان سعید شهید.

(۸). «بعد» ندارد.

(۹). مج: ابتدای.

(۱۰). مج: گریبان تسخیر مملکت خراسان در پنجه کشاکش مدعا بوده چون حکام خیره‌رای آن سرزمین اولا از سیاستی که از.

(۱۱). مج: سعید شهید.

(۱۲). مج: رو داده چه از برانداختن.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۶۶

شـاهرخ میرزای افشار و از «۱» عقوبات منتسـبان دولت علیّه به رؤسای آن خاندان «۲» خذلان شعار، و دیگر «۳» گروگان خواستن و بردن «۴» کوچ‌های اعاظم آن دیار را «۵» به سمت عراق، متوهّم گردیده «۶»، چشم‌های آن خودرایان سخت ترسیده، بنای خودسری گذاشتند، به نوعی که درین مدّت هرکس که قلعه و حصاری داشت در آنجا متمکّن و به قدری که می‌توانست در تهیّه خودداری و

انضباط قلعه مساعی بلیغه به ظهور می‌رسانیدند و همه‌ساله آن طایفه بی‌عاقبت مردود به این طریق ابواب صلاح و فلاح را بر چهره خویشتن مسدود داشتند و مادامی که موکب همایون شاهنشاهی به جهت دفع مواد فساد به آن صفحات نزول می‌فرمود، هریک در قلعه خود حصاری و مشغول خودداری می‌بودند «۷» و وضیع و شریف به زاویه خمول خزیده، نظر به توهّمات سیاست و سوءرفتار «۸» سابقه، در به روی لشکر منصور بسته و سررشته کار خود را گسسته، بعضی استمداد و امیدواری «۹» توره ترکمانیه (۴۸) و برخی به استظهار و «۱۰» اعانت جماعت افغانیه نشسته و هرساله این تمنّا را از «۱۱» دولت کابل شاهی و توره جانی می‌نمودند و از سطوت قهر جان‌سوز «۱۲» خدیو عالم‌گیر آنها را یارای دم زدن و مجال نفس برآوردن در اقدام این امر محال نبود. «۱۳» از آن جمله، رأس رئیس ارباب شقاق و قدوه اصحاب نفاق سرگرد [ان] «۱۴» وادی ادبار، نادر میرزای افشار، که از بیم تیغ آتش‌فشان خاقان جنّت‌مکان بادیه‌پیمای وادی فرار و دربه‌در کوچه و برزن کابل و قندهار بود. بعد از

---

(۱). مج: چه از.

(۲). مج: طایفه.

(۳). مج: ثانی.

(۴). مج: حرکت دادن.

(۵). مج: «را» ندارد.

(۶). مج: شده.

(۷). مج: سخت ترسیده بود به نوعی که درین مدت هرکس که می‌توانست خود را نگهداری نماید، قلعه‌جات خود را مضبوط و راه صلاح و فلاح را بر چهره امانی و آمال خویشتن مسدود نموده، به قلعه‌داری مشغول و مادامی که نزول موکب عالم شمول در صفحات خراسان بود، هریک از.

(۸). مج: «سوء رفتار» ندارد.

(۹). مج: بعضی به امید دولت.

(۱۰). مج: «و» ندارد.

(۱۱). مج: همه‌ساله استمداد مدد و کمک [متن: کوچک] از جانب محال طلب.

(۱۲). مج: جهانسوز.

(۱۳). ملک: «نبود» ندارد.

(۱۴). مج: بیابانی.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۶۷

قضیّه خاقان خلدآشیان، معاودت «۱» به ارض فیض بنیان نموده، جمعی از افاغنه و فوجی از اوزبک و ترکمانیه دشت را با خود متّفق و درین اوقات آنها را به طمع اموال و اسرای «۲» و انفس فقرای ارض مینونشان نگاه‌داشته، چون از طریقه امور جهانداری عاری و از شیوه رعیت‌پروری و آدمیت بری بود، از عهده ضبط آن مشت فرومایه نتوانست بیرون آمدن «۳»، لهذا همیشه مضطر و بی‌اختیار بود و آن بی‌دینان که مخالف دین و مذهب و شریعت «۴» شریف نبوی و ملت حنیف اثناعشری «۵» بودند، فرصت (۲۶ ب) غنیمت دانسته، در اصل بلده مقدسه مسلمانان را به تعدّی گرفته «۶»، بیع و شری می‌نمودند و آن خاکسار از راه اضطرار و یا از بی‌حمیتی و بی‌عاری در مقام منع درنیامده، دفع شرّ اشرار نمی‌کرد و ضعفای ارض اقدس که همگی خدام روضه ملایک مقام امام همام، علی ابن موسی الرضا- علیه السلام- محسوب می‌شدند مالک مال و نفس «۷» خود نبودند و آن فقرا را کار به جان و کارد به استخوان

رسیده و راه چاره از شش جهت مسدود بود. به علاوه آن وخیم العاقبه از وخامت عاقبت نیندیشیده دست بی‌ادبی را به اموال و اثاثه سرکار فیض آثار دراز کرده، اسباب مرصّع و طلاـ آلات و سایر، از قبیل قنادیل آفتاب تمثیل و درب مکلّل به جواهر و شمعدان و پیه‌سوز و قالی، که از آن جمله هفت چیز از مذکورات هریک به قیمت هفت هزار تومان بوده است، برداشته به مصارف خود رسانیده بود، ازین سوء ادب و بی‌احترامی به آن سرکار فیض آثار و ارتکاب به این فعل شنیع، مطعون جمیع اهل مذاهب شده، عامّه و خاصّه بل کفره روس و فرنگ بر آن بی‌نام و ننگ لعنت می کردند. «۸»

---

(۱). مج: عود.

(۲). مج: «و اسرای» ندارد.

(۳). مج: بیاید.

(۴). مج: شرع شریف.

(۵). مج: نبوی مذهب حنیف شیعه اثناعشری.

(۶). مج: غنیمت کرده، در اصل شهر مسلمانان را به تعدی و قهر گرفته.

(۷). مج: نفس و مال.

(۸). مج: دراز کرده، دانه‌های [متن: دانهای] قیمتی و اسباب ثمین که در سرکار موجود بود، حتّی قنادیل طلا و سرطوق مبارک و درب مرصع و شمعدان و پیه‌سوز و قالی و سایر اثاثه گرانبها که از آن جمله هفت چیز هفت هزار تومانی را به ناحق متصرف شده به مصرف رسانیده بود و سوی ادب و بی‌حیایی را به جایی رسانید که مطعون جمیع مذاهب شده، شیعه و سنی و کفره روس و فرنگ بر آن بی‌نام و ننگ لعنت می کردند.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۶۸

جناب قطب الاقطاب مقدس‌مآب، مجتهد العصر و الزمان، «۱» میرزا محمّد مهدی (۴۹) که از فحول مجتهدین و مقبول علمای متبحّرین و مسلّم روی زمین بود، «۲» هرچند می‌خواست که به زلال مواعظ و نصایح شراره «۳» طمع آن تیره‌بخت را منتفی «۴» سازد، مطلقا «۵» فایده‌ای بر آن مترتب نشد، «۶» بلکه کمر به هتک حرمت و «۷» آزار و اضرار آن خلاصه دودمان سیّد ابرار، محکم‌تر «۸» بسته و در کمینگاه عذر و کینه نشسته که شاید آن «۹» ذات مقدس را از میان بردارد و بی‌محابا و مانع عباد اللّه را بیازارد تا آنکه در هنگام فرصت، «۱۰» کرد آنچه کرد، و تتمه احوال آن مجتهد عدیم المثال و جگرگوشه پیغمبر آخر الزمان و آل در محل خود نگاشته خامه وقایع‌نگار خواهد شد. «۱۱»

و جعفر خان بیات (۵۰) که در نیشابور به تعدّی و حکم به غیرحق حاکم صاحب‌اختیار بود. «۱۲» او نیز جمعی از افاغنه را آورده، اقتدا به نادر میرزای مخذول العاقبه نموده، سدّ طرق و شوارع و «۱۳» نهب اموال و سفک دماء اهل بلد و متردّدین (۲۷ الف) و زوّار را شیوه و شعار خود ساخته، پا به راه حساب نمی گذاشت و پیوسته تخم مخالفت این دولت ابدفرجام را در مزرع خاطر شقاوت انجام می کاشت و ممش خان کرد (۵۱) نیز «۱۴» در چناران همین طریقه را پیش گرفته، با خلق اللّه در مقام لجاج و عناد بوده، اوقات را به شرب مدام و سکر دوام مصروف می‌داشت، «۱۵» و همچنین اکثر سرکشان خراسان که از عهد نادر شاه افشار الی حال به خودسری عادت کرده بودند، همگی ایشان همین رسوم مذموم را پیشنهاد نموده، رسم ملوك الطوایف شیوع یافت و «۱۶» در قلاع متین و حصون «۱۷» حصین خویش که در کمال متانت

---

(۱). مج: جناب مقدس القاب مجتهد الزمانی.

(۲). مج: مقبول متشرعین بود.

(۳). مج: به زلال نصایح و مواعظ آتش.

(۴). متن: منطفی.

(۵). مج: «مطلقا» ندارد.

(۶). مج: نشده.

(۷). «هتک حرمت و» ندارد.

(۸). مج: «محکم‌تر» ندارد.

(۹). مج: که به بهانه‌ای آن.

(۱۰). مج: «تا آنکه در هنگام فرصت» ندارد.

(۱۱). مج: گردید.

(۱۲). مج: حکم حاکم و فرمانروا بود.

(۱۳). مج: افاغنه را آورده، به طریق مذموم نادر میرزای شوم رفتار و سد طریق و.

(۱۴). مج: «نیز» ندارد.

(۱۵). مج: صرف می‌نمود.

(۱۶). مج: به دستور ملوک الطوایف.

(۱۷). مج: حصن.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۶۹

و نهایت رزانت و استحکام بود، «۱» محصور و تا مدّت شش سال با عساکر منصوره «۲» در ستیز و آویز بوده. سوای امیر گونه خان کرد زعفرانلو (۵۲) که از حیثیت نسب و حسب «۳» از جمیع خوانین خراسان منفرد و ممتاز و از عهد سلاطین سلف و از جانب خاقان شهید سعید «۴» به منصب جلیل القدر ایلخانی و امیر الامرایی سرافراز و از تاریخی که خاقان جنّت‌مکانی خراسان را تسخیر نموده بودند، امیر گونه خان و ابراهیم خان کرد شادلو (۵۳) که از اعاظم خوانین اکراد است، همواره ره‌سپر طریق اخلاص و با منسوبان دولت علیّه شیوه اختصاص را منظور داشته، اصلا به پیرامون راه «۵» خلاف و نفاق نگردیده، همواره مورد عنایت بی‌اندازه و «۶» قامت قابلیت ایشان به تشریفات مکارم سلطانی مطرّز و در مملکت خراسان و سایر ممالک محروسه معزّز می‌زیستند «۷» و صبیه مرضیه «۸» امیر گونه خان نیز حسب الامر خاقان کشورستان در سلک سراپردگیان «۹» عصمت قره باصره خلافت و غرّه ناصیه جلالت حسین علی میرزا «۱۰» (۵۴) که چندسال است از عنایت سلطانی به دارایی مملکت فارس سرافراز و در آن ولایت فسیح و عریض به کامیابی و کامرانی قرین اعزاز است، درآمده. «۱۱»

از اینکه خاقان کشورگیر ترفیه عباد اللّه را بر ذمّت همّت اعلی لازم و آبادی بلاد اسلام را بر حواشی خاطر دریا مقاطر مرتسم فرموده بودند و «۱۲» نخواستند که از «۱۳» افواج قاهره و لشکر قیامت اثر اذیت و آسیبی به مال و رجال مسلمانان (۲۷ ب) رسیده و اهل اسلام «۱۴» لگدکوب سم ستور غازیان منصور و اموال و نفوس اهالی خراسان که خانه‌زاد این دولت عدالت دستور بودند به نهب و غارت برود که در روز محشر و موقف حساب در نزد ملک «۱۵» داور

---

(۱). مج: در کمال متانت و رزانت استحکام داده بودند.

(۲). مج: منصور.

(۳). مج: حسب و نسب.

(۴). مج: سعید شهید.

(۵). مج: «راه» ندارد.

(۶). مج: «مورد عنایت بی‌اندازه و» را ندارد.

(۷). مج: پیوسته معزز می‌زیسته‌اند.

(۸). مج: رضیه.

(۹). مج: سراپرده تتق؛ ملک: پرده گیان.

(۱۰). مج: سراپرده تتق؛ ملک: پرده گیان.

(۱۱). مج: «درآمده» ندارد.

(۱۲). مج: «و» ندارد.

(۱۳). مج: که از جانب.

(۱۴). مج: شیعیان و اهل اسلام.

(۱۵). مج: در روز محشر به قوایم سریر ملک.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۷۰

موجب خجالت و سبب انفعال آن پادشاه «۱» حمیده سیر نگردیده باشد، بنابراین به محاصره «۲» و قلع و قمع اسباب ستیزه و «۳» قلعه‌داری و دفع و رفع محصولات «۴» و خرابی مزارع «۵» و قنوات آن تیره‌روزان امر نفرموده، «۶» همه‌ساله در اوّل جوزا از مستقر خلافت کبری حرکت و همه‌جا به طریق عدالت عبور و در متنزّهات خراسان الی دور ارض اقدس فیض گنجور «۷» گاهی به شکار و گاهی به آرامش و «۸» استمالت اهل عدوان و طغیان می‌پرداختند و آن سیاه‌روزان از خوف و هراس که بدون جهت بر ضمیر ایشان استیلا یافته بود، به معاذیر مسموحه و مواعید کاذبه از در عجز و استیمان درآمده، وعده تسلیم ولایت و اختیار درست دادن «۹» را به سال دیگر می‌انداختند و لطف خطابخش پوزش‌پذیر پادشاهی همگی زلّات آنها را به عفو و اغماض مقرون «۱۰» و به محض اظهار بندگی و شعار سرافکندگی و دادن «۱۱» پیشکش، در مقام دلجویی آنها برآمده، «۱۲» هرکدام ایشان را به اعطای «۱۳» خلعت و انعام نوازش و اعلام ظفر فرجام را منصرف به دار السلطنه طهران می‌فرمودند. تا اینکه بنابر بعضی جهات اسباب نکبت اللهیار «۱۴» خان قلیچی (۵۵) و جعفر خان بیات آماده شده، امر اعلی به نفاذ پیوست که عساکر منصوره آق قلعه (۵۶) را که «۱۵» در دوازده فرسخی سبزوار و در بیابان خرابی واقع است و مستقر اللهیار می‌بود «۱۶» و آن حصن حصین از حیثیت متانت و رزانت پهلو به چرخ هفتمین می‌زد به خطه تسخیر درآوردند. «۱۷» اللهیار بنابر حزم و احتیاط درین سنوات آن قلعه را به نوعی محکم

---

(۱). ملک: پادشا.

(۲). مج: محاصر.

(۳). مج: «ستیزه و» ندارد.

(۴). مج: حاصل.

(۵). مج: «و خرابی مزارع» ندارد.

(۶). مج: نفرموده‌اند.

(۷). مج: اقدس پرفیض و نور.

(۸). مج: «آرامش و» ندارد.

(۹). مج: «و اختیار درست دادن» ندارد.

(۱۰). ملک: «مقرون» ندارد.

(۱۱). مج: به محض پیشکش.

(۱۲). مج: درآمده.

(۱۳). مج: «اعطای» ندارد.

(۱۴). متن: اللّه یار خان.

(۱۵). مج: منصور قلعه آق قلعه که.

(۱۶). مج: سبزوار در بیابان بی‌آب خراب واقع و مقر اللّه یار خان.

(۱۷). می‌زد مسخر سازد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۷۱

نموده بود «۱» که وهم تیزرو به کنگره خیال آن نرسیده و جهان‌بین جهان به استحکام «۲» آن در معموره عالم ندیدی «۳» و آن را به مردان کاردیده «۴» و آلات و ادوات حرب و ذخیره بسیار از غلّه و سایر ضروریّات «۵» مشحون ساخته، بنابر غروری که داشت در آنجا متحصن و آماده مدافعه شده، به ورود (۲۸ الف) لشکر «۶» قیامت اثر قدم منازعه و مجادله را پیش نهاده و «۷» و ازین معنی غافل که مشت خشت و گل در رهگذر سیل بلا چه نمودی و صعوه ضعیف در پنجه شهباز «۸» صید ربا چه وجودی دارد و آهو را «۹» در مقابل شیر ژیان کجا تاب ستیز و خرگوش را «۱۰» در برابر پیل دمان کی مقاومت آویز است. «۱۱» در همان ساعت آن خون گرفته‌ها «۱۲»، اکثری طعمه شمشیر و بقیهٔ السیف اسیر سرپنجه تقدیر گردیدند و اللهیار خان و سایر منسوبان او را مقید و مغلول به درگاه جهان‌پناه پادشاهی آورده، هرچند مرّهٔ بعد اخری مراحم نامتناهی شاهنشاهی باوجود تقصیرات کلی از جرایم او گذشته بودند «۱۳»، این دفعه جای آن داشت که به جزای عمل خود گرفتار شود. و لیکن از آنجا که در عفو لذّتی است که در انتقام نیست، پادشاه پوزش‌پذیر دیگر بار بی‌واسطه، اغماض شایان «۱۴» فرموده از زلّات و هفوات او کما ینبغی چشم پوشیدند. امر همایون «۱۵» به نفاذ پیوست که او را با کوچ به طهران برده، در همان‌جا ساکن باشد تا قدر عافیت را بداند و حکم «۱۶» محکم خاقان کشورستان عزّ صدور یافت که قلعه مزبوره را خراب و با خاک همسان ساختند و سکنه آنجا قرین «۱۷» لطف و احسان

---

(۱). مج: «بود» ندارد.

(۲). مج: و چشم جهان‌بین به استحکامی.

(۳). مج: ندیده.

(۴). مج: مردان کاری.

(۵). مج: بسیار و غلّه بی‌شمار.

(۶). مج: عساکر.

(۷). مج: گذاشت و دیگر.

(۸). مج: و کبوتر ضعیف در چنگل شاهین.

(۹). مج: «را» ندارد.

(۱۰). مج: «را» ندارد.

(۱۱). مج: دارد.

(۱۲). مج: خون گرفتها. (همه‌جا)

(۱۳). مج: «بودند» ندارد.

(۱۴). مج: عین.

(۱۵). مج: هفوات او چشم پوشیده، جان‌بخشی فرمودند و اوامر علیه.

(۱۶). مج: به حکم.

(۱۷). مج: خاقان کشورستان قلعه مزبوره را با خاک یکسان و سکنه آن سامان.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۷۲

و مشمول عواطف بی‌کران شاهانه فرمودند «۱» و از آنجا ماهچه اعلام زرنگار پرتو وصول به ارض فیض آثار انداختند. «۲» در حوالی مزار خواجه ربیع محلّ اقامت و مخیّم سرادق شوکت را مقرّر و در ورود آنجا در همان خارج شهر در مقابل بارگاه سلطان سریر «۳» ولایت و ارتضا، «۴» علی بن موسی الرضا- علیه التحیهٔ و الثناء «۵»- مراسم زیارت و خاک‌بوسی را به جای آورده، استمداد و نصرت از روح پرفتوح آن‌جناب نمودند. آن سرزمین را معسکر ساخته «۶» قبّه خیام عساکر ظفر همراه «۷» به قمّه فلک و اوج مهر و ماه رسید. اعیان و اشراف آن اطراف به عزّ خاک‌بوسی درگاه عالم مطاف شرف استسعاد حاصل و در همان روز «۸» بلده نیشابور به تصرف کارپردازان شوکت بهیّه درآمده، جعفر خان بیات را با عالم عالم شرمساری به دربار شهریاری آورده، او را نیز با اللهیار خان رفیق و عازم همان «۹» طریق ساختند. در آن سفر حسب الاستدعای جناب قطب الاقطاب، مجتهد العصر و الزمانی (۲۸ ب) نصرت مبانی به احوال سکنه ارض اقدس تعرّض نرسانید. «۱۰» در همان روز «۱۱» محمّد اسحاق «۱۲» خان سردار قرایی (۵۷)، حاکم تربت حیدریه، که به مزید شوکت و عدّت و جاه از امرای خراسان امتیاز داشت، به شرف تقبیل درگاه عالم‌پناه، مرتبه «۱۳» افتخار حاصل نموده، به نوازش شاهانه و مکارم خسروانه عزّ اختصاص یافت «۱۴»، نطاق خدمتگزاری و جان‌نثاری بر میان بست «۱۵»، مصدر خدمات شایسته گردیده، متقبل و متعهد و انجام مهام امر مملکت پادشاهی گردیده «۱۶»، استدعا کرد «۱۷» که

---

(۱). مج: فرموده‌اند.

(۲). مج: انداخته.

(۳). مج: اقامت سرادق رفیع را مقرر و از گرد راه در همان بیرون استمداد همت از روح پرفتوح سلطان اقلیم.

(۴). ملک: ارتضی.

(۵). مج: الثنا نموده.

(۶). مج: مراسم زیارت را به‌جا آورده در آن واحده.

(۷). مج: عساکر نصرت پناه.

(۸). مج: روزها.

(۹). مج: «همان» ندارد.

(۱۰). مج: نیز حسب الاستدعای جناب مجتهد الزمانی خاقان نصرت مبانی تعرضی به احوال سکنه ارض اقدس نرسانیده.

(۱۱). مج: روزها.

(۱۲). متن: اسحق (همه‌جا).

(۱۳). مج: عالم پناهی شرف.

(۱۴). مج: خسروانه اختصاص یافته.

(۱۵). مج: بر کمر بسته.

(۱۶). مج: گردید و متقبل انجام مهام ملزومات پادشاهی شده.

(۱۷). مج: نمود.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۷۳

حسین خان قوللر آقاسی (۵۸) سرکار اعلی را که به حسب عقل و دانش و رسوم «۱» سپاهیگری و بینش از امثال و اقران ممتاز بود، با «۲» فوجی از عساکر منصوره «۳» در نیشابور گذاشته، امر به توقف مشارالیه در آنجا فرمایند که «۴» به مرور ایّام امر خراسان «۵» به درستی «۶» سمت انتظام پذیرد و حضرت ظلّ اللهی تمنّای او را پذیرفته، حسین خان را به منصب والای سرداری مملکت خراسان سرافراز و «۷» من جمیع الجهات قرین اعزاز نموده، با معادل دو هزار نفر از سواره و پیاده رکابی، حکم به توقف نیشابورش فرمودند و عنان رجعت را به مستقرّ عزّ و شأن معطوف ساخته، حسین خان سردار زمستان آن سال به کرّات حومه ارض فیض سمات را تاخته «۸»، اهانت کلی به حال سکنه آنجا راه یافته تا وصول اشهب گرم‌سیر آفتاب به ساحت ثور به همین طریق گذشت. «۹» چون همگی همّت بلند شاهانه و نیّت آسمان «۱۰» پیوند خسروانه مقصور به فتح ارض اقدس و مصروف به تسخیر آن بلده مقدس و رفع تعدی و دست‌اندازی «۱۱» بیگانه نسبت به ضعفای آنجا بود، نمی‌خواستند که بنابر احترام روضه ملایک مقام و بقعه هشتم خلیفه رسول انام- علیه السلام- آن شهر پرفیض و بهر به غلبه و قهر مسخر و ساکنین و قاطنین آن بلد امین پایمال عساکر نصرت‌آیین گردیده باشند و توپ به جدار شهر بستن و خمپاره به آن حصار افکندن را نیز به همین جهت خلاف شیوه ادب دانسته، از سفر همه‌ساله و عبور و مرور غازیان به آن ساحت طیّبه اضرار و اذیت بسیار به مال و جان رعایا و برایا راه یافته بود. «۱۲»

---

(۱). مج: دانش و در طریقه.

(۲). مج: او را با.

(۳). مج: منصور.

(۴). مج: «امر ...» تا اینجا را ندارد. تا به ....

(۵). ملک: «امر خراسان» تکرار شده.

(۶). مج: «به درستی» ندارد.

(۷). مج: و او را.

(۸). مج: پیاده‌رکابی در نیشابور گذاشته، عطف عنان به مستقر عزّ و شأن فرموده‌اند و حسین خان سردار آن زمستان به کرات دور ارض فیض ثبات را تاخته.

(۹). مج: یافته و تا اوان ثور به همین دستور گذشت.

(۱۰). مج: نیت خاطر آسمان.

(۱۱). مج: تغلب.

(۱۲). مج: مسخر و سکان آنجا پایمال عساکر نصرت‌مآل و قرین خسروان و نکال گردیده باشند و توپ به حصار و جدار شهر بستن را به همین جهت خلاف ادب دانسته از سفر همه‌ساله و عبور غازیان در آن مکان طیبه اذیت بسیار به حال رعایا و برایا راه یافته.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۷۴

درین سال خدیو بی‌همال نصب العین خاطر خطیر و مکنون ضمیر آفتاب تأثیر (۲۹ الف) فرموده بودند که بعد از تحریک الویه فتح

و ظفر در دور ارض مینو اثر چندان درنگ «۱» شده باشد که قلعگیان «۲» به تنگ آمده یا قلعه را بسپارند یا نادر میرزا را از شهر اخراج نمایند. بعد از انتشار این خبر امرای خراسان، «۳» از قبیل محمّد اسحاق خان قرایی و محمّد خان هزاره بیگلربیگی و امیر گونه خان ایلخانی و امیر قلیچ خان «۴» تیموری اویماق بیگی (۵۹) و سایر خوانین و سرکردگان لشکر رکابی اجتماع نموده، با حسین خان سردار طریقه کنکاش را مرعی داشته، گفتند که اگر چنانچه درین سال هم «۵» کوکبه اجلال پادشاهی با لشکر قیامت اثر نزول اجلال به خراسان ارزانی فرمایند، امکان ندارد که اهل اینجا توانند از عهده اخراجات و سورسات یک‌ماهه عساکر ظفر مآثر پادشاهی برآیند، چه جای آنکه «۶» خواسته باشند مادام تسخیر ارض اقدس توقف شود، پس صلاح درین است که متّفق اللّفظ به سده سدره مرتبه شاهنشاهی «۷» عرض شود که یکی از شاهزادگان والاشأن که از حیثیت رشد و کاردانی سرآمد امثال و اقران است، با فوجی از لشکر مأمور به خراسان فرموده باشند که به استظهار اسم و اعتضاد «۸» آوازه او ارض اقدس را محاصره و مصدر خدمات نمایان شده باشیم. همگی به عزمی درست و رایی متّفق استدعا از دربار فلک‌اقتدار نموده و متمنّی گردیدند که یکی از شاهزادگان والاشأن را تعیین فرمایند و این «۹» مطلب را به شرح مبسوط به امنای دولت جاوید منوط نوشته «۱۰»، ارکان دولت و اعیان حضرت حقیقت امر «۱۱» را معروض رای عتبه جلال نموده، در باب ترخیص و تعیین یکی از شاهزادگان و انضباط و انتظام امر خراسان مساعی بلیغه کرده، به این نحو عرضه داشتند که امر خراسان مهمی است عظیم و از اینکه رعایای آن

---

(۱). مج: توقف و درنگ.

(۲). متن: قلعه گیان.

(۳). ملک: «امرای خراسان» ندارد.

(۴). ملک: «امرای خراسان» ندارد.

(۵). مج: امساله نیز.

(۶). مج: اجلال را به این صوب ارزانی فرمایند، امکان تدارک یک‌ماهه ندارد، چه جای اینکه.

(۷). مج: سد ره مبانی.

(۸). مج: استظهار و خاطرجمعی و.

(۹). مج: محاصره نموده، امری از پیش برود، بالاخره رایها برین قرار گرفته سردار و امرا کیفیت را به دربار پادشاهی عرض کرده، متمنی یکی از شاهزادگان والاشان شده، همین.

(۱۰). مج: نوشته‌اند.

(۱۱). مج: «امر» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۷۵

محل «۱» به علّت عبور لشکر درین سنوات از اوضاع افتاده‌اند، متحمّل شکوه پادشاهی نمی‌توانند شد «۲» و از وجود سرداران هم «۳» آنچه مطمح نظر آفتاب‌اثر شاهنشاهی است از قوه به فعل نخواهد آمد، پس درین صورت یکی از شاهزادگان که به وفور عقل و دانش و از حسب تمیز و بینش منفرد و در طریقه سپاهیگری و شیوه سپهداری «۴» و آداب (۲۹ ب) حزم و رزم سرآمد و مستغنی و در سیاست و رأفت «۵» و عقوبت ضرب المثل باشد او را مأمور «۶» فرمایند. «۷» و تا مدّت‌ها رشته این مطلب دست‌آویز پادشاه و امنای کیاست پناه بوده، تا قرعه مشورت به نام نامی بهین فرزند گرامی و مهین پیوند اعلی‌حضرت ظل اللهی، اختر درخشان آسمان مجد و بها «۸»، ابو النصر محمّد ولی میرزا که جامع صفات حمیده و حاوی «۹» خصال پسندیده بود افتاده، در همان روز حکم قضا امضا به نفاذ «۱۰» مقرون شد که آن قرّة العین سلطنت مهیای سفر خیر اثر خراسان بوده، در تهیه اسباب باشد. «۱۱»

ذکر مأمور شدن «۱۲» شهزاده آزاد «۱۳» اسکندر شأن حسب الحکم خدیو زمان به جانب خراسان

شاهزاده بلنداقبال که در بلده سمنان درین چندسال به سر می‌بردند «۱۴» باوجود صغر سن دایم هوس سفر و تمنای حشم و لشکر می‌نمودند، از آنجا که کمال «۱۵» مرد هنرور و برش شمشیر با جوهر «۱۶» می‌باید، در همه‌جا ظاهر و آشکارا و زر خالص عیار را به محک صیرفیان

---

(۱). مج: ترخیص یک نفر از شاهزادگان به سمت خراسان و انتظام و انضباط آن سامان سعی‌های بلیغ کرده که امر خراسان امر کلی است، از اینکه رعیت آنجا.

(۲). مج: بشوند.

(۳). مج: نیز.

(۴). مج: سپه‌گردانی.

(۵). مج: رأفت و گذشت.

(۶). ملک: «او را مأمور» تکرار شده.

(۷). مج: باید نمود.

(۸). مج: عبارت «اختر روشن ...» را ندارد.

(۹). مج: شامل.

(۱۰). متن: نفاد.

(۱۱). مج: سلطنت براق‌گیری نموده، در تهیه سفر خیر اثر خراسان باشد.

(۱۲). مج: گردیدن.

(۱۳). مج: آزاده.

(۱۴). مج: «در بلده سمنان» ندارد. در حاشیه «در سمنان» آمده.

(۱۵). ملک: «از آنجا» ندارد.

(۱۶). مج: کمال مرد مردانه و جوهر شخص فرزانه.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۷۶

جوهرشناس آشنا نموده، همیشه به ارکان دولت بهیّه و اعیان شوکت علّیه آرزوی سفر هفت ساله می‌فرمودند «۱» و در آن وحشت‌گاه «۲» پیوسته اظهار دلتنگی می‌نمودند و بارها «۳» می‌گفتند که جای مردکار عرصه گیرودار است «۴» نه خانه و دیار، و مکان شیر درنده دامن کوهسار است نه کنام. «۵» فی الحقیقه چون مدّت توقف سمنان به امتداد انجامید و زمان نشیمن «۶» آن محل طولی «۷» کشید، خاطر مبارک آن حضرت را ملالی «۸» روی می‌داد، همواره مترصد گشایش از ورای پرده غیب بودند «۹» که تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون که ناگاه برید خوش‌خبر و پیک پیام‌آور از دربار شهریار فریدون افسر رسیده، «۱۰» حکم قضا امضا به شرف نفاذ مقرون شد «۱۱» که آن تازه گل گلشن اقبال و سرو حدیقه اجلال به تنبیه و تدمیر اهل نفاق و اخلال و اضمحلال اشرار خسران مآل و سرکشان و خودسران دیار خراسان کمر همّت چست بسته، مأمور آن سفر باشد. «۱۲»

شاهزاده بلند اختر بعد از استماع این خبر بهجت‌اثر به تدارک اسباب «۱۳» سفر (۳۰ الف) افتاده، به کارگزاران «۱۴» دولت علیّه امر فرمود که به تهیّه و کارسازی مشغول باشند. صادق خان که در آن اوان به شرف للگی «۱۵» سرافراز و از حیثیت کاردانی و

کارگزاری «۱۶» از همگنـان منفرد و ممتاز و از علو نسب و رفعت حسب «۱۷»، خال شهزاده بی‌همال بود مأمور به تدارک سفر شده الحق اسبابی شایان از آنچه در قوه امکان داشت «۱۸» به جمیع عبید و خدم و چاکر و حشم به فراخور حال داده، ضروریّات سفر را نیز به قدر کفاف. «۱۹»

---

(۱). مج: ظاهر و هویدا باشد و همیشه به ارکان دولت و اعیان حضرت آرزوی خدمتی («سفر هفت ساله» خط خورده) می‌فرمودند.

(۲). مج: وحشت‌آباد.

(۳). مج: «بارها» ندارد.

(۴). مج: جای مردکار در هنگامه گیرودار خوب است.

(۵). مج: «و دیار» ندارد. در دامن کوهسار خوش است نه کنام و آشیانه.

(۶). مج: نشستن.

(۷). مج: آن مکان طول.

(۸). مج: فی الجمله ملالی.

(۹). مج: «بودند» ندارد.

(۱۰). در مج از «می‌گفتند» تا اینجا بخشی از متن خط خورده است.

(۱۱). مج: پذیرفت.

(۱۲). مج: مأمور به سفر باشد.

(۱۳). مج: «اسباب» ندارد.

(۱۴). متن: کارگذاران. (همه‌جا).

(۱۵). متن: لله‌گی. (همه‌جا).

(۱۶). متن: کارگذاری. (همه‌جا).

(۱۷). مج: ممتاز و از شرف حسب و علو نسب.

(۱۸). مج: الحق آنچه امکان داشت لازمه اهتمام به جا آورده.

(۱۹). مج: به فراخور حال تدارک داده و اسباب سفر را به قدر قابل.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۷۷

سرانجام و در روز پنجشـنبه بیسـتم شهر محرم الحرام من شهور «۱» سنه ۱۲۱۸ کوکبه اجلال در ساعتی سـعد از بلده سمنان به خارج شهر منزل و ظـاهر آن محـل را معسـکر «۲» و مضـرب سـرادقات گردون قبـاب و از اشـعه روشان قباب «۳» زرّین طنـاب رشک بیت الشـرف آفتاب گردید. «۴» به جهت رسـیدن لشـکر که از درگاه نصـرت‌اثر مأمور به رکاب ظفرپرور شـده بودنـد «۵»، در آنجـا چند روزی توقف اتفاق افتاده، خاقان کشورسـتان به جهت زیادتی اساس تمام و دستگاه «۶» مالا کلام از درگاه «۷» سپهر احتشام، پادشاه فلک مقام «۸» از قبیـل چنـد رأس اسب راهوار نـامی خوب با زین و یراق مرصّع و یک صـد و پنجاه نفر شتر کوه توان و صـد رأس قاطر با زنبورک‌خانه و نقاره‌خانه و خیام بزرگ سـلطانی و صد دست خلاع فاخره و طبل و علم مرتّب و دسـتگاهی نمایان‌تر از آنچه شایـد و بایـد به جهت شاهزاده چیـده شـد، از جمله، «۹» محمّـد خـان قاجار دوّلو که به شـرف قرابت «۱۰» ایلیت پادشـاهی مفتخر و مباهی و از حیثیت علوّ جاه و فزونی دستگاه از امثال و اقران برتری «۱۱» داشت و به عقل و تدبیر و دانش «۱۲» و طریقه سپاهیگری و سپهداری «۱۳» و بینش و در آداب رزم و «۱۴» حزم و عزم و سـخاوت و همّـت و ارادت «۱۵» بی‌نظیر بـود و سابقـا به سـرداری

آذربایجان سرافرازی داشت به سرداری لشکر مأمور «۱۶» و عبّاس خان بیات را به مرتبه جلیل القدر قوللر آقاسی‌گری و احمد بیک زنگنه را به

---

(۱). مج: «من شهور» ندارد.

(۲). مج: کوکبه اجلال از بلده سمنان به جهت ساعت حرکت به بیرون و ظاهر آن مکان مسرّت فرجام را معسکر همایون ساخته ساحت آن سرزمین.

(۳). مج: اشعه قباب سرادقات.

(۴). مج: گردیده و.

(۵). مج: شده بود.

(۶). مج: کشورستان ظل اللهی به جهت زیادتی دستگاه اساس تمام و اسباب.

(۷). مج: دربار.

(۸). مج: «پادشاه فلک مقام» ندارد.

(۹). مج: صد دست خلعت زربفت به علاوه شال سر و کمر کشمیری و بالاپوش با دله زری و طبل و علم مرتب و دستگاهی از نو به جهت انضباط خدمت شاهزاده والاجاه چیده از آن جمله لشکری که از دسته‌جات سواره ایلات و پیاده ولایتی مأمور شده بودند.

(۱۰). مج: صد دست خلعت زربفت به علاوه شال سر و کمر کشمیری و بالاپوش با دله زری و طبل و علم مرتب و دستگاهی از نو به جهت انضباط خدمت شاهزاده والاجاه چیده از آن جمله لشکری که از دسته‌جات سواره ایلات و پیاده ولایتی مأمور شده بودند.

(۱۱). مج: فزونی و برتری.

(۱۲). مج: و وفور تمکین.

(۱۳). مج: سپه‌گردانی.

(۱۴). مج: رزم و بزم و.

(۱۵). مج: همت و سخاوت و اخلاص.

(۱۶). ملک: به سرداری آذربایجان لشکر مأمور.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۷۸

منصب بلند ایشیک آقاسی‌گری و محمّد بیک مروقانی را به مرتبه نسقچی‌باشی‌گری و رحیم بیک قورت را به جارچی‌باشی‌گری منصوب و راقم حروف را در آن سفر مأمور به رکاب و انجام (۳۰ ب) خدمات فرموده، در هیجدهم شهر مزبور با دبدبه و لشکر و اسباب سفر از «۱» طهران وارد سمنان و در روز «۲» بیست و دویم بالتّمام به تقبیل آستان سدره نشان شرف استسعاد حاصل و هریک «۳» علی قدر مراتبهم به نوازش خسروانه اختصاص یافته، از برای هر کدام منزل و مکانی «۴» علیحده مقرّر و معیّن کرده بودند. «۵» چون منجّمین ساعت حرکت را در بیست و نهم قرار داده بودند، لهذا یوم بیست و هشتم «۶» پیش‌خانه از ظاهر سمنان بار کرده «۷»، در منزل آهوان (۶۰) که در هفت فرسخی واقع است «۸» قبّه بارگاه را به اوج مهر و ماه افراشتند و «۹» روز بیست و نهم قبل از طلوع آفتاب موکب مسعود نصرت نمود به فرّخی و فیروزی حرکت کرده، در راه همه‌جا شکارکنان و صیدافکنان نزول اجلال را به منزل مزبور ارزانی و شب در مهد عزّت به صحّت به روز آورده. «۱۰»

به یکبار زنبورکچیان چابک‌دست شلیک نموده، نقاره‌چیان نقاره‌خانه را به نوازش درآورده کرناچیان کرنا را کشیده‌اند. اسبان به شیهه درآمده، غلغله در آسمان و زمین افتاده، همگی سرکردگان با دسته‌جات «۱۱» تمامی سوار و پروانه‌وار در دور سراپرده مبارکه

ایستاده، حضرت‌والا روز دیگر درع عنایت سبحانی را در بر و مغفر کرامت یزدانی بر سر و شمشیر آبدار دشمن‌کشی را در کمر استوار نموده، از خلوت‌خانه همایون با هزار زیب و فر بیرون خرامیده، رمح مصقول جهان‌ستانی را در دست و به دولت و اقبال پا به رکاب سعادت گذاشته، سوار اشهب گیتی‌نورد گردیده، وارد سرچشمه آخوری شدند. «۱۲»

---

(۱). مج: شهر محرم ۱۲۱۸ بالاتفاق با اثاثه و اسباب سفر و لشکر و حشر از ....

(۲). مج: «روز» ندارد.

(۳). مج: یکان یکان.

(۴). مج: از برای هریک جا و مکان.

(۵). مج: گردید.

(۶). مج: لهذا در بیست و هشتم ۱۲۱۸.

(۷). مج: حرکت کرده.

(۸). مج: که شش هفت فرسخ می‌باشد در آنجا.

(۹). مج: قبه بارگاه به اوج مهر و ماه رسید در.

(۱۰). مج: قرین اقبال نزول اجلال را به منزل آهوان ارزانی و آن شب را به مهد عزّت و صحت به سر برده.

(۱۱). متن: دسته‌جات.

(۱۲). ملک: از «به یکبار زنبورکچیان ...» تا اینجا را ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۷۹

ذکر تحریک اعلام آسمان خرام شهزاده جم احتشام از بلده سمنان به سمت خراسان به عنایت ملک علّام

علی الصباح که والی ممالک شرق از صحن سرای افق بر ابلق روز سوار شده «۱» و عالم را از اشعه تابان «۲» نورانی ساخت، شهزاده سیاوش‌وش از سراپرده سپهر مثال بیرون خرامیده و کیخسرو و روش بر رخش سعادت سوار و الویه ظفرپرور را به جانب منزل قوشه به حرکت درآوردند. «۳» در آن منزل چون اکثری از غازیان متعاقب رسیدند «۴»، سحر جمعی از نسقچیان یساولان شدید العمل را روانه دامغان و آن حد و ثغور فرمودند که در عبور لشکر آفت و اذیّتی به زراعت و سکنه آن بوم و بر نرسد و در محافظت غلّات و محصولات رعایا، کما ینبغی اهتمام را مرعی دارند، مأمورین، حسب الامر والا، پیش از حرکت الویه ظفرپیرا روانه آن محل و سکنه آنجا را از نزول و عبور مواکب علیّه مطمئن ساخته اهالی آن سرزمین تمامی به ضوابط و شرایط جان‌فشانی و مراسم خدمتگزاری را به عمل آورده، مورد نوازش و تحسین شهزاده با داد و دین شدند. «۵»

چون از عساکر مأمورین رکاب ظفرقرین دسته‌جات قلیچی «۶» (۶۱) و افغان که سکنه مازندران بودند می‌بایست (۳۱ الف) در دامغان شرفیاب رکاب نصرت بنیان بشوند، بنابراین دو روز در آنجا توقف [کردند]. از اتّفاقات، چنان باران تندی آمد «۷» که خیمه و خرگاهی که در بیرون شهر در فضای صحرا زده بودند، تمامی بر روی آب افتاده، باد و صاعقه

---

(۱). ملک: «شده» ندارد.

(۲). مج: انوار.

(۳). مج: سیاوش‌وش کیخسرو منش چون آفتاب عالمتاب از سراپرده بیرون خرامیده سوار رخش سعادت شده تحریک الویه ظفرپیرا

به منزل قوشه شده و.

(۴). مج: رسیده بودند.

(۵). مـج: یساولاـن را روانه دامغـان و آن حـدود و ثغور فرمودهانـد که از عبور لشـکر آفتی به زراعت و مردم آن بوم و بر رسـیده به محـافظت و محـارست غلّه و سـایر محصول رعیت لاـزمه اهتمـام را کمـاینبغی به ظهور رساننـد. مـأمورین حسب الامـر الوالا پیش از حرکت اعلاـم ظفرانتما روانه آن ولا و سـکنه آنجا را مطمئن از عبور مواکب نصـرت‌پیرا نموده، اهالی آن سـرزمین همه‌جا به ضابطه شرایط جان‌فشانی و مراسم خدمتگزاری به عمل آورده مورد تحسین شهزاده با داد و دین شده‌اند.

(۶). ملک: «قلیچی» ندارد.

(۷). مج: آمده بود.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۸۰

چنان شد که هیچ‌یک از کهن‌سالان روزگار ندیده و نشنیده بودند. «۱» گویا در سفر اول شهزاده بی‌مثل و بدل آسمان را امتحانی به خاطر رسـیده بود، اما ازین غافل که سدّ سدید البرز را از وزیدن صرصـر شدید و قلّه قاف پابرجا را از تحریک نسـیم سـحری چه اثر است. «۲»

الحاصل آنچه آمـد گذشت و افواج مأمورین هم متعاقب «۳» داخل معسـکر ظفرقرین شده، پرچم علم اژدهاپیکر از دامغان به سـمت بسطام و از آنجا به جاجرم «۴» نهضت پیرا گردیده، در منازل «۵» و قصبات معارفین آن محل و مقام ملزومات خدمت و اخلاص «۶» را کما تحّب و ترضـی به انجام رسانیـده مورد نوازشات شایان و انعامات «۷» بی‌پایان شدند. در منزل سنخواست «۸» (۶۲) من اعمال اسـفراین عرایض سـردار و خوانین و سرکردگان اخلاص شعار رکابی و خراسانی به قوایم سریر معدلت مبانی رسید «۹» که نقد علی خـان زعفرانلو اظهـار طغیـان و عصـیان در قلعه چنـاران نموده، آنجا را مأمن «۱۰» و در به روی لشـکر منصـور بسـته و «۱۱» در مقام مدافعه و مجادله «۱۲» نشسته است، مجمل احوال «۱۳» آن خسـران مآل به نوعی است که در حین حیات ممش خان زعفرانلو نظر به عداوت و نقاضـی که در میان جهّال مابین برادرزاده و عمّ و خال شیوعی دارد، «۱۴» نقد علی خان که برادرزاده ممش خان می‌باشد «۱۵» به جهت حسب جـاه یـا «۱۶» اخلاـص به این دولت جاویـد اکتناه «۱۷» از ممش خـان روگردان و متوسـل به حبـل المتین «۱۸» اعتصام این شوکت

---

(۱). مج: نشنیده‌اند.

(۲). مـج: از «گویا در سـفر ...» تا اینجا خط خورده. در حاشـیه آمده است: از خواص چشـمه آنجا بود که به ریختن قاذورات هوا را منقلب کردند و کار به تجربه رسید.

(۳). مج: متعاقب هم.

(۴). مج: بسطام شقه‌گشا و از بسطام به صوب جاجرم.

(۵). مج: در هرمنازل.

(۶). مقام لوازم ملزومات و خدمات را.

(۷). مج: انعام.

(۸). ملک: سنخواص. (همه‌جا)

(۹). مج: رسیده.

(۱۰). مج: رسیده.

(۱۱). ملک: «و» ندارد.

(۱۲). مج: مناقشه.

(۱۳). مج: حال.

(۱۴). مج: زعفرانلو چون لازم و ملزوم است که همیشه میان عم و برادرزاده و خال و بنی اعمام غبار نقار مرتفع و آتش کینه ملتهب باشد.

(۱۵). مج: برادرزاده آن شقاوت‌نشان محسوب می‌شود.

(۱۶). مج: و یا.

(۱۷). مج: دولت قوی دستگاه.

(۱۸). مج: «المتین» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۸۱

جاوید نشان شده، منظورنظر عنایت سلطانی و مورد نوازش و مکارم خاقانی گردیده، مادامی که ممش خان در قید حیات بود این سست رای تیره‌بخت قدم فرسای وادی خدمتگزاری و مرحله‌پیمای بادیه جان‌نثاری می گردید، هرچند وجودی نداشت و بود و نبودش علی السّویه بود، لیکن «۱» بنابر امیدواری اهالی «۲» دور و نزدیک و جذب قلوب ترک و تاجیک و بنا (۳۱ ب) بر اینکه درین درب اقبال همه نوع اشخاص «۳» را پناه و ملجئی «۴» هست و کسی از وضیع و شریف و آشنا و بیگانه محروم نخواهند بود، حسب الامر قدر قدر همایون او را به عنایت «۵» پادشاهی مخصوص و به شرف ملازمت شاهنشاهی منصوص گردانیده، در حین انصراف موکب جهان‌ستان به دار الملک طهران او را به سردار سپرده و بلده نیشابور که حسب الامر قضا شعار به اقطاع و جای‌گیر سردار مقرّر شده «۶» بود بالاتفاق مأمور گردیدند و در «۷» نفس الامر سردار در معاونت و جانب‌داری او کوتاهی ننموده همواره در صدد اضمحلال ممش خان و در مقام استقلال این تیره سرانجام می‌بود، تا اینکه خیاط اجل رشته عمر ممش خان را به مقراض ناکامی بریده و فرّاش مرگ بساط زندگانیش «۸» را درهم چیده، زمانه اسب دولتش را پی و روزگار نامه حیاتش را طی کرده، از مصاحبت و مجالست «۹» عالمیان رنجیده، به وادی خاموشان «۱۰» جا گزیده، از او جز نامی و آن هم مهمل و اسمی بی‌فعل از ماضی و مستقبل در جهان نماند.

بعد از وقوع این امر مسرت‌فزا سردار او را از نیشابور با تدارک و استعداد مأمور به چناران و کیفیّت را به دربار با عز و شأن سلطان صاحب‌قران عرض کرده، منشور حکومت آن سامان را با «۱۱» تشریف گرانمایه حاصل «۱۲» و در مراقبت و معاضدت او «۱۳» نکته‌ای را مهمل نگذاشته تا اینکه فی الحقیقه استقلالی در میان اکراد خذلان شعار «۱۴» به هم رسانیده و دنائت همّت و خبث

---

(۱). مج: و یا.

(۲). ملک: «اهالی» ندارد.

(۳). مج: انسان.

(۴). ملک: ملجائی؛ مج: ملجا است.

(۵). مج: عنایات.

(۶). مج: گردیده.

(۷). مج: «در» ندارد.

(۸). مج: دولت و زندگانیش.

(۹). مج: مخالطت و مصاحبت.

(۱۰). ملک: خواموشان.

(۱۱). مج: سامان و.

(۱۲). مج: به اسم او حاصل.

(۱۳). ملک: «او» ندارد.

(۱۴). مج: خذلان مآل.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۸۲

باطن و سوء مزاج او را بر آن داشت که سر به خودسری برآورده، رفتار ممش خان را تتبع نماید و به وسوسه زوجه ممش خان که به حباله نکاح خود درآورده بود، به اغوای شیاطین الانس «۱» اکراد و وخامت عاقبت به مرور بادپندار به کاخ دماغ او راه یافته بالمرّه پا «۲» از دایره خدمتگزاری کشیده، از رفتن نیشابور و اوامر و نواهی سردار نیز استجهال و اهمال می‌نمودند. «۳»

بعد از آنکه طغیان نقد علی خان صریحا مسموع سردار شده، «۴» خبر روح‌پرور حرکت موکب ظفر فرجام از بسطام به جاجرم مسموع خاصّ و عام گردید، سردار با افواج نصرت شعار از نیشابور حرکت و عازم چناران شده، از آنجا (۳۲ الف) عریضه به دربار گیتی‌مدار والا- گسیل نموده و متمنّی گردید که ماهچه علم عقاب‌پیکر در کمال «۵» استعجال به سمت ارض مینو مثال و خطّه روح‌پرور بال‌گشا و ارقام مطاعه به جمیع خوانین و اعیان خراسان از دور و نزدیک صادر شده آنها را از طلیعه رایات اقبال باخبر سازند. در منزل مزبور عریضه حاکم نیشابور را به نظر انور رسانیده، بر طبق عرض و استدعای عارض ارقام قضا نظام به عموم حکام و امرای والاشأن و اشراف خراسان «۶» از مصدر عزّ و شأن صادر و شرف نزول «۷» پذیرفته، صباح آن‌روز از منزل سنخواست حرکت و در عین بهار از متنزّهات اسفراین و میان‌آباد و «۸» ییلاقات جهان ارغیان (۶۳) و بام و مرغزارهای سلطان میدان و آن صفحات شکارکنان روانه چناران «۹» که جاهای بسیار باصفا و مطلوب و چشمه‌سارهای خوب و دلگشا و مرغوب و شکارگاه وسیع داشت، مطبوع طبع مشکل‌پسند و مقبول خاطر آسمان پیوند شهزاده ارجمند شده، یک روز در آنجا توقف و در آن صحرای نزهت‌بخشا میل به شکار و سواری فرمودند، در آن منزل طرف عصر قاصدی از راه «۱۰» شتابان رسیده، خبر فوت نادر میرزای

---

(۱). مج: «الانس» ندارد.

(۲). مج: پا را.

(۳). مج: می‌نمود.

(۴). مج: شد و.

(۵). مج: جناح.

(۶). ملک: «اشراف خراسان» ندارد.

(۷). مج: شرف ارسال.

(۸). مج: میان‌آباد و آن دیار و.

(۹). ملک: «روانه چناران» ندارد.

(۱۰). مج: در آن منزل در هنگام نقاره شخصی از گرد راه.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۸۳

افشار را آورده، پیشکاران سده اقبال این مطلب را به عرض عاکفان پایه «۱» جلال رسانیده، اصلا تفاوتی در حال شهزاده بی‌همال

راه نیافته، از آنجا که وجود و عدم او در نظر همّت بلندش مساوی بود، التفات نفرموده، بعد از تأمل بسیار «۲» کیفیّت آن را مستفسر شده چون به خاطر الهام مظاهر رسوخ یافت «۳» که شمع آن دروغ خالی از فروغ است، بلکه تکذیب او «۴» فرموده، دانستند که چهره شاهد این مدّعا از آرایش صدق «۵» عاری است.

علی الصباح خدیوزاده اعظم رایات نصرت توأم را مانند شاهباز «۶» به هوای خصم‌افکنی و دشمن‌شکاری بال‌گشا و در اهتزاز آورده هنگام «۷» طلوع آفتاب طنطنه کوس اقبال بلندآوا و صدای زنبورک «۸» و توپ شلیك رعدآسا به در و دشت پیچیده سردار با جمیع رؤسای «۹» لشکر و سرکردگان سپاه نصرت‌اثر (۳۲ ب) به شرف استقبال موکب جلال عزیمت کرده «۱۰»، در عرض راه به شرف خاك‌بوسی و تقبیل رکاب سعادت انتساب شرف استسعاد حاصل و مورد تفقّدات کامل شدند. «۱۱» در عرض راه به تحقیق کیفیّت و کمیّت «۱۲» امور خراسان پرداخته، سردار مراتب را «۱۳» چنانکه بود معروض خاطر مبارك نمود، «۱۴» در آن‌روز ظاهر قلعه چناران محل سرادقات با عزّ و شأن و مخیّم خیام عساکر نصرت‌نشان گردیده، در همان روز یرلیغ استمالت به سرافرازی نقد علی خان صادر شده که شاید آن تبه روزگار مآل کار و عاقبت کردار خود را اندیشیده «۱۵»، سالك منهج صداقت و خدمت «۱۶» گردد. اما «۱۷» به مدلول اینکه: اذا جاء القدر عمی البصر. «۱۸» (۶۴)

چو تیره شود مرد را روزگارهمه آن کند کش نیاید به کار

---

(۱). مج: «پایه» ندارد.

(۲). مج: در حال فرخنده مآل شهزاده بی‌همال نکرده، به جواب آن التفات نفرمود بعد از مدتی.

(۳). مج: رسوخ تمام یافته بود.

(۴). مج: «او» ندارد.

(۵). مج: از خال صداقت.

(۶). مج: صباح آن شاهباز بلندپرواز رایات نصرت طراز.

(۷). مج: «در اهتزاز آورده» ندارد. و در هنگام ....

(۸). مج: «و صدای زنبورک ...» خط خورده است.

(۹). ملك: رآسای. (همه‌جا)

(۱۰). مج: مبادرت نموده.

(۱۱). مج: نوازشات کامل شده‌اند.

(۱۲). مج: راه به کمیّت و کیفیّت.

(۱۳). ملك: «را» ندارد.

(۱۴). مج: چنانکه بود وانمود رای مبارك نمود.

(۱۵). مج: فهمیده.

(۱۶). مج: «و خدمت» ندارد.

(۱۷). مج: «اما» ندارد.

(۱۸). مج: این عبارت را ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۸۴

در مقام عذر درآمده، به بعضی از عذرها «۱» که بدتر از گناه بود متمسّك شده، مهلت را غنیمت دانسته، به تصور اینکه «۲» سفر

این سال «۳» نیز مثل اسفار سنوات سابقه «۴» طولی نخواهد کشید، مستدعی مهلت گردید «۵» که با رؤسای طوایف «۶» اکراد طریقه کنکاش را مرعی داشته، بعد از آن «۷» رهنورد وادی خدمت و فرمان‌برداری شود، چون در خاطر الهام مآثر «۸» شاهزاده غضنفرفر «۹» که مخزن اسرار غیبی و گنجینه رموز لاریبی است، رسوخ و تأثیر کرد که آن سفیه وخیم در حال اختیار سالك این طریق مستقیم نخواهد شد. از آنجا که حصول این‌گونه مطالب موقوف به تسخیر بلده ارض فیض آثار را بسته به فتح حصار آن معموره فایض الانوار بود «۱۰» و پنجه شوق طواف آستان ملایك مطاف گریبان‌گیر «۱۱» مدعا بود، دیگر به محاصره چناران «۱۲» و اختتام کار آن شقاوت بنیان «۱۳» نپرداخته صباح آن‌روز «۱۴» ماهچه اعلام نصرت طراز از آنجا «۱۵» به سمت ارض اقدس به «۱۶» اهتزاز درآمده، در منزل جنابد (۶۵) که تقریبا در سه فرسخی چناران واقع است «۱۷» حسب الامر و آلا سراپرده و بارگاه به فلك مهر و ماه افراشته، شاهزاده کامکار خود با جمعی از امرا و خواص از عرض راه تشریف به شکار بردند، عصر آن‌روز با نیل مرام و «۱۸» شکار (۳۳ الف) بسیار نزول اجلال «۱۹» را به معسکر نصرت انجام آورده، در آن‌روز نیز نقد علی خان را از ساده‌لوحی فکری به خاطر رسیده و «۲۰»

---

(۱). مج: معاذیری.

(۲). ملك: «اینکه» ندارد.

(۳). مج: سفر امثال.

(۴). مج: قبل.

(۵). مج: بود.

(۶). مج: «طوایف» ندارد.

(۷). مج: «از آن» ندارد.

(۸). مج: مظاهر.

(۹). ملك: غظنفر فر.

(۱۰). گنجینه کنوز لاربی بود رسوخ تمام یافته بود که آن سفید و خیم عبث سالك طریق مستقیم نخواهد شد و مقصود اصلی و غرض کلی تسخیر حصار ارض فیض آثار و اصل مطلب فتح بلده مشهد فایض الانوار.

(۱۱). مج: نیز گریبان‌گیر.

(۱۲). مج: «چناران» ندارد.

(۱۳). مج: فرجام.

(۱۴). مج: «آن‌روز» ندارد.

(۱۵). مج: «از آنجا» ندارد.

(۱۶). مج: در.

(۱۷). مج: جنابد که فاصله آن تا چناران سه فرسخ بیش نیست و در آنجا.

(۱۸). مج: حسب الامر الوالا بارگاه بر سر پا نموده، در عرض راه با فوجی از خواص و امرا تشریف به شکار برده عصری با نیل مرام با.

(۱۹). ملك: «اجلال» ندارد.

(۲۰). مج: که.

اشرف التواريخ، متن، ص: ۸۵

شايد به آن طبع غيور شاهزاده منصور را از سردار كه از معتمدان انجمن حضور و سالها زر اخلاص او را بر محك امتحان زده، كمال اعتبار داشت، منزجر ساخته، در مكر و غدر كارى از پيش ببرد و «۱» عريضه [اى] مشعر بر اخلاص‌كيشى و شكايت بسيار از سردار به دربار گيتى‌مدار نوشته، انفاذ داشت. عريضه مزبور به واسطه باريافتگان انجمن حضور به نظر خورشيد اثر رسيده، در جواب آن اقبال نفرموده، بر زبان الهام بيان گذشت كه، راه عذر نقد على خان از جميع جهات مسدود شده و چاره كار خود را درين منحصر يافته «۲» كه راى ما را از معتمدان ما منحرف سازد. فرستاده «۳» او خايب و خاسر مراجعت به چناران نمود و كوكبه ميمنت مأنوس صباح آن‌روز در چمن قهقهه (۶۶) كه مقابل شهر طوس است نزول اجلال را ارزانى و قباب سرادقات ظفر اكتناه نوربخش ساحت مهر و ماه گرديد. «۴»

در بيان تجشّم و تجسّم شهزاده «۵» انجم حشم به دور ارض اقدس و به نظر امعان و ايقان درآوردن بلده مقدّس و كيفيّت محاصره آن

روز ديگر كه سپهبد زرّين لواى مهر با رايت افراخته به عزم تسخير شهربند «۶» عالم امكان از كمينگاه «۷» خاور بيرون تاخت و عرصه جهان را از شعشعه‌انگيزى و پرتواندوزى تيغ جهان‌سوز بياراست «۸»، شهزاده انجم حشم امراى مكرّم «۹» و خوانين معظّم «۱۰» را احضار و امر به ترتيب تيپ و آراستگى صفوف نموده، هركدام را مأمور «۱۱» به جاى ايشان فرموده، به دولت سوار اشقر عقاب‌پيكر شده و رايات نصرت آيات به عزم تماشاى حصار بلده جنّت «۱۲» آثار

---

(۱). مج: «و» ندارد.

(۲). مج: منحصر درين ديد كه.

(۳). مج: و فرستاده.

(۴). مج: سرادقات نصرت مبانى غيرت ماه آسمانى شد.

(۵). مج: شاهزاده.

(۶). مج: «شهربند» ندارد.

(۷). مج: كوه.

(۸). مج: و عالم را از شعشعه‌انگيزى تيغ جهانگير مسخر ساخت.

(۹). مج: محترم.

(۱۰). مج: مكرم.

(۱۱). ملك: «مأمور» ندارد.

(۱۲). مج: ارض جنت.

اشرف التواريخ، متن، ص: ۸۶

شقه‌گشا گرديد و «۱» بنه و اغروق «۲» را امر فرمودند كه «۳» مابين خواجه ربيع و شهر منزل گزين شده و خود با جنود مسعود و مواكب نصرت مورود به تماشاى حصار و بروج «۴» و باره و معبرگذار بلده فرح‌بخشاى «۵» ارض اقدس قدم‌فرسا و «۶» حصار و جدار آن را به نظر امعان درآورده، چون روز اربعين و بيستم شهر صفر المظفر بود، در ظاهر بقعه انور و قبه مطهر جناب «۷» ثامن ائمه اثناعشر پياده شده، زمين آن سرزمين را رشك روضه خلد برين و از شوق تقبيل آستان سپهر آيين امام (۳۳ ب) هشتمين خاك

آن مکـان را غیرت «۸» لعبتـان چین و مـاچین سـاخته، لوازم زیـارت و مراسم تعزیت را به اقصـی الغایت به‌جا آورده، عطف عنان به معسـکر فیروزی نشـان فرموده، قبّه بارگـاه به قمّه مهر و مـاه رسـید، از شـعاع اعلام زرنگـار و پرتو قباب آیینه‌کردار ساحت آن دیار معـاینه چون روضه دار القرار گردیـده، بنـابر حزم سـلطنت و طریقه احتیـاط که از لوازم امور جهانـداری است، امر قضـا امضا به نفاذ پیـوست که سـنگر مستحکم مـتین و بروج حصـین رزین در دور سـنگر بسـته، دسته‌دسـته و فوج‌فوج هرکـدام جابه‌جـا قرار گرفته به محاصـره شهر قیام و به سیبه‌بندی اقدام نمایند و محیط شهر «۹» بر امرای عظام و خوانین عالی مقام سـمت انقسام یافته، در همان روز احکام قضا نظام به احضار خوانین خراسان که تا آن روز به اهمال و اسـتهمال می‌گذرانیدنـد و مترصـد وقت بودنـد، از مصـدر عزّ و شأن شرف اصدار «۱۰» پذیرفته مسرعان صبا رفتار به اقطار و امصار «۱۱» مأمور شده، در عرض بیست روز جمیع حکّام و سرکشان با افواج آراسـته و سواران و پیادگـان پیراسـته در رکـاب سـعادت اثر حاضـر و هرکـدام به سـمتی از دور «۱۲» شـهر مأمور شـده به امر محاصره پرداختند. «۱۳» از آن جمله

---

(۱). مج: «و» ندارد.

(۲). ملک: اغروق.

(۳). مج: فرموده‌اند که در.

(۴). مج: برج.

(۵). مج: و گذار بلده فرح‌بخش.

(۶). مج: «و» ندارد.

(۷). مج: چون روز بیستم شـهر صـفر المظفر ۱۲۱۸ و اربعین قتـل نـاحق نور دیـده خیر بشـر و جگرگوشه سـاقی کوثر امیر المؤمنین حیدر- صلوات اللّه الملک الاکبر- بود در ظاهر بقعه منور و گلدسته‌های انور.

(۸). مج: در حاشیه: «از تقبیل شقاه».

(۹). مج: دور شهر.

(۱۰). مج: عز اصدار.

(۱۱). مج: صبا حرکات به اطراف ولایات.

(۱۲). مج: از سمتهای.

(۱۳). مج: پرداخته‌اند.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۸۷

رباط بابا قـدرت که در دروازه عیـدگاه (۶۷) و مصـلی «۱» واقع است به محمّـد اسـحاق خان سـردار تربت حیدریه و اسـماعیل خان هزاره و میر کریم داود خـان «۲» تیموری «۳» مفوض و دروازه نوقـان (۶۸) به امیر گونه خـان ایلخانی و دروازه سـراب (۶۹) به امیر اسماعیل خان قاینی «۴» و دروازه خیابـان علیا (۷۰) به خوانین و تفنگچیان ترشـیزی و طبسی محول گردیده، «۵» اکثر روزها خود به دولت سوار شـده تشـریف به سـنگرهای خوانین عالی‌مقـدار برده، همگی را سـرگرم خـدمتگزاری و هنگـامه‌جوی جان‌نثاری کرده، مهمات هریک را مضبوط، بعد از آن مراجعت می‌فرمودند.

از اتّفاقات، روزی سیرکنان از دور شهر گذشته نزول اجلال «۶» به سـنگر محمّد اسحاق خان فرموده و مانند آفتاب بر فراز بام کیوان مقام رباط عروج و اوضاع قلعه و بروج و جـدار حصار را ملاحظه می‌فرمودند، در خلال این حال «۷» نادر میرزا از بخت‌برگشتگی و تیره‌روزی از مـآل کـار نیندیشـیده (۳۴ الـف)، در برجی کـه محـاذی ربـاط بابـا قـدرت و تیررس بـود تـوپ بسـته و الحـاظ «۸» نظر

شقاوت‌گزین نهال قامت سرو مانند شهزاده کامکار که در جویبار لطف و عنایت حضرت آفریدگار و حدیقه صیانت و حمایت خالق لیل و نهار پرورش و نشوونما یافته بوده هدف توپ نموده، هرچند توپچیان را تحریک و ترغیب به انداختن توپ نمود، آنها «۹» از سطوت قهرمان قهر جهان‌سوز و از بارقه تیغ طالع عالم‌افروز «۱۰» متزلزل شده، قدرت به انداختن توپ نیافته «۱۱» آن تبه‌روزگار از خباثت باطن خود مباشر توپ انداختن «۱۲» شده، از قراری که بعد از تسخیر ارض مینو تأثیر از جمعی ثقات استماع شد که آن بی‌عاقبت سه بار «۱۳» به افروختن فتیله و آتش زدن توپ اقدام «۱۴» نموده، آتش نگرفت. آن شقاوت مآل از شآمت

---

(۱). مج: مصلی و خیابان سفلی.

(۲). مج: میرکریم داد خان.

(۳). ملك: از «سردار» تا اینجا را ندارد.

(۴). مج: قایینی.

(۵). مج: قایینی.

(۶). مج: اجلال را.

(۷). مج: محمّد اسحق خان سردار فرموده و از رباط بابا قدرت کالشمس فی وسط السماء عروج فرموده تماشای برج و باره و وضع قلعه نموده‌اند که درین اثنا.

(۸). مج: با دوربین و.

(۹). ملك: «آنها» ندارد.

(۱۰). مج: جهان‌افروز.

(۱۱). مج: برانداختن توپ نیافتند.

(۱۲). مج: به انداختن توپ.

(۱۳). مج: آن نامرد سه مرتبه.

(۱۴). مج: قیام.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۸۸

افعال خود خجل و قرین انفعال شده، به انداختن تفنگ عقده از دل فتنه آهنگ خود گشاد.

شکر خدای را که تیر تمنای او به هدف آرزو و مرام نرسیده «۱» ناکام قرین وخامت و خسران بازگشتند. «۲» روزگاری متأسّف و متلهّف بود، دیگر ازین غافل که تربیت‌یافتگان «۳» عنایت الهی را ازین آتش‌افروزی گردی به دامن ننشیند «۴» و پروریدگان سایه الطاف پروردگاری را ازین خاك‌بیزی چهره دولت غباری نچیند. «۵»

با خداداد‌گان ستیزه مجو «۶» که خداداده را خدا داده است هروقتی از «۷» اوقات که مواکب نصرت پیرا و الویه ظفر انتما به عزم انتظام و انتساق سنگر و سیبه امرا به دور شهر نهضت پیرا می‌گردید، آن نابکار «۸» به قدر مقدور خاکساری و بادپیمایی می‌کرد، اما در رئوس «۹» بروج «۱۰» به انداختن توپ و تفنگ و زنبورك و شاهنگ «۱۱» اقدام می‌کردند.

دیگر یارای بیرون آمدن نداشت و دروازه‌ها تمامی چون چشم بصیرت آن مخذول بسته و همگی مانند بخت تیره‌اش «۱۲» تا کمر به خاك نشسته، بدین و تیره به هزار تعب شب را به روز آورده «۱۳»، روز دیگر به عرض شاهزاده «۱۴» والاگهر رسید «۱۵» که یخچالی در بیرون شهر تیررس قلعه در میان باغی است که در آن باغ چند برج متین استوار واقع است «۱۶» و در آنجا تفنگچیان شهری می‌باشند «۱۷» و یخ بسیاری در آن یخدان (۳۴ ب) هست که شباشب فرصت کرده یخ را به شهر می‌برند. «۱۸» همت

والانهمت آسمان رتبت «۱۹» معطوف به انتزاع باغ و یخدان گردیده،

---

(۱). مج: به انداختن تفنگ اقدام نمود و آخر تیر تمنای او به هدف مراد و مرام برنیامده.

(۲). مج: بازگشتنه.

(۳). مج: تربیت‌یافتگان حجر؛ ملک: تربیت‌یافته‌گان.

(۴). مج: نه نشیند.

(۵). مج: الطاف نامتناهی را ازین غباراندوزی ملالی رو نمی‌دهد.

(۶). مج: مکن.

(۷). مج: «وقتی از» ندارد.

(۸). مج: خاکسار.

(۹). ملک: راوس. (همه‌جا)

(۱۰). مج: در سر بروج. اشرف التواریخ متن ۸۸ در بیان تجشم و تجسم شهزاده انجم حشم به دور ارض اقدس و به نظر امعان و ایقان درآوردن بلده مقدس و کیفیت محاصره آن

(۱۱). مج: تفنگ و استعمال آلات حرب و جنگ.

(۱۲). مج: چشم بصیرتش بسته و همگی خاکریز و چون شخص بختش.

(۱۳). مج: شب را به روز و روز را به شب می‌رسانید و.

(۱۴). مج: شهزاده.

(۱۵). مج: رسیده.

(۱۶). مج: «واقع است» ندارد.

(۱۷). مج: قرار و استمرار دارند.

(۱۸). مج: یخ وافری در یخچال مزبور موجود است که شباشب در هنگام فرصت یخ را از بیرون به شهر می‌برند.

(۱۹). مج: پیوند.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۸۹

فوجی از دلیران کاردیده و تفنگچیان نبرد آزموده را مأمور فرمودند، برحسب حکم اشرف مأمورین یخدان و باغ را به نظر آورده، چون متصل به دیواربست شهر بود «۱» و تسخیر آن خالی از صعوبتی نبود. اهل برج و باغ که بوی فتیله به دماغشان «۲» رسید پی به اصل کار برده، درصدد مدافعه درآمده آغاز مجادله و منازعه نمودند. «۳» شهزاده کامل نسب، محمّد صالح خان عرب را که به شرف خالویت شاهزاده حسین علی میرزای «۴» صاحب‌اختیار فارس سرافرازی داشت و به منصب سرکردگی دسته‌جات «۵» اعراب مفتخر می‌بود «۶» طلبیده، او را با فوجی از دسته‌جات ابواب‌جمعی او مأمور به یورش فرموده «۷»، تفنگچیان اعراب که همواره «۸» مترصد چنین خدمتی بودند آن را فوز عظیم دانسته، دامن همّت بر کمر زده و قبضه‌های تفنگ در دست و چون سیل بی‌گمان یا «۹» بلای ناگهان رو به آن بدبختان آورده، هرچند از بروج و باغ شلیک کرده، تفنگ انداختند و در مدافعه و مجادله کشش و کوشش زیاد کردند، فایده کمتر بخشید. «۱۰» بهادران عرصه نام و ننگ میدان را بر آنها تنگ کرده، به یکبار به هیئت اجتماعی بر سر آنها ریخته اکثرشان را در میان «۱۱» باغ و پای برج و کنار «۱۲» یخچال دستگیر و برخی گریخته به بالای یخچال برآمده «۱۳» در خودداری «۱۴» سعی می‌کردند که هزبران بیشه جلادت اصلا التفات به گلوله آنها ننموده «۱۵» چون بخت شاهزاده مسعود صعود بر

فراز یخدان «۱۶» نموده «۱۷» آن

(۱). مج: باغ و یخچال شد با فوجی از دلیران کار و تفنگچیان آتش‌بار قرین به حصار رسیده و باغ و یخچال را به نظر بصیرت درآورده چون متصل به دیواربند شهر بود و جایی محکم مضبوط بود.

(۲). مج: دماغ ایشان.

(۳). مج: به اقدام مجادله و منازعه پیش آمدند.

(۴). مج: به اقدام مجادله و منازعه پیش آمدند.

(۵). مج: کل دسته‌جات.

(۶). مج: «سرافرازی داشت»، دور آن خط کشیده شده در بالای آن، «سربلند بود» نوشته شده است.

(۷). مج: دسته‌جات او و غیره مأمور به یورش نموده.

(۸). مج: «همواره» ندارد.

(۹). مج: و.

(۱۰). مج: کوشش نموده، کاری نساختند.

(۱۱). مج: اکثر آنها را در وسط.

(۱۲). مج: «کنار» ندارد.

(۱۳). مج: رفته.

(۱۴). مج: مدافعت.

(۱۵). ملک: نه نموده.

(۱۶). مج: چون بخت مسعود شهزاده عاقبت محمود صعود به بالای یخچال نموده.

(۱۷). ملک: «نموده» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۹۰

مخذولان را که «۱» هفده نفر بودند اسیر کرده، دست‌بسته به حضور لامع النور «۲» درآوردند. «۳» چون آتش غضب شاهزاده «۴» والا حسب در عین التهاب و اشتعال «۵» و غرور جوانی مزید بر آن شده بود، به جهت تنبیه دیگران که دیگری اقدام به این‌گونه امور را جسارت ننماید و طریق مخالفت دولت روزافزون را نپیماید، «۶» سیاست را منظور فرموده «۷» حکم به قطع ید و گوش و زبان و بینی آنها «۸» و عبرهٔ للناظرین ساخته، روانه شهر ساختند «۹» و چند نفر آنها «۱۰» از شدّت نسق و خوف صلابت و سطوت شاهزاده فریدونفر «۱۱» به شهر رسیده (۳۵ الف) و نرسیده قالب تهی ساختند «۱۲» و از ظهور این‌گونه سیاست چنان رعب و هراسی در دلهای مخالفین جا کرد که آرام و قرار از آنها قطع شده، کسانی که در باطن چشم به این دولت داشتند. [...] «۱۳»

نادر میرزا به دمدمه و تلبیس هنگامه آرای مکر و افسانه شده، این معنی را مستمسک نموده «۱۴» که اگر شهر به تصرف شاهزاده بیاید، وضیع و شریف را ازین خوان نصیبی خواهد بود، بنابرآن در نگاه‌داری شهر مبالغه بیش‌ازپیش «۱۵» نمودند و ازین جانب نیز در تسخیر شهر و تضییق محاصره «۱۶» و انسداد طرق و شوارع اهتمام از حد می‌گذشت «۱۷»، به نوعی که مرغ را در حوالی قلعه یارای پر زدن نبود و درین سال مواکب اجلال خدیو بی‌همال به عزم تنبیه و تدمیر ترکمانیه تک یکران گران‌رکاب را سبک اتک (۷۱) نموده، از راه مازندران و استرآباد عبور و آن‌طرف آب جرجان محل موسوم و مشهور به «۱۸» «قراشیخ» مخیّم لشکر «۱۹» کوکبه منصور

(۱). ملک: «که» ندارد.

(۲). مج: به نظر انور.

(۳). ملک: درآورند.

(۴). مج: شهزاده.

(۵). مج: در عین زبانه زدن و تلهب.

(۶). ملک: نه پیماید.

(۷). مج: دیگران که دیگر تیر و تفنگ به افواج مظفر جنگ نیندازند، لوازم سیاست را منظور کرده.

(۸). مج: دماغ آنها نموده.

(۹). مج: مرخص به شهر فرمودند.

(۱۰). مج: از آنها.

(۱۱). مج: «صلابت و سطوت شاهزاده فریدون‌فر» را ندارد.

(۱۲). مج: کردند.

(۱۳). ظاهرا جمله در اینجا قطع شده است.

(۱۴). مج: پیشنهاد خاطر کرده.

(۱۵). مج: باز پیشتر و بیشتر نمودند.

(۱۶). مج: تسخیر و تضییق شهر و اهل شهر.

(۱۷). مج: گذشته.

(۱۸). مج: «به» ندارد.

(۱۹). مج: مقیم کوکبه.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۹۱

شده، افواج بحر امواج «۱» را به تاخت‌وتاز ترکمانیه شومیه یموت (۷۲) و گوکلان (۷۳) مأمور و در نهب اموال و سفک دماء، آن طایفه مساعی مشکوره را مبذول داشته به استیصال و اضمحلال آن گروه مکروه پرداخته، گروگان و خواسته شایان از آنها گرفته، عطف عنان به چمن کالپوش (۷۴) فرموده، مدتی در متنزّهات آن صفحات و کوههای بلند آسمان پیوند به ییلامیشی و شکارافکنی «۲» تفریح دماغ حاصل و فرامین قضا تضمین به سرافرازی شهزاده وافر تمکین و امرا و خوانین صادر شده که شهزاده سنگر و سیبه «۳» را به امرا سپرده و مضبوط نموده، خود مراجعت به رکاب اشرف نماید. شاهزاده بعد از ملاحظه فرمان مطاع «۴» آفتاب شعاع از قبول آن امتناع و در مقام عرض درآمده که الحمد اللّه امروز روز خدمتگزاری و محّل «۵» جان‌نثاری است تا من متحمّل زحمات و تصدیعات نشوم و مصدر خدمات «۶» نگردم بر دیگران تکلیفی نخواهد بود و متمنّی شده که از سر این مطلب گذشته او را به سر خدمت واگذارند. خاقان کشورگیر بعد از انهاء عرض شهزاده نیکوضمیر متقبل شده او را در آمدن و ماندن مخیّر فرموده‌اند. «۷» از آنجا به انتظام امر بسطام (۷۵) و چناشک «۸» (۷۶) و قانچی (۷۷) و فرنگ (۷۸) و فارسیان (۷۹) و دامغان پرداخته، مدتی در علی بلاغی (۸۰) به عیش (۳۵ ب) و عشرت گذرانیده، در اوایل جمادی الاولی «۹» نزول اجلال را به دار السلطنه طهران ارزانی داشته، شاهزاده بلنداقبال بعد از سرافرازی از مضمون فرمان آفتاب مثال تمامی قوا و حواس را مصروف به تسخیر قلاع خارجه حومه و بلوکات ارض اقدس و بلده مقدّس ساخته «۱۰» هر روزه فوجی را مأمور به دور شهر فرموده «۱۱» که سنگر به سنگر را گشته،

ملاحظه حال هرکس را به واجبی کرده باشند «۱۲» و افواج متعدّده به سمت پشت‌کوه و چوله (۸۱) و سایر متعلّقات «۱۳» تعیین می‌فرمودند.

---

(۱). مج: مواج.

(۲). مج: کوههای خوش ییلاق شکارکنان.

(۳). مج: سپه.

(۴). مج: «مطاع» ندارد.

(۵). مج: مراسم.

(۶). مج: خدمت.

(۷). مج: مخیر درآمدن و ماندن فرموده‌اند و.

(۸). مج: خباشک.

(۹). مج: جماد الاول؛ ملک: جمیدی الاولی.

(۱۰). مج: آفتاب تمثال شش دانگ حواس را صرف تسخیر سایر قلعه‌جات که متعلق به بلوکات مشهد بود کرده.

(۱۱). مج: «فرموده» ندارد.

(۱۲). مج: واجبی نموده.

(۱۳). مج: چوله و غیره.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۹۲

چون جمعی از اکراد چناران که از تنگنای محاصره «۱» به تنگ آمده بودند با کوچ و بنه از آنجا متواری و به طرف چوله که کوههای صعب المسالک دارد پناه برده «۲»، به محمّد حسین خان چوله ملحق و در آن‌جا به سر می‌بردند، فروغ این خبر بر پیشگاه خاطر شهزاده فریدون‌فر پرتوافکن شده، محمّد تقی خان قاجار که از بنی اعمام محمّد خان سردار بود او را با فوجی از غازیان که از نهیب «۳» سنانشان خون در دل اعدا بسته «۴» و از بیم گرزشان پیکر البرز شکسته بود «۵»، مأمور به نهب و تاراج آن حدود شده، «۶» دلیران کارزار طلب آن روز «۷» تا شب طی مسافت نموده، صبحگاهی چون اجل معلق به سروقت آن بخت برگشتگان رسیده، زن و مرد که در دامان آن کوه چنین اندیشه در وهم ایشان نگذشته بود و این‌گونه روز را به خواب ندیده بودند، چون چشم باز کردند، معاینه صورت مرگ را ملاحظه نمودند، «۸» مضطر شده، بعضی فرار و برخی مقیّد به قید اسار گشته، اموال و اثقال و دوّاب و احمال ایشان تمامی کسب و «۹» نصیب غازیان منصور شده، «۱۰» هرچند محمّد تقی خان زنان و اطفال آنها را محافظت کرد «۱۱»، اسرا را اطلاق نمود، «۱۲» اما با کسیب بسیار و غنایم بی‌شمار مراجعت به دربار سپهر اقتدار والا نموده، مورد نوازش وافر و انعامات متکاثر گردید «۱۳» و بعد از آن هرروزه از هرطرف که به نظر می‌آمد دری بود از غیب گشوده و از هرجانب رخساره شاهد فتحی «۱۴» در آیینه مراد رو نموده، اکثر قلاع «۱۵» را شاهزاده والاگهر به نفس نفیس مباشر تسخیر «۱۶» شده، به

---

(۱). مج: تنگنای قلعه.

(۲). ملک: «پناه برده» ندارد.

(۳). مج: هیبت.

(۴). مج: یخ.

(۵). مج: پیکر کوه گران شخ بود.

(۶). مج: شد.

(۷). مج: دلیران کار طلب آن‌روز را.

(۸). مج: زن و مرد چون در دامان آن کوه در وهم ایشان نگذشته بود و چنین روز را به خواب نمی‌دیدند، چشم باز کردند، معاینه صورت مرگ را به چشم خود دیدند.

(۹). مج: اموال و اسباب ایشان را از قبیل گوسفند و گاو و شتر و مادیان و غیره تمامی.

(۱۰). مج: گشته.

(۱۱). مج: نموده.

(۱۲). مج: کرد.

(۱۳). مج: با کسیب و غنایم بسیار مراجعت به دربار سپهرمدار والا نموده مورد انعام و نوازش گردید.

(۱۴). مج: از هرجانب شاهد فتح.

(۱۵). مج: قلعه‌جات بلوکات.

(۱۶). مج: تسخیر آن.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۹۳

ضرب قلعه کوب مسخّر فرمودند «۱» و سه برج متّصل هم در تیررس دروازه ارگ کهنه ساخته بودند که بین البروج غلّه و حبوبات و فالیز بسیار زراعت جمع کرده بودند. «۲» از هربرج چند نفر تفنگچی «۳» بودند که به محافظت غلّه و فالیز (۳۶ الف) قیام می‌نمودند، رای جهان‌آرای شهزاده «۴» مظفرلوا به تخریب بروج ثلاثه و تصرف آنها قرار گرفته، با توپخانه به سر آن «۵» بروج تشریف برده، همّت بر تسخیر آن گماشتند. نادر میرزا مضطرب شده توپ بر فراز «۶» برج شهر کشید. «۷» تا اینکه افواج منصوره «۸» در محاذی قلعه که تیر و تفنگ «۹» می‌رسید ایستاده بودند، چندین نوبت توپ انداخته بود که یکی به اسب و آدم نرسید و هرچه سعی کرد که سلک جمعیّت افواج قاهره را به ضرب گلوله توپ متفرّق سازند «۱۰»، چون حمایت «۱۱» الهی نگهبان افواج منصوره بود، «۱۲» آسیبی نرسیده «۱۳» ازین طرف حکم والا- به انداختن توپ صادر شده، توپچیان چابک‌دست به یک ساعت بنیاد آن بروج را از پا درآورده چند نفر از اهل بروج «۱۴» از زخم گلوله توپ مضمحل شده، باقی تفنگچیان «۱۵» سر خود را گرفته داخل شهر [شدند] و سواران از اطراف اسب‌ها را برانگیخته عرصه گیرودار از طرفین گرم شد. «۱۶» اما چون سواران شهری از بیم جرأت از شهر و جدار دور شدن نداشتند «۱۷» از بروج با توپ و تفنگ به مدافعه می‌پرداختند و کوششی بلافایده می‌نمودند. «۱۸» چون مطلب انهدام بروج بود که بالمرّه راه

---

(۱). مج: توپ قلعه‌کوب به غلبه و قهر مسخر نموده‌اند.

(۲). مج: بین البروج غله بسیار جمع کرده و فالیز به عمل آورده.

(۳). مج: تفنگچی کاری متمکن.

(۴). مج: شاهزاده.

(۵). مج: «آن» ندارد.

(۶). مج: به سر.

(۷). مج: کشیده.

(۸). مج: منصور.

(۹). مج: تیر تفنگ.

(۱۰). مج: از هم بپاشد.

(۱۱). مج: درع حمایت.

(۱۲). مج: منصور.

(۱۳). مج: فایده بر آن مترتب نشده.

(۱۴). مج: به یک ساعت آن بروج را به ضرب توپ از هم متلاشی و چند نفر در برج.

(۱۵). مج: از آنجا بیرون آمده.

(۱۶). مج: از اطراف به اسب‌اندازی مشغول شده، از طرفین رد و بدلی اتفاق افتاد.

(۱۷). مج: چون سوار شهر از بیم جرأت بیرون آمدن نداشتند.

(۱۸). مج: کوشش بی‌فایده بود.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۹۴

تردّد و خارج شهر از دست ایشان گرفته شود و محاصره به نهایت خود رسیده باشد، «۱» لهذا بعد از حصول این مطلب «۲» از آنجا مظفر «۳» و منصور عطف عنان به کوه‌سنگی فرموده، در آنجا استراحت گزیده و «۴» با دوربین به ملاحظه حال شهر درآمده، ساعتی به آن مشغول و بعد از آن سوار شده، به معسکر فیروزی اثر تحشّم فرمودند «۵».

خلاصه مدت هشتاد روز متوالی الایّام شهزاده ظفر فرجام هرروز بر سبیل استمرار بر اشهب هامون‌نورد سوار و در انضباط سنگرها و تضییق محصورین نهایت اجتهاد و اهتمام را معمول می‌فرمودند «۶» تا کار به جایی رسید که چند نفر اوزبک که از مرو و دشت قبل از وصول مواکب ظفر شمول به اعانت نادر میرزا آمده بودند، درین مدت بعضی قتیل و برخی اسیر سرپنجه تقدیر شده و قلیلی از زندگی به تنگ آمده «۷» در نیم‌شب خود را از بروج به زیر انداخته که جان خود را از آن ورطه سهمناک و مخمصه خطرناک که در حقیقت بحری بود موّاج از خون و یا کشتیی از باد مخالف نگون، غنیمت دانسته (۳۶ ب) به کناری بیرون برند. «۸» چون این معنی به عرض شاهزاده «۹» بلنداختر رسید، امر رفت «۱۰» که هرشب فوج‌فوج از عساکر منصوره «۱۱» در میان سنگرها به طلایه مشغول باشند و از تمامی سنگرها باخبر باشند که احدی را عبور ممکن نباشد. «۱۲»

بعد از انضباط این امر دیگر احدی را «۱۳» یارای بیرون رفتن از شهر به هیچ‌وجه امکان نداشت «۱۴» و خوف بر مردم مستولی شده، به نوعی که اهل شهر گروه‌گروه «۱۵» خود را از بروج

---

(۱). مج: بروج مزبور بود که بالمرّه راه صحرا را از دست ایشان گرفته، محصور باشند.

(۲). مج: حصول تمنا.

(۳). مج: مضفر.

(۴). مج: «و» ندارد.

(۵). مج: فرموده‌اند.

(۶). مج: نهایت جد و جهد را به عمل می‌آورد.

(۷). مج: از زندگی مأیوس و.

(۸). مج: از برج انداخته، مرحله‌پیمای وادی فرار می‌گردید.

(۹). مج: شهزاده.

(۱۰). مج: کرد.

(۱۱). مج: منصور.

(۱۲). مج: در میان سنگرها طلایه بوده، از سنگر به سنگر خبردار باشند که احدی نتواند برود.

(۱۳). مج: «را» ندارد.

(۱۴). مج: بیرون آمدن نداشت.

(۱۵). مج: فوج‌فوج.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۹۵

انداخته، از «۱» در امان درمی‌آمدند و چند مدّت فی‌مابین امرا و نادر میرزا بنای آمد [و] شد صورت گرفت و «۲» به واسطه جناب مجتهد الزمانی رای‌ها بر آن قرار گرفت که نادر میرزا یکی از صبایای «۳» خود را بدهد و ابراهیم میرزا ولد ارشدش را نیز با پیشکش لایق روانه درگاه فلک اشتباه سازد «۴» و سکّه و خطبه را «۵» هم به نام همایون شاهنشاه جم بارگاه مزیّن دارد.

امرا خواهش او را قبول نکرده، جواب این شد «۶» که نادر میرزا شهر را تخلیه نماید و با اهل خانه و منسوبان خود «۷» در ارگ بنشیند «۸» و از سرکار دیوان اعلی مبلغ سه هزار تومان به صیغه مدار و معاش هرساله در وجه او مقرّر شود «۹» یا اینکه بلوکی از بلوکات مشهد مقدس به اقطاع و جای‌گیر او تفویض شود و ارگ و شهر را بالمرّه تخلیه نماید، و این شق در نظر شاهزاده آزاده و موافق مزاج آن شایسته سریر و تاج اسلم بوده، آن «۱۰» دون‌همّت از کثرت خوف از قبول این معنی سر باززده، تن به مرگ درداد. «۱۱» باز به همان قلعه‌داری مشغول شد تا اینکه زمان محاصره امتدادی یافت و قلعه‌گیان از تنگی به جان آمدند و اکثری فراری و متواری شدند. «۱۲» کار به جایی رسید که خدّام روضه مینومقام هم «۱۳» به ضرب و شتم آن تیره سرانجام شبانه‌روزی «۱۴» به برج‌داری مشغول شدند و به امر شهر و شهری اختلالی «۱۵» کلّی راه یافته، به نوعی که هیچ‌کس را از خود خبری نبود «۱۶» و اهل شهر نظر به این‌که شاخصی نداشتند و از هر کس مظنّه افساد داشت گرفته محبوس نمود و عجزه رعایا را به جبر و تعدّی به قلعه‌داری

---

(۱). مج: «از» ندارد.

(۲). مج: مضبوط شده.

(۳). ملک: صبای.

(۴). مج: خود را با ولد ارشدش ابراهیم میرزا روانه درگاه فلک‌فرسا نماید و پیشکش لایق هم بگذراند.

(۵). مج: «را» ندارد.

(۶). مج: به نام همایون پادشاه ظل اللهی مزین و مرتب بشود امرا قبول نکرده خواهش کرده‌اند که.

(۷). مج: تخلیه کرده، خود.

(۸). متن: به نشیند.

(۹). مج: صیغه اخراجات هرساله به جهت [جهۀ] او معین و ارزانی دارند.

(۱۰). مج: بلوکات شهر به اقطاع او مقرر شود و شهر و ارک را بالمرّه تخلیه بکند و این شق ثالث موافق مزاج شاهزاده شایسته سریر و تاج بود و آن بی‌عقل.

(۱۱). مج: به مرگ داده.

(۱۲). مج: مجددا به قلعه‌داری مشغول گردید تا اینکه قلعه‌گیان از امتداد ایام محاصره به تنگ آمده، اکثری متواری شدند و.

(۱۳). مج: «هم» ندارد.

(۱۴). مج: شبانه‌روز.

(۱۵). مج: به امر شهر اختلال.

(۱۶). مج: خبر از خود نداشت.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۹۶

مشغول می‌داشت و «۱» در هردروازه و برج یکی از اقارب یا اولاد خود را تعیین نموده، به این نحو «۲» هنگامه‌آرای شروشور بود تااینکه در اوایل عقرب که مزاج هوا به برودت مایل شد، لاله‌رویان کوه و دمن و خیمه‌نشینان گلزار و چمن را رنگ ارغوانی به زعفرانی مبدّل شد، برحسب استدعای خوانین و (۳۷ الف) امرا، شهزاده مظفرلوا «۳» با عبید و خدم تشریف نزول «۴» به نیشابور ارزانی داشته و در آنجا به تهیه اسباب قلعه‌گیری و تدارک ضروریات غازیان «۵» که به محاصره ارض اقدس مشغول می‌بودند «۶» پرداخته، شب و روز از فکر تسخیر آنجا غافل نبودند و امرا به طریقی که مأمور بودند «۷» هرکدام جابه‌جا در «۸» محاصره شهر اهتمام زیاد «۹» می‌نمودند هرچند سابقا رقم زد کلک وقایع‌نگار و نگاشته خامه بدایع آثار شد «۱۰» که امر سیبه و سنگر دور شهر مقدس «۱۱» در حین تحریک الویه منصور به سمت «۱۲» نیشابور منسق و منتظم و جمیع دروازه‌ها چنانکه «۱۳» گذشت به هریک از امراء عظام و خوانین کرام «۱۴» منقسم شده، از جانب شاهزاده «۱۵» قدر قدر امر رفت «۱۶» که جمیع امرا و خوانین و سرکردگان لشکر اوامر و نواهی سردار را مطیع و منقاد بوده «۱۷»، از صلاح و صواب دید او تخلّف نورزیده، از مدلول حکم اشرف عدول و انحراف نکنند. «۱۸» و در مقابل ارگ جدید که از ابنیه نادر میرزا و هنوز توفیق اتمام نیافته، سنگر مستحکم وسیع «۱۹» مشتمل بر چند برج و دروازه‌ها «۲۰» و

---

(۱). مج: محبوس و باقی رعایا را به ظلم تعدی به قلعه‌داری تعیین نموده.

(۲). مج: یکی از اولاد و اقارب خود را مأمور و به این نوع.

(۳). مج: مایل شده حسب الاستدعای امرا شهزاده ظفر انتما.

(۴). مج: «نزول» ندارد.

(۵). مج: و سامان و تدارک غازیان.

(۶). اشتغال داشته‌اند.

(۷). مج: امر شده بود.

(۸). مج: به.

(۹). مج: «زیاد» ندارد.

(۱۰). مج: خامه بلاغت‌شعار گردید.

(۱۱). مج: ارض اقدس.

(۱۲). مج: به بلده.

(۱۳). مج: چنانچه.

(۱۴). مج: عالی‌مقام.

(۱۵). مج: شهزاده.

(۱۶). مج: امر و مقرر گردید.

(۱۷). مج: سرکردگان مطیع اوامر و منقاد نواهی سردار بوده سر مویی.

(۱۸). مج: از جاده اعتدال عدول جایز ندارند.

(۱۹). مج: سنگر وسیع فسیح.

(۲۰). مج: دروازه.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۹۷

عمارات متعدده و اصطبلات و بیوتات ضروریّه و حمّام طرح ریخته، برجی رفیع و وسیع در وسط آن بنا شد که مشرف بر شهر بود که تمامی محلّات و کوچه و بازار شهر از آنجا پدیدار بود. بعد از آنکه سنگر مزبور برحسب خاطرخواه «۱» سمت اتمام پذیرفت و سوار و پیاده رکابی که مجموع آن دو هزار نفر که نصف آن سوار کارآمد نامی از دسته‌جات مافی (۸۲) و جلیلوند و خدابنده‌لو «۲» و افغان و قلیچی و اوصانلو «۳» و نصف آن پیاده رزم آزموده عرب و عجم و بسطامی و کتول «۴» و رامیانی و فرنگ و فارسیانی و شاهکویی و «۵» توابع استرآباد و ابواب جمع آن سنگر و سنگر به سردار مفوّض شد، و پیش از «۶» حرکت کوکبه منصور مقرّر شد «۷» که سردار با دسته‌جات مأموره از اردوی بزرگ کوچ و در سنگر مقام گزیده «۸»، به انضباط امر آنجا و اختلال کار قلعه پردازد. «۹»

نظر به اینکه عزم والا ـ حزم و وجهه همّت آسمان نهمت «۱۰» آن شد که تا ارض اقدس مسخّر نشود و صورت شاهد فتح در آیینه مراد رو ننماید «۱۱»، چه زمستان و چه در بهار از آنجا حرکت نکنند. لهذا نگاه‌داری تمامت لشکر «۱۲» به علّت کمی جو و کاه صعب بود. «۱۳» (۳۷ ب) بنابرآن اکثر غازیان را مرخص به اوطان خود ساخته و خود نظر به استدعای امرا بعد از انتظام مهام سنگر و ملزومات امور محاصره و به التزام محمّد خان قاجار در رکاب ظفرمآب نزول اجلال «۱۴» به نیشابور ارزانی و در آنجا اکثر اوقات به سیر و سواری مشغول و همه‌روزه ارقام

---

(۱). برج بلند رفیع در وسط آن بنا شده که سرکوب بر شهر بود که تمامی کوچه و محله و بازار شهر در نظر بیننده می‌آمد. بعد از اینکه سنگر مزبور برحسب خاطر.

(۲). مج: خدابندلو. (همه‌جا)

(۳). مج: اوصاللو.

(۴). مج: پیاده که از یکه‌چینان عرب و عجم بسطام و نام‌آوران کتول.

(۵). مج: «و» ندارد.

(۶). مج: بودند ابواب جمع سنگر و سنگر مفوض به سردار شده، قبل از.

(۷). مج: امر شده.

(۸). مج: و داخل سنگر شده.

(۹). مج: بپردازند.

(۱۰). مج: بنابراینکه عزم والا جزم و نیّت آسمان انتما مصمم بر.

(۱۱). مج: روی ندهد.

(۱۲). مج: تمام سپاه در زمستان.

(۱۳). مج: به علت جو و کاه نهایت صعوبت داشت.

(۱۴). مج: به اوطان و خود نیز بعد از انتظام امر سنگرها به استدعای امرای عالی‌مقدار با محمّد خان قاجار نزول اجلال را.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۹۸

قضا نظام به سرافرازی امرای عظام در قلع و قمع ارض ملایک مقام «۱» و دفع و رفع معاندین آن خطّه مینو نظام صادر می‌کردند «۲» و در آن اوان ارقام قضا توان «۳» به سرافرازی محمّد خان بیگلربیگی هزاره که تا آن‌زمان شرف‌اندوز حضور لامع النور «۴» نشده بود و در باخرز نشیمن داشت صادر و او را به الطاف باهره «۵» امیدوار و قرین استظهار ساخته، احضار به رکاب نصرت‌شعار فرموده، او نیز کما ینبغی خاطرجمعی حاصل و در نیشابور شرفیاب حضور ساطع النور و به نوازش و الطاف بی‌اندازه و انعام و صلات تازه‌به‌تازه به نهایت خرسندی «۶» متواصل و «۷» با نیل مرام «۸» رخصت انصراف حاصل و مأمور به ارض اقدس شده «۹» آمده، به سردار و لشکر مأموره آنجا ملحق و در امر محاصره و منازعه به یکدیگر ملحق شدند.

شاهزاده «۱۰» منصور مدّت دو ماه متوالی جمادی الثانی و رجب المرجب ۱۲۱۸ «۱۱» را در نیشابور گذرانیده و دمی از فکر ارض اقدس نمی‌آسودند و لحظه‌ای از اندیشه آن بلده مقدس نمی‌غنودند. هرروزه در تهیه حرکت و نهضت می‌بودند. «۱۲»

محمّد خان قاجار به افسون و افسانه آن فرید «۱۳» یگانه را عنان‌گیری نموده، نگاه می‌داشت و صفحه ضمیر آن خدیو فرزانه را به مواعظ و نصایح دلپذیرانه می‌نگاشت «۱۴» و چون همگی همّت والانهمت آن شهزاده بلندفطرت «۱۵» تسخیر ارض مینوصفت «۱۶» بود، به هیچ‌وجه نصایح مخلصانه مفید نمی‌افتاد و به هیچ‌گاه سررشته فکر تسخیر آنجا را از کف

---

(۱). مج: امر ارض اقدس.

(۲). مج: خطه مقدس صادر می‌گردید.

(۳). مج: قضا نشان.

(۴). مج: خطه مقدس صادر می‌گردید.

(۵). مج: او را مستمال و.

(۶). متن: خورسندی.

(۷). مج: فرموده، محمّد خان خاطرجمعی حاصل نموده در نیشابور به حضور ساطع النور و الاکامیاب و به نوازش ملوکانه اختصاص یافته، با انعام وافره و صلات متکاثره.

(۸). مج: المرام.

(۹). مج: دور «شده» خط کشیده شده است.

(۱۰). مج: آمده، ملحق به سردار و امرا گردیده، در امر محاصره ید و بیضا می‌نمودند شهزاده.

(۱۱). ملک: «جمادی الثانی» و سال را ندارد.

(۱۲). مج: و دمی از امر ارض اقدس غافل و لحظه [ای] از فکر آن بلده مقدس ذاهل نبوده هرروزه در تهیّه نهضت به ارض اقدس بودند.

(۱۳). مج: شهزاده.

(۱۴). مج: نگاه می‌داشتند و مزرع خاطر آن خدیو فرزانه را بذر مواعظ عاقلانه می‌کاشتند.

(۱۵). مج: همت.

(۱۶). مج: مساحت.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۹۹

[نمی] نهاده، «۱» اگر در محفل مینو مشاکل به صحبت می‌نشست، سخن از آنجا بود و چنانچه سواری و شکار را در لوح خاطر نقش می‌بست، داستان از همان می‌فرمود. تا اینکه در اوایل شعبان «۲» شوق طواف روضه رضویه- علیه آلاف التحیه «۳»- و تمنّای وصال شاهد ارض خلدنشان و تسخیر آن بلده فیض‌بنیان در خاطر آن سرور رسوخ تام و تمام (۳۸ الف) نموده، ظرف حوصله لبریز مدام مرام و ساغر شوق مالامال صهبای کام گردیده «۴»، بدون استشاره و استخاره امیر و وزیر و بی‌صلاح و صواب‌دید برنا و پیر، یکران همّت را به زیر زین و تکاور دولت را رهنورد روی زمین ساخته، با اینکه لشکر برد در نهایت استیلاء و هیچ‌کس را از دستبرد جنود نامعدود سرما زینهاری نبود، به احضار و ملتزمین رکاب ظفرقرین و محرمان درگاه جلالت آیین «۵» در روز یکشنبه پنجم «۶» (۸۳) شهر مزبور از نیشابور حرکت و چون نزول کوکبه انجم حشم را روز جمعه دهم تعیین کرده بودند، لهذا موکب فیروزی کوکب در یوم مزبور در خارج شهر نیشابور تحشم فرموده، آن‌روز و آن شب را در باغی که در سمت شرقی واقع است به خوشوقتی گذرانیده، صباح آن‌روز به فیروزی و اقبال با کوکبه عزّ و اجلال تحریک اعلام ظفر انجام به سمت ارض مینو مقام فرموده، در حومه نیشابور قریب به جاده مشهد مقدّس که بارگاه مزار کثیر الانوار امامزاده عالی‌مقدار، محمّد محروق، و همچنین به قدری فاصله، مزار فضل ابن شاذان واقع است، رفته به زیارت و استمداد همّت از روح آن بزرگوار کرده «۷» بر اشهب هامون‌نورد سوار و شکارکنان به قدمگاه مبارک «۸» نزول

---

(۱). مج: سررشته تسخیر آن بلده ارم تأثیر از دست خیال نمی‌داد.

(۲). مج: شعبان ۱۲۱۸.

(۳). مج: امام همام- صلوات اللّه الملک المنان-

(۴). مج: لبریز می مدام و ساغر دهان ممتلی از شراب کام گردیده.

(۵). مج: ساخته با برودت هوا و دستبرد سپاه کینه‌خواه سرما با حاضرین رکاب ظفرقرین و ملتزمین درگاه نصرت‌آیین.

(۶). ملک: بیست و پنجم.

(۷). مج: یکشنبه پنجم از نیشابور حرکت و نزول کوکبه انجم حشم را در ارض اقدس خلد توام روز جمعه دهم تعیین نموده بودند. لهذا مواکب ملایک خدم در روز یکشنبه پنجم (۱۲۱۸) از بلده نیشابور به بیرون تحشم فرموده، آن‌روز و شب را در آن باغ به خرمی گذرانیده، صباح آن به فیروزی و اقبال با مواکب اجلال تحریک اعلام ظفر فرجام به سمت ارض مینو مقام فرموده در عرض راه به زیارت امامزاده محمّد محروق فضل بن شاذان که در نیم فرسخی بلده بیشابور واقع است رفته، استمداد همت از روح آن دو بزرگوار نموده.

(۸). مج: «مبارک» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۰۰

اجلال فرموده، در آنجا نیز به مراسم زیارت پرداخته، «۱» چون شب یلدا بود، به صحبت تفأل از کتاب لسان الغیب، خواجه حافظ شیرازی، رغبت فرمودند که شب دراز را به آن صحبت به سحر آورده باشند. در فال اول همین غزل آمد که مطلع آن این است «۲»: دلا- رفیق سفر بخت نیکخواهت بس‌نسیم روضه شیراز پیک راهت بس «۳» در آن شب اوقات صحبت شاهزاده والا به خواندن خواجه عرفانیت انتما صرف شده، آخر شب به استراحت غنودند. «۴»

قدمگاه مبارک در دامان کوهی «۵» متصل به دو رود اتفاق افتاده، جایی خوش‌فضا و نزهتگاهی دلگشا است «۶» و در آن مکان بقاع «۷» و عمارات و باغات طراوت‌بخشا و خیابان طولانی روح‌فزا واقع است «۸» و از ابنیه سلاطین رضوان مکین صفوی «۹» است و اطراف آن خیابان مشتمل است بر درختهای سرو با اندام و کاج (۳۸ ب) زمرّدفام «۱۰» و از قراری که مسموع گردید «۱۱» طول آن

خیابان دو فرسخ بوده که به فاصله پنجاه «۱۲» قدم از جانبین مقابل یکدیگر سرو و «۱۳» صنوبر غرس کرده بودند و از میان نهر آبی که منبع آن از بقعه «۱۴» و در پیشگاه بقعه مبارکه و باغ و خارج باغ در چند موضع حوضهای سنگ بسیار خوب ساخته و در سر هر مرتبه آبشارهای مرغوب قرار داده‌اند و در سمت شرقی بقعه مبارکه چشمه‌ای است مسمی به «چشمه» که محیط آن را حوض عمیق از سنگ و آجر ساخته‌اند. مسموع شد که از اعجاز مقدم مبارک جناب ثامن ائمه اثناعشر حادث گردیده. آبی در نهایت صفا و خوشگواری دارد، الحق در آن بهشت فرح‌افزا کوثری روح‌پرور است. اگرچه به مرور دهور شکستگی و اندراسی در عمارات و باغ راه یافته و لیکن نسیم عنبربیزش دم از شمیم جنّات النعیم می‌زند.

---

(۱). مج: نیز مراسم زیارت را به عمل آورده.

(۲). مج: تفأل کتاب خواجه لسان الغیب حافظ شیرازی رغبت فرموده، اولا همین غزل آمده که مطلع آن نوشته می‌شود.

(۳). مج: خاک راهت بس.

(۴). مج: صحبت فیض موهبت والا به دیوان خواجه صادق الولا صرف شده به استراحت مشغول شدند.

(۵). مج: قدمگاه در دامن کوه.

(۶). مج: جای با نزه و هوای دلگشایی دارد.

(۷). مج: بقعه.

(۸). مج: طولانی وسیع الفضا.

(۹). مج: صفویه.

(۱۰). مج: اطراف آن مشتمل بر درختهای سرو با اندام.

(۱۱). مج: شد.

(۱۲). مج: ده.

(۱۳). مج: سروهای.

(۱۴). ملک: پس از این کلمه جای خالی هست.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۰۱

الحاصل آن شب که شب یلدا بود و اول زمستان هوا را اعتدالی در مزاج بود و به خرّمی و خوش‌وقتی گذشت. صباح آن در هنگام انتقال کوکبه اقبال در هوا ابری حادث و پریشانی خاطر را باعث آمد. هنوز تقریبا دو فرسخ از راه قطع نشده بادی در نهایت خنکی وزیدن آغاز نمود، مخلوط به اقطار باران. چندی بدین روش گذشت و رفته‌رفته شدّتی در باد و باران به هم رسید، به حدّی که ملبوسات متعدّده که در سفر زمستان به کار است و استعمال می‌شود تمامی از باران‌تر و آن باد عنیف هم هرلحظه شدیدتر.

القصه «۱» چون بنای توقف در دزباد «۲» بود، ناچار سواران زور به اسب آورده، بنای تاختن «۳» گذاشتند و «۴» هرچند پیش‌تر می‌رفتند باد سخت‌تر «۵» و باران تندتر می‌آمد، «۶» به نوعی که از شدّت باد و صاعقه و کثرت برف و دمه «۷»، عنان اختیار از دست هریک رها، بعضی طریق و برخی رفیق را «۸» گم کرده هرکس به طرفی رفته بود و در آن حال سرما و باد و صاعقه اصلا تأثیری به حال شاهزاده سکندر خصال راه نیافته، با جمعی از خدام و ندمایی که به ضرورت «۹» در رکاب والا مانده و تمامی چون صورت بی‌حس و حرکت و مانند هیولا در صورت مانده بودند، اصلا «۱۰» قدرت بر مکالمه نداشتند. در این صورت از آتش صحبت اشعار به دفع برودت

---

(۱). مج: از طرفین نهرهای آب که از اصل بقعه جاری می‌گردید در دو طرف روان بوده و تا اول خیابان چند جا حوض‌های سنگین هشتی بسیار خوب و آبشارهای مرغوب که به جهت [متن: جهۀ] ارباب سلیقه بسیار مطلوب است با عمارات و غرفه‌های [متن: غرفهای] عالی واقع است و در سمت چپ بقعه که نقش پای مبارک حضرت امام همام علی بن موسی الرضا- علیه السّلام- و بوسه‌گاه کافه انام است حوض عمیقی دارد که کوثرش می‌نامند، فی الحقیقه کوثر نمونه [ای] از آن و جنت گوشه‌ای از آن مکان نزهت‌نشان است. بقعه و حوض و عمارات فی الجمله آبادی دارد و لیکن خیابان و درختان به قدر یک میدان باقی است و باقی اکنون خراب است. الحاصل آن شب که شب یلدا و چله زمستان بود، هوای زلال معتدل ملایم و بسیار پاکیزه و به غایت خرم بود. صباح آن در وقت انتقال کوکب اقبال هوا اندکی تیره شد و هنوز تخمینا دو فرسخ راه طی نشده بود که باد خنکی حرکت کرده و قطره‌قطره باران هم با باد آمیخته بنا را به بی‌مزگی گذاشت رفته‌رفته کار به جایی رسید که برودت از تکمه و کلیجه گذشته، به اندام سرایت کرد. بازار پوستین و باشلق رواج گرفت و آن هم از تطاول باد عنیف ممکن نبود چون آن شب.

(۲). متن: دیزباد.

(۳). مج: بنا را به یورتمه و تاخت.

(۴). مج: «و» ندارد.

(۵). مج: ستخر. در حاشیه تصحیح شده.

(۶). مج: می‌بود.

(۷). مج: برف و باران و دمه.

(۸). مج: از دست آنها بیرون شده، یکدیگر را.

(۹). مج: مجبورا.

(۱۰). مج: مانده و همان قالب روی اسب و چون صورت مقوا بودند و.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۰۲

بسیار هنگامه گرم ساختند، بنای «۱» مشاعره شد، (۳۹ الف) و لیکن احدی را قدرت دم زدن و یارای نفس برآوردن «۲» نبود. راقم حروف را مأمور به شعر گفتن به مناسبت «۳» هوا و سرما فرمودند. بدیهه این رباعی که از باد آن‌روز خنک‌تر و از برف سردی فراتر «۴» است عرض نمود: «۵»

سرماست کز آسمان فرومی‌ریزداندر سر و سیمای نکو می‌ریزد

بنگر که سخن چگونه افسرد که هین «۶»یخ کرده و از راه گلو می‌ریزد الغرض «۷» آن‌روز «۸» با هزار رنج و تعب به منزل رسیدند. «۹» چه منزل که صد هزار بار دوزخ او را «۱۰» لعنت کرده و زمهریر بر او «۱۱» نفرین نموده، از جهنم کوچه و بازاری و اسفل السافلین را خال رخساری. «۱۲» اهل هاویه از وجود آن در آزار و ساکنان سقر از هستی او بیزار، درکات دوزخ «۱۳» از آن زاویه‌ای و هردخمه او برابر هاویه‌ای، آب آن از زقوم تلخ‌تر و عفونتش «۱۴» از چرک و ریم دوزخیان ناخوش‌تر. «۱۵» از برودت آن آتش جهنم افسرده «۱۶» و از خنکی آن مالک جهنم از سرما مرده.

از قراری که شنیده شد یکی از حکمای پیشین که هرگز ثمر مراد نچیند و در گلزار بهشت ننشیند، «۱۷» در کوهی که به آن موضع به قدر نیم‌فرسخ است، قلعه [ای] از طلسم ساخته که اکثر اوقات، چه در زمستان و چه تابستان، باد ناهنجاری می‌وزد از آنجا، و بیابان آن را که تقریبا دو فرسخ عرض و هفت هشت فرسخ «۱۸» طول دارد، احاطه می‌کند که همه فصول در هنگام تحرک

---

(۱). مج: در چنین حالتی بنابر گرمی هنگامه، سخن به صحبت شعر کشیده منجر به.

(۲). مج: نفس کشیدن.

(۳). مج: مناسب.

(۴). مج: از برف آن سردتر.

(۵). مج: نموده.

(۶). مج: چگونه اندر دل مرد.

(۷). مج: الحاصل.

(۸). مج: آن‌روز را.

(۹). مج: رسانیده.

(۱۰). مج: بر او.

(۱۱). مج: او را.

(۱۲). مج: و از اسفل السافلین شهر و دیاری.

(۱۳). مج: سقر.

(۱۴). مج: عفونت آن.

(۱۵). مج: تیزتر.

(۱۶). مج: دوزخ فسرده.

(۱۷). ملک: نه نشیند.

(۱۸). ملک: «فرسخ» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۰۳

آن باد فضول متردّدین و قاطنین آن محل به زاویه خمول باید به سر برند. از آن خنک‌تر و ناهنجارتر در همه عالم بادی نخواهد بود و اسم آن محل «دزباد» (۸۴) است. «دز» در اصطلاح فرس قلعه را گویند «۱» آن باد در آنجا محبوس است و گاهی چنین بی‌اعتدالیها می‌نماید. «۲»

خلاصه هرچه در هوا برف و باران بعد از طوفان نوح اندوخته شده بود، در آن شب ایثار نمود. به بدترین وجهی آن شب را در آنجا روز کرده، صباح که در هوا اعتدالی به هم رسید در آن بیابان که هرقدمش نمونه‌ای از درکات سقر بود بر روی برف رهنورد و به ساحت منزل شریف‌آباد که در جنب آن وادی مظلم، جنّت جاوید و باغ ارم است رسیده، هرکدام جانی از نو یافته، تا آنجا شهزاده نصرت‌لوا تخت روان را نشیمن و مرکوب فرمودند و از آنجا عارج خانه زین و حلقه رکاب را تزیین داده، (۳۹ ب) ساری روی زمین شدند. میل خاطر اشرف به شکار کبک بود و در دامان کوه برف بسیار آمده بود، سوای آنچه با قوش و باز صید و به سرپنجه شکارافکنی شاهزاده به قید آمد، سواره و پیادگان نیز کبک بسیاری گرفته، به نظر انور رسانیدند و هریک به انعام و جایزه موفور مسرور گشته، شب در قلعه شریف‌آباد به سر برده شد و در کمال خوشی گذشت که گویا مدت العمر به آن نسق نگذشته بود. «۳» آری،

هجران کشیده داند قدر وصال یاران

---

(۱). مج: از قراری که استماع می‌شود یکی از حکمای پیشینیان که ان شاء اللّه تعالی هرگز روز خوش نبیناد [متن: نه بیناد] و در بساط بهشت ننشیناد، [متن: نه نشیناد] در آن کوه که تا آنجا قریب به نیم فرسخ است، قلعه از طلسم ساخته که اکثر اوقات چه در زمستان و چه در تابستان باد عنیفی از آنجا حرکت و تقریبا دو فرسخ عرض و هفت هشت فرسخ طول آن بیابان را احاطه می‌کند که

همه فصول در حین تحریک آن باد فضول مردم به زاویه خمول باید به سر برند و از آن خنک‌تر و بی‌مزه‌تر در عالم بادی نیست. و اسم آن دزباد است که در اصطلاح فرس قلعه را می گویند و.

(۲). مج: همچنین بی‌اندامیها را می کند.

(۳). مج: خلاصه در آن شب هرچه برف و باد و باران که در هوا بود، بر زمین ریخته به بدترین وجهی آن شب را روز و صباح آن هوا به قدری اعتدال به هم رسانید که از آنجا در روی برف گذشته، از سامان آن بیابان که هرقدمی نمونه درکات سقر است، رهنورد شده، به ساحت شریف‌آباد که در جنب آن جنت جاوید و باغ شداد است رسیده هرکدام جانی از نویافته تا آنجا شهزاده ظفر انتما در تخت روان سوار بودند و از آنجا عارج خانه زین و ساری روی زمین شده، طرح شکار کبک انداخته به شکار شتافته‌اند چون در دامان کوهسار برف بسیار انبار شده سوار و پیاده با قوش و باز شکار بسیار کرده به نظر انور رسانیده انعام یافته‌اند. و شب بار اقامت در قلعه شریف‌آباد گشوده شده، این‌قدر خوش گذشت که گویا در مدت عمر به آن خوشی نگذشته باشد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۰۴

صباح آن‌روز که کوکبه عالم‌افروز از شریف‌آباد به ارض فیض نهاد. «۱» حرکت فرمود، «۲» قدری راه در تخت روان نشسته بعد از آن میل به سواری اسب کردند، «۳» و همه‌جا به شوق تقبیل آستان ملایک پاسبان سلطان اقلیم ارتضا، علی بن موسی الرضا- علیه آلاف التحیة و الثناء- جلوریز می‌راندند تا اینکه به کوه طرق (۸۵) که ثانی اثنین وادی سلام «۴» و منظر گنبد مبارک و بقعه مبارکه «۵» امام همام- علیه السلام- است، شرف اندوز گردیده «۶»، از اسب پیاده شدند و به لوازم خاکبوسی و زیارت «۷» قیام و اقدام و ساغر دهان را لبریز صهبای «۸» شکر ملک علّام نموده، به دولت سوار شدند «۹» و از کوه طرق به رباط آن‌که در دامن «۱۰» واقع است، نزول اجلال فرموده «۱۱»، در دوازدهم شهر شعبان امرا و خوانین والاشأن به استقبال مواکب جاه و جلال «۱۲» شتافته، مقارن «۱۳» سوار شدن به شرف تقبیل رکاب ظفر «۱۴» انتساب شرف استسعاد حاصل نموده «۱۵» و «۱۶» عزّ مباهات دریافتند «۱۷» و هریک از امرا و خوانین را به سبب طول تسخیر شهر متعاقب ساخته به زبان الهام «۱۸» گذرانیدند که ان شاء اللّه تعالی به عنایت باری- عزّ اسمه- و نیروی «۱۹» اقبال شهریاری- خلّد اللّه ملکه «۲۰»- غرّه شهر رمضان المبارک ۱۲۱۸، «۲۱» مقالید حصار ارض فیض آثار را به جهت خاقان کشورستان ظلّ اللّهی خواهیم فرستاد. امرا «۲۲» و خوانین در مقام معذرت برآمده «۲۳» که چون احترام روضه ملایک مقام امام «۲۴» همام- علیه السلام- منظور

---

(۱). مج: ارض ارم بنیاد.

(۲). مج: فرموده.

(۳). مج: فرمودند.

(۴). مج: که وادی دار السلام.

(۵). مج: بقعه منور.

(۶). مج: تشریف آورده.

(۷). مج: پیاده شده به زیارت.

(۸). ملک: «صهبای» ندارد.

(۹). مج: سوار دولت شده.

(۱۰). مج: در اول صحرا.

(۱۱). مج: فرموده‌اند.

(۱۲). مج: مواکب اقبال.

(۱۳). مج: در عین.

(۱۴). مج: رکاب نصرت.

(۱۵). ملک: «نموده» ندارد.

(۱۶). مج: «و» ندارد.

(۱۷). مج: یافتند.

(۱۸). مج: الهام بیان.

(۱۹). مج: و از نیروی.

(۲۰). مج: «خلد اللّه ملکه» ندارد.

(۲۱). ملک: «۱۲۱۸» ندارد.

(۲۲). مج: و امرا.

(۲۳). مج: درآمده.

(۲۴). مج: حضرت امام.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۰۵

بود، ازین جهت «۱» یورش و سیبه پیش بردن در عقده تعویق مانده است. «۲» عذر آنها «۳» پذیرای طبع شهزاده نصرت لوا شد و «۴» عنـان عزیمت به سـنگر جدیـد که محل اقامت غازیان رکابی بود معطوف فرموده «۵»، آن‌روز همگی همّت را (۴۰ الف) به تسخیر شهر «۶» مصروف و جمیع سـنگرها و سـیبه‌ها را به نظر امعـان و ایقـان درآورده، غازیـان را فوج‌فوج جابه‌جـا نموده، هر کـدام را به نوازش و انعامی درخور و شایسـته مخصوص و تمامی را دلگرم خـدمتگزاری «۷» فرمودنـد و در همـان روز از هرطرف امر به تطاول لشکر نصرت‌اثر رفت و «۸» آغاز ستیز و آویز کردند. «۹»

نادر میرزا از ورود سعادت نمود «۱۰» شهزاده جوان‌بخت باخبر شد. «۱۱» آن امیدی که از برخاستن «۱۲» امرا و واگذاشتن محاصره «۱۳» به علت سـرما داشت بالمرّه مبـدّل به یأس گردیده «۱۴» تزلزل «۱۵» تمام به حال آن شـقاوت فرجام و اهل شـهر از خاص و عام راه یـافته، به نوعی بی‌دست و پـا شدنـد که فوقی «۱۶» بر آن متصور نشـد «۱۷» و دانسـتند که به‌جز تسـلیم چاره نخواهـد بود. امرا و لشـکر را که «۱۸» از ورود شـهزاده اعظم، اعتضـاد و قوّتی تـازه و اعتمـاد و اطمینـانی بی‌انـدازه حاصـل آمـد به خـاطرجمعی تمام و امیدواری لاکلام در تضییق محاصره و انسداد طرق متردّدین شهر پرداخته «۱۹»، روز و شب در اطراف شهر سپاهیان «۲۰» را به گزمه واداشته، به طریقی که طایر خیال را

---

(۱). مج: از این جهت الی حال.

(۲). مج: تعویق افتاد.

(۳). مج: امرا.

(۴). مج: ظفر انتما شده.

(۵). مج: شده.

(۶). مج: تسخیر ارض ارم نظیر.

(۷). مج: و انعام اختصاص و دلگرم خدمتگزاری و جان‌نثاری.

(۸). مج: صادر شده.

(۹). مج: کرده‌اند.

(۱۰). مج: ورود میمنت مورود.

(۱۱). مج: مستحضر شده.

(۱۲). متن: برخواستن.

(۱۳). مج: امرا و گذشتن از سر قلعه.

(۱۴). مج: بالمرّه مأیوس شده.

(۱۵). متن: تذلزل.

(۱۶). مج: شقاوت مآل و شهریان راه یافته به نوعی دست و پا را گم کردند که مزیدی.

(۱۷). مج: نبود.

(۱۸). مج: «را که» ندارد.

(۱۹). مج: اعظم در ارض خلد توام خاطر قوی و فراغ دل و اطمینان تام و تمام حاصل شده، به خاطرجمعی ما لا کلام در مقام محاصره و اهتمام آن درآمده به انسداد طرق و قطع راه مترودین پرداخته،

(۲۰). مج: روز و شب از سنگر به سنگر سواره و پیاده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۰۶

یارای عبور و مرور و برید «۱» وهم را امکان دخول و خروج نبود «۲» و به شدّت هرچه تمامتر در تضییق حال محصورین کوشیدند. «۳» رفته‌رفته کار به جایی رسید که قلعگیان از «۴» اشتداد و امتداد اوقات محاصره دست از جان شستند و هرآن مرگ را ملاحظه می‌نمودند و از شش جهت راه چاره را مسدود یافته، به «۵» ناچار قطع علاقه از زن و فرزند و خویش «۶» و پیوند کرده، از برج و بارو خود را «۷» به زیر انداخته، به طرف سنگر می‌شتافتند. هرچند از اعجاز جناب «۸» امام همام- علیه التحیه و السلام «۹»- درین مدت محاصره، نرخ نان و «۱۰» حبوبات چندان تفاوتی به سایر اوقات «۱۱» نکرد و همیشه نان «۱۲» شاهد بازاری بود، و لیکن از بی‌برگی «۱۳» دست تمنّای هیچ‌کس به آغوش مرام و مراد «۱۴» آن محبوب پرآشوب «۱۵» نمی‌رسید و به اشتیاق وصال نگار «۱۶» گندم‌گون همواره از تنگدستی «۱۷» به جای درهم و دینار اشک حسرت از دیده می‌ریختند. «۱۸» نه اغنیا را از فقرا «۱۹» خبری و نه ناله ضعفا را بر «۲۰» دلها اثری بود، هرروز طبقه نسوان (۴۰ ب) با آه و افغان «۲۱» در مسجد جامع جمع آمده «۲۲»، خروش ایشان به کره اثیر و چرخ مسیر «۲۳» می‌رسید و طفل اشک از دامنهای ایشان بی‌اختیار بر زمین می‌دوید «۲۴» و جناب «۲۵» مجتهد الزمانی را به تنگ می‌آوردند و تمنّا می‌نمودند «۲۶» که نادر میرزا را از قلعه‌داری

---

(۱). مج: شهباز.

(۲). مج: وهم را قدرت خروج و دخول نه.

(۳). مج: کوشیده.

(۴). مج: را از.

(۵). مج: اشتداد محاصره و امتداد ایام آن کار به جان و کارد به استخوان رسیده، چون راه چاره و فرج را از شش جهت مسدود یافتند.

(۶). مج: قبیله.

(۷). مج: نموده شب و روز در هنگام فرصت خود را از برج و باره.

(۸). مج: اعجاز حضرت هدایت منقبت.

(۹). مج: علیه السلام.

(۱۰). مج: «نان» ندارد.

(۱۱). مج: «به سایر اوقات» ندارد.

(۱۲). مج: نان همیشه.

(۱۳). مج: بی‌برگی مردم.

(۱۴). مج: مراد و مرام.

(۱۵). مج: سیمین اندام.

(۱۶). مج: آن یار.

(۱۷). مج: دست‌تنگی.

(۱۸). مج: فرومی‌چکید.

(۱۹). مج: حال فقرا.

(۲۰). ملک: «را بر» پاک شده؛ مج: «برد اما» ندارد.

(۲۱). مج: هرروزه طبقه زنان بر سر و سینه‌زنان.

(۲۲). مج: شده.

(۲۳). مج: «و چرخ مسیر» ندارد.

(۲۴). مج: بی‌اختیار از دامنهای ایشان می‌دوید.

(۲۵). مج: حضرت.

(۲۶). مج: متمنی این مطلب می‌گردیدند که بر حال فقرا و ضعفا رحم نموده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۰۷

و منازعه «۱» ممنوع و یا اینکه افواج منصوره را از دور شهر مرفوع و بیخ عناد و لجاج را از جانبین مقطوع سازد، «۲» و حضرت مجتهد مزبور اجتهاد موفور درین باب به ظهور می‌رسانید و «۳» در مقام نصیحت آن بی‌عاقبت درمی‌آمد، اصلا و مطلقا متأثر نمی‌گردید و ترک کارهای بی‌مآل نمی‌کرد «۴» و بیش‌تر از پیش‌تر در امر قلعه‌داری و مدافعه «۵» می‌کوشید. ازین نصایح خیرآمیز از راه جهالت و غباوت «۶» پیوسته لباس خصومت آن سرور را بر قامت ضمیر «۷» میشوم می‌پوشید، تا اینکه به تدریج شهزاده کامکار به دانه محبّت و نوید مرحمت دل «۸» اکثری از اعزّه و اعیان بلده مقدسه «۹» را صید نموده، گریختگان «۱۰» را در پناه عافیت جا داده، در احسان و انعام آنها مبالغه می‌نمود و هرروز در نوازش و محبت از «۱۱» روز «۱۲» گذشته می‌افزود و به احکام و پیغام، نادر میرزا را در اکثر معارف «۱۳» شهر بد مظنّه نمود. کسانی را که می‌توانست و می‌دانست در مقام مؤاخذه و قید آن درآمده و از هرکس که در أخذ و قید آن مظنّه فسادی می‌رفت در پیش خود نگاه‌داشته آن را حبس نظر می‌نمود «۱۴»، هیچ فایده بر تدبیرات آن مترتب نشد. میرزا محمّد علی صدر که از سادات نجیب حسینی و از اشراف بلده «۱۵» جنّت مبانی بود، به دوستی محمّد خان هزاره متّهم و او را حبس نموده و مدتها محبوس داشت. بالاخره از پاس خاطر بیگلربیگی «۱۶» او را مرخص و اخراج بلد نموده، مشارالیه این معنی را فوز عظیم و غنیمت شگرف دانسته، از شهر وارد اردو شده و «۱۷» شهزاده اعظم مقدم آن سیّد مکرّم «۱۸» را گرامی

(۱). مج: «و منازعه» ندارد.

(۲). مج: نماید.

(۳). مج: حضرت مجتهد الزمانی هرچند.

(۴). مـج: درمی‌آمد که تارک این رفتار شده دست از قلعه‌داری کشـیده به هرطرف که می‌خواهد برود و بیش ازین ضـعفا و فقرا را در بوته ناکامی نگذارد و آن لجوج خیره‌سر از این نصایح مشفقانه که خیر دارین بر آن منوط بود متقبل و متأثر نمی گردید.

(۵). مج: «و مدافعه» ندارد.

(۶). مج: جهل و نادانی.

(۷). مج: بر شخص خاطر.

(۸). مج: مرغ دل.

(۹). مج: شهر فیض آثار.

(۱۰). ملک: گریخته گان.

(۱۱). مج: هرروز بر محبت روز.

(۱۲). ملک: اززو.

(۱۳). مج: معارفین.

(۱۴). مج: اخذ و قید آنها درآمده و از هرکس که در قید و اخذ آن مطنّه فسادی داشت از دروازه و برج در نزد خود خواسـته حبس نظر نموده.

(۱۵). مج: آن بلده.

(۱۶). ملک: بیگلر.

(۱۷). مج: «و» ندارد.

(۱۸). مج: عزیز مکرم.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۰۸

شمرده، جلیس مجلس همایون «۱» ساخته، نهایت اعزاز «۲» و کمال محبت را نسبت به «۳» او مبذول داشـته، اکثر امورات و مهمّات «۴» متعلّقه شـهر به تـدابیر صـایبه و افکار ثاقبه صـدر جلیل القـدر پرداخته «۵» بود و صـدر همواره در خـدمت شـهزاده معزّز و مکرّم می‌زیست و «۶» این اخبار «۷» که در شـهر نشـر می کرد، موجب قوّت و امیدواری شـهری و ضعف (۴۱ الف) حـال نادر میرزا بوده، بی‌اختیـار مردم از کوچه و بـازار بی‌پرده شـعار دولت‌خواهی قاجـار ظاهر و آشـکار می‌ساختنـد، تا آنکه «۸» ایلات شـهری که محل اعتبـار و موجب اسـتظهار نـادر میرزای افشار بودنـد، در جزو با امنای دولت درساخته «۹» و آقـا میرزای ازغـدی را که در شـهر از او بهـتری نبود و اعتبـار تمـام داشت بـا خود متّفق و ممهـد کرده «۱۰» بودنـد که شـهر را به تصـرف اولیـای دولت قاهره بدهنـد و چون حضـرت مجتهـد الزمانی از هجوم عام به تنگ آمـده بود، نماز جمعه و جماعت را موقوف، در گوشه انزوا و روضه جناب ثامن ائمه «۱۱» هـدی وقوف و به عبادت باری قیام و در مخالطه را بر روی آشـنا و بیگانه بسـته و منفرد از معاشـرت و مصاحبت نشسـته، اهالی شهر از خـدّام و سپاهی در جزو آمـده، کیفیّت حال ضـعفا و مساکین را به جناب معظم الیه اظهار، و می گفتند «۱۲» لامحاله باید امر محاصـره به انتها رسیده «۱۳» افـاقه‌ای به جهت رعایـا و ملهوفین حاصـل آیـد، به این طریق که یـا نادر میرزا بیرون برود یا شـهر را به اختیار سپاه نصـرت پناه بدهد. جناب «۱۴» مجتهـد الزمـانی آنها را مخیّر ساخته، جمیع خـدام روضه ملایک مقام با سپاهیان شـهری

شیوه موافقت را ملحوظ داشته، ممهد شدند «۱۵» که در شب جمعه، غرّه شهر

(۱). مج: جلیس خود.

(۲). مج: نهایت برخورد.

(۳). مج: درباره.

(۴). مج: «و مهمات» ندارد.

(۵). مج: موکول و پرداخته.

(۶). مج: «و» ندارد.

(۷). متن: اخبارات.

(۸). مج: تا اینکه.

(۹). مج: ساخته.

(۱۰). مج: شده.

(۱۱). مج: روضه رضویه امام هدا.

(۱۲). مج: قیام و درب خروج و دخول را بسته، مصاحبت عوام را بر خود حرام نموده یکان یکان در جزو آمده، کیفیت محاصره و محصورین را حالی و اظهار کرده‌اند که.

(۱۳). ملک: رسید.

(۱۴). مج: رسیده یا نادر میرزا بیرون برود یا شهر را بسپارند که امثال ماها را دیگر طاقت و قدرت و قوت قلعه‌داری نیست. حضرت.

(۱۵). مج: شده‌اند.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۰۹

رمضان المبارک، «۱» درهای صحن مقدّس «۲» را بسته و همگی «۳» با تفنگ و یراق رفته، در پشت‌بام مسجد جامع و صحن مقدّس نشسته، به انقلاب و آشوب پردازند، شاید فتنه عظیمه از میان برود. «۴»

خلاصه بنابراساس تمهیدی که فی مابین اشخاص شهری و سپاهیان ممهّد شده بود، همگی مترصّد وقت و امنای دولت را نیز از کمیّت و کیفیّت کار آگاه ساخته، از طرفین در کمین فرصت و مستعد «۵» کار بودند و امنای دولت حقیقت احوال «۶» را بر پیشگاه اجلال شهزاده بلنداقبال عرضه داشتند «۷». ازین جانب نیز رخصت حاصل، بلکه ترغیب در حصول مطلب منظوره به عمل آورده، منتظر فتوحات غیبی بودند. «۸» نادر میرزا درین بین به تدریج در مقام دل‌جویی بعضی از آنها درآمده، اکثری از اعمال خود نادم و در طریق اخلاص نادر میرزا جازم شده، چون زمان وعده طولی داشت به مدلول «کل سر جاوز الاثنین شاع» (۸۶) این راز پوشیده «۹» در زبانها افتاده، آقا میرزای کلانتر که قوم و قبیله او تمام «۱۰» در بیرون بودند و مظنّه کلی داشت که از جانب نادر میرزا ضررهای فاحش به او برسد، «۱۱» با معدودی از اعوان و انصار خود، در عین ظهر از نادر میرزا روگردان و مرحله‌پیمای وادی گریز شده، از باره «۱۲» حصار شهر خود را بالا کشیده و چندی از مردان کارآمد خود را نیز به همراهی «۱۳» آورده با ریسمان همّت از آن‌طرف به پایین آمده «۱۴» جان را به تک و دو از آن غرقاب بلا بیرون برده به ساحل نجات کشیده، «۱۵» نادر میرزا از رفتن او مستحضر و «۱۶» جمعی را به گرفتن او مأمور

(۱). مج: «المبارک» ندارد.

(۲). مج: «مقدس» ندارد.

(۳). مج: هرکس.

(۴). مج: بلکه فتنه یک طرف بشود.

(۵). مج: اشخاص مزبور و شهری ممهد شده بود همگی مترصد وقت و امنای دولت را نیز از کمیت و کیفیت توریه آگاه ساخته، از طرفین در کمین فرصت و.

(۶). مج: حال.

(۷). مج: عرضه داشت نمودند.

(۸). مج: بوده‌اند.

(۹). مج: این توریه.

(۱۰). مج: بالمرّه.

(۱۱). مج: عاید او بشود.

(۱۲). مج: بدنه.

(۱۳). ملک: مردان کار خود را به همراهی نیز.

(۱۴). مج: با ریسمان همت چندی از مردان کارآمد خود از آن‌طرف قلعه به پایین آمده.

(۱۵). مج: کشید.

(۱۶). مج: خبردار شده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۱۰

نموده، «۱» در وقتی آنها رسیدند «۲» که آن مرد مردانه با من تبع خود از حصار بند و خندق گذشته «۳» بود و از آن طرف نیز جمعی سواره و پیاده مستعد و آماده بودند، «۴» او را برداشته «۵»، از گرد راه به حضور شاهزاده فلک دستگاه برده، سرافرازی حاصل و از جانب شاهزاده اعظم به عنایات وافره و الطاف باهره به کمال امیدواری متواصل گردیده، در مهد عافیت و مأمن عزّت آرامید و از عقب او آنهایی که به گرفتنش مأمور شده بودند، «۶» سفیر تیر و تفنگ را واسطه ساخته، به گرد او نرسیدند ناچار بازگشته «۷»، این خبر یأس را گوش‌زد نادر میرزا نمودند. «۸» میرزا تا اشتها داشت حسرت خورد و چون شمع سحرگاهی «۹» بر خود فرومرد. فی الحقیقه از رفتن آقا میرزای ازغدی اختلال تمام به ارض اقدس و اهل شهر از هرکس راه یافته جملگی «۱۰» متزلزل گردیدند و هریک از خواب غفلت بیدار شده، به فکر عاقبت کار خود افتادند و دانستند که از خودداری و لجاجت به غیر از خسارت و نکال چیزی «۱۱» عاید روزگارشان نخواهد شد و پای ثبات نادر میرزا نیز ازین وهنها «۱۲» که متواتر روی «۱۳» می‌داد، از جا دررفته سررشته تدبیر را گسسته یافت. اسباب معاشی که داشت از اصل شهر به ارگ کشیده و بالمرّه قطع تعلق از انتعاش و سرمایه ابتهاج نمود. «۱۴»

---

(۱). ملک: «نموده» ندارد.

(۲). مج: در وقتی مأمورین رسیده بودند.

(۳). ملک: «و» ندارد.

(۴). مج: بوده.

(۵). مج: برداشته بردند و.

(۶). مج: فلک دستگاه سرافرازی حاصل نموده، از جانب والا لازمه محبت نسبت به او مبذول و در مأمن عافیت آرمید و از عقب.

(۷). مج: نرسید ناکام بازگشتند.

(۸). مج: نموده.

(۹). مج: سحری.

(۱۰). مج: اختلال تمام به احوال سکنه ارض مینو مقام راه یافته خلق.

(۱۱). مج: جز خسران و نکال عاید.

(۱۲). مج: وهن.

(۱۳). مج: ره.

(۱۴). مج: اسباب معاشی که در شهر داشت به ارگ کشیده قطع تعلق از سرمایه انتعاش کرد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۱۱

کیفیّت تسخیر ارض اقدس و فتح آن بلده مقدّس به معاونت حضرت باری تعالی و تقدّس «۱»

چون اسباب نکبت نادر «۲» میرزا از چهار طرف آماده و لوای تکبر و تبخترش «۳» را افتاده و خود را از (۴۲ الف) توسن عزّت و نبالت پیاده دید «۴» و طریق مفر را از هرسو مسدود یافت «۵» ناچار تن به مرگ داده، در ارگ تحصن جست و اولاد و احفاد او هریک «۶» به مظاهرت اکراد «۷» زعفرانلو که به همراهی «۸» برادر نقد علی خان به معاونت او آمده بودند، به قدر امکان در محافظت دروب و بروج «۹» مساعی جمیله را مبذول داشتند «۱۰»، تا آنکه «۱۱» در شب موعود که شب جمعه غرّه «۱۲» ماه صیام ۱۲۱۸ «۱۳» بود، خدّام سرکار فیض آثار و معدودی از اهالی شهر و بازار بنا را به شورش گذاشته، دروب مبارکه صحن مقدس را بسته، تمامی آلات منازعه و فتیله‌های تفنگ را روشن کرده، خود را بر فراز بامهای صحن و مسجد کشیدند، هنگامه ملابازی گرم و مشغول کار خود بودند. «۱۴» از بستن دروب صحن مبارک «۱۵» و هجوم عام ولوله عظیم «۱۶» در شهر افتاده، خبر به «۱۷» نادر میرزا می‌رسد، آن دم‌بریده پاردم گسیخته چون خرس تیرخورده از چارباغ با مشعل و چراغ و جمعیتی که به همراه خود «۱۸» داشت روانه آستانه مقدّسه شده، خدمه از توجه آن گرگ سیرت چون رمه پراکنده شده، دست از مدافعه بازداشتند. اکراد بی‌بنیاد که گل طینتشان مخمّر به آب فساد است، دروب صحن مبارک را با تبر و سنگ شکسته، داخل صحن گردیدند. (۸۷) خدّام از خیرگی «۱۹» آن گروه بی‌سرانجام «۲۰» مضطرب «۲۱» شده، تمامی در حرم محترم و زاویه‌های «۲۲» آن روضه مکرم خزیده درهای حرم

---

(۱). مج: در حاشیه آمده.

(۲). مج: «نادر» ندارد.

(۳). مج: تبختر.

(۴). مج: «دید» ندارد.

(۵). مج: مفر از هرممر نیز مسدود بود.

(۶). مج: هرکدام.

(۷). مج: طایفه اکراد.

(۸). مج: هرکدام.

(۹). مج: بروج شهر.

(۱۰). مج: به منصه ظهور می‌رسانیدند.

(۱۱). مج: تا اینکه.

(۱۲). مج: و غره.

(۱۳). ملک: «۱۲۱۸» ندارد.

(۱۴). مج: بسته، با تفنگ و فتیله‌های [متن: فتیلهای] روشن خود را به پشت‌بام صحن و مسجد کشیده به ملابازی مشغول شدند.

(۱۵). مج: مقدس.

(۱۶). مج: تمام.

(۱۷). مج: «خبر به» پاک شده.

(۱۸). مج: «به همراه خود» ندارد.

(۱۹). مج: خیره گی.

(۲۰). مج: تیره سرانجام.

(۲۱). مج: مضطر.

(۲۲). مج: زاویهای.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۱۲

را «۱» بستند. آن جماعت بی‌عاقبت پاس حرمت حرم ذریّه رسول اکرم «۲» (ص) را منظور نداشته، با شمشیرهای کشیده و تفنگ از ایوان طلا- گذشته در دار السّیاده و دار الحفاظ و درب حرم محترم آغاز «۳» نزاع و جنگ و بنیاد «۴» انداختن تیر و تفنگ نموده، حضرت مجتهد الزمانی که در حرم معتکف و از صادرات افعال و قبایح اعمال نادر میرزا متأسف بود، ازین عمل شنیع آگاه و به جهت انتباه آن طایفه گمراه مصمم شد که بیرون آمده «۵»، بعضی از هواخواهان او را ممنوع ساختند «۶» و آن‌جناب به جهت آنکه «۷» مبادا به سبب ازدحام عوام امری واقع «۸» شود که موجب هتک احترام حرم مبارک «۹» باشد، این معنی را مسموع نمی‌داشت تا اینکه در (۴۲ ب) اصل دار السّیاده و دار الحفاظ آن جماعت بی‌حفاظ با خدّام روضه ملایک مقام در ستیز و آویز و در مرصد «۱۰» زد و بند و خونریزی بودند. درین اثنا جمعی بی‌محابا به در حرم آمده، چون در مقفل بود «۱۱»، اجماع کرده در را از جا کندند. چون این‌گونه بی‌ادبی «۱۲» از آن بی‌دینان کافرکیش نسبت به حرم محترم مشاهد مجتهد خیراندیش گردید، تاب نیاورده پیش دوید و «۱۳» درصدد منع آن گروه شقاوت‌پژوه برآمد. «۱۴»

چون نادر میرزا از راه بدطینتی سبب انقلاب و باعث شورش آن‌جناب را می‌دانست، حکم به گرفتن آن سیّد جلیل القدر نمود. اکراد و اعوان آن شقاوت «۱۵» نهاد بلاتحاشی بر آن فاضل پاک‌اعتقاد آویخته، کشان‌کشان از روضه منوّره به چهارباغ آوردند و «۱۶» در مقام خشونت و درشتی و سیاست و ناخوشی آن مجتهد بی‌عدیل برآمده «۱۷»، از مؤاخذه روز محشر نیندیشیده و آزرم از روی حضرت خیر البشر نکرده، با دست بریده شمشیری به گردن فرزند

---

(۱). مج: در حرم را نیز.

(۲). مج: پاس حرم محترم و ذریّه رسالت.

(۳). مج: بنیاد.

(۴). مج: «بنیاد» ندارد.

(۵). مج: بیاید.

(۶). مج: «ساختند» ندارد.

(۷). مج: اینکه.

(۸). مج: صادر.

(۹). مج: «مبارک» ندارد.

(۱۰). مج: در مقام.

(۱۱). مج: نبود.

(۱۲). ملک: پی‌ادپی.

(۱۳). مج: نیاورده پیش دویده.

(۱۴). مج: درآمد.

(۱۵). مج: سست.

(۱۶). مج: آورده.

(۱۷). مج: بی‌عدیل و نظیر درآمده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۱۳

پیغمبر زده، نهال قامت آن مجتهد نیکوسیرت را «۱» از پا درآورد و این ننگ تا قیام قیامت در دودمان او مانده، آسمان و زمین زبان به نفرین آن شقی بی‌دین گشوده، خود را از بدبختی در سلک ملاعین منخرط «۲» و اسباب طعن و لعن «۳» را از برای خود «۴» تا روز نشور برقرار و «۵» منضبط ساخت. چون از ولوله عوام و ازدحام انام و شورش جنگ و صدای تفنگ «۶» و افعال «۷» گیرودار مردم شهر و پریشانی آنها اهل سنگر «۸» و خیل لشکر خبردار شده، حسب الامر الوالا هرکدام از سنگر و محل اقامت خود دسته‌دسته و فوج‌فوج آراسته و مکمّل، به عزم یورش و جدل همّت بر تسخیر شهر گماشته و به دروازه و برج حمله‌ور گشتند. شاهزاده ظفر پیشه که همیشه در اندیشه یورش و تسخیر ارض مینومنش «۹» بود، درین مدّت به ممانعت و استدعای امرا و پاس خاطر ایشان یورش را به دفع‌الوقت می‌گذرانید «۱۰» و در باطن همواره در این فکر می‌بود. «۱۱»

درین وقت بهانه به دست آمده «۱۲»، با عزم درست و نیّت صحیح کمر بر یورش شهر چست بسته عزیمت فرمود. «۱۳» در وقتی خبر به امرا می‌رسد که شاهزاده با رایت «۱۴» اقبال به تیررس شهر رسیده بودند. «۱۵» غازیان را امر به یورش و غلامان (۴۳ الف) خاصّه را حکم به کشش و کوشش کرده، «۱۶» از طرفین نایره قتال و جدال سمت اشتعال یافته، هنگامه گیرودار گرم و معرکه رزم بی‌حجاب و آزرم بود. سفیر تیر از طرفین پیغام اجل به گوش دلیران «۱۷» می‌رسانید و از دم ناوک آب ناگوار مرگ به گلوی تشنه‌کامان هیجا می‌چکانید. «۱۸» محمّد خان قاجار و حسین خان

---

(۱). مج: نیکو نهاد را با تیشه بیداد.

(۲). خبیثه منخرط.

(۳). مج: لعن و طعن.

(۴). ملک: «خود» ندارد.

(۵). مج: تا قیام الساعه.

(۶). مج: صدای تفنگ و شورش جنگ.

(۷). مج: «افعال» ندارد.

(۸). مج: و برهم خوردگی آن مردم سنگر.

(۹). مج: مینووش.

(۱۰). مج: می‌گذاشت.

(۱۱). مج: باطن همت والا بر یورش می‌گماشت.

(۱۲). مج: پیدا کرده.

(۱۳). مج: «عزیمت فرمود» ندارد.

(۱۴). مج: «شاهزاده با» ندارد.

(۱۵). مج: تیررس ارض مینو مثال رسیده.

(۱۶). مج: فرموده.

(۱۷). مج: پردلان.

(۱۸). مج: و ناوک مرگ تگرگ‌آسا بر سر بهادران می‌بارید.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۱۴

سردار سراسیمه سوار شده، در عین زدوخورد و طرید نبرد «۱» به رکاب نصرت انتساب رسیده، چون جای نصیحت نماند ناچار به مجادله تن داده: «۲»

چون کار ز «۳» دست شد چه چاره‌چون تیر ز شست «۴» شد چه تدبیر شهزاده نامدار در آن شب تار در اصل وسط معرکه کارزار قرار گرفته، سواران متواتر به سنگرهای محمّد اسحاق خان سردار و محمّد خان بیگلربیگی و امیر اسماعیل خان قاینی و امیر گونه خان ایلخانی و سرکردگان طبسی و ترشیزی و سایر سرکردگان خراسانی روانه و آنها را مأمور «۵» به یورش فرموده که از چار طرف رو به شهر آورده، هرکدام که در یورش اهمال و امهال «۶» نموده، کوتاهی و تهاون «۷» از ایشان صادر «۸» شود، هرآینه گردنشان «۹» عرضه شمشیر امتحان خواهد بود و خود به نفس مبارک «۱۰» سبک عنانی کرده، از نهایت پردلی و جلادت تا دم خندق عنان بازپس نکشیدند. «۱۱» امرا و خوانین و غلامان و غازیان که پروانه‌سان در دور شهزاده ظفر هم‌عنان مجتمع بودند، همگی بنابر متابعت جلوریز خود را به تخته پل رسانیده و «۱۲» تفنگچیان آتش‌دم و زنبورکچیان فیروزی قدم که پیاده در جلو بودند به یکبار شلیک نموده، از تخته پل گذشتند و به ضرب قنداق تفنگ و خنجر، اهل شهر و مستحفظین دروازه را با جمعیّت آنها مغلوب و «۱۳» برداشته داخل دروازه کردند و «۱۴» اکثری از اهل دروازه مابین تخته پل و شیر حاجی و قلعه قتیل و دستگیر و جمعی کثیر در آن ورطه هولناک و شب تاریک لگدکوب و اسیر سرپنجه تقدیر گردیده، در ساعت کرناچیان بر «۱۵» سر دروازه چون اسرافیل به آسمان عروج کرده، نقاره‌چیان نقاره بشارت و دولت را «۱۶» به نام همایون شهزاده

---

(۱). مج: طرید و نبرد.

(۲). مج: درداده.

(۳). ملک: «ز» ندارد.

(۴). متن: شصت.

(۵). مج: امر.

(۶). مج: سستی.

(۷). مج: تهاونی.

(۸). مج: ظاهر.

(۹). مج: گردن ایشان.

(۱۰). مج: نفیس.

(۱۱). مج: نکشید.

(۱۲). مج: «و» ندارد.

(۱۳). مج: «مغلوب و» ندارد.

(۱۴). مج: کرده.

(۱۵). مج: از.

(۱۶). مج: نقاره دولت.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۱۵

ظفر رهنمون بلندآوازه ساخته، مقارن آن حال «۱» نادر میرزا با جمعیّت خود قریب به دروازه رسیده، آن غوغای مهیب که شنیدن آن او را «۲» بدتر از (۴۳ ب) آوازه «۳» مرگ بود شنیده اهل برج و دروازه به قدم مدافعه پیش آمده جنگ درپیوستند. پردلان نصیری منش کمر به کوشش و کشش چست بسته، به هیئت اجتماعی بر برج و دروازه یورش برده، عرصه را بر آنها تنگ و شهریان را مجال درنگ نداده، «۴» به‌هرقدر «۵» که پیش آمدند به اضعاف آن پس نشستند.

بقیّهٔ السیف مستحفظین بروج و دروازه چون لوای بخت نادر میرزا را نگون و طالع اقبال خود «۶» را وارون دیدند و دانستند که از خودداری و ثبات قدم و مدافعه فایده‌ای مترتب نمی‌شود، «۷» در عین ستیز و آویز رو به گریز نهادند. «۸»

نادر میرزا استعدادی که به همراه داشت به امید آنکه شاید کاری از پیش برود رو به دروازه آورده، اما غافل از اینکه «۹» سیل بلا را با خس و خاشاک نمی‌توان بست و در رهگذر اژدها به فراغت نشاید نشست. چون دروازه مملو از مردان کاری و اکثر بروج مشحون «۱۰» از بهادران نامی یافت، ناچار در کمال اضطرار و سراسیمگی به ارگ شتافت و از آن جانب حسب الامر قدر مراتب امرا و خوانین و غازیان خراسانی به هیئت اجتماعی هرکدام با جمعیّت خود یورش به دروازه و بروج برده، در عین حرب و ضرب بودند که صدای کرنا و نقاره بلند شده، دعوا از هرطرف کوتاه گردید و تمامی دروب و بروج «۱۱» به تصرف اولیای دولت «۱۲» قاهره درآمده، به ضبط آن پرداختند.

در آن اثنا دلیران عرصه پیکار و یکه‌تازان معرکه کارزار خصم تیره روزگار را از شهر به ارگ دوانیده به کوچه و بازار با غنیم در گیرودار شدند. «۱۳» اخلاف و احفاد «۱۴» نادر میرزا چون

---

(۱). مج: در آن اثنا.

(۲). مج: که آن صدای مهیب که از برای او شنیدن آن.

(۳). مج: «آوازه» ندارد.

(۴). مج: شهریان مجال درنگ نیافته.

(۵). مج: به قدری.

(۶). مج: او.

(۷). مج: دیدند فایده‌ای بر خودداری و ثبات قدم و دفاع آنها مترتب نشده.

(۸). مج: نهاده‌اند.

(۹). ملک: «از اینکه» تکرار شده.

(۱۰). مج: دروازه‌ها مشحون از مردان کاری و اکثر بروج را مملو.

(۱۱). مج: به هزیمت رفته.

(۱۲). ملک: «دولت» ندارد.

(۱۳). مج: بوده.

(۱۴). مج: اکبار.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۱۶

بخت خود را تیره و افواج قاهره را چیره دیدند از دروازه‌ها به هزیمت «۱» در ارگ به «۲» پدر ملحق شده، دست از پیکار کشیده، مستعد فرار گشتند.

در آن‌وقت شهزاده نامدار با افواج نصرت‌شعار چون بحر زخّار به سر دروازه رسیده، به جهت ضبط جلو لشکر منصور قدر منشور اهتمام نمودند. محمّد اسحاق خان سردار نیز از سنگر خود با خیل و حشم و طبل و علم داخل دروازه و مردم خود را به ضبط دروازه و بروج آنجا مأمور نموده، چون نادر میرزا دریای بلا و طوفان نکبت را محیط و خود را محاط لشکر نصرت‌اثر دید، (۴۴ الف) به کام «۳» و ناکام و داغ زن و فرزند نموده، با برادر نقد علی خان و طایفه اکراد زعفرانلو و خدم و حشم خود از دروازه ارگ کهنه به طرف کوه‌سنگی بیرون رفت. «۴» اشرف التواریخ متن ۱۱۶ کیفیت تسخیر ارض اقدس و فتح آن بلده مقدس به معاونت حضرت باری تعالی و تقدس

راد اولا خانه «۵» او را رفته، به قدری که دست‌رس داشتند، احمال و اثقال او را تصرف نموده «۶»، شرایط مرافقت به جای آوردند. «۷» چون اکراد در حین بیرون رفتن از شهر فتیله‌های تفنگ خود را روشن و از بیم جان و آتش دل افروخته «۸» و از آن خس و خاشاک وجود بی «۹» بود خود را سوخته بودند، نادر میرزا را سپاهیگری به خاطر رسیده، بعد از گذشتن از خندق از آنها جدا شد «۱۰» که مبادا سواران گزمه دور شهر از کمین غدر و مکر به «۱۱» سروقت فراریان رسیده «۱۲»، گزندی به او برسد و شاید که از تنهایی «۱۳» به سهولت راه فرار پیموده باشد و از آن غافل که خون ناحق آن عالم به حق چشم بختش را تیره و دیده نجاتش «۱۴» را خیره خواهد ساخت و جان خود و اعقاب و اولاد «۱۵» خود را بر سر جان او خواهد باخت. به هرصورت به

---

(۱). مج: به هزیمت رفته.

(۲). مج: با.

(۳). مج: و بر کام.

(۴). ملک: «رفت» ندارد.

(۵). مج: خانواده.

(۶). مج: نموده، ندارد.

(۷). مج: مرافقت نمودند. («شرایط» ندارد.)

(۸). مج: بیرون رفتن فتیله‌های [متن: فتیلها] تفنگ خود را از بیم جان افروخته.

(۹). ملک: پی.

(۱۰). مج: شده.

(۱۱). مج: بیرون و به.

(۱۲). مج: آمده.

(۱۳). مج: برسد، به تصور اینکه از تنهایی شاید.

(۱۴). مج: زندگانیش.

(۱۵). مج: جان خود و اصلاب و اعقاب.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۱۷

این فکر باطل از موافقت همرهان غافل شده، با «۱» اسبی که به جهت چنین روزی می‌پرورید و کمال خاطرجمعی داشت به سمت کوه سنگی روان شده که از دامن کوه شبانه خود را به چناران و نقد علی خان برساند. شهزاده بعد از ورود به سر دروازه، محمّد نظر خان مافی را با فوجی از سواره «۲» به محافظت دروازه ارگ کهنه مأمور فرموده «۳»، چون مظنّه کلّی می‌رفت «۴» که نادر میرزا از آنجا مرحله‌پیمای وادی فرار شود «۵»، بلکه به طالع سعد خجسته و مساعدت اقبال فرخنده شاهزاده فیروز روز آن تیره‌روز گرفتار شود.

از اتّفاقات، محمّد نظر خان با افواج ظفر هم‌عنان به رهنمایی آتش فتیله به سروقت هزیمتیان «۶» می‌رسد که اینها یک تیررس «۷» از دروازه بیرون آمده بودند. او را مظنّه اینکه این «۸» سوار از سواران اردو یا از گزمه محمّد اسحاق خان باشد، در «۹» زبان‌گیری درآمده، چون روی هزیمتیان سیاه و کار فراریان تباه است، «۱۰» از فحوای کلام معلوم و از سیاق گفتگوی ایشان استدلال و استنباط نمود که اینها از فراریان می‌باشند. در مقام اخذ و قید آنها درآمد و «۱۱» چون آن شب مانند بخت سیاه در و نان تاریک و رشته‌های «۱۲» (۴۴ ب) باریک نیز در میان «۱۳» بود، فراریان از تطاول سپاه منصور متفرّق و هریک به سمتی آواره شده، چند نفر از ایشان «۱۴» دستگیر و چند نفر دیگر با علی میرزا برادر نادر میرزا و اولاد او با اسب سرنگون در قنات «۱۵» افتاده، در همان شب اسیر گردیدند و اکثری از اسب افتاده و یراق را با اسب گذاشته، در میان قنوات متواری و برخی پیاده به کوه زده، جان به تک‌پا برون بردند و آنچه از اموال نادر میرزا در ارگ کهنه بود، کسیب غازیان منصور گردید. «۱۶»

---

(۱). ملک: به.

(۲). مج: از سوار مأمور.

(۳). مج: کهنه نمود که.

(۴). مج: بود.

(۵). مج: بشود.

(۶). مج: هزیمتان.

(۷). مج: «رس» ندارد.

(۸). مج: بلکه این.

(۹). مج: در مقام.

(۱۰). ملک: چون هزیمتیان را روی سیاه و کار فراریان.

(۱۱). مج: درآمده.

(۱۲). مج: رشته‌های [رشتهای] قنوات.

(۱۳). مج: میانه.

(۱۴). مج: چند نفرشان.

(۱۵). مج: با اسب در قنات سرنگون.

(۱۶). مج: آنچه در ارگ کهنه از اموال نادر میرزا کسیب‌شان شده بود، نصیب غازیان منصوره گردید.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۱۸

خلاصه محمّد اسحاق خان سردار و محمّد خان بیگلربیگی که سابقا در نیشابور شرفیاب حضور شاهزاده منصور شده، به نوازش و مکارم خسروی و تشریفات گران‌مایه سربلندی یافته، به محاصره ارض اقدس مأمور گردیدند، «۱» در همان شب داخل شهر و شهزاده کامکار چند نفر از نسقچیان و جارچیان را در شهر تعیین فرمود که برحسب «۲» حکم مطاع لازم الاتباع مردم از نهب «۳» و تاراج و بی‌حسابی منع و جار کشیده، شهریان را به مراحم خسروانه امیدوار و مطمئن سازند. «۴» در همان شب سردار محمّد اسحاق خان و محمّد خان بیگلربیگی تهنیت فتح ارض اقدس و مبارک‌بادی «۵» تسخیر آن بلده مقدس را به عرض شاهزاده «۶» نامدار رسانیده و آن حضرت بعد از انضباط «۷» و تعیین مردم شایسته، خاطرجمع به جهت تشخیص ساعت ورود و مراجعت به معسکر خود نموده، صباح آن مردم شهر را از وضیع و شریف طلبیده همگی را مستوش و «۸» مستظهر به عنایات «۹» شاهنشاه فریدون‌فر ساخته و هریک را علی قدر مراتبهم نواخته، به رتق‌وفتق «۱۰» امر شهر و التیام «۱۱» دلهای شکسته اهالی آن بوم و بر پرداختند.

ذکر نزول رایات نصرت آیات به خطه ارم بیّنات و استشراف شاهزاده والا صفات به روضه عرش درجات به توفیق «۱۲» حضرت واهب العطیّات «۱۳»

صبحگاهان که نسیم سحرخیز روح‌پرور هزیمت لشکر شب ظلمت‌زدا را به مسامع جلال سلطان کشورستان اقلیم خاور و زیب‌افزای مسند چارم کشور رسانید. «۱۴» طلیعه خورشید مرصّع چتر «۱۵» ملمّع بدن و رایت آفتاب زرین جناح مشعشع تن از گریوه افق لوای

---

(۱). مج: گردیده بودند.

(۲). مج: نموده که به امضای.

(۳). مج: مردم را از تاخت.

(۴). مج: شهریان را مطمئن و به مراحم خسروانه امیدوار و به مکارم خدیوانه قرین استظهار سازند.

(۵). مج: مبارک‌باد.

(۶). مج: مقدس به دربار شهزاده.

(۷). مج: انضباط دروازه.

(۸). ملک: مستوثق؛ مج: «مستوش و» ندارد.

(۹). مج: به عنایت.

(۱۰). مج: به انضباط.

(۱۱). مج: مرمت.

(۱۲). مج: و توفیقات.

(۱۳). مج: از «به روضه ...» تا اینجا در حاشیه آمده است.

(۱۴). مج: هزیمت شب مشکین را به مسامع جلال مهر انور و سلطان اقلیم خاور رسانید.

(۱۵). مج: بال.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۱۹

جهانگیری برافراخت «۱»، و جهانیان را از بشارت فتح الباب معموره (۴۵ الف) جهان «۲» مبتهج «۳» و مسرور ساخت. سروش غیبی مضمون این ابیات را به زمزمه نوای نیشابور به گوش حقانیّت نیوش شهزاده با داد و هوش می‌رسانید.

شعر «۴»

برخیز که صبح است و شراب است و من و توآواز خروس سحری خاست «۵» ز هرسو

برخیز که برخاست «۶» پیاله به یکی پای‌بنشین که نشسته است صراحی به دو زانو

برخیز از آن بیش که معشوقه شب رابا صبح بگیرند و ببرند دو گیسو

از شیشه مینا می «۷» رنگین خور و بفکن‌سنگی تو بر این شیشه گردنده مینو خاطر آفتاب مآثر «۸» آن سرور از ظهور این فتح بهجت‌اثر قرین ابتهاج و سرور، و ضمیر خورشید نظیر آن «۹» برگزیده حضرت داور از وضوح این ظفر سعادت سیر لبریز شادکامی و حبور گردیده، «۱۰» امرا و خوانین و غازیان نصرت‌آیین «۱۱» را به انعام و صلات وافره و احسان و خلاع فاخره، علی قدر مراتبهم «۱۲» سرافراز و ممتاز، و به شکرانه این فتح عظمی که طراز فتوحات آسمانی و ناسخ داستان باستانی تواند بود، به سعی و اهتمام و ثبات قدم و ایستادگی آن شهزاده فرخنده سرانجام از ورای پرده غیب روی داده و ابواب معلقه دولت به مقلاد نام «۱۳» نامی آن حضرت گشاده شد. صدقات بسیار و صلات بی‌شمار به مستحقین رسانیده طبل

---

(۱). مج: افق قد برافراخته.

(۲). مج: فتح الباب بلده عالم.

(۳). ملک: مهتج.

(۴). مج: ندارد.

(۵). متن: خواست.

(۶). متن: خواست.

(۷). ملک: مینایی.

(۸). مج: خاطر حقانیت گزین.

(۹). مج: سرور و دل حقیقت آیین آن.

(۱۰). مج: داور مالامال شادمانی غیرمحصور.

(۱۱). مج: «نصرت‌آیین» ندارد.

(۱۲). مج: درجاتهم.

(۱۳). مج: روی داده و مقالید دولت به نام.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۲۰

شادمانی و کوس عشرت را بلندآوازه و رسم و آیین کیانی را از بلندنامی خویش تازه ساخته، راقم حروف را «۱» مأمور به تحریر عریضه مشعر بر «۲» فتح ارض فیض‌نشان به درگاه جهان‌پناه شاهنشاه جم جاه «۳» و ترقیم مراسلات به شاهزادگان والاشأن و اصدار ارقام قضا نظام «۴» به امرا و امنای دولت جاوید مقام «۵» و بیگلربیگیان و حکّام مملکت «۶» خراسان فرمودند. «۷» تخمینا «۸» در ظرف دو ساعت تمامی نوشتجات و ارقام که به امصار و اقطار نامزد «۹» شده بود، به اختتام رسانیده به مهر مهر آثار «۱۰» مبارک مزیّن و در «۱۱» همان روز مصحوب «۱۲» مسرعان صبا حرکات نمونه و يُرْسِلَ الرِّياحَ مُبَشِّراتٍ (۸۸) روانه دربار جهان‌مدار شهریاری و سایر ولایات ساخته «۱۳» و «۱۴» آن‌روز ارقام مطاعه به هرمحل «۱۵» که مظنّه عبور نادر میرزا می‌رفت «۱۶» و مفرّ «۱۷» آن تیره

رأی سست‌بنیاد به نظر می‌آمد، از محال متعلقه «۱۸» نقد علی خان زعفرانلو و فتحعلی خان جلایر حاکم کلات و لطفعلی خان چپشلو حاکم دره جز، «۱۹» شرف نفاذ (۴۵ ب) یافت «۲۰» که چنانچه نادر میرزا و اولاد و اخلاف او از هر «۲۱» سرزمین عبور نمایند و اهل آنجا گذارند که بیرون بروند، «۲۲» در عوض هریک از آنها «۲۳» هزار نفر از اهل «۲۴» آن ولایت عرضه شمشیر نکبت «۲۵» و آویزه دار عبرت خواهد شد. «۲۶»

---

(۱). مج: «را» ندارد.

(۲). مج: «مشعر بر» ندارد.

(۳). مج: پادشاه عالمیان.

(۴). مج: مراسلات و ارقام قضا نظام به شهزادگان والاشأن و.

(۵). مج: جاوید ارکان.

(۶). مج: ممالک.

(۷). مج: گردیده.

(۸). مج: تخمینا نیم ساعت از روز گذشته افتتاح تحریر فتحنامجات شگرف شده، به عنایت حضرت آفریدگار و میامن اقبال و الطاف شهزاده کامکار.

(۹). مج: اقطار ولایات مأمور.

(۱۰). مج: «مهر آثار» ندارد.

(۱۱). مج: «در» ندارد.

(۱۲). مج: «مصحوب» ندارد.

(۱۳). مج: شده.

(۱۴). مج: «و» ندارد.

(۱۵). مج: به محالی.

(۱۶). مج: «می‌رفت» ندارد.

(۱۷). مج: و محل اعتماد و.

(۱۸). مج: سست‌بنیاد بود، از قبیل.

(۱۹). مج: درجز.

(۲۰). مج: یافته.

(۲۱). مج: «اولاد» ندارد و اخلاف و اسلاف او در آن. (دور «اسلاف» خط کشیده شده است)

(۲۲). مج: عبور نمایند و مقید نشوند.

(۲۳). مج: ایشان.

(۲۴). مج: «از اهل» ندارد.

(۲۵). مج: عبرت.

(۲۶). مج: نکبت خواهد گردید.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۲۱

ذكر گرفتارى سردفتر اهل اشرار نادر ميرزاى افشار و ساير اقارب و عشاير آن تيره روزگار «۱»

سابقا «۲» مرقوم شد «۳» كه نادر ميرزا بنابر تيره رايى، طريقه حزم و سپاهيگرى را منظور و از همرهان خود مهجور شده، تنها و سباى «۴» مرحله‌پيماى وادى فرار و صحرانورد بيداى «۵» ننگ و عار گرديده، در آن شب كه چون زلف دلبران دراز و هوس عاشقان طولانى بود،

شبى چنان به درازى كه هرزمان گويى‌سپهر باز بزايد ز نو شب «۶» ديگر الى صبح، اسب تاخته و به زعم خود «۷» جميع ورطات مخوفه را طى ساخته «۸» به بند گلستان كه سه فرسخى ارض اقدس است رسيده، از ترس تكاميشان سپاه نصرت‌نشان و قراولان افواج ظفر هم‌عنان در شعب جبال و عقب تلال مختفى و به اقبح وجهى آن‌روز را به شب رسانيده.

چو «۹» بفكند زرين سپر آسمان‌مه نو به زه كرد سيمين كمان نادر ميرزا با يكى از اولادش كه در شب فرار با هزار اضطراب و «۱۰» اضطرار برهنه و پياده به او رسيده بود، از زاويه اختفا بيرون آمده، سواره و پياده باامید و بيم راه مى‌پيمودند. خلاصه به انواع مشقّت و زحمت بعد از شب ديگر نه مرده و نه زنده خود را به ميان طايفه كرد «۱۱» بزكى كه در حوالى چناران سكنى داشتند كشيده «۱۲»، در آنجا پيغام به نقد على خان فرستاد «۱۳» كه اگر با من همان طريقه حسن وفاق و شيوه اتّفاق منظور است، مجددا بنيان عهد را به قسمهاى مغلّظه محكم و مؤكّد گردانيم «۱۴» كه از طرفين غبار نقار مرتفع و «۱۵» اعتماد و اعتقاد حاصل شده، ريشه

---

(۱). مج: «اقارب ...» تا اينجا را ندارد.

(۲). مج: قبل ازين.

(۳). مج: شده بود.

(۴). مج: سباى و تنها.

(۵). مج: باديه.

(۶). مج: شبى.

(۷). مج: به زعم خودش كه.

(۸). مج: كرده.

(۹). مج: چه.

(۱۰). مج: «اضطراب و» ندارد.

(۱۱). مج: «كرد» ندارد.

(۱۲). مج: داشتند و داخل اين اكراد مى‌باشند كشيده.

(۱۳). مج: فرستاده.

(۱۴). مج: مغلظه موكد گردانيده.

(۱۵). مج: «غبار نقار مرتفع و» ندارد.

اشرف التواريخ، متن، ص: ۱۲۲

خلاف منقطع باشد. «۱» به حسن عهد و موافقت خود را نگه‌دارى نموده باشيم. چون قبل از ورود نادر ميرزا رقم اشرف كه به سرافرازى نقد على خان صدور «۲» يافته بود، لازمه تحذير و تخويف به عمل آمد كه اگر نادر ميرزا يا يكى از اولاد و احفاد او، حتى از افشاريه، از «۳» آن سرزمين عبور نمايند، آنها را مقيّد و مغلول نسازد و كيفيّت را معروض ندارد «۴»، ديگر به هيچ وجه «۵»

عذرپذیرای طبع مبارک «۶» (۴۶ الف) نخواهد بود، بنابر هراسی که در دل نقد علی خان و رؤسای اکراد مستولی شده بود، همان ساعت کس تعیین نموده، نادر میرزا را با چند نفری از اقارب او که به او پیوسته بودند به طایفه بزکی «۷» سپرده و حقیقت و بیان واقع را «۸» به سده سدره مرتبه «۹» عرض نموده، شاهزاده جوان‌بخت شکر اللّه خان جلیلوند، که جوان مستعد کاردان و از منتخب اخلاص‌کیشان این دولت «۱۰» جاوید بنیان «۱۱» بود، با فوجی از دلیران کار مأمور «۱۲» به این خدمت و آوردن آن تیره روزگار شده، آن‌روز را قطع مسافت نموده، «۱۳» در هنگامی که:

نهان شد چو «۱۴» در چاه دلو آفتاب‌به ماهی گرفتن سوی حوض آب پلنگان عرصه نبرد، سیاه خیمه آن «۱۵» بیابان‌گرد را شکاروار در میان گرفته، دستگیرش کردند. اعمال قبیحه و افعال ذمیمه آن نادان جاهل دیده بختش را از حلیه سعادت روشنایی عاطل و شآمت گیرودار «۱۶» شومش خاطر شقاوت مآثر آن میشوم را از صراط المستقیم رستگاری و راستکاری ذاهل ساخته، مع ذلک نسب‌نامه مفاخرت و منشور اصالتش به سبب ارتکاب امرهای ناملایمی که مرتکب شده بود باطل گردید. خلاصه:

چو «۱۷» خورشید زد پنجه بر پشت گاوبرآمد ز هامون خروش چکاو

---

(۱). مج: «ریشه خلاف منقطع باشد» ندارد.

(۲). مج: شرف صدور.

(۳). مج: حتی افشاریه که در.

(۴). مج: نمایند و مقید و مغلول نشوند و یا اینکه کیفیت مراتب را عرض ننمایند.

(۵). مج: «به هیچ‌وجه» ندارد.

(۶). مج: طبع شرف.

(۷). ملک: بیزکی.

(۸). مج: حقیقت را بیان واقع.

(۹). مج: مرتبه والا.

(۱۰). ملک: «این دولت» ندارد.

(۱۱). مج: جاوید ارکان.

(۱۲). ملک: مأمو.

(۱۳). ملک: «نموده» ندارد.

(۱۴). مج: چه. (دور کل بیت خط کشیده شده است.)

(۱۵). مج: آن سرگشته.

(۱۶). مج: گیردار.

(۱۷). مج: چه.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۲۳

دلیران «۱» فیروز جنگ که هریک در روز دغا چنگ بر چنگ شیر و نای «۲» پلنگ می‌زدند، آن تیره‌بخت را چون اقبال لازم النکالش که همیشه چون رای او سست بود، بازویش را «۳» سخت بسته، به درگاه جهان‌پناه شهزاده با حشمت و جاه آوردند. امر والا به نفاذ پیوست که منزلی برای او معین شود «۴»، در احترام و شیوه محبت مبالغه نمایند.

راقم حروف به جهت استفسار و استکشاف بعضی مدعاها «۵» به خدمت میرزا مبادرت نموده، سبب طول رفتن او را از ارض اقدس

الی چناران «۶» و میان ایل بزکی «۷» که منتهایش شش هفت فرسخ بیشتر «۸» نبود، پرسیده در جواب گفت: در وقتی که از دروازه شهر بیرون آمدم به احتیاط آنکه «۹» مبادا گزمه لشکر در کمین کین باشند و سر راه بر فراریان بگیرند، من از آنها جدا «۱۰» شده، میل به طرف کوه‌سنگی نمودم و هرچند اسب تاختم به جایی نرسیدم و از چهار طرف خود لشکر منصور را دیدم (۴۶ ب) که سواران اکراد را برهم زده مشغول تاخت و تاراج گردیده بودند. «۱۱» چندین مراتب سواران «۱۲» به من برخوردند و از حال من پرسیدند متحمّل آنها نشده، اصلا «۱۳» جواب نگفتم: ایشان را تصور اینکه من هم از لشکریانم، تعرض به احوال من نرسانیده، بدون آزار و اضرار گذشته «۱۴»، من خدای را شکر کرده به «۱۵» تعجیل اسب می‌تاختم تا به نهر کوچکی کم‌عرض رسیده «۱۶»، هرچه سعی کردم که اسب از آن نهر بگذرد، پس‌تر می‌آمد و هرچند نهیب می‌زدم و به چوب ستبری «۱۷» که در دستم بود بر سر و گردنش می‌کوفتم، فایده نبخشید و چون ملاحظه کردم به قدر تیر پرتابی «۱۸» به عقب آمده بودم. در آن

---

(۱). مج: سعادتمندان.

(۲). مج: چنگ در کمر.

(۳). مج: بازوی.

(۴). مج: منزلی از برای او معین نموده.

(۵). مج: مدعا.

(۶). مج: ساحت چناران. (در زیر «ساحت» نوشته شده: «زاید»)

(۷). ملک: بیزکی.

(۸). مج: بیش.

(۹). مج: اینکه.

(۱۰). مج: سوا.

(۱۱). مج: زده، در تاخت و تاراجند.

(۱۲). مج: چند دفعه سوار.

(۱۳). مج: تمکین ایشان نکردم و.

(۱۴). مج: لشکریان را به تصور اینکه من یکی از ایشانم تعرضی به احوال من نرسانیده، به پیرامون آزار و اضرار من نگردیده، از من گذشته و.

(۱۵). مج: شکر کردم و به.

(۱۶). مج: کوچکی رسیدم.

(۱۷). ملک: سطبری.

(۱۸). مج: از آن نهر بگذرم پس پس می‌آمدم، یکدستی در دستم بود، بسکه به اسب زدم شکست و چون نگاه کردم، یک تیر از آن نهر.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۲۴

وقت بر من معلوم «۱» شد که اسب بنا را بر حرونی گذاشته اگر ده قدم پیش می‌راندم، از آن بیش به عقب می‌آمد، متحیّر شدم. «۲» ولوله در شهر و غلغله در اردو و لشکریان افتاده «۳»، سواران از هرطرف به جستجوی من در تک و دو بودند. نیک تأمل نمودم «۴» خود را در نزدیکی سنگر شاهزاده دیدم، از کثرت خوف و شدت هراس از زندگانی طمع بریده «۵» پیاده شدم و عنان اسب را به

دست گرفته، به راه افتادم. قدری راه رفته مانده شدم. به هوای «۶» اینکه شاید «۷» اسب ترک حرونی کرده باشد سوار شدم، اسبی که از تمامی اسبهای خود ممتاز کرده و نهایت اعتماد را بر او داشتم «۸»، قدم از جا برنمی‌داشت، دانستم که بخت نامساعد برگشته و نیروی طالع شاهنشاهی دست اقبالم را بسته است. «۹» آخر به هزار تعب «۱۰» و مشقّت گاه سوار و گاهی پیاده، خود را از سنگر شاهزاده به دامن کوه رسانیدم. «۱۱» مقارن این حال در نیم‌شب از دور شخصی را به نظر درآوردم، بسیار مهیب، به قامتی بلند، به حرکات متنوعه، گاهی می‌نشست و گاه برمی‌خاست. «۱۲» خوف زیاده غالب شد و دست از جان شسته پیاده شده نشستم. چون نیک ملاحظه کردم «۱۳»، پسر خود را دیدم که سراپا «۱۴» عور و برهنه است. از همرهانش پرسیدم. «۱۵» او نیز چون من بی‌خبر بود. «۱۶» بر سلامتی او شکر کردم «۱۷» و جلو اسب را به دست او دادم. هنوز

---

(۱). مج: ثابت.

(۲). مج: پیش می‌رفت، ده قدم دیگر پس می‌آید، متفکر شدم و صدای.

(۳). مج: غلغله در لشکر بلند شده.

(۴). مج: از هرطرف در تک و دو می‌باشند، نیک تأمل کردم.

(۵). مج: طمع از زندگانی ببریدم و پیاده شده و جلو اسب را در.

(۶). مج: به طمع.

(۷). مج: بلکه.

(۸). مج: اسبی که به دویست تومان خراسانی خریده بودم و اعتماد کلی به او می‌داشتم.

(۹). مج: بختم برگشته و طالع پادشاه سلیمان جاه و شاهزاده صاحب افسر و کلاه پای اقبالم را بستند.

(۱۰). مج: «تعب» ندارد.

(۱۱). مج: دور کرده به دامن کوه رسیدم.

(۱۲). ملک: برمی‌خواست.

(۱۳). مج: درین حیص بیص رفتن و نیم‌شب از دور شخصی را به نظر درآوردم سفید و بلند از خوف ایستادم و درست ملاحظه کردم دیدم گاهی بلند و گاهی کوتاه و گاهی ایستاده و گاه در راه است سخت ترسیدم به گمانم اینکه غولی در کمین من است دست از جان شستم و از اسب پیاده شده نشستم چون به پیش من آمد.

(۱۴). مج: از سر تا پا.

(۱۵). مج: احوال رفیقانش را پرسیدم.

(۱۶). مج: از.

(۱۷). مج: کرده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۲۵

راهی نرفته روز شد. «۱» خود را در بند گلستان (۸۹) دیدم. معلوم شد که آن «۲» قلیل راه را هم بعد از وجدان پسر خود رفته بودم «۳»، و الّا در همان دور سنگر مانده بودم. ناچار در مغازه [ای] پنهان شده «۴»، خلاصی «۵» خود را از جناب باری تعالی می‌خواستم و به هزار (۴۷ الف) بیم و امید آن‌روز را به شب رسانیده، عازم راه شدم و الی صبح در کوه و وادی سرگردان بوده، ندانستم که به کجا می‌روم. روز «۶» شد محل آبادی به دست نیامده، از تشویش آرام نداشتم، تا آنکه «۷» شب دیگر با هزار «۸» رنج و زحمت خود را در «۹» میان طایفه بزکی دیدم، از غایت مشقّت و تشویش «۱۰» به اسیری و کشتن راضی بودم. «۱۱» در آنجا رحل اقامت

انـداخته، نقد علی خان را که با من دم از اخلاص و یکرنگی می‌زد، از احوال «۱۲» خود مطّلع ساختم و از «۱۳» این معنی غافل بودم که:

برنیامد «۱۴» این دو کار از هیچ فردمردی از نامرد و نامردی ز مرد تا اینکه طوفان بلا را بر خود محیط دیده، به این روزم که می‌بینی نشستم و از «۱۵» کشمکش جهانیان رسته «۱۶»، دل بر کرم خدای عزّ و علا و مراحم، «۱۷» شاهنشاه کشورگشا، بستم. «۱۸»

گفتم: چرا مرتکب چنین امر شنیعی شده، دست به خون ذریّه «۱۹» رسول خدا آلودی؟

گفت:

چو «۲۰» تیره شود مرد را روزگارهمه آن «۲۱» کند کش نیاید به کار پرسیدم که غرض از آن بی‌ادبیها که در حرم محترم امام همام کردی چه بود؟ «۲۲»

---

(۱). مج: داده، چون صبح روشن شد.

(۲). مج: این.

(۳). مج: ولد خود رفتم.

(۴). ملک: «شده» ندارد.

(۵). مج: استخلاص.

(۶). مج: و روز.

(۷). مج: تا اینکه.

(۸). مج: دیگر قرین.

(۹). مج: به.

(۱۰). مج: و از بس که مشقت کشیدم.

(۱۱). مج: راضی شده.

(۱۲). مج: او را از حال.

(۱۳). مج: از فحوای.

(۱۴). مج: برنیاید.

(۱۵). ملک: «و از» تکرار شده.

(۱۶). مج: رستم و.

(۱۷). ملک: مرا.

(۱۸). مج: نهادم.

(۱۹). مج: فرزند.

(۲۰). مج: چه.

(۲۱). مج: همانش.

(۲۲). مج: سبب چه بود.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۲۶

گفت:

چو «۱» خواهد خدا سرنگونش کندبه کردار بد رهنمونش کند گفتم: اسباب «۲» و اثاثه سرکار فیض آثار را چرا تصرف کردی؟ گفت:

از جبر بود که مرد بی‌دین گردد

احتیاج باعث شد. (۹۰)

از «۳» این مقوله معاذیر ناموجه «۴» بسیار گفت. چون غرض اصلی تحقیقات «۵» فرار کردن او بود که بی‌زیاد و کم «۶» در وقایع تحریر شود «۷»، زیاده متعرض نشد و سایر اولاد و «۸» اخوان او، از قبیل عباس میرزا و ابراهیم میرزا و سلیمان میرزا و محب قلی میرزا و غیرهم که ده نفر بودند، در همان‌شب به سمت کلات (۹۱) فرار نموده، به فتحعلی خان جلایر، حاکم آنجا، «۹» ملتجی شدند و به تعاقب آنها توقیع رفیع والا- به سرافرازی فتحعلی خان صادر شد که آنها را به درگاه جهان [پناه] روانه سازد. «۱۰» حاکم کلات امتثالا- لامر الاعلی «۱۱» ایشان «۱۲» را محبوس و بنا به «۱۳» سابقه‌ای که فی‌مابین او و نادر میرزا بود به اولاد [و] اخوان او رفتار خوشی ننموده، «۱۴» وقع و محلی بر آنها نگذاشت و اسب و یراق ایشان را گرفته، محبوس و مقیّد «۱۵» به انضمام عریضه ضراعت‌آمیز روانه درگاه «۱۶» معلّی نموده و رضاقلی میرزا، ولد شاهرخ میرزا، و مصطفی میرزا، ولد نادر میرزا، به «۱۷» حرم محترم ملتجی شده، فرصت بیرون رفتن نیافتند. به‌هرحال مجموع

---

(۱). مج: چه.

(۲). مج: «اسباب و» ندارد.

(۳). مج: و از.

(۴). مج: غیرموجه.

(۵). مج: به جهت تحقیقات.

(۶). مج: بدون زیاده و نقصان.

(۷). مج: نماید.

(۸). ملک: «و» ندارد.

(۹). مج: «حاکم آنجا» ندارد.

(۱۰). مج: تعاقب آن توقیع لازم الاذعان رفیع والا که به سرافرازی فتحعلی خان حاکم کلات صادر شده بود، رسیده.

(۱۱). مج: لامره الاعلی. (دور «الاعلی» خط کشیده شده است.)

(۱۲). مج: آنها.

(۱۳). مج: بر.

(۱۴). ملک: نه نموده.

(۱۵). مج: او و نادر میرزا بود به ولدان غیر ملتجی او بعضی رفتارهای ناهنجار کرده شرایط میزبانی را به عمل آورده، از دقایقات چیزی را باقی نگذاشت و خود را در زمره قوم لوط منخرط ساخت و اسب و یراق آنها را با محبوسین و.

(۱۶). مج: دربار.

(۱۷). مج: در.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۲۷

اولاد (۴۷ ب) شاهرخی، از صغیر و کبیر و برنا و پیر، دستگیر و اسیر سرپنجه تقدیر شد و «۱» یکی از آنها بیرون نرفتند و در مدت ده

روز بعد از فتح ارض اقدس نادر ميرزا و اولاد و احفاد و ساير گرفتاران افشاريه را به نظر مبارك رسانيدند. «۲»
بعد از نظم و نسق امور آنها «۳»، در روز يكشنبه، دهم شهر رمضان المبارك ۱۲۱۸، «۴» الويه نصرت شاهزاده ظفر «۵» هم‌عنان از سنگر حركت و پياده عازم «۶» شهر شده «۷» و «۸» از گرد راه عزيمت به شرفيابى طواف آستان ملايك پاسبان خلايق مطاف (۴۸ الف) سلطان كشور تسليم و رضا على ابن موسى- عليه و على آبائه التحيّةِ و الثنا- كه قبله «۹» حاجات خواقين جم احتشام و كعبه اميد «۱۰» سلاطين والامقام است نموده، مبادرت بدين فيض عظمى فرمودند. «۱۱» بعد از اداى مراسم زيارت به عطاى «۱۲» صلات و مبرّات پرداخته، حرم محترم و صحن مبارك از ريزش كف دريا نوالش، غيرت بحر و كان و «۱۳» وضيع و شريف خدّام بهره‌ور و فيض‌ياب آن خوان احسان شايان گرديده، مزرع اميد هريك از رشحه‌افشانى سحاب عنايتش بارور و زبان‌ها به شكرگزارى انعام بى‌نهايتش خاصيت نى‌شكر گرفت. از بواطن خير آن امام عالى‌مقام و باقى ائمه معصومين- عليهم السلام «۱۴»- استمداد همّت نموده، عطف عنان به ارگ كهنه كه از ابنيه ملك محمود سيستانى است فرمودند و نادر ميرزا را با اعقاب شاهرخى حسب الامر در آنجا محبوس كردند «۱۵» و مراتب گرفتارى آنها را مصحوب مسرعان سريع السير معروض سدّه سنّيه «۱۶» اعلى‌حضرت شاهنشاهى داشته «۱۷»، در همان روز در

---

(۱). مج: شده.

(۲). مج: اقدس تمامى گرفتاران افشاريه به نظر انور رسيده.

(۳). مج: «بعد از نظم و نسق امور آنها» ندارد.

(۴). مج: رمضان ۱۲۱۸؛ ملك: «۱۲۱۸» ندارد.

(۵). مج: الويه ظفرنشان شاهزاده نصرت.

(۶). مج: داخل.

(۷). ملك: «شده» ندارد.

(۸). مج: «و» ندارد.

(۹). مج: از گرد راه به طواف ملايك مطاف روضه رضويه امام همام على بن موسى الرضا- عليه السلام- كه آستان ملايك پاسبانش قبله گاه.

(۱۰). مج: و بوسه گاه.

(۱۱). مج: مبادرت نموده. «بدين فيض عظمى فرمودند» ندارد.

(۱۲). مج: «عطاى» ندارد.

(۱۳). مج: صحن مقدس از كف دريا نوال مبارك درم ريز شده.

(۱۴). مج: خدام بهره‌ياب و مزرع اميد هركدام از رشحه‌افشانى دست كرمش سيراب شده، زبان‌ها لبريز شكر و ثنا و دهان‌ها مالامال محمّدت و دعا گرديده از باطن قدس مواطن سلطان كشور ارتضا و اجتبا عليه التحيه و الثنا.

(۱۵). مج: گرديده.

(۱۶). مج: سنيه سدره مرتبه.

(۱۷). مج: نمودند و.

اشرف التواريخ، متن، ص: ۱۲۸

بلده مقدسه «۱» به جهت امرا و خوانين و سركردگان و عموم افراد سپاه «۲» تعيين مكان «۳» و منزل فرموده و عامه رعايا را از مراحم

و مکارم خسروانه امیدوار و قرین استظهار «۴» ساخته، هر کدام را سرگرم شغل و کسب خود و تمامی را مشمول عواطف نامتناهی فرمودند. هریک به فراغت خاطر و آسودگی دل و کمال اطمینان «۵» به مشاغل خویش مشغول شدند.

امر شهر و بازار از فرّ میمنت مقدم شهزاده کامکار رونق و رواجی تمام گرفته «۶»، در هر محله و کوچه یساولان و نسقچیان تعیین شد که احدی، چه از سپاهی و قلّاش و چه رجّاله و اوباش، دست ظلم و تطاول به اموال و خانه رعایا و کسبه دراز نکرده، از جاده خود انحراف نورزند و جارچیان بلندآوا صدای «۷» مسرّت‌افزای «۸» امنیّت به گوش ساکنین و قاطنین آن بلدهٔ الامین رسانیدند. گویا تا نقّاش کارخانه ابداع آفرین صورت آن معموره رفیعه را بر لوح ماء و طین نگاشته بود، چنین نغمه دلکش و ترانه خوش نشنیده بودند و بدین گونه صورتی روح‌افزا را به خواب ندیده بودند. همگی رعایا و برایا زبان به شکر و محمّدت پادشاه جم بارگاه و شاهزاده (۴۸ ب) فریدون خرگاه گشوده، با نهایت امیدواری و غایت خوش‌وقتی و آسایش در بستر امنیت «۹» به کام دل غنودند. «۱۰»

---

(۱). مج: در شهر.

(۲). مج: عموم سپاهیان.

(۳). مج: جا.

(۴). از نوید مراحم خسروانه فرزانه و وعید مکارم خدیوانه امیدوار.

(۵). هرکدام سرگرم شغل کاسبی و مشمول عنایت نامتناهی شده به فراغت خاطر و اطمینان تمام.

(۶). مج: از فرّ طلعت شهزاده کامکار رواج پذیرفته.

(۷). مج: در هرمحله و کوچه یساولان با دگنگ زرین و نسقچیان با چماق و تبرزین تعیین شده که احدی از سپاهیان و اوباش دست تطاول به خانه و مال رعیت و کسبه دراز نکند و جارچیان بلندآوازه از صدای روح‌بخشا و نوید.

(۸). ملک: مسرت‌فزای.

(۹). مج: قاطئین ارض اقدس رسانیده، آن بلده جنت طراز که در هیچ قرنی این‌چنین آوازی را که نوید ضابطه و امنیت باشد به خواب ندیده بودند. قرین آرام گردیده، زبان به دعا و ثنای شهزاده کشورگشا گشودند و در مهد امن و آسایش.

(۱۰). مج: در حاشیه این قسمت آمده:

حکام خراسان پس از تسخیر ارض اقدس لطفعلی خان چاوشلو حاکم دره‌جز و نقد علیخان زعفرانلو حاکم چناران بلاتوقف شرفیاب حضور و مصطفی قلی خان عرب حاکم ترشیز و میر حسن خان حاکم طبس به ارسال عرایض و پیشکش عذرخواه شده، وعده آمدن به حضور را ... [ناخوانا] فتحعلی خان حاکم کلات به تعویق انداخته، مدارایی می‌نمودند.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۲۹

ذکر استشراف حضور اکثری از حکام و بیگلربیگیان و سرهنگان سرحدّات و ثغور

چون بلده ارض اقدس و معموره «۱» مشهد مقدس به حوزه تسخیر و حیطه تصرّف و «۲» تملیک شاهزاده گردون‌سریر درآمد، مجددا ارقام قضا نظام به سرافرازی لطف علی خان چپشلو، حاکم نسا (۹۲) و ابیورد «۳»، (۹۳) که معموره آن الان «۴» دره جز می‌باشد و نقد علی خان زعفرانلو، حاکم رادکان و توابع، که محل نشیمن آن بالفعل «۵» چناران است و فتحعلی خان جلایر، حاکم کلات، که هرکدام به سبب محکمه‌های متین و حصن‌های حصین، که هریک «۶» در متانت و رزانت پهلو «۷» به چرخ هفتمین می‌زد «۸»، مغرور و از قرب بساط خدمت و مطاوعت «۹» دور افتاده، از تقبیل آستان سعادت ارکان «۱۰» مهجور بودند، شرف نفاذ و

عزّ صـدور یافته «۱۱» که الی حال عـذر شـما مهمـل بودن مهمـات ارض اقـدس می‌بود، از روی هوا و هوس به دفع الوقت روزگـار می‌گذرانیدنـد، ما نیز به علت اشـتغال آن مهم خطیر که پیوسـته وجهه همّت بلنـد آفتاب تأثیر بود و دفع اعادی شـقاوت آثار آنجا را پیش‌تر پیشنهاد ضمیر حقانیّت تخمیر فرموده بودیم، به کار «۱۲» ایشان نپرداخته، معاذیر مسموعه و مواعید کاذبه شما را «۱۳» به سمع صلاح «۱۴» اصـغا و به درجه قبـول تلقی می‌فرمودیم، «۱۵» تـا اینکه به عنـایت کامله الهی و الطاف بالغه نامتناهی به سـرپنجه دلیران سپاه نصـرت همراه که مقالید ابواب مغلقه و مفاتیح درهای بسـته توانند بود. دروب بلده جنّت آثار و حصار آسـمان‌مدار ارض فیض شعار

---

(۱). مج: چون ارض اقدس و بلده.

(۲). مج: «تصرف» ندارد.

(۳). مج: ابیورد و نسا.

(۴). مج: در این جزء زمان.

(۵). مج: رادگان که الآن سواد اعظم آن.

(۶). مج: محکمه‌های [متن: محکمهای] سخت متین و حصارهای حصین زرین که هریک از آن.

(۷). مج: همسری به سپهر برین و پهلو.

(۸). مج: می‌زدند.

(۹). مج: بساط آدمیت و انسانیت.

(۱۰). مج: از جاده متابعت و مطاوعت.

(۱۱). مج: و عز اصدار پذیرفته.

(۱۲). مـج: عذر شـما به علت ارض اقدس و رضاجویی خاطر هرکس بود و به لیت و لعل و هوا و هوس روزگار گذرانیده، ما نیز به سبب اشتغال تسخیر ارض مینو مثال و استیصال و اضمحلال اعادی شقاوت مآل به سر وقت.

(۱۳). ملک: «کاذبه شما را» پاک شده است.

(۱۴). ملک: سلاح.

(۱۵). مج: به سمع رضا اصغا و به قبول اجابت تلقی فرمودیم.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۳۰

مفتوح و آن خطه فرح‌افزا ضـمیمه ممالـک محروسه شاهنشـاه اقلیم گشا شـده «۱»، شاهـد آرزو در آیینـه مراد جلوه‌گر و دست تمنّا عروس مـدّعا را در کمر «۲»، دیگر راه عـذر مسـدود و طریق مداهنه و مسامحه را موقوف سازند. «۳» چنانچه خواهند از «۴» قهرمان قهر جـان‌سوز مـا در امـان باشـند، بـدون تفکّر و انـدیشه راه‌سپاری، اخلاص و ارادت را پیشه، غاشـیه خـدمت «۵» بر دوش و حلقه عبودیّت را در گوش کشـیده، در بـادیه «۶» خـدمتگزاری قـدم‌فرسا و در بـادیه جان‌نثـاری مرحله‌پیمـا باشـند و الّا بنا را به مخالفت و خودسری گذارند، «۷» (۴۹ الف) فوجی از غازیـان جان‌نثـار و دلیران عرصه کارزار را مأمور خواهیم ساخت «۸» که حصار و جدار قلاعی که محل اسـتظهار ایشان است به ضـرب توپ قلعه کوب هموار و عالیها سافلها ساخته، گردن مردان آنها را «۹» عرضه شمشیر امتحان و زنان ایشان را اسیر و در کوچه و بازار «۱۰» عبرت اولو الابصار «۱۱» سازند. «۱۲»

لطفعلی خان «۱۳» چپشـلو که در ارادت «۱۴» ثابت‌قـدم و در شـیوه اخلاـص راسـخ دم و اعتقاد کامل به این دولت داشت و همواره تخم تمنّای فیض‌یابی حضور حضرت‌والا را «۱۵» در مزرع دل می‌کاشت که خود را به پایه سریر اعلی رسانیده، نطاق خدمتگزاری و

جان‌نثاری را بر میان بسته، به شرایط بندگی مشغول باشد «۱۶»، به سبب قرب جوار که «۱۷» با طایفه شومیه ترکمانیه تکّه خذلان شعار و عهودی که فی‌مابین او و آن «۱۸» جماعت مخذول العاقبه درین مدّت از روی اضطرار سمت استقرار یافته بود و همیشه منتظر بهانه بود، درین وقت که حکم لازم الاتباع

---

(۱). مج: کامله الهی مقالید حصار بلده جنت آثار به دست تصرف اولیای دولت ابدمدار درآمده.

(۲). مج: شخص تمنا با عروس مدعا دست در کمر گردیده.

(۳). مج: مداهنه و مساهله موقوف.

(۴). مج: چنانچه خواسته باشند از بأس.

(۵). مج: بدون استخاره و استشاره رهنورد وادی خدمت شده، غاشیه ارادت را.

(۶). مج: وادی.

(۷). مج: «بنا را به مخالفت و خودسری گذارند» ندارد.

(۸). مج: مأمور به آن دیار می‌فرماییم.

(۹). مج: آن سامان.

(۱۰). مج: ایشان اسیر کوچه و بازار و.

(۱۱). ملک: الو الابصار.

(۱۲). مج: خواهند بود.

(۱۳). مج: «خان» ندارد.

(۱۴). مج: در طریق ارادت.

(۱۵). مج: تخم هوس در.

(۱۶). مج: خدمتگزاری را بر کمر اخلاص بسته، شرایط جان‌نثاری را به عمل آورد.

(۱۷). مج: «که» ندارد.

(۱۸). مج: «آن» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۳۱

مطاع بدان طریق صادر شده بود، فرصت «۱» را غنیمت شمرده «۲» با کوچ و بنه خود در نهایت «۳» امیدواری و نیاز محرم کعبه «۴» راستان نواز شده، به عزّ بساطبوسی درگاه آسمان جاه «۵» سربلندی حاصل نموده «۶» و «۷» به نوازش خسروانه اختصاص کامل «۸» یافت. و نقد علی خان که از ورود او به درگاه معلّی استحضار به هم رسانید «۹»، از مضمون رقم مبارک «۱۰» نیز متنبّه شده، «۱۱» پای ثبات او متزلزل و توسن اندیشه‌اش را قوایم «۱۲» در گل فرورفته. چاره و مفری نجست، لابدا با رؤسای طایفه اکراد عزیمت دربار معلّی نموده «۱۳» به شرف سعادت کورنش بهره‌ور «۱۴» گردید. «۱۵» عفو خطاپوش شاهزاده هوشنگ هوش شامل احوال «۱۶» او شده، زلّات و هفوات او را به مضمون اینکه در عفو لذّتی است که در انتقام نیست، به اغماض و چشم‌پوشی معمول فرموده، از آنچه گذشته بود درگذشتند و هرروز در مراسم دل‌جویی و نوازش آن مغرور نادان «۱۷» می‌افزودند که شاید توهّم او کمتر شود و به مفاد «الخائن خائف» هرساعت توهّم او بیشتر و اطمینانش «۱۸» کمتر می‌گردید تا رسید به او آنچه رسید. متمّم احوالش در محل «۱۹» خود سمت نگارش خواهد یافت.

فتحعلی خان حاکم دار الثبات کلات که سابقا تحریر یافت «۲۰» (۴۹ ب) مصدر خدمات شایان شده، اولاد و اخوان نادر میرزا و

«۲۱» شاهرخی را که ملتجی به او شده بودند، دست و

---

(۱). مج: از «و همیشه ...» تا اینجا را ندارد. درین وقت فرصت ....

(۲). مج: دانسته.

(۳). مج: کمال.

(۴). مج: آستان کعبه.

(۵). مج: درگاه والا.

(۶). ملک: «نموده» ندارد.

(۷). مج: «و» ندارد.

(۸). مج: «کامل» ندارد.

(۹). مج: نقد علی خان چون خبر وصول لطف علی خان را استماع نمود و.

(۱۰). مج: اشرف.

(۱۱). مج: شد.

(۱۲). مج: توسن سرکش او تا سینه.

(۱۳). مج: شده.

(۱۴). مج: مستعد.

(۱۵). مج: گردیده.

(۱۶). مج: حال.

(۱۷). مج: او را به اغماض و چشم‌پوشی مقرون و به مضمون اینکه در عفو لذتی است که در انتقام نیست درباره او به عمل آورده از گذشته گذشتند و به روی او نیاوردند و هرروزه در طریق دلجویی و نوازش آن نادان مغرور.

(۱۸). مج: اطمینان او.

(۱۹). مج: متمم احوال او به جای.

(۲۰). مج: صورت تحریر یافته بود.

(۲۱). مج: اولاد و احفاد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۳۲

گردن بسته با پیشکش لایق و تنسوقات مناسب و عریضه‌ای مشعر بر ظهور خدمتگزاری و اظهار مطاوعت و جان‌نثاری به دربار والا گسیل و عذر شرفیابی «۱» حضور را از «۲» ضعف شیخوخیت و عدم استطاعت معروض داشت. درین باب «۳» مستدعی عفو و اغماض گردید و امرا و خوانین را از حصول مطالب «۴» و انجاح مآرب و تمنّای عرض مطلب مزبوره در حضرت والا واسطه نمود. «۵» نظر به استدعای امنای دولت قاهره، پذیرای خاطر اشرف شده، احضار او را موقوف فرموده، او را از مژده عواطف بی‌شمار قرین استظهار و از شمول مراحم روزافزون مسرور و مشعوف ساختند «۶» و در آن زمستان در ارض خلدنشان همواره همّت والا نهمت را «۷» به برانداختن گردن‌کشان و اضمحلال بداندیشان «۸» و التیام جراحات قلوب مظلومان و دلجویی ضعفا «۹» و مسکینان مصروف داشته «۱۰»، در انتظام مهام «۱۱» سرکار فیض آثار و رتق‌وفتق امور «۱۲» روضه مینومدار و نظم و نسق مهم هریک از «۱۳» خدّام بقعه ملایک مقام نهایت اجتهاد و اهتمام «۱۴» معمول داشته، به مراحم خدیوانه مراهم الطاف به جراحات خسته‌دلان «۱۵» می‌نهادند و به

مکارم خسروانه دست عطا به بذل امتعه و زر و گوهر «۱۶» بر عامّه فقرا می‌گشادند. و مصطفی قلی خان حاکم ترشیز که الی حال به کثرت و عدّت مال و رجال «۱۷» مغرور بود و فی الجمله خدمتی می‌کرد، طالب خدمتگزاری گردیده «۱۸»، پیشکشی «۱۹» لایق

---

(۱). مج: شرف.

(۲). مج: به.

(۳). مج: شیخوخیت محول نموده.

(۴). مج: مطلب.

(۵). مج: مآرب خود در خدمت اعلی واسطه نموده.

(۶). مج: قاهره از احضار آن اغماض عین فرموده او را از مژده مراحم والا قرین استبشار و از ظهور مکارم اعلی استظهار ساخته‌اند.

(۷). مج: «را» ندارد.

(۸). مج: بداندیشان و سرکشان.

(۹). مج: فقرا و ضعفا.

(۱۰). مج: بوده.

(۱۱). مج: انتظام امر.

(۱۲). مج: فیض آثار و انضباط.

(۱۳). مج: مینومدار و استقرار.

(۱۴). مج: اهتمام را.

(۱۵). مج: مراهم بر جراحات مجروحان.

(۱۶). مج: دست کرم به بذل اموال و امتعه بر.

(۱۷). مج: حاکم ترشیز نیز به طریق فتحعلی خان که الی حال به عدت رجال و کثرت اموال.

(۱۸). مج: استیمان شده.

(۱۹). مج: پیشکشهای.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۳۳

مصحوب کسان معتبر خود «۱» با عریضه‌ای مشعر بر ارادت و اخلاص «۲» انفاذ دربار جهانیان مناص «۳» نموده، مستدعی گردید که احضار او را به حضور لامع النور به طریق فتح علی خان حاکم کلات موقوف دارند، امنای دولت قاهره مسئول او را معروض و حسب التّمنای او معمول داشتند، «۴» مشروط آنکه در اول نوروز سلطانی «۵» خود یا ولد خود را با منال سالیانه روانه دربار جهان‌مدار شاهزاده عالی‌مقدار «۶» نماید. درین باب «۷» نیز رقم استمالت از مصدر حکمرانی به سرافرازی او صادر شد. «۸» کسانش رخصت انصراف حاصل نمودند. «۹»

ذکر ارسال خلاع آفتاب شعاع از دربار جهان‌مطاع و فرمان واجب الاذعان والیگری «۱۰» خراسان (۵۰ الف) به نام نامی و اسم سامی شهزاده سکندر شأن

چون پرتو خبر گرفتاری اولا-[د] «۱۱» و اخلاف شاهرخی و تسخیر ارض اقدس به مسامع جلال وافقان حضور شاهنشاه بی‌همال تافت، آن را بعد از تأییدات سبحانی «۱۲» و مساعدت بخت بلند سلطانی از «۱۳» نیروی طالع ارجمند شاهزاده «۱۴» جهانبانی دانسته،

امر قدر قدر «۱۵» سلطانی به نفاذ پیوست که در تمامی «۱۶» ممالك محروسه «۱۷» چراغان و آذین‌بندی «۱۸»، نموده،

(۱). مج: آنجا.

(۲). مج: «مشعر بر ارادت و اخلاص» ندارد.

(۳). مج: دربار والا.

(۴). مج: احضار او را نیز به دفع الوقت گذاشته حسب‌التمنای امرای عالی‌مقدار مسئول او به شرف اجابت مقرون گشته.

(۵). مج: مشروط بر اینکه در اول حمل.

(۶). مج: شهزاده بی‌مثل و بدل.

(۷). مج: در این خصوص.

(۸). مج: گردید.

(۹). مج: جمله «کسانش ...» را ندارد.

(۱۰). مج: از دربار عالمیان مطیع و جهانیان مطاع و فرمان لازم الاذعان والیگری و صاحب‌اختیاری ممالك. (از «و صاحب ...» تا انتهای عنوان در حاشیه آمده است.)

(۱۱). مج: «اولاد» ندارد. به جای آن «اخلاف» نوشته شده و دور آن خط کشیده شده است.

(۱۲). مج: به مسامع جلال و عرض خدیو دریا نوال دشمن شکر رسید، آن را از موالید تأییدات یزدانی. (دور «دشمن شکر» خط کشیده شده است.)

(۱۳). مج: «سلطانی از» ندارد. «و نیروی ...».

(۱۴). مج: شهزاده.

(۱۵). مج: اوامر علیه.

(۱۶). مج: که تمامی بلاد.

(۱۷). مج: محروسه را.

(۱۸). ملك: آزین‌بندی.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۳۴

وضیع و شریف به عیش و کامرانی پردازند «۱» و به شکرانه این موهبت کبری و عطیّه عظمی «۲» صلات بسیار و مبرّات بی‌شمار به ارباب استحقاق رسانیده، فرمان «۳» رفیع لازم التوقیع از مصدر عزّ و جاه به سرافرازی شاهزاده دارا درگاه «۴» و امرا و خوانین و جمیع سرکردگان سپاه مشعر «۵» بر نوازش و مراحم خسروی با خلاع آفتاب شعاع و اسبان با یراق مکمّل از طلا و شمشیر و خنجر مکلل «۶» و مینا و جلد و جایزه بی‌منتها صادر شده، مرحمت فرمودند. «۷»

شاهزاده بلنداقبال و امرای ارادت خصال «۸» و خوانین و سرکردگان به استقبال خلاع آفتاب مثال «۹» مبادرت نموده، الی رباط طرق که در سه فرسخی شهر واقع است نزول اجلال فرمودند. علما و فضلا و نقبا و خطبا با عموم اصناف شهری نیز در رکاب ظفرمآب به استقبال شتافته «۱۰»، از دروازه شهر الی طرق به نوعی ازدحام خلق بود که به عسرت پیاده و سواره «۱۱» عبور می‌کردند. در صحرای طرق قباب سرادقات عزّ و علا به قبه مینا پرتوافکن شد و به قدری «۱۲» شیلان و شیرینی در آن صحرا آماده و تدارک دیده شد که باوجود آن‌همه کثرت کسی نبود که ذخیره برای خود «۱۳» نگرفته باشد. بعد از ملزومات قاعده و آیین «۱۴» فرامین قضا «۱۵» تضمین شاهنشاهی را راقم حروف در حضور اشرف که هنگام سلام عام بود، «۱۶» خوانده و بعد از اتمام «۱۷» نقیب و خطیب خطبه

و فاتحه را به نام نامی و اسم «۱۸» سامی پادشاه سکندر غلام جم احتشام

---

(۱). مج: مشغول.

(۲). مج: عطیه عظمی و موهبت کبری.

(۳). مج: فرامین.

(۴). مج: شهزاده با حشمت و جاه.

(۵). مج: مبنی.

(۶). مج: شعاع زرتاری و اسبان یراق مکمل طلا و خنجرهای دسته مرصع.

(۷). مج: صادر و مرحمت شده.

(۸). مج: امرای سعادت مآل.

(۹). مج: تمثال.

(۱۰). مج: فرموده، نقبا و خطبا و علما و فضلا نیز با عموم شهریان هنگامه‌آرای عرصه شادی شده.

(۱۱). مج: الی طرق ازدحام خلق شده به نوعی که سواره و پیاده به عسرت.

(۱۲). مج: سرادق به فلک تتق کشیده این‌قدر.

(۱۳). مج: «برای خود» ندارد.

(۱۴). مج: «بعد از ملزومات قاعده و آیین» ندارد.

(۱۵). مج: قدر.

(۱۶). مج: اشرف در سلام عام.

(۱۷). مج: بعد از آن.

(۱۸). مج: القاب.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۳۵

ظلّ اللّهی و شاهزاده جهان‌پناهی زیب اختتام داده «۱»، از آنجا به دولت سوار شده، سواران در جلو «۲» بازی‌کنان و مطربان «۳» سرودگویان عزیمت به مراجعت «۴» شهر نمودند. «۵» به سعادت و فرخندگی وارد و به «۶» شرایط زیارت امام همام- علیه السلام- اقدام فرموده «۷» (۵۰ ب) و «۸» دو هزار تومان تبریزی که اعلی‌حضرت شاهنشاهی به جهت خدّام «۹» ذوی الاحترام روضه ملایک مقام و ارباب استحقاق به صیغه برّ و «۱۰» انعام از خزانه عامره مرحمت فرموده بودند «۱۱»، در همان‌جا «۱۲» به خدمه سرکار فیض آثار بالسّویه «۱۳» تقسیم و هزار تومان دیگر از مال خاصّ خود «۱۴» در همان روز به طلاب «۱۵» علوم دین و سالکان مسلک عرفان و یقین رسیده و سایر مستحقین نیز هریک به قدر استحقاق از آن انعام عام بهره‌ور شدند. «۱۶»

بعد از آن در تدارک سفر نبایر و عشایر نادری به دار الخلافه پرداختند. «۱۷» چون زمستان بود و هوا را برودتی زیاده در مزاج راه یافته بود، از برای هریک ملبوساتی که منع سرما تواند کرد، حسب‌المقرر ترتیب، «۱۸» به همراهی شرف خان خدابنده‌لو «۱۹» که مردی بود «۲۰» کاردان و جوانی هوشیار «۲۱»، روانه دربار گیتی‌مدار اشرف ظلّ اللّهی فرمودند و از آن پس به تهیّه و تدارک پیشکش سرکار موکب‌مدار شاهنشاهی پرداختند. «۲۲»

---

(۱). مج: جهان‌پناهی خوانده.

(۲). مج: همه‌جا.

(۳). مج: معاشران.

(۴). مج: «به مراجعت» ندارد.

(۵). مج: نموده.

(۶). مج: «به» ندارد.

(۷). مج: را به عمل آورده.

(۸). مج: «و» ندارد.

(۹). ملک: «خدام» ندارد.

(۱۰). مج: ارباب عمایم و فضلای عظام به صیغه.

(۱۱). مج: بود.

(۱۲). مج: دور «همانجا» خط کشیده شده است.

(۱۳). مج: بسویت.

(۱۴). مج: «از مال خاص خود» ندارد.

(۱۵). مج: طلبه.

(۱۶). مج: علوم دین قویم و مرشدان طریق مستقیم سمت انقسام پذیرفته به سایر مستحقین نیز هرکدام علی‌قدر استحقاق نصیب رسیده افتتاح آن به دعا و فاتحه ختم گردید و.

(۱۷). مج: سفر نبایر نادری و اخلاف شاهرخی پرداخته.

(۱۸). مج: و هوا در مزاج برودت کامل داشت از برای هریک پوستین پرپشم گرم و سایر ضروریات سر به هم شده.

(۱۹). متن: خدابندلو. (همه‌جا)

(۲۰). مج: «بود» ندارد.

(۲۱). مج: جوانی مستعد بود.

(۲۲). مج: از «و از آن پس ...» تا اینجا را ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۳۶

انفاذ یافتن پیشکش نوروزی به دربار پادشاهی به فرّخی و به سیاست رسیدن اولاد و احفاد شاهرخی «۱»

به جهت تهنیت و مبارک‌بادی عید سعید و نوروز فیروز، پیشکشهای لایق و جواهرات آفتاب ضیاء و مرصّع آلات گرانبها و اسبهای ممتاز و سایر تحف و هدایای خراسانی که سرکار چنان پادشا [ه] جم بارگاه را شایسته و درخور باشد، «۲» از هرقسم فراهم آورده «۳»، مصحوب شاه محمّد بیک یوزباشی غلامان «۴» به مرافقت گل محمّد بیک امیر آخور انفاذ درگاه فلک‌اشتباه خاقانی داشتند. بعد از وصول آنها به دار السلطنه در عید سعید «۵» که پیشکشهای شاهزادگان والاشأن و بیگلربیگیان «۶» ممالک محروسه را حاضر نموده بودند «۷»، حجّاب بارگاه سلطنت در تقدیم و تأخیر هریک به خاکپای شاهنشاهی عرضه داشتند. «۸» پادشا [ه] جم بارگاه «۹» امر فرمودند «۱۰» که چون شاهزاده والاشأن، والی مملکت «۱۱» خراسان، منشأ خدمات شایان «۱۲» نمایان شده است، پیشکش او مقدم است. «۱۳» خصوصا به برکات ارض اقدس و احترام «۱۴» مشهد مقدس از همه تفوّق دارد. «۱۵»

اول پیشکشی که در روز عید سعید به نظر انور پادشاه جم جاه رسید، پیشکشی شاهزاده آزاده بود و به موقع قبول انجامیده، بسیار

مستحسن طبع مبارک خاقانی شد. «۱۶» تمامی امنای

---

(۱). مج: از «رسیدن ...» تا انتها در حاشیه آمده است.

(۲). مج: و بعد به جهت عید سعید سلطانی و مبارکباد نوروز فرخنده مبانی پیشکش لایق دیده شده از آن جمله جواهرات بسیار و مرصع آلات بی‌شمار و اسبان ترکمانی خوب نامی راهوار و سایر تحفه‌های [متن: تحفهای] خراسانی که در نظر الو الابصار تحفگی و شایستگی داشت.

(۳). مج: آمده به.

(۴). مج: شاه محمّد بیک غلام که به منصب یوزباشیگری غلامان خاصه سرافراز بود.

(۵). مج: فلک‌بارگاه اعلیحضرت خاقانی شده در روز عید سعید نوروز فیروز. (در بالای کلمه «عید» نوشته شده است: «زاید».)

(۶). مج: بیگلربیگیان بلندمکان.

(۷). مج: «بودند» ندارد.

(۸). مج: هریک به سده سدره تربیت عرض نموده بودند.

(۹). مج: پادشاه عالمیان و شاهنشاه جهانیان.

(۱۰). مج: فرموده بودند.

(۱۱). مج: کل مملکت.

(۱۲). مج: مصدر خدمات شایان و منشأ امرهای خطیر.

(۱۳). مج: پیشکش او دخلی به پیشکش شاهزادگان دیگر ندارد.

(۱۴). مج: ارض اقدس و بیلاکات.

(۱۵). مج: از همه پیشکشها تقدیم دارد و.

(۱۶). مج: عید نوروز سعادت‌اندوز به نظر انور پادشاه فیروز روز رسید و به موقع قبول انجامیده، مستحسن طبع مبارک اعلی خاقانی گردید پیشکش شاهزاده جهانبانی بود که به آن آراستگی و خوبی و تکلفات کسی پیشکش نگذرانید.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۳۷

دولت قاهره «۱» (۵۱ الف) زبان به تحسین آفرین گشودند و فرستادگان به عنایت پادشاهی مخصوص و رخصت انصراف حاصل نموده، مراجعت به حضور لامع النور «۲» شاهزاده منصور کردند. «۳»

چون درین «۴» سال فرخنده فال، نوروز فیروز در هشتم شهر «۵» ذی حجهٔ الحرام ۱۲۱۸ «۶» بود، «۷» خاقان کشورستان «۸» به عزم سیر و شکار از دار الملک طهران نزول اجلال «۹» به مازندران بهشت نشان ارزانی و شهور «۱۰» شوال و ذی‌قعده «۱۱» را در آن خطّه جنّت طراز به سر برده، اکثر اوقات به سیر و شکار «۱۲» دریا تحشّم می‌فرمودند. از اینکه ولایت دار المرز از ممالک «۱۳» موروثی و رعایت اهالی آنجا از صغیر و کبیر و برنا و پیر همواره نصب العین خاطر خطیر و مکنون ضمیر آفتاب تأثیر بود، «۱۴» خاقان کشورگیر «۱۵» قدغن بلیغ فرمودند که در سواری و شکارگاه احدی را مانع نشوند که هرکس خواهد «۱۶» بی‌حجاب به رکاب نصرت انتساب و سده سدره مرتبه فلک احتجاب «۱۷» به عرض مطالب بهره‌مند و کامیاب گردند. «۱۸»

در آن زمستان تمامی اهل دار المرز استرآباد الی صفحات گیلان به عزم تماشای جمال و جلال پادشاهی فایض و سعادت‌اندوز گشته «۱۹»، در مدت دو ماه که امتداد توقف دبدبه «۲۰» خاقانی در بلده ساری و سیرگاه اشرف و فرح‌آباد و مشهد سر و بارفروش،

دیگر رسم و ضابطه قورق «۲۱» از میان برداشته شده و هرکس به عرض مطلب خود بهره‌مند می گردیدند. و

---

(۱). مج: «قاهره» ندارد.

(۲). مج: پادشاهی محظوظ و مرخص گشته، شرف‌اندوز حضور لازم الحبور.

(۳). مج: گردیدند.

(۴). مج: در آن.

(۵). مج: «شهر» ندارد.

(۶). ملک: «۱۲۱۸» ندارد.

(۷). مج: اتفاق افتاده بود.

(۸). مج: کشورگیر در آن سال.

(۹). مج: حرکت و نزول اجلال را.

(۱۰). ملک: شهر.

(۱۱). مج: ذیقعده ۱۲۱۸.

(۱۲). مج: به شکار و سیر.

(۱۳). مج: ولایات.

(۱۴). مج: «بود» ندارد.

(۱۵). مج: خاقان جهان‌ستان کشورگیر بود.

(۱۶). مج: مانع نشده هرکس خواسته باشد.

(۱۷). مج: فلک‌مآب.

(۱۸). مج: کامیاب و بهره‌مند.

(۱۹). مج: پادشاهی سعادتمند گردیده.

(۲۰). مج: توقف اعلی.

(۲۱). مج: بارفروش بود دیگر ضابطه قورق سلطانی.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۳۸

عمارت و بستان در «۱» وسط بحیره سبز میدان واقع است «۲» و از ابنیه و اختراعات سلاطین رضوان مکین صفویه است «۳» و به «۴» «بزرگ چال» اشتهار داشت در عهد خاقان مرحوم «۵» بالمرّه خراب شده، خاقان مغفرت آثار قدری به مرمّت آن پرداختند. رای جهانگشای خاقانی تعلق‌پذیر شد که از نو تعمیری شده باشد. «۶» حسب الامر الاعلی استادان چابک‌دست کارپرداز «۷» در ساعتی خجسته و وقتی میمنت انباز آغاز نمودند. «۸» بنیان عمارت را در اصل وسط نارنجستان طرح انداخته و پل وسیع عریضی از منتهای سبز میدان بر روی بحیره بسته، از آهک و آجر «۹» بالاـ آوردند که سواره و پیاده از آنجا به سهولت «۱۰» عبور و مرور نمایند و داخل کریاس عمارت شوند «۱۱» و آن نزهت‌آباد را مسمی به «بحر الارم» کردند. «۱۲» (۵۱ ب)

در بیستم ذی قعده ۱۲۱۸ «۱۳» از خیابان شیرگاه و کدوک فیروزکوه در متنزّهات سوادکوه شکارکنان عطف عنان به دار السلطنه طهران فرمودند و «۱۴» در آن اوان که کوکبه جاه و «۱۵» جلال خدیو بی‌همال در ساحات اشرف مازندران مسرّت‌بخشای خاطر پیر و جوان می‌بودند، «۱۶» عریضه شاهزاده مظفرلوا و وصول نبایر نادری و احفاد شاهرخی به ولایت بسطام معروض رای خورشید

اعتلای اقدس شد. «۱۷» امر اعلی صادر گردید که آنها را از راه دامغان و سمنان به دار الملک طهران برده و تا «۱۸» وصول کوکبه پادشاهی بدانجا آنها را محبوس داشته باشند. «۱۹» و در دویم ذی حجهٔ الحرام «۲۰» که اورنگ سلطنت به فرّ وجود شاهنشاهی «۲۱» زیب و زینت پذیرفت و

---

(۱). مج: که در.

(۲). مج: «است» ندارد.

(۳). مج: صفوی بود.

(۴). مج: «به» ندارد.

(۵). مج: اشتهار داشت عمارات آن.

(۶). مج: خاقان مرحوم جنت آشیانی و قدری در مرمت آن پرداخته بودند. رای جهان‌آرای پادشاهی تعلق به آن گرفته که آن مکان نزه را از نو تعمیر فرموده باشند.

(۷). مج: «کارپرداز» ندارد.

(۸). مج: در ساعت سعد خجسته و اوان فرخنده.

(۹). مج: صاروج.

(۱۰). مج: به سهولت از آنجا.

(۱۱). مج: بشوند.

(۱۲). مج: ساخته.

(۱۳). ملک: «۱۲۱۸» ندارد.

(۱۴). مج: «و» ندارد.

(۱۵). مج: «جاه و» ندارد.

(۱۶). مج: بودند.

(۱۷). مج: رای خاقان فلک احتشام شده.

(۱۸). مج: الی.

(۱۹). مج: پادشاهی محبوس نمایند.

(۲۰). مج: ۱۲۱۸.

(۲۱). مج: سلطنت و شاهنشاهی به فر وجود آن سایه الهی.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۳۹

گلستان ری از نسایم بهار «۱» مواکب پادشاهی چون روضه رضوان «۲» شکفت، نادر میرزا و اخوان و اولاد او را احضار به حضور لامع النور فرموده «۳» اولا «۴» سبب قتل مجتهد مغفرت‌مآب، میرزا مهدی، و بی‌احترامی روضه رضویه- علی مشرفها آلاف التحیّه- را پرسیدند. «۵» آن شقاوت مآل را «۶» به‌جز انفعال جوابی نبود. «۷» از اینکه عید اضحی «۸» قریب بود، در آن ایّام شریف طبع مبارک شاهنشاهی «۹» اقبال به سیاست آن بدسگال نفرموده، امر به حبس فرمودند. «۱۰» آنها را مجددا به «۱۱» محبس بردند. از شخصی «۱۲» ثقه استماع شد که در هنگامی که محبوسین را «۱۳» از حضور اقدس ظلّ اللّهی بردند «۱۴»، نادر میرزا میرزا رضاقلی را که به «۱۵» منصب خان انشای دیوان اعلی سرافراز بود و در مهمّات «۱۶» ملکی و مالی و منصب خطیر وزارت نیز دخیل بود و

تقرّبی زیاد در حضرت پادشاهی داشت «۱۷»، واسطه نمود «۱۸» که من چنان یافتم «۱۹» که قبله عالم نظر به مرحمتی که دارند می‌خواهند حکومت مشهد مقدس را به من مفوض و موکول فرمایند و لیکن چون اهل «۲۰» آنجا چندان رضامندی «۲۱» از من ندارند، گاه هست بر من بشورند و قبول این معنی را نکنند. اگر مراحم شاهنشاهی شامل شود، در ولایت عراق ولایتی تفویض فرمایند بهتر خواهد بود. «۲۲»

---

(۱). مج: از بهار نسایم.

(۲). مج: پادشاهی گل گل.

(۳). مج: احضار نموده.

(۴). مج: «اولا» ندارد.

(۵). مج: سبب قتل مرحمت‌پناه میرزا مهدی و بی‌اعتنایی روضه رضویه علیه آلاف و التحیه را استفسار فرمودند.

(۶). مج: «را» ندارد.

(۷). مج: نداشت.

(۸). مج: عید قربان و اضحی.

(۹). مج: فی الحقیقه طبع اعلی اقبال.

(۱۰). مج: شده.

(۱۱). مج: در.

(۱۲). مج: «شخصی» ندارد.

(۱۳). مج: «را» ندارد.

(۱۴). مج: ظل اللّه فی الارضین مرخص شده بودند.

(۱۵). مج: به شرف.

(۱۶). مج: سرافراز و در امور.

(۱۷). مج: نیز دخل داشت و به مزید تقرب از همگنان ممتاز بود.

(۱۸). مج: نموده.

(۱۹). مج: من می‌دانم.

(۲۰). مج: مردم.

(۲۱). مج: دلخوشی.

(۲۲). مج: گاه است که بر من بشورند. اگر مکارم پادشاهی شامل حال من است در مملکت عراق ولایتی به من تفویض شود بهتر از آن است.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۴۰

میرزا رضا قلی از فحوای کلام استنباط خبط دماغی بی‌نهایت کرده «۱»، کیفیت را معروض داشت و جنون او در همه‌جا به ظهور پیوست و «۲» اصلا رای آفتاب ضیای پادشاهی «۳» به سیاست آن غرقه محیط روسیاهی (۵۲ الف) تعلق نمی‌گرفت. تا آنکه جمعی از فحول علما و مجتهدین متفقا و اجماعا فتاوی به خون او نوشتند که به ازای خون ناحق مجتهد شهید سعید به فحوای کریمه «وَ لَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَياةٌ» (۹۴) امنای دولت قاهره معمول دارند. «۴»

بعد از عید «۵» اضحی نادر میرزا و ابراهیم میرزای ولـدش و عباس میرزای برادرش با سایر اولاد شاهرخی که مباشر امورات شنیعه بودنـد به یاسا رسیده زمانه روزنامچه عمر ایشان را درنوردیـد و روزگار طومار زنـدگانی آنها را درهم پیچیـد. «۶» دولت ضعیف افشاریه سپری و شوکت بی‌مدار نادریه منقطع شد «۷». نهال اقبالشان از پا درآمد و بیخ آمالشان از ریشه برآمد. «۸» (۹۵)

چنین است آیین گردنده دورگهی مهربانی از او گاه جور

دو روز است چون بوالهوس مهر اونشـان وفـا نیست در چهر او و جهانیـان او را هرلحظه «۹» به این عبـارت مخاطب و معاتب ساخته، می‌گفتند:

گرت بار خار است خود کشته‌ای‌وگر پرنیان است خود رشته‌ای

اگر بد کنی چشم نیکی مدارکه هرگز نیارد گز انگور بار چنانچه آن سفیه نادان تا آخر حال ملتجی «۱۰» به این دولت جاوید ارکان می‌گردید، شاهنشا [ه] ظلّ اللّه بنابر وفور مروّت و گذشتی که فطری ذات همایون دارند «۱۱»، زلّات و هفوات

---

(۱). مج: کلام او استدلال خبط دماغ کامل نموده.

(۲). مج: و در همه‌جا جنون آن مجنون به وضوح.

(۳). مج: شاهی.

(۴). مج: تا اینکه فحول علما و متشرعین صاحب‌رأی اجماعا فتاوی بر قتل او نوشـته، به خون آن مجتهد شهید امنای دولت شاهی را ترغیب و تحریص به قصاص نموده‌اند، بنابر نص صریح القصاص حیوة یا اولی الالباب.

(۵). مج: عید سعید.

(۶). مج: درهم پیچیده.

(۷). مج: بی‌مدار اولاد نادری منقطع گردیده.

(۸). مج: درآمده بیخ و بار حیات آن سلسله میشوم از ریشه برکنده شده.

(۹). مج: هرلحظه او را. اشرف التواریخ متن ۱۴۰ انفاذ یافتن پیشکش نوروزی به دربار پادشاهی به فرخی و به سیاست رسیدن اولاد و احفاد شاهرخی

(۱۰). مج: به اختیار خویش ملتجی.

(۱۱). مج: می‌گردید اعلی خاقان ظل اللهی بنابر مروت و کرمی که جبلی ذات ملکی صفات اعلی دارند.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۴۱

او را به عفو و اغماض می‌فرمودنـد «۱» و به تلافی سـیاستی که از جانب خاقان مغفور نسـبت «۲» به شاهرخ میرزا به عمل آمـده بود، اولاد و احفاد «۳» او را در «۴» ظلّ عاطفت و عنایت تربیت می‌فرمودند. «۵» و لیکن چون مدّت حیات ایشان به سر آمده بود، چاره و گریزی نداشتند. «۶» قضا چشم امیدشان «۷» را تیره و دیده بختشان را خیره و «۸» به کردار بد و «۹» ناشایست رهنمونی گفته «۱۰»، تا دست قـدر پنجه حیاتشان را برتابیـد و بازوی اجل بینی نخوتشان را بر خاك تیره مالیـد و سـزای آنچه به عمری کرده بودند در دمی روزگار مکافات پیشه در کنار ایشان نهاد. «۱۱»

به چشم خویش دیدم در گذرگاه‌که زد بر جان موری مرغکی راه

هنوز از صید منقارش نپرداخت‌که مرغی دیگر آمد کار او ساخت

جهان آیینه عدل است شایدکه هرچه از تو بیند وانماید مفصل احوالات آنها و سـیاستی که نسبت به ایشان به ظهور رسیـد آن است که اعلی‌حضرت شاهنشاهی (۵۲ ب) در مرتبه ثانی که آنها را به حضور سعادت مبانی احضار و تقصیرات هریك را چنانچه به وقوع

رسیده بود، به قید تعداد و شمار درآوردند، هرکدام را به سیاستی مخصوص فرموده «۱۲»، نادر میرزا «۱۳» و ابراهیم میرزای ولدش از قهرمان قهر جهان‌سوز پادشاهی به قتل رسیدند «۱۴» و جهان‌بین سلیمان میرزا و علی میرزا و محمّد زمان میرزا و طهماسب میرزا و خالق و یردی میرزا و محب قلی میرزا را از حلیه بینایی عاطل و رضا قلی میرزا و مصطفی میرزا را حسب التّمنّای (۵۳ الف) شاهزاده آزاده به جان امان داده، مأمور به فارس فرمودند. «۱۵» حکم رفیع همایون «۱۶» پادشاه ربع‌مسکون به سرافرازی

---

(۱). مج: مقرون می‌فرمودند.

(۲). مج: خاقان جنت آشیان.

(۳). مج: اکباد.

(۴). مج: به.

(۵). مج: می‌نمودند.

(۶). مج: چاره‌ای نداشت.

(۷). مج: بختش.

(۸). مج: دیده اقبالش را خیره ساخته.

(۹). ملک: «و» ندارد.

(۱۰). مج: کرده که.

(۱۱). مج: حیاتش را برتابیده، در مکافات را برو گشاده، سزای او را در کنار او نهاد.

(۱۲). مج: اشعار تا اینجا را ندارد.

(۱۳). مج: نادر میرزا و عباس میرزا.

(۱۴). مج: به یاسا رسیده.

(۱۵). مج: فرموده‌اند و.

(۱۶). مج: رفیع لازم التوقیع همایون از دربار.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۴۲

قوه باصره سلطنت کبری، «۱» شهزاده مظفرلوا، «۲» صادر گردید که زنان ایشان را روانه طهران [کنند] که به سرپرستی عجزه قیام و مشغول باشند. «۳» آسمان کینه سگال را

نه امروزش چنین رفتار بوده استفلک تا بوده اینش کار بوده است

در بیان حبس و قید نقد علی خان زعفرانلو «۴» به سبب اعمال «۵» نکوهیده خویش

سابقا نگاشته قلم مشکین رقم شده بود که نقد علی خان زعفرانلو بنابر توهّمی که از افعال و اقوال سابقه خود داشت، همیشه مضطرب و متزلزل می‌زیست. هرچند دل‌جویی و نوازش از جانب شاهزاده کیخسرومنش نسبت به آن نادان بدکنش به عمل می‌آمد، اضطراب او سمت تضاعف می‌پذیرفت و به هرکس می‌رسید شکایت‌گونه می‌گفت و چون مردمان مست و بی‌هوش، اوقات او می‌گذشت. «۶» رفته‌رفته کار به جایی رسید که قوّت واهمه او را فراگرفته «۷»، او را برین داشت که از دربار گیتی‌مدار فرار نماید. «۸» بعضی از همراهان «۹» او از خیال فاسد او باخبر «۱۰» و اندیشه‌مند گشته، سرپوش از آن «۱۱» طبق برداشته، به افشای رازش کوشیده «۱۲»، کیفیّت آن را به واسطه امنای دولت معروض سده سدره مرتبت شهزاده کامران وافرحشمت نموده، از خیال فاسد آن

فسادانـدیش و از هوای محـال آن کافر نعمت ناپاک کیش، آتش غضب قیامت لهب شاهزاده کامل نسب زبانه زدن گرفته، حکم به اخـذ و قیـد آن مجهول العقل صادر شـده، فرمودنـد که ما آن‌همه اغماض و عفوی که در تقصـیرات او فرمودیم و افعال ذمیمه او را چشم پوشیدیم، اصلا «۱۳» منظور نداشته، سوء طینت و خبث

---

(۱). مج: «کبری» ندارد.

(۲). مج: ظفر رهنمون.

(۳). مج: عجزه اشتغال نمایند.

(۴). کرد زعفرانلو.

(۵). مج: اعمال و افعال.

(۶). مج: و چون آدم فلونیا خورده و بخت افسرده پژمرده بود تا.

(۷). مج: «او را فراگرفته» ندارد.

(۸). مج: فرار بر قرار اختیار نماید.

(۹). مج: همراهان و همرهان.

(۱۰). مج: «باخبر و» ندارد.

(۱۱). مج: از سر.

(۱۲). مج: اقدام نموده.

(۱۳). مج: ما آن‌همه اغماضی که از تقصیرات و افعال ذمیمه او فرموده‌ایم.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۴۳

طبیعت «۱» آخر او را برین داشت که از درگاه خلایق امیدگاه «۲» روگردان شود، بنابر شعر «۳» مشهور که:

زمین شوره سنبل برنیاردداو «۴» تخم امل ضایع مگردان با آن‌همه مکارم و تربیت اعلی‌حضـرت شاهنشاهی مصدر چنین جهالت و فضولی شده «۵» تا یک سال خلق اللّه را آزرده می‌داشت و عاقبت الامر که خایب و خاسـر ملتجی به ما گردیـد و انواع نوازش دید، منشأ ضلالت و گمراهی گردید. (۵۳ ب) پس بدیهی است که:

سر ناسزایان برافراشتن‌وزیشان امید بهی داشتن

سررشته خویش گم کردن است‌به جیب اندرون مار پروردن است و در همان روز از رکاب ظفربنیان «۶» کس روانه چناران فرمودند به ضبطوربط آنجا «۷» پرداخته، اهالی آن سـرزمین و اکراد وحشـی آیین را خاطرجمع و مطمئن ساخته، امیدواری دهند «۸»، او را با رضاقلی میرزا و مصطفی میرزا و عورات و نسوان نادر میرزا که در ارض اقدس می‌بودند «۹»، مقیّد و محبوس روانه دربار جهان‌مدار شهریاری ساختنـد. «۱۰» رضـاقلی میرزا، برادر نـادر میرزا، و مصـطفی میرزا، پسـرش، در آن شب که بلـده مقـدّسه فتـح شـد، آنها را فرصـت فرار نشـده، به روضه مبـارکه مطهره جنـاب امـام همـام پناه بردنـد و در آنجـا «۱۱» بـه سـر می‌بردنـد. رضـا قلی میرزا مردی درویش‌مسـلک و کم‌آزار بود «۱۲» و مصـطفی میرزا در «۱۳» عهد پدر خویش به شـرف منصب تولیت «۱۴» روضه رضویه سرافراز بود «۱۵» بعد از فتح شاهزاده فرّخ

---

(۱). مج: سوء طبیعت و خبث طینت.

(۲). مج: درگاه والا.

(۳). مج: مثل.

(۴). مج: درو.

(۵). مج: جهل و فضول گردیده.

(۶). مج: ظفر هم‌عنان.

(۷). مج: که به ضبط آنجا.

(۸). مج: را مطمئن و امیدوار ساخته باشد و.

(۹). مج: را مطمئن و امیدوار ساخته باشد و.

(۱۰). مج: نمودند.

(۱۱). مج: رضاقلی میرزا ولد شاهرخ میرزا و مصطفی میرزا ولد نادر میرزا بوده که در شب فتح فرصت فرار نشده در روضه مطهره منوره امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا- علیهما السلام- پناه برده.

(۱۲). مج: مرد کم‌آزار درویش.

(۱۳). مج: که در.

(۱۴). مج: به شرف تولیت آستان ملایک مطاف.

(۱۵). مج: بوده که.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۴۴

سیر «۱» آن دو نفر «۲» را خاطرجمع نموده، نگاه‌داری فرمودند و در هنگام «۳» روانه کردن به درگاه جهان‌پناه «۴» خواهشمند و مستدعی شدند که خاقان عدالت نشان تقصیرات و زلّات آن دو مضطر را به عفو و اغماض مقرون فرموده باشند. بعد از وصول دار الخلافه خاقان اعظم، ایجابا لمسئوله، از زلّات و هفوات آن هردو گذشته، عفو فرمودند و «۵» از عاقبت کار نقد علی خان کرد، اگرچه: «۶»

معلوم من نشد که سپهرش کجا ببردیا گردش زمان به کدامین زمین سپرد اما مجمل «۷» آنکه آن بی‌بصیرت را بعد از وصول دار السلطنه کماهی احوالش بر رای کشورآرای اقدس روشن شد. [چشم] جهان بینش را تیره ساختند. «۸»

خلاصه شاهزاده والاجاه در عرض دو سه ماه گلزار خراسان را «۹» از خار و خاشاک سرکشان و مفسدان «۱۰» مصفّا و بوستان آن مملکت «۱۱» را از وجود گلچینان بیگانه معرّا و مبرّا «۱۲» ساخته، هرکجا مفسدی بود به سرپنجه تدبیر «۱۳» و کاردانی برانداخت. مهم «۱۴» نیابت مملکت‌داری را «۱۵» به محمّد خان قاجار مفوّض و زمام لشکری را به اختیار «۱۶» حسین خان سردار مرجوع فرمود که در انتظام مهام ملکی و مالی و انتساق امور سپاهی «۱۷» و رعیتی سعی موفور را به منصّه ظهور رسانیده، (۵۴ الف) واقعات و صادرات را روزبه‌روز عرض کرده، آنچه از مصدر جلال و مهبط اقبال امر می‌شود، فیصل می‌یابد. فی الواقع امور «۱۸» خراسان

---

(۱). مج: نیکوسیر.

(۲). مج: مضطر.

(۳). مج: در حین.

(۴). مج: درگاه خلایق امیدگاه.

(۵). مج: خاقان غظنفر فراز زلات آن دو نفر ایجابا لمسئوله گذشته و لیکن.

(۶). مج: «کرد اگرچه» ندارد.

(۷). ملک: مجملی.

(۸). مج: از «اما ...» تا اینجا ندارد.

(۹). ملک: «را» ندارد.

(۱۰). مج: معاندین و مفسدین.

(۱۱). مج: مملکت فردوس‌نشان.

(۱۲). ملک: معرّی و مبرّی.

(۱۳). مج: اهتمام.

(۱۴). مج: امور.

(۱۵). ملک: «را» ندارد.

(۱۶). مج: که از جمیع صفات و کمال آراستگی داشت مفوض و زمام اختیار لشکری را به.

(۱۷). ملک: «را» ندارد.

(۱۸). مج: وقایع و مطالب را روزبه‌روز از صادرات و واردات عرض کرده، آنچه از مکمن جلال و مصدر اقبال امر شود از آن قرار فیصل می‌داده باشند. فی الحقیقه امر.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۴۵

من جمیع الجهات از حسن سلوک و رعیت‌پروری و چاکرنوازی شاهزاده با داد و هوش «۱» چون بهشت جاودان و روضه رضوان شد. «۲»

کسانی که چندین سال آواره هرات و قندهار و سرگشته سایر «۳» بلاد و امصار بودند به فراغت خاطر و اطمینان قلب معاودت به اوطان خود کرده، سرگرم امر معاش و «۴» زندگانی خود گردیدند. مشهد مقدّس که از ایّام و عهود سلف کسی را یارای آن نبود که قدم را از دروازه‌اش بیرون گذارد «۵» و همه‌روزه فوج ترکمانیه و طایفه ضالّه «۶» اوزبکیه در خرابه‌های «۷» حول «۸» شهر در کمین کین و فرصت دستبرد بودند و همیشه به استمرار به «۹» تاخت و تاراج دست و بازو می‌گشودند، «۱۰» در عهد خجسته شاهزاده فرّخ‌سیر و از صیت جلادت آن بلنداختر، پی و پای آن گروه «۱۱» شقاوت اثر از «۱۲» سی فرسخ در سی فرسخ آن شهر بریده شد بلکه از مهابت آن بلنداقبال چندی گوشمالها خورده، یارای آن نداشتند که از اوبه‌ها «۱۳» و محل سکنای خود قدمی بیرون گذارند «۱۴» و شب و روز گرفتار پاس یورش شهزاده کامکار و تطاول غازیان جلادت آثار بودند، و رعایای شهری که تا «۱۵» حال در چهار دیوار قلعه محبوس و مختفی می‌بودند به هرقدر «۱۶» که دست‌رس داشتند و جاهایی «۱۷» که هرگز ندیده بودند بنای زراعت و فلاحت گذاشته به جوکاری و آبیاری مشغول گشتند و «۱۸» قراولانی که از جانب «۱۹» والا تعیین شده بودند در هردهنه دشت، از مزدوران (۹۶) و بزاوندقان و یکه باغ و آق دربند

---

(۱). مج: هوش و صفای طینت و نیکو اخلاصی آن دو امیر خیریت نیوش.

(۲). مج: گردید.

(۳). مج: «سایر» ندارد.

(۴). مج: به فراغت خاطر عود به اوطان خود نموده، سرگرم.

(۵). مج: از ایام سلف الی حال کسی را یارای آن نبود که از دروازه قدم بیرون نهد.

(۶). مج: ترکمانیه و فئه شومیه.

(۷). متن: خرابهای.

(۸). مج: دور.

(۹). مج: و بنابر عادت مستمره همه‌روزه در.

(۱۰). مج: می‌گشادند.

(۱۱). ملک: انگر.

(۱۲). مج: آن گروه مکروه و آن طایفه شقاوت‌پژوه.

(۱۳). ملک: اوبا. (همه‌جا). مج: اوبها (همه‌جا).

(۱۴). مج: از [اوبه‌ها] بیرون بیایند.

(۱۵). مج: عوام شهری که الی.

(۱۶). مج: بودند به قدری که.

(۱۷). مج: جایی.

(۱۸). مج: «و» ندارد.

(۱۹). مج: از جانب سعادت جوانب.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۴۶

(۹۷)، معادل یک صد نفر «۱» سوار و پیاده، در هریک از آنجاها «۲» به ساخلو مأمور شده، شیوه تدبیر و «۳» حزم را از دست ندادند و مکرّر اتفاق می‌افتاد که قراولان از بیکاری به تنگ آمده، با هم ممهد شدند و اوبه‌های ترکمانیه «۴» را چپاول کرده، اسیر و غنیمت می‌آوردند. «۵»

از اتفاقات، میق، سردار نامی، از بی‌باکان طایفه شومیه تکّه «۶» که با خیل هزاره (۹۸) و اویماق حسن عهد و وفاق داشته بود با مساوی «۷» یک صد نفر سوار از دشت به عزم تاخت حوالی (۵۴ ب) ارض اقدس سواره شده «۸» و خود را به میان هزارجات کشیده، چنین شهرت داد که به هرات می‌روم. بنابران «۹» طایفه «۱۰» هزاره تعرّضی به او «۱۱» نرسانیده، آن بدبخت از راه مکر و غدر از میان هزاره جلو گردانیده، علی الغفله در شش فرسخی ارض اقدس در هنگامی که تمامی انعام و دواب و اغنام «۱۲» سپاهی و رعیتی در چمن و صحرا می‌گشتند «۱۳» و اول بهار بود، چپاول انداخته دست به یغما و اسر گشادند. یکی از آن علف‌چینان از قید «۱۴» آن بی‌دینان جسته، خبر به شهر رسانید. شاهزاده «۱۵» منصور محمّد خان قاجار و حسین خان سردار را به تکامیشی آنها مأمور فرموده، با فوجی از سواران که حاضررکاب بودند از شهر بیرون رفتند. آنها که خود از سطوت شهزاده فریدون‌فر مستحضر بودند «۱۶» تاب نیاورده، به همان های‌وهوی مال‌چران و علف‌چینان «۱۷» و زدوخورد چوب و تیشه خازنان «۱۸» پای ثباتشان متزلزل شده، از بیم اینکه سوار از پی «۱۹» خواهد رسید، بنابر فرار گذاشتند. افواج منصوره و سردارها «۲۰» به امید شکار «۲۱» جلوریز به آنجا رسیده، آنها که دو ساعت از روز

---

(۱). مج: «نفر» ندارد.

(۲). مج: در همه‌جا.

(۳). مج: «تدبیر و» ندارد.

(۴). مج: ممهد شده موافقت ورزیده اوبه‌های تکّه؛

(۵). ملک: «می‌آوردند» ندارد؛ مج: اسیر و یغما می‌آورند.

(۶). مج: میق نامی از بی‌باکان تکّه.

(۷). مج: با معادل.

(۸). ملک: «شده» ندارد.

(۹). مج: بنابرین.

(۱۰). مج: خیل.

(۱۱). مج: بدو.

(۱۲). مج: تمامی مالهای.

(۱۳). مج: در صحرا بودند و در چمن می‌گشتند.

(۱۴). مج: از دست.

(۱۵). مج: از جانب شاهزاده.

(۱۶). مج: «بودند» ندارد.

(۱۷). مج: علف‌چین.

(۱۸). مج: چوب و تبرزین.

(۱۹). مج: «از پی» ندارد.

(۲۰). مج: با سرداران.

(۲۱). مج: شکاریان.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۴۷

گذشته رهنورد وادی فرار گشته بودند «۱» که البته فاصله بین الفریقین تخمینا دوازده فرسخ متجاوز بلکه چهارده فرسخ شده بود. «۲» چون لشکر دایم هوس این‌چنین روزی را داشتند «۳» که شاید «۴» صیدی را به دام آورند «۵»، ضبط جلو سپاه ظفر همراه امکان نیافته، «۶» سوار فوج‌فوج به تعاقب آن طایفه شومیه شتافتند، تا «۷» آن‌روز به شب رسید و «۸» اثری از ترکمانیه نجستند «۹» و شب را نیز رفته، صبح کردند و نشانی نیافتند. با «۱۰» اینکه می‌دانستند که آن‌گروه از خوف خود را به کوه رسانیده «۱۱»، راه را چپ ساخته بیرون رفته‌اند، «۱۲» مع هذا کسی را جرأت آن نبود که حرف «۱۳» معاودت بر زبان آورد «۱۴» که مبادا احدی «۱۵» حمل بر بددلی و جبن آن‌کس نماید.

خلاصه آن‌روز هم تا نزدیک غروب آفتاب «۱۶» ایلغار کرده، قریب به «۱۷» پنجاه فرسنگ از گریوه مغاک و راه‌های سخت صعبناک «۱۸» را طی کرده، سوای چند رأس اسب مانده بی‌صاحب نصیب غازیان نصرت هم‌عنان نشد. «۱۹» ناچار آن شب را در آن صحرای بی‌آب گذرانیده، صبح قرین تأسف (۵۵ الف) مراجعت به شهر کرده «۲۰»، این غلغله و آوازه در اوبه‌های ترکمانیه «۲۱» افتاده، دست و پا را گم کرده، از بیم غازیان جلای وطن اختیار و خود را از یورت و محلات «۲۲» به اصل دشت کشیده، چندی به خوف «۲۳» و ناکامی گذرانیده، بالاخره «۲۴» به کنکاش و صوابدید «۲۵» صوفیه خود، چند نفر از اون بیگیان «۲۶» و آق سقالان با قضات خود به انضمام

---

(۱). مج: «بودند» ندارد.

(۲). مج: «بلکه چهارده فرسخ شده» ندارد.

(۳). مج: می‌کردند.

(۴). مج: «شاید» ندارد.

(۵). مج: بیاورند.

(۶). مج: ضبط جلو سوار ممکن نشده.

(۷). مج: آن طایفه فراری شتافتند و جمعی رد اسبان را گرفته اسب می‌تاختند.

(۸). مج: رسیده.

(۹). مج: ترکمان نشده.

(۱۰). مج: و با.

(۱۱). مج: بر کوه زده.

(۱۲). مج: چپ کرده، بیرون رفتند.

(۱۳). مج: کسی جرأت نکرده سخن.

(۱۴). مج: نراندند.

(۱۵). مج: که مبادا کسی دقت کرده.

(۱۶). مج: آن‌روز را نیز تا عصر تنگ.

(۱۷). مج: «به» ندارد.

(۱۸). مج: صعبناک و دشت پهناور.

(۱۹). مج: غازیان ظفر موکب نشده.

(۲۰). مج: کرده بودند و.

(۲۱). مج: ترکمانیه شومیه.

(۲۲). مج: «از یورت و محلات» ندارد.

(۲۳). مج: «خوف و» ندارد.

(۲۴). مج: و بالاخره.

(۲۵). مج: «و صوابدید» ندارد.

(۲۶). ملک: اون بیگی.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۴۸

عرایض «۱» ضراعت‌آمیز مخلصانه به دربار «۲» خسروانه فرستاده، طالب عفو و امان و جویای مصالحه و استیمان شده، از در خدمتگزاری درآمدند و «۳» اسب «۴» نامی خوب پیشکش کرده در هنگام استرخاص از درگاه عالمیان مناص ارقام الطاف آثار و پروانه‌جات «۵» استمالت و ثار حاصل نموده، با نهایت امیدواری و «۶» نیل مرام رخصت انصراف به اوطان مألوفه خود یافتند «۷» و دیگر یارای آن نداشتند که دم از مخالفت و نافرمانی زده باشند. تمامی در جا و مکان خود به خاطرجمعی گذرانیده، مجددا رؤسا و آق سقالان «۸» شرفیاب حضور مرحمت بنیان شده، مستدعی گردیدند که خیل به خیل و فرقه به فرقه «۹» را یورت و محل سکنای «۱۰» معین و ارقام تیول و اقطاع تملیک و جایگیر و سیورغال مرحمت فرمایند. «۱۱» مسئولان «۱۲» ایشان به شرف قبول و عزّ اجابت «۱۳» مقرون شده، هرکدام را به حسب استدعا و تمنّایی که کرده بودند «۱۴»، یورت و مسکن و محل زراعت و نشیمن به سیورغال و جایگیر ابدی عنایت فرموده و آنها نیز «۱۵» پیشکشهای لایق گذرانیده، مراجعت نمودند. و لیکن نظر به خوف و هراسی که از جانب شاهزاده فریدون سطوت «۱۶» بر دلهای ایشان مستولی شده بود، امکان ضبط و خودداری نداشته «۱۷» هیچ‌گاه از خود غافل

نبودند و همیشه اوقات قراولان «۱۸» در خفیه گماشته، نفری و اموال خود را محافظت می‌نمودنـد و چندین دفعه قراولان دربند علی الغفله بر سر آنها

(۱). مج: با قضات و عرایض.

(۲). ملک: به در.

(۳). مج: «از خدمتگزاری درآمدند و» ندارد.

(۴). مج: اسبهای.

(۵). ملک: پروانه‌جات.

(۶). مج: پیشکش کرده ارقام استمالت و پروانچه امان حاصل نموده با.

(۷). مج: به صوب وطن مالوف حاصل نمودند.

(۸). مج: نداشتند که در اوبه‌های خود خاطرجمع خوابیده، مجددا جمیع اون بیگیان.

(۹). مج: جوقه به جوقه.

(۱۰). مج: «و محل سکنای» ندارد.

(۱۱). مج: و ارقام اقطاع تملیک و سیورغال مرحمت فرموده باشند.

(۱۲). ملک: مسئولات؛ مج: مسئول.

(۱۳). مج: ایشان به اجابت.

(۱۴). مج: برحسب تمنا و مدعای ایشان.

(۱۵). مج: زراعت به اقطاع تملیک و سیورغال دایمی مرحمت شده.

(۱۶). مج: شاهزاده وافر صلابت.

(۱۷). مج: نبوده.

(۱۸). مج: همیشه قراول.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۴۹

ریخته، به قتل «۱» و اسر ایشان می‌پرداختند و رؤسای آنها از روی اضطرار مستدعی شده، خلاصی «۲» اسرای خود را «۳» درخواست می‌نمودند «۴» و اسـرای چندین‌ساله قزلباشـیه که در بلخ و «۵» بخـارا به ذلّ رقیّت گرفتار بودنـد، به قیمت اعلی خریـداری کرده، در عوض اسـرای خود می‌دادند و مدّتها بدین و تیره (۵۵ ب) گذشـته، در هیچ‌وقت از یورش قراولان دربند و سواران لشـکر فیروزمند، خاطرجمع و فارغ نمی‌آسودنـد و هیـچ گاه سودای تلافی و راه خیال مکافات نمی‌پیمودنـد و پیوسـته متزلزل و پریشان‌دل می‌زیسـتند. «۶»

در بیان وقایع سال میمنت مآل سیچقان ئیل فرخنده دلیل «۷» که سال دویم حکمرانی و فرمانروایی شاهزاده ظفر مبانی است و یورش ترکمانیه دشت قپچاق را وجهه همّت «۸» ساختن و استمداد جنود غیبی «۹» به استیصال فرقه ضلال پرداختن

در شب جمعه، هشـتم شهر ذی حجهٔ الحرام سنه ۱۲۱۹، سـلطان کشورسـتان اقلیم چارم و لشکرکش جنود مسعود اختر و انجم، والی ممالک خاور و فرمانروای بلاد باختر، اعنی آفتاب جهان‌تاب، به سـعادت و فیروزی و فرخندگی و بهروزی قدم میمنت شـیّم را زیب و طراز محفـل منوّر حمـل سـاخت و در آن بیـت الشـرف عزّت تخـت فرمـانروایی را بـه تکیه‌گـاه عزّ و جـاه افراخت. عالمیـان را از

شعشعه‌افروزی جمال بی‌مثال رشک ایّام وصال گردانید و ازهار را از کف زربارش دامن دامن سونش طلای احمر از پی نثار بر فرق آمد. گلبن و اشجار را از کارگاه زرنگارش خلاع الوان اطلس و دیبای شوشتر طراز دوش و برگردید. نوخاستگان «۱۰» گلزار بساط عیش و نشاط گسترده، در کنار جداول و انهار جام لاله را به دور انداختند و دوشیزگان

---

(۱). مج: همیشه به.

(۲). مج: «خلاصی» ندارد.

(۳). ملک: «خود را» ندارد.

(۴). مج: مقتضی می‌بودند.

(۵). مج: «بلخ و» ندارد.

(۶). مج: فیروزمند طرف اطمینان نداشتند و سودای تلافی و خیال مکافات در خاطر شقاوت مآثر می‌گماشتند.

(۷). مج: فرخنده دلیل مسرت تحویل.

(۸). مج: همت والانهمت.

(۹). مج: جنود غیبی به عزم درست به.

(۱۰). ملک: نوخواسته‌گان.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۵۰

بوستان، طرّه تابدار سنبل را موج‌آسا زنجیر پای بهار ساختند. بوی گل در مجمره چمن عبیرستان دماغ مجلسیان را معطّر می‌نمود و شمّامه نرگس در مشام هوا عنبرتر می‌شود. تبسّم غنچه بلبل شیدا را به وصل گل دلنوازی می‌داد و ترنّم بلبل دلرفتگان «۱» غم‌زدا را به شرب مل چاره‌سازی می‌کرد. الغرض خاص و عام انام درین فصل جان‌فزا با ابنای حبس خود که رسم تفرّج و عهد تعیّش را تازه ساختند و حاشیه‌نشینان باغ و راغ لاله‌وش کلاه شادی به تارک سپهر می‌انداختند، شاهزاده فیروز روز در آن ساعت سعد جشنی ملوکانه آراستند و وضیع و شریف و برنا و پیر را از صلای درخواستند. «۲» در آن‌روز از خوان احسان (۵۶ الف) و موابد امتنان آن برگزیده حضرت منّان کامیاب و «۳» بهره‌ور شدند. «۴» علمای عظام و فقهای کرام و سادات ذوی الاحترام «۵» را به محفل خاص طلبیده، رخصت جلوس ارزانی و بر و دوش هر یک را با ثواب زرنگار و خلاع مهر آثار تزیین بخشیده «۶»، امرای والاشأن و خوانین بلندمکان و سرکردگان و غلامان و معارفین لشکریان هرکدام جابه‌جا و صف در صف ایستاده، یساولان و نسقچیان و جارچیان همگی با کمال ارادت «۷» دست بر روی دست نهاده، از سطوت شاهزاده جمشیدشأن کسی را یارای آن نبود که از حدّ خود تجاوز تواند نمود. «۸»

الحق «۹» صف و سلامی به این قاعده و قانون «۱۰» هیچ‌یک از سلاطین را دست نداده، از جمله امرای ذی‌شأن که هریک از اقران و اکفای خود ممتاز و منفرد بودند، محمّد خان قاجار

---

(۱). ملک: رفته‌گان.

(۲). مج: در شب [جای خالی] هشتم شهر ذی حجهٔ الحرام، نیم ساعت از شب گذشته، سنه ۱۲۱۸، سلطان مشرقی انتساب اعنی آفتاب عالمتاب [بساتین] از برج حوت با خلعت ولایت ممالک مشرق به بیت الشرف حمل خرامیده، جهانیان را از دمیدن ازهار و شکوفه و تعیش بساطین و گلزار مسرور و امیدوار ساخته، جمهور انام از خواص و عوام در هرمرز و مقام آراسته و پیراسته، به تفنن و عشرت برخاسته [برخواسته]، صیت خرمی و صدای شادکامی به چرخ برین می‌رسانیدند. شاهزاده فیروز روز در آن‌روز جشن

ملوکانه آراسته و صلای عام درداده وضیع و شریف و برنا و پیر.

(۳). مج: «کامیاب و» ندارد.

(۴). مج: شده.

(۵). مج: سادات ذوی العز و الاحترام و صدور والامقام.

(۶). مج: با ثواب قیمتی و بالاپوشهای کشمیری مزین و محلی گردانیده و.

(۷). مج: همگی با دگنکهای زرین و تل و تبرزین.

(۸). مج: یارای دم زدن و نفس کشیدن نبوده.

(۹). مج: و الحق این‌چنین.

(۱۰). مج: «به این قاعده و قانون» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۵۱

نایب الایاله «۱» و حسین خان سردار قاجار قزوینی و محمّد اسحاق خان سردار قرایی «۲» و میرزا محمّد خان قاجار، حاکم سبزوار «۳» و امیرگونه خان ایلخانی خبوشانی و محمّد خان بیگلر بیگی هزاره و امیر قلیچ خان اویماق بیگی تیموری «۴» و لطفعلی خان چپشلو حاکم ابیورد «۵» و از خوانین لشکری و خراسانی «۶» محمّد نظر خان مافی و مهدی خان بایروند و بدر خان جلیلوند و حیدر علی خان و شکر اللّه خان و کلب رضا خان جلیلوند و ندر خان باجلان و حسن خان و خدا رحیم خان «۷» و علی قلی خان اوصانلو «۸» و کاظم خان قلیچی و اسماعیل خان و گلشیر خان افغان و بیرام علی خان کیوانلو و قربان قلی خان حمزه کانلو «۹» و سعادت قلی خان بغایری و سایرین که ایراد اسامی آنها باعث اطناب کلام است، سعادت‌اندوز بزم آن خجسته نوروز بودند و هریک از این‌ها که در عهد «۱۰» خویش دعوی انا و لاغیری می‌کردند، در درگاه والا مجتمع و به مراسم بندگی سده معلّی مرتفع بودند و هنگام عطا و زرپاشی چهار طبق آفتاب نسق از سیم و زر مسکوک برحسب امر قدرقدر در مجلس همایون حاضر کردند. «۱۱» امتثالا-لامر الاشرف، «۱۲» راقم حروف و گرگین بیک، خزانه‌دار سرکار، که دیده مردم آدمیّت و مردم دیده انسانیّت بود «۱۳» (۵۶ ب) و به حسب محرمیت و قدمت خدمت «۱۴» از امثال و اقران ممتاز «۱۵» و از حیثیت آدمی و شی و اخلاق «۱۶» امتیاز داشت، «۱۷» هر کدام از یک سمت مجلس به قسمت شاهی و اشرفی پرداخته، اطباق سیم و زر که هریک آسمانی پر

---

(۱). مج: که هریک در عهد خود منفرد و از جمیع امرا ممتاز بودند، از آن جمله محمّد خان قاجار یوخاری‌باش و میرزا محمّد خان قاجار حاکم سبزوار.

(۲). مج: سردار تربتی.

(۳). مج: تیموری اویماق بیگی.

(۴). مج: لطفعلی خان ابیوردی.

(۵). مج: لطفعلی خان ابیوردی.

(۶). مج: «لشکری و خراسانی» ندارد.

(۷). مج: خدا رحیم خان باجلان.

(۸). مج: اوصاللو.

(۹). مج: «حمزه کانلو» ندارد.

(۱۰). مج: بغایری که ایراد تمامی آنها باعث تطویل می‌شود که هریک ازینها در عصر.

(۱۱). مج: مجتمع بودند و حسب الامر والا- چهار طبق زر و سیم مسکوک در مجلس حاضر کرده، که به هرکس از آن نصیبی حاصل شود.

(۱۲). مج: لامر الاعلی.

(۱۳). مج: مجتمع بودند و حسب الامر والا- چهار طبق زر و سیم مسکوک در مجلس حاضر کرده، که به هرکس از آن نصیبی حاصل شود.

(۱۴). مج: محرمیت و قدیمی گری.

(۱۵). مج: امتیاز.

(۱۶). مج: «و اخلاق» ندارد.

(۱۷). مج: ممتاز بود.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۵۲

اختر می‌نمود، به اواسط و ادانی حضار بزم ارم نظم انقسام یافته، چون نوبت به صفوف امرا و اشراف و سرکردگان لشکر رسید، بالتّمام صرف شده بود. از مجلس همایون طبقهای دیگر عنایت شد و اکثری از اکابر و اشراف بهره خود را از کف درر بار مبارک حاصل نمودند و بعد از آن «۱» شیرینی و شیلان کشیده شد که جمیع شهری و سپاهی حظّ و بهره وافی برداشتند. «۲» الحق «۳» چنین طویی ملوکانه و جشنی شاهانه از سلاطین ماتقدّم از عرب و عجم و ترک و دیلم به ظهور نرسیده بود. «۴» تقریبا «۵» یک هزار و دویست دست خلعت آفتاب طلعت، به علاوه شال کمر و سر «۶» و بالاپوش کشمیری به امرا و خوانین و ارباب عمایم و لشکری عنایت گردیده «۷»، آن‌روز به عیش و کامرانی «۸» منقضی شده، هرکدام «۹» با نیل مرام به منزل و مقام خود شتافتند.

در آن هفته طرح شکار انداخته، هرروزه به صید و سیر صحرا «۱۰» تفریح قلب حاصل می‌نمودند، درین اوقات «۱۱» از دربار فلک اقتدار شاهنشاه جم بارگاه فرمان خورشید لمعان والیگری کل ممالک خراسان «۱۲» از پل یل کورپی «۱۳» (۹۹) الی سرحد جیحون به نام نامی و اسم سامی شاهزاده کامکار صادر و با خلاع آفتاب شعاع که مخصوص دوش و بر شاهزاده فرّخ سیر و برای هریک از امرا و سرکردگان تفویض شده بود «۱۴»، به علاوه اسبهای یراق طلا و

---

(۱). مج: هرکدام به یک سمت مجلس چهار نفر از پیشخدمتان خاصه که طبقها را برداشته، همراه بودند. به هریک از مجلس مشت مشت اشرفی مسکوک و شاهی مسکوک داده تا نوبت به صف امرا و خوانین و سرکردگان و لشکریان رسیده که بالتمام صرف گردید و بعد از انقضای سلام که مجلس امرا بود، آنجا نیز طبقهای علیحده از جانب والا مرحمت شده، که در آنجا نیز هرکدام نصیب کامل حاصل کردند و بعد شیرینی.

(۲). مج: شده که جمیع سپاهی و شهری جداگانه از آنها خط موفی برداشته.

(۳). مج: «الحق» ندارد.

(۴). مج: جشن شاهانه در قوه جمشید جم و سلاطین ماتقدم نبود.

(۵). مج: تخمینا.

(۶). مج: سر و کمر.

(۷). مج: مرحمت شده.

(۸). مج: عیش و تعیش.

(۹). مج: هرکدام شادکام.

(۱۰). مج: هرروز شکارکنان و صیدافکنان.

(۱۱). مج: «در این اوقات» ندارد.

(۱۲). مج: و از دربار سپهرمدار پادشاه فلک‌اقتدار خلعت آفتاب طلعت با فرمان مهر لمعان مرحمت‌آمیز والیگری و صاحب‌اختیاری کل ممالک فسیح المسالک صفحه خراسان.

(۱۳). مج: پل یول کربی.

(۱۴). مج: با خلاع امرا و سرکردگان.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۵۳

خنجرهای مرصّع و مینا از درگاه شاهنشاه باذل نازل «۱» و باز در طرق که به خلعت‌پوشان اشتهار «۲» یافت، طوی ملوکانه ترتیب یافته، به طریق سابق «۳» وضیع و شریف به نوا رسیده، فرامین و خطبه و فاتحه به دستور سابق خوانده شد و از آنجا با حصول مراد و مرام عطف عنان به مستقر عزّ و شرف فرموده، ابواب رأفت و احسان بر چهره طوایف انام گشوده، به دانه برّ و امتنان مرغ دلها را صید می‌نمودند. «۴»

ذکر مأمور شدن حسین خان سردار با افواج قاهره شررانگیز «۵» و اختتام کار مصطفی قلی خان و ولایت ترشیز

(۵۷ الف) سابقا به سلک بیان درآمده بود که مصطفی قلی خان، حاکم ترشیز، نظر به وفور «۶» مکارم «۷» عطوفت‌آمیز، همواره طالب عفو و امان و راغب خدمت «۸» و استیمان از درگاه شاهزاده «۹» پرویز شأن بود و «۱۰» به هدایا و پیشکشی‌ها و انفاذ عرایض بندگی شعار ضراعت آثار و تنسوقات بی‌شمار «۱۱» شرف دریافت حضور اشرف «۱۲» والا را که کعبه نیاز و قبله حاجات ارباب راز بود به تأخیر و تعویق می‌انداخت و نقد قلب اخلاص نارایج خود را همیشه از «۱۳» معاذیر کاذبه زراندود می‌ساخت و غافل از اینکه دل الهام‌گزین و ضمیر «۱۴» حقانیّت آیین شاهزاده «۱۵» با داد و دین محک قلب‌شناسی و حقیقت ذاتی و جام جهان‌نمای صداقت سنجی و حقانیّت بینی «۱۶» است و شمع ادعای بی‌اخلاصان «۱۷» در نظر «۱۸» انورش کم‌ضیا و متاع تمنّای «۱۹»

---

(۱). مج: مینا مرحمت گردید.

(۲). مج: سمت اشتهار.

(۳). مج: اول.

(۴). مج: مرغ دل خاص و عام را صید می‌نموده‌اند.

(۵). مج: افواج شریرانگیز به اتهام. (بقیه عنوان در حاشیه نوشته شده است.)

(۶). مج: بافور.

(۷). مج: مکارم و ارقام.

(۸). مج: صلح.

(۹). مج: از جانب شهزاده.

(۱۰). مج: بوده.

(۱۱). مج: پیشکش و عرایض مبنی بر تخضع و تخشع و ارسال تنسوقات دلکش.

(۱۲). مج: «اشرف» ندارد.

(۱۳). مج: و قلب نقد اخلاص را همیشه به روی.

(۱۴). مج: خاطر.

(۱۵). مج: شهزاده.

(۱۶). مج: با داد و دین جام جهان‌نمای حقیقت‌بینی و محک امتحان حقانیت دانی.

(۱۷). مج: بداخلاصان.

(۱۸). مج: در نظر مرآت.

(۱۹). مج: مدعای.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۵۴

ناسپاسان در بازار همّتش «۱» بی‌بهاست، لهذا چندین دفعه آن گم‌گشته تیه ضلالت «۲» و درمانده وادی غوایت را به صراط المستقیم مطاوعت و هدایت ارشاد فرمودند «۳» و آن نادان از فرط «۴» جبن و بددلی آن را به دفع الوقت می‌گذرانید. «۵» به گمان اینکه سیل «۶» بلا- را با خاشاک «۷» توان بست، یا در گذرگاه طوفان حوادث توان نشست «۸»، از عاقبت کار نیندیشیده، باوجود قرب جوار به مقرّ خلافت مغرور به متانت و استحکام «۹» حصار و جدار شده به تهاون و تسامح روزگار می‌گذرانید و هرروز صورت مرگ را «۱۰» از توهّماتی که داشت معاینه می‌دید.

بالاخره عزم استوار شاهزاده «۱۱» نامدار مصمّم «۱۲» برین شد که افواج بلاانگیز را به سرداری حسین خان سردار مأمور به ترشیز و امر به ستیز و آویز و انهدام بنیان هستی آن غافل بی‌تمیز فرمودند. «۱۳» حسب الامر اشرف «۱۴» والا، افواج نصرت انتما کوکبه زیاده «۱۵» از احصا «۱۶» در بیست و هفتم شهر صفر المظفر سنه یک هزار و دویست و نوزده «۱۷» از ارض فیض اثر روانه آن بوم و بر شد «۱۸» و در استیصال آن گروه شقاوت مآل سعی موفور را به منصه ظهور رسانیده «۱۹» و محمّد اسحاق خان سردار را با جمعیّت قرایی از تربت حیدریه مأمور که آمده در ترشیز با حسین خان ملحق شده، اهتمام تمام در اختتام (۵۷ ب) کار آن «۲۰» تیره سرانجام به عمل آورند.

---

(۱). مج: تربیتش.

(۲). مج: ضلالت.

(۳). مج: خدمت و مطاوعت ارشاد و هدایت.

(۴). مج: از راه.

(۵). مج: گذاشته.

(۶). مج: دم سیل.

(۷). مج: بیل.

(۸). مج: و یا اینکه در لب دریای طوفانی به فراغت می‌توان نشست و.

(۹). مج: جوار مغرور به استحکامی.

(۱۰). مج: مرگ خود را.

(۱۱). مج: شهزاده.

(۱۲). مج: جزم.

(۱۳). مج: آن مرد ناتمیز فرموده‌اند.

(۱۴). مج: «اشرف» ندارد.

(۱۵). مج: با کوکبه زیاد.

(۱۶). ملک: احصی.

(۱۷). مج: ۱۲۱۹ مئتان و تسع عشر بعد الالف.

(۱۸). مج: شده.

(۱۹). مج: رسانیده‌اند.

(۲۰). مج: آن مرد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۵۵

امتثالا لامره الوالا، محمّد اسحاق خان نیز با جمعیّت خود روانه ترشیز شده «۱»، با سردار متلاقی «۲» و در تسخیر قلعه‌جات «۳» متعلقه و تضییق محاصره آن قلعه پرداخته «۴»، اوّل وهله، قلعه قوژد که از جمله قلاع مستحکمه «۵» ترشیز و محل استظهار آن طایفه و مشحون از مردان کاری و دلیران خون‌ریز «۶» بود، به نیروی بخت‌بلند و طالع ارجمند شهزاده فیروزمند «۷»، مفتوح و مسخّر «۸» و از حصول این خبر مرگ اثر «۹» مصطفی قلی خان قالب را از روح تهی ساخته «۱۰»، در سلطانیه که حاکم‌نشین آن محل «۱۱» و به حسب استحکام «۱۲» و جمعیّت و اسباب قلعه‌داری از جمیع قلاع خراسان «۱۳» امتیاز دارد، محصور گردید و «۱۴» افواج قاهره فوجی در قلعه بالا و فوجی در خلیل‌آباد و هردو سردار «۱۵» در سلطانیه بنا را به محاصره گذاشته، در تضییق احوال محصورین و قلع و قمع معاندین نکته [ای] را مهمل نگذاشته به تقصیری از خود راضی نمی‌شدند و همه‌روزه وقایع را به دربار والا عرض کرده، مأمور به اضمحلال و استیصال «۱۶» آن گروه ضلال می‌گردیدند، تا اینکه جمیع قلعه‌جات آن محال را بعضی به استمالت و بعضی به تنگی محاصره و اکثری را به ضرب توپ قلعه‌کوب و یورش مسخّر و سرکشان آنجا را مقهور و منکوب نمودند «۱۷» و محمّد خان بیگلربیگی هزاره‌جات و امیر قلیچ خان اویماق بیگی تیموری که در رکاب والا مانده بودند، چون شاهزاده «۱۸» فیروز که از سلاطین‌زاده‌های «۱۹» افغان است و در هرات به معاونت التفات اعلی‌حضرت شاهنشاهی لوای تسلط افراشته «۲۰»

---

(۱). ملک: «شده» ندارد.

(۲). مج: ملاقات.

(۳). مج: قلعه‌جات.

(۴). مج: در تسخیر و تضییق محاصره قلعه‌جات آن صفحات پرداخته.

(۵). مج: نامی.

(۶). مج: کارزاری.

(۷). مج: سعادتمند.

(۸). مج: «و مسخر» ندارد.

(۹). مج: خبر جانگزا.

(۱۰). مج: کرده.

(۱۱). مج: حاکم‌نشین ترشیز.

(۱۲). مج: استحکامی.

(۱۳). مج: بلاد خراسان.

(۱۴). مج: گردیده.

(۱۵). مج: و سردارین.

(۱۶). مج: «و استیصال» ندارد.

(۱۷). مج: نموده‌اند.

(۱۸). مج: نموده‌اند.

(۱۹). مج: سلاطین‌زاده‌ای.

(۲۰). مج: لوای والی گری برافراشته.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۵۶

بود، به علت «۱» بعضی اغراض و «۲» اسباب فی‌مابین او و ابراهیم خان درّانی، حاکم غوریان، غبار کلفت و نقار وحشت «۳» آماده شده، آخر کار به منازعه و مجادله انجامید. «۴»

شاهزاده فیروز ولد خود، ملک قاسم، را به دفع ابراهیم خان تعیین نموده و «۵» با «۶» فوجی از افاغنه آمده، قلعه برناباد که محل نشیمن ولد ابراهیم خان بود محاصره نمود. ابراهیم خان در مقام مدافعه برآمده، «۷» چون طاقت مدافعت و مقاومت در حوزه قدرت خود ندید، ناچار متوسّل به این «۸» دولت ابدمدار شده، از شهزاده گردون وقار مستدعی و متمنّی «۹» گردید که شرّ اشرار را از او «۱۰» مندفع سازند. «۱۱» لطف عالم شمول «۱۲» را (۵۸ الف) شامل حال او فرموده در پناه عاطفت خسروانه جای دهند «۱۳» و اینکه «۱۴» فی مابین او و امیر قلیچ «۱۵» رشته موالات و رابطه مصافات مستحکم بود، «۱۶» او را واسطه مطلب خود نمود. حسب الاستدعای امیر قلیچ خان و تمنّای امنای دولت قویم الارکان شهزاده سکندر توان «۱۷» آن دو امیر والاشأن را با جمعیّت هزاره و تیموری مأمور به معاونت ابراهیم خان فرمودند.

چون ایراد تمامی وقایع خصوصا وقایع سلاطین‌زادگان افغان مناسب مقام نبود. «۱۸» ان شاء اللّه تعالی مجملی از آن در موقع «۱۹» خود سمت نگارش خواهد یافت و در رکاب ظفرنشان از امرای رفیع الشأن به‌جز «۲۰» محمّد خان قاجار نایب الایاله کسی دیگر باقی نماند و از غازیان رکابی «۲۱» از دسته‌های مافی و جلیلوند و خدابنده‌لو و بهتویی و تفنگچی اعراب «۲۲» به قدر یک

---

(۱). مج: به سبب.

(۲). مج: «بعضی از اغراض و» ندارد.

(۳). مج: نقار کلفت و غبار وحشت.

(۴). مج: مآل کار از منازعه به مجادله انجامیده.

(۵). ملک: «نموده و» ندارد.

(۶). مج: «او» ندارد.

(۷). مج: درآمده.

(۸). مج: «این» ندارد.

(۹). مج: متمنی و مستدعی.

(۱۰). مج: از سر او.

(۱۱). مج: ساخته.

(۱۲). مج: مشمول.

(۱۳). ملک: «دهند» ندارد.

(۱۴). مج: از اینکه.

(۱۵). مج: امیر قلیچ خان.

(۱۶). مج: موالات و اتحاد محکم بود.

(۱۷). مج: قوی الارکان شاهزاده سکندرشان.

(۱۸). ملک: «نبود» ندارد.

(۱۹). مج: محل.

(۲۰). مج: بلندمکان سوای.

(۲۱). مج: رکابی به قدر یک هزار نفر.

(۲۲). مج: تفنگچیان عرب.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۵۷

هزار نفر «۱» مانده بودند و باقی لشکر «۲» مأمور به ترشیز «۳» شده، به «۴» خدمات مقرّره قیام و اقدام می‌نمودند.

ذکر تاختن طایفه شومیه ترکمانیه تکّه (۱۰۰) نواحی ابیورد و درّه جزرا

چون «۵» سبق ذکر یافت که لطف علی خان چپشلو، حاکم ابیورد، به هواخواهی این دولت جاوید پرورد، رشته عهدی «۶» فی‌مابین او «۷» و طایفه ضالّه ترکمانیه تکّه به پیوند مصلحت سمت استقرار «۸» داشت گسسته با کوچ وارد ارض اقدس و سعادت‌اندوز حضور مقدّس گردیده، سالک مسالک خدمتگزاری شد. «۹» ترکمانیه تکّه را از نقض عهد او و خار خاری در دل شقاوت منزلشان راه یافته «۱۰»، پیوسته منتهز فرصت و در کمین وقت بودند که او را گوشمالی داده باشند و لطف علی خان ولد خود، بیگلر آقا، را در ابیورد گذاشته، در شیوه خودداری و طریقه هوشیاری نصایح بلیغه «۱۱» نموده، بیگلر آقا نیز در هیچ‌وقت سررشته حزم را از دست نداده، خود را کماینبغی نگاه‌داری می‌نمود. تا اینکه در اوایل حمل لطف علی خان از رکاب اشرف استرخاص نموده «۱۲»، به جهت انضباط امور ولایت به ابیورد رفت و به انتظام مهمّات «۱۳» می‌پرداخت و کار رعیت و سپاهی را به قدر وسع می‌ساخت، به قدری مشغول امور شده [که] از مراسم احتیاط غافل گردید. «۱۴» جماعت تکّه علی الغفله بر ولایت او تاخته، دست به نهب و اسر گشادند. (۵۸ ب)

---

(۱). مج: «به قدر یک هزار نفر» ندارد.

(۲). مج: باقی آن.

(۳). مج: ترشیز و سایر ولایات.

(۴). به انجام.

(۵). مج: «چون» ندارد.

(۶). مج: عهدی که.

(۷). ملک: «و» ندارد.

(۸). مج: او و ترکمانیه ضاله تکّه سمت استحکام.

(۹). مج: با کوچ رهنورد وادی جانفشانی شده، شرف سعادت حضور حاصل نمود.

(۱۰). مج: منزل ایشان پیدا شده.

(۱۱). مج: بلیغ.

(۱۲). مج: استرخاصی حاصل و.

(۱۳). مج: رفته و انتظام مهمات خود.

(۱۴). مج: وسع فیصل داده می‌ساخت و از شیوه احتیاط غافل شده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۵۸

لطف علی خان بعد از آنکه «۱» از یورش بی‌خبر تکّه باخبر شد، با جمعی که حاضـر بودند به مدافعه آن گروه ضالّه پرداختند و آن جمعیّت قلیـل را نیز دو دسـته نمـوده، به هرسـمتی که مظنّه داشت، فرسـتاده، خود «۲» بـا معـدودی که عـدد نفری ایشان به پنجاه نفر نمی‌رسید، متعاقب «۳» ترکمانیه می‌رفت. از «۴» نوادر اتفاقات، سواران تکّه به استعداد تمام به او برخورد، هنگامه ستیز و آویز گرم گردید. چون مشارالیه «۵» اسـتعداد درستی نداشت، چشم زخمی عظیم و وهنی کامل به او راه یافت «۶»، اکثری از سواران او اسیر و دستگیر آن «۷» طـایفه شـریر گردیـده، خـود نیز از دست و پهلو زخم نیزه برداشـته، به هزار جرثقیـل از آن مهلکه خود را «۸» بیرون کشید در ابیورد مدتی «۹» به علّت مجروح بودن «۱۰» ماند. شاهزاده «۱۱» بلنداقبال بعد از اطلاع ازین واقعه، ذره [ای] «۱۲» از آفتاب عنایت بی‌غایت «۱۳» را پرتوافکن سـاحت احوال او نموده، جرّاحی قابل «۱۴» از رکاب ظفرانتساب «۱۵» روانه ابیورد فرموده «۱۶» به اندک‌زمانی معالجه زخم برون او شده، به معالجه ریش درون شـرفیاب حضور سـعادت نمودن و به نوازش روزافزون افتخار حاصـل نمود «۱۷»، در همان روز که به سده سـنیّه والا رسید «۱۸»، در بزم حضور، بعد از اسـتفسار از احوال او و کیف‌وکم «۱۹» اسیر شدن اهالی آنجا قیمت تمامی «۲۰» اسرا را از خزانه عامره مرحمت

---

(۱). مج: اینکه.

(۲). مج: و خود.

(۳). مج: از عقب.

(۴). مج: از.

(۵). مج: «مشارالیه» ندارد.

(۶). مج: چشم‌زخمی عظیمی به او رسیده وهن تمام به حال او راه یافته.

(۷). مج: «آن» ندارد.

(۸). مج: به هزار کروفر خود را از آن مهلکه.

(۹). مج: کشیده مدتی در ابیورد.

(۱۰). مج: به علت زخم.

(۱۱). مج: شهزاده.

(۱۲). مج: شمه‌ای.

(۱۳). مج: عنایت خود را.

(۱۴). مج: «جراحی قابل» ندارد.

(۱۵). مج: ظفرپرورد.

(۱۶). مج: نموده.

(۱۷). مج: از «روانه ابیورد نموده» تا اینجا چنین است: به سـروقت احوالش پرداخته، به اندک‌زمانی معالجه جراحات ظاهری و باطنی

او شده شرفیاب رکاب گردیده، به نوازش خسروانه اختصاص یافته.

(۱۸). مج: رسیده بود.

(۱۹). مج: و کمیّت و کیفیّت.

(۲۰). مج: تمامی قیمت.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۵۹

فرمودند و در حضور مبارک برات «۱» به مهر مهرآثار مزیّن شده، سیصد تومان عراقی به مشارالیه عنایت «۲» گردید.

از اتّفاقات غریبه «۳»، در همان روز که عقد سلام منعقد و صفوف مرتب شد. «۴» آقا مرتضای جامی که به قراولی سمت مزدوران و آق دربند «۵» مأمور بود و با فوجی از سواران تکّه که «۶» بنابر عادت ذمیمه به عزم چپاول آمده «۷» بودند، برخورده، بعد از جدال و قتال و زد و خورد بر آنها غالب آمده، مساوی چهل پنجاه نفر از آنها را اسیر و قتیل «۸» ساخته، در عرض راه، شب رسیده بود «۹»، مانده و اسرا را بسته که شب نصفه شده، اسرای تکّه دست و پای خود را از قید رهایی داده، «۱۰» مستعد فرار می‌شوند که مستحفظین مخبر گردیده «۱۱»، مجموع آنها را قتیل «۱۲» و سرهای منحوس آنها را به درگاه (۵۹ الف) آسمان جاه والا آوردند. «۱۳» در همان ساعت که انعام لطف علی خان عنایت شد یک صد تومان هم به انعام آقا مرتضی مقرّر گردیده، او را مخلّع فرموده، به «۱۴» لقب «خانی» سرافراز گردید «۱۵» و سرها را به نظر انور رسانیده، در پای قپق ریختند. و من‌بعد همیشه میانه ابیوردی و جماعت تکّه، بنابر قرب جوار، آتش خصومت شعله‌ور و غبار «۱۶» منازعت در هیجان بود، و لیکن در اکثر معارک شاهد ظفر بر ابیوردی روی می‌نمود. هر «۱۷» روزه آن شقاوت‌پیشگان «۱۸» را لجاج و عناد ازین معنی می‌افزود.

---

(۱). مج: براۀ مبارک.

(۲). مج: عراقی انعام.

(۳). مج: از نوادر اتفاقات.

(۴). مج: بسته بود.

(۵). مج: از نوادر اتفاقات.

(۶). مج: بسته بود.

(۷). مج: بیرون آمده.

(۸). مج: قتیل و اسیر.

(۹). مج: «شب رسیده بود» ندارد.

(۱۰). مج: بسته بود که نصف شب بستگان تکّه خود را از قید بستگی خلاصی داده.

(۱۱). مج: خبردار شده.

(۱۲). مج: قتل.

(۱۳). مج: سر آنها را به حضور سعادت دستور والا می‌آورند و.

(۱۴). مج: که براۀ قیمت اسرای لطف علی خان نوشته می‌شد، بلافاصله معادل یکصد تومان براۀ انعام آقا مرتضی نوشته شده او را به خلعت خاصی و.

(۱۵). مج: فرمودند.

(۱۶). مج: گرد.

(۱۷). مج: و هر.

(۱۸). ملک: شقاوت‌پیشه‌گان.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۶۰

ذکر اجتماع جنود ضلالت آمود تکّه و محصور شدن بیگلر آقای چپشلو در قلاع ابیورد و عزیمت مواکب جهانگشا به استخلاص محصورین و گوشمال «۱» سگان دشت در هنگامه نبرد «۲»

درین اوقات که آن گروه ضلالت‌پژوه «۳» عرصه مشهد را به زعم خود از وجود مردان کار و دلیران کارزار خالی دیدند، بیش‌تر از پیش‌تر در مقام عدوان و طغیان آن سامان درآمده، همه روزه سوار شده، کمر به آزار و اضرار سکنه آن دیار بسته، همواره به استعداد در کمینگاه غدر و مکر نشسته بودند و اگر فرصتی می‌یافتند، دست به تاراج و اسر می‌گشودند. بیگلر آقا شرایط احتیاط را از دست نداده، لحظه‌ای از آنها غافل نمی‌بودند «۴» و بدین و تیره در زدوخورد روزگار می‌گذرانیدند و چند قلعه خراب بی‌آب و مزارع در سمت دشت داشتند که قبل از نقض عهد در اوانی که فی مابین ایشان و آن طایفه خذلان نشان طریقه مرابطه و مخالطه «۵» و آمد و شد مفتوح بود، زراعت نموده بودند. «۶» از نوادر اتّفاقات، بیگلر آقا به جهت رفع محصول آن ولا با «۷» معادل سیصد نفر سوار و برزگر و «۸» و حصاد روانه شده «۹»، که محصول دشت را جمع‌آوری و کشته خود را به دست غیر نگذارند. و قریب به مزارع سواران خود را دو حصه نموده، پنجاه سوار را به قراولی مأمور به سمتی نموده، خود با دویست و پنجاه نفر «۱۰» سوار در سر زراعت ایستاده که دهاقین به فراغت خاطر به درویدن محصول مشغول باشند، که درین اثنا یک هزار نفر «۱۱» سواران کار و بهادران جرّار تکّه که در کمینگاه «۱۲» کین بودند، بیرون آمده بر آن پنجاه نفر (۵۹ ب) قراول تاخته و آنها به اندک کوششی به رسم «۱۳» جنگ [و] گریز خود را به یک قلعه بی‌آب خراب رسانیده، در آنجا «۱۴» حصاری شدند و در همان ساعت به سر بیگلر آقا ریخته، او را نیز منهزم و از پیش برداشته، شکاری‌وار آن جمع قلیل را در میان گرفته،

---

(۱). مج: گوشمال به سزا یافتن.

(۲). مج: از «مواکب ...» تا اینجا در حاشیه نوشته شده است.

(۳). مج: ضلالت سمات.

(۴). مج: نمی‌بود.

(۵). مج: مرابطت و مخالطت.

(۶). مج: نمودند.

(۷). ملک: «با» ندارد.

(۸). مج: برزگر و دهاقین.

(۹). مج: می‌شوند.

(۱۰). مج: «نفر» ندارد.

(۱۱). معادل یکهزار نفر از.

(۱۲). مج: در کمین کین.

(۱۳). مج: به اندک زدوخوردی.

(۱۴). مج: «در آنجا» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۶۱

خیره‌رویی «۱» و چیرگی می‌نمودند. بیگلر آقا نیز چون راه فرار را بسته و پل امید را شکسته دید، دست از جان شسته از آن دریای بلا غوطه‌ور و به انواع محنت و خون جگر خود را به قلعه خراب بی‌آب دیگر که محاذی همان قلعه بود رسانیده، محصور گردید.

طایفه تکّه چون در سال گذشته همین معامله را با امیر گونه خان ایلخانی کردند «۲» و حسین خان سردار «۳» در نیشابور نشسته بود به علّت زمستان «۴»، به اعانت امیر گونه خان نپرداخت، بدان جهت مغلوب گردیده «۵»، مساوی دو هزار نفر از صغیر و کبیر و برنا و پیر قلعه مهین خبوشان (۱۰۱) را اسیر کرده، بردند، به آن امید به محاصره این «۶» قلعه پرداخته، راه آمد و شد را بر محصورین بالمرّه مسدود ساختند. چند نفری که از خارج واقف حال و مطلع بر گرفتاری بیگلر آقا «۷» شده بودند، در نهایت تعجیل «۸» خود را به ابیورد رسانیده، اهالی آنجا را از حال محصورین آگاهانیده. تمام ابیوردی [ها] با دل ریش و خاطر خسته امید به درگاه مسبب الاسباب بستند و در «۹» همان ساعت آدم روانه ارض اقدس «۱۰» کرده و لطفعلی خان را ازین واقعه جانکاه آگاه ساختند، لطفعلی خان سراسیمه و مضطرب‌حال کیفیّت «۱۱» را به عرض شهزاده بی‌همال رسانیده و در هنگامی که پرتو این خبر سامعه‌افروز پیشگاه جلال گردید، به نوعی آتش قهر آن شهزاده فریدون «۱۲» فر شعله‌ور گردید که بیم آن بود که جمیع دشت از شراره‌اش بسوزد. «۱۳» از شدت غضب «۱۴» دندان به دندان سوده، لطفعلی خان را در همان لحظه مرخص و تأکیدات منیعه فرموده که خود را به زودی «۱۵» رسانیده، محصورین را مستظهر و از وصول کوکبه نصرت‌پرور آنها را مستبشر سازد «۱۶» که اینک مواکب اقبال از «۱۷» عنایت ایزد

---

(۱). مج: خیرگی.

(۲). مج: در سال قبل با امیرگونه خان ایلخانی همین معامله را کرده.

(۳). مج: «سردار» ندارد.

(۴). مج: شدت زمستان.

(۵). مج: بدان جهت از پیش برده.

(۶). مج: «این» ندارد.

(۷). مج: احوال بیگلر آقا.

(۸). مج: عنان‌تاب.

(۹). مج: و سینه خسته به عزای محصورین نشسته و.

(۱۰). مج: آدم به ارض اقدس روانه.

(۱۱). مج: حقیقت.

(۱۲). مج: سکندر.

(۱۳). مج: از شراره آن سوخته. [جای خالی]

(۱۴). مج: و از شدت حرص و نهایت غضب.

(۱۵). مج: همین ساعت مرخص و مقرر فرموده‌اند که هرچه زودتر خود را.

(۱۶). مج: کوکبه ظفر شمول نصرت‌پرور مستبشر ساخته.

(۱۷). مج: «از» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۶۲

متعال متعاقب خواهد رسید و ساحات آن صفحات «۱» مخیّم سرادق آسمان سمات خواهد شد. «۲»

گر این کین نخواهم ز شیران (۶۰ الف) روس‌نه مردم نه اسکندر فیلقوس لطفعلی خان از مواعید شهزاده دشمن شکر مبتهج «۳» و مستظهر شده، هم‌عنان صبا و شمال روانه ابیورد گردیده «۴»، محمّد خان قاجار «۵» را طلبیده و خوانین و سرکردگان را نیز «۶» احضار و به مکارم خسروانه امیدوار ساخته به یراق‌گیری و تدارک اسباب محاربه پرداخته «۷»، محمّد نظر خان مافی را با دسته او در عصر آن «۸» روز متعاقب لطفعلی خان مأمور و پیشخانه مبارکه را که فرّاشان چابک‌دست بیرون برده، قباب سرادقات با عزّ و جاه به مهر و ماه رسید و ارقام مطاعه به جمع‌آوری سواران اکراد که قریب به ارض اقدس بودند «۹» صادر شده و «۱۰» محصّل تعیین گردید که هرقدر ممکن و حاضر باشند، از اکراد زعفرانلو و کیوانلو و حمزه کانلو و خورده اویماق و غیره، در عرض راه ملحق به لشکر ظفر همراه «۱۱» شده باشند (۱۰۲) و امر گردید که سواران لشکر «۱۲» و غلامان و مردان کاری در همان روز از شهر بیرون رفته در معسکر والا جابه‌جا قرار گیرند و «۱۳» مترصد نزول اجلال شاهزاده بلنداقبال «۱۴» باشند.

صباح «۱۵» آن‌روز «۱۶» زنبورک‌خانه و نقاره‌خانه و جمیع دسته‌جات و غلامان جلادت آیات «۱۷» حسب الامر قدرقدر از شهر «۱۸» بیرون رفته، در اردو جاگیر شدند و در عصر یوم

---

(۱). مج: متعاقب رسیده ساحت آن محال.

(۲). مج: سرادق اجلال خواهد گردید.

(۳). ملک: متهج.

(۴). مج: گردید و.

(۵). مج: قاجار نایب.

(۶). مج: «نیز» ندارد.

(۷). مج: به یراق‌گیری سواران پرداخته.

(۸). مج: همان.

(۹). ملک: «اقدس بودند» را ندارد.

(۱۰). مج: «و» ندارد.

(۱۱). مج: به معسکر ظفر انتباه.

(۱۲). مج: «لشکر» ندارد.

(۱۳). مج: گرفته.

(۱۴). مج: شهزاده صاحب اقبال.

(۱۵). مج: و صباح.

(۱۶). مج: «روز» ندارد.

(۱۷). مج: غلامان کار از شهر.

(۱۸). مج: «از شهر» پیش‌تر آمده است.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۶۳

پنج‌شنبه «۱»، دوازدهم شهر ربیع الاولی «۲» ۱۲۱۹ «۳»، سه ساعت از روز مانده «۴»، شهزاده کامکار از ارگ بیرون خرامیده به عزم زیارت روضه فایض الانوار امام همام علی بن موسی الرضا- علیه و علی آبائه «۵» صلوات اللّه الملک الغفار- قدم فرسا شده، بعد از

تلثیم آستان راستان نواز و قواعد زیارت آن روضه جنّت طراز، استمداد همّت از باطن فیض مواطن امام الانس و الجن، امام ثامن «۶» نموده، در ایوان طلاـ جلوس فرموده، یراق کارزار طلبیدنـد، در آن ساعت ولوله از کروبیّان عالم بالا و غلغله از ملکوتیان ملأ اعلی و حاضـران روضه عرش انتما برآمـد و فتـح و نصـرت آن برگزیـده خـدا را از قادر بی‌همتا می‌خواسـتند. چون دیده جهان‌بین و چشـم حق‌گزین آن سرور بر جوشن و مغفر افتاد، باکمال برافروختگی و نشاط و «۷» نهایت شکفتگی و انبساط،

چنین گفت کای جوشن نامداربرآسودی یک‌چند از کارزار «۸» (۶۰ ب)

کنون کار پیش آمدت سخت باش‌به هرجای پیراهن بخت باش و در آن منزل شریف و مکان منیف «۹» سر و بر را به جوشن و مغفر آراسـته، از محل جلوس برخاسـته «۱۰»، به عزم گوشـمال آن گروه خـذلان «۱۱» مآل و تـدمیر آن طایفه بـدفعال، سوار اشـهب اقبال شده، نزول اجلال به معسـکر نصـرت اشتمال ارزانی، سادات و علمای حمیده «۱۲» صـفات به مشایعت مبادرت نموده، همگی دعا و ثنا را بدرقه راه آن حضرت ساخته «۱۳»، رخصت مراجعت

---

(۱). مج: در عصر روز [جای خالی]

(۲). مج: ربیع الاول.

(۳). ملک: «۱۲۱۹» ندارد.

(۴). مج: به غروب مانده.

(۵). مج: موسی الرضا علیهم.

(۶). مج: امام ثامن علیه السلام.

(۷). ملک: «و» ندارد.

(۸). مج:

چنین گفت کای جوشن کارزاربرآسودی از جنگ یک روزگار

(۹). مج: و منزل لطیف.

(۱۰). متن: برخواسته.

(۱۱). مج: نکبت.

(۱۲). مج: علمای رفیع الدرجات و فقهای عالی.

(۱۳). مج: همگی زبان به دعا و ثنای آن سرور گشوده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۶۴

حاصل کردند «۱» و اعلام ظفر فرجام به جانب مقصد شـقه‌گشا، و «۲» در روز پانزدهم شهر مزبور «۳» از ارض فیض دستور حرکت «۴»، و با معادل یک هزار نفر از ابطال رجال رکابی که از بیم شمشیرشان شیر فلک لرزان و از صـلابت رماح خون‌آشامشان اشـک حسرت از دیده «۵» عین الثور روان بود، با طمطراق تمام «۶» روانه ابیورد گردیدند «۷».

قبـل ازین نگـارش یـافت که لطفعلی خـان را پیش‌تر روانه و متعـاقب او محمّـد نظر خان مافی را «۸» با دسـته او مأمور فرمودنـد. «۹» لطفعلی خان همه‌جا اسب‌تاز رفته، به ابیورد رسـیده بود. «۱۰» در آنجا از نزد بیگلر آقا رسـید کاغذی به پدر خود نوشته بود «۱۱»، به این مضـمون که طوایف «۱۲» تکّه در مرتبه هفت هشت هزار کس جمعیّت کرده و اطراف مـا را در نهـایت حصـر گرفته‌انـد و «۱۳» تفنگچی بسیاری جمع کرده، به جهت تسخیر قلعه «۱۴» حواله [ای] ترتیب داده‌اند و کار «۱۵» بر ما تنگ است و به جای آب و نان، خون و گوشت «۱۶» اسب می‌خوریم. اگر درین دو روز اشـعه التفات شاهزاده بلنداقبال پرتوافکن ساحت احوال محصورین نشود، از

ماها قطع‌نظر کرده «۱۷» که در خیر مکنت امثال شماها نیست.
لطفعلی خان از استماع این خبر بی‌آرام شده، از همان‌جا مراجعت و در عرض راه به «۱۸» محمّد نظر خان مافی برخورده، فی الجمله تسکینی حاصل شده، کیفیت را مفصلا معروض رای انور شاهزاده خجسته سیر داشتند. «۱۹» در منزل رادکان «۲۰» (۱۰۳) حقیقت این خبر معروض پیشگاه خاطر اقدس گردید. «۲۱»

---

(۱). مج: حاصل نموده.

(۲). مج: فرجام و ماهچه رایات نصرت انجام.

(۳). مج: ربیع الاول.

(۴). مج: از ارض مینو مثال حرکت و به عزم تنبیه و تدمیر سرکشان دشت.

(۵). مج: «دیده» ندارد.

(۶). مج: تمام و کوکبه لاکلام ایلغارکنان.

(۷). مج: گردید.

(۸). مج: «را» ندارد.

(۹). مج: فرموده بودند.

(۱۰). مج: «بود» ندارد.

(۱۱). مج: در آنجا آدمی که از نزد بیگلر آقا که شب فرار کرده بود، آمده و کاغذی از سیاهی زغال به پدرش نوشته بود.

(۱۲). مج: طایفه.

(۱۳). مج: ما را چون نگین انگشتر در میان گرفته.

(۱۴). مج: «به جهت تسخیر قلعه» ندارد.

(۱۵). مج: داده عرصه.

(۱۶). مج: به جای نان و آب، گوشت و خون.

(۱۷). ملک: کر.

(۱۸). ملک: «به» ندارد.

(۱۹). مج: کیفیت را منوطا معروض سده جاه و جلال داشتند.

(۲۰). مج: بادکان. روی «منزل بادکان» خط کشیده شده و در بالای آن نوشته شده: «بلوک ...».

(۲۱). مج: این خبر و استعداد طایفه خذلان‌نشان معروض رای فلک‌نشان [متن: شان] شده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۶۵

چارپار [ی] صبا رفتار از دربار گیتی‌مدار تعیین که مژده وصول رایات جهانگشا را به ایشان رسانیده، اهالی آن مرزوبوم را از نوید نزول کوکبه نصرت‌شمول «۱» (۶۱ الف) مستظهر و مستبشر سازد و «۲» چون قبل از تحریک اعلام ظفر پرورد به سمت ابیورد، امیر گونه خان ایلخانی و بیرام علی خان کیوانلو با جمعیّت خود مأمور به آن حدود و ثغور شده بودند، آنها نیز با جمعیّت «۳» قلیلی در عرض راه به لطفعلی خان و محمّد نظر خان ملحق شدند «۴». چون از حرکت شهزاده با نصفت «۵» مطلع شدند، خوانین استظهار تمام حاصل نموده، از ابیورد گذشته، عازم دشت شدند. شاهزاده «۶» والا‌گهر مجددا کس تعیین و خوانین را قبل از نزول موکب مسعود از مجادله آن گروه ضلالت آمود ممنوع و امر فرمود «۷» که مادامی که ماهچه اعلام زرنگار پرتوافکن ساحات «۸» آن دیار

«۹» نشود، دست به آلت پیکار نبرده، اصلا «۱۰» مباشر کارزار نشوند. امیر گونه خان ایلخانی و لطفعلی خان ابیوردی و محمّد نظر خان مافی همه‌جا ایلغارکنان به ساحت دشت و قلعه‌ای «۱۱» که بیگلر آقا در آنجا محصور بود رسیده، توقف کردند «۱۲» و چون چشم غازیان خراسان درین مدّت که ولایت ایشان هرج‌ومرج بود «۱۳» و در معنی به طریق ملوك الطوایف «۱۴» زندگی می‌کردند و آن استعداد «۱۵» جماعت تکّه که شجاع‌ترین ترکستانی «۱۶» و ترکمانیه‌اند، به نظر درآوردند دست از جان شسته، امید از زندگانی برگرفتند.

رؤسای تکّه که سیاهی لشکر نصرت‌اثر را ملاحظه کردند «۱۷» ظاهرا جویای صلح شده و باطنا به جهت تحقیق کم و کیف «۱۸» لشکر و استحضار از ورود غازیان رکابی و افواج نصرت

---

(۱). مج: از نوید وصول عساکر قیامت هجوم.

(۲). مج: ساخته.

(۳). مج: جمع.

(۴). مج: شده.

(۵). مج: صاحب نصفت.

(۶). مج: شهزاده.

(۷). مج: فرموده‌اند.

(۸). مج: ساحت.

(۹). مج: دبار.

(۱۰). مج: «اصلا» ندارد.

(۱۱). مج: ظاهر قلعه‌ای.

(۱۲). مج: نمودند.

(۱۳). مج: «بود» ندارد.

(۱۴). مج: ملوك طوایف.

(۱۵). مج: استعداد و جمعیّت.

(۱۶). مج: ترکستان.

(۱۷). مج: نمودند.

(۱۸). مج: کمیت و کیفیت.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۶۶

اثر به معسکر خوانین شتافتند. «۱» لطفعلی خان که این مطلب را از شدت «۲» خوف و استخلاص کسان خود از خدا می‌خواست سر رضامندی «۳» جنبانیده، در مقام تأکید عهد برآمد. «۴» محمّد نظر خان و غازیان رکابی که ازین معنی مطّلع می‌شوند، چند نفر از اوباش لشکر را به منزل لطفعلی خان فرستادند «۵» که در همانجا به قتل رسولان تکّه پرداخته، تا اساس صلح و صلاح را برچیده، بساط «۶» جنگ و جدال گسترانند. «۷» لطفعلی خان از بیم کسان خود راضی به این مطلب نشده، رسولان مزبوره «۸» خائب و خاسر بلکه خایف و نادم مراجعت و از جنگ دلیران شیرگیر «۹» نیم‌جانی به در بردند و ازین جانب شاهباز علم (۶۱ ب) عقاب‌پیکر به هوای خصم‌افکنی و دشمنی شکاری در جناح استعجال به طرف دشت بال گشاد. «۱۰»

در روز شانزدهم شهر مزبور ساحت آن حدود و ثغور مطّلع ماهچه الویه ظفر پیرا گردید.

چون خبر وصول افواج ظفر شمول و صدای «۱۱» شلیک زنبورک رعدآوا مسموع آن طایفه ضلالت انتما «۱۲» گردید، رایت اقبال برافراخته، هنگامه جدال و قتال «۱۳» را گرم ساخته «۱۴»، و جمعی را بر دور قلعه گماشتند «۱۵» که راه خروج محصورین را بسته داشته باشند.

شاهزاده «۱۶» فریدون‌فر، غازیان نصرت‌اثر را بیخ «۱۷» صف قرار داده، امیر گونه خان و شکر اللّه خان و حیدر علی خان جلیلوند را در برانغار، و لطفعلی خان و محمّد نظر خان و بیرام علی خان را در جوانغار، خود به نفس نفیس در قلب جای گرفتند. «۱۸» چون آن گروه مکروه و آن طایفه شقاوت‌پژوه مساوی هفت هزار سوار جرّار و یک هزار تفنگچی «۱۹» آتشبار

---

(۱). مج: شتافته، طالب صلح گردیدند.

(۲). مج: به علت شدت.

(۳). مج: سر رضا.

(۴). مج: عهد و پیمان درآمدند.

(۵). مج: فرستاده.

(۶). مج: طرح.

(۷). مج: ریخته شود. اشرف التواریخ متن ۱۶۶ ذکر اجتماع جنود ضلالت آمود تکه و محصور شدن بیگلر آقای چپشلو در قلاع ابیورد و عزیمت مواکب جهانگشا به استخلاص محصورین و گوشمال سگان دشت در هنگامه نبرد

(۸). مج: تکّه.

(۹). مج: بلکه نادم و خائف از زیر دست و پای غازیان.

(۱۰). مج: گشا و در.

(۱۱). مج: «صدای» ندارد.

(۱۲). مج: زنبورک مسموع آن فرقه ظلوم و جهول.

(۱۳). مج: قتال و جدال.

(۱۴). مج: ساختند.

(۱۵). مج: بر در قلعه گماشتند.

(۱۶). مج: شهزاده.

(۱۷). مج: به بیخ.

(۱۸). مج: جای گرفته.

(۱۹). مج: نفر تفنگچیان.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۶۷

که همگی آنها تفنگ‌های دورانداز «۱» فرنگی در دست داشتند که تا هزار قدم گلوله آن «۲» کارگر می‌آمد، افواج منصور چندان جلادت که فراقدر «۳» حال ایشان بود به ظهور می‌رسانیدند و آنها صفوف میشوم خود را به هفت صف قرار داده بودند، از طرفی مستعد کارزار و مهیّای پیکار «۴» شدند. نخست «۵»، شهزاده ظفر هم‌عنان زنبورکچیان آتش‌فشان را مأمور به شلیک فرموده، به شراره «۶» زنبورک خرمن‌سوز هستی آن طایفه بد روز گردیده و به تعاقب آن تفنگچیان استرآبادی و عرب آتشبازی را رسمی تازه

نهادند و عدو براندازی را شیوه‌ای از نو دادند «۷»، چون بر رای انور و ضمیر الهام اثر ظاهر و مبرهن بود که آن فئه طاغیه بعد از شلیك، گرم عنان یورش و آنچه از لوازم معارضه است کوشش خواهند کرد «۸»، افواج قاهره را مأمور به یورش فرموده حسب الحکم محکم اجناد ظفر توأم به هیئت اجتماعی- متوکلا علی اللّه و ملجأ الی اللّه- «۹» با سنان‌های افراخته و تیغ‌های آخته بر قلب آن گروه مکروه تاخته، جنود ضلالت امور «۱۰»، به عزم اینکه کمان کینه به زه توانند کرد و یا در عرصه نبرد «۱۱» به آتشبازی و سنان‌افرازی آبی «۱۲» به روی کار خواهند «۱۳» آورد، به یکبار از راه اضطرار با دلی از بیم جان ریش در عرصه رزم قدمی پیش نهاده، (۶۲ الف) سر راه «۱۴» به عزم جنگ بر بهادران فولاد چنگ تنگ گرفته، دست به مجادله و مداخله گشادند. دلیران پلنگ‌انداز شیرشکار و رزم‌جویان پیل‌افکن خنجرگذار که از صمصام خون‌آشامشان زهره در بر بهرام قضا انتقام «۱۵» آب می‌کردند و به زهر چشم زحل کینه سگال را در بوته اضطراب می‌افکندند، چون کره نار بر مرکز خاك، محیط آن خاکساران «۱۶» گشته، با سیوف صف‌شکر و اسنه اژدهاپیکر چون قضا

---

(۱). مج: مشهور خولی.

(۲). مج: گلوله تفنگشان.

(۳). مج: که مستلزم.

(۴). مج: قرار داده مستعد پیکار و آماده کارزار.

(۵). مج: «نخست» بعد از «هم‌عنان» آمده است.

(۶). مج: به آتش.

(۷). مج: آتشباز معرکه گیرودار شده، از طرفین صدای تفنگ بلند و هنگامه پیکار گرم گردیده.

(۸). مج: یورش و آماده کشش و کوشش می‌باشند.

(۹). مج: علی اللّه العنی.

(۱۰). مج: ضلالت پرورد.

(۱۱). مج: عرضه آورد.

(۱۲). ملك: این کلمه پاك شده.

(۱۳). مج: توانند.

(۱۴). مج: سر راه را.

(۱۵). مج: که زهره بهرام خون‌آشام را از صمصام خویش.

(۱۶). مج: خاکساران بی‌باك.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۶۸

بی‌حجاب و اجل بی‌هراس جمله بر آن گروه «۱» حمله بردند و به ضرب تیغ و خنجر آتشبار «۲» خرمن هستی‌شان را به باد فنا می‌دادند و به مقالید سرپنجه زورآوری «۳» (۶۲ ب) و دشمن‌کشی ابواب نیستی بر «۴» رویشان می‌گشادند. ساکنان «۵» عوالم ملکوت ندای «اللهم انصر من نصر الدین» نوا طراز و رجزخوان رزم دلیران ظفر هم‌عنان شدند. «۶» فوجی از آن گروه شقاوت‌پژوه که در کمینگاه وقت «۷» فرصت و کین بودند، چون تیپ اکراد «۸» حمزه کانلو که در تحت بیرام علی خان بودند، از یک گوشه عرصه نبرد غافل که ناگاه از کمینگاه بیرون تاخته، انهزام او را وجهه همّت ساختند. بیرام علی خان چون خود فی نفسه مرد کار و هنگامه‌آرای عرصه کارزار نبود، پای ثبات او متزلزل شده، خود «۹» را از معرکه ستیز و آویز به یک‌سو کشیده، درین اثنا معروض

رای ظفر انتما شد «۱۰» که بیرام علی خان از انبوه آن گروه به ستوه آمده، هنگامه جنگ بر او تنگ گردید و در قول اشرف زیاده از پنجاه کس نمانده، همگی رو به عرصه نبرد آورده بودند.

شهزاده نامدار چون اسفندیار، آستین مردانگی «۱۱» بالا- شکسته و مانند تهمتن بر رخش دلاوری «۱۲» نشسته، با آن جمع قلیل «کالبرق الخاطف و الریح العاصف» (۱۰۴) بر آن فوج کثیر حمله‌آور شدند. «۱۳» از بوارق سهام خون آشامش معرکه هیجا را افروخته «۱۴» و از شعشعه «۱۵» تیغ آتش کردارش تر و خشک وجود مخالفان سوخته، از مشاهده نیروی بازوی «۱۶» مردانگی و «۱۷» ملاحظه سرپنجه زورآوری و خصم‌افکنی آن یکه‌تاز معرکه کارزار «۱۸» پای ثبات و قرار آن

---

(۱). ملک: «بر آن گروه» پاک شده.

(۲). مج: تیغ آبدار و خنجر صاعقه‌بار.

(۳). ملک: «آوری» پاک شده.

(۴). مج: را به.

(۵). مج: و ساکنان.

(۶). مج: «اللهم انصر جیوش المسلمین» برآوردند.

(۷). مج: گروه مکروه که در کمین و منتهز.

(۸). مج: اکراد کیوانلو و.

(۹). مج: جنگ و گریز خود.

(۱۰). مج: شده.

(۱۱). مج: آستین مردی و مردانگی را.

(۱۲). مج: و به مثابه تهمتن در خانه زین شد.

(۱۳). مج: شده.

(۱۴). مج: هیجا برافروخته.

(۱۵). مج: شعشعه‌انگیزی.

(۱۶). مج: از مشاهده ضرب دست مردی و.

(۱۷). مج: و از.

(۱۸). مج: «آن یکه‌تاز معرکه کارزار» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۶۹

گروه خذلان شعار از جا رفته، از عرصه «۱» دغا روی‌گردان و از صف هیجا گریزان شدند. «۲» چون صفوف ترکمانیه شومیه از «۳» تهوّر و جلادت فیروزی نشان مانند «۴» بختشان برگشته و پریشان «۵» شد و لبّ لباب تیپ ایشان که در کمین و منتهز فرصت و کین بودند، به فرّ وجود و طلعت آفتاب نمود شهزاده مظفر مسعود منهزم و خاک آن وادی از خونشان آغشته و رنگین گردید، به یکبار از معرکه کارزار روی برتافته بادیه‌پیمای وادی فرار گردیدند.

دلاوران «۶» عرصه نبرد در آن داروگیر و زدوخورد، چون بخت دشمن را برگشته و هنگامه هیجا را از کشته پشته دیدند، به بریدن رئوس و اضاعت دماء نفوس آن طایفه منحوس پرداختند. و ریگ هامون را با تیغ‌های زمرّدفام الماس دم یاقوت‌رنگ و لعل گون ساختند.

دامن دمن از خون ایشان عمّان و پشت (۶۳ الف) اتلال از کشته ابطال آن گروه بدفعال گران.

در آن داوری اگر رستم و اسفندیار زنده شدندی پشت دست حیرت «۷» گزیدندی و اگر سام و نریمان بودندی و «۸» ملاحظه چنین جلادت می‌کردند «۹»، بر عجز خود اعتراف نمودندی. «۱۰» خلاصه از باطن قدسی مواطن ائمه معصومین- علیهم السلام- و معاونت جنود غیبی و معاضدت «۱۱» لاریبی رایت اهل شقاق و عناد نگونسار و معادل پانصد نفر از مبارزین «۱۲» آن گروه خاکسار در اصل معرکه به ضرب شمشیر مسلول و رمح مصقول و خنجر «۱۳» آتشبار دلیران کار و بهادران نصرت‌شعار به خاك هلاك و بوار افتاده و مساوی چهارصد نفر از متهوّران کاری آن طایفه خذلان شعار به خم کمند دلیران زورمند مقیّد «۱۴» به قید اسار گشتند و افواج منصوره به تعاقب هزیمتیان «۱۵» پرداخته، تا هفت هشت فرسخ زمین را از خون ایشان لاله‌گون و خاك دشت را آغشته به خون ساختند و اکثری از «۱۶» آن گروه در آن دشت بی‌آب از جدول «۱۷» شمشیر

---

(۱). مج: از معرکه.

(۲). مج: شده.

(۳). مج: که از.

(۴). مج: بهادران فیروزی منش چون.

(۵). مج: برگشته مشوش.

(۶). مج: یکه تازان.

(۷). مج: «حیرت» ندارد.

(۸). مج: «بودندی و» ندارد.

(۹). مج: نمودندی.

(۱۰). مج: کردندی.

(۱۱). مج: از امداد جنود غیبی و معاونت.

(۱۲). مج: مبارزین نامی.

(۱۳). مج: تیغ.

(۱۴). مج: مغلول و مقید.

(۱۵). مج: متعاقب هزیمتان.

(۱۶). مج: اکثر «از» ندارد.

(۱۷). مج: در آن صحرای بی‌آب از دم.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۷۰

غازیان سیراب و اجساد آن فئه ضلالت بنیاد طعمه ذئاب و کلاب گردیده «۱»، بقیهٔ السّیف به هزار حیله از آن ورطه خطرناك نیم جانی بیرون برده، بیشتر آنها «۲» در آن صحرای هولناك مجروح افتاده، جان به هادم لذّات سپردند. «۳»

القصّه، در آن رزم که از برای دلیران نصیری منش بهتر از بزم بود، سر و اختر مه بسیار و اسبان ترکمانی راهوار کسیب و نصیبشان گردیده «۴»، هریك از بهادران شیرشکار «۵» سر و زنده که «۶» به نظر انور می‌رسانیدند، اسامی «۷» خویش را به ثبت راقم حروف که مأمور بود، به صحّه می‌گذرانیدند. فی الحقیقه این فتح عظیم «۸» طراز فتوحات آسمانی و ناسخ عنوان ظفر نامه‌های «۹» باستانی بود «۱۰» و هیچ‌یك از سلاطین روی زمین را بعد از کیخسرو و در مرز تور چنین فتحی نمایان «۱۱» دست نداده، شهزاده «۱۲»

فیروزمند دلیران نصرت پیوند را یکان یکان از قرار یادداشت مزبور «۱۳»،- علی قدر مراتبهم- به تحسین و آفرین «۱۴» نواخته و هریک را به جلد و جایزه موفور «۱۵»، سرافراز ساخته و بعد از آن به حال محصورین پرداخت. «۱۶» چون مدّت محاصره به نه روز کشیده و در آن ایّام «۱۷» غذای ایشان از خون و گوشت «۱۸» اسب بود، (۶۳ ب) صورت «۱۹» ایشان از خلقت انسانی برگشته، هیئت تشریحی به نظر می‌آمد و مجموع آنها در حضور نوّاب والا به خاک افتاده، بر عمر دوباره خود که بعد از نومیدی از همّت شاهزاده آزاده به ایشان رسید، شکرها به‌جا آوردند «۲۰» و از آن سیصد رأس اسب که در

---

(۱). مج: گردید.

(۲). مج: و اکثر از آنها.

(۳). مج: سپرده‌اند.

(۴). مج: کسیب غازیان نصرت نصیب شده.

(۵). مج: «شیرشکار» ندارد.

(۶). مج: «که» ندارد.

(۷). مج: و اسامی.

(۸). مج: عظمی.

(۹). ملک: طفرنامهای؛ مج: «ظفرنامهای» ندارد.

(۱۰). مج: تواند بود.

(۱۱). مج: «نمایان» ندارد.

(۱۲). مج: و شهزاده.

(۱۳). مج: «از قرار یادداشت مزبور» ندارد.

(۱۴). مج: «به تحسین و آفرین» ندارد.

(۱۵). مج: نواخته و به جلدوی و جایزه همگی ایشان را.

(۱۶). مج: پرداخته.

(۱۷). مج: کشیده بود و درین نه روز.

(۱۸). مج: از گوشت و خون.

(۱۹). مج: صورت.

(۲۰). مج: به خاک افتاده از آن زندگی که به‌تازگی بعد از نومیدی نصیب ایشان گردید، شکرها کردند.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۷۱

آن قلعه‌های «۱» خراب بی‌آب با خود داشتند «۲»، زیاده از هفت رأس زنده «۳» به نظر نیامد که مابقی از شدت جوع و بی‌آبی مرده بودند و آنهایی هم که مانده بودند، چون اسب شطرنج به حرکت دست متحرک بودند. «۴»

به‌هرحال شاهزاده «۵» بی‌همال بعد از انهدام بنیان آن طایفه «۶» خذلان مآل شکر قادر متعال را علی احسن الحال به‌جا آورده، مظفر و منصور و ساغر دهان پر از شهد «۷» خرّمی و سرور و سرپنجه شکاریان از خون شکاران «۸» دشت گلگون و دم تیغ و نوک سنان از شکاف «۹» اعضا و جوارح دشمنان پرخون، عطف عنان به مستقر عز و شأن و منصرف به ارض خلدنشان شده، در روز بیستم شهر مزبور، ساحت آن ارض فیض گنجور «۱۰» از اشعه آفتاب جمال «۱۱» شهزاده منصور رشک روضه دار السّرور شد. «۱۲» از گرد راه

به زیارت آستان عرش اشتباه ملایک سجده‌گاه «۱۳» شتافته، مراسم و آداب زیارت را- کما هو حقه- «۱۴» به جای آورده، سعادت دارین را برحسب مرام و خاطرخواه دریافت فرمودند «۱۵» و اسرار را مقید و محبوس و از رئوس منحوس آن گروه مکروه دو مناره بزرگ شگرف که پهلو بر «۱۶» فلك البروج می‌زد، در خارج شهر «۱۷» دروازه سمت مرو شاهیجان «۱۸» که معبر آن طایفه طاغیه بود، مرتب گردیده، موازی سیصد نیزه سر را به انضمام عریضه‌ای مشعر بر فتح «۱۹» به همراهی باقر خان مافی گسیل درگاه پادشاهی «۲۰»، که در آن اوقات مواکب علیه «۲۱» در چمن سلطانیه نزول اجلال داشتند، نمود «۲۲» و از

---

(۱). مج: قلعه‌ای.

(۲). مج: با آنها مانده بود.

(۳). ملك: «زنده» ندارد.

(۴). مج: به نظر نیامد و آنها نیز از شدت جوع و بی‌آبی قادر به حرکت نبودند.

(۵). مج: شهزاده.

(۶). مج: بعد از انهزام آن گروه.

(۷). مج: لبریز شهد.

(۸). مج: سرپنجه دلیران از خون شکاریان.

(۹). مج: از ملامسه.

(۱۰). مج: ساحت ارض پرفیض و نور.

(۱۱). مج: جمال آفتاب مثال.

(۱۲). مج: گردید و.

(۱۳). مج: زیارت روضه فلك بارگاه.

(۱۴). مج: مراسم زیارت و آداب آن را کما ینبغی به‌جا آورده.

(۱۵). مج: خاطرخواه یافتند.

(۱۶). مج: به.

(۱۷). مج: در بیرون.

(۱۸). مج: «شاهیجان» ندارد.

(۱۹). مج: سر با عریضه فتح مزبوره را.

(۲۰). مج: درگاه جهان‌پناهی.

(۲۱). مج: «مواکب علیه» ندارد.

(۲۲). مج: نمودند.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۷۲

صیت این فتح عظمی و آوازه این نصرت کبری «۱»، بنیان ثبات و قرار سلاطین ترکستان و هندوستان بی‌ثبات و قرار گردیده «۲»، از جانب دولت افاغنه ایلچیان زبان‌آور «۳» و مراسلات محبّت‌پرور بر تهنیت نصرت و ظفر شرفیاب دربار والا و شرایط سفارت را به‌جا آورده، مورد تفقّدات خاطر انور شدند و «۴» سرکردگان لشکر و بهادران فیروزی اثر هرکدام علی قدر مراتبهم (۶۴ الف) و فراخور خدمات شایان به جایزه «۵» و انعام بیکران بهره‌مند «۶» و به مناصب مناسب و القاب لایق و تشریفات موافق «۷» سربلند گردیده، از

شعشعه‌انگیزی سیوف آتش‌دم مجاهدین «۸» دین مبین و از بوارق رماح اژدها فش «۹» غازیان ملّت متین خرمن اصطبار و توانایی مخالفین «۱۰» بدآیین و خاروخاشاک ثبات و قرار صحرانشینان بی‌دین یکبارگی سوخته از سرحد نسا و مهنه و ابیورد که موطن اصلی و یورث موروثی ایشان بود، فرار و آن محل را «۱۱» تخلیه نموده، الی سامان جیحون و حدود خیوه و بخارا عنان بازپس نکشیده، تمام دشت از لوث وجود آن گروه ضلالت آمود مصفّا شد. «۱۲»

آغاز شورانگیزی ابلیس صورتان تفلیس و تهاجم جنود نامسعود روسیه به مملکت آذربایجان و تصّرف بعضی از بلاد آنجا را «۱۳» به مکر و تلبیس و مأمور شدن نایب السّلطنه عباس میرزا به دفع و رفع آنها «۱۴»

چون در اوایل همین سال فی مابین والی‌زادگان تفلیس بنابر زیاده‌طلبی و فرمانروایی «۱۵» عاریتی غبار خاطر و منازعتی پدید آمد «۱۶»، چنانچه متداول است، میان برادران

---

(۱). مج: موهبت.

(۲). مج: موهبت.

(۳). مج: زباندان.

(۴). مج: مراسلات یک‌جهتی، بنیان مشعر بر تهنیت مأمور به دربار والا شده، شرایط تهنیت به‌جا آورده مورد نوازشات شایان و اعطاف بنیان گردیدند.

(۵). مج: و خدماتهم به جلده.

(۶). مج: بهرمند.

(۷). مج: فاخر.

(۸). مج: مجاهدان.

(۹). مج: اژدهاوش.

(۱۰). مج: شکیبایی مخالفان.

(۱۱). مج: فرار و آن محل را.

(۱۲). مج: گردید.

(۱۳). مج: «را» ندارد.

(۱۴). مج: از «بعضی» تا اینجا در حاشیه صفحه نوشته شده است.

(۱۵). مج: فرماندهی.

(۱۶). مج: عاریتی سریر سروری و بزرگی نقار خاطری پیدا شده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۷۳

نایره «۱» نزاع بالا گرفته، الکسندر میرزا که ارشد اولاد ارکلی خان «۲» و بیشتر «۳» طالب دیهیم عزّ و شأن «۴» بود، از برادران دیگر که باهم رسم «۵» وفاق و شیوه «۶» اتفاق را مستحکم نموده «۷» بودند، متوهّم شده، روی نیاز به درگاه راستان نواز خاقان معدلت طراز ظلّ اللّهی آورده، مشمول عنایت و مکرمت و منظور نظر مرحمت «۸» گردید. برادران او که همواره از بیم شمشیر قزلباشیه لرزان و از خوف یورش غازیان ظفر هم‌عنان به سمت گرجستان هراسان بودند، رفتن الکسندر میرزا را مزید علّت دانسته، بر خود جزم کردند «۹» که در فصل بهار البته لشکر فیروزی اثر به هواخواهی الکسندر میرزا از دربار گیتی مدار مأمور به آن دیار خواهد

شد. «۱۰» و جعفر قلی خان خویی که از بدو طلوع آفتاب این شوکت ابدمدار همیشه دربه‌در و سرگردان بلاد و امصار بود، آتش واهمه والی‌زادگان «۱۱» را دامن‌زن شده، صلاح درین دیدند که از کفره روس استدعای مدد و مظاهرت نمایند. «۱۲» شاید از آمدن مدد روسیه «۱۳» اهالی گرجستان از صرصر یورش عساکر نصرت‌نشان مصون مانده باشند. (۶۴ ب) بنابر صوابدید آن نادان و جمعی از کوته‌اندیشان سیه درونان روسیه که همواره «۱۴» به تسخیر ولایت ایران خمیازه‌کش بودند و به هیچ‌وجه صورت شاهد «۱۵» مدّعای ایشان در آینه مراد جلوه نمی‌کرد و در عهد خاقان مغفور جنّت‌مکان در هنگامی که مواکب جهانگشا به عزم تسخیر مملکت خراسان در حرکت آمده بود، آن گمراهان «۱۶» با حشری زیاده از حد و نشان از دربند باب الابواب گذشته، صحرای مغان را لشکرگاه ساختند و چند فروند کشتی مملو از جنود «۱۷» نامعدود از راه بادکوبه به گیلان آمده، جزیره انزلی را که مأمن متینی «۱۸» و حصار مستحکمی است و در میان دریای خزر واقع است

---

(۱). مج: غبار.

(۲). ملك: خان ندارد.

(۳). مج: «بیشتر» ندارد.

(۴). مج: جلالت و شأن.

(۵). مج: شیوه.

(۶). مج: طریقه.

(۷). مج: منظور کرده.

(۸). مج: مشمول نظر عنایت و منظور انظار مکرمت.

(۹). مج: کرده‌اند.

(۱۰). مج: گردید.

(۱۱). مج: والی‌زاده‌گان.

(۱۲). مج: والی‌زاده‌گان.

(۱۳). مج: جماعه روسیه.

(۱۴). مج: پیوسته.

(۱۵). مج: «شاهد» ندارد.

(۱۶). مج: آن بی‌دینان.

(۱۷). مج: با جنود.

(۱۸). مج: انزلی که مأمن محکم.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۷۴

گرفته، مترصد «۱» فرصت تسخیر دار المرز و گیلانات می‌بودند «۲» که پرتو این خبر در مشهد مقدّس سامعه‌افروز خاقان مغفور شده، در همان‌جا فوجی از متجنّده و ابطال رجال غازیان ظفرمآل را مأمور به قتل و نهب دما و اموال آن گروه خیره‌سگال فرموده، خود نیز به تعاقب پرچم علم ظفر توأم را به عزم تنبیه و گوشمال آن طایفه مخذول العاقبه «۳» شقه‌گشا و قبل از ورود «۴» موکب مسعود نصرت نمود به دار الملك عراق غازیان قزلباش آن طایفه شقاق‌منش با «۵» نفاق را منهزم و ساحات گیلانات و آذربایجان را از لوث وجود منحوس جماعت «۶» روس پاك نموده بودند.

درین سال که آن گروه ضلال بدسیر «۷» از اگارجه تیره‌اختر «۸» رخ کاری دیدند، بلاتأمل با حشر بسیار و جنود بی‌شماری و توپخانه گران و آلات حرب و ضرب فراوان «۹» از آنجا حرکت و روانه ایران شدند. اولا تفلیس را متصرّف و از آنجا حسب‌التّمنّای جعفر قلی خان خویی آمده، گنجه را نیز مسخر و ولایت مزبور را الی تفلیس «۱۰» مضبوط و هوای تسخیر ایروان در خاطر شقاوت مآثر ایشان جلوه‌گر شده، منتهز فرصت بودند. هرچند جعفر قلی خان محمّد خان ایروانی را ترغیب و تحریص به هواخواهی دولت روسیه و مخالفت «۱۱» شوکت بهیه می‌نمود، محمّد خان از روی مآل‌اندیشی و اخلاص‌منشی «۱۲» به این معنی هم داستان نشده، کوایف حال را معروض عتبه جلال و سده سپهر مثال شاهنشاه بی‌همال داشته «۱۳»، خاقان کشورگیر ظفرپرور امر به تهیه و تدارک (۶۵ الف) لشکر فرموده، شهزاده نصرت یزک مظفرلوا «۱۴»، عباس میرزا، که به حسب سن از جمیع «۱۵» شاهزادگان بزرگتر و به منصب

---

(۱). مج: منتهز.

(۲). مج: بوده‌اند.

(۳). مج: پرچم علم اژدهاپیکر را به عزم تادیب و گوشمال گروه روسیه.

(۴). مج: وصول.

(۵). مج: شقاق و.

(۶). مج: جماعهٔ.

(۷). مج: ضلالت اثر.

(۸). مج: بداختر.

(۹). مج: بی‌شمار و توپخانه و آلات کارزار.

(۱۰). مج: ولایت گنجه را نیز مسخر نموده، از گنجه تا تفلیس همه‌جا را.

(۱۱). مج: مخالفت با موافقان.

(۱۲). مج: نیکواخلاصی.

(۱۳). مج: خدیو بی‌همال و خاقان عدو مآل ظل اللهی نموده.

(۱۴). مج: شهزاده ظفربند نصرت پیرا.

(۱۵). مج: «جمیع» خط خورده و در بالای آن «اکثر» نوشته شده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۷۵

ولیعهدی پادشاه بحر و بر سرافراز و مفتخر بود، (۱۰۵) مأمور به این سفر شده، معادل سی هزار نفر «۱» از عساکر جرّار و غازیان نصرت آثار ولایت عراق «۲» و لب لباب ایلات و ایماق از سواران خنجرگذار و پیادگان آتشبار که «۳» همگی منتخب سپاه «۴» و همیشه کشیک درگاه آسمان جاه شاهنشاه بلندافسر بودند با توپخانه رعد آثار و زنبورکخانه شرربار و طبل و علم سعادت شیم و اثاثه و اسباب حرب و ضرب بی‌شمار که ملزومات جهانداری و دشمن‌شکاری تواند بود «۵»، با تمامی امرای ذوی الاقتدار قاجاریه از قبیل سلیمان خان و مهدی قلی خان قوانلو «۶» و مهدی قلی خان دولو «۷» و ابراهیم خان دولو و پیر قلی خان شام بیاتی و غیرهم «۸» سرکردگان پیاده ولایتی از امثال «۹» میرزا محمّد خان لاریجانی و اشرف خان دماوندی و عبد اللّه خان ارجمندی و صادق خان تنکابنی و خان احمد خان سوادکوهی و علی اصغر خان بندپی و آقا اسماعیل گلپاطی «۱۰» و آقا مهدی بالا رستاقی و حسن سلطان «۱۱» و سایر سرکردگان انزانی و یخکشی و کودار و هزار جریبی و از وزرا مثل میرزا محمّد شفیع که به وزارت پادشاهی سرافراز و

از اوایل جلوس خاقان مغفور تا این زمان به وزارت و پیشکاری «۱۲» این شوکت عظمی از جمیع امثال و اقران به حسب عقل و دانش و از حیثیت کارگزاری و منش «۱۳» و فکر صایب و تدبیر ثاقب «۱۴» امتیاز داشت، به همراهی نواب معظم الیه «۱۵» مأمور و زمام لشکر و انتظام امور عساکر فیروزی «۱۶» اثر و رتق‌وفتق آن سرحدات «۱۷» و کشور را به کف اختیار و قبضه اقتدار او نهاده، امر قدر «۱۸» نافذ گشت که هیچ‌یک از امرای عظام و خوانین کرام بدون صلاح «۱۹» و صواب‌دید آن وزیر روشن‌ضمیر مباشر امری نشده باشند.

---

(۱). ملک: «نفر» ندارد.

(۲). مج: نصرت آثار و پیادگان آتشبار ولایتی.

(۳). مج: ایلات که از سواره و پیاده.

(۴). مج: منتخب و چیده لشکر.

(۵). مج: کشیک حضرت ظل اللهی بودند، با توپخانه و زنبورکخانه و طبل و علم و اثاثه جهانگیری و دشمن‌شکاری و اسباب حشمت و جهانداری.

(۶). مج: قاجار قوانلو.

(۷). مج: قاجار دولو.

(۸). مج: غیره.

(۹). مج: ولایتی مثل.

(۱۰). مج: «گلپاطی» ندارد.

(۱۱). مج: حسن سلطان گلپاطی.

(۱۲). مج: «و پیشکاری» ندارد.

(۱۳). مج: بینش.

(۱۴). مج: نیکو.

(۱۵). مج: «به همراهی نواب معظم الیه» ندارد.

(۱۶). مج: و به زمام مهام لشکر و نظام و انتظام عساکر نصرت.

(۱۷). مج: امورات آن سرحد.

(۱۸). مج: امر اعلی.

(۱۹). مج: بی‌صلاح.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۷۶

بدین ضابطه لشکری در کمال آراستگی که هریک از ایشان در روز داوری و هنگام دلاوری طعنه بر رستم داستان و سام نریمان می‌زدند، در بیست و هفتم شهر ذی حجهٔ الحرام مطابق سنه ۱۲۱۹ سچقان ئیل، روانه آذربایجان و الویه و أعلام ظفر فرجام به عزم یورش آن سامان و اضمحلال روسیه خذلان نشان پرچم‌گشا گردید و در هیچ‌جا و مکان توقّف ننموده «۱»، (۶۵ ب) به اندک‌زمانی ساحت تبریز محل اقامت غازیان خون‌ریز شده و چاپاری به «۲» ایروان نزد محمّد خان حاکم آنجا روانه نموده، او را به انواع اصطناعات و مکارم پادشاهی امیدوار ساخته که الی ورود عساکر منصور عنان تمالک و تماسک از دست نداده، مترصد طلوع کواکبه لشکر فیروزی اثر باشد. «۳» محمّد خان از ورود شهزاده مظفر «۴» مستظهر گشته، فرستادگان اوج پختر (۱۰۶) که سردار

نکبت شعار لشکر روس بود، باکسان جعفر قلی خان خویی که ولایت گنجه را از دست داده، بی‌اختیار در خدمت سردار می‌زیست، خایب و خاسر برگردانیده، به تعمیر برج و باره و خندق «۵» و حصار خود پرداخت.

سردار روس که از ورود نایب السلطنه عباس میرزا استحضاری کامل حاصل نمود، از حدود خوی کوچیده، با آتش خانه فرنگ بدون لبث و درنگ عازم ایروان گردیده و ازین طرف نیز نایب السلطنه «۶» با افواج قاهره عزیمت ایروان نموده، چون جمعیّت روسیه بسیار و توپخانه بی‌شمار داشتند و تمامی پیاده بودند «۷»، روزی زیاده از دو فرسنگ و سه فرسنگ راه قطع نمی‌کردند. بنابراین الویه ظفرنشان از ظاهر ایروان گذشته، به عزم تصرّف اوچ کلیسا «۸» که معبد عبده اصنام و کعبه آن گروه ضلالت‌فرجام بود، شقه‌گشا گردید. «۹» قریب به اوچ کلیسا (۱۰۷) تلاقی فریقین کفر و دین و تقارب فئتین ضالّه و مسلمین شده «۱۰»،

---

(۱). ملک: نه نموده.

(۲). مج: در.

(۳). مج: مترصد ظهور طلیعه آفتاب مثال لشکر اقبال باشد.

(۴). مج: شهزاده قوی‌دل و.

(۵). مج: و مرمت خندق.

(۶). مج: نائب السلطنه که از جانب پادشاه فلک بارگاه مخاطب به این خطاب همایون شده بود.

(۷). مج: بسیار و تمامی پیاده بودند و توپخانه بی‌شمار داشتند.

(۸). متن: اوج کلیسیا. (همه‌جا)

(۹). مج: گردیده.

(۱۰). مج: تقارب عسکرین اسلام و روسیه بدآیین شده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۷۷

صفوف قتال از جانبین آراسته و غبار جدال از طرفین به هوا خاسته «۱»، دلیران اسلام و مجاهدان با ننگ و نام که منتظر چنین روزی بودند و همیشه به آرزوی ملاقات مخالفان دین مبین و ملّت متین، مانند شیر شرزه «۲» دندان به دندان می‌سودند، اکنون که آنچه می‌خواستند به رای العین مشاهده شد «۳»، آن را از مواهب غیبی «۴» دانسته، در کمال بی‌پروایی و نهایت بی‌اعتنایی از صفوف خویش با سیوف جانگزا رو به خصم تیره رای آورده، چون طریقه جنگ «۵» روسیه و فرنگی آن است که فوج‌فوج توپ‌ها را در پیش روی صفوف قرار می‌دهند و خود در عقب یکدیگر «۶»، همه دست در کمر ایستاده، هنگام ضرورت به انداختن تفنگ بازو می‌گشایند. «۷» احیانا اگر از فوجی که متعاقب هم ایستاده‌اند «۸» (۶۶ الف) یک نفر بماند، به «۹» عقب رفتن و رو گردانیدن، خلاف «۱۰» آن گروه شقاوت نمون است.

خلاصه بهادران قزلباش از ولوع کین «۱۱» و پرخاش غافل از قاعده و قانون آن طایفه اوباش و بی‌خبر از توپ‌اندازی و آتشبازی آن جماعت بودند «۱۲» بی‌محابا با تیغ‌های آخته و سنان‌های افراخته سررشته حزم و عنان اختیار را از دست داده، به هیئت اجتماعی بر قلب کفره روسیه تاخته، آن گروه مکروه که مهیّای رزم و کین و در مرصد «۱۳» کمین بودند، به یکبار دست به آتش‌بازی گشوده، توپ‌های آتش‌دم را به روی مجاهدین «۱۴» ثابت‌قدم بسته، کفره منحوس روس آتش مکر و غدر را به مرتبه‌ای برافروخته که در حمله اول خرمن عمر بسی از بهادران نامی را به آتش گلوله توپ سوخته، فوج دیگر بر اثر آن، جمله بر آن بی‌دینان حمله آورده «۱۵»، نهال اقبال بسیاری از آن بدکیشان را از پا درافکنده «۱۶»، به آب و شمشیر آتش بیداد آن

---

(۱). متن: خواسته.

(۲). مج: مخالف دین حنیف و مذهب منیف.

(۳). مج: می‌سودند و معاینه بلامانع و حجاب به رای العین مشاهده ایشان شد.

(۴). مج: و عطیه لاریبی.

(۵). مج: مجادله.

(۶). مج: روسیه و فرنگی با اهل اسلام قاعده‌ای است که فوج به فوج در پیش رو توپ و در عقب سر تفنگچی ردیف همه.

(۷). مج: در وقت ضرورت دست به تیر و تفنگ گشاده دارند.

(۸). مج: احیانا از هرفوج فی المثل اگر.

(۹). مج: «به» ندارد.

(۱۰). مج: خلاف قانون.

(۱۱). مج: از سرکین.

(۱۲). مج: آن جماعت قلّاش.

(۱۳). مج: مهیای کین و مستعد در مکمن.

(۱۴). مج: مجاهدان.

(۱۵). مج: بر اثر آن حمله بر آن بی‌دینان برده.

(۱۶). مج: درآورده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۷۸

فئه طاغیه را فرونشانیده و به صدمه گرز مغفر کوب آن گروه منکوب را به قدر تیررس «۱» پس دوانیدند. بقیه روسیه که مستحفظ سنگر بودند، چون عرصه را تنگ دیدند، عرّاده‌های «۲» توپ را پیش کشیده، به ضرب گلوله توپ افواج قاهره را مجددا مضطرب نمودند. جنود مسعود چون راه چاره را «۳» مسدود دیدند، دو دسته شده، از عقب «۴» سر به سنگر آن گروه ضلالت سیر ریخته، دست به قتل و اسر گشاده، از هرگوشه به فکر غنیمت افتادند. بقیه لشکر نصرت‌اثر رفته‌رفته به آوازه غنیمت پیش رو را خالی کرده، سرگرم یغما گردیدند و این خود از تدبیر «۵» و حیله سردار روسیه بود که سنگر را به جهت مشغول شدن بهادران شیر حمله به یغما «۶» خالی کرده، چون پیش رو را از وجود مردان کاری خالی دیدند «۷»، جمعی را به محافظت از پیادگان «۸» آنجا گماشته و خود با چند عرّاده توپ‌رو از معرکه برگاشته، «۹» مبارزین لشکر ظفرقرین که به غنیمت و اولجای مشغولی داشتند، به یکبار خود را در غرقاب بلا و کام «۱۰» اژدها دیدند. «۱۱» نه فرصت دستبرد و نه قدرت زدوخورد یافته، ناچار آنچه کسیب شده بود، گذاشته رو از معرکه برتافته، بین العسکرین را هم قطع دیده، دیگر یارای پیوستن به موکب نایب السّلطنه (۶۶ ب) نشده از همان‌جا به سمت ایروان عنان تاب شده، امرا و سرکردگان از توزک سپهداری افتاده، کام و ناکام نایب السّلطنه به مرافقت هزیمتیان موافقت «۱۲» کرده، از ایروان نیز جلو «۱۳» لشکر را ضبط نکرده، تا سه منزل به عقب آمدند.

در آن‌روز وهن عظیم به جهت «۱۴» امرا و سرکردگان روی نموده «۱۵»، تمامی بنه و آغروق را بدست دشمن داده، خال عار فرار را بر چهره روزگار خود کشیده، به ملامت و سرزنش

---

(۱). مج: یک تیررس.

(۲). متن: عرادهای.

(۳). مج: چاره از پیش رو.

(۴). مج: از پشت.

(۵). مج: از تمهید.

(۶). مج: به جهت یغما و مشغولی بهادران ظفر انتما.

(۷). مج: دید.

(۸). مج: از «پیادگان» ندارد.

(۹). مج: برکاشته؛ ملک: برکاسته.

(۱۰). مج: ذهن.

(۱۱). مج: دیده.

(۱۲). مج: موافق.

(۱۳). مج: جلوی.

(۱۴). مج: وهن تمام به حال.

(۱۵). مج: راه یافته.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۷۹

یکدیگر زبان گشودند. محمّد خان ایروانی عریضه‌ای به دربار نایب السلطنه فرستاد و امنای آن دولت را از رفتن مانع آمده، امرا نیز از بیم نکوهش و از سخط پادشاه سکندر منش در همان جا اقامت نموده، کیفیّت را به درگاه شاهنشاه جهان‌پناهی «۱» عرضه داشتند.

نهضت مواکب جهانگشای پادشاه سلیمان شأن از دار الملک طهران به سمت سلطانیه و آذربایجان

چون خدیو جهان‌گشا از تهیه اسباب و تدارک ضروریات «۲» سفر نایب السلطنه عباس میرزا فراغت حاصل فرمود، علم نصرت شیم و رایت «۳» ظفر توأم سلطانی بعد از حرکت موکب فیروزی کوکب نوّاب جهانبانی «۴» جریده و سبای با معادل هفت هشت هزار کس از امنای دولت خاص و مقرّبان بساط اختصاص از غلامان فولاد چنگ و همیشه کشیکان نهنگ آهنگ به عزم شکار و سیر متنزّهات سلطانیه از مقر سلطنت که رشک جنّات ثمانیه بود شقه‌گشا «۵» گردیده. در آن اوان چمن سلطانیه از انتصاب قباب سرادقات غیرت سماوات و «۶» مجلس عیش و سرور و محفل نشاط و حبور گرمی گرفت. «۷» وضیع و شریف در آن مکان لطیف به تجرع اقداح راح ریحانی و پیمودن پیمانه مدام عشرت و کامرانی «۸»، غبار غم و ملال «۹» از مرآت خاطرها «۱۰» می‌زدودند و علی الدوام به سور و سرور عشرت بخش دلها «۱۱» می‌بودند. مقارن این حال «۱۲» عرایض نایب السّلطنه و امرا و خوانین و سرکردگان مبنی بر وقایع و رویداد امور آذربایجان و گزارش «۱۳» آن سرحد «۱۴» و سامان و بی‌سامانی عساکر نصرت‌نشان معروض عتبه جلال و مذکور سده سپهر مثال شد. «۱۵» کفره روسیه «۱۶» چندی قبل ازین به غدر

---

(۱). ملک: جهان‌پنا.

(۲). مج: از تهیه و یراق‌گیری.

(۳). مج: حاصل نموده، ماهچه علم.

(۴). مج: بعد از انتظام امور جهانبانی.

(۵). مج: پرچم گشا.

(۶). مج: شده «و» ندارد.

(۷). مج: نشاط و سور گرم بوده.

(۸). مج: لطیف به اقداح رواح ریحانی و تجرع باده کامرانی.

(۹). مج: «و ملال» ندارد.

(۱۰). مج: خاطر.

(۱۱). مج: عشرت پیرا.

(۱۲). مج: که درین اوقات.

(۱۳). متن: گذارش.

(۱۴). مج: آن حدودات.

(۱۵). مج: گردیده که.

(۱۶). مج: ملک روس.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۸۰

(۶۷ الف) و تلبیس ولایت تفلیس را تصرف، و در آنجا توقف نمودند. «۱» به امید «۲» تسخیر حرب و پیکار وارد خارج «۳» قلعه مزبوره شده، رایت کفر و ضلال برافراخته، با اهالی آنجا و سپاه نصرت انتباه «۴» هنگامه قتال و جدال را گرم ساختند. «۵»

چون صورت این خبر بر مرآت نبوّت جلوه‌گر گشت، خاقان کشورستان «۶» اسماعیل بیک دامغانی را که به منصب غلام پیشخدمت‌باشی‌گری سرکار اقدس سرافراز و از حیثیت قرب و صوفیگری و اعتبار و کارگزاری از امثال و اقران سمت امتیاز داشت، به جهت استظهار لشکر و بشارت «۷» حرکت پادشاه هفت کشور از پیش به چاپاری مأمور به معسکر شهزاده منصور گردید «۸» و مواکب فیروزی کواکب شاهنشاهی با ابهت و شوکت نامتناهی بدون اسباب جنگ و توپخانه به عزم ستیز و آهنگ آن گروه بی‌نام و ننگ از سلطانیه حرکت و با فوجی از بهادران که هریک در دلاوری چون سام نریمان و تالی رستم داستان بودند «۹»، ایلغارکنان عازم «۱۰» آذربایجان گردیدند و «۱۱» اسماعیل بیک که حسب الامر مأمور به معسکر شهزاده «۱۲» منصور شده بود، در هیچ‌جا نیاسوده، در اندک «۱۳» زمانی به اردوی نوّاب نایب السلطنه رسیده، زبان به توبیخ و سرزنش امرا و خوانین گشاد و «۱۴» از جانب بندگان اقدس «۱۵» پیغام‌های درشت جان شکر به عموم خوانین و سرکردگان لشکر رسانیده، آنها را از خطا و بی‌مبالاتی ایشان «۱۶» آگاه و از نکوهش جانکاه مورد انتباه ساخته، صباح آن‌روز اردوی عساکر فیروز را حرکت داده، به جانب ایروان و معسکر روسیه خذلان نشان روان گردید.

چون چشم سپاهیان از سستی کار و عدم موافقت سرداران نامدار به غایت ترسیده بود

---

(۱). مج: نموده بودند.

(۲). مج: توهم.

(۳). مج: «خارج» ندارد.

(۴). مج: انتبا.

(۵). مج: ساخته‌اند.

(۶). مج: کشورستانی.

(۷). مج: مژده.

(۸). مج: نموده.

(۹). مج: بوده‌اند.

(۱۰). مج: روانه.

(۱۱). مج: گردیده‌اند.

(۱۲). مج: سپاه.

(۱۳). مج: به اندك.

(۱۴). مج: خوانین آنجا گشوده.

(۱۵). مج: از جانب اشرف.

(۱۶). مج: از خطایشان.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۸۱

و حرکت افواج بحر امواج مواکب «۱» سلطانی را از چمن سلطانیه نمی‌دانستند «۲»، از یک منزل بیش، پیش نرفتند «۳» که درین اوقات طنطنه وصول موکب ظفر «۴» شمول پادشاهی و دبدبه ورود افواج نصرت «۵» موروود شاهنشاهی به حومه «۶» آن ساحات پیچید «۷» و نسایم فتح و ظفر از مهب مدّعا وزید. «۸» (۶۷ ب) اگرچه سرکردگان و امرا از اثر بخت خواب‌آلوده، خجلت‌زده و شرمسار بودند و لیکن لشکریان از نزول کوکبه جهان‌ستان شاهنشاهی طالع خویش «۹» را بیدار دیده، اظهار استبشار می‌نمودند.

خلاصه نایب السّلطنه و مؤتمن الدوله و سایر امرای قاجاریه و رؤسای لشکر به استقبال مواکب اقبال مبادرت نموده، تمامی از کمال تشویر و «۱۰» انفعال سرها در پیش و سینه‌ها از پیکان ملامت «۱۱» ریش و با گردن کج در معبر کوکبه پادشاهی ایستاده، از آنجا که عفو خطاپوش پوزش‌پذیر سلطانی بود، از هفوات و زلّات امرای بی‌مبالات «۱۲» گذشته، قرّة العین سلطنت را پیش خواسته «۱۳» و وزیر صافی‌ضمیر را نیز احضار و از مقدّمات کار استفسار فرموده، به غیر از ملامت با امرا شیوه دیگر مسلوك نفرمودند. بر ارباب خرد واضح و بر اصحاب ذکا «۱۴» لایح است که هیچ سیاستی صعب‌تر «۱۵» از ملامت و هیچ عقوبتی سخت‌تر از خجالت نیست.

در دوزخم بیفکن و نام گنه مبرکآتش به گرمی عرق انفعال نیست و در همان روز به فرّخی و فیروزی نزول اجلال به معسکر شاهزاده «۱۶» بلنداقبال فرمودند. «۱۷» از اینکه مجادله و محاربه «۱۸» روسیه را کسانی که ندیده و نورزیده بودند «۱۹»،

---

(۱). مج: بحر مواج موکب.

(۲). مج: نمی‌دانستند احتیاط کرده.

(۳). مج: بیشتر پیش رفتند.

(۴). مج: نصرت.

(۵). مج: ظفر.

(۶). مج: به ساحت.

(۷). مج: پیچیده.

(۸). مج: دمیده.

(۹). مج: نزول رایات جهانستانی طالع وقت را.

(۱۰). مج: «تشویر و» ندارد.

(۱۱). و سینها از ناخن شرمندگی ریش گردن کج نموده.

(۱۲). مج: امرای سست‌کار.

(۱۳). مج: طلبیده.

(۱۴). مج: اصحاب عقول این معنی.

(۱۵). مج: بدتر.

(۱۶). مج: شهزاده.

(۱۷). مج: فرموده‌اند.

(۱۸). مج: مجادله با.

(۱۹). مج: کسانی که به رای العین ندیده و به چشم عبرت‌بین مشاهده ننموده بودند.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۸۲

فی الحقیقه سهل و آسان می‌شمردند و اصلا مقابله و مقاتله آن گروه ضالّه را وقعی نمی‌گذاشتند و از «۱» کمال غروری که داشتند، مطلقا گوش به سخن کسی نداده، بی‌محابا و مدارا کمر به جدال و قتال آن طایفه خسران مآل بسته، به تواتر و توالی حملات مردانه و نبردهای مبارزانه نموده، جمعی کثیر از آن بی‌دینان قتیل و اسیر گردیده «۲» و طعمه خنجر و شمشیر گردیدند. «۳» هراس بی‌قیاس از لشکر قزلباش برداشته، خود را به مورچل «۴» و مطریس خود «۵» کشیده، دیگر جرأت بیرون آمدن از سنگر و چپر خویش «۶» نکردند، چون در هنگام عطف عنان نایب السلطنه از معرکه هیجا آن گروه بی‌پروا آمده، قلعه ایروان را مرکزوار در میان گرفته محاصره نموده بودند، در یورش اوّل غازیان منصور هنگامه سپه‌داری آنها را با توپخانه برهم زده، جمعیّت روسیه را از ظاهر قلعه پراکنده کرده، محمّد خان ایروانی دروب قلعه را بر روی افواج قاهره مفتوح داشته، خاقان جهانگیر امیر خان کرد را که به منصب (۶۸ الف) قوللر آقاسی‌گری نایب السّلطنه سرافرازی داشت، با معادل یک هزار نفر تفنگچی ولایتی به معاونت و مظاهرت محمّد خان ایروانی گسیل قلعه و چند روز به تواتر فی مابین عسکرین کفر و دین «۷» آتش حرب و قتال و نایره جنگ و جدال اشتغال داشته، خلقی انبوه از دو گروه، ضایع و ناچیز و پایمال عرصه ستیز و آویز شده، چون در میان جنود اسلام آلات و ادوات حرب که شایسته مقاتله و مقابله «۸» روسیه باشد، از قبیل توپ که عمده مصالح حرب و ضرب «۹» است، نبود و امنای دولت‌شاهی بنابر غروری که داشتند منازعه «۱۰» روسیه را سهل و آسان می‌پنداشتند. این استعداد سفر و یراق لشکر خصوصا در محاربات سلطانی که حزم از لوازم است از شیوه سپاهیگری «۱۱» دور افتاده، به تهیه آن، چنان‌که شایسته است، نپرداختند.

لهذا در مقابل توپخانه روسیه چنانچه مطمح نظر بود «۱۲» به عمل نیامد.

---

(۱). مج: آن گروه را به نظر امعان در نمی‌آوردند و با.

(۲). مج: «گردیده» ندارد.

(۳). مج: گردیده.

(۴). متن: مورجل؛ مج: در مورجل.

(۵). مج: خویش.

(۶). مج: خود.

(۷). مج: کفر و دین و میانه گروه اسلام و فئه روسیه ضلالت آیین.

(۸). مج: مقابله و مقاتله.

(۹). مج: مجادله و حروب.

(۱۰). مج: نزاع.

(۱۱). مج: سپاهگیری؛ ملک: سپاهگری.

(۱۲). مج: و خاطرخواه جنود اقبال بود.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۸۳

تحریک الویه ظفر پیرای پادشاهی از سلطانیه به عزم تنبیه جنود ضالّه «۱» روسیه و وصول رئوس منحوس ترکمانیه تکّه «۲»

سابقا نگاشته کلک وقایع‌نگار و خامه بلاغت‌شعار شده بود که باقر خان مافی با معادل چهار صد «۳» نیزه سر از دربار ظفر مدار «۴» شهزاده عالی‌مقدار مأمور به رکاب شاهنشاه جم بارگاه گردیده بود. «۵» قبل از ورود «۶» باقر خان در چمن سلطانیه خبر جانگزای وهن نایب السلطنه در اردوی همایون شایع شده بود. «۷» متعاقب آن عرایض شاهزاده ظفر پیرا و امرای سست‌رأی معروض اعتاب فلک فرسای جلال «۸» خدیو بی‌همال گردید «۹». از ظهور و وضوح این خبر سورت غضب پادشاه بحروبر اعتلاـ «۱۰» گرفته، به طریقی که مرقوم گردیده، اسماعیل بیک را به جهت نگاه‌داری اردوی نایب السّلطنه از پیش مأمور و مواکب جهانگشا با افواج ظفر دستور بلافاصله حرکت و اعلام آسمان خرام به عزم گوشمال و تنبیه روسیه بدفرجام از مقرّ سلطنت حرکت و «۱۱» شقه‌گشا و کوچ بر کوچ عازم ایروان و معسکر روسیه خذلان نشان گردیده، در حالتی که مرة بعد اخری فی مابین جنود اسلام و گروه ظلام محاربه «۱۲» و مجادله واقع شده، نظر به بی‌استعدادی لشکر ظفر اثر «۱۳» و خیرگی فئه ضلالت سیر (۶۸ ب) امر نزاع هنوز انفصال و صورت انقطاع «۱۴» نیافته بود که باقر خان با عریضه شاهزاده والاشأن ظفر هم‌عنان و رئوس منحوس طایفه تکّه ضلالت‌نشان که بار سه قطار قاطر بود داخل معسکر همایون و وارد اردوی نصرت رهنمون گردید، عریضه و رئوس منحوس شومیه را به نظر انور پادشاه غضنفر «۱۵» فرّ رسانیده، مورد تحسین و مستحق هزار گونه آفرین شده، به نوازش خاص خسروانه اختصاص یافته، سرها را در میدان پای قپق

---

(۱). مج: تنبیه و تدمیر جنود ضلالت‌آمود.

(۲). از «وصول» تا اینجا در حاشیه صفحه نوشته شده است.

(۳). مج: سیصد چهار صد.

(۴). مج: ظفرپرور.

(۵). مج: شهزاده خجسته سیر مأمور به رکاب شهنشاه فریدون‌فر گردیده.

(۶). ملک: ورد.

(۷). مج: «بود» ندارد.

(۸). مج: معروض عتبه جلال و کریاس سپهر مثال.

(۹). مج: گردیده.

(۱۰). مج: زبانه زدن.

(۱۱). «حرکت و» ندارد.

(۱۲). مج: مناقشه.

(۱۳). مج: «ظفر اثر» ندارد.

(۱۴). مج: هنوز صورت انفصال.

(۱۵). متن: غظنفر.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۸۴

انداخته، امر اعلی نافذ گردید که جمیع امرا و سران سپاه به تماشای رئوس مرسوله مبادرت نموده «۱» خود را نکوهش و سرزنش «۲» نمایند. الحق، وصول مژده [ای] چنین را در چنان «۳» وقت بسیار به‌جا و موقع بود. «۴» عموم سپاهی و لشکری زبان به مدح و ثنای شاهزاده مظفرلوا گشاده «۵»، به عجز خویش اعتراف کردند.

فی الحقیقه ظهور این معنی باعث غیرت و افزونی جرأت و جلادت سپاهیان شد. بنابر تعصب و هم‌چشمی عساکر مأمورین خراسان چنانچه بین الجمهور قاعده و متداول است، همگی دل به جدال و قتال گروه ضلال بسته، اگرچه در دعوای مواجهه «۶» معذور بودند، و لیکن در هنگام فرصت صرفه را از دست نداده، گاه‌وبی‌گاه سپاهیانه با آن گروه گمراه در پرخاش و ستیز بودند. اعلی خاقان شاهنشاهی باقر خان را به اصناف «۷» الطاف نامتناهی سرافراز و به انعام وافره و خلاع «۸» فاخره، بین الاکفاء ممتاز و فرمان لازم الاذعان مبارک مبنی «۹» بر «۱۰» کمال محبّت و نهایت شفقت به سرافرازی دوحه حدیقه «۱۱» سلطنت عظمی از مصدر حکمرانی صادر و با خلعت آفتاب طلعت «۱۲» و چهار هزار تومان عراقی به جلدوی این خدمت «۱۳» از خزانه عامره مرحمت شده و به جهت امرا و رؤسای لشکر نیز هریک به قدر حال انعام و خلعت «۱۴» از خزانه عامره مقرّر و معین گردیده، باقر خان را مشمول احسان نمایان «۱۵» فرموده، رخصت انصراف به ارض ملایک مطاف ارزانی داشتند.

مشارالیه «۱۶» با نیل مرام از رکاب ظفر فرجام روانه ارض ملایک مقام و در اواسط شهر رجب شرف‌اندوز رکاب شاهزاده کامل نسب گردیده، خلاع پادشاهی را با انعام و جلد و جایزه

---

(۱). مج: مبادرت نموده به نظر امعان و یقین و چشم عبرت‌گزین درآورده.

(۲). مج: سرزنش و نکوهش.

(۳). مج: مژده چنینی در چنین.

(۴). مج: بوده.

(۵). مج: گشوده.

(۶). مج: روبرو.

(۷). مج: به صنوف.

(۸). مج: خلعت.

(۹). مج: «مبارک» ندارد.

(۱۰). مج: در.

(۱۱). مج: حدیقه رشیقه.

(۱۲). مج: با خلعت فاخره.

(۱۳). مج: این فتح نمایان.

(۱۴). مج: هرکدام علی قدر مراتبهم خلعت و انعام.

(۱۵). مج: مشمول لطف و احسان.

(۱۶). مج: باقر خان.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۸۵

نامتناهی «۱» که مرسول شده بود، گذرانیده (۶۹ الف) کیفیّت و کمیّت «۲» التفات خاطر انور خاقان قضا چاکر را معروض رای شهزاده مظفر داشته «۳»، چگونگی محاربات نوّاب نایب السلطنه را و چیرگی طایفه «۴» روسیه و وصول مواکب بهیه و حقیقت محاربه فریقین کفره و مسلمین را «۵» چنانچه به رأی العین دیده «۶» بود نیز «۷» مفصلا مشروحا عرض نموده «۸»، شهزاده وافرحشمت همواره «۹» متأسّف و متأثّر بودند و آرزوی حصول مقاتله و مقابله «۱۰» روسیه می‌فرمودند و پیوسته چشم‌به‌راه مژده لطیفه غیبی بودند که کی بشارت استیصال و اضمحلال روسیه خذلان مآل خواهد رسید. «۱۱» و دایم تمنای «۱۲» فتح و ظفر لشکر اسلام را داشتند. «۱۳»

کیفیّت محاربه پادشاه ظفرقرین با گروه روسیه بدآیین و انهزام آن فئه ضلالت فرجام «۱۴»

چون مدّت منازعه به طول انجامید، دریای غضب پادشاه کامل نسب به جوش آمده، آتش قهرش التهاب گرفت. «۱۵» در غرّه شهر جمادی الاخری «۱۶» که سلخ روزگار عمر آن طایفه ضلالت پیرا بود، «۱۷» نخست پادشاه سکندرشان سواران جلادت‌نشان و پیادگان آتش‌فشان را به تصرف سنگر و قتل آن گروه ضلالت سیر مأمور فرمود. «۱۸» برحسب امر قضا نفاذ اجناد ظفر

---

(۱). مج: خلعت پادشاهی و مراتب مراحم شاهنشاهی و جلدویی.

(۲). مج: کمیت و کیفیت.

(۳). مج: التفات اشرف اقدس را نسبت به شهزاده مقدس معروض داشت و.

(۴). مج: نایب السلطنه و دلیری.

(۵). مج: مواکب قیامت‌قرین و حقیقت مجادله و مقاتله عسکرین کفر و دین را.

(۶). مج: مشاهده نموده بود.

(۷). مج: «نیز» ندارد.

(۸). مج: نمود.

(۹). ملک: هموار.

(۱۰). مج: آرزوی حضور منازعه با.

(۱۱). مج: ... مآل مذکور و معروض خواهد شد.

(۱۲). مج: «تمنای» ندارد.

(۱۳). مج: را از خدای می‌خواستند.

(۱۴). مج: از «آن ...» تا اینجا در حاشیه نوشته شده است.

(۱۵). مج: قهرش زبانه زدن گرفته.

(۱۶). مج: جمادی الآخر.

(۱۷). مج: روزگار آن جماعت کافر بود.

(۱۸). مج: «فرمود» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۸۶

نهاد با تفنگ‌های اژدها دم یورش و در سوختن خرمن عمر آن تیره روزگاران نهایت کوشش کرده، «۱» معادل یک هزار نفر را

عرضه شمشیر آبگون و خـاك معرکه «۲» را آغشته به خون ساختنـد. «۳» پانصـد نفر دیگر اسـیر و گرفتار «۴» سرپنجه «۵» غازیان شیرگیر شـده، چنـد سـنگر ایشان را متصـرّف و کفّار غدّار به جانب مسـجد و باغی که در خارج شـهر است فرار و در آنجا محصور گشـتند. بعد از چند روز دیگر به امید اینکه «۶» شاید از شبیخون صـبح امیدشان طالع شود «۷»، با این که از جهانگیری تیغ خورشید اشـتهار خبردار بودنـد، خفـاش آثـار نیم‌شبی از روی اضـطرار به عزم شبیخون از محل اقامت خود بیرون «۸» و عـازم اردوی همایون شدند.

از معاونت بخت بیدار دلیران لشـکر ظفر شـعار و شـیران «۹» عرصه کـارزار از عزیمت ایشان اطلاع یافته، به مجادله شـتافتند، بعـد از محاربـات عظیمه جمعی نامعـدود از آن گروه (۶۹ ب) مردود بر خـاك هلاـك «۱۰» افتـاده، ناچـار رایت کفر نگون‌سار و به جانب سنگر خود فرار نمودند، و به فاصله چهار روز سیصد نفر از قوّادان و سواران و از ناوران گرجی را به جهت آوردن آذوقه و استعانت روانه گرجستان «۱۱» و در عرض راه به فوجی از سـپاه ظفر همراه که به انسـداد و طرق مأمور بودنـد برخورده، یک صد و ده نفر از ایشان مقتول سـیف مسلول و یک صد و نود نفر دیگر را مقیّد و مغلول به درگاه جهان‌پناه آوردند و چون پیرقلی خان قاجار (۱۰۸) را به انتظـام امور گرجسـتان تعیین و از درگاه سـپهرآیین مأمور به آن سـرزمین شـده بود، سـردار کفّار از عزیمت او اسـتحضار یافته، مانده زار که یکی از مشاهیر سـرکردگان ایشان بود با چهارصد نفر سالدات و چهار عرّاده توپ به معاونت اهالی گرجسـتان تعیین و از تفلیس نیز مساوی یک هزار نفر سالدات و ده عرّاده توپ و یک صد عرّاده قورخانه و آلات حرب

(۱). مج: و برحسب حکم محکم اجناد ظفر توأم با تفنگهای اژدهاوش عزم یورش و آهنگ کشش و کوشش نموده.

(۲). مج: «معرکه» ندارد.

(۳). مج: آغشته خون ساخته.

(۴). ملک: گرفتار.

(۵). مج: «سرپنجه» ندارد.

(۶). مج: به اندیشه.

(۷). مج: گردد.

(۸). ملک: «بیرون» ندارد.

(۹). مج: «لشکر ظفر شعار و شیران» ندارد.

(۱۰). مج: هلاک و بوار.

(۱۱). مج: استعانت از اهالی گرجستان روانه.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۸۷

و آذوقه عازم معسکر سردار مزبور بودند. در نواحی پنبک (۱۰۹) پیر قلی خان و غازیان ظفر «۱» نشان به ایشان مصادف و نخست به مقاتله مانـده زار پرداخته، سـیصد و پنجاه نفر قتیل شمشـیر خارا شـکاف بهادران بهرام مصاف و بقیـهٔ السّـیف را دسـتگیر و با رئوس مقتولین انفاذ دربار معدلت اتّصاف ساخته، از آنجا عنان عزیمت به جانب گروهی که از گرجستان روی به معسکر کفّار نهاده بودند معطوف و سـلک جمعیّت ایشان را نیز به حملات متواتره پریشان و حسام دلاوران در آن عرصه سرافشان گشته، اکثر آنها عرضه تیغ بی‌دریغ و توپخـانه «۲» و قورخـانه آنها با سـرها کسـیب غازیان نصـرت نصـیب گشت و در روز شـنبه، نهم شـهر مزبور، کارپردازان دولت منصور اعلام آسـمان‌خرام را به قصـد اتمام کار آن گروه ضـلالت آثار «۳» پرچم‌گشـا و در محـل اقامت ایشان عازم جنگ و وغا گردیدند. «۴» جنود ظفرپرور را «۵» گمان این که کمان مـدافعه به زه تواننـد کرد «۶»، به یکبار از راه اضـطرار با دلی از بیم دو

نیم قدم جسارت پیش نهاده، در عرصه نبرد به مقابله آن طایفه هم آورد و صف‌آرا گشته «۷»، نخست تفنگچیان آتش‌فشان برایشان حمله «۸» صاعقه بار (۷۰ الف) و برحسب حکم قدر قدر قضا آثار بهادران پلنگ چنگ و رزم‌جویان شیر جنگ «۹» که از سهم سهام خون‌آشام‌شان ماهی فلک بر تابه اضطراب می‌تپید، «۱۰» با تیغ‌های آخته بر قلب «۱۱» آن گروه تاخته، به مجرد وصول سپاه ظفر همراه «۱۲» به تیپ آن گروه ضلالت‌پژوه «۱۳» عرّاده‌های «۱۴» توپ را با گرزهای «۱۵» البرز کوب درهم شکسته، به بریدن رئوس منحوس متجنّده روس پرداختند و خاک آن وادی را با تیغ‌های الماس دم یاقوت‌گون ساختند.

---

(۱). مج: نصرت.

(۲). مج: توپ.

(۳). مج: ضلالت فرجام.

(۴). مج: گردیده.

(۵). مج: جنود ضلالت پرورد را به.

(۶). مج: به چله توانند آورد.

(۷). مج: در عرصه نبرد قدم جسارت پیش نهاده، در برابر جیوش نصرت انتمار صف‌آرا گشتند.

(۸). ملک: «جمله» مج: ندارد.

(۹). مج: بهادر جنگ.

(۱۰). مج: در تابه اضطرار بریان بود.

(۱۱). مج: «قلب» ندارد.

(۱۲). مج: سپاه قیامت نهیب.

(۱۳). مج: آن گروه بدترکیب.

(۱۴). متن: عرادهای.

(۱۵). ملک: «را با گرزهای» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۸۸

شعر: «۱»

کمان خم چو «۲» ابروی جانان شده‌ز هرگوشه غارتگر جان شده

کُله خودها گشته گلگون همه‌چو «۳» دلهای عشّاق پرخون همه

چنان نیزه را در زره رفته نیش‌که افعی درآید به سوراخ خویش

فتاده در آن پهن‌دشت درشت‌سر ناتراشیده چون خارپشت

نشسته ز بس تیر بر «۴» مرد جنگ‌درخت خدنگی شده هرنهنگ

گذر کرده تیر از زره‌ها چنان‌که باد از سر زلف سیمین بران لونه و دورکو «۵» و سه نفر دیگر از رؤسای آن طایفه منحوس با شش هزار کس از عساکر ایشان طعمه افاعی سنان و سی و چهار عرّاده «۶» توپ و بسیاری از آلات حرب و ضرب «۷» به تصرف غازیان نصرت‌نشان درآمده، معاندین دین چون از چیره‌دستی مجاهدین اختر بخت خود را تیره یافتند، رایت کفر را منکوس نموده، به جانب مطریس خود شتافتند و شب یکشنبه بنه و آغروق خود را جمع و به قدری که حمل آن سهل «۸» باشد برداشته و بقیه را در سنگر گذاشته، به جانب گرجستان فرار و مرحله‌پیمای وادی ادبار گردیدند.

صباح آن‌روز «۹» فوجی کثیر از عساکر منصور حسب الحکم قضا دستور متعاقب آنها تعیین شده، سـر و اخترمه بی‌شمار از آن فرقه ضلالت شعار دسـتگیر غازیان ظفر پیش‌کار گردید. فی الحقیقه پرده ناموس ناقوس چون دل‌های کفره روس دریده، و صیت تکبیر مقیّدان ملت بیضـای نبـوّی را به گوش «۱۰» رسانیـده، زنّـار را تـار از هم گسـست و صـلیب چون اعنـاق اهل نفاق درهم شـکست. مسـرعان صبا رفتـار از دربـار سـپهرمدار به اطراف و اکنـاف بلاـد و امصـار مـأمور و ازین بشـارت فرح‌بخشا و نوای غم‌زدا (۷۰ ب) فرخ‌اندوز قلب مهجوران «۱۱» نزدیک و دور گردیده، خطبای فصیح بیان «۱۲» و نقبای شیرین‌زبان بر رئوس اعواد

---

(۱). مج: ندارد.

(۲). مج: چه.

(۳). مج: چه.

(۴). مج: در.

(۵). مج: دوژکو.

(۶). مج: عراده عراده.

(۷). مج: آلات حروب.

(۸). ملک: «سهل» ندارد.

(۹). مج: آن‌روز مزبور.

(۱۰). مج: گوش سروش.

(۱۱). مج: فرح‌رسان قلب مهجور اهالی.

(۱۲). ملک: فسیح.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۸۹

منابر «۱» به ذکر حمد و ثنای قادر یکتا و «۲» دوام دولت جاوید بقا رطب اللسان و عذب البیان شده و جمیع بلاد محروسه چراغان و آذین «۳» شده، نقاره‌های بشارت و «۴» شادمانی بلندآوازه گردید و محمّد حسن آقای قاجار «۵» به جهت ابلاغ این نوید سراسر امید از دربار فلک‌مدار «۶» مأمور ارض فیض آثار و خدمت «۷» شهزاده نامدار گردیده، به نوازش ملوکانه و انعامات خسروانه اختصاص یافت و کوچه و بازار ارض ارم آثار هفت شـبانه‌روز از پرتو چراغ‌های آفتاب ضـیا غیرت فلک مینا شـده «۸»، جمیع مردم از صغیر و کبیر و برنا و پیر نوای شادیانه و ترانه چنگ و چغانه «۹» به کره اثیر رسانیدند. پادشاه جوان‌بخت کامران بعد از انهزام روسیه خذلان شعار «۱۰» و انتظام صفحات آذربایجان کمیت خوش‌خرام را به صوب دار الملک طهران معطوف داشته، محمّد علی خان قاجار شام بیاتی را با فوجی از غازیان مأمور به حراست بلده تبریز و سرداری آن سامان فرموده، در اواسط شهر رجب المرجب «۱۱» ساحت ری را رشک روضه رضوان و غیرت باغ جنان ساختند.

نگارش بعضی از سلاطین‌زادگان «۱۲» افغان و فتح غوریان به عنایات «۱۳» ملک منّان و ایزد سبحان «۱۴»

هرچند وقایع ملوک و شـهزادگان هندوسـتان و ترکستان مناسب مقام و لایق نگارش این تاریخ «۱۵» همایون فرجام نیست و مقصود کلی شرح احوال «۱۶» فرخنده فال نوّاب کامیاب مالک «۱۷» رقاب شـهزاده بی‌همال است، و لیکن بنابر ترادف کلام و معاصر بودن آنها به این

---

(۱). مج: رؤس منابر اسلام.

(۲). مج: ثنای حق عز و علا و دعای.

(۳). مج: آذین‌بندی.

(۴). مج: «بشارت و» ندارد.

(۵). ملک: «محمّد حسن آقای قاجار» ندارد.

(۶). مج: درگاه فلک مقدار.

(۷). مج: «خدمت» ندارد.

(۸). مج: از چراغان سپهرآسا شده.

(۹). مج: و نغمه چنگ و ترانه.

(۱۰). مج: نشان.

(۱۱). مج: در اواسط رجب.

(۱۲). مج: «زادگان» ندارد.

(۱۳). مج: عنایت.

(۱۴). مج: «ایزد سبحان» ندارد.

(۱۵). مج: لایق سیاق این تواریخ.

(۱۶). مج: حال.

(۱۷). مج: ممالک.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۹۰

دولت ابدارتسام «۱» شمّه‌ای از وقایع ایشان «۲» را درین صفحه شرف نگارش می‌دهد. اولا چون سلاطین افاغنه هم‌داستان «۳» به حسب قرب جوار و سمت قدمت توسّل به این شوکت ابد مدّت «۴» اولی می‌باشند، لهذا جواد خامه مشکین ختامه و کمیت قلم عنبر رقم «۵» به جستجوی احوال ایشان به این طریق تکاپو می‌نماید که احمد شاه افغان بعد از سپری شدن دولت نادره نادری، (۷۱ الف) با فوجی از افاغنه هم‌داستان و به قدر امکان و دسترس دست به خزانه رسانیده، آنچه نصیب بود کسیب و یکران همّت را «۶» به صوب قندهار که موطن اصلی ایشان «۷» بود «۸» گرم‌رفتار «۹» و در آنجا به دانه احسان مرغ دل وحشی‌صفتان افغان را صید نموده «۱۰» و در میان امثال و اقران لوای برتری برافراشت و همواره نقش سلطنت را بر لوح دل خود می‌نگاشت «۱۱»، تا رفته‌رفته بر احشام و ایلات قندهار و هرات «۱۲» و هزاره‌جات صوبه کابل مستولی شده، فرمانفرمایی آن دیار بی‌منازعت اغیار به «۱۳» او قرار گرفته، کابل و برشاور (۱۱۰) و کشمیر و قلیلی از صوبه‌جات هند را مسخّر نموده، مدت بیست سال متجاوز به کام دل سلطنت کرده «۱۴»، چون به حسب آب و هوا قندهار را برای مستقر خود نپسندید، از شهر مزبور به فاصله یک فرسخ شهری بنا کرده، آن را به «احمد شاهی» (۱۱۱) موسوم ساخت و دار الملک «۱۵» خود نمود. «۱۶» بعد از او «۱۷» تیمور شاه ولد سعادت اثرش «۱۸» افسر سروری و تاج فرماندهی بر سر نهاده، سی سال من حیث الاستقلال اریکه دولت و فرمانروایی را به وجود «۱۹»

---

(۱). مج: ابد فرجام.

(۲). مج: وقایعشان.

(۳). مج: «هم‌داستان» ندارد.

(۴). مج: شوکت جاویدمدار.

(۵). مج: لهذا کمیت قلم و جواد خامه مشکین رقم.

(۶). مج: عزیمت.

(۷). مج: اصلی شان.

(۸). ملک: «بود» ندارد.

(۹). مج: معطوف.

(۱۰). ملک: «نموده» ندارد.

(۱۱). مج: همواره رقم سلطنت بر صفحه خاطر می‌نگاشت.

(۱۲). مج: هرات و قندهار.

(۱۳). مج: بر.

(۱۴). ملک: از «مدت بیست ...» تا اینجا را ندارد.

(۱۵). مج: در الملک.

(۱۶). مج: چون آب و هوای قندهار به مزاج او سازگار نبود، مکان شهر را تبدیل داده، به فاصله یک فرسخ از شهر قدیم بنای آبادی نهاده، آن را به احمد شاهی موسوم و دار الملک خویش ساخت.

(۱۷). مج: ازو.

(۱۸). مج: افسرش.

(۱۹). مج: به فر وجود.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۹۱

خویش مزیّن داشت و از احمد شاهی که دار الملک پدرش بود تغییر مکان داده «۱» اثاثه سلطنت را به کابل کشیده، در آنجا اعلام جهان‌داری برافراخت.

بعد از بدرود جهان فانی، خلف ارشدش، زمان شاه به وراثت «۲» جالس تخت پدر و صاحب «۳» دیهیم و افسر شده، به «۴» اندک روزگاری که آفتاب دولتش به اوج تمنّا رسید «۵»، برادرش، «۶» شاهزاده محمود، که به حسب سن از او «۷» بزرگتر و خود را وارث ملک پدر می‌دانست و همیشه شراره مخالفت او را در کانون نهان می‌داشت، «۸» با برادر اعیانی خویش، شاهزاده فیروز، در جزو ممهّد شده، لوای طغیان و عصیان برافراشت و از دار السلطنه هرات که مستقر آن شهزاده «۹» نیکو صفات بود، به عزم خودسری قد برافراخته، مترصد رزم و پیکار برادر گردید.

بعد از آنکه «۱۰» پرتو این خبر سامعه‌افروز «۱۱» کابل شاه گردید، غیرت شاهانه به حرکت آمده، از کابل و سایر ممالک محروسه خود «۱۲» سپاهی فزون از قطرات امطار و لشکری «۱۳» زیاده از عدات «۱۴» مور و مار فراهم آورده، به دفع ماده فساد برادر از دار الملک (۷۱ ب) و مملکت خود «۱۵» حرکت کرده، عازم هرات گردید. شاهزاده محمود نیز با لشکری «۱۶» نامعدود به ستیز و آویز کابل شاه از هرات بیرون آمده، در متعلّقات آن دیار تقارب و تلاقی فریقین شده، «۱۷» دو برادر در برابر یکدیگر «۱۸» صف‌آرا گشتند. چون همیشه ابنای روزگار را هنگامه برهم‌زنی شعار است و بر لوح ضمیر شب و روز نقش دورنگی نگاشتن کار «۱۹» اکثری از

---

(۱). مج: نموده.

(۲). مج: شاه حسب الارث.

(۳). مج: طالب.

(۴). مج: «به» ندارد.

(۵). مج: روزگاری کروفری کرده.

(۶). مج: برادرانش.

(۷). مج: ازو.

(۸). مج: نهال مخالفت را در دل می‌کاشت.

(۹). مج: جایگیر آن شاهزاده.

(۱۰). مج: اینکه.

(۱۱). مج: سامعه‌افروز پیشگاه آگاهی.

(۱۲). مج: کابل و هندوستان و زمینداور و غزنین و بلوچستان.

(۱۳). مج: «لشکری» ندارد.

(۱۴). مج: عدّت.

(۱۵). مج: به انتقام برادر از کشور خویش.

(۱۶). مج: با افواج.

(۱۷). مج: بیرون آمده، تقارب فئتین و بعد بین العسکرین به تلافی انجامیده.

(۱۸). مج: هم.

(۱۹). مج: همیشه شیوه ابنای روزگار به هنگامه‌طلبی و دو برهم‌زنی است.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۹۲

خوانین افاغنه و هزاره که در نزد شاهزاده «۱» محمود بودند، ضمنا «۲» به کابل شاه زبان داده، بلکه دل نهاده بودند، «۳» به محض مقابله فئتین بدون رزم و مقاتله طرفین هرکدام از آن روبه‌صفتان جای «۴» خود را خالی و خاک در دیده مردمی انباشته تیپ‌های خود را برداشته «۵» به کابل شاه پیوستند. شاهزاده محمود چون خود را تنها و غریق لجّه بلا دید «۶»، با معدودی از معتمدان و یک جهتان خود «۷» از معرکه روگردان شده، به بیک جان، «۸» والی بخارا، ملتجی گردید، کابل شاه مظفر و منصور قرین انواع سرور «۹» نزول اجلال به «۱۰» هرات ارزانی و از آنجا نامه به والی بخارا نوشته، او را به گرفتن و دادن برادر تطمیع و تحریص نمود. «۱۱» از آنجا که شیوه بدعهدی و نفاق بی‌شکی فطری «۱۲» ذات و جبلی صفات ترکستانی است، آن سیه کاسه دون همّت فریفته دراهم ناسره شده، به گرفتن و فرستادن «۱۳» آن شهزاده بی‌سروسامان تن درداد. «۱۴» پیشکاران و معتمدان آن سفیه نادان شاهزاده «۱۵» محمود را از خیال آن شقاوت مآل «۱۶» آگاه گردانیدند. آن بیچاره با دلی ریش و خاطری پر از تشویش نیم‌شب مضطرب و پریشان خاطر «۱۷» مستعد فرار گردید «۱۸» و از راه دشت و بیابان مهالک سالک راه نجات گردید «۱۹» و همگی همّت را مصروف برین «۲۰» داشت که ملتجی به آستان کیوان پاسبان «۲۱» خاقان سکندر

---

(۱). مج: شهزاده.

(۲). مج: «ضمنا» ندارد.

(۳). مج: در جزو زبان داشته، بلکه دل داده بودند.

(۴). مج: به محض مقابله عسکرین بدون مقاتله و هیجان غبار جنگ و شین هرکدام مکان.

(۵). مج: کشیده.

(۶). مج: و غرفه دریای بلا دید.

(۷). مج: خویش.

(۸). مج: بکجان.

(۹). مج: کامیابی و سرور.

(۱۰). مج: را به.

(۱۱). مج: او را تطمیع نموده، تحریص به گرفتن و سپردن برادر نمود.

(۱۲). مج: مستلزم.

(۱۳). مج: دادن.

(۱۴). مج: رضا شده.

(۱۵). مج: شهزاده.

(۱۶). مج: آمال.

(۱۷). مج: با دلی از تشویش پاره، نیم‌شبی مضطر و پریشان‌حال.

(۱۸). مج: فرار گردیده.

(۱۹). مج: گردیده.

(۲۰). مج: بر آن.

(۲۱). مج: آستان سدره‌نشان.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۹۳

شأن وقا آن دارا نشان «۱» ظلّ اللّهی که کعبه آمال افتادگان و مأمن استظهار درماندگان و ملجاء سلاطین با عزّ و شأن و مناص خواقین بلندمکان است، گردیده باشد و معتمدان و محرومان آن شهزاده والاجاه بالاتفاق صلاح در آن دیدند که «۲» با نیّت جازم عازم درگاه عالمیان پناه شوند، عزیمت را تصمیم داده، از عرض راه «۳» عریضه ضراعت‌آمیز مشعر بر گزارش حال خویش و بی‌مهری روزگار بداندیش «۴» به دربار (۷۲ الف) خدیوانه به قلم آورده، انفاذ داشت.

خاقان کشورگیر از وصول آن پادشاهزاده بی‌نظیر اظهار استبشار و شادمانی نموده، فرامین مطاعه به حکام سرحدّات صادر و امر فرمودند که در جمیع منازل شرایط مهمان‌داری را معمول و مراسم خدمت و میزبانی را مبذول داشته، به آیین شایسته آنها را گسیل دربار شوکت‌مدار نمایند. «۵» امتثالا لامر الاعلی، حکّام و ولادت در تمامی سرحدّات طریقه تعارف را به اقصی الغایه «۶» به عمل آورده، شهزاده مزبور از ظهور عواطف شاهنشاه مؤید منصور کمال امیدواری و سرور حاصل نموده، به عزّ بساطبوسی انجمن خاص اختصاص یافته، مورد نوازشات شاهانه گردید و تا مدت چهار پنج ماه فصل زمستان را در خدمت اشرف به خرّمی و شعف به‌سر برده، در اوایل حمل خاقان ظلّ اللّهی او را مجددا به عوارف خسروانه «۷» معزّز و مباهی فرموده، در مقام تربیت او برآمده «۸»، یراق سفر او را به جمیع جهات مرتب داشته، با طبل و علم و خیل و حشم از درگاه فلک‌اشتباه «۹» مأمور به مملکت موروث و انتزاع افسر و کلاه‌خود گردید «۱۰» و احکام قضا نظام به سرافرازی حکام تون و طبس و قاین و سیستان از مصدر عزّ و شأن صادر گردید که با جمعیّت فراوان کمر به اعانت شاهزاده محمود بسته، او را در سلطنت مملکت «۱۱» موروثی مستقل سازند.

(۱). مج: قاآن قدر توان.

(۲). مج: دیده. اشرف التواریخ متن ۱۹۳ نگارش بعضی از سلاطین‌زادگان افغان و فتح غوریان به عنایات ملک منان و ایزد سبحان

(۳). مج: عالمیان پناه شده در عرض راه.

(۴). مج: بی‌مهری زمانه.

(۵). مج: دربار مرحمت شمول نموده باشند.

(۶). مج: «به اقصی الغایه» ندارد.

(۷). مج: ظل اللّهی به عوارف خسروانه مجددا او را.

(۸). مج: درآمده.

(۹). مج: درگاه سعادت مأنوس.

(۱۰). مج: «انتزاع افسر و کلاه‌خود گردید» ندارد.

(۱۱). مج: ولایت.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۹۴

حسب الامر قضا نفاذ، شهزاده نیکونهاد با اجناد ظفر بنیاد از رکاب آیات «۱» عازم طبس و قاینات «۲» شده، به معاونت و مظاهرت حکّام آن ولایات «۳» به عزم تسخیر هرات و تدمیر سرکشان آن صفحات کمر به پرخاش و کین بسته «۴»، ظاهر هرات را معسکر ساخته، به مجادله و مقاتله افاغنه آنجا پرداخت. چون اعتقاد او نسبت به این دولت خداداد اندک نقصانی داشت، تیر تمنّایش به هدف مراد نرسیده، نقش آرزویش بر تخته مقصود ننشست «۵». لاجرم خایب و خاسر مراجعت به درگاه معلّی نموده «۶» و شهزاده فیروز به نیّت «۷» طواف بیت اللّه عزیمت نموده «۸»، رخصت حاصل و روانه مقصد شد. «۹»

شاهزاده محمود ولدش کامران میرزا «۱۰» و برادرزاده‌اش (۷۲ ب) ملک قاسم در خدمت اشرف مانده، تا آنکه «۱۱» شهزاده فیروز از طواف بیت اللّه رجوع به درگاه خواقین پناه نمود. «۱۲» چون زر اخلاصشان بر محک امتحان کامل‌عیار آمد، زیاده محل اعتبار «۱۳» شهریار فلک‌اقتدار شدند. «۱۴» نظر به صداقت و صفای نیّت «۱۵» از «۱۶» جانب اشرف جهانگیر خان جرفادقانی مأمور به انتظام امر شهزادگان شده، با اثاثه سلطنت و جهانداری از دربار شهریاری مرخص و مقرّر گردید که از ولایات کرمان و سیستان و تون و طبس و قاین و سایر محال قریبه آن حدود و ثغور جمعیّت موفور برداشته، ایادی متغلّبه را از سر مملکت موروث او کوتاه و سرکشان افاغنه را از بیم سخط و غضب سلطانی آگاه و آنها را قرین انتباه ساخته، «۱۷» شاهزاده «۱۸» محمود را در مملکت موروث جلوس داده، مراجعت نماید. شهزادگان و جهانگیر خان

---

(۱). مج: رکاب نصرت قرین.

(۲). مج: قاین.

(۳). مج: آن سرزمین.

(۴). ملک: «بسته» ندارد.

(۵). متن: نه نشست.

(۶). ملک: «نموده» ندارد.

(۷). مج: عزیمت.

(۸). مج: مصمم شده.

(۹). مج: روانه گردید.

(۱۰). مج: محمود و خلف الصدقش میرزا کامران.

(۱۱). مج: اینکه.

(۱۲). مج: نموده.

(۱۳). مج: کامل‌عیار و به صدق نیت و صفای طویت محل اعتبار و منظور نظر.

(۱۴). مج: شده.

(۱۵). مج: «نظر به صداقت و صفای نیت» ندارد.

(۱۶). مج: لهذا از.

(۱۷). مج: افاغنه را مورد انتباه و از قهر و غضب سلطانی آگاه ساخته.

(۱۸). مج: شهزاده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۹۵

حسب الفرمان قضا جریان «۱» با استعداد تمام وارد هرات و به قهر و غلبه آن را مسخّر نموده، اشرار قندهار نیز از صولت و سطوت پادشاهی مدمّر و از نیروی طالع فیروزی مطالع شاهنشاهی کابل نیز به اندک‌زمانی به حوزه تسخیر درآمده، شاه‌زمان گرفتار و متابعان او بالمرّه مقیّد به قید اسار گشتند.

شهزاده محمود شیوه بی‌رحمی را شعار و دیده برادر نامدار خویش را بنابر تحریک بعضی از بی‌بصیرتان «۲» غدّار و حق‌ناشناسان بی‌اعتبار «۳» از حلیه بینایی عاطل و منشور سلطنت آن پادشاه کامل را به گزلک «۴» بی‌وفایی باطل ساخته، اکثری از امرای افاغنه را به جهت تصور ثبات دولت مطلوب مصلوب و بسیاری از رؤسای آن طایفه را به انتقام کردار دیرینه منکوب «۵» و در نهایت تکبّر و اقتدار بر وساده بزرگی و اعتبار تکیه زده، به خاطر خوش و دل «۶» خرّم به امر خطیر سلطنت و تدارک خرابی احوال رعیت و مملکت «۷» پرداخته، شهزاده فیروز را در هرات و میرزا کامران را در قندهار به منصب والای والیگری سرافراز و سایر خوانین که درین سفر با او موافقت کرده «۸» بودند، هرکدام را به جای‌گیر محالی «۹» لایق بین الاکفاء ممتاز ساخت. شجاع الملک که در عهد شاه زمان «۱۰» برادر خود، به دارایی صوبه‌جات هند منصوب می‌بود، «۱۱» بقیة السیف لشکر شاه زمان به او (۷۳ الف) پیوسته و شاهزاده قیصر نیز در آن گیرودار مرحله‌پیمای وادی فرار گردیده «۱۲»، در زوایای گمنامی مختفی شد. «۱۳» شاهزاده «۱۴» محمود اسم پادشاهی بر خود اطلاق کرده، عریضه مخلصانه و تحف و پیشکش‌های لایق مصحوب کسان زبان‌دان روانه دربار با عزّ و شأن نموده، به تجدید مؤسس اساس یک‌جهتی گردیده، به تشیید «۱۵» مبانی عهود و مواثیق پرداخت و جهانگیر خان را به عطایای شاهانه «۱۶» نواخته، مرخص ساختند.

---

(۱). مج: حسب الفرمان قدر توأمان.

(۲). مج: حق ناشناسان.

(۳). مج: کافرنعمتان دنیادار.

(۴). مج: آن سلطان کامکار به آب.

(۵). ملک: «منکوب» ندارد.

(۶). مج: «دل» ندارد.

(۷). مج: «و مملکت» ندارد.

(۸). مج: نموده.

(۹). مج: محال.

(۱۰). ملک: زمانشاه.

(۱۱). مج: منصوب و در شاور بود.

(۱۲). مج: شده.

(۱۳). مج: گردید.

(۱۴). مج: شهزاده.

(۱۵). مج: تأسیس.

(۱۶). مج: ملوکانه.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۹۶

شجاع الملک بعد از سنوخ قضیه هایله برادر و ورود رؤسای لشکر لباس سوگواری در بر و خاک مصیبت بر سر نموده، در مقام تدارک و تلافی این سانحه می‌بود «۱» و لیکن تا شاهزاده «۲» محمود ابواب اخلاص را بر چهره مقیمان «۳» درگاه جهانیان مناص مفتوح می‌داشت، شجاع الملک «۴» احتیاط کامل در اقدام به آن «۵» می‌کرد و به هیچوجه در مقام انتقام «۶» نتوانست برآمد. «۷» تا آنکه «۸» شاهزاده قیصر، به راهنمایی بخردان خردپرور، سالک مسالک دربار پادشاه بحر و بر شده، متمنّی ملک پدر گردید. از آنجا که شیمه کریمه پادشاه جم‌جاه همیشه تاج‌بخشی و خطاپوشی است، لهذا ایجابا لمسئوله مراسله‌ای دوستانه به شاه محمود عزّ نگارش یافت که چون ذوی الارحام را حقوق بسیار است و رعایت و مراقبت احوال آنها از لوازم، لهذا شاهزاده «۹» قیصر را نیز به منزله یکی از فرزندان خود تصوّر و هرات یا قندهار «۱۰» را به او تفویض نموده باشند. «۱۱» شاه محمود در جواب آن اگرچه ظاهرا «۱۲» اظهار رضامندی نمود و لیکن در باطن تهاون و تسامح ورزیده «۱۳»، در غدر و مکر افزود. چون از گل‌های دورنگ «۱۴» مدّعایش رایحه نفاق و خودرایی استشمام می‌شد، خاقان کشورگیر فرستادن «۱۵» شاهزاده قیصر را به تعویق و تأخیر قرار دادند «۱۶» و مترصد وقت می‌بودند، شجاع الملک چون وقت را مقتضی دید «۱۷» فرصت را از دست نداده، با فوجی انبوه و گروهی کوه شکوه که زمین و زمان از آن به ستوه بودند، «۱۸» از نواحی برشاور حرکت و انتقام برادر را وجهه همّت ساخته، از آب سند عبور و ولوله و شور بر کابلیان انداخته، الی جلال‌آباد (۷۳ ب) در هیچ‌جا آرام نگرفته، مقام نساخت. «۱۹»

---

(۱). مج: تلافی مافات درآمده، مترصد انتقام و جویای کام بود.

(۲). مج: شاه.

(۳). مج: «بر چهره مقیمان» ندارد.

(۴). ملک: «شجاع الملک» ندارد.

(۵). مج: در سرانجام آن.

(۶). مج: تلافی آن.

(۷). مج: بیرون آمد.

(۸). اینکه.

(۹). مج: چون حقوق صله ارحام از ملزومات است بنابرین شهزاده.

(۱۰). مج: خود دانسته قندهار یا هرات یکی ازین بلاد را.

(۱۱). مج: باشد.

(۱۲). مج: ظاهرا سر رضا جنبانیده.

(۱۳). مج: در باطن آن تسامح نموده.

(۱۴). مج: گلهای مضمون.

(۱۵). مج: روانه کردن.

(۱۶). مج: قیصر را به تأخیر انداخته.

(۱۷). مج: چون حال را بر وفق مدعا یافت.

(۱۸). مج: بود.

(۱۹). مج: به هیچجا مقام نگرفت.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۹۷

سران افاغنه که هنگامه‌طلبی شیوه و شعارشان بود، دیگرباره «۱» بعضی بنابر طبیعت و برخی نظر به سوء رفتار «۲» شاه محمود از او «۳» روگردان شده، به موکب شجاع الملك پیوستند و کابلیان نیز طریق موافقت را مسدود و ابواب مخالفت «۴» بر روی موافقان شاه محمود مفتوح نموده، جملگی خواهان شجاع الملك شده، بی‌خبر او را داخل شهر کرده، «۵» شاه محمود را از تخت عزّت به تخته «۶» عزلت کشیدند و «۷» کلاه سروری را از سر او برداشته به فرق شجاع الملك گذاشتند و شاه زمان که در بالا حصار محبوس بود بیرون آورده، به او تکلیف قصاص شاه محمود نمودند. «۸» شاه زمان با احتیاط این‌که مبادا این شیوه ذمیمه در میان اولاد ایشان «۹» شیوع یابد، از انتقام برادر گذشته، شجاع الملك را هم ازین «۱۰» مطلب ممنوع و برادر را به جای خود در بالا- حصار محبوس و از سلطنت استعفا نموده، تاج و تخت فرماندهی را به شجاع الملك مسلّم داشت. میرزا کامران در احمد شاهی از گرفتاری پدر تاجور مستحضر شده «۱۱» شهر را مضبوط کرده «۱۲»، به احتیاط زندگانی می‌نمود. «۱۳» حاجی فیروز الدین «۱۴» نیز در هرات با مردم طریق حسن سلوك را سپرده هریك «۱۵» به انفراده دعوی سلطنت کرده، دیگری را در نظر نمی‌آوردند. درین اثنا شاهزاده قیصر از دربار پادشاه فریدون‌فر به انعام افسر و کمر «۱۶» سرافراز و رخصت انصراف حاصل نموده، با استعداد اشفاق شاهنشاهی «۱۷» عازم احمد شاهی گردید و فرامینی که از دربار مرحمت‌آیین به سرافرازی خوانین افاغنه حاصل نموده بود، از پیش روانه و رؤسای افاغنه از مکارم شاهنشاهی نسبت به مشارالیه آگاهی یافته، به استقبال موکب آن شهزاده بلند کوکب شتافته، اکثری از سران آن طایفه «۱۸» در سمنان و دامغان به رکاب او

(۱). مج: دیگرباره اکثری از آنها.

(۲). مج: سوئ‌مزاج و سلوك.

(۳). مج: ازو.

(۴). مج: مخالفت را.

(۵). مج: نموده.

(۶). ملك: تخت.

(۷). مج: کشیده.

(۸). مج: را نموده‌اند.

(۹). مج: اولادشان.

(۱۰). مج: از سر این.

(۱۱). مج: مستحضر و.

(۱۲). مج: نموده.

(۱۳). مج: می کرد.

(۱۴). مج: فیروز الدین محمّد.

(۱۵). مج: طریقه حسن معاش را شعار نموده، هرکدام.

(۱۶). مج: به افسر زر و تاج و کمر.

(۱۷). مج: با کوکبه مراحم پادشاهی.

(۱۸). مج: روانه نموده، حسب الحکم جهان‌مطاع عالمیان مطیع سران افاغنه به استقبال شهزاده نیکوخصال مبادرت ورزیده، اکثری آمده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۹۸

سعادت جسته، روانه قندهار شدند. رفته‌رفته جمعیّت وافر دست داده، از معاونت بخت بیدار بلده قندهار را مفتوح و میرزا کامران با فوجی قلیل از هواخواهان ملتجی به عمّ والاشأن خود شده، عازم هرات گردید. (۱۱۲)

شهزاده قیصر بی‌دردسر آمدوشد نیزه و میان‌داری «۱» شمشیر و سپر، قندهار را متصرّف و به اغوای بعضی از (۷۴ الف) هنگامه‌طلبان با عمّ جلیل القدر خویش، شجاع الملک، شیوه دورویی را پیشنهاد و بنابر غرور جاه و کثرت سپاه و وفور خزاین و فزونی دفاین و وسوسه آدم صورتان ابلیس سیرت ناپاک طینت طریقه خلاف و نفاق و دورویی و شقاق را شعار ساخته، چهار افسر «۲» که علامت سلطنت چهار کشور «۳» باشد، در نهایت عظمت به شغل خطیر سلطنت پرداخته، اسامی والد و عمّ نامدار خویش را از سکّه و خطبه سلب نمود «۴». چون شجاع الملک از ادعای شاهزاده «۵» قیصر باخبر گردید، اوّلا در مقام نصیحت برادرزاده جاهل مغرور برآمده «۶»، او را «۷» از آن ادّعا ممنوع ساخت. «۸» چون به هیچ‌وجه نتوانست سودای حبّ ریاست را از او سلب سازد و نقش تمنّای سلطنت را از لوح دلش بسترد، «۹» ناچار با فوجی چون بحر زخّار «۱۰» و آتش‌خانه دوزخ شرار از مستقر سلطنت حرکت و عازم سمت «۱۱» قندهار گردید. شهزاده قیصر چون تاب مقاومت را عمّ وافرحشمت از حوزه مکنت خود بیرون دید، به بهانه رزم از آنجا بیرون آمده، به طرف خوش‌نشین گریخت. شجاع الملک به فتح و فیروزی داخل قندهار و سکنه آن دیار را قرین استظهار ساخته، به استمالت و دل‌جویی برادرزاده پرداخت، کسان سخندان و معتمدان چرب‌زبان فرستاد «۱۲» و به همه جهات او را امیدوار و با تهیه و تدارک مناسب او را «۱۳» برداشته، به قندهار آوردند «۱۴» به شرف ملازمت و مصاحبت عمّ نامدار خویش مفتخر شد. «۱۵» شجاع الملک قندهار را به او تفویض کرده، «۱۶» عازم کابل گردید.

---

(۱). مج: نیزه و خنجر و تحریک.

(۲). مج: شقاق را یک‌رو نموده، چهار چقا.

(۳). مج: چهار اقلیم باشد، بر سر زده.

(۴). مج: انداخت.

(۵). مج: شهزاده.

(۶). مج: درآمده.

(۷). ملک: «او را» ندارد.

(۸). مج: «ساخت» ندارد.

(۹). مج: چون، به هیچ‌وجه حب جاه را نتوانست از دل بیرون برد و نقش بزرگی را از حاشیه خاطرش سترد.

(۱۰). متن: ذخّار.

(۱۱). مج: دیار.

(۱۲). مج: نزد او روانه.

(۱۳). مج: «او را» ندارد.

(۱۴). مج: در قندهار آورده.

(۱۵). مج: گردید.

(۱۶). مج: نموده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۱۹۹

بعد از رفتن شجاع الملك میرزا کامران به اعانت عمّ خویش، شهزاده فیروز، جمعیّتی فراهم آورده، به امید تسخیر قندهار از هرات بیرون آمده، فراه (۱۱۳) را معسکر خود «۱» ساخت. شهزاده قیصر حقیقت این خبر را معروض عمّ نامدار نموده، شجاع الملك مجددا با جمعیّتی وافر از کابل حرکت و به سرعت برق و باد وارد اشرف البلاد گردیده، فی مابین اخوان و بنی اعمام به تازگی اساس دعوا و «۲» خصومت آماده شده، از یکدیگر متوهّم و متنهز فرصت مترصد کینه و عداوت بودند. چون ابراهیم خان، (۷۴ ب) حاکم غوریان، که چندی قبل ازین از سوء «۳» سلوك و بدمعاشی حاجی فیروز به جان آمده، متوسّل به دربار فلك شأن «۴» و فرمانفرمای خراسان گردیده بود، فی مابین به جهت یك‌رو نمودن ابراهیم خان، ابواب مراوده مفتوح و سررشته مطلب در پنجه کشمکش گفتگو می‌بود، «۵» حاجی فیروز و میرزا کامران از واهمه‌ای که ازین «۶» دولت قوی‌بنیاد «۷» داشتند، جرأت حرکت به «۸» صوب قندهار و خالی گذاشتن هرات را مناسب ندانسته ازین جانب نیز همین توهّمات «۹» را کرده، خیراندیشان افاغنه سررشته مطلب را صریحا در نهایت وضوح «۱۰» به طرفین اظهار کرده که به محض ظهور پرخاش و کینه از جانبین سبب دلیری و موجب حرکت امرای قاجار خواهد شد «۱۱» که طمع در ممالك موروث کرده، به محض اراده و توجّه ایشان تا کابل «۱۲» عنان بازپس نخواهند کشید و بدون جهتی ملك و دولت افاغنه به دولت قاجاریه منتقل خواهد شد. «۱۳» این سخن بر ایشان کارگر در دل‌ها مؤثر آمده، باهم صلح کردند «۱۴» و از یکدیگر گذشتند. «۱۵»

شجاع الملك از آنجا روانه کابل و از کابل به جهت اغتشاش امور بر شاور روانه آن حدود و حاجی فیروز و میرزا کامران از فراه «۱۶» مراجعت به هرات و ملك قاسم ولد خود را فرستاده،

---

(۱). مج: «خود» ندارد.

(۲). مج: «دعوا و» ندارد.

(۳). مج: سوئی.

(۴). مج: شهزاده فلك‌شأن.

(۵). مج: بوده.

(۶). مج: به این.

(۷). مج: بنیان.

(۸). مج: «به» ندارد.

(۹). مج: توهم.

(۱۰). مج: در نهایت صریح.

(۱۱). مج: قاجاریه می‌شود.

(۱۲). مج: به محض اراده ایشان الی کابل.

(۱۳). مج: افاغنه منتقل به دولت قاجاریه و متصل به ممالك محروسه پادشاهی خواهد گردید.

(۱۴). مج: کرده.

(۱۵). ملک: گذشته.

(۱۶). ملک: «از فراه» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۰۰

غوریان (۱۱۴) و برناباد (۱۱۵) که در تصرف ابراهیم خان افغان درّانی که «۱» حاکم غوریان می‌بود «۲»، علی الغفله تاخته، اموال بسیار به غارت برده، هردو قلعه را «۳» را که مسکن پدر و پسر بود محاصره نموده، در تضییق محصورین و تسخیر آن مساعی موفوره «۴» به ظهور رسانیده «۵» برناباد که محل سکنای «۶» یوسف خان ولد ابراهیم خان بود، به دست درآمده، اولاد و بعضی از زنان او را اسیر کرده، به هرات فرستاد و در امر غوریان بیش‌تر از پیش‌تر اجتهاد می‌نمود، ابراهیم خان چون راه چاره را از همه‌جهات «۷» مسدود یافت، جمال خان برادرزاده خود را با عریضه و پیشکش روانه دربار شهزاده فلک مقدار نموده، مستدعی امداد و متمنّی استخلاص خود گردیده، «۸» چون در معنی حاجی فیروز همه روز اسباب «۹» مفاخرت و زندگی «۱۰» خود را (۷۵ الف) منوط «۱۱» به همّت و مراحم شاهنشاهی می‌دانست و همیشه «۱۲» عریضه و کسان او در درگاه والا حاضر می‌بود «۱۳» و در میان افاغنه «۱۴» برداشته این دولت و پرورش یافته این نعمت محسوب می‌شد، بنابراین شهزاده وافر تمکین پاس خاطر آنها همواره داشته، در تعیین «۱۵» لشکر و انتزاع آن «۱۶» مملکت و کشور تغافل می‌فرمودند.

بنابر «۱۷» توسّل ابراهیم خان درّانی، حاکم غوریان، «۱۸» و رعایت جانب اهالی آن سامان مراسله مصحوب شخصی زبان‌دان «۱۹» روانه هرات و حاجی فیروز را از آن پیچیدگی و حرکت ممنوع و دست تغلّب او را از سر عجزه آن دیار و ابراهیم خان «۲۰» مقطوع ساختند.

والی هرات طوعا أو کرها (۱۱۶) ملک قاسم ولد خود را با جمعیّت افاغنه احضار و مراسله‌ای

---

(۱). مج: «که» ندارد.

(۲). مج: بود.

(۳). مج: «را» ندارد.

(۴). مج: موفور.

(۵). مج: سعی موفور به منصه ظهور رسانید.

(۶). مج: نشیمن.

(۷). مج: جهت.

(۸). مج: گردید.

(۹). مج: «اسباب» ندارد.

(۱۰). مج: زندگانی.

(۱۱). مج: خود را از.

(۱۲). مج: دایم.

(۱۳). مج: در دربار پادشاهی و درگاه والا به عجز و انکسار به سر می‌بردند.

(۱۴). مج: نیز.

(۱۵). مج: آنها را نگه داشته، در فرستادن مدد و.

(۱۶). مج: «آن» ندارد.

(۱۷). مج: و بنابر.

(۱۸). مج: «درانی حاکم غوریان» ندارد.

(۱۹). مج: آن سامان شخص زباندانی را با مراسله دوستانه.

(۲۰). مج: ابراهیم خان و عجزه آن دیار.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۰۱

در نهایت عجز و انکسار «۱» به دربار سپهر مقدار نوشته، فرستاده را با نیل مرام روانه ارض ملایک مقام ساخت و ابراهیم خان از آن ورطه رهایی یافته، کام و ناکام می‌گذرانید. تا اینکه در فصل عقرب سنه ۱۲۱۹ مجددا مواد نزاع سلاطین‌زادگان افغان به هیجان آمده، میرزا کامران از طول توقّف «۲» هرات به تنگ آمده، به امید تسخیر هرات «۳» و استخلاص پدر نامدار خویش از هرات عازم فراه، و حاجی فیروز هرچند ظاهرا راضی به حرکت برادرزاده نبود، و لیکن باطنا از بودن میرزا کامران در آنجا اصلا رضامندی نداشت و بیم آن داشت که از وجود میرزا کامران فتنه‌ای حادث «۴» شود و مدّت‌های مدید عمّ و برادرزاده باهم با دل خرّم «۵» روزگار می‌گذرانیدند. بالاخره عزیمت قندهار در خاطر ایشان تصمیم یافت. «۶» بعد از حرکت میرزا کامران، حاجی فیروز نیز با کوکبه و عظمت تمام از شهر بیرون آمده، به برادرزاده پیوست و از آنجا کس نزد شهزاده قیصر فرستاده، طالب ملک موروث «۷» گردید.

والی قندهار چاپار «۸» نزد شجاع الملک روانه و او را از اراده هرویان آگاه ساخت. کابل شاه که هنوز از یورش سند نیاسوده بود، ازین معنی بی‌آرام گشته، عساکر پراکنده را «۹» به قدری که امکان داشت جمع و سرعت (۷۵ ب) از باد صبا استعاره نمود. «۱۰» در جناح استعجال عازم قندهار گردیده، «۱۱» فی مابین برادران به آمدوشد سفرای سخندان به مصالحه انجامیده «۱۲»، مشروط بر اینکه از جانب کابل شاه مدد خرجی به جهت میرزا کامران هرساله معین شود.

چون اوضاع کابل شاه به علت سفر سند اغتشاش کلی پذیرفته و به قدر ضرورت استعداد نداشت و ازین جانب نیز از معاونت و مظاهرت امنای شاهی «۱۳» نسبت به والی هرات هراسان بود، ناچار تن «۱۴» به قضا داده، دولک روپیه به جهت ایشان فرستاده، اساس مصالحه را به مواثیق

---

(۱). مج: در نهایت فروتنی و اضطرار.

(۲). مج: ماندن.

(۳). ملک: «هرات» ندارد.

(۴). مج: در آنجا حادث.

(۵). مج: باهم در نهایت حزم.

(۶). مج: یافته.

(۷). مج: موروث پدر.

(۸). مج: کس.

(۹). مج: «را» ندارد.

(۱۰). مج: نموده.

(۱۱). مج: گردید.

(۱۲). مج: سفرا و سفیر منجر به مصالحه شده.

(۱۳). مج: دولت شاهی.

(۱۴). مج: تن رضا.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۰۲

مؤکّده محکم و به خاطرجمعی «۱» عنان عزیمت را به صوب کامل معطوف داشت. حاجی فیروز که چندی قبل ازین یوسف خان ولد ابراهیم خان را در قلعه برناباد گرفته، محبوس داشتند «۲»، درین اوقات او را مستخلص و سر و بر او را به خلعت لایق آراسته و «۳» خواهشمند گردید «۴» که پدرش تدارک سفر و سواره خود را فرستاده که در یورش قندهار به همراهی پسرش باشد. ابراهیم خان از ساده‌لوحی، غدر و مکر حاجی را محمول بر حقیقت نموده، آنچه سواره کارآمد داشت با تهیه سفر روانه نزد ولد خود نموده که منشأ خدمتی «۵» شده، شاید تلافی مافات به عمل آید. به محض ورودسواران غوریان حاجی فیروز تمامی آنها را یراق چین و ولد خود را بی‌خبر به رسم «۶» ایلغار به ساحت غوریان امر نموده، «۷» ابراهیم خان غافل نشسته بود که ناگاه سواران گسسته رسیده، به چپاول و نهب و تاراج دست گشاده «۸»، نکته را مهمل نگذاشتند و مرکز «۹» حصار غوریان را دایره‌آسا «۱۰» در میان گرفته، به شدّت هرچه تمام‌تر در تضییق محاصره «۱۱» می‌کوشیدند.

حاکم غوریان نظر به عدم استعداد و توهّم «۱۲» دست از جان شسته، هرلحظه زندگی را وداع می‌نمود و «۱۳» به قدر امکان در محافظت و نگه‌داری قلعه اهتمام نموده، کیفیّت را معروض عتبه «۱۴» والا داشت. چون شاهزاده «۱۵» والا صفات از غدر و مکر والی هرات استحضار به هم رسانید نایره غضبش ملتهب شده، امرای عظام و خوانین بلند «۱۶» مقام را طلبیده، حکما و حتما امر به تهیه (۷۶ الف) یورش غوریان فرمودند. «۱۷» چون اوّل قوس و موسم استیلای لشکر

---

(۱). مج: و خاطرجمع.

(۲). مج: داشته بود.

(۳). مج: «و» ندارد.

(۴). ملک: «گردید» ندارد.

(۵). مج: خدمت.

(۶). مج: بی‌خبر بر سبیل.

(۷). مج: نمود.

(۸). مج: ابراهیم خان خالی از ذهن نشسته که به یکبار سر سوار پیدا شده به چپاول و تاخت‌وتاز آنجا.

(۹). مج: مرکزوار.

(۱۰). مج: «دایره‌آسا» ندارد.

(۱۱). مج: محصورین.

(۱۲). مج: و احتیاط.

(۱۳). مج: شسته بلکه زندگانی را وداع کرده.

(۱۴). مج: عتبه علیه.

(۱۵). مج: شهزاده.

(۱۶). مج: رفیع.

(۱۷). مج: فرموده‌اند.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۰۳

وی بود، «۱» حسین خان سردار و محمّد اسحاق خان قرایی و محمّد خان بیگلر بیگی هزاره چندان رضامندی نداشتند، و لیکن محمّد خان قاجار نایب الایاله و امیر قلیج خان در «۲» این معنی هم‌داستان شده، در «۳» خلأ و ملأ محرک «۴» بودند. بنابرین عدم رضای امرای مزبوره، تأثیری نبخشیده «۵»، سرکردگان سپاه «۶» به تهیه و تدارک اسباب و معدّات «۷» سفر پرداخته، در غرّه شهر رمضان المبارک پرچم علم نصرت شیم و رایت ظفر آیت «۸» به سمت هرات که سال‌های سال به جهت حصول این مطلب بر سر یک پا ایستاده بود و به عمری نمی‌آسود، شقه‌گشا «۹» گردیده، سرداران نامدار با اقتدار به رسم ایلغار «۱۰» بر سر افاغنه ضلالت شعار تاختن آورده، تاکوسویه که در یک منزلی غوریان واقع است «۱۱»، مخیم «۱۲» عساکر اقبال شده، خصم بد روز تیره رای از عزیمت سپاه نصرت پیرای آگاهی یافته «۱۳»، ملک قاسم و فتحی خان که از سرداران نامی افاغنه و از حیثیت تهوّر و جلادت در میان افغان «۱۴» ضرب المثل بودند «۱۵» و همیشه در حضور سلاطین‌زاده‌های خود لاف گزاف می‌زدند «۱۶» و طالب جنگ روبه‌روی قزلباشیه و سرداران دولت بهیّه بودند «۱۷»، به محض استماع این خبر دست و پا را به نوعی گم کرده که فرصت کنکاش و مشورت نیافته «۱۸»، بر بادپای هامون‌نورد سوار شده، «۱۹» أین المفر گویان، گریزان، پیش از همه «۲۰» روانه هرات گردیدند. «۲۱» و سپاه افغان که هرکدام از سمتی فراهم آمده بودند، به محض وصول آوازه «۲۲» عساکر پادشاهی و طنطنه ورود افواج نامتناهی «۲۳» منهزم

---

(۱). مج: موسم دستبرد لشکر دی و غره رمضان بود.

(۲). مج: از.

(۳). مج: بلکه در.

(۴). مج: محرک هم.

(۵). مج: امرای ثلاث تأثیری نکرده.

(۶). مج: «سپاه» ندارد.

(۷). مج: «اسباب و معدات» ندارد.

(۸). مج: پرچم علم اژدهاپیکر و رایت بهادران دشمن شکر.

(۹). مج: سال‌های سال خمیازه‌کش بودند شقه طراز.

(۱۰). مج: «با اقتدار به رسم ایلغار» ندارد.

(۱۱). مج: که یک منزلی غوریان بود.

(۱۲). مج: مخیم خیام.

(۱۳). مج: آگاه گردیده.

(۱۴). مج: گردنکشان افغان.

(۱۵). مج: «بودند» ندارد.

(۱۶). مج: بود.

(۱۷). مج: سرداران پادشاهی بود.

(۱۸). مج: نکرده.

(۱۹). مج: شده از همه زودتر جویای طریق مفر شده.

(۲۰). مج: «پیش از همه» ندارد.

(۲۱). مج: گردید.

(۲۲). مج: آوازه وصول.

(۲۳). مج: افواج نصرت‌پناهی.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۰۴

شـده، هریک به طرف ایل و احشام خود روان شـده، هیـچ‌کس را پروای گلگشت هرات و یارای «۱» پـاس خاطر حاجی فیروز نبود. «۲»

چون از عهد دولت نادره نادری الی حال که شـصت سال کامل است هرگز میانه قزلباش و لشـکر افغان ملاقات واقع نشده بود «۳» و یورش ناگهـانی را نیز در نظر نداشـتند و بی‌خبر آوای جان‌فرسای شاهنگ زنبورک را شـنیده و علی الغفله ثعبان لوای ظفرالتوا را در مقابل خود (۷۶ ب) دیـده، معـاینه خود را غریق گرداب بلا مشاهـده نموده «۴»، آنچه داشـتند گذاشته، طریق فرار «۵» پیش گرفتند. افواج قاهره متعاقب رسـیده، تیغ بر آن وحشی‌صـفتان کشـیده، الی دروازه هرات از قتل و غارت محابا نکرده، دامن صحرا را از خون تیره‌بختان «۶» لالـه‌زار و طرف وادی را از اجسـاد مقتولاـن گرانبـار ساخته، فضای بادیه از کشـته تنگ و ریگ دشت از چشـمه‌های خون آن گروه «۷» گلرنگ گردیده، ابطال رجال و بهادران لشـکر اقبال در آن وادی کاری کردند که رقم نسخ بر داسـتان رسـتم و اسفندیار کشیده (۷۷ الف) و دستبردی «۸» نمودند که طومار کارنامه «۹» سام و نریمان را درهم پیچیدنـد. «۱۰» باری در آن‌روز بر رود خون‌سواران لشکر ظفر اثر برای معبر از اجساد آن کشتگان خذلان نهاد جسری قوی‌بنیاد بسته و غبار کارزار را که بر سر و روی کنداوران نشسـته بود، به آب خلق افاغنه مخذول العاقبه فرو شستند. «۱۱» سران لشکر نصرت پرورد «۱۲» و بهادران عسکر ظفر اثر از نیروی «۱۳» اقبال بی‌زوال پادشاهی و میمنت «۱۴» طالع فیروزی «۱۵» مطالع شهزاده ظفرپناهی «۱۶» به فتح و ظفر اختصاص یافته،

---

(۱). مج: «یارای» ندارد.

(۲). مج: نبوده.

(۳). مج: میانه سپاه قزلباش و جنود افغان ملاقات اتفاق نیفتاده بود.

(۴). مج: بی‌خبر رایت اقبال را در برابر دیده آوای جانفرسای شلیک زنبورک را شنیدند. معاینه خود را غریق موجه بلا تصور نموده.

(۵). مج: انهزام.

(۶). مج: خون آن برگشته‌بختان.

(۷). مج: از خون.

(۸). مج: کشیده، دلیران ظفر مآل و یکه‌تازان معرکه اجلال دستبردی.

(۹). مج: «کارنامه» ندارد.

(۱۰). مج: پیچیده‌اند.

(۱۱). مج: فی الجمله در آن‌روز معبر سواران از اجساد کشتگان بسته و گرد تیغ جنود قزلباش از آب حلق افاغنه شسته گردید.

(۱۲). مج: «نصرت پرورد» ندارد.

(۱۳). مج: «نیروی» ندارد.

(۱۴). مج: نیروی.

(۱۵). مج: فرخنده.

(۱۶). مج: نصرت پناهی.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۰۵

هرکدام با اسیر و اخترمه بسیار «۱» از تکامیشی هزیمتیان بازگشته، در ظاهر قلعه غوریان مجتمع و همان‌جا را معسکر ساخته «۲» آنچه کسیب شده بود، از سر و اخترمه به نظر رسانیدند.

ابراهیم خان از خبث باطن و سوء «۳» سیرت بعد از آنکه «۴» افاغنه را مغلوب سپاه نصرت سریرت دید، اندیشه‌مند شده، چنان «۵» در نظر داشت که اختیار قلعه را خود داشته، امرای عظام به سورسات و اخراجات لشکر «۶» بهرام انتقام اکتفا نموده، از آنجا مراجعت نمایند و مقصد «۷» کلی امرای نامدار افتتاح کار هرات و آن را منوط به اختیار و انضباط غوریان دیده بودند. «۸»

چون فی مابین امیر قلیچ خان و حاکم غوریان رابطه «۹» دوستی از دیرینه استوار بود، لهذا از روی «۱۰» استمالت، ابراهیم خان را از قلعه بیرون آورده، طوعا و کرها قلعه را «۱۱» متصرّف شدند. فی الحقیقه چون زیست ابراهیم خان در غوریان به جهت «۱۲» لجاجت و عنادی که افاغنه با او داشتند، خالی از صعوبتی نبود، به رهنمونی عقل دوراندیش متمنّی گردید که در محال خاف که به «۱۳» جای‌گیر و اقطاع امیر قلیچ خان مقرّر شده بود «۱۴»، یورت و مسکن به جهت او معیّن که با اتباع خود «۱۵» در آنجا نشیمن نمایند. تمنّای او به عزّ «۱۶» اجابت مقرون و «۱۷» احمال و اثقال او را از آنجا حمل و ثقل محل مزبور نموده، در آنجا «۱۸» قلعه به جهت او تخلیه و به تصرف او دادند و یوسف علی خان قرایی را که برادرزاده محمّد اسحاق خان سردار و به

---

(۱). مج: با سر و اخترمه بی‌شمار.

(۲). مج: معسکر اردوی همایون نموده.

(۳). مج: سویء.

(۴). مج: اینکه.

(۵). مج: چنین.

(۶). مج: سیورسات لشکر.

(۷). مج: مقصود.

(۸). مج: به جهت افتتاح کار هرات قلعه غوریان بوده.

(۹). مج: بنای.

(۱۰). مج: بنابر.

(۱۱). مج: غوریان را طوعا او کرها.

(۱۲). مج: بنابر.

(۱۳). مج: «به» ندارد.

(۱۴). مج: «بود» ندارد.

(۱۵). مج: که خود و اتباع او.

(۱۶). مج: «عز» ندارد.

(۱۷). مج: مقرون شده.

(۱۸). مج: از آنجا حرکت و در خاف.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۰۶

عزّ مصاهرت او اعتبار یافته بود، جوانی با استعداد بود، «۱» به دارایی و حکومت آنجا منصوب شـده، چون از جانب خیریّت جوانب (۷۷ ب) اشرف همایون اعلی مرخص و مأذون نبودند که همّت بر یورش و تسخیر هرات گمارند. «۲» لهـذا الویه ظفر پیرای «۳» جهان‌ستانی متصرف به ارض فیض مبانی و رکاب سعادت انتساب شاهزاده جهانبانی شده، در اواخر شهر رمضان ۱۲۱۹ «۴» مظفر و منصور به شرف حضور لامع النور «۵» والا سرافراز و هریک از امرا و خوانین و رؤسای سپاه ظفر قرین علی قدر مراتبهم به نوازش بی‌کران و انعامات شایان و صله و جلد و تیولات شایسته بین الاکفاء ممتاز گردیدند و به جهت دل‌جویی ابراهیم خان از جانب اشرف «۶» والا خلعت فاخر و اسب یراق مینا و انعام و تیول فراخور او «۷» مرحمت شده، مورد نوازش بی‌اندازه «۸» گردید.

حاجی فیروز به توهّم آنکه «۹» مبادا بعد از نوروز فیروز مجددا سپاه نصرت اندوز از دربار شهزاده عدو سوز مأمور به تسخیر هرات گردند «۱۰» و آن صفحات نزهت آیات از تصرف او انتزاع پذیرد، «۱۱» به جهت تجدید اساس محبت و اخلاص کسان زبان‌دان با تحف و هدایای فراوان «۱۲» روانه درگاه عرش اشتباه سلطانی نموده، از عدم التفات شهزاده والاصفات شاکی گردید. «۱۳» پادشاه جهان‌پناه «۱۴» به جهت تسلیهٔ «۱۵» خاطر حاجی فیروز شاهزاده فیروز روز را از آزار و اضرار اهالی هرات ممنوع و حسین خان سردار را به رکاب ظفر شعار احضار فرمودند که از کیفیّت و کمیّت «۱۶» احوال مملکت خراسان استحضار کامل حاصل نمایند. حسین خان سردار، امتثالا لامر الاعلی، در هفتم شهر شوال «۱۷» عازم دربار خاقان بی‌همال گردید و مجددا

---

(۱). مج: جوان مستعد قابل بود.

(۲). مج: مأذون به یورش و تسخیر هرات نبودند.

(۳). مج: الویه رایات نصرت آیات.

(۴). ملک: «۱۲۱۹» ندارد.

(۵). مج: حضور سعادت دستور.

(۶). مج: «اشرف» ندارد.

(۷). مج: به فراخور حال.

(۸). مج: «بی‌اندازه» ندارد.

(۹). مج: اینکه.

(۱۰). ملک: «گردند» ندارد.

(۱۱). مج: و آن ولایت با نزاهت از ید تصرف او انتزاع شود.

(۱۲). مج: با تحف و پیشکش‌های لایق.

(۱۳). ملک: «شاکی گردید» ندارد.

(۱۴). ملک: «پناه» ندارد.

(۱۵). ملک: تسلید.

(۱۶). مج: کمیت و کیفیت.

(۱۷). مج: شوال ۱۲۱۹.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۰۷

حسب الحکم محکم ولایات هرات را به حاجی فیروز تفویض فرمودند. شهزاده نصرت‌پناه، امتثالا لامر الاعلی، دست تطاول از سر سکنه آن ولایت کوتاه و به انتظام سایر ممالک پرداخته، امورات اتّفاقیه را به مقتضای عقل دوربین منتظم می‌ساختند.

گزارش احوال سلاطین ترکستان (۱۱۷) بر سبیل اختصار و اجمال و متابعت و مطاوعت امیر ناصر الدین توره جان

از جمله سلاطین ترکستان که معاصر به این دولت جاوید ارکان بودند اوّل ایشان شاه مراد بیک اوزبک «۱» بود که به بیک جان مشهور است «۲» که بعد از ابو الفیض خان بخارا خانی به چاکری آن سلسله بهیّه که آبا «۳» و اسلاف ایشان به اخلاف (۷۸ الف) چنگیز خانی منتهی می‌شود کمربسته همواره گوی نیکو خدمتی را به چوگان اخلاص ظاهری از امثال و اقران می‌ربود و پیوسته باوجود مکر و تلبیس که ابلیس از کمینه شاگردان او بود در لباس فرشته جلوه می‌نمود «۴» تا رفته‌رفته کار به جایی رسید که محل اعتبار شده، عنان اختیار کل امورات سلطانی را به دست گرفته، به مهمّات «۵» ملکی و مالی دخل و تصرّفی تمام می‌کرد. «۶»

باوجود «۷» این‌همه اقتدار، دیناری از حقوقات دیوانی را به مصرف خود نرسانیده «۸»، امر «۹» معاش خود را از کسب قامچی بافی که حرفه ضعیفی است «۱۰» می‌گذرانید و در میان عموم ناس به مواسات و استیناس و در کمال انکسار و «۱۱» فروتنی روزگار می‌گذرانید و به این دمدمه و افسون بی‌معرفتان و ساده‌لوحان ترکستان را فریفته و مفتون خویش گردانیده، پادشاه را بی‌اختیار نمود و بدانچه «۱۲» دست نکبت او می‌رسید از آنچه آن را بیت المال نام نهاده بود «۱۳»

---

(۱). ملک: «اوزبک» ندارد.

(۲). مج: اوزبک که بین الجمهور به بیک جان مشهور است، بوده.

(۳). مج: اعقاب.

(۴). مج: در نظرها جلوه می‌نمود.

(۵). مج: به امورات.

(۶). مج: تصرف می‌نمود.

(۷). مج: «وجود» ندارد.

(۸). مج: دیوانی را تصرف نکرده.

(۹). مج: «امر» ندارد.

(۱۰). مج: از ممر قمچی بافی که حرفه دیرینه او بود.

(۱۱). مج: در میان اوسط الناس مواسات می‌نمود، در کمال.

(۱۲). مج: بی‌اختیار گردانید و آنچه.

(۱۳). مج: می‌رسید از بیت المال.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۰۸

و غیره در میان لشکری و سایر مردم انفاق کرده، در وقتی که استقلال کامل یافت، پادشاه را به وظیفه معیّنه موظّف گردانیده، آخر

الامر نام سلطان ترکستان از میان رفت و خود به نفسه «۱» مالک ممالک توران و جالس سریر تیموری و چنگیز خان گردیده، با لباس پشمینه و پلاس «۲» حکمرانی و اکل «۳» نان جو و سرکه دعوی جهانبانی می‌کرد و به طریق مذهب باطل وهابیّه مذهبی اختراع کرده، احترام احوال و اتباع اقوال جناب پیغمبر و ائمه اثنا عشر «۴» را از میان برداشته خود را امام مفترض الطاعه بلکه پیغمبر اولو العزم «۵» و «۶» واجب الاطاعه می‌دانست.

وحشی‌صفتان «۷» ترکستان و عوام آن سامان که مصداق أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُ آیینه حقیقت‌نمای صورت احوال آن جماعت برگشته حال است «۸» به نوعی مرید و معتقد او بودند که حالت عزیمت دار البوار برات آزادی جهنم از آن سفیه می‌گرفتند. «۹»

در اوقاتی «۱۰» که خوانین خراسان «۱۱» چنانچه گذشت، به رسم «۱۲» ملوک الطوایف «۱۳» باهم مدار می‌کردند، «۱۴» بیک جان با جمعیّتی «۱۵» فراوان به عزم یورش و تاخت آن مملکت مینونشان از بخارا حرکت و داخل خراسان شده، (۷۸ ب) خراسانیان بنابر عدم اتّفاق هرکدام به محافظت ایل و الوس خود مشغول شده، سررشته موافقت را از دست دادند «۱۶» و آن ظالم جورپیشه از جولکای مشهد مقدّس فیض بنیان الی ساحات خبوشان «۱۷» تاخته، مال بسیار و اسرای «۱۸» بی‌شمار به دست آورده، چند قلعه را «۱۹» به یورش گرفته، صغیر و کبیر آنجا را به اسیری برده

---

(۱). مج: ترکستان از میان گم شد و خود حسب الاستحقاق.

(۲). مج: «و پلاس» ندارد.

(۳). مج: «و اکل» ندارد.

(۴). مج: وهابیه دمانی اختراع مذهبی کرده، احترام پیغمبران و ائمه انام.

(۵). ملک: الو العزم و.

(۶). مج: «و» ندارد.

(۷). مج: وحشی‌صفتان و عوام ترکستان.

(۸). مج: از «و عوام ...» تا اینجا را ندارد.

(۹). مج: که در حالت مردن برات [براۀ] آزادی از آتش جهنم از آن سفیه نادان می‌گرفتند.

(۱۰). مج: در حالتی.

(۱۱). مج: مملکت خراسان.

(۱۲). مج: به طریق.

(۱۳). مج: ملوک طوایف.

(۱۴). مج: باهم معاش می‌نمودند.

(۱۵). مج: با گروهی.

(۱۶). مج: سررشته اتفاق را از دست داده، طریقه نفاق را مسلوک.

(۱۷). مج: فیض‌نشان الی سرحد خبوشان را.

(۱۸). مج: اسر.

(۱۹). مج: درین میانه.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۰۹

و سفر دیگر آمده الی نیشابور را به باد یغما «۱» رفت و روب داده «۲»، جمعی موفور «۳» لگدکوب سم ستور اوزبکان شقاوت ظهور

«۴» شـده، قلعه قدمگاه نیشابور را «۵» که بـا فلـك الافلاـك دم از مساوات می‌زد گرفته با خاك یكسان و سـكنه آنجا را كه همگی سادات صـحیح النسب بودند «۶»، به رسم اسیری «۷» به بخـارا برده، به اعتبـار اضـرار و افساد آن ضـلالت نهاد و «۸» اختلال تمام و اغتشاش «۹» لاكلام به حال سـكنه آن مرز و مقام راه یافته، خلقی كثیر پایمال حوادث شـده، از جور و اعتساف آن بی‌انصاف، مردم خراسان خصوصا اهالی ارض خلد اتّصاف به جان آمده بودند.

خاقان شهید سعید «۱۰» رضوان آشـیانی بعد از انتظام امور تفلیس و غر و گرجستان كه این معنی به تواتر معروض رای ملك‌آرایش «۱۱» شده بود، یكران عزیمت را به جهت ترفیه حال سـكنه خراسان سبك‌عنان و سایه عاطفت را بر مفارق سكنه آن سامان انداخته، تـا به ارض فیض‌نشان در هیـچ‌جا عنان نكشـیدند. «۱۲» بعـد از وصول كوكبه پادشـاهی به ارض سـعادت مبـاهی و رتق‌وفتق مهمّات خراسـان و نظم امور جمهور آن سامـان و استیصـال شـاهرخ میرزا و نـادر میرزا و سـایر اولاـد و احفاد نادری و اختتام كار مملكت با میمنت خراسان، «۱۳» خوانین اطراف را احضار به ركاب سعادت «۱۴» اتّصاف فرموده، در تهیه یورش بخارا و گوشمال اعدای ملّت بیضا «۱۵» پرداخته، همگی همّت خسروانه و نیّت خدیوانه را «۱۶» مصروف به تدمیر یأجوج صفتان تركستان و تنبیه غول‌صورتان آن سامان و استخلاص اسرای ایران داشته، «۱۷» از ظهور

---

(۱). مج: نهب و یغما.

(۲). مج: كرده.

(۳). مج: وافر.

(۴). مج: اوزبكان كافر.

(۵). مج: «را» ندارد.

(۶). ملك: بود.

(۷). مج: اسیران.

(۸). مج: برد و به اعتبار رفتن و آمدن آن خدابی‌خبر.

(۹). مج: خرابی.

(۱۰). مج: سعید شهید.

(۱۱). مج: معروض سده سدره آستانش.

(۱۲). مج: نكشیده.

(۱۳). مج: «از بعد از وصول كوكبه ...» تا اینجا را ندارد.

(۱۴). مج: معدلت.

(۱۵). مج: گوشمال اوزبكان ضلالت پیر.

(۱۶). مج: «را» ندارد.

(۱۷). مج: بوده و.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۱۰

این معنی ولوله و آشوب در توران و اركـان طـاقت اهـالی آن سامـان افتاده، «۱» بیك جان به اسـتصواب و صلاح‌اندیشـی «۲» سران اوزبكیه عریضه [ای] مخلصـانه (۷۹ الف) به دربار اعلی نوشـته در مقام معـذرت برآمده، «۳» در قید اطلاق اسـرا بود كه خبر وصول جنود روسـیه رسـیده، معروض پایه جلال شده كه از سمت باب الابواب به سرحدّ آذربایجان لوای منازعه افراخته‌اند. «۴» لهذا خاقان

شهید سعید «۵» دفع اشـرار روسـیه را اهمّ و اولی دانسـته، عطف عنـان عزیمت به صوب عراق فرموده، یورش بخـارا در عقـده تعویق ماند. «۶» بعد از سنوح قضیه ناگزیر خاقان رضوان مکانی آن تیره‌بخت شقاوت مبانی مجددا تاخت خراسان را پیشنهاد خاطر شآمت مأثر «۷» نموده، درین دفعه نیز در کنـدوکوب «۸» عمـارات و بسـاتین و رفت و روب زراعـات و دهاقین چنانچه عادت ذمیمه او بود، تقصیر نکرده، خرابی بسیار به حال ضعفای آن دیار راه یافت، تا آنکه «۹» آه مظلومان دامن اقبال آن شقاوت مآل «۱۰» را گرفته، از تخت حیات به تخته ممات کشـید و ولـد ارشـدش، امیر حیـدر، به جای پدر بر مسـند حکومت نشسـته، اساس مکر «۱۱» و تزویر که شیمه پدرش بود، برچیده، طرح سـلطنت انداخت و خود در بخارا بر سـریر خانی جلوس «۱۲» و برادر کوچک خود امیر ناصـر الدّین را در مرو فرمانروا ساخت و اهل خراسان از تطاول و عـدوان آن تیره‌روز خذلان‌نشان آسوده، به ظلم و سـتم نادر میرزا که در جور و بدسلوکی «۱۳» کمتر از او نبود گرفتار شدنـد. تا اینکه منجوق علم اژدهاپیکر شـهزاده فریدون‌فر در ساحات «۱۴» خراسان سایه‌گستر شد. «۱۵» از تـابش آفتاب دوزخ التهاب «۱۶» جور بیگانه در ظل رایت فتح آیتش اسـتظلال جسـته از شراره «۱۷» ترکتازی مخالفان مرفه الحال در

---

(۱). مج: در توران زمین افتاده.

(۲). مج: صلاح.

(۳). مج: درآمده.

(۴). مج: روسیه از ناحیه باب الابواب به سرحدّ آذربایجان معروض عتبه جلال گردیده.

(۵). مج: سعید شهید.

(۶). مج: تعویق و تأخیر افتاده.

(۷). مج: خاطر و خامت بنیاد.

(۸). مج: کنده‌کوب.

(۹). مج: اینکه.

(۱۰). مج: شقاوت توأمان.

(۱۱). مج: «مکر و» ندارد.

(۱۲). ملک: «جلوس» ندارد.

(۱۳). مج: نادر میرزا که در ستم‌پیشگی.

(۱۴). مج: ساحت.

(۱۵). مج: شده.

(۱۶). مج: «دوزخ التهاب» ندارد.

(۱۷). مج: از حرارت.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۱۱

نزهتگاه «۱» استراحت غنودنـد. «۲» نظر به قرب جـوار، ابـواب مراوده را بـا امیرزاده مزبور مفتوح داشـته، او را همواره به نوازش‌هـای مرقومه «۳» امیدوار و به «۴» اظهار یگانگی و دوستی قرین اسـتظهار فرموده «۵»، چون حاجی محمّد حسـین خان ولد بیرام علی خان قاجـار مروی که از تطاول بیک جان به جان آمـده، دربه‌در هرشـهر و دیار بود و بالاخره ملتجی به آسـتان راسـتان نواز و کعبه آمال جهانیـان مناص پادشاه معـدلت اختصاص «۶» (۷۹ ب) شـده و در آنجا به شـرف منـادمت خاقـان دارا درایت سـرافراز و قرین اعزاز

گردید «۷» و ظهور آشنایی از جانب شهزاده با داد و دین «۸» با امیر ناصر الدّین به این سبب بود که شاید «۹» به این وسیله قزلباشیه مرو را فرجی حاصل شده، به مفاد «الامور مرهونه باوقاتها» عمل نمایند، و درین رخنه‌ای در کار «۱۰» اوزبکیه پیدا شده، سررشته به دست آید و به این بهانه معرفتی بر جزئی و کلی امور آنها به‌هم رسیده باشد، راه مراوده و آمدوشد را همیشه اوقات مفتوح داشتند. «۱۱» لهذا تیر تدبیر از عنایت «۱۲» ربّ قدیر بر نشانه تقدیر آمده، مراتب مراوده و رابطه «۱۳» شهزاده فلک تمکین با امیر ناصر الدّین به واسطه غمّازی «۱۴» امرای اوزبکیه ضالّه «۱۵» که در مرو اقامت داشتند مسموع امیر حیدر توره جان گردیده «۱۶»، بنابر حزم که از لوازم امور سلطنت و جهان‌داری است از برادر بدگمان شده، او را احضار ساخت «۱۷». در این مدت ایلچیان زباندان «۱۸» از جانبین آمدوشد نموده، به نوعی آمیزش و خلطه در میانه گرم گردید که امیر ناصر الدّین بدون صلاح «۱۹» و رضای خاطر شهزاده کامکار نفس نمی‌زد و بنابراین و ملاحظه رضای خاطر «۲۰» شهزاده

---

(۱). مج: در بستر.

(۲). مج: غنوده‌اند.

(۳). مج: به نوازش قلمی و پیغام.

(۴). مج: «به» ندارد.

(۵). مج: فرموده‌اند.

(۶). مج: پادشاه فلک‌اساس.

(۷). مج: خاقان معدلت طراز سرافراز بود.

(۸). مج: شهزاده بلندمکان.

(۹). مج: ناصر الدّین توره به این جهت بود که بلکه به.

(۱۰). مج: نموده، رخنه‌ای در امر.

(۱۱). مج: به این بهانه معرفت تمام به حال آنها پیدا و راه آمدوشد در میانه به همه جهات مفتوح باشد.

(۱۲). مج: عنایت کامله.

(۱۳). مج: آشنایی.

(۱۴). مج: به وساطت غمازان و.

(۱۵). مج: خذلان نشان.

(۱۶). مج: شده.

(۱۷). مج: او را طلب داشت.

(۱۸). مج: سخندان.

(۱۹). مج: به صلاح.

(۲۰). مج: بنابرین و صوابدید.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۱۲

صاحب تمکین از حکم برادر سر باز زده، از قبول آن امتناع نمود. کسان امیر حیدر کیفیّت «۱» را معروض داشتند، تشکیک بخارا خانی به مرتبه یقین رسیده، «۲» به امرای اوزبکیه حکم گردید که برادر را از مرو بی‌اختیار نموده، برداشته به بخارا ببرند. قبل از وصول حکم «۳» امیر حیدر شهزاده نیک‌اختر ترکمانیه سالور (۱۱۸) و ساروق (۱۱۹) را که در محال «۴» سرخس سکنا داشتند و «۵»

مقلّد به «۶» قلاده اطاعت این دولت بودنـد تمامی آنها را از رکاب مرخص و مأمور نزد امیر ناصـر الـدّین فرمودند و به ارسال خلعت ملوکانه «۷» و اسب یراق مینا و سایر تکلّفات و تنسوقات «۸» لایقه رضاجوی خاطر امیرزاده شده، یکبارگی مرغ دل او را به دانه انعام و احسان صید نمودند.

امیرزاده از ظهور مراحم خسـروانه مسـرور و خوشوقت شده، مرویان و ترکمانیه سـرخس را پیش کشیده، محرم اسرار خود ساخت و ایش محمّـد خـان که از امرای معتبر قلماق و صاحب‌اختیار امور امیرزاده بود با امرای این دولت طرح آشـنایی انـداخته، (۸۰ الف) با امیرزاده یک‌جهت گردید فی الحقیقه کار امیرزاده رواجی تمام پذیرفته، ما فی الضمیر خود را با امرای اوزبکیه در میان آورده، آنها را به متابعت و معاهدت خود تکلیف «۹» نموده، آن سیه درونان از قبول آن امتناع ورزیدند. «۱۰» امیرزاده به صواب دید ایش محمّد خـان به قتل آن تیره‌بختان «۱۱» فرمان داده، مرویان که مترصـد چنین روزی بودنـد، با ترکمانان یک‌دل شـده، تیغ بی‌دریغ را بر آنها حکم ساخته، اکثری از امرای اوزبکیه به قتل رسید. «۱۲» بقیهٔ السیف که معادل «۱۳» یک هزار نفر بودند از مرو فرار و عزیمت بخارا کردند. «۱۴» ترکمانیه به قـدر سه هزار نفر سواره جرّار متعاقب آنها روان شـده، در حوالی چهار چوبین الفریقین جنگ صـعب اتفاق افتاده. از نوادر اتّفاقات، «۱۵» امیر حیدر هفت هزار سوار اوزبکیه را مأمور به مرو نموده بود «۱۶» که

---

(۱). مج: حقیقت این خبر را.

(۲). مج: شک بخارا خانی به یقین انجامید.

(۳). مج: احکام.

(۴). مج: «محال» ندارد.

(۵). مج: «و» ندارد.

(۶). مج: «به» ندارد.

(۷). مج: خلعت فاخر.

(۸). مج: تنشوقات.

(۹). مج: تکلیف به متابعت خود.

(۱۰). مج: نمودند.

(۱۱). مج: بدبختان.

(۱۲). مج: رسیده.

(۱۳). مج: به‌قدر.

(۱۴). مج: عازم بخارا گردیدند.

(۱۵). مج: اتفاقیه.

(۱۶). مج: «بود» ندارد.

آن «۱» شهر را به غلبه و قهر تصرف «۲» و طوعا أو کرها امیرزاده را به بخارا ببرنـد. بعـد از شکست اوزبکیه طلیعه نحس «۳» لشکر اوزبک پدیدار و «۴» بین الجـانبین جمعی کثیر و جمی «۵» غفیر طعمه افاعی سـنان و شمشیر گردیده، از هردو جانب گروهی انبوه قتیل و دستگیر شدند.

چون آفتاب جهان‌تاب به خلوت خانه مغرب نشست «۶»، عسکرین دست از مجادله کشیده «۷»، روی از معرکه برتافتند. «۸» ترکمانیه

به مرو آمده، اوزبکیه متعاقب ایشان به بند مرو که از ابنیه محکمه سلاطین سالقه «۹» است رفته، فی مابین ایشان و مستحفظین بند که عدد ایشان به چهل نفر می‌رسید مجادله واقع و در برجی که به قرب بند واقع بود مسکن داشتند، از گلوله تفنگ «۱۰» برایشان صاعقه‌بار شده، خرمن عمر بسی از اوزبکیه به برق گلوله سوخته. آخر الامر اوزبکان خیره‌سر یورش به برج برده، بیست و هشت نفر ایشان را قتیل و دوازده نفر متوکلا علی اللّه بر آن دریای لشکر حمله‌آور شده، صحیحا سالما خود را به قلعه متینی که در آن نزدیک «۱۱» بود رسانیده، از آن گرداب «۱۲» بلا بیرون رفته، به سلامت جان به کناری بردند «۱۳» و اوزبکان بند را به آب داده، بالمرّه خراب کردند «۱۴» و مراجعت به بخارا نمودند.

امیر حیدر یکبارگی از برادر قطع‌نظر کرده، در اوایل ثور مجددا بانی شرارت و جور شده، (۸۰ ب) فوجی از سپاه ظلام را به انتقام برادر روانه مرو ساخت، امیر ناصر الدّین کیفیّت را معروض سده سپهرآیین نموده، ازین طرف خواهشمند امداد «۱۵» و معاونت گردید.

حسب التّمنای او فوجی از جنود مسعود به مظاهرت مرویان مأمور شد. «۱۶» جمعیّت بخارا به محض ورود «۱۷» مرو از نزول عساکر سلطانی آگاه گردیده، خوف و هراس بی‌قیاس در دل‌های

---

(۱). مج: «آن» ندارد.

(۲). مج: مسخر.

(۳). مج: «نحس» ندارد.

(۴). مج: نمودار شده.

(۵). مج: جمعی.

(۶). مج: جهانتاب در چاهسار مغرب فرورفت.

(۷). مج: دست از هم برداشته.

(۸). مج: برکاستند.

(۹). مج: مرو که بنای محکم سلطانی.

(۱۰). مج: مجادله اتفاق افتاده، چون مستحفظین در برج مأمن و مسکن داشته، در پناه برج به گلوله.

(۱۱). مج: نزدیکی.

(۱۲). مج: غرقاب.

(۱۳). مج: جان به سلامت رهانیدند.

(۱۴). مج: «کردند» ندارد.

(۱۵). مج: مدد.

(۱۶). مج: «شد» ندارد.

(۱۷). مج: وصول.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۱۴

برگشته‌بختان راه یافته، ضبط «۱» خود نتوانستند کرد، لهذا بر سبیل انهزام مراجعت به مستقر خویش نمودند. افواج قاهره از هزیمت «۲» خصم بدروز اطلاع یافته، عنان عزیمت به سمت ارض اقدس معطوف و در مراجعت، «۳» چنانچه رسم معهود است، عنان حزم و سپاهیگری «۴» را از دست داده، در حین عبور از دربند چهچه (۱۲۰) که قریب به یورت «۵» ترکمانیه طژن بود، تکّه ضاله از «۶»

آنجا که «۷» عادت ذمیمه ایشان راه‌زنی «۸» است، منتهز فرصت بودند، از کمینگاه بیرون آمده، از عقب لشکر ظفر اثر «۹» دستبردی زده، چند نفر از دسته‌جات خراسانی را گرفته، بردند. «۱۰» چون پرتو این خبر سامعه‌افروز شاهزاده «۱۱» نصرت اندوز شد «۱۲» عزم یورش ترکمانیه تکّه و تاخت‌وتاز «۱۳» آن طایفه ضالّه در خاطر «۱۴» انور رسوخ تام و تمام نموده، همیشه اوقات در فکر تنبیه و تدبیر آن گروه شقاوت‌پژوه می‌بودند و از خاطر مبارک محو نمی‌کردند. «۱۵»

مآل کار ابراهیم خان درّانی افغان و فرار نمودن آن سیه‌بخت از خواف (۱۲۱) به وادی بوار و خذلان

سابقا صفحه مطلب «۱۶» رقم‌پذیر کلك وقایع‌نگار گردید «۱۷» که ابراهیم خان غوریانی را امرای عظام بنابر عدم استطاعت و وفور «۱۸» استکانت با سلاطین‌زادگان افغان در یورت غوریان او را با احمال و اثقال از آنجا حرکت داده، به خواف که محل جای‌گیر امیر قلیچ خان بود ساکن ساخته، به تقبیل رکاب سعادت انتساب کامیاب شده، «۱۹» ابراهیم خان بعد از چندی

---

(۱). مج: زیاده از یک شب ضبط.

(۲). مج: قاهره نیز چون از هزیمت و انصراف.

(۳). مج: مراجعت لشکر.

(۴). مج: سپاهیگری.

(۵). مج: به اوبه و یورت.

(۶). مج: «از» ندارد.

(۷). مج: که همیشه.

(۸). مج: به راه‌زنی.

(۹). مج: منتهز فرصت بوده و فرصت یافته، در عقب لشکر منصور کمین کرده.

(۱۰). مج: برده‌اند.

(۱۱). مج: شهزاده.

(۱۲). مج: گردید.

(۱۳). مج: برده‌اند.

(۱۴). مج: شهزاده.

(۱۵). مج: حاصل نموده عزم گوشمال آن گروه شقاوت مآل در خاطر مبارك جزم گردید.

(۱۶). مج: «صفحه مطلب» ندارد.

(۱۷). مج: شده بود.

(۱۸). مج: «وفور» ندارد.

(۱۹). مج: شدند.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۱۵

یوسف خان و جمال خان را به جهت استدعای یورت و تیول و قرار «۱» مرسومات و مواجب خود روانه دربار شوکت‌مدار والا نموده، به شرف خاك‌بوسی حضور سعادت دستور مستسعد و «۲» مورد الطاف «۳» و اصطناعات شهزاده نیکوصفات گردیده، از مصدر جلالت و حکمرانی (۸۱ الف) امر گردید «۴» که ایشان نیز هرروزه داخل امرا و خوانین به سلام آمده، شرفیاب حضور لامع

النور اشرف می‌گردیده باشند «۵» و اخراجات جزیی و کلّی «۶» ایشان آنچه محتاج علیه است «۷» از سرکار خاصّه مقرّر گردید. بدین‌طریق چندگاهی در کمال عزّت و اعتبار «۸» به‌سر برده، بعد از اظهار مطلب، «۹» امنای شوکت قویم الارکان «۱۰» معروض عتبه سدره نشان داشتند. «۱۱» از موقف جلالت و مصدر حکمرانی «۱۲» شهر طوس که بهترین جاهای خراسان «۱۳» و از حیثیت مکانیت «۱۴» و آب و علف و زراعتکده از جمیع امکنه آن حول‌وحوش «۱۵» امتیاز داشت به جای‌گیر ایشان مقرّر گردیده، هردو را مخلع و با انعام وافر مرخص فرمودند که آنها رفته ابراهیم خان «۱۶» را از این عطیّه عظمی مستظهر و مستبشر ساخته، با احمال و اثقال به شهر طوس بیاورند. چون از دولت و سعادت نصیبی نداشت، «۱۷» سانحه دیگر رو داد که از فیض شرفیابی حضور اشرف محروم و از آنجا سبای و تنها به امن تیغ خود ازین دولت کبری روگردان شده، آواره هر «۱۸» شهر و دیار گردید.

---

(۱). مج: قرارداد.

(۲). مج: «و» ندارد.

(۳). مج: نوازشات.

(۴). مج: گردیده.

(۵). مج: از شرف حضور اشرف همه‌روزه مشرف گردند.

(۶). مج: کلی و جزیی.

(۷). مج: محتاج علیه بود، تمامی.

(۸). مج: بدین نهج در کمال عزت و اعتبار چندگاهی.

(۹). مج: مطالب خود نموده، به توسط امنای شوکت‌قوی الارکان معروض عتبه سدره نشان گردید.

(۱۰). مج: قوی الارکان.

(۱۱). مج: گردید.

(۱۲). مج: و مکمن نبالت.

(۱۳). مج: بهترین سرزمین خراسان است.

(۱۴). مج: جا و مکان.

(۱۵). مج: و مزارع و محل گذران از جمیع محال نزهت آثار خراسان.

(۱۶). مج: ابراهیم خان غوربانی.

(۱۷). مج: چون دولت سعادت نصیب آن بی‌دولت نبود.

(۱۸). مج: «هر» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۱۶

مجملی از مفصّل این مقال آنکه سابقا دو برادر او بی‌موجبی باهم منازعه گونه نموده، بالاخره به جایی رسید که یکی از دو نفر «۱» مقتول و از آن «۲» برادر مقتول پسری مانده بود «۳» و «۴» دایم منتهز فرصت می‌بود «۵» که انتقام پدر را از عمّ خود بکشد. درین اوقات که ساکن خواف بودند «۶» فرصت جسته بی‌خوف به قتل عمّ خویش مبادرت نموده، ازین معنی تشویشی به خاطر او راه یافته، با جمعی از بنی اعمام و منسوبان خود ممهّد گردیده، آنها نیز با ابراهیم خان صفا و صدقی نداشتند، «۷» لهذا «۸» به اخذ و قید مشارالیه «۹» جسارت نمودند. «۱۰» پیش از وقوع، «۱۱» ابراهیم خان ازین قضیه «۱۲» باخبر شده، با یوسف خان و جمال خان و قلیلی از اعوان و انصار که با او یک‌دل و یک‌جهت بودند، از آنجا فرار و رهنورد وادی ادبار [شده]، کوچ و بنه خود را برداشته «۱۳»، به

طرف زیر کوه قاین و سیستان گریزان شد. چون حقیقت این خبر سامعه‌افروز شهزاده «۱۴» بلنداختر گردید، بازماندگان او را مجدّدا به امیر قلیچ خان سپرده، در محافظت (۸۱ ب) و مراقبت احوال آن درماندگان «۱۵» سفارشات بلیغ فرمودند «۱۶» و ابراهیم خان مجنون‌آسا «۱۷» در آن حدود و ثغور از سودای غور عور می‌گشت. چون در دولت را بدون جهتی بر روی خود بسته بود، مفتح الابواب هیچ دری به روی او نگشود. از آن سعی و کوشش‌های بی‌فایده هیچ ثمری برنداشت. «۱۸» ناچار دست توسّل به دامن میرزا کامران که

---

(۱). مج: بالاخره منجر به مجادله شده. یکی از آن دو برادر.

(۲). مج: «آن» ندارد.

(۳). مج: «بود» ندارد.

(۴). مج: که.

(۵). مج: بوده.

(۶). مج: در خواف ساکن بودند و شغل ظاهری نبود.

(۷). مج: مبادرت نموده به تشویش تمام جمعی از بنی اعمام و منسوبان خود را که با ابراهیم خان صفایی نداشتند، با خود ممهد نموده.

(۸). مج: «لهذا» ندارد.

(۹). مج: ابراهیم خان.

(۱۰). مج: نمود.

(۱۱). مج: «پیش از وقوع» ندارد.

(۱۲). مج: قضیه و مواضعه.

(۱۳). مج: کوچ و منسوبان خود را گذاشت.

(۱۴). مج: شاهزاده.

(۱۵). مج: احوال بدبختان.

(۱۶). مج: فرموده‌اند.

(۱۷). مج: «مجنون‌آسا» ندارد.

(۱۸). مج: بی‌فایده او هیچ فایده مترتب نبود.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۱۷

در آن اوان بی‌سامان‌تر از او «۱» در فراه نشسته بود زده، «۲» میرزا کامران مقدم او را گرامی دانسته، به دل‌جویی او میل نمود و مکرّر در باب اقارب و عشایر او ایلچیان «۳»، روانه دربار معدلت بنیان نموده، متمنّی گردیده «۴» که کوچ او را مرخص فرمایند، اثری نبخشید «۵» و ایلچیان خایب و خاسر و «۶» بی‌نیل مقصود مراجعت نمودند، «۷» ابراهیم خان بالمرّه از آنها قطع علاقه «۸» ظاهری کرده، در مزاج امرای درانی و افاغنه «۹» که در قندهار در خدمت قیصر میرزا بودند رسوخی به هم رسانیده «۱۰»، آنها را وسوسه نمود که با میرزا کامران متّفق شده، شاید قندهار را از قیصر میرزا انتزاع نموده باشند چون به طریقی که گذشت میان سلاطین‌زادگان افغان غبار نفاق و خلاف در هیجان بود و از سلطنت بی‌اختیار بوده جز نامی نداشتند. هنگامه‌طلبان افغان، میرزا کامران را از دارایی قندهار نوید داده و او خود دایم هوس چنین روزی را می‌کرد. بنابرآن در کمال اشتیاق با جمعیّتی به قدر امکان

از فراه حرکت کرده، عازم قندهار گشت و از آن‌طرف نیز قیصر میرزا خوانینی که در نزد میرزا کامران بودند، آنها را فریفته، نوید تسخیر فراه یافت و در ضمن آن میرزا ناصر برادر خود را با جمعیّتی وافر به عزم تسخیر فراه روانه ساخت. از آن‌طرف میرزا کامران ولوله در قندهار انداخته، چون قیصر میرزا استعدادی نداشت، بعد از لحظه [ای] از «۱۱» ستیز و آویز عاجز آمده، با معدودی، به میان ایل و الوس فتحی خان که در آن اوقات به سعایت بعضی از معاندین مغضوب بود گریخت و ملتجی به او شده، عار خود را به گردن او انداخت و میرزا کامران بی‌منازعتی شاهد مملکت قندهار را که ارثا و اکتسابا از خود می‌دانست، در آغوش کشیده، دل از دغدغه (۸۲ الف) آن «۱۲» فارغ ساخت و ازین طرف

---

(۱). مج: از او بی‌سامان‌تر.

(۲). ملک: «زده» ندارد.

(۳). مج: ایلچی زباندان.

(۴). مج: گردید.

(۵). مج: فرموده، به او ببخشند، اثری بر آن مرتب نشد.

(۶). مج: «و» ندارد.

(۷). مج: نموده.

(۸). مج: تعلق.

(۹). مج: و خوانین افغان.

(۱۰). مج: رسوخ کرده.

(۱۱). ملک: «لحظه از» ندارد.

(۱۲). مج: «آن» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۱۸

میرزا ناصر بی‌منازعتی داخل فراه شده، چون از قضیّه برادر سعادتمند خود، اطلاع و «۱» آگاهی حاصل نمود، ملک متصرّف را گذاشته، به سمت قندهار رفت و رفته‌رفته از احوال برادر مطّلع شده، به او پیوست و از آن جانب فتحی خان متعهد امر قیصر میرزا گردیده، با استعداد کامل حرکت و به قندهار آمده، در ظاهر قندهار تلافی فریقین دست داده، به آمدوشد سفرای تیر و ناوک جوشن شکاف پای مقاومت میرزا کامران متزلزل شده، شکسته و پریشان با معدودی مجروح و نالان تا اسفزار عنان باز نکشید و تیر تدبیر ابراهیم خان به هدف مراد نیامد و شآمت او بر میرزا کامران سرایت کرده، آن بیچاره را نیز مثل خود آواره و بی‌خان‌ومان «۲» ساخت، قیصر میرزا کامیاب و کامران به مستقر «۳» خویش شتافته، در مرمّت خرابی گذشته آنجا و سامان بی‌سامانی آن خطّه خوش‌هوا پرداخت. «۴»

ذکر بعضی از وقایع «۵» متنوّعه که درین سال و غیره به ظهور رسیده و «۶» رو داده

دیگر سوانحی که درین سال اتّفاق افتاد، غلتیدن «۷» اسب شاهزاده سعادت همراه در شکارگاه است. تبیین این مقال آنکه چون طبع شاهزاده نامدار در شکار ولوع تمام دارد، اقلا در هفته یکبار یا دوبار، در روزهای «۸» شنبه و دوشنبه، میل به شکار و سیر صحرا و مرغزار و صید آهو و گور و قرقاول بسیار می‌فرمایند، محل «۹» سواری و زمان بیرون «۱۰» رفتن آن آفتاب فلک «۱۱» نامداری اول ظهور طلیعه صبح جهان‌افروز «۱۲» است. همان‌قدر «۱۳» که فریضه صبح را ادا کردند، «۱۴»

(۱). مج: «اطلاع و» ندارد.

(۲). ملک: بی‌خانمان.

(۳). مج: مستقر عز.

(۴). مج: گذشته و سامان بی‌سامانی سکنه آنجا پرداخت.

(۵). مج: سوانح.

(۶). مج: «به ظهور رسیده و» ندارد.

(۷). مج: غلطیدن.

(۸). مج: لااقل هرهفته یک دفعه دو دفعه در ایام.

(۹). مج: و محل.

(۱۰). ملک: «زمان» ندارد.

(۱۱). مج: آن مهر سپهر.

(۱۲). مج: صبح صادق.

(۱۳). مج: از افق تا همان‌قدر.

(۱۴). مج: نموده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۱۹

سوار می‌شوند و تعقیبات صلات «۱» مستمرا محوّل به سر سواری است، به نوعی که اوّل طلوع می‌باید شکاریان در شکارگاه همگی جابه‌جا باشند و این قاعده هرگز اختلاف نکرده «۲» و ابتدا به شکار تازی و بعد به صید چرخ می‌پردازند. «۳»

چون طبع انور را از کثرت «۴» شکار ملالی پدید آمد «۵»، از «۶» ظهر گذشته در «۷» مرغزارهای نزه دلگشا و سرچشمه‌های باصفا خیام استراحت اقتضا را (۸۲ ب) نصب کرده، «۸» در آنجا نزول اجلال «۹» ارزانی و مایده و طعام بی‌اندازه و نعمت‌های الوان با تکلّفات تازه «۱۰» حاضر می‌سازند و این قاعده نیز استمرار یافته است که جمیع حاضرین رکاب، از امیر و وزیر و غلامان و سپاهیان آنچه باشند، تمامی از کارخانه مبارکه از انواع اطعمه و اشربه حظّی وافر و بهره متکاثر می‌گیرند و هیچ آفریده را قدرت آن نیست که باوجود آن سفره عنایت عام و خوان نعمت تمام سفره خاصی جهت خود گشاید یا به چرب و شیرین مخصوص خود پنجه گشاید و در هیچ بار کمتر از هزار سوار ملتزم رکاب سعادت‌مآب نمی‌باشد. از برکت همّت شاهزاده والا نهمت همگی محظوظ می‌شوند و در اکثر اوقات در آنجا که محل اقامت و اکل و شرب است بسیاری از نعمت‌های الوان که بهره وحوش و طیور بیابان است به جا می‌ماند و به عواطف واهب بی‌منّت و بخشنده بی‌ظنّت از گشاده‌رویی این شاهزاده نیک‌خو همواره یسر به روی اقبالش باز و نسایم افتتاح بر گلزار احوالش در اهتزاز است. باوجود اخراجات کلیّه که درین سرحد و ثغور از آمدوشد افغانیه و اوزبکیه و ترکمانیه و انعام و صلات وافره که علی الاتصال به وقوع می‌رسد، هرگز اولیای دولت دوران عدّتش روی درماندگی ندیده‌اند.

دیگر از خصایص آن‌جناب آنکه در هنگام بذل و بخشش چین بر جبین مبارک نیفکنده، اگر تاج و کمر بلکه صد گنج گهر بذل فرموده باشند، باز اظهار خجالت فرموده، آن را در مقابل همّت بلند بسیار کم می‌شمارند و درین مدّت که از محمل صبا پا به محفل رشد نهاده‌اند،

(۱). مج: صلوة.

(۲). مج: نکرده است.

(۳). مج: «می‌پردازند» ندارد.

(۴). مج: ازین نوع.

(۵). مج: رو می‌دهد.

(۶). مج: «از» ندارد.

(۷). مج: آن‌وقت در.

(۸). مج: خیام راحت انتما نصب گردیده. اشرف التواریخ متن ۲۱۹ ذکر بعضی از وقایع متنوعه که درین سال و غیره به ظهور رسیده و رو داده

(۹). مج: اجلال را.

(۱۰). مج: طعام فراوانی.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۲۰

دست رد بر سینه هیچ سایلی نگذاشته، یک‌دل نیازرده‌اند. «۱» با این صغر سن «۲» و کمی تجربه، پیران سالخورده از آداب پسندیده‌اش کسب تهذیب اخلاق می‌نمایند. اگر خامه مشکین ختامه خواهد «۳» به آثار محامد صفات و مدایح حالات این شاهزاده پسندیده ذات پردازد، آن را دفتری علی‌حده می‌باید و این مختصر گنجایش آن «۴» ندارد و مقصد اصلی که تحریر وقایع «۵» است از ایراد آن باز می‌ماند، لهذا تحریر و تسطیر آن محوّل به زمان دیگر است. (۸۳ الف) القصه، در اوایل بهار که دشت و صحرا از جوش سبزه و ریاحین غیرت نزهتگاه بهشت برین گردید، «۶» شاهزاده نامدار مسعود «۷» به رسم معهود صبحگاهی سوار و به عزم شکار به سمت چهار حوض جانب شرقی بلده مقدّسه «۸» شتافته، در اوّل طلوع آفتاب به «۹» کال یاقوتی که زمینش از سبزه زمرّد رنگ و از لاله رشک کارگاه ارژنگ بود وارد و «۱۰» طبع والایش به صید «۱۱» قرقاول اقبال فرموده، در اثنای گیرودار شکار «۱۲» گرازی مهیب از میان نیستان بیرون آمده، سواران اطراف و جوانب او را گرفته، از اتفاقات به سمتی که شاهزاده تشریف ارزانی داشتند «۱۳»

---

(۱). مج: این قاعده مستمره و کلی است که می‌باید جمیع شکاریان از امیر و مأمور و سپاهی و آحاد الناس آنچه حاضر رکاب اشرف می‌باشند، همگی به قدر حصه و رسد و فراخور حال در کارخانه مبارکه مطبوخ با افشره و مجموعه به ضابطه مهمانی و میزبانی به‌سر برده باشند و هیچ آفریده را قدرت آن نیست که سفره نان و ماکولات به قدر امکان همراه خود بردارند و در هیچ شکاری کمتر از هزار سوار ملازم رکاب نصرت انتساب نمی‌باشد و به برکت نیّت و همّت آن شاهزاده والا- نهمت همگی از طعام‌های الوان و اطعمه و اشربه گوناگون معمور و محظوظ می‌گردند و به عواطف واهب بی‌منت و بخشنده بی‌ظنت از گشاده‌رویی این شاهزاده نیک‌خو با وفور بذل و احسان با هرطبقه‌ای از طبقات انسان از شیعه و ترکمانیه و افغان و کمی مداخل هرگز درمانده و معطل نمانده‌اند و آنچه از همت باذل بذل و انعام می‌فرمایند همواره اظهار خجالت می‌نمایند و هرگز در حالت بخشندگی چین بر جبین مبارکش ظاهر نمی‌گردد و تا امروز هیچ سایلی را محروم نفرموده احدی را نیازرده‌اند.

(۲). مج: «سال».

(۳). مج: سالخورده و کهن‌سالان جهان‌دیده از آداب و صفات او مهذب می‌شوند و اگر قلم مشکین رقم خواسته باشد.

(۴). مج: آن را.

(۵). مج: وقایع مجمل.

(۶). مج: ریاحین لاله‌زار و غیرت روضه دار القرار گردید.

(۷). مج: شاهزاده ظفر مورود.

(۸). مج: سمت شرقی ارض فیض آثار.

(۹). مج: در.

(۱۰). مج: از «که زمینش از سبزه ...» ندارد.

(۱۱). مج: شکار.

(۱۲). مج: در اثنای صید تازی.

(۱۳). مج: در همین سمت کال که موکب اقبال نزول اجلال دارند، گراز از.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۲۱

از هـای‌هوی سواران و تعاقب «۱» تازی و توله راهی جسته «۲»، به سـمت دشت بیرون رفت، «۳» سواران از «۴» عقبش شتافته، همه اسب‌تازان شدند. «۵» شاهزاده کامکار را که مقصود تفریـح دل و تفرّج خاطر بود نیز حواس مبارکش تمامی مصـروف شـکارافکنی بود، «۶» نیزه را «۷» از دست یکی از وشاقـان «۸» ربوده، اسب سـر خنک پهلوان نامی مشـهور را که در آن‌وقت به رکوب اختصاص داشت «۹» گرم جولاـن نمـوده، از قضـا مسوّد اوراق هم پیش «۱۰» از اینکه شاهزاده آفاق سـتان نیزه را ربایـد «۱۱» و بـه عقب گراز گراید «۱۲»، تکـاور خود را به جولاـن درآورده «۱۳» و تپانچه‌ای «۱۴» در دست داشت که شایـد چرخ غلطانـداز کاری کرده باشد. «۱۵» در اثنـای تاخت‌وتاز، شاهزاده سـعادت‌انباز را دیـد که با نیزه خطی چون رسـتم‌نیو یا بیژن‌گیو سـر به «۱۶» عقب گراز گذاشته، بی‌محابا و مطلق العنان «۱۷» اسب می‌تاختند. مسوّد اوراق عنان بازپس کشیده که آنچه مقصود شاهزاده بی‌همال است به عمل آمده باشد، «۱۸» از قضای آسمانی مقارن آن خیال «۱۹» چهار دست و پای اسب شهزاده عدیم المثال از جای خود بیرون شده، «۲۰» معلق زده، به سر درغلتید و آن آسمان مردی و مردانگی در حین افتادن «۲۱» اسب به امداد ملائکه و لطف یزدانی پای جلادت «۲۲» از

---

(۱). مج: سوار و خیرگی.

(۲). مج: «راهی جسته» ندارد.

(۳). مج: رفته.

(۴). مج: در.

(۵). مج: شتافتند و به هرجانب هرکسی به رأسه اسب می‌تاخت.

(۶). مج: شاهزاده کامکار که مقصودش به تفریح دل و آشفتگی خاطرش به شکار بود.

(۷). مج: «را» ندارد.

(۸). مج: و شاقان حاضرین رکاب.

(۹). مج: پهلوان مشهور نامی که در زیر ران مبارک داشت.

(۱۰). مج: اوراق قبل.

(۱۱). مج: شهزاده آفاق نیزه رباید.

(۱۲). مج: شتابد او هم.

(۱۳). ملک: «درآورده» ندارد.

(۱۴). متن: طپانچه.

(۱۵). در دست پی گراز می‌دواند که شاید در آن میانه غلطاندازی نموده باشد.

(۱۶). مج: شاهزاده نصفت‌طراز را دیده که هردو طپانچه را از قبل و شلیطه درآورده، خشک بند و به بالا پایه سوار کرده بی‌شلیطه در قبل گذاشته با نیزه خطی چون بیژن‌گیو و رستم‌نیو سر در.

(۱۷). مج: بی‌اختیار جلوریز.

(۱۸). مج: مسوّد اوراق احتیاطا جلو کشیده که شاهزاده بی‌همال آنچه مقصودش هست به عمل آید. درین اثنا.

(۱۹). مج: «مقارن آن خیال» ندارد.

(۲۰). مج: اسب مجرد از زمین خطا شده.

(۲۱). مج: در حین معلق‌بازی.

(۲۲). مج: سعادت.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۲۲

رکاب خالی نموده، از یک طرف اسب «۱» به زمین رسیدند. «۲» فی الحقیقهٔ اسب را درین حال شاه اندازی به خاطر رسیده، به ملهمی چنین بزرگ «۳» اقدام نمود. راقم حروف از همه زودتر (۸۳ ب) پیاده شده به سروقت آن پروریده عنایت الهی رسید، «۴» درین اثنا پیشخدمتان نیز متعاقب وارد و سر آن زیبنده افسر و نگین و برگزیده جناب ربّ العالمین «۵» را از زمین برداشته، به دامن خود گذاشت. «۶» الحق «۷» اصابت «۸» عین الکمال در آن‌روز به نوعی تأثیر کرد که «۹» عالم در نظر همگی ملتزمین رکاب اشرف «۱۰» تیره‌وتار و درخت آرزو به جای ثمر مراد حنظل بار آورد. خلاصه یک طرف سر مبارکش که به زمین رسید به بوته خار خارا شکافی وارد شده، رخساره مبارکش از طرف راست با نیم سر خراشیده و مجروح شده بود، (۸۴ الف) و از صدمت افتادن از پشت آن دیوزاد کوه‌پیکر و بر زمین آمدن سر و مضرّت زخم «۱۱» خار آن پادشاه‌زاده عالی‌مقدار از هوش رفته، بی‌خود افتاده بودند که «۱۲» محمّد خان و حسین خان و سایر خوانین «۱۳» عنان تمالک و تماسک از دست داده، مضطرب‌حال و پریشان‌خاطر رسیدند و پاره‌ای معالجات جزئی را پیرامون، از قبیل مالش اعضا و مالیدن مومیایی و طلا و ضماد و بعضی از مجربات را به عمل آوردند. بعد از لمحه [ای] پس از مداوا «۱۴» چشم مبارک را گشوده، در مقام خبرگیری برآمدند، «۱۵» و خواستند از «۱۶» کمال غیرت برخاسته سوار

---

(۱). مج: «اسب» ندارد.

(۲). مج: رسید و.

(۳). مج: به شغل بزرگی چنین.

(۴). مج: رسیده.

(۵). مج: سر زیبنده تاج و افسر آن برگزیده حضرت داور.

(۶). مج: گذاشته.

(۷). مج: «الحق» ندارد.

(۸). مج: اصابه.

(۹). مج: که قریب به آن بود که.

(۱۰). مج: «در نظر همگی ملتزمین رکاب اشرف» ندارد.

(۱۱). مج: به بوته خارشتری برخورده که شقیقه مبارکش شکافته شده، رخساره جانب راستش مجروح و پر از خار گشت و نظر به

تکان اسب و صعوبت افتادن از پشت آن دیوزاد و شدت حرکت و زخم و مضرت.

(۱۲). مج: افتاد، درین اوقات.

(۱۳). مج: افتاد، درین اوقات.

(۱۴). مج: مضطرب الاحوال و مغشوش الاوضاع رسیده، به چیدن خار از رخسار مبارکش و مالش اندام همایونش مبادرت نموده‌اند و همان دم به اقدام بعضی از معالجات جزئیه پرداخته، از قبیل مومیایی و چیزهای دیگر که در آنجا امکان داشت، مداوا نموده، بعد از ساعتی.

(۱۵). مج: درآمده‌اند.

(۱۶). مج: که از.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۲۳

شوند. نظر به «۱» اینکه تمامی اعضا و احشای شریفش از ضرب درهم کوفته شده بود، از حیّز امکان بیرون بود. بنابرآن چادر آفتاب‌گردان را نصب و غلامی را به جهت آوردن تخت روان خاصّه به شهر مأمور شد و به او قدغن گردید که «۲» با احدی در مقام افشای این راز برنیاید «۳» که مبادا پردگیان سرادق عصمت و حجله‌نشینان سراپرده «۴» خدارت از وقوع این عارضه «۵» جانگزا باخبر شده «۶»، قلق و اضطراب نمایند و بعد از آنکه «۷» شاهزاده بلنداقبال به قدر ضرورت مومیایی با روغن میل فرمودند و از مداوا فراغتی حاصل شد، در جامه خواب به استراحت غنودند. «۸»

شمّه [ای] از احوال اسب مرقوم می‌شود که در هنگامی که اسب بر سر غلتید میان هردو گوشش شکافته شده، یال باسن و سایر یراق که مخصوص سر و گردن اسب می‌باشد و تمامی مکلّل بود به کله اسب فروشده، «۹» قاچ زین نیز تا قبضه به خاک نشسته بود و آن حیوان نظر به خطایی که کرده بود، اگرچه بی‌اختیار بود «۱۰»، به طریق گناه‌کاران سر به زیر انداخته، مانند «۱۱» بید اعضایش می‌لرزید و به مثابه «۱۲» ابر بهار آب از دیده‌هایش می‌ریخت و تمامی یراق و قلتاقش درهم «۱۳» شکسته و خرد «۱۴» شده بود.

به فاصله سه ساعت به غروب مانده، تخت روان را از شهر آورده، درد «۱۵» ورم و وجع «۱۶» اندام مبارک و سر و صورت آن شاهزاده پاکیزه سیرت فی الجمله تسکینی یافته (۸۴ ب)، به

---

(۱). مج: بر.

(۲). مج: تمامی اعضا و امعای همایونش از شدت افتادن درهم کوفته بود، امکان حرکت غیر موقوع می‌نمود. بناء علیه چادر آفتاب‌گردان را برپا نموده، به جهت آوردن تخت روان، غلامی معین شده که در شهر تخت روان خاصه را بیاورد و لیکن.

(۳). مج: این خبر درنیامده.

(۴). مج: تتق.

(۵). مج: این هایله.

(۶). مج: «باخبر شده» ندارد.

(۷). مج: اینکه.

(۸). مج: و بر اندام مبارک ضماد نموده، به استراحت مشغول شدند.

(۹). مج: در آن‌وقت به سروقت اسب پرداخته شده در هنگامی که اسب، سر درآمده بود چون سر اسب اول به زمین رسید، میان هردو گوش اسب شکافته شده، یال باسن مکلّل و سایر یراق که در سر و گردن اسب جا داشت، تمامی به کله اسب فرورفته،

(۱۰). مج: خطایی که بی‌اختیار ازو صادر شده بود.

(۱۱). مج: چون.

(۱۲). مج: مانند.

(۱۳). مج: «درهم» ندارد.

(۱۴). ملک: خورد و خورد.

(۱۵). ملک: درا.

(۱۶). مج: در آنوقت درد و وجع.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۲۴

دولت و اقبال در تخت روان نشسته، عازم شهر گردیدند و در تمامی راه بنابر وفور غیرت و منتهای طاقت‌نمایی به دستور سایر اوان امرا و خوانین و مقرّبان و خواص چاکران را به پای تخت احضار و با هریک «۱» به حرف و صحبت مشغول می‌گشتند تا موجب اطمینان خاطر دولت‌خواهان «۲» گردیده باشد و به آرام تمام نزول اجلال را به دولت‌خانه مبارکه ارزانی و در خلوت‌خانه «۳» خاص منزل گزین شدند، «۴» جرّاحان و اطبّا به معالجه و مداوا «۵» پرداخته، در اندک روزی جراحات سر و صورت مبارکش ملتئم و اندام شریفش از رنج کوفت آسوده «۶»، از عنایات کامله یزدانی «۷» و تفقّدات شامله سبحانی سقم به صحّت مبدّل شده قرن عمده چنینی را گذرانیده و «۸» به تصدّقات و مبرّات و خیرات پرداخته، نذورات بسیار به ارباب استحقاق رسانیده، از همّت «۹» باذله جمیع فقرا و مساکین خصوصا خدّام سرکار روضه بهشت‌آیین را که از بذل سیم و زر توانگر ساختند «۱۰» و همچنین قرن اعظمی را در سال اوّل تسخیر ارض اقدس به مساعدت بخت بی‌زوال و میمنت اقبال خیریت «۱۱» مآل و مرحمت نامتناهی حضرت ذوالجلال گذرانیده، با ساعت خیرات وافره و مبرّات «۱۲» متکاثره توفیق یافته‌اند.

تبیین این مقال و توضیح این احوال «۱۳» آنکه در اوان تحویل «۱۴» نوروز فیروز سعادت‌لیل «۱۵» سنه ۱۲۱۹ «۱۶» که پنج ساعت و نیم از شب گذشته آفتاب جهان‌تاب به بیت الشّرف حمل خرامید «۱۷»، شاهزاده با عزّ و علاـ «۱۸» تا ساعت شش و هفت در خلوت‌خانه خاص به مبارکی

---

(۱). مج: مقربان را احضار و در آنجا.

(۲). مج: خاطر دوست و دشمن.

(۳). مج: «خانه» ندارد.

(۴). مج: شده.

(۵). مج: و سایر مداوا.

(۶). مج: ملتئم و کوفتگی اندام همایونش مطرهم شده.

(۷). مج: ایزدی.

(۸). مج: «و» ندارد.

(۹). مج: همّم.

(۱۰). مج: را توانگر ساخته.

(۱۱). مج: به تقویت اقبال بی‌زوال و مساعدت بخت مسرت.

(۱۲). مج: و براعت مبرات.

(۱۳). مج: این کلام.

(۱۴). مج: تحویل مسرت دلیل.

(۱۵). مج: «سعادت لیل» را ندارد.

(۱۶). ملک: ۱۲۱۸. (اشتباه است)

(۱۷). مج: خرامیده بود.

(۱۸). مج: شاهزاده سعادت انتما.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۲۵

و فرخندگی به عیش به‌سر برده، بعد از تقدیم «۱» محفل سور و سرور و تحویل سال سعادت ظهور «۲» به حرم تشریف برده، چون «۳» هنوز مخدرات سراپرده عزّ و شأن را به علت سرما «۴» و برودت زمستان از سمنان احضار نفرموده بودند، لهذا یکی از صبایای ابراهیم میرزا را «۵» که به حلیه جمال و کمال صوری و معنوی آراسته و از امثال و اقران امتیاز «۶» و بهتری داشت، در سلک پردگیان تتق عصمت اختصاص یافته، به خدمت آن‌جناب سرافرازی داشت. «۷»

و آن‌روز از نوادر اتّفاقات (۸۵الف) آنکه بنابر اقتضای ایّام عید که موسم شور و سرور است، خصوصا طبیعت اطفال خردسال «۸» که همیشه مایل شور و طرب بلکه راغب لهو و لعب می‌باشد، خلاصه چند نفر پسران خرد که در اصطلاح «حرم اوغلی» و به ملزومات آن خدمت «۹» مشغولی داشتند، در آن‌روز قدری باروت «۱۰» از «۱۱» قورخانه که اسباب آتش‌بازی عید تربیت می‌نمودند «۱۲» تحصیل و تتبعی فکر نمودند «۱۳» که آتش در آن زده تماشایی حاصل نموده باشند، سنگی مجوّف که به جهت فواره ترکیب یافته بود و در کنار حوض گذاشته بودند، باروت را در آن ریخته با تقماق کوفته بودند که کمال انجماد و محکمی را به هم رسانیده، به خیال آنکه تا شاهزاده به اندرون تشریف نبرده‌اند، هنگامه آتش‌بازی را گرم سازند، آتشی بر سر چوب زده، به آن باروت رسانیدند. چون رطوبت زیادی داشت، آتش فورا در آن تأثیر نکرده، و لیکن چنان یافته بودند که آتش نگرفته است. درین اثنا شاهزاده بیداربخت پای مبارک به اندرون نهاده، لعب آن اطفال را ملاحظه فرمودند، به خاطر انور رسید که از اسباب آتش‌بازی است که از بیرون آورده‌اند، به آن نپرداخته، چون از محاذی آن خواستند، بگذرند آتش از بلندی‌طلبی سنگ را به تواضع میل علوی داده، به قدر دو سه ذرع «۱۴»

---

(۱). مج: عیش پیرا بوده، بعد از انقضای.

(۲). مج: سال مسرت و دستور.

(۳). مج: چون در آن اوان.

(۴). مج: شدت سرما.

(۵). مج: «را» ندارد.

(۶). مج: از همگنان رتبه برتری.

(۷). مج: خدمات شایسته به تقدیم می‌رسانید.

(۸). متن: خوردسال.

(۹). مج: از ابتدای پاراگراف در آن‌روز بنابر اقتضای ایام عید نوروزی و طبیعت اطفال خوردسال چند نفر حرم اوغلی که به ملزومات و خدمات حرم.

(۱۰). متن: باروط. (همه‌جا)

(۱۱). مج: در.

(۱۲). مج: آتشبازی مرتب می‌نمودند.

(۱۳). مج: و به تتبع چنار.

(۱۴). متن: زرع. (همه‌جا)

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۲۶

که بلند شد، اجزا از یکدیگر تفارق جسته، سنگ چندین پاره شد، بعضی از آنها به دیوار عمارت خورده و بعضی بر ارسی وارد آمد و یکپارچه آن «۱» به فرق مبارک شاهزاده رسیده، به «۲» قدر چهار انگشت جانب راست سر مبارک را شکافته و رد شده، به پنجره عمارت رسیده، آن را درهم شکست. چون همیشه عنایت یزدانی کفیل «۳» حال شاهزاده بی‌همال بود، به‌جز این آسیب دیگر به بدن مبارک آن حضرت نرسیده، در کنف عنایت و ظلّ حراست پروردگاریش محفوظ داشته، در مسند عزّت و کامرانی و وساده خلافت و جهانبانی او را به ودیعت گذاشت. «۴»

مخدّرات حجله عصمت از سنوح این قضیه جانفرسا در غرقاب (۸۵ ب) حیرت و اضطراب افتاده، سراسیمه‌وار به سروقت آن برگزیده قادر «۵» مختار رسیده، از صدور آن وهن عظیم «۶» و ظهور سیلان خون از سر مبارکش شیون آغاز کرده، موی‌ها کنده و روی‌ها خراشیدند. «۷» شاهزاده بلنداقبال باوجود زخم چنین در آن حال در مقام منع آنها برآمده، «۸» به جهت تسلیه خاطر حریمان حرم و تسکین جزع و فزع ایشان در همان گرمی از جا حرکت و به خانه تشریف بردند و زخم را خشک بند نموده، به استراحت مشغول شدند و به جهت

---

(۱). مج: ... باشند در جوف فواره سنگی که در کنار حوض حرمسرا افتاده بود، ریخته و آب‌زده چوب می‌دوانیدند، تا کمال ریختگی و محکمی را به هم رسانیده، به توهم اینکه تا شاهزاده تشریف را به اندرون نیاورده‌اند، هنگامه بازی سرپا کرده باشند آتش را به سر چوب بلند کرده، به آن رسانیده بودند. چون باروط نهایت رطوبت را داشت به محض ملاقات آتش تأثیری نکرده بعد از آنکه به کرات تجربه‌اندوز شده که اثری بر آن مرتب نشد رفته‌رفته پیش رسیده آتش در آن زده بودند و لیکن هنوز نایره آن ملتهب نگردیده شاهزاده بیداربخت قدم مبارک به اندرون حرم گذاشته هنگامه آتشبازی را به نظر همایون گرم درآوردند. به تصور اینکه اسباب آتشبازی است که از بیرون به اندرون آورده‌اند، به آن نپرداخته، در حالتی که از محاذی آن می‌گذشتند آتش به شدت هرچه تمامتر ملتهب و مشتعل گردیده از قضای الهی و تقدیرات فلکی سنگ ترقیده چند پارچه شده، یک دو پاره آن به دیوار عمارت و یکی هم به ارسی و پاره دیگر به.

(۲). مج: که به.

(۳). ملک: همیشه کفیل.

(۴). مج: شاهزاده نیکوخصال بود، بدن بی‌بدیل آن حضرت را از قضای چنینی صیانت نموده، در کنف عاطفت و ظل حمایت پروردگاریش نگاه داشته، در مهد عزت و کامرانی و بستر نبالت و جهانبانی این عالم به ودیعت گذاشت.

(۵). مج: حضرت.

(۶). مج: آن امر عجیب.

(۷). مج: خراشیده.

(۸). مج: درآمده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۲۷

اینکه خارخاری در خاطر مردم به جهت عید سلطانی واقع نشود و عیش نوروزی ازین سبب نقصانی نپذیرد، آن شب احدی را از

این سانحه مطّلع نفرموده، صبحی فرستاده‌ای «۱» مسوّد اوراق و عباس خان قوللر آقاسی را ازین واقعه جانکاه آگاه ساخته، «۲» در «۳» همان ساعت جرّاح را برداشته، به حضور اشرف مشرّف شده، زخم را ملاحظه نمود «۴». طول آن به قدر چهار انگشت و عرض آن پهنای دو انگشت می‌شد. از ملاحظه «۵» این حالت دود حیرت از کاخ دماغ این بی‌مقدار بیرون رفته، از خود بی‌خبر شده، «۶» و لیکن در ظاهر بنابر مصلحت در مقام دلجویی آن خدیوزاده بی‌همال برآمده، که مبادا در صورت حقیقت حال «۷» موجب توهّم خاطر مبارک آن سرور گردد «۸»، سرور خدا نخواسته مزید ضعف بدن و شدّت مرض شود. «۹» هرچند «۱۰» اثر تغییر و واهمه از «۱۱» بشره مبارکش تفرّس ننمودم و در کمال عظمت و اقتدار نشسته از وقایع دوشینه رطب اللسان بودند. جرّاح به لوازم التیام زخم پرداخته «۱۲» بیرون آمدیم.

آن‌روز که عید نوروز «۱۳» بود، شاهزاده وافر احسان به جهت اینکه عیش مردم نقص نپذیرد و نشاط عموم چاکران را خلل راه نیابد، در نهایت زیب و فر «۱۴» به دیوانخانه مبارکه «۱۵» خرامیده، بار عام داده، در احسان و انعام را بر روی خلایق گشادند. «۱۶» آنچه وظیفه بنده‌نوازی و «۱۷» داد و دهش بود، کما ینبغی و «۱۸» یلیق به عمل آمده، بعد از انقضای مجلس عید «۱۹» به خلوت تشریف

---

(۱). ملک: «فرستاده‌ای» ندارد.

(۲). مج: ساخته‌اند.

(۳). مج: «در» ندارد.

(۴). مج: نموده.

(۵). مج: طول جراحت به قدر چهار انگشت بیشتر و دهان زخم به قدر یک بند انگشت باز بوده، از مشاهده.

(۶). مج: بی‌خبر شدم.

(۷). مج: و لیکن ظاهرا در مقام انکار آن درآمده که مبادا خدا نخواسته در صورت راستی.

(۸). ملک: از «خاطر ...» ندارد.

(۹). مج: از «خدا نخواسته ...» ندارد.

(۱۰). مج: و فی الحقیقه.

(۱۱). مج: در.

(۱۲). مج: جراح زخم را بسته و خون از سر و صورت مبارکش شسته.

(۱۳). مج: روز عید نوروز فیروز.

(۱۴). مج: ناقص نشود و سرور خلایق خلل نپذیرد، در نهایت آراستگی.

(۱۵). مج: «مبارکه» ندارد.

(۱۶). مج: گشاده.

(۱۷). مج: «بنده‌نوازی و» ندارد.

(۱۸). مج: «ینبغی و» ندارد.

(۱۹). مج: عیدی.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۲۸

برده، محمّد خان و حسین خان سردار آمده، مشاهده آن زخم منکر «۱» را نموده، به جهت سلامتی ذات اقدس صلات و تصدّقات

وافر به مردم دادند. (۸۶ الف) ارباب احتیاج را از بذل وافر قرین خوشنودی متکاثر ساخته «۲»، صلاح در آن دیدند که تا زخم ملتئم «۳» نشود، شاهزاده یگانه به حرم‌خانه تشریف نبرند و از فرط احتیاط «۴» مسوّد اوراق و عباس خان به پرستاری آن نور حدیقه «۵» شهریاری مأمور گردیده، بیست و هفت روز جراحت آن سرور امتداد کشیده، که شب و روز به خدمتگزاری و پرستاری آن حضرت قیام داشتیم «۶». بعد از روز بیست و هفتم آثار صحّت و بهبودی در ذات مبارکش ظاهر شده، خاطرها جمع و دل‌ها اطمینان یافت «۷» و غیر ازین قرانات «۸» عظیمه و مخاطرات خطیره «۹» که هریک به رأسه قرن عمده بود «۱۰»، بس خطرناک، «۱۱» به ذات کامل الصفات مبارکش سانح شده و به عنایت «۱۲» حضرت آفریدگار و معاونت بخت بیدار دفع شده، از آن سوانح آسیبی و منقصتی در ظاهر و باطن آن‌جناب راه نیافته به خیریّت گذشت، «۱۳» از آن جمله، در سمنان نیز به کرّات در شکارگاه در حین «۱۴» تاخت‌وتاز و بحبوحه انداختن چرغ و باز، اسب از صدمات به سر آمده، اصلا مضرّتی به وجود مبارکش نمی‌رسید. «۱۵» هرچند مناسب آن بود که هرکدام ازین وقایع در محل خود ایراد شود و لیکن چون خامه مشکین ختامه در مقام تحریر آن غفلتی ورزیده است، درین مقام که مشابهت و مناسبت اقتضا نمود مرادف کلام ساخته نگارش یافت. «۱۶»

---

(۱). مج: منکر و حالت غریب.

(۲). مج: به مردم و ارباب احتیاج داده.

(۳). ملک: ملئیم.

(۴). مج: و احتیاطا.

(۵). مج: آن دوحه رشیقه.

(۶). مج: می‌نمودیم.

(۷). مج: مطمئن گردید.

(۸). ملک: «قرانات» ندارد. (جای خالی)

(۹). مج: عظیمه چند و مخاطرات مهلکه‌مانند.

(۱۰). مج: می‌تواند بود.

(۱۱). مج: «بس خطرناک» ندارد.

(۱۲). مج: به اعانت.

(۱۳). مج: از آن رهگذر آسیبی که موجب نقص ظاهری و باطنی آن حضرت باشد واقع نگردید.

(۱۴). ملک: در.

(۱۵). مج: اسب خطا شده، ضرری به ذات مقدسش لاحق نگردید.

(۱۶). مج: مناسب چنان بود که این سوانح هرکدام در محل خود سمت گزارش [متن: گذارش] یابد و لیکن چون قلم مشکین شمامه از ایراد آن در مقام غفلت ورزید، به جهت ترادف کلام و مناسبت مقام در اینجا سمت نگارش یافت.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۲۹

در بیان بعضی از قضایای آسمانی که در همین سال اتفاق افتاده است

از وقایع عبرت افزای این سال آن است که محمّد ولی خان قاجار قوانلو (۱۲۲) که از اعاظم امرای قاجاریه و از طایفه جلیله اشاقه‌باش و نسبت سببی هم به پادشاه فلک‌بارگاه داشت، بنابر آنکه «۱» در هنگامی که موکب جهانگشای پادشاهی در سال دویم

از جلوس همـایون به عزم انتظام مهام «۲» مملکت آذربایجان و قلع و قمع ماده مفاسـد «۳» آن سامان از «۴» مستقر خلافت کبری در حرکت آمـده بود و محمّـد خـان ولـد زکی خان زنـد که بعـد از قضـیه خاقان شـهید سـعید «۵»- انـار اللّه برهـانه- و حرکت پادشـاه کشورگیر از مملکت فارس به عراق از بصره به عزم دارایی «۶» (۸۶ ب) دار الملک مظفری جمعی از اراذل «۷» و اوباش دشتستان و اعراب شوشـتر و احشـام آن بوم و بر «۸» را جمـع آورده در کهکیلویه «۹» و بهبهان «۱۰» به‌سـر می‌برد و در قصبه کازران از سطوت شمشیر حسین قلی خان، «۱۱» برادر پادشاه جم بارگاه، «۱۲» رهنورد وادی فرار و سالک دیار ادبار «۱۳» گردیده، ولوله و آشوبی در معموره اصـفهان و بعضـی از ولایـات قلمرو انـداخته بود، چون یورش آذربایجـان و دفع فتنه صـادق خـان شـقاقی و جعفر قلی خـان خـویی، در نظر انور خاقـانی اهمّ اولی می‌نمود، لهـذا وقعی بر آن ننهـاده، محمّـد ولی خـان را به منصب والاـی سـرداری عراق «۱۴» منسوب و بـا معادل هفت هشت هزار کس از جنود مسـعود مأمور به محافظت «۱۵» قلمرو علیشـکر و اطفای نایره انقلاب آن مخذول بداختر فرموده بودند.

محمّـد ولی خان بعد از وصول به آن حدود خدماتی چنانچه شایسـته بود به عمل آورده، محمّد خان را از سـرحد مملکت رانده، در استیصال او سعی موفور به منصّه ظهور رسانیده ریشه هستی «۱۶» اعوان و انصار او را بالمرّه قطع ساخت «۱۷» و از نهایت غرور لوای تکبّر و تجبّر

---

(۱). مج: اینکه.

(۲). مج: «مهام» ندارد.

(۳). مج: قلع و قمع و دفع و رفع مفسدان.

(۴). مج: در.

(۵). مج: سعید شهید.

(۶). ملک: «به عزم» ندارد.

(۷). متن: ارازل.

(۸). مج: احشام ممسنی را.

(۹). مج: کوهکیلویه؛ ملک: کوه کیلویه.

(۱۰). متن: بهباهان. (همه‌جا)

(۱۱). مج: حسین قلی خان قاجار.

(۱۲). مج: جم اقتدار.

(۱۳). مج: طریق ادبار.

(۱۴). مج: مملکت عراق.

(۱۵). مج: محافظت و محارست.

(۱۶). مج: «هستی» ندارد.

(۱۷). مج: برانداخت.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۳۰

افراختنـد و بنیان عتو و عصـیان انداخت، «۱» بـا حسـین قلی خـان که در آن اوان والی ولاـیت فـارس و از همّت اعلی نهمت خاقـان کشورگیر صـاحب دبـدبه و اساس بود. ضـمنا با والی فارس به مراوده و پیغام «۲» رابطه و استیناسـی به میان آورده، «۳» به وسوسه و

تلبیس آن شهزاده جاهل نادان را فریفته، از دولت خداداد روگردان شده، بلکه با سپاهی چون قطرات امطار و فزون از اوراق اشجار روی به عراق آورده، پشت پایی به دولت و جوانی خود زده، از جوانی «۴» خیری ندید. «۵» الغرض «۶» از فارس وارد اصفهان و معموره‌ای آن «۷» چنان را از جور و عدوان ویران نموده، احدی از بأس او فارغ نماند «۸» و از آنجا به عزم ملاقات سردار عراق عازم قلمرو و در قلعه‌ای در دوهق «۹» تلاقی واقع «۱۰» و سردار به تقبیل رکاب شاهزاده و «۱۱» بالاتّفاق به عزم رزم خاقان «۱۲» ممالک‌ستان از نادانی و جهالت «۱۳» روان شدند. بعد از آنکه در صحرای کمره فی مابین پادشاه فلک‌بارگاه «۱۴» و شهزاده سعادت همراه ملاقات اتفاق افتاد، «۱۵» معلوم شد «۱۶» که سردار طرّار (۸۷ الف) در نهانی با «۱۷» سلیمان خان قاجار (۱۲۳) که او نیز از اقارب و منسوبین پادشاه جم بارگاه و از ایل جلیل اشاقه‌باش می‌بود، سازش کرده، «۱۸» غرض اصلی او «۱۹» انهدام این دولت قویم الارکان «۲۰» و افنا و اعدام شوکت قوی‌بنیان بود. «۲۱»

درین اثنا حسین قلی خان مشاهده نمود «۲۲» که دو دریای بلا در مقابل یکدیگر «۲۳» صف‌آرا گشتند. از خواب غفلت بیدار و از بی‌خودی شراب نخوت «۲۴» هوشیار شده، همان ساعت

---

(۱). مج: از نهایت تکبر و تجبر لوای عصیان و طغیان برافروخته.

(۲). مج: پنهانی به مراوده و پیغام با والی فارس.

(۳). مج: پیدا کرده.

(۴). مج: جوانی و روزگار.

(۵). مج: ندیده.

(۶). مج: «الغرض» ندارد.

(۷). مج: «آن» ندارد.

(۸). مج: از ناطق چیزی باقی نگذاشت.

(۹). ملک: به جای این کلمه جای خالی است.

(۱۰). مج: تلاقی اتفاق افتاده.

(۱۱). مج: شهزاده سرافراز.

(۱۲). مج: خاقان جهانگیر.

(۱۳). مج: و دون‌همتی.

(۱۴). مج: فلک دستگاه.

(۱۵). مج: افتاده.

(۱۶). مج: گردید.

(۱۷). مج: پنهانی.

(۱۸). مج: از اقارب ایل جلیل اشاقه‌باش و منسوب پادشاه جم اقتدار بود، سازشی نموده.

(۱۹). مج: از.

(۲۰). مج: قدیم الارکان.

(۲۱). مج: راشحه البنیان است.

(۲۲). مج: نواب حسین قلی خان درین اثنا که.

(۲۳). مج: هم.

(۲۴). مج: شراب غرور.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۳۱

سردار را دست و گردن بسته برداشته، در میان دو لشکر به پای‌بوس پادشاه هفت کشور برده، گرفتاری او را وسیله خلاصی و نجات «۱» خود دانسته، از آنچه کرده بود، «۲» حمل بر جهل و نادانی خود کرده، عذرخواه گناه و زلات «۳» خود گردید. پادشاه خطابخش پوزش‌پذیر به همان خدمت و صداقت از هفوات و زلّات «۴» او گذشته، رقم نسخ و خط بطلان بر معاصی او کشیده، او را از نعایم غیرمحصور فارس محروم و الکای سمنان را به جایگیر او مقرّر داشتند و سردار را فی الجمله خفّتی داده، به میرزا محمّد خان قاجار یوخاری‌باش که از جمله اجلّه خدمتگزاران و اخلاص‌ورزان «۵» این دولت قوی‌بنیان بود، سپردند و درین مدّت به ناکامی در طهران به سر می‌بردند، تا اینکه در عروسی نایب السّلطنه که موقع گذشت و عفو و بخشش بود، او را به خلعت عفو و امان معزّز فرمودند. بعد از آن «۶» به فراغت روزگار می‌گذرانید از مقدّرات آسمانی و حادثات چرخ نیلوفری چندی نگذشت که اوراق گل‌های زندگانیش را باد خزان اجل به صحرای عدم برده، سرداری این جهان را به امارت جاودانی بدل ساخت و لوای جهان‌داری را در عرصه آن جهان افراخت. «۷» چون در ایّام خاقان شهید سعید «۸»- انار اللّه برهانه- چندی سردار خراسان و فرمانفرمای ارض مینونشان بود، از مآل‌اندیشی در قرب روضه متبرکه که به «دار السیادهٔ» مشهور است «۹» مقبره [ای] جهت خود ساخته بود. بنابر وصیت، نعش او را به مشهد مقدس آوردند. «۱۰» شهزاده نیک‌بخت امر فرمود «۱۱» که جمیع اشراف و اعیان (۸۷ ب) با شدّه و عماری و حفاظ و مؤذنان به استقبال نعش او شتافته، در کمال اعزاز «۱۲» و احترام در آن مکان «۱۳» مدفون به رحمت حیّ لایموت سپردند و حافظ و قاری بر سر قبر او تعیین و مساکین و فقرا و ملهوفین را اطعام فرمودند. «۱۴»

---

(۱). مج: خلاصی خود و باعث نجات.

(۲). مج: کرد.

(۳). مج: «و زلات» ندارد.

(۴). مج: زلات و هفوات.

(۵). مج: اجله اخلاص‌کیشان.

(۶). مج: نایب السّلطنه او را خلعت عفو و امان پوشیده.

(۷). مج: چندی نگذشت که ترک سرداری روی زمین نموده، با طبل و علم به تسخیر مطموره عدم رفت تا ملک آن جهان گیرد.

(۸). مج: سعید شهید.

(۹). مج: در روضه منوره سمت غربی چهل‌چراغ که به دار السیاده اشتهار دارد.

(۱۰). مج: جهت خود بنا نهاده، بنابر وصیت عزیمت مکان اصلی خود نموده، حسب الامر پادشاه نعش او را به روضه رضویه علیه آلاف التحیه آورده‌اند.

(۱۱). مج: فرموده.

(۱۲). مج: عزت.

(۱۳). مج: احترام نعش او را آورده، به جای معین.

(۱۴). مج: تعیین فرموده، اطعام بسیار به مساکین صغار و کبار دادند.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۳۲ گرت عمر صد سال شد یا دویست «۱»منه بر جهان دل که جای تو نیست دیگر، وقوع سانحه سلیمان

خان قاجار است و سلیمان خان به کثرت خدم و عدّت حشم «۲» و مزید تقرّب و حیثیت اعتبار از جمیع امرای نافذ الامر قاجار ممتاز «۳» و در خدمت خاقان مغفور- انار اللّه برهانه- و پادشاه مؤیّد منصور همیشه به احترام و اعزاز «۴» می‌زیست. مردی عیّاش و شاعرپیشه ظریف و به تجرّع و شرب اقداح راح روحانی «۵» و صحبت ساقیان سیم‌اندام و مغنّیان خوش‌لهجه «۶» ماه‌پیکر و مطربان مه‌سیمای «۷» سیمین بر زندگانی را مصروف داشت و در عهد خاقان مغفور مرحمت آیات بیشتر اوقات به حکومت رشت و سرداری گیلانات مأمور می‌بود و در اوقات سلطنت خاقان «۸» هفت کشور نیز به همان ضابطه و قانون معاش گذار و بیش‌تر از پیش‌تر در اعتبار و اقتدار او مبالغه می‌فرمود. «۹» در آن اوان «۱۰» که شاهزاده حسین قلی خان بنابر اغوا و تلبیس بعضی از اراذل «۱۱» و اوباش و وسوسه محمّد ولی خان، سردار عراق، چنانچه گذشت، از جاده صواب عدول نموده مرحله‌پیمای وادی عصیان و طغیان گردید. پرتو این خبر در دار الملک تبریز سامعه‌افروز پادشاه با عدل و تمیز گشته، چون هنوز اوّل جلوس همایون و مزاج مملکت چندان استقامتی نداشت، اکثری «۱۲» امرای قزلباشیه، چنانچه شیوه دوهوایی و هنگامه‌طلبی عادت دیرینه ایشان است، بعضی بالطّبع و برخی بالتّبع «۱۳» خواهشمند شهزاده حسین قلی خان بود. این «۱۴» معنی به کنایه و تصریح به وساطت بعضی از دولت‌خواهان معروض رای شاهنشاه بحروبر گردید «۱۵» و لیکن از غایت تمکین و وقار به روی هیچ‌کس نیاورده، سلیمان خان را با اکثر غازیان و تفنگچیان

---

(۱). مج: گرت صد شود سال و عمرت دویست.

(۲). ملک: و حشم.

(۳). مج: قاجاریه امتیاز.

(۴). مج: همیشه معزز و محترم.

(۵). مج: مرد عیاش شاعرپیشه ظریف خوش‌مشرب و به ادمان شرب مبتلا بود. همواره اوقات و خاصه زندگانیش به شرب مدام.

(۶). مج: «خوش‌لهجه» ندارد.

(۷). مج: خوش‌سیمای.

(۸). مج: سیمن بر مصروف بود و در عهد خاقان مرحمت سرشت بیشتر به سرداری گیلانات و حکومت رشت مأمور بوده، در ایام فرمانفرمایی پادشاه.

(۹). مج: فرموده‌اند.

(۱۰). مج: زمان.

(۱۱). مج: ارزال.

(۱۲). مج: اکثر.

(۱۳). مج: برخی به طبیعت دیگران.

(۱۴). مج: و این.

(۱۵). مج: رای انور پادشاه هفت کشور شده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۳۳

ایلات و ولایتی به جهت دفع فتنه سرکشان آذربایجان در آنجا گذاشته، خود با فوجی از دلاوران عرصه «۱» کارزار که غبار معرکه را سرمه «۲» دیده، آرزو می‌دانستند «۳»، عزیمت به صوب «۴» عراق نموده، (۸۸ الف) وجهه همّت بر افناء و اعدام دشمن خانگی گماشته، «۵» به طریقی که ایمائی بر آن شد از مساعدت بخت بلند آن قضیّه شگرف به اسهل وجوه «۶» صورت تیسر یافته، «۷» در

آن اثنا سلیمان خان را سودای فاسد خودسری «۸» به کاخ دماغ راه یافته، به هوس سروری و فرماندهی و به استظهار یگانگی و مواحدت «۹» سردار عراق و موافقت «۱۰» شهزاده حسین قلی خان علم استبداد افراشته، «۱۱» به اظهار عتو و عصیان «۱۲» مبادرت نموده با خوانین و ایلات و تمامی سرکردگان «۱۳» که همیشه طالب آشوب و انقلاب می‌باشند، هم‌عهد «۱۴» شده، بعد به دلجویی سرکردگان و خوانین ولایتی پرداخت. خوانین ولایتی ظاهرا بنابر مقتضای وقت با او ممهد شده، باطنا همّت بر محافظت او گماشته شبانه‌روز از پاس او غافل نبودند، کیفیّت امور و رای «۱۵» فاسد سلیمان خان در حوالی در جزین «۱۶» معروض رای اشرف گشته حکم قضا نفاذ «۱۷» به سرافرازی کل خوانین و سرکردگان شرف صدور «۱۸» یافت که مقید به «۱۹» حرکت سردار آذربایجان نشده، هرکدام به انفراده، دسته‌جات خود را برداشته، به رکاب نصرت انتساب اشرف والا «۲۰» سرافراز شوند.

سواره ایلات به محض وصول فرمان قضا جریان پادشاهی، چنانچه عادت ایشان است، عهد سردار «۲۱» را که مثابه إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ (۱۲۴) بود شکسته، به دربار پادشاهی

---

(۱). مج: هنگامه.

(۲). مج: توتیای.

(۳). مج: می‌پنداشتند.

(۴). مج: عطف عنان به سمت.

(۵). مج: گماشتند.

(۶). مج: وجهی.

(۷). مج: پذیرفته.

(۸). مج: «خودسری» ندارد.

(۹). مج: «مواحدت» ندارد.

(۱۰). مج: [ا] تفاق.

(۱۱). مج: برافراشته.

(۱۲). مج: به اظهار کلمه عصیان.

(۱۳). مج: با خوانین و سرکردگان ایلات.

(۱۴). مج: هم‌قسم.

(۱۵). مج: چون رای.

(۱۶). ملک: به جای این کلمه جای خالی است.

(۱۷). مج: مفاد.

(۱۸). مج: نفاذ.

(۱۹). ملک: به قید.

(۲۰). مج: اشرف همایون.

(۲۱). ملک: سردر.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۳۴

شتافتند، و لیکن پیادگان رکابی «۱» ولایتی به توهّم آنکه «۲» مبادا سردار بنابر خوفی که بر ضمیر «۳» او استیلا یافته، فرار بر قرار «۴»

اختیار و به معاندین و اشـرار آذربایجان پیوسته، از نو فتنه حادث شود، دست از محافظت او برنداشته، خواهی نخواهی بی‌اختیار او را به دربار جم اقتدار رسانیدند و سردار از گرد راه آمده، به اصطبل خاصّه پناه برده، در سر کمند به طریق عاصیان نشست. از آنجا که عفو خطـاپوش پادشاه هفت کشور شامل حال گنه‌کاران «۵» و عاصـیان بود، از سر جرایم و زلّات «۶» او گذشـته، کرده او را ناکرده انگاشـته، خلعت عفـو و احسـان بر او «۷» پوشـیده، بـالمرّه از حرکـات نامـلایـم او اغمـاض عین فرموده، درین «۸» مـدّت نیز در عین کامرانی روزگار می‌گذرانید. «۹» (۸۸ ب) تا اینکه در همین سال بدرود این جهان فانی کرده، ودیعت حیات به مقتضای اجل سپرد: اگر صـد بمـانی و گر صـد هزارکه مرگ است آخر سـرانجام کـار لهـذا به مقتضای اوامر علیه نعش او را به نجف اشـرف نقل و در جوار روضه فایض الانوار اسـد اللّه الغالب غالب کل غالب و مطلوب کل طالب- علی بن ابی طالب- علیه الصلوة و السـلام- مدفون ساختند.

وقایع سال همایون‌فال اودئیل و استیصال و اضمحلال طوایف «۱۰» تکّه طژن به معاونت و یاری ربّ جلیل «۱۱»

نوروز فیروز این سـال فرخنـده فال در هیجـدهم شـهر ذی حجـۀ الحرام اودئیل «۱۲» ترکیه، مطـابق سـنه یک‌هزار و دویسـت و بیسـت هجری «۱۳»، آفتـاب عالم‌تـاب به بیت الشّـرف حمـل خرامیـده، جهانیان را صـلای عیش و کامرانی درداد، شاهزاده نصـرت‌کیش به دستور سال پیش

---

(۱). مج: «رکابی» ندارد.

(۲). مج: اینکه.

(۳). مج: ضمایر.

(۴). مج: قرار بر فرار.

(۵). مج: عامه گنهکاران.

(۶). مج: «زلات» ندارد.

(۷). مج: برو.

(۸). مج: و درین.

(۹). مج: زندگانی می‌کرد.

(۱۰). «طوایف» ندارد.

(۱۱). مج: از «به معاونت ...» تا اینجا را ندارد.

(۱۲). مج: مطابق اودئیل.

(۱۳). مج: موافق سنه ۱۲۱۹ سنه عشرین و ماتان بعد الالف من هجرت النبویّه. (بعدا به آن تسعه اضافه شده است.)

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۳۵

جشن ملوکانه طرح انداخته، صغیر و کبیر را به موایـد فواضل و احسان عمیم «۱» بهره‌ور و وضیع و شریف را به همّت «۲» باذل و طبع جواد توانگر سـاخت و جمیع امرا و خوانین و فضـلا و ارباب عمایم را به خلعت فاخر سـرافراز و بر و دوش مسـتعدین را به تشـریفات گرانمـایه آراسـته، بین الاکفا شـرف امتیاز بخشـیده‌اند و از جانب پادشاه هفت کشور نیز به طریق معهود خلعت سـنگین‌رنگین و پنج هزار تومـان عراقی «۳» زر مسـکوک به انعـام شـاهزاده والاجـاه مقرّر و به جهت امرا و خوانین خراسانی و رکابی نیز به دسـتور خلاع فاخره مرحمت و به مصـحوب حسـین خان سردار که بعد از مراجعت از انتظام امر «۴» غوریان، چنانچه رقم زد کلک اظهار گردیـد،

مأمور به دربار پادشاهی «۵» شده بود، ارسال یافته، ستر عظمی، والده حسن علی میرزای والی ممالک فارس نیز حسب الامر الاعلی به عزم زیارت سلطان کشور ارتضا «۶» و احتبا، علی بن موسی الرضا- علیه السلام- «۷» و شوق ملاقات قرة العین سلطنت کبری، «۸» ابو النصر محمّد ولی میرزا، از طهران به اتفاق سردار عزیمت ارض فیض بنیان نموده، در بیست و ششم شهر محرم الحرام رباط طرق را که به خلعت‌پوشان اشتهار یافته «۹»، اقامت نمود.

حسین خان (۸۹ الف) سردار از گرد راه عزیمت تقبیل رکاب ظفر همراه نموده، به سعادت حضور ساطع النور بهره‌مند و به مکارم خسروانه عنایت پیوند گردید. «۱۰» چون ساعت ورود دو ثلث از شب گذشته تعیین شده بود «۱۱» امر والاشرف نفاذ یافت که ستر عظمی در ساعت مزبور «۱۲» داخل شهر گردند «۱۳» و از اینجا خواجه‌سرایان و هودج «۱۴» و محمل روان ساخته، در موعد مقرّره، پردگیان «۱۵» سرادق «۱۶» اجلال را از آنجا سوار و در کمال عزّت و اعتبار داخل حرم

---

(۱). مج: «عمیم» ندارد.

(۲). مج: همّم.

(۳). ملک: عراق.

(۴). مج: «امر» ندارد.

(۵). ملک: شاهی.

(۶). ملک: ارتضی.

(۷). ملک: «علیه السلام» ندارد.

(۸). مج: «کبری» ندارد.

(۹). مج: محرم الحرام ۱۲۲۰ رباط خلعت‌پوشان را که به طرق اشتهار دارد، مقیم.

(۱۰). مج: و به مکارم تفقدات خدیوانه و عنایات خسروانه [ناخوانا] گردید.

(۱۱). مج: در دو ثلث گذشته نیک بود.

(۱۲). مج: ستر عظمی از آنجا کوچیده.

(۱۳). مج: گردد.

(۱۴). ملک: «و هودج» ندارد.

(۱۵). مج: «پردگیان» ندارد.

(۱۶). مج: سرادقات.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۳۶

محترم گردانیدند «۱» و «۲» ازین طرف نیز مهد علیا و ستر کبری، «۳» والده معظمه شهزاده نصرت انتما، و سایر حجله‌نشینان تتق عصمت به عزم زیارت و ملاقات ستر عظمی «۴» روانه روضه متبرکه سدره «۵» مرتبه خلدآسا شده، چشم جهان‌بین را به دیدار یکدگر روشن و بعد از تلثیم عتبه علیه و لوازم زیارت «۶» به دولت‌خانه مبارکه خرامیده، دیده آرزو را به طلعت «۷» نوردیده خلافت منوّر ساخت و از این‌جانب به عواطف بی‌کران شاهزاده با عزّ و شأن «۸» اختصاص یافته، از رنج راه برآسودند.

صباح آن‌روز «۹» شاهزاده بلنداختر به آیین شایسته و طریق سال گذشته با کوکبه سلطانی نزول اجلال «۱۰» به استقبال خلعت مهر طلعت پادشاهی به خلعت‌پوشان ارزانی و در آنجا به روش عید نوروز شیرینی و شیلان کشیده، بعد از آن خلعت آفتاب‌طلعت را پوشیده، عازم شهر گردیدند و درین مرتبه از شهر الی خلعت‌پوشان که قریب سه فرسخ است، کثرت و ازدحامی دست داد که راه

عبور سواره و پیاده مسدود بود و هردیده که آن کثرت و جمعیّت را دیده، تعجب می‌نمود. «۱۱» خلاع فاخره و اسبان یراق‌مینا که به جهت امرا و خوانین مرحمت شـده بود، تمـامی را به نظر امعان «۱۲» درآورده، به فراخور حـال هریک چیزی گرانبها بر آنها افزوده، عنایت فرمودند «۱۳» و از آنجا شکارکنان عطف عنان به مستقر عزّ و شأن فرموده، به سان لشکر و یراق‌گیری عساکر پرداخته، وجهه همّت «۱۴» بر استیصال و اضـمحلال فرقه ضـلالت مآل تکّه شومیه مصـروف داشـتند و به جهت اینکه از خارج خبر به آن گروه (۸۹ ب) ضلالت‌سیر نرسـد و بی‌خبـر آنچه مطمـح نظر خیر اثر و مکنون خـاطر «۱۵» انـور است، از مکمن غیب به عرصه ظهـور رسـیده، بالمرّه آن فئه طاغیه را پایمال سم ستور عساکر منصور نموده باشند، در

---

(۱). مج: گردانند.

(۲). مج: «و» ندارد.

(۳). مج: خدر معلی.

(۴). ملک: کبری.

(۵). مج: سدر.

(۶). مج: تلثیم قواعد زیارت.

(۷). مج: طلعت همایون.

(۸). مج: «شاهزاده با عزّ و شأن» ندارد. (جای خالی)

(۹). مج: «روز» ندارد.

(۱۰). مج: اجلال را.

(۱۱). مج: نمود.

(۱۲). مج: امعان و ایقان.

(۱۳). مج: فرموده‌اند.

(۱۴). مج: همت را.

(۱۵). مج: ضمیر.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۳۷

ظاهر آوازه «۱» یورش ترشـیز را گوش‌زد خاص و عام نموده، گروه‌گروه از عساکر نصـرت‌پژوه که به‌سان مهرسان می‌گذشـتند، امر می‌شد «۲» که در دهنه کوه طرق جمع شـده، آنجا را معسـکر همایون سازنـد و فوج‌فوج در آنجا مجتمع شده، بعد آنچه نصب العین خاطر عاطر است به ظهور رسیده شد.

سکندر که با شرقیان حرب «۳» داشت‌در خیمه گویند بر غرب «۴» داشت

چو «۵» بهمن به زابل همی خواست شـدچپ آوازه افکنـد و از راست شد و لیکن به مضـمون «۶» «کـل خائن خائف» طایفه تکّه که سابقـا منشأ جسـارتی شـده بودنـد، شب و روز از اعمال خود نادم و متوهّم «۷» بوده، می‌دانسـتند که عنقریب جزای اعمـال ایشان را روزگار در کنارشان خواهد نهاد، «۸» لحظه‌ای آسوده نبودند و دمی آرام نداشـتند، دایم از بیم تیغ انتقام شهزاده ظفر فرجام هراسان و صورت مرگ «۹» را همواره در آیینه خیال مشاهده می‌نمودند. درین اثنا که خبر اجتماع عساکر نصـرت‌پیرا به مسامع ایشان رسید، بر خود یقین نمودند «۱۰» که این تهیه به جهت یورش دشت خواهـد بود. قوّت واهمه بر ایشان مسـتولی شده، خودبه‌خود شکسـته و پریشـان به میان «۱۱» قـم و اقصـای دشـت کـه سراسـر ریـگ روان اسـت، روان شدنـد. چـون کیفیّت حرکت آن گروه بر رای انـور

منکشف شـد، آن اراده را در عقده تأخیر انداخته، امر فرمودند که افواج ظفر مورود از طرق حرکت و روانه «۱۲» نیشابور شوند «۱۳» تا آن گروه بالمرّه خاطر ازین رهگـذر جمع نموده، به مکان و یورت اصلی خود معاودت نماینـد «۱۴» و مـدت یک ماه ازین مقدمه گذشته، ترکمانیه تکّه را فی الجمله اطمینانی حاصل نموده، به کنار

---

(۱). ملک: «آوازه» ندارد.

(۲). مج: امر فرمودند.

(۳). مج: با مصریان جنگ.

(۴). مج: که در.

(۵). مج: چه.

(۶). مج: نظر به مدلول.

(۷). مج: خائف.

(۸). مج: اعمال ایشان عاید روزگار ایشان خواهد شد.

(۹). مج: مرگ خود.

(۱۰). مج: کردند.

(۱۱). مج: به سمت.

(۱۲). مج: عازم.

(۱۳). مج: شده.

(۱۴). مج: عود به مکان اصلی و یورت قدیمی خود که لب رود طژن است نموده باشند.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۳۸

رود طژن که یورت قـدیمی آنهـا بود مسـکن ساخته، امّا «۱» لحظه‌ای از خود غافـل و از اخبـارات این حـدود ذاهل نمی‌بودنـد و «۲» فوجی از پردلان تکّه معبر چهچه «۳» را قراولگـاه ساخته، همواره در تیقظ و انتباه ازین طرف آگاه (۹۰ الف) بودند و سکنه آخال و دوشاخ (۱۲۵) و سایر صحرانشـینان را به معاونت و مظاهرت خود خوانده، بنابر غیرت «۴» و عصبیّت اجتمـاع معقولی به جهت ایشان دست داده، این دفعه بر خود قرار دادند که اگر امری حادث شود، به هیئت اجتماعی در مقام دفع آن برآیند. «۵»

منهیان خبر اجتماع و اتّفاق «۶» ایشان را به عرض شاهزاده کامکار رسانیده، از جانب عراق نیز اخبارات طایفه کفره روسیه و حرکت آنها «۷» از تفلیس و گنجه به جانب «۸» ایروان و مأمور شدن نایب السّلطنه عباس میرزا به عزم رزم و دفع ایشان و تحریک لوای ظفر التوا «۹» به نیّت مـدافعه آن فرقه ضـلالت پیرا «۱۰» به سـمت آذربایجان معروض رای شـهزاده نصـرت بنیان «۱۱» شـده، لهذا، اوّلا به جهت اطمینـان خاطر تکّه و ثانی به علت تـدارک راه و روانه کردن ستر عظمی چنـد روزی تغافل «۱۲» فرموده، مهد علیا «۱۳» را در دویم شهر ربیع الاولی «۱۴» با تنسوقات لایق و تدارکات وافر روانه، و هریک از «۱۵» خدم و حشم ستر معظم را «۱۶» جداگانه «۱۷» به انعامات شایسـته مغزّز و کامیاب فرموده «۱۸»، مرخص ساختند. وقایع «۱۹» خراسان و «۲۰» اراده خاطر اشرف را کماکان معروض رای شاهنشاه جهانیان و عریضه را مصحوب چاپاران قمر سیر انفاذ دربار سپهر

---

(۱). مج: حیص و بیص گذشته تکّه فی الجمله اطمینانی به هم رسانیده مراجعت به یورت قدیم نمودند، و لیکن.

(۲). مج: نبوده.

(۳). ملک: «معبر چهچه» ندارد. به جای آن جای خالی هست.

(۴). مج: «غیرت و» ندارد.

(۵). مج: آن هایله برآمده باشند.

(۶). مج: استقرار.

(۷). مج: ایشان.

(۸). مج: به سمت.

(۹). مج: دفع ایشان از مکمن عزّ و شأن و تحریک ماهچه طوق ظفرپیکر.

(۱۰). مج: سیر.

(۱۱). مج: شهزاده ظفر انتما.

(۱۲). مج: تجاهل.

(۱۳). مج: ستر عظمی.

(۱۴). مج: ربیع الاولی ۱۲۲۰.

(۱۵). مج: «هریک از» ندارد.

(۱۶). مج: «را» ندارد.

(۱۷). مج: جداگانه به فراخور حال.

(۱۸). مج: مغزز و مکرم.

(۱۹). مج: و وقایع.

(۲۰). مج: و حقیقت اراده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۳۹

اقتدار ساخته «۱»، در دوازدهم شهر ربیع الاولی «۲» حکم اشرف والا به سرفرازی حسین خان سردار که در آن اوقات حسب الامر «۳» قضا شعار در میانه دیزآباد «۴» و قدمگاه (۱۲۶) نشسته، منتظر وصول حکم محکم قدر آثار «۵» بود، صادر گردید که از آنجا حرکت و شبانه آمده در شریف‌آباد اسب «۶» جو داده، سوار شده از «۷» بیابان غیر معبر «۸» عازم دربند مزدوران شود «۹» که ازین طرف نیز اعلام آسمان خرام به عزم گوشمال تکّه تیره سرانجام از مقر «۱۰» جلالت به حرکت آمده، در دربند مزدوران شرفیاب رکاب نصرت‌نشان «۱۱» و ملحق به معسکر فیروزی انتساب کرد و «۱۲» سردار حسب الامر شهزاده نامدار معمول و از راه بیابان روانه مزدوران و در آنجا با جمیع سران و سرکردگان به قوایم سریر اشرف سرافراز (۹۰ ب) شدند «۱۳»، و در چهاردهم شهر مزبور شاهزاده «۱۴» مظفر منصور «۱۵» با فوجی از بهادران نامی که هریک روز مصاف را بهتر از شب زفاف می‌دانستند به عزم رزم مخالفین «۱۶» دین مبین عازم هنگامه آرایی «۱۷» نبرد و کین شده، به‌جهت عبور از دربند، غازیان را فوج‌فوج به سرکردگی خوانین صاحب تمکین «۱۸» از قبیل محمّد خان قاجار، نایب الایاله خراسان، «۱۹» و محمّد حسین خان سردار و امیر گونه خان ایلخانی زعفرانلو و محمّد خان بیگلر بیگی هزاره و امیر قلیچ خان تیموری اویماق بیگی و محسن خان قرایی و لطف علی خان درّه جزی «۲۰» و سعادت قلی خان بغایری و بیرام علی خان کیوانلو و عباس خان قوللر آقاسی و احمد خان ایشیک آقاسی «۲۱» روانه و ضبط صفوف لشکر

---

(۱). مج: کماکان به دربار سپهر مدار اعلی خاقانی عرضه داشت و به مصحوب چاپار قمر سیر مأمور به سده عرش سریر اعلی نموده.

(۲). ربیع الاولی ۱۲۲۰.

(۳). مج: اوان حسب الحکم.

(۴). متن: دیزباد.

(۵). مج: قدر کردار.

(۶). مج: «اسب» ندارد.

(۷). مج: از راه.

(۸). مج: و غیر معبر.

(۹). مج: در بند مذدوران گردیده باشد.

(۱۰). مج: مکمن.

(۱۱). ملک: «نصرت‌نشان» ندارد.

(۱۲). مج: معسکر همیون گردد.

(۱۳). ملک: «شدند» ندارد.

(۱۴). مج: شهزاده.

(۱۵). مج: و منصور.

(۱۶). مج: مخالفان.

(۱۷). مج: هنگامه.

(۱۸). مج: صاحب وجود.

(۱۹). مج: مملکت خراسان.

(۲۰). مج: درجزی.

(۲۱). مج: آقاسی‌باشی.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۴۰

به عهده «۱» اهتمام محمّد ربیع خان قور یساول باشی و محمّد خان نسقچی‌باشی و یساولان و نسقچیان مقرّر گردید «۲» که هریک به آیین شایسته در کمال آراستگی از معبر دربند به «۳» نهایت حزم عبور و در فضای دربند چهچه لشکر برانغار و جوانغار هرکدام در محل خود قرار و استقرار یافته، هیچ آفریده را قدرت آن نبود که از صف خود خارج و به صف دیگر داخل شود. «۴»

ابراهیم خان «۵» قراتکنی بـا دو نفر «۶» سـالور و ساروق «۷» که راه‌نمای سپاه منصور بودنـد «۸» بـه همراهی قراولان از پیش رفته، همین‌که قریب به دربند چهچه رسیدند، سیاهی قراول ترکمانیه طژن «۹» از دور نمودار شـده، قراولان چون مأمور به جـدال نبودند، جلو کشیده، شهزاده بلنداقبال را از وجود قراول دشمن خبر «۱۰» کردند و معروض داشتند که به قدر سیصد چهار صد سوار نامدار و بهادران کاری تکّه قرار و «۱۱» به قدر ده دوازده هزار گوسفند ایشان در چراگاه دامن کوه «۱۲» و علفزار می‌باشد. خسرو دشمن شکر بعد از استماع این خبر با فوجی از مبارزان که حاضررکاب نصرت انتساب بودند، جلوریز به سروقت آن برگشته‌بختان «۱۳» رسیده، به ستیز و آویز مشغول گشتند.

سواران تکّه به قـدر مقـدور پـای ثبـات افشـرده، قـدم جسـارت پیش نهاده، که از چهار جانب «۱۴» دریـای بلا مواج و دلیران لشـکر فیروزی اثر تیغ انتقـام از نیام کشـیده «۱۵»، (۹۱ الـف) به طرفهٔ العینی جمیع آن مخـذولان غریق لجّه فنـا و محصور لشـکر ظفر انتما گردیدند. «۱۶» چون

(۱). مج: به عهده و.

(۲). مج: مقرر شده و امر گردید.

(۳). مج: در.

(۴). مج: هیچ آفریده‌ای از صف خود خارج و داخل به صف دیگر نشود.

(۵). مج: ابراهیم نام.

(۶). مج: دو نفر از.

(۷). مج: سارق.

(۸). مج: بوده‌اند.

(۹). مج: قراول تکّه طژن.

(۱۰). مج: خبردار.

(۱۱). مج: تکّه در دامن کوه چهچه قرار. (سپس به اندازه یک کلمه جای خالی هست)

(۱۲). مج: «دامن کوه» ندارد.

(۱۳). ملک: «بختان» ندارد.

(۱۴). ملک: جوانب.

(۱۵). مج: دریای بلا متوجه آن تیره‌روزان شده دلیران لشکر تیغ انتقام از نیام بیرون آورده.

(۱۶). مج: فنا و قبل صحرای عنا گردیدند.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۴۱

بی‌اعتدالی «۱» سابقا از آن گروه نسبت به عساکر نصرت‌پژوه علی الغفله رو داده بود، تمامی از کینه دیرینه نفثه جگر و در خصم‌افکنی از شیر ژیان دلیرتر بودند، یکی از آن جماعت را مجال دم زدن نداده، احدی از آن ورطه جان به سلامت نبرده، «۲» آنچه در اصل معرکه به قتل رسیده و آنچه گرفتار شده بود، غازیان شیرشکار بی‌اختیار به ضرب نیزه و خنجر رهنورد سفر سقر کردند «۳»، متنفسی باقی نماند و در آن‌روز چون سواره سالور و ساروق نیز داخل لشکر ظفر اثر بودند «۴»، همین‌که کار را بدین منوال دیدند به یقین دانستند که دیّاری از آن فرقه ضلالت شعار از دم تیغ دلیران قزلباش جان به در «۵» نخواهند برد. بنابر عصبیّت رو به ضلالت و گمراهی آورده، با اینکه از آنجا تا یورت تکّه طژن به فاصله چهار فرسنگ بیش نبود همان «۶» روز تخمینا یک ساعت از ظهر گذشته، کار این طایفه «۷» تبه روزگار به مقطع می‌رسید. بلدها «۸» راه را کج کرده، قریب به شش فرسنگ به طرف سرخس و «۹» سمت بالای رود طژن بهادران شیرافکن را دور نموده، نزدیک به غروب آفتاب معلوم رأی بیضا انتساب «۱۰» گردید که آن دو نفر «۱۱» عمدا موکب جهانگشا را از مقصد «۱۲» دور انداخته‌اند. «۱۳» نایره قهر جهانسوز شهزاده فیروز روز به التهاب آمده «۱۴»، هردو خون گرفته را به راه راست جهنم فرستاد، چون وقت رفتن به هیچ طرف نبود، امر قضا امضا صادر شد که رحیم خان جارچی‌باشی جار به لشکر رسانیده، که «۱۵» تمامی «۱۶» در همان‌جا کنار «۱۷» رود طژن «۱۸» آمده، آن شب کوکبه خسروی توقف «۱۹» و معلوم رای انور شد «۲۰» که یورت تکّه طژن درپی همین رود است.

سحر از کوه خاور تیغ اسکندر چو «۲۱» شد پیداعیان شد رشحه خون از شکاف جوشن دارا

(۱). مج: بی‌اندامی که.

(۲). مج: بیرون نبرده.

(۳). مج: گردیده.

(۴). مج: باقی نماند [جای خالی] از آنها معلوم شود عجرچی لشکر قیامت اثر نیز چون سالور و ساروق بودند.

(۵). مج: از تیغ انتقام دلیران قزلباش جان بیرون.

(۶). مج: و همان روز.

(۷). مج: آن فرقه.

(۸). مج: عمد.

(۹). مج: به.

(۱۰). مج: بیضا اشراق.

(۱۱). مج: که عجرچیان.

(۱۲). مج: مطلب.

(۱۳). مج: انداخته.

(۱۴). مج: ... روز زبانه زدن گرفته آن.

(۱۵). مج: «که» ندارد.

(۱۶). مج: تمامی را.

(۱۷). مج: لب.

(۱۸). مج: فرود آورده.

(۱۹). مج: در آنجا توقف.

(۲۰). مج: گردید.

(۲۱). مج: چه.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۴۲

شهزاده فیروزبخت به فرّ فریدونی و شکوه کیخسروی «۱» پای سعادت در رکاب رخش دولت آورده، الویه جهان‌افروز به عزم انتقام آن گروه (۹۱ ب) تیره‌روز به حرکت آمده، لشکر برانغار به وجود محمّد خان قاجار و جوانغار، به اهتمام حسین خان سردار مفوّض شده «۲» و قول به طلعت «۳» شهزاده سعادت یار زینت‌پذیر گشته، امیر گونه خان ایلخانی و لطفعلی خان چپشلو به قراولی تعیین و امر گردید که همه‌جا به فاصله یک فرسنگ در جلو عساکر فیروز جنگ بودند. «۴» هراوقات که سیاهی لشکر دشمن و یورت ترکمانیه طژن نمودار شود، خسرو لشکرشکن را آگاه سازند. «۵» تکّه طژن در همان وقتی که بهادران لشکر فیروزی اثر در دربند به سروقت آن برگشته روزگاران رسیدند، «۶» در حین تقارب فئتین چون زنبورک در جلو بود، شلیک شد، صدای رعدآوای زنبورک در وسعتکده دشت پیچیده، آوازه مرگ و قتل آن مخذولان را به گوش ایشان رسانیده، معلوم نمودند «۷» که موکب جهانگشای شاهزاده مظفرلوا به عزم انتقام آن گروه بی‌پروا به حرکت آمده است.

طایفه تکّه در ورطه «۸» اضطراب افتاده، هرکس به قدری که دست مکنتش می‌رسید، چشم از مال و اسباب «۹» پوشیده، دست زن و فرزند خود را گرفته، از معبر طژن گذشته، به سمت قم (۱۲۷) که بیابانی است پرآفت «۱۰» و محلّ مخافت که سالکان آن بوادی همیشه از بی‌آبی کباب و تشنگان «۱۱» آن فیافی «۱۲» همواره به نظاره سراب سیراب می‌باشند. سکّان آن سرزمین که به سخت‌جانی و بدگذرانی معتادند، در هرفرسنگی یا بیشتر چاهی حفر نموده، آب شوری از آنجا حاصل می‌شود که تشنگان را جز تشنگی

نمی‌افزاید. به «۱۳» وقت ضرورت از آن آشامیده، باز سر آن را به خار و خاشاك پوشیده «۱۴»، با زمین هموار می‌نمایند که هیچ آفریده‌ای پی به آن نبرد «۱۵»، روان شدند و فوجی از سواران ایستادگی کرده، پای ثبات افشرده که ضعفای آن قوم

---

(۱). مج: شهزاده سکندرفر به فر کیخسروی و شکوه فریدونی.

(۲). مج: سردار جهت استحکام یافته.

(۳). مج: طلعت‌خجسته.

(۴). مج: بوده.

(۵). مج: از آن مقدمه آگاه ساخته باشند.

(۶). مج: برگشته‌بختان رسیده.

(۷). مج: نموده‌اند.

(۸). مج: شبکه.

(۹). مج: «و اسباب» ندارد.

(۱۰). مج: پرآفت و صحرایی است بی‌آب.

(۱۱). ملك: تشنه‌گان. (همه‌جا)

(۱۲). مج: بادیه.

(۱۳). مج: «به» ندارد.

(۱۴). مج: انباشته.

(۱۵). مج: پی به مقصود نمی‌برد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۴۳

نیز حرکت کرده و از حقیقت ورود جنود ظفر مورود نیز آگاهی حاصل نمایند «۱» تا غروب آفتاب که طلیعه لشکر اقبال از مطلع چهچه طالع نشده بود، بهادران تکّه فی الجمله آرامی یافته، هزیمتیان را نیز خبر نموده، به قدری جمعیّت کرده «۲» مهیّای کین شدند. درین اثنا دو سه سوار (۹۲ الف) که از طوفان شررخیز چهچه برکنار بودند رسیده رؤسای تکّه را آنچه گذشته بود، آگاهی دادند. خلاصه از گمراهی بلد پلید و دور افتادن موکب ظفر «۳» نوید پردلان تکّه فرصت نموده، سواران کاری خود را مهیّا و آماده کرده، «۴» در هنگام طلوع فجر آن گروه مکروه، قریب به دوازده سیزده هزار سوار جرّار، فوج‌فوج و گروه‌گروه شده، جمعی در معبر طژن و بعضی در صحرا و برخی به استقبال لشکر اقبال شتافته، و «۵» در هرگذر آماده کین و مستعد پیکار «۶» گشته، در کمین ایستادند و آنچه دوّاب «۷» از قبیل گاو و گوسفند و شتر «۸» داشتند، تمامی در صحرا پراکنده می‌گشتند. همین‌که اثر ورود جنود نصرت آمود «۹» در ظاهر یورت طژن هویدا شده و مال متفرّق بی‌صاحب به نظر دلیران لشکر «۱۰» درآمد، چنانچه عادت کهنه سپاهیان است، رگ طمع آنها «۱۱» به حرکت آمده، بی‌اختیار به اولجای و غنیمت مشغول شدند و از همه بیشتر طایفه جلیلوند و خدابندلو سعی و اهتمام در جمع‌آوری انعام و «۱۲» اغنام نموده، از تیپ قراول جدا شده، در آن صحرا متفرّق گردیدند. هرچند امیر گونه خان و لطفعلی خان در مقام منع برآمدند، فایده‌پذیر نشده «۱۳»، سر سوار اولجای‌چی «۱۴» به یورت طژن و الاچق ترکمانیه رسیده، چون تفرقه تیپ قراول به عرض شاهزاده دریادل رسید، محمّد خان قاجار را با فوجی از بهادران نامی به ضبط سوار قراول مأمور و مواکب گردون مراکب نیز از عقب به تعجیل راندند «۱۵» که مبادا چشم‌زخمی از سوار کمین به اولجاچیان «۱۶» سپاه ظفر «۱۷» قرین برسد.

(۱). مج: نموده باشند.

(۲). مج: نموده.

(۳). مج: نصرت.

(۴). مج: نموده.

(۵). مج: «و» ندارد.

(۶). مج: رزم و پیکار.

(۷). مج: مال.

(۸). مج: گوسفند و شتر و گاو.

(۹). مج: سر سوار جنود نصرت‌شعار.

(۱۰). مج: به نظر سپاهیان.

(۱۱). مج: ایشان.

(۱۲). مج: «انعام و» ندارد.

(۱۳). مج: درآمده‌اند فایده بر آن مترتب نشده.

(۱۴). مج: اولجای.

(۱۵). مج: راکب نیز تعجیل رانده.

(۱۶). مج: اولجائیان. (همه‌جا)

(۱۷). مج: نصرت.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۴۴

چون سواران تکّه تفرقگی تیپ قراول را مشاهده نمودند، «۱» فوجی سوار از میان گزستان بیرون تاخته، به سروقت اولجاچیان پرداختند و به قدر ده دوازده هزار نفر «۲» سواران نامی مشهور «۳» ایلات را به خاک هلاک انداختند. بقیه سوار دست از اولجای کشیده، «۴» ده سوار و بیست سوار به یکدیگر ملحق و «۵» مشغول کارزار شدند و از حشر ترکمانیه نیز گروه‌گروه از مکمن کین تاخته، با شمشیرهای آخته به مددکاری «۶» مبارزان می‌آمدند و ازین جانب نیز سوار (۹۲ ب) قراول و تیپ محمّد خان رسیده، هنگامه کارزار گرم و معرکه گیرودار تنگ شده «۷»، سرهای سواران چون گوی در میدان گردان و تن‌های دلاوران در خاک و خون عرصه نبرد «۸» غلتان گردید. اگرچه اول وهله اولجاچیان را «۹» که متفرّق بودند وهنی رو داده، به قدر نیم فرسنگ به عقب آمدند، «۱۰» و لیکن در آخر متهوران لشکر جلادت اثر از ورود محمّد خان قاجار و امداد او «۱۱» مستظهر شده، ترکمانیه را تا اوبای «۱۲» دوانده، مراجعت نمودند و سواران تکّه درین دفعه بالتّمام به نیّت محاربه و عزیمت «۱۳» مجادله از میان رود طژن و گزستان بیرون آمده، در برابر افواج قاهره صف‌آرا گشتند. درین اثنا قول همایون نزدیک گردیده «۱۴»، صدای نقاره و آواز و کرنا و نفیر کوس غلغله در گنبد آبنوس افکنده، از خروش دلیران و صهیل مرکبان، گوش سکان «۱۵» زمین و زمان «۱۶» کر گشت. صحراییان دشت که کار را بدین منوال دیدند، دست از جان شسته، از خیره‌سری و تیره‌رایی پا را به معرکه افشرده، داد مردانگی را دادند.

شهزاده ظفر موصوف، بعد از انضباط صفوف و تعیین مکان امرای مشهور و معروف، از روی نیاز و استعانت «۱۷»، چنانچه عادت آن بلنداختر بود، به رسم معتاد و آیین معهود «۱۸» پیاده شده، روی ضراعت و ابتهال به درگاه قادر ذوالجلال- عظم سلطانه- آورده،

از حضرت

(۱). مج: نموده بودند،

(۲). مج: ده دوازده نفر از.

(۳). مج: نامی و متهوران بی‌باک.

(۴). مج: برداشته.

(۵). مج: ملحق شده.

(۶). مج: به مدد.

(۷). مج: پر از صمم شده.

(۸). مج: خاک و خون معرکه.

(۹). ملک: «را» ندارد.

(۱۰). مج: دوانده‌اند.

(۱۱). مج: و مدد.

(۱۲). مج: اوبه. (همه‌جا)

(۱۳). مج: عزم.

(۱۴). مج: شده.

(۱۵). مج: «سکان» ندارد.

(۱۶). مج: آسمان.

(۱۷). مج: «از روی نیاز و استعانت» ندارد.

(۱۸). مج: پیشتر.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۴۵

مالک الملک بالاستحقاق استیلا و غلبه را بر اهل شقاق مسألت «۱» نموده، چون چهره شاهد مراد در مرآت تمنّای آن برگزیده داور یکتا جلوه‌گر آمد و روی آرزو و گلگونه «۲» مدّعا بی‌نقاب ارتیاب به دیده دوربین و چشم حق‌گزین مشاهده فرمود، رکاب سعادت «۳» انتساب را به پای نصرت انتما «۴» مشرف ساخته، سوار اشهب هامون‌نورد شده، توکّل بر خالق جزو و کل نموده، متوجه مصافگاه گشت و فرمان داد که نخست محمّد خان قاجار و امیر گونه خان ایلخانی و لطف علی خان چپشلو و بیرام علی خان کیوانلو و سعادتقلی خان بغایری و «۵» و قربان قلی خان حمزه کانلو و آقاسی خان زعفرانلو و باقر خان مافی و شکر اللّه خان جلیلوند و بهادر خان (۹۲ الف) جلیلوند و نادر خان باجلان و کلب رضا خان جلیلوند و شرف خان و محب علی خان خدابندلو و سایر بهادران و مبارزان «۶» دست راست نهال وجود اهل عناد و خلاف «۷» را به تیشه قهر از پا درآورده، ریشه آن را با ارّه «۸» انتقام از اصل «۹» حیات منقطع «۱۰» سازند و به برق «۱۱» شمشیر آتش‌فشان خرمن عجب و غرور آن طایفه مغرور را درهم سوزند.

پردلان قزلباش و یکه‌تازان معرکه هیجا و پرخاش تیغ‌ها کشیده و بازوها گشادند و بر قلب دشمن «۱۲» تاختند. مبارزان تکّه نیز پای جلادت در میدان مقاومت نهاده سینه‌ها «۱۳» سپر ساختند. متهوّران دو لشکر نیران محاربه را به مرتبه‌ای افروختند که از آتش شمشیر صاعقه‌کردار جهانی را سوختند. از آب تیغ و سنان دلاوران رود طژن مانند جوی خون بلکه از هرطرف جیحونی «۱۴» در میان معرکه روان و رئوس قتیلان در آن گرداب بلا و لجه طوفان‌زای مانند کشتی سرگردان میانجی شمشیر و خنجر میان ارواح و ابدان

«۱۵» مبارزان به

---

(۱). مج: از درگاه مالک الملک بالاستحقاق استیلا بر مخالفان و استعلا بر اهل شقاق را مسئلت.

(۲). مج: صورت.

(۳). مج: نصرت.

(۴). مج: سعادت‌مآب.

(۵). مج: و فتحعلی خان شادلو.

(۶). مج: مبارزان و بهادران.

(۷). مج: خلاف و عناد.

(۸). مج: باره.

(۹). مج: حصن.

(۱۰). مج: منقلع.

(۱۱). مج: «برق» ندارد.

(۱۲). مج: گشاده بر دشمن.

(۱۳). مج: سینها. (همه‌جا)

(۱۴). مج: از آب شمشیر پردلان رود طژن مانند جیحون.

(۱۵). مج: ابدان و ارواح.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۴۶

نوعی تفریق افکنـد که تـا قیـام سـاعت و ساعت قیام امکان مواصـلت نمانـد و دلاوری نبود که زبان نیزه در گوش او آیه «۱» «اقتلوا» (۱۲۸) نخواند.

ز چاکاچاک خنجر سینه‌ها چاک‌شده دلها به مرگ از کینه‌ها «۲» پاک

ز هرسو رشته‌های «۳» عمر شیران‌بریده تیغ برّان دلیران

کشیده جنگجویان سپه‌داربه روی آشتی از تیغ دیوار و امر گردید که حسین خان سـردار و محمّد خان بیگلربیگی و امیر قلیچ خان اویماق بیگی و آزاد خان هزاره و ابراهیم خان تیموری و محسن خان قرایی و مهـدی خان مافی و طهماسب خان و سیف اللّه خان و علی خـان مافی و حسن خان باجلان و تیمور خان پایرونـد «۴» و فتـح علی خان کلهر و رضا خان و رشـید خان بهتویی و کاظم خان قلیچی و اسـماعیل خان و ذو الفقار خان و گلشیر خان افغان و سایر امرا و خوانین دست چپ بی‌محابا بر آن فرقه ضلالت انتما تاخته، بنیان قصر هستی ایشان را مانند دل سیه‌کاران خراب و ویران سازند.

امرای مزبور و پیش‌تازان (۹۳ ب) سپاه منصور به محض آگاهی اوامر علیه به هیئت اجتماعی با سیوف دشمن شکر و اسنه اژدهاپیکر بر آن گروه مکروه تـاخته و سـرهای مخالفـان را مانـند گوی در میـدان گردان سـاخته، راه گریز در عرصه ستیز بر مخالفان بسـتند و دست راست معاندین را چون دل ایشان به حملات متواتره درهم شکستند.

ز هرسو گشته خنجرهای خون‌ریزبه خون غمزه «۵» کافردلان تیز

خدنگ شیرمردان سینه خسته‌ز قتل سرکشان در خون نشسته

روان پیـک اجـل هرسوی چون تیرکه کرده خنـگ گردان را عنـان‌گیر نایره «۶» قتـال به‌نوعی اشـتعال یـافت که دل بهرام خون‌آشام

درین رواق فیروزه‌فام برکشتگان «۷» معرکه کارزار بسوخت و آتش جدال به مرتبه‌ای شعله‌ور شد که از شدّت حرارت دشت و صحرای آن مرزوبوم مانند کره نار برافروخت. رؤسای تکّه جمعی کثیر با

---

(۱). مج: «آیه» ندارد.

(۲). مج: کینها.

(۳). مج: رشتهای.

(۴). مج: پایره و نه.

(۵). ملک: «غمزه» ندارد.

(۶). مج: و نیران.

(۷). ملک: کشته‌گان. (همه‌جا)

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۴۷

نیازگلدی خان «۱» و به گنج خان و دولت محمّد و امان «۲» گلدی و قورت گلدی و امان بردی و مدک سرکان و محک شیخ بهادر و غارلی نیاز و میق سردار و چهار یارقول بهادر و منگلی بهادر و سایر «۳» اون بیگیان که در کمین کین ایستاده بودند و «۴» منتهز فرصت می‌بودند. «۵» درین اثنا که دو دریای بلا- را موّاج و به یکدیگر افتاده دیدند و «۶» در رکاب اشرف والا «۷» سوای دویست نفر از غلامان خاصّه که همیشه اوقات «۸» سایه‌آسا ملتزم رکاب همایون بودند، دیگر کسی نمانده، همگی مشغول کارزار بودند.

درین حال ترکمانیه فرصت جسته «۹»، با معادل دو هزار سوار جرّار نیزه‌گذار که «۱۰» تمامی آنها «۱۱» از سر تا پا غرق آهن مسلّح و مکمّل از پهلوی قول مبارک از سمت رود طژن از میان گزستان بیرون آمده، بی‌محابا به امید آنکه شاید کاری دیده، آبی به روی کار بیاورند، بر قول همایون تاختند. شهزاده شجاعت اثر به آن مایه‌سوار که در رکاب ظفرپرور بودند، اصلا از کثرت خصم نیندیشیده، پای جلادت در میدان مردانگی افشرده، در نهایت دلاوری «۱۲» به نوعی بر آن گروه تاختن آورد (۹۴ الف) که از گمراهی راه گریز را گم کرده «۱۳» و «۱۴» سر را «۱۵» از پا نشناختند و به ضرب گلوله‌های «۱۶» آتش‌بار سینه‌های اهل کینه را چون خانه زنبور مشبّک ساختند. غلامانی که در رکاب سعادت انتساب بودند، فدایی‌وار بر آن فرقه ضلالت آثار حمله آورده، در حمله اوّل به قدر سی چهل نفر از مبارزان نامی تکّه در میدان به خاک هلاک افتاده، شهزاده فیروزمند در آن‌روز به نفس نفیس مبارک مباشر حرب و پیکار گشته، به زور بازوی مردی و مردانگی «۱۷» کارزاری کردند که داستان رستم و اسفندیار را بر طاقچه نسیان نهاده

---

(۱). مج: «نیاز گلدی خان» ندارد. (جای خالی)

(۲). مج: «امان» ندارد. (جای خالی) اشرف التواریخ متن ۲۴۷ وقایع سال همایون‌فال اودئیل و استیصال و اضمحلال طوایف تکه طژن به معاونت و یاری رب جلیل

(۳). مج: غیره.

(۴). مج: «بودند و» ندارد.

(۵). مج: بودند.

(۶). مج: بلا را متوجه کار هم دیدند و درین وقت.

(۷). مج: اشرف همایون.

(۸). مج: «اوقات» ندارد.

(۹). مج: در چنین حال فرصت غنیمت دانسته.

(۱۰). مج: «که» ندارد.

(۱۱). مج: «آنها» ندارد.

(۱۲). مج: در کمال تجلد.

(۱۳). ملک: «کرده» ندارد.

(۱۴). مج: «و» ندارد.

(۱۵). مج: «را» ندارد.

(۱۶). مج: گلوله.

(۱۷). مج: مردافکنی.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۴۸

و خاک وجود (۹۴ ب) بسیاری «۱» از پردلان را به ضرب صرصر خون‌ریز به باد داده، مسوّد اوراق نیز ملتزم رکاب ظفر انتساب بود. «۲» خصوصا در آن‌وقت قریب به حضرت شهزاده نصرت شعار بوده و آنچه آثار جلادت «۳» و مردانگی که از آن حضرت مشاهده می‌نمود، آن را حمل بر عنایات الهی «۴» و مکارم نامتناهی «۵» سبحانی- عظم شأنه- می‌کرد، «۶» و الّا این جلادت و صف‌شکنی و شجاعت «۷» و پردلی در «۸» قوه هیچ‌یک از مبارزان جهان مشاهده نشده. خلاصه هنگامه حرب و ضرب به نوعی شرربار و شورانگیز بود «۹» که شیر فلک از هیبت آن در کنام گمنامی گریخت. دامن دشت از خون قتیلان کنار جیحون و کنار طژن مانند دامن عشّاق گلگون و سرهای مبارزان در آن معرکه مانند گوی غلتان و رود دیگر همچون طژن از خون مخالفان «۱۰» روان گردید. سواران و بهادران از روی غیرت چنان درهم آمیختند که تشخیص و تمیز مؤالف و مخالف «۱۱» داده نمی‌شد و بی‌محابا گرز و خنجر بر سر و روی یکدگر زده، «۱۲» کار از تیر و کمان گذشته بود.

الحق، شهزاده شیردل در آن داوری کاری کردند که شجاعت سام و نریمان را از حواشی اوراق کهن «۱۳» ستردند و به دست و بازوی مردافکنی و ستبر وی نمودند که داستان کیخسرو و افراسیاب از نظر این و آن بردند. «۱۴» روی طژن از برق تیغ آبدارش آتشبار و پشت زمین از تابش سنان و خنجر زرنگارش آسمان‌کردار و چون شیر خشمناک به هرطرف که رو می‌آورد، خصم روبه‌صفت به‌جز فرار راه چاره را مسدود می‌دید و آن نامور فرار آنها را به غیر دار البوار بر خود نمی‌پسندید «۱۵»، بالاخره نهنگان طژن چون دست هزبران شیرافکن را در

---

(۱). مج: بعضی.

(۲). مج: نیز در آن‌روز.

(۳). مج: تجلد.

(۴). مج: عنایات کامله یزدانی.

(۵). مج: مکارم شامله.

(۶). مج: می‌نمود.

(۷). مج: تمکین.

(۸). مج: را در.

(۹). مج: هیچ‌یک از کهنه مبارزان نامی مشاهده ننموده، خلاصه آتش محاربه به نوعی اشتعال پذیرفت که.

(۱۰). مج: قتیلان جیحون و رود طژن از دم کشتگان گلگون اجساد مبارزان مانند گوی غلطان و طژن دیگر در معرکه نبرد.

(۱۱). مج: تمیز دو گروه و مجاهدان نصرت‌پژوه.

(۱۲). مج: به روی یکدیگر زده.

(۱۳). مج: حواشی خاطره‌ها. [متن: خاطرها]

(۱۴). مج: را از نظر قوه حافظه بردند.

(۱۵). مج: تیغ آبدار آتشبار و شعاع جبه زرنگارش مانند آفتاب جهانتاب می‌درخشید و چون شیر خشمناك به هرجانبی که رو می‌کرد سلك جمعیّت خصم چون صورت مقوا در روی آب از هم می‌پاشید.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۴۹

صیداندازی چیره و روز اقبال خود را مانند شام نکال تیره دیدند، پای ثبات و قرارشان متزلزل و در آن وادی جان‌فرسای دل گسل دست از ستیزه کشیده رو به گریز نهادند «۱» و از کمال وحشت و سراسیمگی اسب در آب انداخته، آنچه از آب شمشیر قزلباش نچشیده بودند «۲» (۹۵ الف) غریق موجه فنا و حریق آتش آب‌نما گردیدند. «۳» جلادت شعاران «۴» رکاب ظفر «۵» انتساب به امر و اشاره شاهزاده «۶» کامیاب بی‌تحاشی اسب در آب انداخته، به اقبال شهزاده دشمن شکر از آن رود قلزم اثر صحیح و سالم بیرون رانده، در قفای هزیمتیان تاختند و به هرکس می‌رسیدند، به یک ضرب تیغ آتشبار کارش می‌ساختند. چون جنود نامسعود تکّه تیپ بسقوگاه «۷» خود را که به وجود بهادران نامی و رؤسای معتبر ایشان آراستگی داشت و محل استظهار ایشان بود، شکسته و پریشان «۸» و مانند قلب خویش منقلب و ویران «۹» دیدند و اکثر آنها را کشته و خسته در دشت مشاهده نمودند، پای قرارشان از جا دررفته، چون روباه از نهیب شیر شرزه «۱۰» گریزان و با هزاران حسرت و افسوس، وداع مال و ناموس کرده، با جگر چاك و دل اندوهناك «۱۱» به سمت دشت سراسر خطر قبچاق روان شدند. بهادران لشکر منصور در تکامیشی خصم مقهور دست و بازو گشاده، به هرکس می‌رسیدند به طرفة العینی امان نداده، در قفای مسافرین به اسفل سافلین می‌فرستادند. آن‌قدر کشته در آن صحرا افتاده بود که محاسب وهم از احصای آن عاجز بودند. «۱۲» سرداران و امرا نیز به موافقت لشکر از طژن گذشته به قدر چهار پنج فرسنگ در صحرا تعاقب هزیمتیان نموده، از کشتن و بستن و انداختن تقصیری نکرده، جمعی کثیر در آن بیابان هولناك عرضه شمشیر و اسیر غازیان

---

(۱). مج: آوردند.

(۲). مج: شمشیر پردلان قزلباش جان از آن ورطه هولناك بیرون بردند.

(۳). مج: گشتند.

(۴). مج: جلادت‌منشان.

(۵). مج: نصرت.

(۶). مج: شهزاده.

(۷). ملك: «بسقوگاه» ندارد؛ (جای خالی) مج: بصوگاه.

(۸). مج: ویران.

(۹). مج: پریشان.

(۱۰). مج: نهیب شرزه شیران عرصه دغا و پلنگان معرکه هیجا.

(۱۱). مج: با جگر خسته و دل بریان مجروح و نالان.

(۱۲). مج: محاسب وهم دو اسبه به سرحد عدد ایشان نمی‌رسید.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۵۰

شیرگیر گردیده «۱»، در هرقدمی کشته و در پناه هرگیاهی «۲» خسته افتاده بود و بقیّهٔ السّیف به هزار مشقّت و انواع محنت «۳» و زحمت رخت حیات به ساحل نجات کشیده، پدر را پروای پسر و پسر را یارای یاری پدر «۴» نبوده، نیم جان را غنیمت دانسته، به طرف بیابان قم به جهنم شتافتند.

غازیان نصرت هم‌عنان «۵» قرین فتح و ظفر سرپنجه از خون شکاریان دشت گلگون کرده، با غنایم نامحصور و اسیر موفور (۹۵ ب) از تعاقب هزیمتیان بازگشته، دیگرباره به اولجای و کسب «۶» مشغول شدند. چندان غنیمت از اسب و گوسفند و شتر «۷» نصیب غازیان شده بود که محاسب وهم از تخمین و قیاس آن به عجز و قصور «۸» معترف است. «۹» جمیع اوبا و «۱۰» آلاچق «۱۱» تکّه را که به پنج هزار خانه می‌رسید و مملو از اثاث البیت و اسباب مایحتاج زندگانی از قبیل فرش و مس و متاع مأکول بود که فوق احمال بهادران فیروزی مآل بود، بر آتش زده، یک‌سر سوختند و «۱۲» و میرزا شمس الدین محمّد که از وکلای «۱۳» معتبر محمّد اسحاق خان سردار قرایی بود و به حسب اصالت و نجابت و سیادت از همگنان رتبه برتری داشت، چندین خانه را به نیّت اجر اخروی به دست خود آتش زده، پاک سوخت.

نایره غضب شهزاده والا حسب چنان شعله افروخت «۱۴» که بی‌شبهه زبانه «۱۵» آن به کره اثیر رسید. سرداران «۱۶» و امرای با عزّ و شأن و مشاهیر سرکردگان هرکدام به تهنیت این فتح نمایان «۱۷» شرفیاب رکاب شهزاده ظفر هم‌عنان «۱۸» شده، شرایط بندگی را «۱۹» به‌جای‌آورده،

---

(۱). مج: گردیدند الحاصل.

(۲). مج: در پناه بوته‌ای.

(۳). مج: محن.

(۴). مج: برادر.

(۵). مج: نصرت‌نشان.

(۶). مج: کسیب.

(۷). مج: چندان گوسفند و شتر و اسب.

(۸). مج: «و قصور» ندارد.

(۹). مج: «شده» ندارد.

(۱۰). مج: «اوبا و» ندارد.

(۱۱). ملک: الاچیق.

(۱۲). مج: از اثاثه زندگی و مایحتاج از قبیل روغن و پشم و نمد و گلیمهای رنگارنگ بود یکسر آتش زده با خاک یکسان ساختند از آن جمله.

(۱۳). متن: وکلاء.

(۱۴). مج: به نیت احراز مثوبات اخروی به دست خود آتش افروخته و پاک سوخته، آتش در الاچق آن گروه ناحق چنان مشتعل

گردید.

(۱۵). مج: شعله.

(۱۶). مج: و سرداران.

(۱۷). مج: مبین.

(۱۸). مج: شهزاده نصرت قرین شده.

(۱۹). مج: تهنیت.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۵۱

مورد نوازشات بی‌اندازه «۱» گردیدند و این فتح شایان «۲» که طراز فتوحات آسمانی و ناسخ داستان باستانی تواند بود، در هیجدهم شهر مزبور روی داده، ساکنان «۳» عالم بالا زبان به مبارک بادی «۴» گشاده، از باطن قدسی مواطن سلطان کشور ارتضا و اجتبا، امام همام علی بن موسی الرضا- علیه التحیه و الثنا- «۵» این دفعه نیز فتحی «۶» چنین شامل حال شهزاده با داد و دین شده، در میان همگنان لوای برتری برافراخت و از ظهور این دستبرد نمایان خود را محسود امثال و اقران بل غیرت‌افزای سلاطین جهان ساخت. «۷»

تخضّع و تخشّع نمودن شهزاده فلک شادروان «۸» به شکرانه این فتح نمایان به درگاه خالق انس و جان «۹»

بعد از ظهور این فتح نمایان، شهزاده فلک شأن جبین ضراعت به خاك نیاز نهاده، ساغر دهان را لبریز محمّدت و ثنای حضرت باری- عزّ اسمه- ساخت و تا چند روز که به قلع و قمع آن گروه خذلان شعار پرداختند، (۹۶ الف) پرچم علم نصرت‌پیکر به عزیمت مستقر جلالت شقه‌گشا گردیده، غازیان فیروزی هم‌عنان اسیر و اخترمه را «۱۰» با معادل یک هزار نیزه، سر از رئوس منحوس آن فرقه بی‌ناموس برداشته، در رکاب نصرت انتساب عازم ارض فیض آیات گشتند و سایر قتیلان را با ابدانشان در معرکه برای «۱۱» طعمه ذباب و کلاب گذاشتند.

چون قرن‌های بی‌شمار بود که کسی بر جماعت تکّه تسلط نیافته بود، ذخیره و اسباب بسیاری از حبوبات و اثاث البیت و مواشی «۱۲» و دوّاب داشتند و عمری به فراغت گذرانیده بودند و لشکریان هریک توان گفت که مؤنث چندین ساله را در دمی حاصل نمودند. «۱۳» چون آوازه

---

(۱). مج: «بی‌اندازه» ندارد.

(۲). مج: نامدار.

(۳). مج: کروبیان.

(۴). مج: مبارکبادی این فتح شگرف.

(۵). مج: مبارکبادی این فتح شگرف.

(۶). مج: فتح.

(۷). مج: دستبرد نمایان خود را ورد زبان خاص و عام ساخت.

(۸). مج: فلک شان.

(۹). مج: از «این فتح ...» تا اینجا را ندارد.

(۱۰). مج: اسیر و کسیب.

(۱۱). مج: عوض.

(۱۲). متن: مواش.

(۱۳). مج: چون جماعت تکّه قرنهای بی‌شمار بود که کسی بر آنها تسلط نیافته، ذخیره بسیار و مزارع و مواشی و اموال زیاده از احصا جمع نموده، به فراغت روزگار می‌گذرانیدند. این‌قدر گوسفند و شتر و ذخیره کسیب غازیان نصرت نصیب شده بود که محاسب وهم از تخمین آن عاجز آمده، لشکریان تمامی کان یسار و بحر استظهار گشتند.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۵۲

وصول «۱» مواکب نصرت شمول به قرب ارض اقدس شد، «۲» تمامی اشراف و اعیان و اجلّه و اعاظم و سایر امم از صغیر و کبیر و برنا و پیر به استقبال شتافته، به رکاب بوسی سرافراز شدند. «۳» ازین چنین لطیفه غیبی و عنایت لاریبی که در مخلیه «۴» احدی نمی‌گذشت، کلاه مباهات به آسمان انداخته، شادی‌ها کردند و غبار سم سمند فیروزمند اشرف را توتیاآسا به دیده می‌کشیدند.

شهزاده ظفر پیوند از گرد راه به روضه رضوان مانند شرف‌اندوز و به شرایط زیارت کماینبغی و یلیق «۵» به‌عمل آورده، به دولت‌خانه مبارکه نزول اجلال «۶» ارزانی و پرده‌نشینان تتق عصمت دیده به دیدار آن برگزیده الهی روشن ساختند. روز دیگر به دیوان‌خانه مبارکه تشریف آورده، به بازرسی سر و اخترمه پرداخته، امر قضا امضا به شرف نفاذ مقرون شد که اسیر و سرها را به نظر انور رسانیده، به انعام و اکرام و جلد و جایزه مفتخر و مباهی گردیده باشند. امتثالا لامره «۷»، غازیان فیروزمند سر و اسیر را به نظر خجسته‌اثر شاهزاده سعادتمند رسانیده، هرکدام- علی قدر مراتبهم- «۸» به انعامات شایسته مفتخر و به صلات «۹» و جلدوی موفور بهره‌مند «۱۰» گردیده، مساوی «۱۱» چهارصد نفر اسیر و هشتصد نیزه سر ملحوظ نظر «۱۲» عنایت‌گستر شده، از مصدر حکمرانی امر گردید که لشکرنویسان عظام (۹۶ ب) هر اسیری را به مبلغ ده تومان عراقی و هرسری را به پنج تومان «۱۳» انعام برات «۱۴» صادر شد «۱۵» که از خزانه عامره کارسازی نموده باشند و آنچه سر و زنده که خوانین و سرکردگان به‌سان مهرسان

---

(۱). مج: قرب وصول.

(۲). مج: به ارض اقدس رسید.

(۳). مج: تمامی اشراف و اعیان و صدور و موالی بل کافه امم و طبقات حشم از ذکور و اثاث به استقبال موکب فلک اساس شتافته.

(۴). مج: مخیله خیال.

(۵). مج: مانند رسیده شرایط زیارت را کما یحب و یرضی.

(۶). مج: اجلال را.

(۷). ملک: امتثالا مره.

(۸). مج: مراتبهم و تباین درجاتهم.

(۹). مج: صله.

(۱۰). مج: جلدوی کرامند بهره‌ور.

(۱۱). مج: معادل.

(۱۲). مج: «نظر» تکرار شده.

(۱۳). مج: تومان صحرا.

(۱۴). مج: براة. (همه‌جا)

(۱۵). مج: «شد» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۵۳

گذرانیده، درباره آنها به اضعاف معمول داشتند «۱» و امرای والاشأن را به نوازش «۲» خاص خسروانه، اختصاص داده، هرکدام را به خلعت موزون و تاج و کمر و بذل عنایات افزون نواخته، همگی را به شکرانه این عطیّه عظمی مفتخر «۳» و مسرور ساختند و وقایع فتح تکّه شومیه را عرضه داشت پایه سریر عدالت مصیر پادشاه هفت کشور داشته، «۴» با رئوس منحوس آنها مصحوب «۵» فتح علی خان کلهر انفاذ درگاه «۶» جهان‌پناهی فرمودند و فتح‌نامه‌ها «۷» به اطراف و اکناف ممالک خراسان و عراق و فارس و کرمان مرسول داشتند. از ظهور این ظفر و استماع این خبر جمیع بلاد و امصار «۸» نقاره‌های شادیانه را به نوازش درآورده، شهر و بازار را چراغان نموده، «۹» به عیش و کامرانی نشستند و از جانب شاهزادگان افاغنه و سلاطین ترکستان تحف و هدایای بسیار با ایلچیان سخندان به تهنیت این فتح نمایان به درگاه والا شتافته، تنسوقات را گذرانیده، شرایط تهنیت را به تقدیم رسانیده، مورد نوازشات بلانهایات گردیدند. بعد از فراغت از لوازم نوازش و دلجویی و مراسم داد و دهش به ساکنین ارض‌نشین، «۱۰» حسین خان سردار را به اختتام امر ترشیز و محمّد خان قاجار را به انتظام معابر دربند به «۱۱» زاوندقان و مزدوران و آق دربند الی زورآباد، از رکاب سعادت دستور مأمور فرموده، خود در کمال فراغت و آسودگی به کامرانی و دادرسی عجزه و مساکین و انتظام و انتساق ولایات مشغول گردیدند.

محمّد خان قاجار از سرحدّ کلات الی زورآباد مضبوط و مستحکم «۱۲» کرده، بروج متین بسیار و دیواربست رزین استوار ساخته، همه‌جا ساخلو و مستحفظ تعیین نموده، عود به

---

(۱). مج: گذرانیده به اضعاف آن معمول داشته باشند.

(۲). مج: نوازشات.

(۳). مج: خلعت خاص و تاج و کمر نواخته از عنایت خدیوانه همگی را از ظهور مواهب عظمی مبتهج.

(۴). مج: نموده.

(۵). مج: نحوسشان به صحابت.

(۶). ملک: درگا.

(۷). مج: فتحنامها.

(۸). مج: و کرمان ترتیب ارسال پذیرفته از وقوع این عطیه عظمی جمیع بلاد.

(۹). مج: نموده به شکرانه این فتح مسرت‌افزا.

(۱۰). مج: از نوازش و دلجویی عامه لشکر و بخشندگی و داددهی ساکنین ارض میناوثر.

(۱۱). مج: دربندهای.

(۱۲). مج: زورآباد را منضبط و محکم.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۵۴

رکاب ظفرقرین و به انواع اصطناعات «۱» ملوکانه و آفرین و تحسین «۲» سرافراز گشت و حسین خان با جنود ظفرنشان وارد (۹۷ الف) ترشیز [شد] و هنگامه ستیز و آویز را گرم نموده، مقدمه فتح خلیل‌آباد که در متانت و رزانت دعوی همسری با فلک البروج می‌کرد، به قهر و غلبه «۳» مسخّر و مکرّر از جانب شهر سلطانیه حرکت مذبوحی سرزده، صرفه ندیده، از ضرب شمشیر افواج نصرت‌اثر تا دیوار شهربند در هیچ‌جا قرار نتوانستند گرفت و در همان گرمی یکی از قری «۴» که در متانت ثانی نداشت و سر به کنگره چرخ اعظم «۵» می‌افراشت، به تصرف غازیان منصور درآمده، امر شهریان به اضطرار رسید. ناچار مصطفی قلی خان ولد بزرگ «۶» خود، محمّد قلی بیک، را که در نزد والد خود به عزّت می‌زیست «۷» به عزم گروگان روانه، نزد حسین خان و از در

تضرّع و تخشّع درآمده، او را در خدمت اشرف شفیع خود ساخت که حال از سر جرایم او گذشته جان‌بخشی فرموده، لشکر را از ظاهر سلطانیه و محاصره آن دیار احضار و آنگه که خاطرجمعی از عفو زلّات خود در حضرت اشرف حاصل نماید «۸» به سده سنیه والا «۹» شتابد. سردار ولد او را با فضایل و معارف پناهان حاجی آقا «۱۰» یحیی و حاجی میراسحاق که به وفور فضل و کمال سرآمد روزگار بودند، روانه دربار جهان‌مدار والا نموده، به توسّط «۱۱» امنای دولت به شرف بساطبوسی حاصل و مورد نوازش بی‌منتها «۱۲» گردیده، متمنّی عفو تقصیرات و زلّات مصطفی قلی خان شده، مستدعی گردیدند که شهزاده کامکار از عین عنایت سردار را احضار کرد تا اینکه مصطفی قلی خان استمالت یافته، به ادراک تقبیل عتبه «۱۳» سدره مرتبه «۱۴» سرافرازی حاصل سازد. «۱۵» شهزاده بی‌همال فرمودند که

---

(۱). ملک: اصطناع.

(۲). مج: «و تحسین» ندارد.

(۳). مج: غلبه و قهر.

(۴). مج: قرا.

(۵). مج: سر به قلعه عیوق.

(۶). مج: «بزرگ» ندارد.

(۷). مج: که ارشد اولاد و در خدمت والد خویش بسیار معزز و گرامی می‌زیست.

(۸). مج: لشکر از ظاهر سلطانیه برخیزند مادامی که خود خاطرجمع شده.

(۹). مج: اقبال.

(۱۰). مج: «آقا» ندارد.

(۱۱). مج: آنها به وسیله.

(۱۲). مج: مورد نوازشات.

(۱۳). مج: آستان.

(۱۴). مج: سدره‌نشان.

(۱۵). مج: نماید.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۵۵

هرچند تکیه بر عهد وی و باد صبا نتوان کرد، و لیکن این دفعه هم بنا به رعایت «۱» خاطر شما سردار را احضار می‌فرماییم. امّا او در کفر خود مصرّ است «۲» و به هیچ‌وجه سالک طریق رشاد و تارک منهج خلاف و عناد نمی‌گردد و بالاخره به جزای اعمال ناصواب خود گرفتار خواهد شد «۳» و حسب التمنّای خیرخواهان سردار را به رکاب نصرت‌شعار احضار «۴» و امر گردید که سبحان‌قلی بیک (۹۷ ب) به طریق سال قبل متوجه قلاع مفتوحه متصرّفی «۵» ترشیز بوده، به سرپرستی رعایا مشغول و از حال مصطفی قلی خان نیز خبردار باشد و سردار حسب الامر قدر آثار «۶» در چهاردهم شهر رجب شرفیاب رکاب اشرف شده و به عواطف گوناگون شرف اختصاص یافت.

مأمور شدن نایب السّلطنه و الخلافه «۷» به انتظام امور آذربایجان و نهضت لوای فلک‌فرسا «۸» از مقرّ سلطنت عظمی نوبت ثانی به جانب ایروان «۹».

چون در سال قبل بنابر اینکه تهیه یورش کفره روس چنانچه خاطرخواه است دیده نشده بود، جنگ «۱۰» روبه‌رو بدون اسباب و آلات حرب مناسب دولت نمی‌نمود، لهذا چندان اهتمامی در اختتام کار آن تبه روزگاران نشده، بعد از مراجعت از سفر ایروان، بعضی در ایروان و «۱۱» در گنجه و ایشپخدر خود در تفلیس قشلاق نموده، در اوّل حمل مجدّدا بانی شورش و جدال «۱۲» شده، بنابر اینکه استعداد شایان و تدارک فراوان از جانب فرمانروای «۱۳» روس به جهت او رسیده بود، به رسیدن کمک «۱۴» و تدارک مستظهر شده، به قدر پنج شش هزار نفر از متهوّران و بی‌باکان کفره روس را به عزم تسخیر و انقلاب دار المرز و گیلانات با ده دوازده

---

(۱). مج: به رعایت جانب.

(۲). مج: نهایت او در کفر خود اصرار دارد.

(۳). مج: خواهد گردید.

(۴). مج: «احضار» قبل از «به رکاب» آمده.

(۵). مج: «متصرفی» ندارد.

(۶). مج: قدر کردار.

(۷). مج: و الخلافه شاهزاده عباس میرزا.

(۸). مج: فلک‌فرسای.

(۹). مج: از «الوای ...» تا اینجا در حاشیه نوشته شده.

(۱۰). مج: «و جنگ».

(۱۱). مج: «در ایروان و» ندارد.

(۱۲). مج: جدل.

(۱۳). مج: فرمانفرمای.

(۱۴). متن: کومک. (همه‌جا)

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۵۶

فروند کشتی مشحون به مردان کاری و آلات رزم و پیکار از راه دریا «۱» مأمور و خود با حشری زیاده از اوراق اشجار از تفلیس حرکت و به تازگی شورش و رستخیز در مملکت آذربایجان انداخته، وحشی‌صفتان «۲» تنگ‌چشم بیابانی به هرجا که رسیدند، آبادانی نگذاشته، بر «۳» صامت و ناطق آن سرزمین ابقاء ننمودند. «۴» چون اخبارات حرکات ناهنجار و بی‌اعتدالی آن فرقه ضلالت شعار «۵» به مسامع جلال خدیو بی‌همال رسید، درین سال نیز به دستور «۶» سال قبل، نایب السّلطنه را با فوجی از بهادران نامی که هنگامه رزم را به محفل بزم «۷» راجح می‌دانستند، منقلای لشکر منصور گردانیده، با امرای ذو الاقتدار قاجاریه از پیش مأمور و ماهچه علم ظفر توأم «۸» در اواخر (۹۸ الف) شهر صفر ۱۲۲۰ «۹» از مقرّ سلطنت عظمی شقه‌گشا گردیده، منزل به منزل و کوچ بر کوچ بدون لبث و درنگ سایه وصول و نزول بر سر «۱۰» اهالی آذربایجان انداختند.

چون حدود میانج و سراب مخیّم «۱۱» عساکر نصرت انتساب گردید، معروض پادشاه کامیاب شد که ابراهیم خلیل خان حاکم شوشی، که ولدش ابو الفتح خان از عظمای مقرّب «۱۲» رکاب اشرف بود، به محض آوازه وصول مواکب ظفر شمول متوهّم شده، کس نزد ایشپخدر، سردار روس، فرستاده، خواهشمند گردید که فوجی از روسیه را به محافظت شوشی تعیین نماید که از «۱۳» دستبرد عساکر منصوره «۱۴» محفوظ ماند «۱۵» و حال اینکه او از اعیان حکّام ممالک محروسه محسوب می‌گردید و نظر به خدمت

شایسته او منظور نظر اشرف پادشاهی آن «۱۶» بود که او را به عوارف شاهانه «۱۷» اختصاص داده، هیچ‌گونه تکلیفی بر او نرود و خدمت او را به

---

(۱). مج: دریابار.

(۲). مج: آن وحشی‌صفتان.

(۳). مج: «بر» ندارد.

(۴). مج: سرزمین را به جاروب غارت روفتند.

(۵). مج: حرکت و بی‌اندامی آن فرقه ضلال.

(۶). مج: به تبع.

(۷). مج: عرصه رزم را به هنگامه بزم.

(۸). مج: ماهچه طوق ظفرپیکر.

(۹). ملک: «۱۲۲۰» ندارد.

(۱۰). مج: وصول را بر سر.

(۱۱). مج: مخیم خیام.

(۱۲). مج: مقربان.

(۱۳). مج: تا از.

(۱۴). مج: منصور.

(۱۵). مج: بماند.

(۱۶). مج: این.

(۱۷). مج: پادشاهانه.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۵۷

همان جانفشانی‌هایی که کرده بود و در هنگام نقل نعش پادشاه غفران‌پناه «۱» رضوان جایگاه- طاب ثراه- شرایط اخلاق و نیکوخدمتی «۲» را به‌جا آورده و یکی از صبایای خود را با ولد خود، ابو الفتح خان، روانه رکاب اشرف کرده و هردو در سلک محرمان و مقرّبان حریم عزّت و «۳» بارگاه شوکت منسلک گردیده بودند، منظور فرموده باشند. آن پیر جاهل از راه و رسم آدمیّت غافل شده، این‌چنین فتنه‌ای حادث نمود. ایشپخدر که هرگز خیال این مطلب در مخیّله‌اش خطور نمی‌کرد، «۴» به محض خواهش او معادل یک هزار نفر از سالدات (۱۲۹) روسیه که زبردست بودند، «۵» مأمور به شوشی و از ابراهیم خلیل خان گروگان گرفته، در کمال جرأت و خاطرجمعی «۶» داخل معموره آذربایجان گردیده، شورش آغاز نهادند «۷» و از ایل شقاقی نیز ولد صادق خان ازین دولت روگردان «۸» شده، سالک طریق عصیان و به اغوا و رهنمونی جعفرقلی خان خوبی به کفره روس پیوست. خلاف اهل عناد، موجب جسارت و دلیری آن بدنهاد گردیده، «۹» به امیدهای دورودراز افتاد. خاقان کشورگیر ابو الفتح خان (۹۸ ب) را با فوجی از غازیان دلیر به مجادله و مدافعه روسیه شریر و پدر سست‌رای بی‌عقل و تدبیرش مأمور و میانه پدر و پسر و برادران «۱۰» بداخترش مرة بعد اخری منازعات و مشاجرات «۱۱» فاحش دست داده، اکثر اوقات غالب و گاهی «۱۲» مغلوب می‌گردیدند. «۱۳»

بعد از «۱۴» انهزام ایشپخدر و کسر لوای تکبّر و تبختر «۱۵» آن خیره‌سر و مراجعت او به تفلیس، پادشاه جم اقتدار فوجی از ابطال رجال «۱۶» که هریک در روز هیجا رستم و اسفندیار را ثانی و همال خود نمی‌دانستند به سرکردگی محمّد علی خان شام بیاتی

قاجار مأمور به آن دیار کرد و به ضرب تیغ آتش‌بار دمار از روزگار آن فرقه ضلالت شعار برآورده، جمعی کثیر

---

(۱). مج: کرده در حین نقل نعش غفران مآل پادشاه.

(۲). مج: شرایط نیکوبندگی.

(۳). مج: محرمان حریم عزت و مقربان.

(۴). مج: نمی‌نمود.

(۵). مج: سالدات زبردست روسیه را.

(۶). مج: خاطر خود را جمع نموده در کمال جرأت.

(۷). مج: نهاد.

(۸). مج: خاطر خود را جمع نموده در کمال جرأت.

(۹). مج: شده.

(۱۰). مج: اخوان.

(۱۱). مج: مناقشات.

(۱۲). مج: احیانا.

(۱۳). مج: می گردید.

(۱۴). مج: تا اینکه بعد از.

(۱۵). مج: تجبر و تکبر.

(۱۶). مج: رجال را.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۵۸

و جمّی غفیر عرضه شمشیر تیز و بقیهٔ السّیف مرحله‌پیمای وادی گریز گردیده، حصار استوار خدا آفرین شوشی را مأمن «۱» نموده، از بیم جان سر بیرون نمی‌آوردند.

الحاصل پادشاه فلک شکوه سپهر وقار در کمال عظمت و اقتدار یکران عزیمت را به حدود ایروان گرم عنان و چون محمّد خان ایروانی نیز از راه ضلالت و نادانی متابعت «۲» ابراهیم خلیل خان کرده به ایشپخدر زبان داده بود که قلعه ایروان را به او سپرده، از جاده مطاوعت «۳» پادشاهی منحرف و سالک بیدای «۴» گمراهی گردیده، در زمره کفره روس منخرط کرد و چون حقیقت این خبر بر مرآت ضمیر منیر انورش که جام جهان‌نمای حقانیت‌نگری و حق‌گزینی است ظاهر گردید «۵»، به لطایف الحیل آن ساده‌دل «۶» را از قلعه بیرون آورده، در رکاب نصرت انتساب نگه داشته، دیگر رخصت به دخول قلعه و ایفای به حصول وعده نیافت و قبل از نزول مواکب جهانگشا به ایروان چند مرتبه فی مابین نایب السّلطنه و ایشپخدر جنگ‌های نمایان اتفاق افتاده، در هرباری «۷» قوی دستی و غلبه و برتری «۸» از جانب نواب نایب السّلطنه بوده، در بعضی از معارک امیر خان کرد قوللر آقاسی جان خود را در راه اخلاص این دولت جهانیان مناص فدا ساخته، درجه «۹» شهادت یافت.

درین اوقات که (۹۹ الف) ظاهر اوچ کلیسای «۱۰» حوالی ایروان محل نزول رایات فیروزی نشان بود، فتح علی خان کلهر با عریضه فتح تکّه شومیه و چند قطار شتر سر از خراسان شرفیاب سده سدره نشان گردیده، بعد از حصول اطلاع از مضمون عریضه و «۱۱» وقایع خراسان و ظهور جلادت و جسارت پادشاه‌زاده عظیم الشأن و وقوع این گونه فتح نمایان و استیصال ترکمانیه خذلان نشان مورد نوازشات بی‌پایان گردید. آثار تجلّد و دلیری و علامات «۱۲» شهامت و جهانگیری شهزاده فیروزمند مطبوع طبع مشکل‌پسند

پادشاه ظفر

---

(۱). مج: مأمن و پناه.

(۲). مج: به تبع.

(۳). مج: متابعت.

(۴). مج: «بیدای» ندارد.

(۵). مج: حق‌بینی و حقیقت گزینی است، منکشف گردید.

(۶). ملک: «آن ساده‌دل» تکرار شده.

(۷). مج: هربار.

(۸). مج: برتری و غلبه.

(۹). مج: از «جان ...» تا اینجا را ندارد و جای آن خالی است.

(۱۰). مج: اوج کلیسا.

(۱۱). مج: «عریضه و» ندارد.

(۱۲). مج: اطوار.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۵۹

پیوند افتاده، زبان مبارک به تحسین و آفرین شهزاده سعادت قرین گشوده و در سلام عام عریضه فتح‌نامه را به نظر عاطفت اثر رسانیده، سرها را در میدان ریخته، خلایق فوج‌فوج آمده، تماشای رئوس منحوس ترکمانیه نموده، «۱» از زبردستی و شجاعت شاهزاده تعجّب‌ها می‌نمودند و ظهور این امر عجیب را از عنایت «۲» کامله سبحانی «۳» حمل نموده، آن را نیز به دستور سال قبل مقدمه فتح و ظفر دانسته همّت به «۴» استیصال آن گروه شقاوت مآل گماشته، «۵» به عزم درست و نیّتی «۶» راسخ کمر به مجادله و منازعه آن قوم ظلوم و جهول بستند و فتح علی خان مورد نوازش «۷» خسروانه گردیده، رخصت انصراف حاصل و جلدوی این فتح نمایان، چهار هزار تومان عراقی و ولایات اسفراین و شقان و سملقان (۱۳۰) و چهارده سنخواست به سیورغال «۸» شهزاده بلندمکان از دربار پادشاه وافر احسان مقرّر گردید و مدّت‌های ممتد آن «۹» دو دریای لشکر در برابر هم نشسته، کفره روس عرّاده‌های توپ را بر خود محیط کرده، شب و روز از سطوت قهرمان قهر سلطانی از خود غافل نشده، قدم از محاط «۱۰» توپخانه بیرون ننهادند، مکرّر «۱۱» از جانب غازیان ظفرنشان جلادت‌ها به ظهور رسیده، با شمشیرهای آخته فدایی‌وار بر سر توپخانه تاخته، جمعی کثیر از سالدات روسیه را عرصه تیغ آتشبار نموده، مراجعت می‌نمودند و آن سیه‌درونان (۹۹ ب) از مورجل و مطریس خود «۱۲» قدم بیرون ننهاده، در برابر لشکر اقبال نمی‌ایستادند و چندین دفعه عرّاده‌های آذوق و «۱۳» و تدارک که از تفلیس به جهت ایشان گسیل شده بود، در عرض راه جنود ظفر همراه ازین «۱۴» معنی خبر یافته، مجموع سالدات را مقتول و تدارک آنها «۱۵» را نهب و غارت می‌کردند.

---

(۱). مج: کرده.

(۲). مج: از پرده غیب از عنایات.

(۳). مج: سبحانی عزّ اسمه.

(۴). مج: بر.

(۵). مج: گذاشته.

(۶). مج: خاطر.

(۷). مج: نوازشات.

(۸). مج: سیورغال خاصه.

(۹). مج: این.

(۱۰). مج: دایره.

(۱۱). ملك: مکر.

(۱۲). مج: خویش.

(۱۳). مج: «آذوق و» ندارد.

(۱۴). مج: بر این.

(۱۵). مج: ایشان.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۶۰

و سبب توقّف و تمکّن «۱» ایشپخدر آن بود که از «۲» سالدات مأمورین دریا خبری به او برسد که شاید آنها از روی دریا کاری دیده، مواکب جهانگشا به عزیمت اطفای نایره «۳» فتنه دار المرز و گیلان عطف عنان نموده، او بی‌منازعت و مجادلت قدم در صفحه آذربایجان گذارد و بالاخره اخبارات موحش آنجا مسموع سردار روسیه شده، از آنجا استظهاری که منظور نظر شقاوت اثرش حاصل نشده «۴»، بر سبیل اضطرار از آن مهلکه راه‌نورد وادی «۵» فرار و سالك طریق هزیمت و ادبار گردید، تبیین این مقال آنکه:

استیلای کفره روس به ولایت گیلانات و محاربه اهالی دار المرز با آن گروه شقاوت آیات و انهزام روسیه ضلالت سمات «۶»

چون کشتی‌های جنود ضلالت آمود روسیه در محاذی انزلج که از جزیره‌های محکم گیلان است و در میان دریا سه فرسخی «۷» پیر بازار رشت واقع است، لنگر انداخته، منتهز فرصت بودند، گیلانیان را به تصوّر اینکه کشتی تجّار و معابرین دریاست، «۸» در مقام خبرگیری درنیامده، از شیوه احتیاط غافل و از راه و رسم حزم عاطل «۹» به استخبار و استعلام «۱۰» حال «۱۱» اهل کشتی نپرداختند. کفره روس که منتظر وقت بودند، «۱۲» انزلج را از وجود مستحفظ و مردان کاری «۱۳» خالی دیدند، بر حصار مزبور «۱۴» توپ بسته، معدودی که در آنجا به محافظت آنجا «۱۵» موسوم و از رسوم محافظت و پاسبانی کالمعدوم بودند، جان خود «۱۶» را غنیمت داشته، محکمه را خالی و در لاکمه نشسته، به طرف پیر بازار شتافتند. کفره روس بی‌دردسر سفرای تیغ و تیر و توسط خنجر و شمشیر آمده «۱۷»، انزلج را متصرّف و از آن

---

(۱). مج: توقیف و تمکین.

(۲). مج: «از» ندارد.

(۳). مج: آتش.

(۴). مج: اثرش بود مأیوس و.

(۵). مج: «وادی» ندارد.

(۶). مج: از «دار المرز ...» تا اینجا در حاشیه نوشته شده است.

(۷). مج: به فاصله سه فرسخی.

(۸). مج: مسافرین دریا است.

(۹). مج: حزم در چنین وقتی عاطل مانده.

(۱۰). مج: استحضار.

(۱۱). مج: «حال» ندارد.

(۱۲). مج: منتهز فرصت بوده و.

(۱۳). مج: مستحفظین کاری.

(۱۴). مج: «بر حصار مزبور» ندارد. پس از جای خالی: «غافل توپ ...»

(۱۵). مج: به مستحفظی.

(۱۶). مج: «خود» ندارد.

(۱۷). مج: سفرای تیر و مشقت شمشیر و نیزه آمده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۶۱

متقاعد نشده، به هیئت اجتماعی آمده، پیر بازار را متصرّف (۱۰۰ الف) و قلیلی «۱» اسر و نهب رو داده، چون غافل روی داده بود، «۲» گیلکان جا و مکان خود را گذاشته، در میان مرداب و جنگل و محکمه‌های سخت پردرخت متواری شدند.

چون تطاول کفره روس به حدّ «۳» افراط رسید، گیلانیان اموال و عیال خود را در مرداب و بیشه مضبوط نموده، فوجفوج و دسته‌به‌دسته سر راه «۴» بر آن گروه که در اصل پیر بازار سیل «۵» بسته، به طرف رشت می‌رفتند، گرفته و فی مابین فریقین «۶» کفر و دین جنگی صعب اتفاق افتاده، به طالع فیروزی مطالع پادشاهی گیلانیان بی‌محابا بر آن گروه مکروه تاخته، پیشتازان آن طایفه را بعضی مقتول و برخی را در مرداب انداخته، دستبردی نمایان کردند، چون آن گروه جنگ قزلباش را افواها چیزی شنیده بودند و «۷» بسیار سهل و آسان شمرده، خیرگی می‌کردند، گیلانیان نیز چون مشاهده جلادت کفره روسیه را نموده «۸» بودند، از جنگ روبه‌رو به‌ستوه آمده بودند فوجفوج شده، اطراف و جوانب راه را گرفته، بعضی تیراندازان در بالای درختها «۹» صعود کرده، تیرباران آغاز کردند و جمعی از جوانان کارآزموده، از پیش روی آنها زور آورده «۱۰»، چون راه تنگ و «۱۱» باریک بود، و اطراف آن‌همه «۱۲» مرداب بحیره مانند بود، از فوق و تحت و یمین و یسار بر آنها به مثابه تگرگ گلوله ریخته «۱۳»، آن خون گرفته‌ها در کار خود مضطر شده، چون روگردانیدن از «۱۴» رزم قاعده و رسم «۱۵» آن گروه دون نیّت، بدین جهت خیرگی و ایستادگی نموده، قریب هفتصد هشتصد نفر از سالدات «۱۶» مقتول و به اسفل السافلین شتافتند. بقیه آنها «۱۷» که از پیش رو و پهلو و بالای سر مرگ را معاینه مشاهده

---

(۱). مج: قلیل.

(۲). مج: علی الغفله رو داده.

(۳). مج: سرحد.

(۴). مج: سر راه را.

(۵). مج: به سیل.

(۶). مج: «فریقین» ندارد.

(۷). مج: «بودند و» ندارد.

(۸). مج: کرده.

(۹). مج: درخت.

(۱۰). مج: جمعی از یکه جوانان روبروی آنها زور آورده.

(۱۱). مج: «و» ندارد.

(۱۲). مج: همگی.

(۱۳). مج: بوده و از همه طرف بر آنها مثل تگرگ گلوله می‌بارید چه از روبرو و چه از پهلو و چه از بالای سر.

(۱۴). مج: در روز.

(۱۵). مج: قانون.

(۱۶). مج: سالدات روسیه.

(۱۷). مج: بقیهٔ السیف.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۶۲

و رمیّه من غیر رام به نظر ایشـان می‌رسـید، آن را محمـول «۱» بر بلای آسـمانی کرده، «۲» از معرکه روگردان و آلات و ادوات «۳» رزم و پیکار را گذاشـته گریزان گردیدنـد. گیلانیان که هرگز این چنین روزی را به خواب نمی‌دیدنـد، آن را از عنایات سبحانی و نیروی اقبال سلطانی دانسته، در تکامیشی هزیمتیان کوتاهی (۱۰۰ ب) نکرده، تـا کنـار دریا بلکه قریب به انزلـچ با کمی ولاکمه در مقام بستن و انداختن آن گروه درآمده، اسیر بسیار و غنیمت بی‌شمار نصیب گیلانیان گشته، مظفر و منصور مراجعت نمودند.

میرزا موسـی که به منصب منجم‌باشی‌گری سرافراز و در مرتبه و «۴» تقرّب و دولت‌خواهی از همگنان امتیاز دارد، در «۵» آن سفر از رکـاب ظفر اثر مرخص به رفتن خانه خود بود «۶»، از آنجا «۷» کیفیّت فتـح روس را معروض «۸» و رئوس منحوس روسـیه را گسیل دربار فلک‌مـدار پادشاهی نموده، خاقان کشورگیر ازین فتح نمایان مستبشـر و شادمان گردیده، «۹» آن را از لطیفه غیبی دانسـته، در ازاء این خدمت شایان «۱۰» خراج دو ساله گیلان را به تخفیف مقرّر و در عوض جلدوی گیلانیان مفوّض داشـتند. این معنی سرمایه امیـدواری و شـعف آنها گردیده «۱۱»، امر قضـا امضا به شـرف «۱۲» نفـاذ پیـوست که رئوس منحوس کفره روس را بین العسـکرین ریخته، تـا باعث یأس و پریشانی خاطر سـردار خسران‌شـعار «۱۳» روس گردیـده باشـد. بعـد از اینکه سـردار مزبور از انهزام لشـکر و تفرقگی جنـود نکبت «۱۴» اثر خویش آگـاه «۱۵» و باخبر گردیـده، «۱۶» سـپاه غم و افـواج الم به نوعی «۱۷» بر کشور دلش اسـتیلا یافت که ساعتی آرام و قرار نداشت و آنچه منظور

---

(۱). مج: مشاهده و ضارب را نمی‌دیدند، آن را محول.

(۲). مج: نموده.

(۳). مج: اثاثه و آلات.

(۴). مج: «و» ندارد.

(۵). مج: شرف امتیاز.

(۶). مج: مرخص به خانه بود.

(۷). مج: «از آنجا» ندارد.

(۸). مج: «روس را معروض» ندارد.

(۹). مج: فتح بی‌نظیر متتبح و مستبشر شده.

(۱۰). مج: نمایان.

(۱۱). مج: گیلان را رقم تخفیف کشیده به جلدوی گیلانیان مقرر داشتند و این معنی موجب سرور غیرمحصور و امیدواری گیلانیان گردید و.

(۱۲). مج: «شرف» ندارد.

(۱۳). مج: تا موجب توزع خاطر و پریشانی احوال خسران مآل سردار.

(۱۴). مج: انهزام و تفرقگی لشکر شقاوت.

(۱۵). مج: مستحضر.

(۱۶). مج: گردید.

(۱۷). مج: «به نوعی» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۶۳

و متوقّع «۱» ضمیر شقاوت تخمیرش بود «۲» نتیجه به عکس «۳» بخشیده، بالمرّه مأیوس و در فکر چاره‌جویی به سمت «۴» تفلیس و سرحد «۵» روس درآمده، سحرگاهان طبل رحیل کوفته، به همان راهی که آمده بود خایب و خاسر برگشت، و لیکن به قاعده و قانون خود سالدات به سیل بسته، به نظامی درست و آرام تمام «۶» راه می‌پیمودند.

افواج منصور و متهوّران لشکر سعادت دستور، از هزیمت خصم مقهور آگاه گشته به عزم تکامیشی سوار و اطراف و جوانب آن فئه تبه روزگار را فراگرفته، «۷» به هنگام فرصت دستبردهای نمایان می‌نمودند «۸» و چندین دفعه بی‌باکان قزلباش جلوریز بر سر توپخانه ریخته «۹»، جمعی کثیر را به قتل آورده، چون درع حمایت خداپناه «۱۰» ایشان بود، «۱۱» در میان آتش «۱۲» (۱۰۱ الف) توپخانه سالم برآمده، «۱۳» چشم‌زخم و گزند «۱۴» به احدی نرسیده، «۱۵» سر و اسیر بسیار در آن‌روز نصیب غازیان ظفر «۱۶» شعار شده، جسارت و تهوّر را از حدّ گذرانیدند.

سردار روس چون حال بدین منوال دید، در همان‌جا فرود آمده، خیمه و بارگاه «۱۷» بر پای «۱۸» کرده، پا «۱۹» به مدافعه بیفشرد. در آن‌روز به قدر یک فرسخ بیشتر رفتن امکان نیافت. «۲۰».

در آن «۲۱» شب نیز به دستور معهود در میان قیتول و مورچل به‌سر برده، صباح آن‌روز نیز به آیین روز گذشته، عزیمت راه نموده «۲۲» و لشکر منصور حسب الامر پادشاه دین‌پناه به

---

(۱). مج: متوقع و منظور.

(۲). ملک: «بود» ندارد.

(۳). مج: برعکس نتیجه.

(۴). مج: مراجعت به سمت.

(۵). مج: «سرحد» ندارد.

(۶). مج: به قاعده و قانونی که عراده‌های [عرادهای] توپ را بر خود محیط کرده و جمیع سالدات به سیل بسته به آرام تمام و تأنی مالا کلام راه می‌پیمودند.

(۷). مج: فروگرفته.

(۸). مج: می کردند.

(۹). مج: توپخانه‌ها [توپخانها] تاخته.

(۱۰). مج: حمایت ایزدی شامل احوال.

(۱۱). ملک: «ایشان بود» تکرار شده.

(۱۲). مج: طوفان آتش.

(۱۳). مج: درآمده.

(۱۴). مج: «گزند» ندارد.

(۱۵). مج: نرسید.

(۱۶). مج: نصرت.

(۱۷). مج: خرگاه.

(۱۸). مج: برپا.

(۱۹). مج: پای.

(۲۰). مج: امکن رفتن نشد.

(۲۱). مج: و آن.

(۲۲). مج: نمود.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۶۴

سرکردگی پیرقلی خان قاجار و سایر سرکردگان قاجار «۱» به تکامیشی آنها مأمور گردیده، که در همه‌جا تعاقب آن تیره رایان نموده، به هنگام فرصت دستبردی زده باشند، و لیکن به قاعده و ضابطه‌ای «۲» که راه می‌پیمودند، مجال فرصت از برای غازیان «۳» نشده، آنچه «۴» خاطرخواه ایشان بود، «۵» از قوّه به فعل نیامده، همیشه در کمال حزم و احتیاط «۶» راه می‌پیمودند. مع هذا عساکر نصرت‌پیرا از وفور دلیری و ظهور تهوّر «۷» عرصه را بر آن مخذولان تنگ و همه‌جا بی‌محابا آماده رزم و جنگ بوده، متهوّرانه بر آن گروه می‌تاختند و به قدر وسع هنگامه خودنمایی گرم «۸» می‌ساختند و سردار روس به آهستگی جنگ و «۹» گریزی داشت و همیشه خاطر بر محارست و محافظت تابعین خود «۱۰» می‌گماشت. هروقت که غازیان منصور در اطراف و جوانب حمله‌ور گشته، زور می‌آوردند، در همان‌جا رحل اقامت را گشوده، معسکر خویش می‌ساخت و در مقام مدافعه برآمده، به مجادله «۱۱» می‌پرداخت و بدین وتیره «۱۲» راه می‌سپرید تا در زمانی ممتد «۱۳» به گنجه رسیده، خود را به قلعه آنجا که در تصرّفش بود کشید و چند روزی در آنجا از زحمت راه آسوده و اسباب و تدارک قلعگیان را به‌قدر میسور مرتّب و مهیّا داشته «۱۴»، از راه وخامت و تلبیس عازم تفلیس شد «۱۵» و به همان قاعده و روش متهوّران نصیری‌منش در قتل و اسر آن طایفه مخذوله «۱۶» تقصیر نکرده، اگرچه (۱۰۱ ب) بعضی از جوانان نامی قزلباش درین سفر از شعله توپ جان‌فرسا محترق و اجزای مجموعه ایشان به ضرب گلوله متفرق گردید، نهایت قریب به ده دوازده «۱۷» نامرد از آن جماعت شقاوت‌پرورد به

---

(۱). مج: و سایر سرداران شجاعت آثار ایل جلیل قاجار.

(۲). مج: به ضابطه و قاعده‌ای.

(۳). مج: غازیان ظفرنشان.

(۴). مج: که آنچه.

(۵). مج: است.

(۶). مج: به فعل آورده باشند همیشه به آیین شایسته طریق حزم مرعی داشته.

(۷). مج: تهور و ظهور دلیری.

(۸). مج: به قدر وسع کار ایشان را.

(۹). ملک: «و» ندارد.

(۱۰). مج: محافظت و محارست کفره روس.

(۱۱). مج: مقابله و مدافعه.

(۱۲). متن: وطیره.

(۱۳). مج: تا زمان ممتدی.

(۱۴). مج: مرتب نموده.

(۱۵). مج: گردید.

(۱۶). مج: آن گروه مکروه.

(۱۷). مج: ده دوازده هزار.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۶۵

رهنمایی «۱» شمشیر صاعقه‌بار دلیران ظفر شعار سالک طریق هوان و بوار و معادل هزار نفر از آن طایفه «۲» غدّار مقیّد به قید اسار گشتند.

افواج بحر امواج «۳» از تکامیشی گروه عناد و لجاج قرین نصرت «۴» و ظفر به اسر و اسیر بی‌حدّ و مرّ شرفیاب رکاب پادشاه بحر و بر گردیده، تمامی را به‌سان خورشید شأن و نظر مهر اثر خاقان فریدون‌فر رسانیده، هرکدام علی قدر مراتبهم مورد نوازش بی‌منتهای «۵» خسروانه گردیدند. درین «۶» سال خاقان «۷» و خدیو بی‌همال بنابر اطفای نایره کفره روس و دفع شراره شرر «۸» آن گروه منحوس نایب السّلطنه را با اکثری از امرای قاجار و سایرین که ابواب جمع نوّاب معظم الیه «۹» در تبریز گذاشته که به محافظت سرحدّات قیام نموده، احیانا اگر ضرورتی حادث شود، در دفع آن پرداخته باشند و منجوق رایت ظفر درایت و «۱۰» در اواسط شهر جمادی الثانی ۱۲۲۰ «۱۱» از ایروان به سمت دار الخلافه حرکت و سریر سلطنت را به انوار مقدم سعادت توأم غیرت تختگاه روضه ارم ساخته، در کمال انبساط و فراغت «۱۲» به اقداح راح ریحانی و تجرّع باده ارغوانی و صحبت لاله‌رویان ماه‌پیکر و معاشرت سروقدان نسرین بر کام دل حاصل می‌نمودند. «۱۳»

چون دال و نون همه قد الف قدان شده خمز بس که رفت الف در شکاف خانه کاف و اسرایی که از روسیه «۱۴» آورده بودند به سایر روسیه سال قبل ملحق و به دست ارس خان سپرده که به قاعده و آداب روسیه به سلام عام حاضر شده باشند و ارس خان دیگر تعیین

---

(۱). مج: به راهنمایی.

(۲). مج: گروه.

(۳). مج: مواج.

(۴). مج: فتح.

(۵). مج: مورد نوازشات.

(۶). مج: و درین.

(۷). مج: خاقان دریا نوال.

(۸). مج: دفع شر.

(۹). مج: و غیره ابواب‌جمعی او را.

(۱۰). مج: رایات ظفر مبانی.

(۱۱). ملک: جمیدی الثانی «۱۲۲۰» ندارد.

(۱۲). مج: از ایروان حرکت و عازم مستقر سریر سلطنت گردیده خطه ری از غبار مواکب نصرت‌پی رشک روضه رضوان و غیرت باغ جنان گردید و در کمال فراغت و نشاط و نهایت شکفتگی و انبساط.

(۱۳). مج: نسرین بر قیام نموده و کام دل از روزگار حاصل نمودند.

(۱۴). مج: ارس.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۶۶

و موازی «۱» بیست نفر از یکه جوانان کریه‌منظر ارس را ابواب جمع او نموده، مأمور به خدمت شهزاده والاجاه و از آنجا روانه دار الملک خراسان فرمودند «۲» که به مراسم خدمتگزاری قیام و اقدام نموده باشند و این معنی نیز «۳» آثار مراحم (۱۰۲ الف) پادشاهی و مکارم بی‌منتهای شاهنشاهی درباره شاهزاده نصرت‌پناه «۴» بود که از جانب مرحمت جوانب اعلی‌حضرت ظل اللهی به عمل آمد که برای «۵» هیچ‌یک از شاهزادگان عظام این معنی سمت ظهور نیافت و امر گردید که به همان قاعده و قانون روسیه با دهل و نظامی که معروف آنهاست «۶» به سلام اشرف شرفیاب می‌شده باشند و قواعد آن طایفه ضالّه به نوعی مضبوط «۷» و مستحکم است و در شیوه جلادت و سپاهیگری «۸» ثابت‌قدم می‌باشند که اگر ده نفر آنها را مأمور به محاربه لشکری نمایند «۹»، اصلا خم بر ابرو نیاورده، یک سر «۱۰» مو آثار کراهت در بشره ایشان ظاهر نمی‌شود. «۱۱» احیانا اگر «۱۲» نه نفر از ایشان به قتل برسد و «۱۳» یک نفر باقی بماند، روگردانیدن را در مذهب خود کفر می‌دانند و تا حیات دارند به همان خدمتی که مأمورند باید ثبات ورزند یا به انجام رسند «۱۴» یا «۱۵» کشته شوند و مدد و کمک همدیگر به جهت آنها نمی‌رسد. برای هرمهمّی آنچه در اول تعیین شده، همان است تا به هرجا منتهی شود و جمیع آنها «۱۶» در راه رفتن و تفنگ پر کردن و انداختن موافقت یکدگر می‌نمایند، به نوعی که تفنگ اندازی آنها به طریق شلیک است و قطع نمی‌شود. مادامی که به حرب مشغولند. پی‌درپی

---

(۱). مج: و به قدر.

(۲). مج: والاجاه و گسیل درگاه کیوان دستگاه فرموده‌اند.

(۳). مج: نیز از.

(۴). مج: نصرت‌پناهی.

(۵). مج: که به جهت.

(۶). مج: «و نظامی که معروف آنهاست» ندارد.

(۷). ملک: مضوط.

(۸). ملک: سپاهیگری.

(۹). مج: به سلام اشرف مبادرت نموده باشند از جمله قاعده و قانون و انضباط کار آن گروه زبون به نوعی مضبوط و مربوط است که اگر ده نفر ایشان مأمور به جدال فوجی بشوند.

(۱۰). مج: «سر» ندارد.

(۱۱). مج: ظاهر نخواهد شد.

(۱۲). مج: احیانا که.

(۱۳). مج: رسیده.

(۱۴). مج: رسد.

(۱۵). مج: روگردانیدن در مذهب ایشان کفر است و به همان خدمتی که مأمورند بالضروره باید به آن اقدام نموده باشند تا به انجام رسانند و یا اینکه.

(۱۶). مج: و مدد و معاون دیگر به جهت ایشان مامور نخواهد شد و جمیع ایشان.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۶۷

آواز تفنگ می‌آید و هرچند دعوای شدید باشد، آرامی دارند که اصلا و قطعا آواز آنها را نمی‌شنود و در هرحال جمیع اطوار و افعال و تفهیم و تفهم آنها «۱» ایما و اشاره است.

از شخص ثقه استماع شد که در حین نزول آن خیول شقاوت شمول به ایروان، خاقان سلیمان‌شأن، محمّد حسین خان قاجار و حسن خان قوللر آقاسی و اسماعیل بیک دامغانی را با فوجی از سواره و تفنگچی مأمور به استقبال آن گروه ضلال فرمودند که در هنگام نزول و ارتحال آن قوم بدسگال هرجا فرصت حاصل سازند، «۲» دستبردی به آنها نموده «۳» باشند.

مأمورین امتثالا- لامر الاعلی از رکاب نصرت قرین مأمور به انجام اوامر علیه شده، قریب به معسکر شقاوت اثر آن فرقه (۱۰۲ ب) ضلالت سیر کمین کرده، تا فلک از پس پرده چه آرد بیرون. به قدری که مأمورین در کمین بودند، یک نفر از معسکر خود بیرون نیامد «۴» و از هیچ کس آوازی «۵» بلند نشد، تا دو سه روز به همین ضابطه روز را به شب و شب را به روز آورده، یک نفر به کام دل «۶» به دام ایشان نیفتاد. بالاخره چون عبور آن گروه پر شروشور در گریوه بسیار تنگ و مکان صعبی بود، افواج منصوره را به گمان اینکه شاید در گذرهای آن گریوه کمین کرده، آنچه مطمح نظر ایشان است از جلباب خفا به عرصه ظهور خرامد و تمنّای ایشان به عمل آمد، «۷» به این امید در آخر گریوه جای کمین را تعیین کرده، از سر شب تا سحر منتظر کین ایستادند. «۸» اثری از ورود آن طایفه ظاهر نشد. آخر الامر یکی از متهوّران به سر معبر آن طایفه شقاوت اثر آمده، نیک ملاحظه کرده، دید که درین شب اکثر روسیه گذشته مابقی «۹» در کار رفتن می‌باشند و از هیچ‌یک نفسی برنمی‌آید مگر صدای عرّاده‌های توپ که «۱۰» می‌کشیدند. بعد از آنکه کیفیّت را مشاهده نمود، به کمینگاه مراجعت و همراهان «۱۱» خود را از

---

(۱). مج: می‌نمایند که همیشه نزاع ایشان به روش شلیک است و اصلا و قطعا در جنگ و جدال و هنگام نزول و ارتحال متنفسی از ایشان صدا بلند نمی‌کنند گویا جمیع اقوال و اطوار و افعال آن گروه به.

(۲). مج: نمایند.

(۳). مج: زده.

(۴). مج: نیامده.

(۵). مج: صدایی.

(۶). مج: به کام دل یک نفر در.

(۷). مج: بیامد.

(۸). مج: ایستاده بودند.

(۹). مج: اکثر از روسیه آمده گذشته و.

(۱۰). مج: عراده که توپ.

(۱۱). مج: بعد از اینکه این امر غریب مشاهده او گشت مراجعت به کمین‌گاه کرده همراهیان.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۶۸

قضیّه «۱» آگاه ساخت. اهل کمین به یکبارگی به عزم دستبرد حرکت و در پهلوی ایشان بالای مرزی «۲» صف کشیده، در درّه که معبر آنها «۳» بود شروع به تیر انداختن نموده، بنا را به های‌هوی و شورش گذاشتند. «۴» یکی از آن طایفه سر را بالا ننموده «۵»، به مدافعه اقبال نکردند و «۶» به همان روشی که در کار بودند می‌رفتند. «۷»

بعد از آنکه «۸» شلیک بسیاری کردند و مظنّه غالب «۹» داشتند که اردوی روسیه را برهم زده «۱۰» سلک جمعیّت آنها «۱۱» را متفرّق نموده، از هم متلاشی نمایند، در آن اثنا صدایی «۱۲» بلند شده، به قدر بیست نفر از میان خیل روس سوار شده، به مدافعه و مقاتله قدم جسارت پیش نهاده، از خیول خود خارج و رو به سوار کمین آوردند و از بالا هرچه به آنها تیرباران «۱۳» شد، یکی از آنها قد خم نکرده، به طریق درنا ردیف کشیده، «۱۴» عازم هنگامه وغا شدند. سواران جلادت نشان که مشاهده بی‌باکی (۱۰۳ الف) آن گروه نمودند، «۱۵» صرفه را «۱۶» در دعوا «۱۷» ندیده، از کمین کین برخاسته، «۱۸» عازم اردوی نصرت‌قرین شدند و به کرّات و مرّات فی مابین آن «۱۹» قوم و ایلات قزلباشیه جدال و قتال فاحش دست داده، به نوعی توپ می‌انداختند که تفنگچی ماهر چابک‌دست از انداختن تفنگ به آن چابکی «۲۰» به عجز خود معترف و قایل «۲۱» بود و عرّاده‌های چند تعبیه کرده بودند که توپ‌های بزرگ را یک یابو می‌کشید و به همان توپ در دعوی «۲۲» و اطوار آن طایفه ذکر شود. اگر خواهد مفصّل و مبسوط آیین و قوانین آن گروه را «۲۳» نگارش دهد، این مختصر گنجایش تحریر آن «۲۴» ندارد. لهذا به همین‌قدر اختصار یافت.

---

(۱). ملک: قصه.

(۲). مج: بالای بلندی.

(۳). مج: ایشان.

(۴). مج: گذاشته‌اند.

(۵). مج: یکنفر از میان آن گروه سر بالا نکرده و.

(۶). مج: نکرده.

(۷). مج: می‌رفتند.

(۸). مج: اینکه.

(۹). مج: کلی.

(۱۰). مج: به‌هم زده.

(۱۱). مج: ایشان.

(۱۲). مج: یک صدایی.

(۱۳). ملک: هرچه به آنها هرچه تیرباران.

(۱۴). مج: «ردیف کشیده» ندارد.

(۱۵). مج: را نموده بودند.

(۱۶). مج: «را» ندارد.

(۱۷). ملک: دعوی.

(۱۸). متن: برخواسته.

(۱۹). مج: این.

(۲۰). مج: به آن حال.

(۲۱). مج: قائل و معترف.

(۲۲). مج: به همان عراده توپ را.

(۲۳). مج: غرض شمه‌ای ازین ذکر شده اگر خواسته باشد مبسوط قوانین و آیین آن گروه ضلالت قرین را رقم.

(۲۴). مج: تحریر را.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۶۹

ذکر شرفیاب شدن ایش محمّد خان اوزبک به دربار نصرت یزک و تمنّا کردن «۱» مدد و کمک

سابقا رقم زد کلک بیان شده بود که بعد از خرابی مرو «۲» و اختلال احوال سکنه، دایما امیر ناصر الدّین متمنّی بود که از جانب شاهزاده نصرت‌سیر «۳» مدد و لشکر به جهت سدّ بند مرو «۴» مأمور و امر آنجا را حسب الواقع مضبوط نموده باشند. چون به جهات مختلفه و موانع متعدده حصول آن در عقده تعویق و تأخیر افتاده، ایش محمّد خان که مملکت مدار و در هرامری از امور مشیر و مشار ناصر الدّین میرزا «۵» بود، صلاح در آن دانست که خود به کریاس فلک‌اساس جبهه‌سای مراد گردیده مستدعی حصول مدعای امیر معزی «۶» الیه گردیده باشد، امیر ناصر الدّین اراده ایش محمّد خان را فوز عظیم دانسته، مراسله دوستانه مشعر بر مدعای مزبور با خان مذکور «۷» روانه حضور معدلت «۸» دستور نموده، ایش محمّد خان با معادل دویست نفر از رؤسای اوزبک و اون بیگیان ترکمان در بیستم شهر رجب المرجب «۹» به قوایم سریر «۱۰» سدره نشان سرافرازی حاصل نموده، به واسطه امنای دولت شرف کورنش (۱۰۳ ب) حاصل و روی «۱۱» تضرّع به خاک مراد سوده، مطالب خود را در کمال انکسار «۱۲» و ابتهال عرض و به انجاح تمامی «۱۳» امیدوار گردید و مدت چهل روز در رکاب اشرف توقّف نموده، هرروز به نوازش جدید، «۱۴» از قبیل خنجر و شمشیر مرصّع و مینا و قبا «۱۵» و بالاپوش، زرتاری آفتاب جلا «۱۶» و شال سر و کمر و اسب یراق، «۱۷» اختصاص می‌یافت و همراهان «۱۸» او را نیز مورد نوازش‌های «۱۹» خسروانه فرموده، لوازم محبت و مرحمت را مبذول داشته، از جانب

---

(۱). مج: ممتنی شدن. از شدن، تا پایان عنوان در حاشیه نوشته شده است.

(۲). مج: بند مرو.

(۳). مج: بند مرو.

(۴). مج: بند مزبور.

(۵). مج: امیر ناصر الدّین.

(۶). مج: امیر مزبور.

(۷). مج: مشعر بر حصول مدعای خود با خان مزبور.

(۸). مج: عدالت.

(۹). مج: رجب ۱۲۲۰.

(۱۰). مج: سریر سده.

(۱۱). مج: پیشانی.

(۱۲). مج: در کمال ضراعت.

(۱۳). مج: انجاح آن.

(۱۴). مج: جدیده.

(۱۵). مج: قبای زری.

(۱۶). مج: «آفتاب جلا» ندارد.

(۱۷). مج: یراق طلا.

(۱۸). مج: همراهیان. (همه‌جا)

(۱۹). مج: نوازشات.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۷۰

محمّـد خـان قاجـار و حسـین خان سـردار نیز کمال تعارف و مردی «۱» و شـرایط آدمیّت و مهمـان‌نوازی به عمل آمـده، هرکـدام به فراخور حال مورد احسان بی‌پایان گردیدند.

چون چنـد روز از رفتن و وصول ایش محمّـد خان به مقصد گذشت «۲»، امیر ناصر الدّین «۳» میرزا حکیم «۴» وزیر خود را با پنجاه «۵» شـصت نفر از سـران ترکمـانیه و کدخـدایان مرو روانه درگـاه خواقین امیـدگاه ساخته، از حصول مطلب خود «۶» و تأکیـد مبانی وداد «۷» مبـالغه بیش‌ازپیش نمود. میرزا حکیم وزیر و مأمورین به طریق سایرین به عزّ بساطبوسـی مستسـعد و به مکارم بی‌حـدّ و عدّ مبتهج و مستبشر «۸» گشـته، از جانب اشرف امر گردید که حسین خان سردار با موازی دوازده هزار نفر «۹» از ابطال رجال رکابی و خراسـانی منتخب و موازی «۱۰» دو هزار نفر عمله بیلـدار مـأمور به مرو گردیـده، امر آنجـا حسب الواقع صورت انتظام «۱۱» پذیرفته باشد رؤسای اوزبکیه و ترکمانیه چون عزیمت سپاه منصور را به سـمت مرو جزم دیدند، بنابر مآل اندیشـی یا از خسّت و لئامت طبع «۱۲» به فکرهای دورودراز «۱۳» افتاده، در سـلام عام قدم جسارت پیش نهاده، زانو زده، متّفق اللفظ معروض رأی انور داشتند که ما مردمـان احشام بی‌اوضاع و «۱۴» صحرانشـین را چنان تـدارکی مقـدور نمی‌شود که از عهده سامان لشـکر پادشاهی برآییم. بر علاوه «۱۵» چون موسم زمسـتان و فصـل برودت هوا و زمـان کمی علف است، مبـادا زحمتی عایـد روزگـار عساکر منصوره شـده، موجب خفّت و خجالت ما بندگان گردیده باشد.

(۱۰۴ الف) ملتمس آنکه «۱۶» از وفور مراحم خسـروانه، شیوه رعیت‌پروری را منظور و حال فسخ اراده فرموده، ان شاء اللّه تعالی در اوایـل ثـور کـه هنگـام وفـور آب و علـف و حصـول غلّـات و حبوبـات اسـت، آنچـه مکنـون است در ضـمیر انـور معمـول و همگـی اخلاص‌کیشان ترکمانیه

---

(۱). مج: مردمی.

(۲). مج: وعده رفتن ایش محمّد خان منقضی شد.

(۳). مج: امیر ناصر الدین مضطرب شده.

(۴). ملک: میرزا کلیم.

(۵). ملک: پنجاه نفر.

(۶). مج: مطلب خویش.

(۷). مج: ووداد.

(۸). مج: مستشعر.

(۹). مج: «نفر» ندارد.

(۱۰). مج: و چیده و مساوی.

(۱۱). مج: صورت انجام.

(۱۲). مج: از خساست طبع.

(۱۳). ملک: به فکر دور.

(۱۴). مج: اینکه.

(۱۵). مج: لشکر مأموره درآمده و بر علاوه.

(۱۶). مج: اینکه.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۷۱

را از انجاح این مأمول امنای «۱» دولت بهیّه امیدوار و به افتخار موصول فرموده باشند. «۲» شاهزاده بی‌همال در جواب عارضین فرمودند که غرض شما از این تمنّا عدم تدارک و تهیه مایحتاج لشکر ظفرپرور است. «۳» ما آن را از خزانه عامره شفقت و عنایت می‌فرماییم «۴» که به هیچ‌وجه من الوجوه احتیاج به تدارک شما نباشد «۵» و وجهه همّت «۶» ما آن «۷» است که خواهش امیرزاده، «۸» چنانچه خاطرخواه اوست، به عمل آمده باشد. «۹» مجددا رؤسا و اون بیگیان زبان به دعا و ثنای شاهزاده والاشأن گشوده، جبین ضراعت «۱۰» به خاک نیاز سوده، عرضه داشتند که با وجود ترحّم شاهزاده عالمیان درباره رعایا و عنایت جمیع مایحتاج لشکر از خزانه عامره باز در لشکر ظفر اثر به‌قدر سی چهل هزار اسب و سایر دوّاب خواهد بود و اقلا دو ماه در مرو توقّف خواهد شد و کاه که جزئی‌ترین مصارف است به‌قدر صرف پنج‌روزه کفایت نمی‌کند و مطلب دیگر آنکه در زمستان بند مرو چنانچه باید بسته نمی‌شود و زحمتی بی‌فایده خواهند کشید. هرچند عرایض آنها درین مطلب پسندیده و به صواب اقرب بود «۱۱»، و لیکن شاهزاده با داد و دین بنابر پاس خاطر امیر ناصر الدّین از درج دهان گهرریز شده، فرمودند که این مطلب «۱۲» در صورتی به حصول می‌پیوندد که کیفیّت را به امیرزاده مرقوم و حقیقت را بر او معلوم سازید. چنانچه در این باب با شما موافقت داشته باشد، معروض مزبور به عزّ «۱۳» انجاح مقرون خواهد شد.

---

(۱). مج: هنگام نمو علف و به دست آمدن غلات است آنچه مکنون ضمیر انور است معمول و از حصول مأمول بندگان تمامی ترکمانیه را ازین.

(۲). مج: امیدوار و ممنون می‌فرموده باشند.

(۳). مج: غرض شما عدم تهیه و تدارک است.

(۴). مج: آن را ما از خزانه عامره به جمیع لشکر مرحمت می‌فرمائیم.

(۵). مج: نداشته باشند.

(۶). مج: مطمح نظر ما.

(۷). مج: این.

(۸). مج: امیرزاده را.

(۹). مج: به عمل آورده باشیم.

(۱۰). مج: تضرع.

(۱۱). مج: عرضه داشتند که بر فرض اینکه شاهزاده عالمیان ترحم به حال فقیران فرموده جمیع مایحتاج و ضروریات لشکر را از خزانه عامره مرحمت فرموده باشند، علت آن است که به قدر سی چهل هزار رأس است و دواب درین لشکر هست لامحاله دو ماهه

عجالهٔ به توقف لشکر در مرو واقع می‌شد و از هرکاه که جزئی‌ترین اسباب است در مرو قدر باعث نمی‌شود که پنج روز لشکر را نموده و عمده مطلب اینکه اصل چله زمستان سدّ ... صحوبت خاطر خواه است از پیش نمی‌رود و رنج همگی ضایع خواهد شد هرچند این رأی ایشان اقرب به صواب و خالی از شایبه غرض و ارتیاب بود.

(۱۲). مج: این معنی.

(۱۳). مج: به امیرزاده القا و خاطرنشان نموده چنانچه او با شما درین قول همداستان شود مطلب شما به شرف.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۷۲

رؤسا و اون بیگیان ترکمانیه حقیقت احوال «۱» را- کما هو حقه- «۲» به دربار توره جان «۳» عرض و امیر مزبور نیز قول آنها را پسندیده «۴» متمنّی گردید که شاهزاده ظفر شعار این عزیمت «۵» را (۱۰۴ ب) به فصل بهار انداخته، ایش محمّد خان و همراهان او را رخصت انصراف و اذن انعطاف ارزانی فرمایند. ایجابا لمسئوله، ایش محمّد خان و همراهان او را، کلهم اجمعین، مورد انعام و احسان بیکران و به خلاع فاخره و مناصب علیه سرافراز و معادل دو هزار تومان عراقی نقد و یک سر اسب یراق مرصّع و دو دست خلعت آفتاب طلعت از خلاع خاصّه مبارکه به جهت امیر توره مرحمت و در دویم شهر رمضان المبارک از رکاب اشرف مرخص و مقضی الوطر عازم مرو گردیدند و «۶» در زمان غیبت ایش محمّد خان، چنانچه رسم و آیین ابنای زمان است، بعضی از حسّاد و کوته‌اندیشان جاه‌طلب، از قبیل یخشی محمّد خان «۷» و اوداق خان و غیره، در خدمت امیر توره زبان به سعایت او گشاده، به بعضی کلمات واهی لاطایل و مزخرفات بیهوده باطل خاطر امیر توره را از ایش محمّد خان غبارآلود و مکدّر «۸» ساختند.

بعد از ورود ایش محمّد خان نظر به خدمات شایسته که از او «۹» در خدمت اشرف نسبت به امیر توره به ظهور رسید و چشم‌داشت تحسین و آفرین بود، قضیه «۱۰» نتیجه برعکس بخشیده و «۱۱» بعضی اسنادهای دروغ به او داده، حسب المرام اهل غرض «۱۲» او را از نظر اعتبار انداخته، گوشه‌نشین ساختند و یخشی محمّد خان «۱۳» و اوداق خان به مشورت و مصلحت «۱۴» یکدیگر به کام دل شاهد حکمرانی را در برگرفته «۱۵»، امر می‌گذرانیدند.

---

(۱). مج: حال.

(۲). مج: کماکان.

(۳). ملک: «جان» ندارد.

(۴). مج: امیر ناصر الدّین توره تصدیق قول ایشان نموده.

(۵). مج: ظفر شعار حصول مطلب ایشان.

(۶). مج: «و» ندارد.

(۷). ملک: یخشی خان. (در مج «محمّد» در زیر اسم اضافه شده است).

(۸). مج: «و مکدر» ندارد.

(۹). متن: ازو.

(۱۰). مج: مطلب.

(۱۱). مج: «و» ندارد.

(۱۲). مج: «اهل غرض» ندارد.

(۱۳). ملک: یخشی خان. (در مج «محمّد» در زیر اسم اضافه شده است).

(۱۴). مج: به شور و صلاح.

(۱۵). مج: در کنار گرفته.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۷۳ خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند از آن جمله رای امیر توره را به بعضی از دلایل نامعقول و مباینت و مخالفت «۱» دین و مذهب ازین دولت که توسّل به آن «۲» سرمایه دین و دولت او بود، منحرف و در دوستی «۳» ایلتذر خان (۱۳۱)، والی اورگنج، که در آن اوان «۴» من حیث الاستقلال بر مسند سروری و فرماندهی ولایت «۵» اورگنج «۶» (۱۳۲) و خیوه (۱۳۳) و الوس ترکمانیه دشت نشسته و بر متّکای سلطنت و جهانبانی تکیه زده دعوی انا و لاغیری می‌کرد و همواره دست (۱۰۵ الف) تعدی و ستم حواشی مملکت بخارا دراز کرده تخم مخالفت حیدر توره را در مزرع خاطر می‌کاشت و به هوای سلطنت ماوراء النهر و بلاد ترکستان پیوسته، خیال استبداد و استقلال در سر داشت، محرّک و به وسوسه و تلبیس آن ابلیس‌صفتان ضالّ و مضل امیرزاده ساده‌دل را به دوستی و متابعت آن مغرور جاهل راغب و مایل ساختند و به جهت استحکام «۷» بنیان دوستی و مضافات بیک نظر بیک انشاباشی خود را با نامه [ای] دوستانه و دو سر اسب به اورگنج فرستاده، خواهشمند مدد و کمک گردید که بند را سد نموده، آب به شهر جاری ساخته باشد و خود به‌قدر میسور از اهالی مرو و ترکمانیه آن «۸» حدود و ثغور جمعیّتی فراهم نموده روانه سربند گردید و به‌قدر امکان دست و پایی می‌کرد. بعد از مدّتی که در سربند سرگردان و معطل «۹» بود، بیک نظر بیک با دو نفر از معتمدان ایلتذر خان وارد و بعضی از اخبارات و پیغامهای «۱۰» شاقه محال‌نما «۱۱» آورده بود «۱۲» که طبع امیر توره از آن نفور و از طریقه اتّحاد ایلتذر خان دور افتاده، مجدّدا بانی اخلاص و سالک طریق یک‌جهتی این شوکت جهانیان مناص گردید و «۱۳» عالم بیک امیر آخور خود را با نامه مخلصانه و عذر تقصیرات سلف روانه دربار فیض اختصاص نموده، از جانب اشرف به مضمون اینکه،

---

(۱). مج: تباین و تخالف.

(۲). مج: «توسل به آن» ندارد.

(۳). مج: دوستی و محبت.

(۴). متن: زمان.

(۵). مج: ولایات.

(۶). ملک: ارگنج.

(۷). مج: به جهت طرح.

(۸). مج: سکنه آن.

(۹). مج: سرگردان و حیران.

(۱۰). مج: پیغامات.

(۱۱). مج: محال.

(۱۲). مج: بودند.

(۱۳). مج: گردیده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۷۴

شعر

این درگه ما درگه نومیدی نیست‌صد بار اگر توبه شکستی بازآی (۱۳۴) عفو خطاپوش پوزش‌پذیر ملوکانه شامل حال او شده، اصلا به روی عالم بیک نیاورده، او «۱» را به شمول عواطف خسروانه «۲» سرافراز ساخته، مرخص و امیرزاده را مجدّدا از مظاهرت و

معاونت «۳» این دولت عظمی امیدوار فرمودند.

سبب تنفّر امیرزاده از ایلتذر خان آن بود که بعد از ورود بیک نظر آن مغرور سفیه «۴» از خود بی‌خبر تا مدّت بیست روز او را به نظر نیاورده، از غایت تکبّر (۱۰۵ ب) و تبختر به سروقت او نپرداخته، «۵» بعد از بیست روز او را احضار و شروع در بعضی سخنان لاطایل «۶» کرده، حکم در جواب امیرزاده «۷» مرقوم و مهر میشوم خود را در روی آن زده و مشارالیه را روانه و نوشته بود که شاهد یاری و مظاهرت ما «۸» نسبت به تو در صورتی چهره خواهد نمود «۹» که جمیع خانواری مرو را کوچانیده، روانه اورگنج و مرو را به تصرّف کسان من واگذار «۱۰» تا به سروقت تو پرداخته باشیم. امیر توره ازین خواهش و حکم او متغیر و متأثر گردیده «۱۱»، فرستاده او را بی‌نیل مقصود برگردانیده، در جواب گفت «۱۲» که مرا به مدد و معاونت تو احتیاجی نیست. از صدور این معنی فی الجمله متنبّه و نادم شده، دانست که از راه صواب منحرف گردیده، فی الحال ایش محمّد خان را احضار و زمام اختیار مملکت را به ید اقتدار او داده، مشارالیه را «۱۳» در قبض‌وبسط مهمات ملکی «۱۴» مبسوط الید گردانیده، به راهنمایی او در مقام معذرت درآمده، با منتسبان این دولت مجددا ابواب ایتلاف و خصوصیت را مفتوح نمود و الآن که

---

(۱). مج: به روی او نیاورده عالم بیک.

(۲). مج: عوارف خدیوانه.

(۳). مج: از معاونت و موالفت.

(۴). مج: «سفیه» ندارد.

(۵). مج: نپرداخت.

(۶). مج: حرفهای پا در هوا.

(۷). مج: جواب نامه امیر توره.

(۸). مج: خود را در رو زده او را روانه به امیر توره مرقوم داشت که شاهد معاونت من.

(۹). مج: در صورتی صورت می‌نماید.

(۱۰). مج: به تصرف منسوبان من داده.

(۱۱). مج: او درهم و متغیر شده.

(۱۲). مج: در جواب او نوشت.

(۱۳). مج: «مشارالیه را» ندارد.

(۱۴). مج: در بسط ولایت.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۷۵

بیست و هشتم شهر ذی القعدة الحرام سنه «۱» ۱۲۲۰ هجری است در طریق ارادت «۲» ثابت‌قدم و در شاهراه اخلاص و عقیدت این دولت دوران عدّت «۳» راسخ دم می‌باشد.

ظهور آثار خلاف و نفاق از ناصیه احوال والی هرات و احتراق خاشاک نفوس و دماء و اموال اهالی آن صفحات از شرر سخط و غضب شاهزاده آفاق و آمدن ایلچیان به پایه سریر فرمانروایی بالاستحقاق «۴»

مکرّر سمت تسطیر پذیرفت که از شعشعه‌انگیزی بوارق سیف و سنان شاهزاده والاشأن «۵» خاشاک وجود طوایف اوزبکیه و اویماقیه (۱۳۵) و ترکمان «۶» که همواره دست تسلّط بر سر اهالی خراسان دراز و ابواب جور و اعتساف را بر روی اهالی «۷» آن سامان

بازداشته، دایم به نهب و اسر و غارت مشغولی می‌داشتند «۸» و از شیمه ذمیمه آزار «۹» و اضرار مسلمانان نکته‌ای را مهمل نگذاشته، «۱۰» (۱۰۶ الف) درین هنگام خفاش‌وار به زاویه خمول و گمنامی خزیده، از ایشان اثری و از تطاول و دست اندازیشان خبری نمانده، از بیم قهرمان قهر شاهزاده نصرت بهر دست تسلّطشان از حواشی مملکت کوتاه و از صلابت رماح و سنان «۱۱» دلیران ظفرمند مورد انتباه گردیده، پا و پی آن گروه شقاوت‌پژوه از ساحت ممالك خراسان مندفع «۱۲» و اشجار آمال آن فئه یاغیه از تیشه عدالت و انتقام منقطع «۱۳» گردید و به کرّات و مرّات بخت‌آزمایی کرده، پیوسته مغلوب و منکوب غازیان ظفر منسوب می‌بودند «۱۴» و از ایشان به

---

(۱). مطابق سنه.

(۲). مج: اخلاص.

(۳). مج: و در جاده ارادت این دولت سعادت اختصاص.

(۴). از «و اموال ...» تا اینجا در حاشیه نوشته شده است. اشرف التواریخ متن ۲۷۵ ظهور آثار خلاف و نفاق از ناصیه احوال والی هرات و احتراق خاشاك نفوس و دماء و اموال اهالی آن صفحات از شرر سخط و غضب شاهزاده آفاق و آمدن ایلچیان به پایه سریر فرمانروایی بالاستحقاق

(۵). مج: سیوف سطوت شاهزاده وافر مهابت.

(۶). وجود [جای خالی] ترکمان و اوزبک و اویماقیه.

(۷). مج: روزگار اهالی.

(۸). مج: داشته.

(۹). مج: و آواز.

(۱۰). مج: نمی گذاشته.

(۱۱). مج: «و سنان» ندارد. (جای خالی)

(۱۲). مج: منقطع.

(۱۳). مج: منقلع.

(۱۴). مج: مغلوب غازیان نصرت‌منسوب و منکوب بهادران ظفر اسلوب می‌بودند.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۷۶

هیچ‌وجه نام و نشانی نبود، تا اینکه در اوایل این «۱» سال جمعی از طایفه اویماق سراسر نفاق جمشیدی (۱۳۶) که در هفت فرسخی هرات یورت و مسکن دارند، علی الغفله نواحی قاین را تاخته، چند نفر از دهاقین و برزگر را اسیر نموده بودند. بعد از تحقیق این خبر امیر علم خان، حاکم قاینات، کیفیّت بی‌اعتدالی «۲» ایل جمشیدی را معروض رأی شاهزاده والا صفات داشته «۳»، چون ایل مزبور مطیع اوامر و نواهی شاهزاده فیروز، والی هرات، و علی الظاهر «۴» با او در مقام متابعت و انقیاد «۵» بودند و سلسله اتحاد و یگانگی فی مابین دولتین علیّتین استوار و رشته ایتلاف و یک‌جهتی «۶» بین الحضرتین برقرار و فی الجمله «۷» استقلال والی هرات و فرمانروایی او در آن صفحات فی الحقیقه بنابر مظاهرت و التفات این دولت «۸» جاوید سمات و یگانگی و مخالصت او «۹» با این دولت قوی‌بنیاد بود، حرکت ایل جمشیدی دال بر عدم مخالصت و یا بر ضعف حال شاهزاده مزبور می‌نمود. علی هذا «۱۰» شاهزاده بلندهمّت بنابر امتحان یا از راه «۱۱» نصیحت نامه دوستانه به والی مزبور مرقوم و مندرج فرمودند «۱۲» که طایفه جمشیدی با آن برادر در مقام متابعت و مطاوعت می‌باشند و در جوار او سکنی دارند.

چنانچه آنها خودسر و یا به اختیار آن برادر مصدر این حرکت شده‌اند، در هرصورت «۱۳» این معنی خلاف طریقه مؤالفت (۱۰۶ ب) و منافی شیوه خصوصیت و دلیل کلّی بر ضعف حال آن صاحب اقبال است. می‌باید سر «۱۴» آنها را احضار و در مقام سیاست آن طایفه اشرار درآمده، رؤسای آن گروه را عبرت اولو الابصار «۱۵» و اسرار اطلاق و شیوه ستوده وفا و وفاق را منظور داشته، قدغن دارند که من بعد پیرامون «۱۶» این گونه حرکات «۱۷» نگردیده، برهم زن هنگامه

---

(۱). مج: همین.

(۲). مج: بی‌اندامی.

(۳). مج: نموده.

(۴). مج: ظاهرا.

(۵). مج: مقام انقیاد. (بعد از آن جای خالی است.)

(۶). مج: و عهود قدیم.

(۷). مج: فی الحقیقه.

(۸). مج: در آن صفحات بنابر التفات این شوکت.

(۹). مج: «او» ندارد.

(۱۰). مج: بنابرین.

(۱۱). مج: و یا در مقام.

(۱۲). مج: فرموده‌اند.

(۱۳). مج: در هردو حال.

(۱۴). مج: می‌باید که سران.

(۱۵). ملک: ألو الابصار.

(۱۶). مج: به پیرامون.

(۱۷). مج: حرکات ناهنجار.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۷۷

یگانگی و موالات «۱» نگردند، و الّا چنانچه منتسبان دولت علیّه در مقام گوشمال و تلافی آن حرکت «۲» آن فرقه ضلال برنیایند «۳» و احیانا از عبور دلیران نصرت مآل ضرری حادث محال و متعلّقات «۴» آن صاحب اقبال گردد، و حمل بر افعال «۵» خود نموده، از کارپردازان شوکت بهیّه آزرده‌خاطر نگردند و به جهت اطلاق اسرا و تبلیغ‌نامه اسماعیل بیک غلام بیات نیشابوری از رکاب ظفرانتساب مأمور «۶» گردید.

والی هرات ظاهرا اهتمام تمام در اطلاق اسرا نموده، چون کاری از پیش نرفت و یا اینکه رنجش «۷» خاطری که به جهت غوریان داشت، تهاون و تسامح ورزیده، به معاذیر غیر مسموعه متمسّک و دو ماهه مهلت خواستند «۸» که امتثال مثال «۹» واجب الاذعان «۱۰» نموده باشد و درین خصوص مراسله [ای] دوستانه «۱۱» به دربار شاهزاده یگانه انفاذ «۱۲» و در استحکام مبانی عهود قدیم مبالغه تام و تمام نمود. ازین جانب بنابر عهود والی هرات مترصد زمان موعود بودند تا اینکه مدتی از وعده منقضی شده، اثری ظاهر نگردید. مقارن این حال صاحبان اسیر از قاینات به رسم دادخواهی به پایه سریر والا مجتمع شده، دامن‌زن آتش غیرت شاهزاده والاصفت گردیدند. غیرت سلطنت و ناموس شهامت تقاضای آن کرد که در مقام دادخواهی درآمده، والی هرات را اندکی از

خواب غفلت بیدار و از باده نخوت هشیار سازند. لهذا فوجی از سواران هزاره‌جات و تیموری که در حدود خواف و باخرز و جام جای‌گیر و یورت داشتند، مأمور (۱۰۷ الف) به تاخت نواحی هرات فرموده، که به قدر امکان در نهب و غارت ایل و الوس افاغنه و اویماقات سکنه هرات پرداخته باشند. مأمورین حسب الحکم قضا تمکین به قدر یک هزار سوار جرّار که هریک «۱۳» غبار معرکه را توتیای دیده آرزو می‌پنداشتند، در اواخر شهر «۱۴» شوال، چون قضای ناگهانی «۱۵» و اجل عاجل به سروقت هرویان رسیده، تا

---

(۱). مج: موالات و یگانگی.

(۲). مج: «آن حرکت» ندارد.

(۳). مج: «برنیایند» ندارد.

(۴). مج: ضرری لاحق محال.

(۵). مج: موالات و یگانگی.

(۶). مج: مأمور به هرات.

(۷). مج: بنابر سبب رنجش.

(۸). مج: خواسته.

(۹). مج: امتثال امر.

(۱۰). مج: واجب الاذعان را.

(۱۱). مج: مخلصانه.

(۱۲). مج: قلمی.

(۱۳). مج: هریک از آن.

(۱۴). مج: «شهر» ندارد.

(۱۵). مج: مبرم.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۷۸

دروازه «۱» هرات از قتل و نهب و غارت فروگذاشت ننموده، با غنیمت بسیار و کسیب بی‌شمار در ضمان حراست «۲» حضرت پروردگار به مساعدت «۳» اقبال شاهزاده بی‌همال عود به رکاب اشرف نموده، مورد تحسین و سزاوار آفرین گشتند. کرم جبلی شاهزاده وافر احسان اقتضای آن کرد که آن غنایم نامحصور را سوای اسرا که به ضبط سرکار مقرّر گردید، سایر را «۴» به ایشان بذل و عطا فرمودند و حسب الامر الاشرف آن اموال بی‌قیاس و شمار را «۵» در میان غازیان موافق ضابطه سمت انقسام پذیرفت.

شاهزاده فیروز بعد از سنوح «۶» این امر عجیب و ظهور این واقعه غریب در بحر اضطرار و لجه اضطراب غوطه‌ور و «۷» در شبکه تحیّر و تحسّر افتاد. خیراندیشان و ریش‌سفیدان افاغنه صلاح در آن دیدند که کس سخندانی روانه دربار شاهزاده جم اقتدار ساخته که به تدارک و تلافی مافات پرداخته، بنیان محبّت را محکم و مبانی خصوصیت را مستحکم ساخته باشد، لهذا صمد خان درّانی علی کوزایی (۱۳۷) را بلافاصله با مراسله [ای] مخلصانه و اظهار یگانگی گسیل «۸» دربار خلافت مبانی نموده، ایلچی مزبور به واسطه امنای دولت بهیّه شرفیاب حضور گردیده، نامه و پیغامی که داشت، بعد از ترخیص از جانب اشرف، به تبلیغ آن پرداخته، شرایط سفارت و لوازم رسالت را به جای «۹» آورده، در استحکام قواعد موالات مبالغه‌ها «۱۰» نمود. «۱۱» حاجی فیروز بنابر توهّمی که داشت قوّت واهمه او را (۱۰۷ ب) بر آن گماشته که از فرستادن صمد خان متقاعد نشده، متعاقب آن، حسین علی خان اویماق، که مرد کهن‌سال مجرّب و از نیک و بد روزگار «۱۲» مهذّب و از «۱۳» ریش‌سفیدان اویماقیه ممتاز «۱۴» و بزرگ ایل درزی (۱۳۸)

و فیروزکوهی الاصل بود، روانه رکاب نصرت انتساب شاهزاده

---

(۱). مج: در دروازه.

(۲). مج: سلامت.

(۳). مج: حضرت آفریدگار به نیروی.

(۴). مج: گردید بالتمام.

(۵). مج: «و شمار را» ندارد.

(۶). مج: صدور.

(۷). مج: غوطه خورده.

(۸). مج: روانه.

(۹). مج: جا.

(۱۰). مج: مبالغها.

(۱۱). مج: نمود و.

(۱۲). مج: از روزگار و سوانح ایام.

(۱۳). مج: از جمیع.

(۱۴). مج: «ممتاز» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۷۹

کامیاب نموده، متمنّی گردید که در تشیید مبانی دولتین علیّتین که به حسب معنویت متّحد و یکی شمرده می‌شود «۱»، نهایت مبالغه را به جای «۲» آورده، مستدعی گردید که شاهزاده والاصفات والی هرات را من جمله خود و یکی از حکّام ولایات «۳» پادشاهی دانسته، از آنچه گذشته «۴» بگذرند.

حسین علی خان مزبور در بیست و دویم شهر ذی قعده ۱۲۱۹ «۵» شرفیاب حضور و آنچه مأمور بود به عرض رسانید «۶» و از جانب اشرف والا «۷» به نوازشهای «۸» خسروانه مستظهر و به نویدات سراسر امید مستبشر گردیده، با خلعت و انعام «۹» و احسان لا کلام «۱۰» غریق بحر امتنان شده، رخصت انصراف حاصل نمودند و جواب مراسله والی هرات مرقوم رقم «۱۱» منشیان با عزّ و شأن «۱۲» عطارد نشان گردیده، او را نیز به مراحم پادشاهی و مکارم نامتناهی و شرف اخوّت و یگانگی این دولت جاوید مباهی مطمئن و امیدوار ساخته، از جانب اشرف فتحعلی خان کلهر که مردی کاردان و از همه چیز «۱۳» آگاه بود، به سفارت هرات مأمور و به مرافقت ایلچیان هرات «۱۴» به مقصد شتافته، حاجی فیروز را مجددا قرین استبشار ساخته، «۱۵» قبل از استرخاص و انصراف ایلچیان والی هرات، رحمة اللّه خان افغان، که از معتمدان دولت شاهزاده قیصر بود، با مراسله [ای] دوستانه «۱۶» شرفیاب رکاب و وقایعی که فی مابین او و میرزا کامران در قندهار روی داده بود، بیان نموده معروض داشت و در معنی نصرتی که بعد از هزیمت لاحق روزگار او شده بود «۱۷»، از معاونت بخت بیدار این شوکت ابد مدار دانسته، محمول بر اخلاص خود «۱۸» به این خاندان (۱۰۸ الف) خلافت‌نشان نموده، در طریقه

---

(۱). مج: معنوی یکی است.

(۲). مج: جا.

(۳). مج: «ولایات» ندارد.

(۴). مج: از گذشته‌ها. [متن: گذشتها]

(۵). ملک: «۱۲۱۹» ندارد.

(۶). مج: معروض داشت.

(۷). مج: «والا» ندارد.

(۸). مج: نوازشات.

(۹). مج: انعام و نوازش.

(۱۰). مج: مالا کلام.

(۱۱). مج: قلم.

(۱۲). مج: با «عزّ و شأن» ندارد.

(۱۳). مج: مرد کاردان همه جا.

(۱۴). مج: والی هرات.

(۱۵). مج: استظهار ساختند.

(۱۶). مج: یکجهانه.

(۱۷). مج: گردید.

(۱۸). مج: «خود» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۸۰

مصادقت و ولا خود را ثابت‌قدم و راسخ دم شمرده، متمنّی تشیید مبانی موالات «۱» گردید.

ایلچی مزبور به واسطه امنای دولت بهیّه کامیاب حضور گردیده، مراسله و پیغام‌های «۲» مخلصانه را گذرانیده، مورد نوازش‌های «۳» لایتناهی و اصطناعات شاهزاده نصرت مباهی گردیده، کامیاب و مقضی المرام رخصت انصراف حاصل نمود.

مأمور شدن محمّد خان قاجار نایب الایاله از رکاب‌ظفر هم‌عنان به دربار کیوان‌مدار پادشاه صاحبقران

چون در هفتم شوال سنه ماضیّه ۱۲۱۹، «۴» چنانچه گذشت، حسین خان سردار از جانب شاهزاده کامکار مأمور به دربار سپهر اقتدار «۵» پادشاه جم افتخار «۶» گردیده بود که امور ولایت و قرار و مدار لشکری و رعیت را مضبوط نموده، مراجعت به رکاب نماید، در هیجدهم شوال «۷» همین سال شاهزاده بی‌همال محمّد خان نایب را به انجام بعضی خدمات روانه درگاه جهان‌پناه پادشاهی نموده که بدانچه از جانب اشرف مأمور است به تقدیم رسانیده، مراجعت به رکاب‌ظفر انتساب نموده باشد.

محمّد خان حسب الامر واجب الاذعان در اصل زمستان صعوبت سفر را بر راحت حضر مرجّح دانسته، در موعد مزبور از رکاب منصور مرخص و مأمور به انجام خدمات مقرّره گردیده، «۸» چون امر آذربایجان به علت وجود کفره روس درین زمستان اختلالی «۹» پذیرفته بود، رای جهان‌آرای «۱۰» پادشاه جم بارگاه «۱۱» بر آن متعلّق گشت که محمّد خان را مأمور به خدمت نایب السّلطنه نموده باشند. این معنی از خارج افواها به «۱۲» سمع همایون شاهزاده ظفر «۱۳» رهنمون رسیده «۱۴»، از فقدان چنین نوکر کارآمد خیرخواه متأسّف و متأثر «۱۵» شده، در جزو عریضه [ای] به

---

(۱). مج: متمنی مبانی محبت.

(۲). مج: پیغام.

(۳). مج: نوازشات.

(۴). ملک: «۱۲۱۹» ندارد.

(۵). مج: مدار.

(۶). مج: اقتدار.

(۷). مج: بالای «شوال» نوشته شده: ۱۲۲۰.

(۸). مج: گردید.

(۹). مج: فی الجمله اختلالی.

(۱۰). مج: مهرآرای.

(۱۱). مج: جمجاه فلک‌بارگاه.

(۱۲). مج: افواها قرع سمع.

(۱۳). مج: نصرت.

(۱۴). مج: گشته.

(۱۵). مج: متلهف.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۸۱

خط مبارک خود به پادشاه عالمیان پناه نوشته، متمنّی انصراف آن اراده که در خاطر «۱» پادشاهی رسوخ تام و تمام پذیرفته بود گردیده، حضرت «۲» ظلّ اللهی بنابر رضاجویی خاطر فرزندان ارشد «۳» خود، آن رای را از خاطر مبارک متروک «۴» و یک هزار نفر از غازیان رکابی دسته قراچورلو علاوه بر عساکر مأمورین خراسان ابواب جمع و در بیست و هفتم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۲۰ بارس ئیل «۵» ترکی حرکت ایشان مسموع و مذکور گردید. «۶»

تطاول ایشپخدر سردار روس به ولایت باکو و شیروان و مقتول شدن آن مخذول به تیغ انتقام غازیان جلادت‌نشان. «۷»

ایشپخدر، سردار روس، در اصل «۸» زمستان بار اقامت منحوس خود را در گنجه که مأمن آن بداختر بود گشوده به اهتمام تمام در تسخیر شیروانات «۹» و قبه و دربند و بادکوبه «۱۰» پرداخته، دمی از هوای تسخیر آن ولایات نمی‌آسود و به بستر استراحت لحظه [ای] «۱۱» نمی‌غنود. تا اینکه مصطفی قلی خان، حاکم شیروان، «۱۲» از تطاول آن خذلان‌نشان در تضییق محاصره افتاده، به هزار مشقّت از آنجا خود را به سقناق کشیده «۱۳»، تمامی شروانات مسخّر آن شقاوت سیر گردیده، چون از شدّت زمستان و کثرت برف و باران راه چاره «۱۴» از چهار طرف مسدود بود، مأیوس گردیده، از در صلح «۱۵» و استیمان درآمده، خواهشمند گردید که ایشپخدر خود رفته

---

(۱). مج: مزاج.

(۲). مج: حضرت اعلی شاهی.

(۳). مج: فرزند رشید.

(۴). مج: متحرف.

(۵). متن: بارس ایل.

(۶). مج: در بیست و هفتم شهر محرم الحرام ۱۲۲۰ از درگاه فلک احتشام مأمور به رکاب ظفرفرجام شاهزاده نصرت انجام فرمودند و الی حال که سیزدهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۲۰ بارس ئیل ترکی است به تواتر خبر حرکت ایشان مسموع و مذکور می‌شود.

(۷). مج: از «به تیغ ...» تا اینجا را ندارد.

(۸). مج: میان.

(۹). مج: شروانات.

(۱۰). مج: باکوبه. (همه‌جا)

(۱۱). مج: «لحظه» ندارد.

(۱۲). مج: شروان.

(۱۳). مج: انداخته.

(۱۴). مج: چون در چله زمستان و شدت برودت و کثرت برف راه چاره‌پژوهی.

(۱۵). مج: مسدود بود و مأیوس گردیده بود از در امان.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۸۲

در سقناق او را خاطرجمع نماید. آن مغرور مست باده نخوت «۱» از راه غرور پروا نکرده، تمنّای او را به قدم اجابت تلقی نموده، با چند نفر از خواص رفته، مصطفی قلی خان را مطمئن و آن بی‌غیرت فرصت چنینی را از دست داده، عار و ننگ «۲» را به یک‌سو نهاد و «۳» با آن کافر تیره‌بخت بیرون آمده، تمامی شروانات از دست بداد. «۴»

ایشپخدر بعد از انجام آن امر شگرف که هرگز در مخیّله او خطور نکرده بود «۵»، لوای تکبّر و تجبّر برافراخته، به امید تسخیر بادکوبه رایت‌افراز شد. چون پیش ازین «۶»، حسب الاستدعای حسین قلی خان بادکوبه «۷» که حاکم بالاستقلال آنجا بود، پادشاه «۸» فلک‌بارگاه عسکر خان افشار را با هزار سوار «۹» جرّار رکابی مأمور به محافظت بادکوبه و معاونت حسین قلی «۱۰» خان فرموده بودند، عسکر خان در بادکوبه با حاکم آنجا متّفق و در اساس قلعه‌داری لوازم اهتمام (۱۰۹ الف) به‌جای آورده، «۱۱» دست تعرّض ایشپخدر از دامن مطلب کوتاه مانده، مدّت‌های مدید «۱۲» در عین زمستان در تضییق محصورین کوشیده، حسین قلی خان و عسکر خان مراتب اهتمام محاصره کفره روس را به طریق واقع «۱۳» معروض رأی نایب السّلطنه عباس میرزا داشته، طالب مدد و کمک گردیدند. «۱۴»

نایب السّلطنه به توهّم اینکه مبادا بادکوبه «۱۵» از دست برود و سرحدّ دشت و گرجستان از تصرّف منسوبان شوکت جاوید بنیان بیرون رود، در عین برودت هوا که خون «۱۶» در عروق مرد منجمد می‌گشت و از کثرت برف کوه و دشت یکسان می‌نمود، «۱۷» فوجی از غازیان را که هریک از دم شمشیرشان خون خصم روان «۱۸» و از بیم صمصام خون آشامشان نهنگ در قعر

---

(۱). مج: مغرور بدمست.

(۲). مج: ننگ و عار.

(۳). مج: نهاده.

(۴). مج: داده.

(۵). مج: نمی‌کرد.

(۶). مج: چون قبلزین.

(۷). ملک: حسنقلیخان. مج: حسنقلی خان باکوبه.

(۸). ملک: پادشا.

(۹). ملک: پیاده.

(۱۰). مج: حسنقلی خان.

(۱۱). مج: اهتمام را به‌جا آورند.

(۱۲). مج: ممتد.

(۱۳). مج: شتی.

(۱۴). مج: گردیده‌اند.

(۱۵). مج: باکوبه. بعد از آن جای خالی هست.

(۱۶). مج: بنیان خالی بماند در عین چله که برودت هوا خون.

(۱۷). مج: بود.

(۱۸). مج: چکان.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۸۳

بحر لرزان بود، به سرداری حسین قلی خان و پیر قلی خان قاجار، (۱۳۹) مأمور به بادکوبه و معاونت محصورین آن دیار و مدافعه روسیه خذلان شعار نمودند. از نوادر اتّفاقات، سردار روس از تسخیر بادکوبه مأیوس و کام و ناکام از دور قلعه برخاسته، مرحله‌پیمای طریق «۱» ادبار بود که بی‌خبر در آن‌طرف مغان «۲» لشکر اسلام با عساکر «۳» ظلام مصادف و نایره قتال و جدال اشتعال یافته، با اینکه هردو لشکر از آیین حزم دور افتاده، بی‌قاعده راه می‌پیمودند، بنابر تباین دین و مذهب و اختلاف طریقه و «۴» ملّت چنان حرب صعبی اتفاق افتاد که معرکه‌آرای سپهر بدان گونه رزمی ندیده و سپهدار چرخ اخضر چنان گیروداری مشاهده ننموده. سرهای مبارزان چون گوی در میدان گردان و تن‌های بهادران در خاک و خون غلتان، تنور حرب چنان برافروخت که خاروخاشاک وجود بهادران یکسر بسوخت. دریای خون در هیجان و رود ارس دیگر در میان روان گردید. چون همیشه ظفر دو اسبه پیشرو جنود اقبال و خصم تیره‌روز بداختر قرین نکال و وبال می‌باشند، «۵» از قوّت اسلام و از نیروی «۶» پادشاه سکندر غلام و امداد بواطن قدسی، مواطن ائمه اثنا عشر- علیهم السلام- سپاه اسلام (۱۰۹ ب) بر طغات «۷» ظلام غلبه نموده، تیغ در ایشان نهاده، جمعی کثیر و جمعی غفیر از آن گروه شریر طعمه شمشیر غازیان شیرگیر و اسیر «۸» سرپنجه تقدیر شده، لوای بخت ایشپخدر (۱۴۰) نگونسار و در آن گیرودار به دست یکی از مبارزان سپاه ظفر شعار علف شمشیر آتشبار شد. «۹» علم اقبال کفره روس نگون و سردار آن گروه غدّار با بعضی از مشاهیر ایشان غریق لجّه خون و بقیهٔ السّیف مجروح و محزون خود را به توپخانه کشیده، آنجا را مأمن و به مدافعه پرداختند و جنگ گریز خود را به دریا رسانیده، کشتی‌نشین بحر ادبار و رهنورد ساحل فرار (۱۱۰ الف) گردیدند. اجناد ظفرقرین به جمع‌آوری سر و اخترمه آن گروه بدآیین

---

(۱). مج: وادی.

(۲). مج: مغان قریب.

(۳). مج: عسکر.

(۴). مج: اختلاف قواعد و قوانین.

(۵). مج: می‌باشد.

(۶). مج: نیروی اقبال.

(۷). مج: طغاهٔ.

(۸). مج: اسر.

(۹). مج: «شد» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۸۴

پرداخته، «۱» تمامی آلات و ادوات «۲» حرب و توپخانه ایشان نصیب «۳» غازیان نصرت کسیب «۴» و نعش ایشپخدر را از زیر چندین کشته‌ها «۵» بیرون آورده، سر آن بداختر «۶» و خامت سیر را که هوای «۷» سروری و خودسری داشت از چنبر گردنی به چنبر فلك درنمی‌آمد، بریده و دستی که در مقام درازدستی چرخ برین را به زیردستی می‌خواند امیدهای دراز را به زیر پا نهاده، از ملك بدن که در حوزه اختیارش بود کوتاه آمد و به سزای اعمال خود برسید. «۸»

القصه، «۹» سر و دست پرشرّ و شور آن بدمست مغرور را گسیل درگاه جهان‌پناه و پادشاه ظلّ اللّه. «۱۰» دست آن بدبخت را به صحابت مراد حاصل بیك غلام افشار روانه نزد شاهزاده نامدار فرموده، حسب الامر قدر قدر «۱۱» شاهزاده وافرحشمت دست آن بداختر را «۱۲» آویزه دار عبرت کردند «۱۳» تا بر عالمیان ظاهر و واضح باشد که هرکس به حواشی ممالك اسلام بنای درازدستی گذارد «۱۴»، سیّافّان شوکت علیّه سزایش را این‌چنین در کنارش خواهند نهاد و شحنه قهر کارپردازان سلطنت بهیّه داد عملش را چنین خواهند داد. عزیزی درین خصوص گفته است: «۱۵»

---

(۱). در حاشیه سمت چپ برگ ۱۷۲ نسخه مجلس مطلب زیر نوشته شده است.

«هو اللّه تعالی» گزارش قتل ایشپخدر چنین نگارش یافت که آن مغرور بدمست در حالت محاصره بادکوبه خواهش کرد که حسین قلی خان را چون حاکم ملاقات نماید. حسینقلی خان با چند نفر از متهوّران مواضعه کرده، کمر قتل آن بداختر را بر کمر بست و با ارباب مواضعه بر بازگیر جلادت نشسته آن مردود نیز با مورودی از خواص ساخته و پرداخته با کمال بطش و غرور به ملاقات حاکم بادکوبه فایز شد. رسیدن همان بود و تیر جان‌فرسا بر جگر خوردن همان. بهادری [که] به قتل آن بدمست مبادرت نموده با شمشیر خونریز پس از زخم گلوله پیکر آن شریر را ریزریز نموده، سر و دست و اعضای آن بدمست را به دربار پادشاهی فرستاد و بقیه روسیه منهزم در عرض راه به سپاه کینه خواه پادشاهی مصادف شده مصاف حاد شد. به تاریخ شهر ذی حجهٔ الحرام ۱۲۳۰ تحریر شد. راقمه مؤلفه.

(۲). مج: تمامی اسباب و آلات.

(۳). مج: کسیب.

(۴). مج: نصیب.

(۵). مج: نعش‌ها.

(۶). مج: بداختر آن.

(۷). مج: ادعای.

(۸). مج: در مقام درازدستی ممالك اسلام ید طولا داشت از ملك بدنش جدا نموده از زبردستی زیر پا گذاشته امیدهای دور و دراز او را کوتاه و از مخمصه آشوب‌طلبی و از ولوله جهانگیری مورد انتباه ساختند و.

(۹). مج: «القصه» ندارد.

(۱۰). مج: ظل اله.

(۱۱). مج: «قدر قدر» ندارد.

(۱۲). مج: «را» ندارد.

(۱۳). مج: گردید.

(۱۴). مج: نماید.

(۱۵). مج: «است» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۸۵ ای آنکه به خیل روسیان میر شدی‌وز روس به ایران پی تسخیر شدی

اعضای تو سربه‌سر جهان را بگرفت‌حقا که پس از مرگ جهانگیر شدی بقیّه روسیه که در گنجه و تفلیس به‌سر می‌بردند در تنگنای قلاع «۱» و زوایای مأمن خود خزیده، کیفیّت قتل ایشپخدر را به پادشاه روس اعلام نمودند «۲» و ساحت شیروانات «۳» و دربند و بادکوبه از وجود ضلالت آمود آن گروه خبیث مصفّا گردید و الآن که سیزدهم شهر صفر المظفر است، اعلام آسمان خرام نایب السّلطنه به انتظام مهمات گرجستان و مراقبت ساکنین و قاطنین آن سامان سایه‌افکن است. «۴»

گسیل اسبان نادره نامی از جانب شاهزاده گرامی به درگاه جهان‌پناه اعلی‌حضرت شاهنشاهی

(۱۱۰ ب) چون هرسال شاهزاده بی‌همال به قاعده و قانون مستمّره و دستور و آیین معهوده، افراس خوب و اجیاد ممتاز «۵» گرامی چه از نوع «۶» خانه‌زاد با رعونت خوش‌اندام «۷» هامون‌نورد و چه از جنس ترکمانیه قوی‌هیکل «۸» توانای صحراپرورد، از هرجا و هراوبا که فرد کامل آن را «۹» گمان می‌کردند، «۱۰» تحصیل و به جهت پیشکشی نوروز به «۱۱» درگاه جهان‌پناه پادشاهی گسیل «۱۲» می‌نمودند. درین سال دو سر اسب نادر المثل که می‌توان گفت نظیر آن در جمیع جهان صورت امکان نپذیرفته بود و از خانه‌زادهای محمّد خان هزاره بود، چون به همه جهت امتیاز داشت «۱۳»، محمّد خان بیگلربیگی از حسن ارادت و اصابت رأی، «۱۴» اسبان مزبور را

---

(۱). مج: قلعه.

(۲). مج: نموده‌اند.

(۳). مج: شروانات.

(۴). مج: گرجستان معطوف و همگی همت والا نهمتش به ترفیه حال ساکنین و قاطنین آن سرحدات مصروف است.

(۵). مج: و قانون سنوات پیش و توره و آئین خویش اسب‌های خوب نامی و افراس دلبند.

(۶). مج: «نوع» ندارد.

(۷). مج: خوش‌اندام شکیل.

(۸). مج: از ترکمانی قوی‌اندام.

(۹). مج: «فرد کامل آن را» ندارد.

(۱۰). مج: می‌بردند.

(۱۱). مج: نوروزی انفاذ.

(۱۲). مج: «گسیل» ندارد.

(۱۳). مج: نادره‌ای که در کل آفاق به هم نمی‌رسد از خانه‌زادهای [متن: خانزادهای] محمّد خان بیگلر بیگی هزاره به عمل آمده چون در هیچ قرن مثل این دو اسب چشم روزگار ندیده بود.

(۱۴). از اصابت رای و حسن اخلاص.

اشرف التواريخ، متن، ص: ۲۸۶

به رسم «۱» پیشکش انفاذ دربار فلک‌مدار شاهزاده جم مقدار «۲» نموده، مورد تحسین و سزاوار آفرین گشته، به انعام دو هزار تومان عراقی و دو دست خلعت آفتاب طلعت «۳» سرافرازی یافت. در اوانی که مواکب ظفر مأنوس از فتح کفره روس نهضت به مستقر خلافت «۴» فرموده بودند، یکی از آن دو اسب را «۵» که هردو سر خنگ قوی‌هیکل خوش‌رنگ صبا رفتار ثعبان آهنگ بودند که فی الحقیقه ثالث آنها، اگر فرضا وجود داشته، از قبیل وجود عنقا خواهد بود، مصحوب محمّد خان نسقچی‌باشی «۶» انفاذ دربار شاهنشاهی نمودند. «۷» من جمیع الجهات مطبوع طبع مشکل‌پسند پادشاهی آمد «۸» و محمّد خان به مکارم پادشاهی جم جاه «۹» اختصاص یافته، با حصول کام و نیل مرام مراجعت به رکاب نصرت فرجام شاهزاده فلك احتشام نموده، در بیست و چهارم شهر ذی قعده جبهه مراد به خاک آستان مروّت‌نشان اشرف سوده، کیفیّت خوشنودی و رضامندی پادشاه عالم «۱۰» پناه را از پسند اسب مزبور و مقبولی طبع مبارک معروض داشته «۱۱»، مورد نوازش «۱۲» گردید و به جهت ابلاغ پیشکشی «۱۳» این سال محمّد ربیع خان قور یساول‌باشی که به قدمت خدمت از همگنان رتبه برتری داشت، مأمور شده، (۱۱۱ الف) با «۱۴» ده سر اسب راهوار صبا رفتار که هرکدام به خوبی بی‌نظیر «۱۵» و مشهور عالم بودند، در دویّم شهر ذی حجهٔ الحرام ۱۲۲۰ «۱۶» مأمور به دربار پادشاه گردون غلام گردید. «۱۷»

---

(۱). مج: بر سبیل.

(۲). مج: دربار مکرمت اختصاص شاهزاده فلک‌مقدار.

(۳). مج: خلعت فاخر.

(۴). مج: سلطنت.

(۵). مج: «را» ندارد.

(۶). مج: سرخنگ خوش‌رنگ قوی‌هیکل نازک‌اندام خوش‌سیمای با رعونت و طنازی بودند که ثالث نداشتند به صحابت محمّد خان نسقچی‌باشی به رسم پیشکش.

(۷). مج: نموده که.

(۸). مج: شاهنشاهی شده، آن اسب نادره بی‌نظیر در عراق ضرب المثل و مقبول برنا و پیر کرده.

(۹). مج: «جم جاه» ندارد.

(۱۰). مج: عالمیان.

(۱۱). مج: از گسیل اسب نادره عرض نموده.

(۱۲). مج: نوازشات.

(۱۳). مج: پیشکش نوروزی.

(۱۴). مج: «با» ندارد.

(۱۵). مج: نظیر نداشتند.

(۱۶). مج: ذیحجه الحرام ۱۲۲۰.

(۱۷). مج: گردیده.

اشرف التواريخ، متن، ص: ۲۸۷

از نوادر اتّفاقات، شب پنج‌شنبه غره شهر مزبور که سه چهار روز بعد از انقضای چله کوچک زمستان بود و روزش هوا اعتدالی

داشت «۱» این‌قدر برف آمد که کوه و صحرا سمت تساوی پذیرفته، روی زمین سیماب‌گون گردید. به جهت موانع کثرت برف و برودت هوا دو سه روزی رفتن او در عقده تعویق و تأخیر افتاده، بالاخره به مظنّه اینکه مبادا در ایّام عید سعید از گذرانیدن پیشکش به موقع و محل شرف‌اندوز بساط عاطفت سلطانی نشود، لهذا از مصدر حکمرانی امر قضا مبانی صادر گردید که به قدر یک صد نفر پیاده قطع مفاوز و مسالک نموده، راه را میسور العبور نمایند «۲» و امتثالا لامره الاعلی، روز دویم را توقّف و روز شنبه، نهم شهر مزبور، متوکلا- علی اللّه، عازم دربار پادشاه «۳» منصور شده، از ارض اقدس عازم مقصد «۴» گردیدند و از نتایج اقبال شاهزاده بی‌همال مزاج هوا چون سیمای مهوشان «۵» شکفته و خندان و عارض آفتاب جهانتاب که در نقاب ابر مختفی و پنهان بود، بی‌پرده چهره‌نمای جهانیان گردید «۶».

و هم درین سال در اواخر ثور «۷» که ماهچه رایت اژدهاپیکر که «۸» به عزم گوشمال تکّه ضلالت سیر از مستقرّ جلالت به سمت دشت شقه‌گشا گردید، حرارت هوا به نوعی بود که شیر فلک «۹» چون ماهی در تابه اضطراب می‌تپید «۱۰» و گاو زمین از تابش آفتاب ماهی‌آسا در دریای عرق غرق «۱۱» می‌گردید. هرسحر که مشعل مهر از تنور مشرق چهره می‌افروخت، کوه و صحرا را یکسر از شعله برق‌آسا «۱۲» می‌سوخت و هرکه را این احوال مشاهده می‌گردید «۱۳»، کبوتروار در دام اضطراب بود که با چنین حرارت هوا و تابش خورشید «۱۴» کار لشکر به کجا

---

(۱). مج: کوچک و روزش هوای ملایم گرم بسیار خوب بود.

(۲). مج: راه را طی نمایند.

(۳). مج: پادشاه موید.

(۴). مج: راه.

(۵). مج: دلبران.

(۶). مج: بود ظاهر و نمایان گردید، چهره هوا برافروخته زمین خرم گشت.

(۷). ملک: «ثور» ندارد. جای آن خالی است.

(۸). مج: «که» ندارد.

(۹). مج: از حدت گرمی.

(۱۰). متن: می‌طپید. (همه‌جا)

(۱۱). مج: آفتاب غرق عرق.

(۱۲). مج: صحرا یکسره از تأثیر حرارت آن.

(۱۳). مج: هرکس مشاهده این احوال می‌نمود.

(۱۴). مج: چنین گرمی هوا و حدت خورشید جهان‌آرا.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۸۸

خواهد رسید. «۱» از نتایج بخت بلند و آثار اقبال سعادت‌پیوند شاهزاده ظفرمند، «۲» در همان روز (۱۱۱ ب) از «۳» ارض سعادت‌اندوز رایت نصرت پیرا «۴» به عزم دشت پرچم‌گشا کردند. «۵» مزاج هوا مانند دل اعدا «۶» به نوعی فسرده گشت که در منزل اول سحرگاهان آب در مطارها یخ بست «۷» و به نهجی «۸» سرما دست تطاول گشود که متاع خوف و اضطراب «۹» گرما را از دلها ربود.

در چمن سنگ بست که اول منزل جنود ظفر پیوست بود، آثار فتح و علامات فیروزی «۱۰» از ناصیه احوال روزگار لایح و نمودار و

نشانه نصرت و امارات بهروزی از بشره افعال ثوابت و «۱۱» سیّار واضح و آشکار گردید. «۱۲» عارفان عاقل و عاقلان بیداردل آن را مقدّمه نصرت «۱۳» و ظفر دانسته، حمل بر نیروی اقبال و قوّت کار نمودند. شاهزاده کامکار به اراده جزم و رأی «۱۴» درست در فکر سرانجام کار افتادند. از حسن اتّفاقات، در آن سفر از دم‌سردی و برودت هوا چهره مطلوب آفتاب مرغوب‌تر از مشاهده مه‌رویان خورشید احتجاب بود و احدی در مدّت مسافرت از گرمی مهر متنفر نشد و آفریده را مجاورت خورشید در آن عرض عریض متضرّر نساخت «۱۵» تا به سعادت و اقبال در کنف حمایت ایزد ذو الجلال و ظلّ عاطفت شاهزاده بلنداقبال ساحت ارض خلد مثال محل اقامت عساکر ظفر مآل گردید و آن سفر به خیر و عافیت «۱۶» به سر رسید.

---

(۱). مج: منجر خواهد شد.

(۲). مج: ظفرپیوند.

(۳). مج: که از.

(۴). مج: رایت ظفر پیرا.

(۵). مج: گشت.

(۶). مج: چون دل تکّه.

(۷). مج: مطاره منجمد شده.

(۸). مج: به نوعی.

(۹). مج: خوف و دهشت.

(۱۰). مج: ظفر.

(۱۱). مج: بشره احوال کواکب.

(۱۲). مج: گردیده.

(۱۳). مج: فتح.

(۱۴). مج: قوت کار شاهزاده بی‌همال نموده به امل فصیح و عزم.

(۱۵). مج: در آن سفر از برودت هوا و سردی آن همیشه چهره آفتاب مطلوب و دیدن خورشید و مصاحبت او منتهای مقصود بوده احدی از حدت آن متضرر و متنفر نگشت و طبع هیچ آفریده ازو منزجر نشد.

(۱۶). مج: عاقبت آن سفر خجسته‌اثر به خیر و خوشی.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۸۹

مقرّر شدن حکومت ارض فیض‌نشان و محال «۱» سر ولایت و چناران به محمّد صادق خان

چون همیشه اوقات «۲» حقوق خدمتگزاری جان‌نثاران قدیم و چاکران بر «۳» جاده عبودیت مستقیم منظور نظر انور «۴» والا و مکنون ضمیر منیر معلّی می‌باشد و خدمت هیچ فردی از افراد «۵» را ضایع «۶» نمی‌گذارند. صادق خان به «۷» بعضی جهات بعد از تسخیر ارض فیض سمات «۸» و به مقتضای کمال دانش و بینش و بزرگی و بزرگ‌منشی شاهزاده والا صفات از خدمت للگی معاف و ازین نعمت عظمی مهجور و محروم مانده، در غره شهر جمادی الاولی ۱۲۲۰، «۹» حسب الاستدعا و درخواست حسین خان سردار، (۱۱۲ الف) بلکه برای خویش «۱۰» لطف عالم شمول را شامل حال او فرموده، او را به حکومت ارض اقدس سرافراز و محمّد کاظم بیک، برادر کوچک‌تر او را به نیابت چناران و سر ولایت (۱۴۱) که بهترین مواضع کل مملکت خراسان است، عزّ امتیاز بخشیده،

پایه قدر و منزلت او را به اعلی مدارج کیوان برافراشت و نقد و جنس و مداخل و منافع اخلامد و فریزی (۱۴۲) که از مضافات ارض اقدس است به جهت مدد خرج او از دیوان اعلی ممضـی داشـتند و الی حال که هفتم شهر ذی حجهٔ الحرام است من حیث الاستقلال بر وسـاده حکـومت تکیـه داده، «۱۱» از مســتندات حکمرانی محظـوظ و از عنـایت اشـرف در معانـدت «۱۲» اربـاب عرض محفوظ می‌باشد.

هم «۱۳» درین سال بقعه خواجه ربیع که مدت‌های مدید به سـبب ناامنی ارض اقدس و نزول لشکر و اقامت متردّدین، «۱۴» خراب و بایر و حصار و جدار آن بالمرّه «۱۵» از حلیه آبادی عاطل مانـده بود، معمار همت مهد معظّم و ستر مکرّم که همیشه مقصور به بنای خیرات و حسنات

---

(۱). مج: ولایت.

(۲). مج: «اوقات» ندارد.

(۳). مج: در.

(۴). مج: «انور» ندارد.

(۵). مج: افراد انسانی.

(۶). مج: ضایع و نابود.

(۷). مج: که به.

(۸). مج: بینات.

(۹). ملک: «۱۲۲۰» ندارد.

(۱۰). ملک: مبارک خویش.

(۱۱). مج: زده.

(۱۲). مج: محظوظ و از وصمت.

(۱۳). مج: وهم.

(۱۴). مج: مترددین.

(۱۵). مج: آن ویران و باطل و.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۹۰

می‌باشد «۱»، اقبال به مرمّت و آبادانی آن نموده، مبلغ‌های خطیر از ممرّ حلال صـرف و خرج آن گردیـده و حسب المقرّر در باغچه بقعه مزبوره نهال انواع میوه و فواکه بسـیار غرس فرموده، باغبان و متولّی و خدّام به جهت آن بقعه شـریفه مهیّا و «۲» منافع آن «۳» را به تـازگی وقف فرموده، در تحصـیل ذخیره و مثوبات اخروی و خیرات «۴» یَوْمَ لا ـ یَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَـلِیمٍ «۵» (۱۴۳) مساعی جمیله را مرعی «۶» و نام نیک تا انقراض عالم به جهت خود گذاشته، همواره این شیوه رضیّه مستدام باد. «۷»

آمدن ایلچیان از ولایت ترکستان به درگاه معلّی بنیان و به دست آمدن افاغنه خبیث «۸» به یاری ایزد منّان

و هم درین سـال ایلچیـان نیاز علی پی والی شـهر سبز (۱۴۴) و امیر علی «۹» پی والی قوقان و یولـدوز خان، حاکـم انـدخود، (۱۴۵) مکررا با عرایض ضـراعت‌آمیز شـرفیاب رکاب نصـرت انتساب شـده، اظهار (۱۱۲ ب) بنـدگی و اخلاـص و التمـاس نهضت مواکب فلک‌اساس به جانب ترکسـتان نمودنـد «۱۰» و ایلچیـان مورد نوازش‌هـا «۱۱» خسـروانه و قرین اصـطناعات خـدیوانه گردیده، فرامین

قضاآیین به سرافرازی ولایت و حکّام ممالک ترکستان عزّ اصدار پذیرفته، آنها را به مکارم پادشاهانه امیدوار و به معاونت و معاضدت دولت ابد مدار قرین استظهار ساخته، با خلاع آفتاب شعاع «۱۲» از دربار سپهر اقتدار «۱۳» رخصت انصراف حاصل نموده، مقضی الوطر معاودت نمودند. «۱۴»

---

(۱). مج: همیشه مفطور به بنای خیر بود.

(۲). مج: خرج آن تعیین شده در مرتبه بیست و پنج هزار اصله نهال میوه و اقسام فواکه در آنجا غرس فرمودند و باغبان و متولی و خدمه در آن بقعه شریفه مقرّر شده.

(۳). مج: آنجا.

(۴). مج: تحصیل مثوبات اخروی و ذخیره.

(۵). ملک: یوم لا ینفع مال و لا بنون محضا للّه.

(۶). را به ظهور رسانیده‌اند.

(۷). مج: گذاشته‌اند. (جمله دعایی بعدی را ندارد.)

(۸). متن: خبیص. (همه‌جا)

(۹). مج: امیر عالم.

(۱۰). مج: نموده‌اند.

(۱۱). مج: نوازشات.

(۱۲). مج: طلعت.

(۱۳). مج: سپهر آیت.

(۱۴). مج: نموده‌اند.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۹۱

و هم درین سال افاغنه خبیث از سوء «۱» سیرت و خبث باطن از درگاه خواقین «۲» سجده‌گاه پادشاهی و از دولت دوران عدّت شاهنشاهی روگردان و سالک طریق عصیان گردیده، قلعه بم که در تصرف اولیای قاهره «۳» بود، از راه ضلالت و گمراهی محاصره و دست تطاول به حوالی و حواشی ولایت کرمان که مقرّ جلالت ابراهیم خان، عم‌زاده شاهنشاه جم‌جاه «۴» و به «۵» جایگیر او مقرّر بود دراز کرده، بی‌اعتدالی‌ها بسیار کردند. «۶»

چون ابراهیم خان دفع و رفع آن گروه بی‌شمار را در حوزه قدرت خود ندید «۷»، کیفیّت را به دربار پادشاهی عرضه «۸» داشت نموده، نوروز خان قاجار ایشک آقاسی «۹» را از درگاه جهان‌پناه «۱۰» با فوجی از دلیران عرصه کار و مبارزان هنگامه کارزار که هریک در دلاوری سام سوار را مرد میدان «۱۱» نمی‌دانستند، مأمور به استیصال آن گروه ضلالت شعار شده، در هنگامی که عرصه بر محصورین تنگ و از فقدان مأکولات در قلعه بم به گوشت سگ و گربه و اسب گذرانیده، آن هم نایاب بود، چون قضای مبرم به سروقت ایشان رسیده، فی مابین مجادله صعب اتفاق افتاده، از نیروی اقبال بی‌زوال پادشاهی معادل چهارصد پانصد نفر از آن گروه شریر معروض شمشیر و دویست سیصد نفر زنده اسیر و «۱۲» دستگیر گردیده، بقیة السّیف (۱۱۳ الف) منهزم شده، با بخت نگون و طالع دون به سمت بلوچستان «۱۳» رهنورد وادی فرار و سالک طریق ادبار گردیده بودند. چهار صد خانوار آنها از راه طبس و بیابان عازم هرات بودند که حقیقت این خبر معروض رای انور شاهزاده کیخسرو «۱۴» فر گردیده، فوجی از بهادران نامی را به سرکردگی عبد العلی خان افغان که در سلک غلامان خاصّه انسلاک داشته و مذهب تشیع داشت «۱۵» مأمور به جلو آنها نموده،

که در هرجا به آنها برخورند، اوّلا به مراحم

(۱). مج: سوی‌ء.

(۲). مج: قواقین.

(۳). مج: شوکت قاهره.

(۴). مج: پادشاه سکندرشأن.

(۵). مج: «به» ندارد.

(۶). مج: بی‌اندامی‌های بسیار کرده‌اند.

(۷). مج: بیرون دید.

(۸). مج: عرض.

(۹). مج: ایشک آقاسی قاجار.

(۱۰). مج: جهانمدار.

(۱۱). مج: میدان خود.

(۱۲). ملک: «و» ندارد.

(۱۳). متن: بلوجستان.

(۱۴). مج: کیخسرو سیر.

(۱۵). مج: شیعه موحد بود.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۹۲

خدیوانه آنها را مستمال ساخته، به ارض اقدس بیاورند و الّا بی‌اختیار مجموع آنها را به دربار سپهرمدار رسانیده باشند. از مساعدت بخت بلند شاهزاده فیروزمند، مأمورین در بیابان طبس به آن گروه برخوردند. «۱» اوّلا در مقام استمالت درآمده که شاید به رضای خاطر شرفیاب رکاب نصرت مآثر گردیده باشند. فایده‌ای بر آن مترتب نشده، بنابر اختلاف مذهب و اعمال ناصواب خویش به هیچ‌وجه قدم به وادی اطاعت نمی‌نهادند. بالاخره کار به جایی منتهی شد که به ضرب شمشیر مردی و مردانگی رؤسای آن قوم را که اسد اللّه خان و خداداد خان و مراد خان «۲» و وهاب خان غلجه بودند، دست و گردن بسته با سایرین «۳» اسیروار به دربار جهان‌مدار اشرف آوردند. شهزاده فیروزبخت در مقام دلجویی آنها برآمده، «۴» همگی را به نوازش خاص اختصاص داده، معادل یک صد و پنجاه نفر جوانان کارآمد را اسم‌نویس و مواجب‌خوار دیوان اعلی فرموده، سنگر بیرون دروازه سراب که در حین محاصره ارض اقدس جاهای خوب بنا شده «۵» بود، عوض یورت به آن طایفه مقرّر گردیده «۶»، نهایت اطمینان و امیدواری را به هم رسانیده، الآن در زمره جان‌نثاران (۱۱۳ ب) منخرط و در سلک عبید و خدم این دولت جاوید ارکان منسلک می‌باشند و پادشاه جهان‌پناه «۷» این معنی را پسندیده، شهزاده والاجاه را امتحان فرمودند و محمّد خان غلجه «۸» که رأس رئیس «۹» افاغنه خبیث بود با معدودی از آن مهلکه جان بیرون برده، به ولایت سیستان افتاد و میانه او و محمّد خان حاکم نهبندان مناقشه اتفاق افتاده، از بخت‌برگشتگی چند نفر از او مقتول و ناکام در وادی «۱۰» حیرت و تیه ضلالت سرگردان است و مجددا عبد العلی خان مزبور از پیشگاه حضور معدلت دستور به استمالت او مأمور گردیده، با رقم الطاف شیّم «۱۱» عازم سیستان شده، «۱۲» الی حال که روز

(۱). مج: برخورده.

(۲). ملک: «مراد خان» ندارد.

(۳). مج: بقایای آنها را.

(۴). مج: آن گروه برگشته بخت درآمده.

(۵). مج: نهاده.

(۶). مج: به آن طایفه مرحمت و تیولات خوب مرغوب در عوض جیره ایشان مقرر گردیده.

(۷). مج: جهانیان پناه.

(۸). مج: غلجه افغان.

(۹). مج: و رئیس.

(۱۰). مج: بوادی.

(۱۱). مج: رقم استمالت.

(۱۲). مج: شده است.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۹۳

پنج‌شنبه هشتم شهر ذی حجهٔ الحرام «۱» ۱۲۲۰ «۲» است خبری از او نرسیده و معلوم ما نگردیده است استمالت‌پذیر شده، «۳» یا اینکه هنوز بر کفر «۴» اصرار دارد «۵» و مقدّر نشده است که از آن ناکامی‌ها بیرون آمده باشد.

ان شاء اللّه تعالی امیدوار است که به عنایت «۶» الهی و نیروی اقبال شاهزاده نصرت‌پناهی به توفیق نگارش «۷» متمم احوال او و اتمام کتاب همایون انتساب اشرف التواریخ موفق شود و بدانچه خاطرخواه است به رشته بیان درآورد.

گزارش طوی مبارک شاهزاده حسن علی میرزا و مأمور شدن فضلای ارض اقدس به پایه سریر اعلی

در همین سال بعد از مراجعت مواکب جاه و جلال «۸» خدیو بی‌همال پس «۹» از انهزام روسیه خسران مآل و نزول اجلال به دار الملک اقبال در تهیّه جشن عروسی و طوی شاهزاده نیکو خصال سعادت پیرا حسن علی میرزا فرمان داده، کارپردازان شوکت بهیّه به مدلول اوامر علیّه در تدارک و تهیّه اسباب «۱۰» عروسی افتاده، بزمی ملوکانه و جشنی خسروانه ترتیب یافته، تمامی حکّام و بیگلربیگیان ممالک محروسه و قضّات و ارباب عمایم «۱۱» با تدارک و بیلاکات (۱۱۴ الف) بی‌شمار به تقبیل عتبه علیّه و سده سنیّه متسعد «۱۲» و سرافراز گردیدند و از مصدر خلافت کبری فرامین قضا امضا به سرافرازی شاهزاده ظفر لوا «۱۳» صادر گردیده، «۱۴» که جناب فضیلت‌مآب افادت انتساب افضل المجتهدین «۱۵»، میرزا هدایت اللّه الحسینی

---

(۱). مج: و هشتم ذی حجهٔ الحرام.

(۲). ملک: «۱۲۲۰» ندارد.

(۳). مج: نگردید که او را استمالت داده است و.

(۴). مج: کفر خود.

(۵). مج: «دارد» ندارد.

(۶). مج: عنایت کامله.

(۷). مج: «نگارش» ندارد.

(۸). مج: نصرت مآل.

(۹). مج: «پس» ندارد.

(۱۰). مج: «اسباب» ندارد.

(۱۱). مج: بیگلربیگیان بلاد و امصار و ارباب عمایم و قضاة دیانت آثار.

(۱۲). ملک: مستعد.

(۱۳). مج: ظفر انتما.

(۱۴). مج: گردید.

(۱۵). مج: فحول المجتهدین.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۹۴

و عالی‌جناب حقایق و دقایق اکتساب مولانا ابو محمّد الشریف و عالی جاهان «۱» تولیت و نظارت دستگاهان میرزا محمّد علی متولّی جلیل الشأن و میرزا محمّد ابراهیم رضوی «۲» ناظر آستان ملائک پاسبان را روانه درگاه معلّی نماید.

امتثالا لامره الاعلی، شهزاده مظفرلوا به جهت هریک ازین فضلا، تدارک راه سرانجام و به اعزاز و اکرام اتمام در دوازدهم شهر رجب ۱۲۲۰ روانه دربار دربار سپهر احتشام پادشاه گردون‌غلام ساختند و از جانب «۳» اعلی خاقانی مورد نوازشات و اصطناعات لایتناهی شده، در تعظیم و تبجیل فضلای والامقام مبالغه تمام فرمودند. بعد «۴» از انقضای جشن مبارکه هر کدام را جداگانه قرین احسان و غریق بحر انعام مرخص و جناب مجتهد الزمانی «۵» و مولانا ابو محمّد به شوق زیارت خامس آل عبا و سلیل خمسة النجبا، «۶» ابا عبد اللّه الحسین الشهید- علیه الصلوات و علیه- «۷» در عین زمستان که از شدّت برودت هوا سخن در دهن و خون در بدن یخ می‌بست، روانه کربلای معلّی شدند و ماه مبارک رمضان را در عتبات عالیات عرش درجات شفعاء «۸» روز عرصات به‌سر برده، به جهت ادراک مثوبات زیارات مخصوصه شهور حرام «۹» در نجف اشرف و کربلای معلّی و کاظمین- علیهما السلام- «۱۰» معتکف شده، به نشر علوم دینیه و افاده مراتب «۱۱» یقینیه اشتغال «۱۲» و الی حال که دوازدهم شهر ذی حجه «۱۳» است در آن اماکن فردوس مثال توقّف «۱۴» دارند و میرزا محمّد علی متولّی و میرزا محمّد ابراهیم ناظر سرکار فیض آثار مراجعت به ارض اقدس (۱۱۴ ب) و شرفیاب حضور مقدّس شاهزاده گردون قباب شده، «۱۵» به عوارف شایان مفتخر و مباهی گردیده. «۱۶»

---

(۱). مج: فضایل پناهان.

(۲). مج: فضایل پناهان.

(۳). مج: از جانب مرحمت جوانب.

(۴). مج: و بعد.

(۵). مج: جناب مجتهدی.

(۶). مج: النجا.

(۷). مج: علیه الصلوة و علیه السلم.

(۸). مج: «شفعا» ندارد. (جای خالی است.)

(۹). مج: مثوبات شهور متبرکه ذیحجه الحرام و محرم الحرام.

(۱۰). مج: علیه السلام.

(۱۱). مج: و ترویج مسائل.

(۱۲). ملک: اشغال.

(۱۳). مج: ذیحجه ۱۲۲۰.

(۱۴). مج: تمکن.

(۱۵). مج: شاهزاده بلنداقبال نموده.

(۱۶). مج: گردیدند و.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۹۵

در همین سال به جهت نشیمن خاصّه و عیش گاه در ارگ ملک که مدت‌ها خراب و ویران بود، شاهزاده نصرت مبانی همّت بر آبادانی آن گماشته، قصرهای رفیع دلکش و عمارات منیع خوش بنا نهاده، حمام‌های «۱» با صفای متعدده راحت انجام و بیوتات فراوان طرح انداخته، به معماری مهندسان چابک‌دست به اندک‌زمانی معمور و آبادان ساختند. اکثری از لشکریان و متجنّده که در شهر خانه نزولی داشتند به جهت رفاهیت خلق اللّه کوچانیده، در ارگ سکنی دادند. یکه برج ارگ مشهور به «۲» قصر را «۳» مانند هرمان اساس طرح افکنده، مشتمل بر سه مرتبه که در «۴» هرمرتبه «۵» چندین بیوتات و غرفه و منظرهای نغز و ارسی‌های دلکش به انضمام نمازخانه و خلوت‌های و هریک تابستانی و زمستانی، علی‌حده ترتیب یافت که هر کدام از غایت نزهت و خوبی دم مساوات بر خلد برین و روضه حور العین می‌زد «۶»، دور آن چهل ذرع و ارتفاعش «۷» هشتاد ذرع شاهی بود و تمام ارسی‌های «۸» آن آیینه‌کار و دیوارهای «۹» آن منقّش و مصوّر به صورت‌های «۱۰» صنایع آثار بدایع‌نگار زیب‌پذیر گشت و در هنگام بنای آن چهار ذرع زمین را حفر کرده، بنیاد آن را از سنگ و آهک بالا آورده، جمیع اساس آن را از آجر چیدند. در هردوری پنجاه هزار خشت موافق شماره کار می‌شد و عرض دیوار آن پنج ذرع به نظر آمد «۱۱» و این‌چنین قصر غریب بدیع در «۱۲» اندک روزگاری به سعی و اهتمام کارپردازان دولت علیّه «۱۳» به انتها رسیده «۱۴» و حمّامی خاص متّصل «۱۵» به ارگ «۱۶» به قصر فلک مماس ترتیب یافته، در عرض ده روز دایر گشت.

---

(۱). مج: حمامات.

(۲). مج: «ارگ مشهور به» ندارد.

(۳). مج: «را» ندارد.

(۴). مج: «در» ندارد.

(۵). مج: مرتبه‌ای مشتمل بر.

(۶). مج: غرفه و اروسی‌های نغز دلکش و نمازخانه و منظرهای تابستانی و زمستانی و خلوت که هریکی از خوبی و نزاهت دم مساوات و بهتری بر خلد برین می‌زد.

(۷). مج: ارتفاع آن.

(۸). مج: اروسیهای.

(۹). مج: دیوار.

(۱۰). مج: صورهای.

(۱۱). مج: و دیوار آن منقش و مصور به صورهای صنایع آثار بدایع‌نگار زیب و زینت یافته چهار ذرع زمین را خالی و بنیاد آن را از سنگ و آهک و جمیع دیوار را از آجر پخته کار کرده‌اند که هردوری موافق شماره پنج‌هزار عدد آجر به مصرف می‌رسد و پهنای آن پنج زرع شاهی برآورده شد.

(۱۲). مج: به.

(۱۳). مج: علیه قریب.

(۱۴). مج: رسیده است.

(۱۵). مج: مستغل.

(۱۶). مج: «به ارک» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۹۶

و در همین سال حکم قضا مثال به تخریب مقبره نادری (۱۴۶) و ولدش، رضاقلی میرزا، که در جنب چهارباغ واقع بود، تمامی دیوار آن را از «۱» سنگ و آجر و سرب (۱۱۵ الف) برآورده بودند، شرف نفاذ پذیرفته، به اندک‌زمانی «۲» عالیها سافل‌ها شده، تمامی «۳» مصالح و اسباب «۴» آن را به اهالی شهر تفویض کردند. «۵» به علّت آنکه بناهای مزبور به جبر و تعدّی ساخته شده بود «۶» و اهل شهر همگی «۷» در آن سهیم و شریک بودند، «۸» هرکس حصّه [ای] از آنها برده، در تعمیر منازل و خانه‌های «۹» خود مصروف داشتند «۱۰» و چون آن دو گنبد در محاذی گنبد مبارک واقع بود «۱۱»، شاهزاده والا نسب علامت آنها «۱۲» را در مقابل گنبد مطهر سوء ادب دانسته، آن را با زمین هموار و به جای آن بساتین جنّت آثار طرح انداخته، «۱۳» باغبان‌های با وقوف به مرمّت آن تعیین شد «۱۴» و در همین سال دکّاکین بسیار بنا گذاشته، به اهل حرفه و سوق قسمت شد. «۱۵» خلاصه روزبه‌روز آبادی مشهد مقدّس از حسن اهتمام و مساعی «۱۶» شاهزاده فرخنده فرجام می‌افزود و خرابه چندین ساله را همّت ورزیده، آباد می‌فرمودند. خاصّه دل‌های ویران را «۱۷» و مردم نیز از هرطرف دست به آب و گل انداخته، کارهای با نام می‌کردند و الآن امر مشهد و آبادی آن از مقدم همایون اشرف رونق تام و تمام دارد. امید که «۱۸» خداوند عالمیان این بلده بهشت‌نشان «۱۹» را از اصابه عین الکمال محفوظ دارد. «۲۰»

---

(۱). مج: «از» ندارد.

(۲). مج: فرصتی.

(۳). مج: همگی.

(۴). مج: «و اسباب» ندارد.

(۵). مج: تفویض فرمودند که چون بناهای.

(۶). مج: «بود» ندارد.

(۷). مج: «همگی» ندارد.

(۸). مج: می‌باشند.

(۹). متن: خانهای. (همه‌جا)

(۱۰). مج: هرکس به قدر حصه [ای] متصرف شده، در تعمیر خانه‌ها [خانها] و آبادانی مساکن و منازل خویش مصروف سازند.

(۱۱). مج: واقع و دم از مساوات می‌زدند.

(۱۲). مج: علامت آن دو گنبد.

(۱۳). مج: نموده.

(۱۴). مج: باغبانها به محافظت آن تعیین یافت.

(۱۵). مج: بسیار طرح انداخته فیمابین کسبه سویت شد.

(۱۶). مج: سعی و اهتمام.

(۱۷). مج: «خاصه دلهای ویران را» ندارد.

(۱۸). مج: ان شاء اللّه تعالی.

(۱۹). مج: نزهت‌نشان.

(۲۰). مج: بدارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۹۷

سرزدن هوای صید و شکار از خاطر شهزاده نامدار و تحریک مواکب ظفرنشان به طرف چشمه گلشن «۱»

روز شنبه بیست و چهارم شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۲۰ «۲» هوای سیر و شکار و گشت «۳» صحرا و مرغزار در «۴» خاطر شاهزاده سعادت یار رسوخ یافته «۵»، امر فرمود که خیمه و پیشگاه را به طرف صحرای رادکان در النگ چشمه گلشن (۱۴۷) که در «۶» میانه رادکان و چناران واقع است، «۷» پیشکاران برده «۸» باشند. چشمه گلشن مرغزاری خوش‌هوا و جایی نزه و دلگشا «۹» و از جمله سیرگاه با نام آنجا و مقام است، به قدر بیست سنگ کمابیش آب زلال خوشگوار در پهلوی کوه از زمین به‌سان فواره می‌جوشد و سیلان می‌نماید و از تندی آب تخمینا زمین را چهل ذرع در چهل ذرع شکافته و تقریبا «۱۰» بیست ذرع عمق آن است که آب آن (۱۱۵ ب) مانند اشک چشم عاشقان و عارض سیم‌بران صاف و روشن است «۱۱» که تمامی سنگ‌ریزه‌های آن «۱۲» به نظر بیننده به‌سان زمرد و مرجان و مروارید الوان است و انواع ماهی در آن وجود دارد که مانند کواکب در آن چهره آسمان‌گون در حرکت و سکون می‌باشند. «۱۳» فرّاشان با فرّ و شأن حسب الحکم شهزاده سکندرنشان خیمه و خرگاه را از شهر حمل‌ونقل آن مکان نموده، در ساعت قباب سرادقات جلال را «۱۴» سر به قبه افلاک رسید. «۱۵» خیمه خاص همیون را بر لب چشمه بر سرپا «۱۶» نموده، عکس آن مانند «۱۷» آسمان در آیینه «۱۸» آب عیان گردید.

کوکبه اقبال شهزاده بی‌همال در روز مزبور از مستقر جلالت حرکت و همه‌جا سیرکنان

---

(۱). مج: عنوان را ندارد.

(۲). ملک: ۱۲۲۲ (که نادرست است).

(۳). مج: «و گشت» ندارد.

(۴). مج: از.

(۵). مج: نصرت مبانی سرزده.

(۶). مج: «در» ندارد.

(۷). مج: چناران در سمت شمال جنابد دامن کوه.

(۸). مج: برون برده.

(۹). مج: مرغزار خوش و جای نزه و دلکش.

(۱۰). مج: چهل زرع در چهل زرع زمین را شکافته به قرار.

(۱۱). مج: می‌شود.

(۱۲). ملک: «آن» ندارد.

(۱۳). مج: انواع ماهی در میان آب به هم می‌رسد که دایم در رقص و بازی مشغول می‌باشند.

(۱۴). مج: سرادقات اجلال.

(۱۵). مج: افراشته و.

(۱۶). مج: برپا.

(۱۷). مج: چون.

(۱۸). مج: در میان.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۹۸

و صیدافکنان نزول اجلال «۱» به سرچشمه فرموده «۲» و ساحت آن سرزمین را رشک خلد «۳» برین و غیرت بهشت جاودانی ساختند. در آن شکارگاه دو هزار و سیصد سوار از امرا و خوانین و متجنّده لشکر فیروزی اثر و غلام و قورچی و میرشکار «۴» و شکاریان و قوشچی و تازی‌دار و غیره به قلم آمده، امر قدر قدر والا به نفاذ پیوست که احدی از آحاد الناس تدارک اسب و آدم برنداشته، جمیع شکاریان را از امیر و وزیر و برنا و پیر و آشنا و بیگانه از وضیع و شریف را در مطبخ خاص طعام پخته و اطعمه و اشربه گوناگون به رسم مهمانان برده «۵» و علیق الدّواب و سایر ضروریات آنچه محتاج علیه بود، «۶» تمامی را از سرکار مهیّا و آماده داشته، به مردم می‌رسانیدند. «۷» تا مدّت ده روز که روزها به عزم شکار در کوه و صحرا می‌تاختند، همه‌روزه در هنگام «۸» چاشت مجموع ملتزمین رکاب از انواع اطعمه و اشربه «۹» بهره‌مند و کامیاب بودند.

بعد از آنکه «۱۰» از سواری و صحرا طبع اشرف را ملالی روی می‌نمود، عطف عنان به سرچشمه فرموده، طرف عصر طبق‌طبق خربزه و انار و انگور که در آن‌وقت مطلوب بود به جهت هریک از امرا و خوانین و اعیان و معروفین «۱۱» و دسته‌دسته و گروه‌گروه از سایرین «۱۲» مرحمت می‌فرمودند و (۱۱۶ الف) خود به نفس نفیس متوجّه «۱۳» صید ماهی شده، با قلّاب و چنگک ماهی بی‌شمار صید و از آن مشغولی غبار ملال و کلال از آیینه خاطر زدوده، از این «۱۴» رهگذر فرح و سرور حاصل و گره از دل می‌گشوده «۱۵»، و چون ولوع تمام «۱۶» به صید ماهی داشتند و چنانچه خاطرخواه مبارک ایشان «۱۷» صید ماهیان به قلّاب میسّر «۱۸» نبود، به

---

(۱). مج: اجلال را.

(۲). مج: به سرچشمه ارزانی.

(۳). مج: «خلد» ندارد.

(۴). مج: میرشکاران.

(۵). مج: کارسازی نمایند.

(۶). مج: باشد.

(۷). مج: برسانند.

(۸). مج: در حین.

(۹). مج: شراب.

(۱۰). مج: اینکه.

(۱۱). مج: خوانین و مشاهیر.

(۱۲). مج: «از سایرین» ندارد.

(۱۳). مج: مباشر.

(۱۴). مج: آن.

(۱۵). مج: گره از رشته خاطر مبارک می‌گشودند.

(۱۶). مج: بسیار.

(۱۷). مج: ایشان بود بالکلیه.

(۱۸). مج: ممکن و میسر.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۲۹۹

استدعای راقم «۱» اوراق امر فرمودند که مرگ ماهی را با آرد جو ممزوج و مخمّر ساخته، «۲» در آن چشمه عمیق ریخته، در یک ساعت قریب «۳» دو هزار قطعه ماهی بزرگ به وزن «۴» از سی استار (۱۴۸) تا پنج استار صید شده، به نوعی حرص صید ماهی غلبه کرده «۵»، که راقم حروف نیز با پای برهنه به میان آب رفته، ماهیانی که مست و مدهوش به روی آب می‌افتادند، صید می‌نمود. ازین صید به تمامی امرا و خوانین نیز بهره و نصیبی عنایت شده «۶»، روز دیگر طرح شکار جرگه انداختند. «۷»

به قدری «۸» شکار از کوه و دشت در صحرای «۹» جنابد جمع شد که عقل از مشاهده آن «۱۰» حیران و دیده از نظّاره خیره گشته بود. نخست «۱۱» شهزاده منصور مانند «۱۲» بهرام‌گور دست صیدافکنی از آستین مردانگی جلادت «۱۳» بیرون کرده، «۱۴» بی‌محابا بر شکار تاخته، آنقدر «۱۵» شکار انداخت که خرد خرده‌بین «۱۶» از احصای «۱۷» آن عاجز ماند و در ثانی امرای عظام و مقرّبان والامقام شوکت بهیّه رخصت شکاراندازی یافته، به صیدگاه درآمدند و آنچه مقصودشان بود، به عمل آوردند. و بعد از هرگوشه سواران «۱۸» به عزم صید با سیوف آخته از جرگه بیرون تاخته، دست به شکار گشودند «۱۹» و سرپنجه‌ها «۲۰» را به خون آهو و گور «۲۱» می‌آلودند و از بسیاری صیدهای افتاده «۲۲»، دامن کوه و صحرا سمت تساوی پذیرفت و از پشته پشت آهوان از

---

(۱). مج: مسوّد.

(۲). مج: مرگ ماهی از شهر آورده با آرد جو خمیر و.

(۳). مج: به قرار.

(۴). مج: «از» ندارد.

(۵). مج: به نوعی در ماهی گرفتن حریص شده.

(۶). مج: مست و لایعقل از ته آب به بالا افتاده و از وسط آب شناور به کنار می‌آمدند صید می‌نمود. از آن ماهیان نیز به کلّ امرا و خوانین حصه و نصیبی مرحمت گردید و.

(۷). مج: انداخته.

(۸). اینقدر.

(۹). مج: و صحرا در دشت.

(۱۰). مج: آنها.

(۱۱). مج: از نظاره آن وحشیان خیره ماند اول.

(۱۲). مج: چون.

(۱۳). مج: «جلادت» ندارد.

(۱۴). مج: بیرون آورده.

(۱۵). مج: اینقدر.

(۱۶). ملک: خورده‌بین؛ مج: خردبین.

(۱۷). مج: از تخمین.

(۱۸). مج: سواری.

(۱۹). مج: گشوده.

(۲۰). مج: سرپنجه.

(۲۱). مج: گور و آهو.

(۲۲). مج: و از بس که صید انداختند.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۰۰

وزیدن نسیم تیر و سنان لاله و ارغوان شکفت. «۱» هیونان کوه‌پیکر و قاطران بارور از حمل صید به ستوه آمده، اکثری را در آن وادی به جهت صحرانشینان بوادی زلّه کرده، عزیمت به معسکر همایون فرمودند.

الحق، در آن شکارگاه بر جمیع مردم عیش و سرور به غایت رسیده، (۱۱۶ ب) در نهایت خوشی و خرّمی گذشت و «۲» در سلخ شهر مزبور مواکب منصور نهضت به ارض اقدس پرفیض و نور نموده، در چشمه گلشن به عزم صید قرقاول به طرف رودخانه عطف عنان و همه‌جا شکارکنان قریب به شهر طوس رسیده. از اتّفاقات، در عین شکار و پراندن چرغ و باز، گراز مهیبی از نیستان «۳» کنار رودخانه بیرون آمده، سواران از اطراف هجوم آورده، چند تیر و تفنگی در آنجا «۴» گراز غلطاندازی کرده، آن جانور وحشی «۵» از غوغای سوار و ظهور آن گیرودار «۶» متوهم شده، به نیزاری از آن محکم‌تر خزیده، مختفی گردید، «۷» به نوعی که نفس نمی‌کشید. هرچند سواره و پیاده از اطراف و جوانب زور آورده، های‌هو کردند، «۸» از جای نمی‌جنبید. سواری از اکراد بنابر عداوت هم‌چشمی با گراز پیاده شده، شمشیر کشیده، داخل نیزار شد. همین‌که چشم او «۹» به گراز افتاد «۱۰»، غیرت و عار را یک‌سو نهاده «۱۱» بگریخت. «۱۲» تقی خان آقا ولد میرزا محمّد خان قاجار، حاکم سبزوار، که جوان مستعد هنرور جلادت آثار و متهوری شجاعت شعار بود، «۱۳» از آن حرکت بی‌غیرتانه کرد درهم «۱۴» و متغیر شده، چون قاعده مرد نامجو آن است که در نظر ولی‌نعمت خود «۱۵» لوازم جلادت و تهوّر را به ظهور

---

(۱). مج: و در چمن ابدان آهوان از لاله‌کاری خنجر و سنان گل گل شکفت.

(۲). مج: عیش و سور بوده به غایت خوش و خرم گذشت.

(۳). مج: نی‌زار.

(۴). مج: «در آنجا» ندارد.

(۵). مج: مهیب.

(۶). مج: آن امر عجیب.

(۷). مج: گردیده.

(۸). مج: کرده‌اند.

(۹). مج: چشمش.

(۱۰). ملک: افتا.

(۱۱). ملک: «نهاده» ندارد.

(۱۲). مج: یکسو نهاده از پیش آن جانور به هزیمت رفت.

(۱۳). ملک: «بود» ندارد؛ مج: هنرور به کار و متهور بی‌باک جلادت شعار بود.

(۱۴). مج: مهزوم درهم.

(۱۵). مج: خویش.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۰۱

رسانیده «۱»، تحصیل ننگ و نام «۲» نموده باشد تا مورد تربیت خسروانه «۳» گردیده، اسمی بیرون کند، «۴» نظر به «۵» آن با کرد مزبور «۶» آغاز خشونت کرده، به عنف او را به جلو انداخته، با تفنگ اژدهاوش قصد آن عفریت نمود. با آنکه جای مضیق ناهموار و لب «۷» رودخانه نیز تنگ و عمیق که به قدر یک نی آب داشت، اسب رانده در صدد «۸» نام‌آوری و دلیری برآمد، «۹» هرچند شهزاده اقبالمند او را ازین حرکت ناپسند منع فرمودند، «۱۰» از راه غرور در مقام استدعای مرخصی برآمده «۱۱»، از وخامت آن عمل را «۱۲» غور ننموده، با دد درنده چنان در مقام هولناکی چنین «۱۳» دست در کمر شده، قدم جسارت پیش نهاد، کرد بیچاره مضطرب (۱۱۷ الف) و سراسیمه شده، از دور به انگشت اشاره نموده، «۱۴» برگشت و در پهلوی سوار ایستاده، «۱۵» همین‌که در میان نیزار سیاهی گراز را دید بی‌تحاشی تفنگ را خالی کرد. خالی کردن تفنگ «۱۶» همان بود و نعره کشیدن و بیرون آمدن گراز از بیشه همان. سوار چون راه گریز نداشت، همان‌قدر کار کرد که جلو اسب را برگردانید «۱۷» که آن جانور به او رسیده، نیشی به سرین «۱۸» اسب او فروبرده، اسب و سوار و پیاده هرسه را برداشته به آن رود «۱۹» عمیق انداخته، به یک‌چشم زدن «۲۰» تا یک تیررس اسب و سوار در میان آب رفته، «۲۱» اسب از شدّت زخم «۲۲» از کار ماند، و لیکن نظر به تجلّد و چابکی سوار آسیبی «۲۳» به او نرسیده. از قضا مسوّد اوراق با یک نفر از مقرّبان خاص درین طرف رودخانه مناسب ایستاده بودیم که تا فلک از پرده چه آرد

---

(۱). مج: به‌جا آورده.

(۲). مج: نام و ننگ.

(۳). مج: «خسروانه» ندارد.

(۴). مج: بیرون کرده باشد.

(۵). مج: بر.

(۶). مج: «مزبور» ندارد.

(۷). مج: و لب رودخانه مملو از نی و خار می‌بود و.

(۸). متن: سدد.

(۹). مج: درآمد.

(۱۰). مج: فرمود.

(۱۱). متن: استدعای امضای آن خدمت درآمده.

(۱۲). مج: «را» ندارد.

(۱۳). مج: هولناک چنینی.

(۱۴). مج: اشارت کرده.

(۱۵). مج: ایستاد.

(۱۶). مج: تفنگ خالی کردن.

(۱۷). مج: برگردانیده.

(۱۸). مج: سرون.

(۱۹). مج: رودخانه.

(۲۰). مج: چشم برهم زدن.

(۲۱). مج: اسب و سوار را در میان آب رانده.

(۲۲). مج: اسب مجروح شده.

(۲۳). مج: اذیتی.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۰۲

بیرون. به محض اراده گراز از نیزار، محمّد علی بیک که کمال محرمیّت در خدمت اشرف داشت و به شرف منادمت سرافراز و عنفوان جوانی و ریعان شباب و وقت خودنمایی او بود بلا تأمل جلو گردانیده، «۱» احتیاطا به قدری کناره گرفت. چون در مقابل نظر مبارک بود، «۲» آن حضرت نیک مشاهده «۳» فرموده، از «۴» حال هرکسی از راه هوشیاری باخبر بودند. این معنی موافق مزاج آن حضرت «۵» نبوده، در مقام نکوهش او برآمدند «۶» و لیکن چون گراز از گوشه [ای] بیرون آمده، به طرف صحرا افتاد و شهزاده ظفرلوا «۷» جلوریز از عقب گراز تاختند، تنبیه او را به مقتضای وقت به زمان «۸» دیگر محوّل ساختند و به ضرب دست زورآزمایی در سر سواری به یک تیرکار گراز را بیژن‌آسا به مقطع رسانیده، به سروقت تقی خان آقا پرداختند و او را ازین تهوّر تحسین و آفرین فرموده. چون اسب او از ضرب نیش گراز ضایع شده بود، جنیبت خاصّه خود را به او مرحمت و پایه قدر و منزلت او را از ظهور این مراحم عظمی به اوج کیوان رسانیده، در دم پل شهر طوس پیاده شده، به صحبت مشغول و خوان کشیده به آیین (۱۱۷ ب) ایّام پیش چاشت تناول فرموده، ملتزمین رکاب ظفر انتساب را از آن مائده پرفایده محظوظ فرمودند و رفته‌رفته سخن به تهوّر و تعقل شده، محمّد علی بیک را از کمال حزم و دوراندیشی بی‌گاه مورد انتباه ساخته، به مسوّد اوراق فرمودند «۹» که مانند آن را منظوم ساخته، معروض دارد. امتثالا لامره الاعلی، این چند اشعار که مشعر بر حقیقت حال است به رشته نظم کشیده معروض گردید. «۱۰»

مثنوی لمؤلفه: «۱۱»

سرو سرافراز ریاض جلال‌غنچه گلزار بهار کمال

تازه گل گلبن شاهنشهی‌صاحب دیهیم و کلاه مهی

---

(۱). مج: بلاتامل از ظهور این امر عجیب جلو برگردانیده.

(۲). مج: چون روبروی حضرت شاهزادگی بود.

(۳). مج: تأمل.

(۴). مج: به.

(۵). مج: حضرت شاهزادگی.

(۶). مج: درآمدند.

(۷). مج: ظفربنیاد.

(۸). ملک: محول به زمان دیگر.

(۹). مج: امر فرمودند.

(۱۰). مج: ... الاعلی بدین قطعه که مطابق واقع است به نظم درآمد.

(۱۱). مج: ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۰۳ فارس خاور ملک باختروارث طوق و کمر و تاج زر

معرکه‌آرای صف پردلی‌یعنی ابو النصر محمّد ولی

پورشه آن خسرو جم اقتداربر سرش افتاد هوای شکار

موسم بهمن شه بهرام سورتاخت به صحرا ز پی صید گور

فوج غلامان «۱» به رکابش دوان‌خیل وشاقان به ملك هم‌عنان

جمله به کف طغرل «۲» و شنقار و بازصید فکندند در آن ترکتاز

کبك و تذروان و غزالان مست‌هیچ‌یک از چنگ سواران نرست

موکب شهزاده در آن پهن‌دشت‌بر سر ویرانه شهری گذشت

شهر نه ویرانه بی‌بام و درکرده دد و دام در آنجا مقر

سر زده از هرسر خارش فسوس‌نام نهاده فلکش شهر طوس

رود عمیقی نی بسیار از اوقلب عزیزان همه پرخار از او

بود در آن ناحیه شه در شکارصیدکنان در طرف جویبار

آمده ناگاه از آن نیستان‌طرفه گرازی نه، چو «۳» شیر ژیان

بود دو دندانش چو «۴» تیغ آبگون‌قصد گریز آمده ز آنجا برون

رو به سوی خیل سواران نموددل ز بر جمله و شاقان ربود

تازه جوانی ز ندیمان شاه‌راست به زین کج بشکسته کلاه

(۱۱۸ الف) زلف خم اندر خمش افشان به دوش‌برده ز کامل هنران عقل و هوش

خنجر عاشق‌کشی اندر کمرکرده یلان را همه خون در جگر

لاف سواری و دلیری زدی‌طنطنه ببری و شیری زدی

کوس دلیرانه چو بنواختی‌گوش یلان را همه کر ساختی

سخت شکسته کمر آستین‌تند نشسته چو سواران به زین

زعم من و چون من از آن داروگیربود که این مرد بود شیرگیر

---

(۱). ملك: غلان.

(۲). مج: طغزل. اشرف التواریخ متن ۳۰۳ سرزدن هوای صید و شکار از خاطر شهزاده نامدار و تحریك مواکب ظفرنشان به طرف چشمه گلشن

(۳). مج: چه.

(۴). مج: چه.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۰۴ نیست درین جمع یلان هیچ‌کس‌گر بود این تازه‌جوان است و بس

مانده بیرون ز نیستان گرازگشت همان تازه‌جوان اسب‌تاز

نیزه فکند و سپر انداخت رفت‌ننگ همه جای بپرداخت رفت

رفت و چنان رفت که گردش نماندغیرت و پروای نبردش نماند

بود به ویرانه حصاری شده «۱»از سر مردانگی عاری شده

اسب رها کرد و به جایی خزیددیده بسی جُست و نشانش ندید

کرد چو «۲» شهزاده به یک چوبه تیرخوك روان جانب بئس المصير

کس به طلبکاری آن مرد جنگ‌کرد روان جانب آن جای تنگ

گفت که شد کشته گراز از سهام‌واهمه یک‌سو نه و بیرون خرام

داد جوابش که نیایم برون‌تا که نبینم سرِ دَد غرق خون

چند فریبم دهی ای شهریاربنده کجا «۳» و روش کارزار

من به مثل رستم و بیژن نیم‌گیو و فرامرز و تهمتن نیم

تا به دد و دام کمین آورم‌خاتم مردی به نگین آورم

من یکی از خیل و شاق توام‌حامل آلات «۴» و یراق توام

راضی اگر نیستی ای تاجداررو تو به ویرانه «۵» مرا واگذار

شاه چو این عذر موجه شنیدخنده‌زنان غنچه صفت بشکفید

کله او «۶» را به سوی آن جوان‌کرد روان تا که بیاید روان

بُرد فرستاده و آورد پیش‌تازه‌جوان منفعل از فعل خویش

شاه به دلداری آن یکّه مردمُهر سرتنگ شکر باز کرد

گفت حیات از تو غنیمت بود (۱۱۸ ب)گه ظفر و گاه هزیمت بود

لیک نصیحت به تو ای نیک دم‌باش به هرمرحله ثابت‌قدم

.(۱)

بود به ویرانه حصاری بلندکش نرسیدی به سرش صد کمند

رفت و در آن قصر حصاری شده...

(۲). مج: چه.

(۳). مج: کجاه.

(۴). مج: «و» ندارد.

(۵). مج: وایرانه.

(۶). مج: دد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۰۵

بعـد از اینکـه قطعـه منظومه معروض رای انـور گردیــد، مخـاطب، یعنی ممـدوح، در مقابـل عـذر لنگی آورد و لیکـن مقبـول طبع مشکل‌پسند اشرف نشد.

خلاـصه درین سـال نیز به آیین و قاعـده ملوکـانه گـاهی در شـکار و گـاهی به انتظام احوال اهل هرشـهر [و] «۱» دیار می‌پرداختنـد و خرابی اوضاع رعایا که مهین ودایع حضرت خالق البرایا می‌باشند، به معماری «۲» همّت خسروانه معمور و آبادان می‌ساختند. و دیگر از قرانـات اعظمی که لاـحق ذات مبـارک شاهزاده والاصـفات و «۳» حرز جواد مراحم کـامله الهی و درع حمـایت عنـایت نامتنـاهی ایزدی شامل حال عدیم المثالش گردید، از جمله، شکار ده روز جولکای قوزغان و نظریه و لنگر است که سمت شرقی ارض اقدس و در شش فرسخی مشهد مقدس «۴» واقع است که صحرای فسیح و عریض و رودخانه کشف رود در میان آن صحرا جریان می‌یابد و از دربند گذشـته در پل خاتون به آب هرات ملحق می‌شود «۵» و به دشت طژن و قبچاق می‌رسـد. «۶» شکار آن صحرا «۷» آهوی دشتی و کوهی و کبک و تیهو و قرقاول بسیار است.

مجملی از مفصّل آن به نوعی است که بعد از شرایط و قواعد عیدین «۸» اضحی و غدیر مواکب احتشام شاهزاده فلك سریر در روز دوشنبه شهر ذی حجهٔ الحرام «۹» با اعیان دولت و ارکان شوکت ابدفرجام از مقر عزّ و شرف با کوکبه اقبال و جاه «۱۰» عازم شکارگاه معهود گردید و به قانون سابق تمامی تدارکات امرا و خوانین را و سپاهیان که کمابیش موازی «۱۱» سه هزار نفر بودند، اخراجات آنها به تمام و کمال «۱۲» از کارخانه سرکار مقرّر و روزبه‌روز لوازم تفقّدات و انواع اصطناعات از جانب اشرف درباره وضیع و شریف (۱۱۹ الف) به عمل

---

(۱). مج: احوال سکان آن.

(۲). مج: معمار.

(۳). مج: شده و.

(۴). ملك: «مشهد مقدس» ندارد.

(۵). مج: «می‌شود» ندارد.

(۶). مج: به دشت طژن منتهی و در وسط اتك و صحرای قبچاق می‌ریزد.

(۷). مج: بیابان.

(۸). مج: اعیاد.

(۹). مج: ذیحجه الحرام ۱۲۲۰.

(۱۰). مج: با کوکبه تمام.

(۱۱). مج: معادل.

(۱۲). مج: بالتمام.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۰۶

می‌آمد و هرروزه به سیر و سواری مشغولی داشتند. چون شاهزاده بلنداقبال در «۱» جمیع علوم به تخصیص در ریاضی «۲» و نجوم مهارت تمام داشتند و در آن علم شریف «۳» سرآمد روزگار بودند، گاهی در تعیین ساعت به جهت بعضی مهمّات «۴» رجوع به تقویم نموده، از روی حجّت نه از «۵» حاجت با ارباب این فن مباحثات به دلایل و براهین می‌فرمودند، و لیکن همیشه با وفور علم عملش بر توکّل بوده، اصلا مقید به ساعت وقت «۶» نبودند.

از نوادر اتّفاقات، روز دوشنبه که روز حرکت و قمر در «۷» عقرب بود، به دلایل نجومی انواع ناخوشی‌ها داشت، منجّمین و هواخواهان هرچند به کنایه و تصریح «۸» معروض داشتند که شاید شاهزاده نصرت‌اندوز حرکت چنین روزی را موقوف فرموده «۹» باشند، به هیچ‌وجه این‌گونه معاذیر موافق مزاج اشرف نیفتاده، حال اینکه در روز قبل مسوّد اوراق شرفیاب حضور بود که حضرت شاهزادگی در حوزه درس ملا- باقر ملاباشی، که به وفور فضیلت و کمالات با بسیاری [از] «۱۰» ابنای زمان رتبه امتیاز داشت، از روی علم «۱۱» نجوم حکم نموده بودند که روز دوشنبه هرکس سواری کند «۱۲»، از اسب خواهد افتاد. «۱۳» مع هذا به جهت اینکه مردم در جزو نگویند که جناب شاهزادگی بنابر علم نجوم پیروی منجمین می‌کنند، عمدا تجاهل ورزیده، به دولت سوار شدند «۱۴» و فی الحقیقه در مدت توقف صحرای قوزغان و ایّام شکار ساعتی چهره آسمان از غبار غمام شسته نشده، شاهد آفتاب مستوری نموده «۱۵»، رخساره به کسی ننمود و همواره قطرات برف و باران از هوا متقاطر و تحریک باد و صاعقه

---

(۱). مج: از.

(۲). مج: در علم ریاضی.

(۳). مج: «شریف» ندارد.

(۴). مج: گاهی در ساعت و بعضی مطالب.

(۵). مج: بر.

(۶). مج: وقت و زمان.

(۷). مج: در روز حرکت چون روز دوشنبه و قمر در برج.

(۸). مج: صریح.

(۹). ملک: فرموده.

(۱۰). متن: با.

(۱۱). مج: علم موافق.

(۱۲). مج: سوار بشود لامحاله.

(۱۳). مج: ... خصوصا که بعضی ناخوشیهای دیگر مزید بر آن باشد.

(۱۴). مج: شده.

(۱۵). مج: آغاز نموده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۰۷

متواتر بود. مزاج هوا از جادّه اعتدال منحرف و به برودت مایل گشته، کره زمهریر «۱» محیط مرکز خاک گردید «۲»، قرص آفتاب در چاه مغرب از کمال افسردگی منجمد و کره نار از نهایت دم‌سردی صورت سورت و معنی «۳» خاصیت از دست داده، (۱۱۹ ب) برودت می‌افزود «۴». با وجود شدّت سرما و وزیدن بادهای عنیف روزی نبود که سواری و شکار شاهزاده در عقده تأخیر و حیّز تعویق افتد «۵» و آنا فآنا نحوست وقت به یکی از آحاد الناس تأثیر می‌کرد «۶»، به نوعی که در آن صحرای وسیع همه‌روزه بدون سبب و علّتی «۷» اسب و سوار در رودخانه می‌غلتید و با وفور آب و طغیان رودخانه و عمق آن بیرون آمدن اسب و سوار به آسانی «۸» ممتنع و قریب به هلاکت می‌رسیدند.

از نوادر اتّفاقات، یک نفر یساول سرکار «۹» سر در عقب شکاری گذاشته، چون نزدیک رسید، به طمع گرفتن «۱۰» از اسب پیاده شده از قضا قبضه شمشیر او بر دم اسب پیچیده «۱۱»، تیغ از غلاف درآمد «۱۲» و به پای اسب رسیده، رم کرد و هرچه شمشیر به پای اسب می‌خورد، بیشتر رم می‌کرد «۱۳»، و لگد می‌انداخت و پا و پی اسب بریده می‌شد. تا اینکه در مقابل شاهزاده رسید «۱۴»، اسب لگدی پراند و شمشیر چنان به پای اسب آمده که مجرد قلم ساخت و اسب به سر غلتید. ازین قبیل سوانح عبرت افزا بسیار رو داد و اسب بسیار در آب و کوه سقط گردید و لیکن اذیّتی به نفوس مردم نرسیده، «۱۵» این از مساعدت اقبال شاهزاده بی‌همال بود. چون تطاول سرما و لشکر دی از حد گذشت و در مملکت طبایع «۱۶» پراستیلا یافتند،

---

(۱). ملک: زمهر.

(۲). مج: محیط بسیط خاک گشته.

(۳). مج: «و معنی» ندارد.

(۴). مج: مبرد گردید.

(۵). مج: شاهزاده کامکار در حیّز تأخیر و عقده تعویق افتاده باشد.

(۶). مج: وقت شامل حال یکی از آحاد الناس می گردید.

(۷). مج: بدون سببی و موانعی.

(۸). مج: به سهولت.

(۹). ملک: «سر» ندارد. (به جای آن، جای خالی وجود دارد)

(۱۰). مج: چون نزدیک به شکار رسید به طمع دست آوردن.

(۱۱). مج: بند شده.

(۱۲). مج: درآمده.

(۱۳). مج: می‌رسید اسب بیشتر می‌رمید.

(۱۴). مج: رسیده.

(۱۵). مج: نرسید.

(۱۶). مج: مزاج.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۰۸

حسب التّمنای امرا در روز جمعه، بیست و سیم شهر مزبور، از صحرای قوزغان شکارکنان توجه به مستقر خلافت با «۱» عزّ و شأن فرموده، در عرض راه علی محمّد بیک غلام زنگنه که به چاپاری مأمور به دربار سپهر مدار شهریاری بود، به تقبیل رکاب همایون سرافراز گشته، فرامین پادشاهی و عرایض امنای شوکت جاوید مباهی را به نظر انور رسانیده، چون به سبب ضیق معیشت و قلّت مرسومات «۲» و علوفه لشکریان شاهزاده بلندهمّت بعضی از یراق و (۱۲۰ الف) اسباب «۳» و ظروفات بیوتات خاصّه شریفه را شکسته، مسکوک و صرف اخراجات «۴» غازیان نموده بودند، حقیقت این حال معروض عتبه جلال شاهنشاه دریا نوال گردیده، از عین عنایت شاهانه در عوض خنجری مکلّل به الماس و بازوبندی مرصّع به انواع «۵» درر و یواقیت گرانبها که مخصوص پادشاهان «۶» است، به علاوه مرصّع آلات بسیار و جواهر بی‌شمار و چهارده هزار تومان عراقی نقد، مصحوب کلب علی خان قاجار با خلاع آفتاب شعاع مخصوص «۷» سرکار اشرف و امرا «۸» و خوانین از خزانه عامره و قیچاجی خانه (۱۴۹) مبارکه مرحمت شده بود. این معنی مورث انبساط خاطرها گردید. مقارن این حال «۹» فرستادگان ناصر الدّین توره نیز از مرو شرفیاب رکاب نصرت انتساب و عزیمت نور محمّد خان ولد ایش محمّد خان اوزبک و میرزا حکیم وزیر دولت توره جان را با پیشکش به درگاه جهان‌پناهی معروض داشتند. این معنی موجب ازدیاد انبساط «۱۰» خاطر معدلت ارتباط گردیده، بعد از استکشاف اخبارات و تحقیق «۱۱» واقعات همّت بر شکار گماشته، از دامن کوه «۱۲» شکارکنان عازم شهر گشتند. طرف عصری که دست از شکار کشیده بودند، در بین راه میدان هموار مسطحی را به نظر درآورده، رای مبارک به بازی و قیقاج اندازی قرار

---

(۱). مج: «خلافت با» ندارد.

(۲). مج: مرسوم.

(۳). مج: یراق‌آلات و.

(۴). مج: «اخراجات» ندارد.

(۵). مج: در عوض آن خنجر مرصّع دسته الماسی و بازوبند مکلل به.

(۶). مج: به پادشاهان.

(۷). مج: به جهت خاصه.

(۸). مج: و باقی امرا.

(۹). مج: مرحمت شده این اخبارات را امنای دولت در عرایض عرض نموده بودند موجب فرح و نشاط خاطرها گردید در همین اثنا.

(۱۰). مج: این معنی مزید انبساط و شکفتگی.

(۱۱). مج: رویداد.

(۱۲). مج: کوه سلطان مشرق.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۰۹

گرفته، سواران جلو کشیده، شاهزاده نامدار چند میدانی بنا را به لعب و هنرنمایی گذاشته، به نوعی آثار جلادت «۱» را ظاهر می‌ساختند، که نظارگیان آسمان و زمین زبان را «۲» به تحسین و آفرین می‌گشودند و دوست و دشمن بر آن چالاکی و تردستی احسن می‌گفتند. «۳» ناگاه از اثر چشم‌زخمی که در هیچ حال ارباب هنر را از آن گریزی نیست بر ذات مبارکش مؤثر شده، دست اسب پهلوان که نادره عصر بود بر سوراخ موشی فرورفته، معاینه به همان روش سال گذشته به سر غلتید و بنابر عادت دیرینه (۱۲۰ ب) آیین شاه‌اندازی را تازه نموده، آن آسمان تمکین را بر زمین زد، به نوعی که باز نصف صورت مبارک و یک طرف اندام همایونش با «۴» ساعد مساعدش به ریگ فرورفته، خروش از مردم بلند شده، به یکبار بر سرش هجوم آوردند و لیکن هنوز کسی به سروقتش نرسیده، آن حضرت خود بدون لبث و درنگ از زمین برخاسته، راست ایستاده، گرد و خاک از صورت مبارک «۵» افشانده، مردم را تسلی داده، خاطر جمع فرمودند. «۶» مردم اندکی ساکت شده، از دور ایستادند و بعد آن حضرت نشسته، مقرّبان حضور سنگ‌ریزه و ریگ‌هایی که بر سر و روی مبارکش فرورفته بود برمی‌آوردند و نظر به شدّت ضرب «۷» افتادن خون جاری شده، در «۸» صورت همایونش نیز اثر زخم نمایان گردید.

بنابر خاطرجویی «۹» مردم و حفظ نام و ننگ و پاس غیرت با آن‌همه کوفتگی و شدّت وجع و جراحت خود را نگه داشته، به نوعی که هرکس می‌دید، گمان ناخوشی به آن حضرت نمی‌برد. در «۱۰» همان ساعت آب طلبیده، خون رخساره و دامن «۱۱» را شسته، اسب دیگر کشیده، سوار و حسین خان سردار را احضار نموده، در راه همه‌جا اختلاطکنان، داخل دولت‌خانه مبارکه «۱۲» و فصّاد طلبیده «۱۳»، پنجاه مثقال خون از رگ گشودند. بعد از آن در مقام استفسار

---

(۱). مج: هنر و جلادت.

(۲). مج: «را» ندارد.

(۳). مج: می‌نمودند.

(۴). مج: همیون و.

(۵). مج: مبارک باد.

(۶). مج: ... که قاعده سواری و اسب‌تازی این است تشویش نکنید که بحمد اللّه به من اذیتی نرسیده است.

(۷). مج: مقربان بساط حضرتش سنگ و ریگی که بر سر و صورت مبارکش فرورفته بود بیرون می‌آوردند و از گوش و دهان مبارکش نظر به شدت.

(۸). مج: از.

(۹). مج: و بنابر رعایت خاطر.

(۱۰). مج: نمی‌داد و.

(۱۱). مج: دهن.

(۱۲). مج: دولتخانه همایون [متن: همیون].

(۱۳). مج: ... فصد کرده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۱۰

برآمدند «۱» که بر من چه گذشته است. واقفان انجمن حضور کیفیّت را کماکان به عرض رسانیده «۲»، آنجا استنباط کردند که درین مدّت آن حضرت از اثر کوفتگی و الم مدهوش بوده، خودداری می‌کرده‌اند. «۳»

الحاصل درین سال نیز از مساعدت بخت‌فیروز چنین قرن عافیت‌سوز را از عنایات کامله ربانی و توجهات شامله یزدانی گذرانیده، آسیبی به بدن بی‌بدیل و مزاج با ابتهاج آن حضرت نرسیده، به جهت وقایه نفس مقدّسش تصدّقات بسیار و نذورات بی‌شمار «۴» (۱۲۱ الف) به ارباب استحقاق انفاق شده، به شکرانه سلامتی ذات مبارکش جهانیان صلای خیر درداده، ابواب احسان را به «۵» روی عالمیان گشودند و از صحّت وجود با فرّ و جودش «۶» که ترفیه کافه امم و فراغت عالم و آدم در آن مضمر و منوی «۷» بود، شکرها نمودند. امید که جناب «۸» باری از الطاف پروردگاری خود آن شاهزاده عدیم المثال «۹» را از عمر و دولت کامکار و برخوردار بداراد. «۱۰»

در بیست و هفتم همین ماه، کلب علی خان قاجار از درگاه آسمان جاه با خزانه و خلاع فاخره وارد طرق و صباح آن‌روز شاهزاده فیروز «۱۱» به قاعده و قانون سنوات ماضیّه به آیین شایسته با تمامی ارکان دولت و اعیان حضرت به استقبال خلعت مهر طلعت پادشاهی شتافته، صحرای طرق از فرّ قدوم میمنت لزوم آن حضرت سر به افق کشیده، به دستور سال پیش شیرینی و شیلان به عمل آمده، نقبا و خطبا بعد از تحمید و تمجید باری تعالی فاتحه را به بقای دولت روز افزا ختم کرده، شاهزاده وافر حشمت سر و بر را به خلعت آفتاب طلعت آراسته، خنجر الماس و بازوبند مرصّع که از تلألوی «۱۲» آن چشم بیننده خیره می‌گردید، دیده «۱۳»

---

(۱). مج: درآمدند.

(۲). مج: معروض و از.

(۳). مج: خود را به مردی و مردانگی نگاه می‌داشتند.

(۴). ملک: «بی‌شمار» تکرار شده.

(۵). مج: بر.

(۶). مج: از صحت ذات با برکاتش.

(۷). مج: منوی و محتوی.

(۸). مج: ان شاء اللّه تعالی جناب حضرت.

(۹). مج: بی‌همال عدیم المثال.

(۱۰). مج: دولت [جای خالی] و کامران بداراد.

(۱۱). مج: فیروز روز.

(۱۲). ملک: تلؤلؤ.

(۱۳). مج: و دیده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۱۱

روزگار مثل او ندیده و گوش اعصار شبیه آن را نشنیده، که «۱» مقوّمین از تقویم آن عاجز بودند، در بازوی مبارک و کمر همایون

نصب فرموده، خلاع امرا و خوانین را در همان‌جا عنایت فرموده، سوار اقبال و نزول اجلال را به شهر ارزانی و جای مناسبی به جهت سکنای «۲» کلب علی خان تعیین شده، مشمول عواطف شد. «۳»

وقایع سال همایون‌فال بارس ئیل مسرت تحویل در سال چهارم از تاریخ حکمرانی شهزاده «۴» ظفر مبانی

تجدید سال فرخنده فال میمنت توأم از قدوم بهجت لزوم بهار مسیحا دم و رسیدن جرم نیّر اعظم و عطیّه‌بخش ساحت عالم، خسرو جنود نامعدود اختر و انجم، سلطان نافذ الفرمان (۱۲۱ ب) سریر فلک چهارم، نکهت‌افزای عرصه خاک و پادشاه بارگاه افلاک، اعنی آفتاب عالم‌تاب، به محاذات نقطه اعتدال ربیعی که اول خانه «۵» شرف و حسن حال و محل وصول «۶» بهار خرّمی آثار و اوان استوای لیل و نهار است، به حکم نافذ ملک لم یزل و لایزال و امر محکم قادر ذو الجلال، بعد از انقضای مدت چهار ساعت و بیست و یک دقیقه از روز جمعه، سلخ شهر ذی حجهٔ الحرام سنه ۱۲۲۰، مطابق «۷» بارس ئیل ترکی، اتفاق افتاده، چون صباح آن روز «۸» غرّه محرم ۱۲۲۱ «۹» و احترام آن وجهه همّت شاهزاده اعظم بود، لهذا در همان روز جشن نوروزی را به ضوابط و قواعد پسندیده آراسته و به طریق شایسته و آیین خجسته «۱۰» محفل سور و سرور حسب الحکم قضا دستور زیب و زینت یافته، به روش سابق دست احسان از آستین کرم بیرون آورده، مخالف و مؤالف «۱۱» از فواید موایدش محظوظ و بهره [مند] «۱۲» گردیده، قریب «۱۳» یک‌صد دست خلاع آفتاب شعاع زرتاری و پشمینه

---

(۱). مج: و.

(۲). مج: «سکنای» ندارد.

(۳). مج: عواطف بی کران گردید.

(۴). مج: شاهزاده.

(۵). مج: برج.

(۶). مج: حال و هنگام قدوم.

(۷). ذیحجه الحرام مطابق سنه ۱۲۲۱ هجری.

(۸). مج: «روز» ندارد.

(۹). مج: ۱۲۲۱ ندارد.

(۱۰). مج: بایسته.

(۱۱). مج: موافق.

(۱۲). مج: محظی و موید.

(۱۳). مج: قرب.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۱۲

کشمیری و یک هزار تومان عراقی شاهی و اشرفی «۱» به امرا و خوانین و باشیان و ارباب عمایم و سایر آحاد الناس که در سلام شرفیاب «۲» بودند بذل شده، شیرینی و شیلان نیز به قانون بیش از اندازه حساب پیش کشیده، عموم مردم از آن محظوظ و بهره‌یاب گردیده «۳».

از غرایب آنکه «۴» خطبه [ای] که به جهت مجلس عید سعید سلطانی حسب الامر شاهزاده «۵» در شب گذشته مسوّد اوراق انشا و در همان‌شب به خطیب القا و در تعلیم آن تا صباح آن‌روز زحمت بی‌منتها کشیده بود، در حین اجتماع مردم به سلام و انعقاد

صفوف در هرجا و مقام شکوه شهزاده «۶» ظفرپژوه که فی الحقیقه زهره شیر فلک از هیبت آب و دل بهرام چرخ از صولتش «۷» بی‌تاب می‌گردید. چنان در دل خطیب تأثیر کرد که پنداشتی گنگ مادرزاد و یا امّی بی‌سواد است. بعد از هن و هون بسیار (۱۲۲ الف) گریبان رحیم خان جارچی‌باشی را گرفته، غوامض مشکلات خود را از آن ترک قورت که اسلاف او تا بو البشر «۸» قدمی در راه دبستان ابجدخوانی ننهاده «۹»، بلکه از الف و با اسمی نشنیده و از اوان صبی الی یومنا هذا «۱۰» که کاروان عمر شریفش قریب به هفتاد «۱۱» مرحله از مراحل زندگانی را طی کرده، زبانش سوای دورینگ و کچینک و دستش به‌جز دسته دگنک و تبرزین عادت نکرده و ندیده، می‌خواست.

هرچند ترک ساده‌دل می‌گفت: بیلمیرم نه دیرلر! خطیب را تصور اینکه او کشف مهمّات او می‌نماید. خلاصه در آن‌روز «۱۲» عیش سعادت‌اندوز بدین وتیره منقضی و جمیع خلایق از خطیب متأذی «۱۳» شده، شاهزاده پسندیده‌اخلاق «۱۴» از کمال و منتهای مروّت و کرم «۱۵» اصلا به روی او نیاورده، با علما و فضلا که در مجلس خاص شرف جلوس داشتند به صحبت مشغول گردیدند و بعد از انقضای سلام مبارک فرجام به راقم حروف امر فرمودند که خطیب را از «۱۶»

---

(۱). مج: اشرفی و شاهی.

(۲). مج: شرف سعادت حاصل نموده.

(۳). مج: بهره‌ور گردیدند.

(۴). مج: از غرایب اتفاقات.

(۵). مج: شاهزاده نصرت‌مبانی.

(۶). مج: شاهزاده.

(۷). مج: صولت آن.

(۸). مج: به ابو البشر.

(۹). مج: نزده.

(۱۰). مج: «هذا» ندارد.

(۱۱). مج: پنجاه شصت.

(۱۲). مج: روز فیروز.

(۱۳). مج: متاذتی.

(۱۴). مج: صاحب اخلاق؛ ملک: پسندیده اخلاق را.

(۱۵). مج: کمال کرم و منتهای مروت.

(۱۶). مج: اندکی از.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۱۳

راه و رسم شعور و دانش اندکی «۱» آگاه و فی الجمله از شیوه خطابت که در عین تیقّظ بود «۲» مورد انتباه سازد. امتثالا لامره خطیب را حسب الواقع مؤدّب و خطب رطب جهالتش بر جمار دانشمندی مرتب گردید.

خطبه این است که بدون زیاده و نقصان صورت تحریر می‌یابد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

نضارت سرابستان خرّمی و نوروزی و طراوت بهارستان فرّخی و فیروزی در سپاس و ستایش بهارآرایی سزاست که چندین ازاهیر

خلقت و ریاحین فطرت از دوحه غیب و حدیقه لاریب به نزهتگاه شهود و صحرای وجود «۳» درآورده و طراز قامت اشجار را به خلعت والای زمرّدگون اوراق متنوعه مطرز و سر و بر اغصان را به زیور شکوفه و ازهار مطرّز «۴» ساحت و هرذرّه از ذرّات (۱۲۲ ب) کون و مکان را مظهری خاص فرموده «۵»، براهین وحدت و دلایل یگانگی این شیوه مختلفه بر ساحت دل‌آگاهان دانش‌پژوه و دانشمندان آگاهی شکوه به میامن مشیّت ازلی پرتوافکن شده، گلشن اعتقاد گلچینان این بوستان را از خار خار دهشت خزان و تشویش دستبرد وی «۶» محفوظ گردانید.

برگ درختان سبز نزد خداوند هوش‌هرورقی دفتری است معرفت کردگار چون فکر دوربین و خرد حقیقت گزین از اوصاف کمال جلالش قاصر و از نعوت ذات بی‌همتایش «۷» عاجز است، پس همان بهتر که زبان در کام خاموشی «۸» کشیده به عجز خود معترف و از تکاپوی صفات احدیّتش درین مرحله منصرف باشد.

به عقل نازی حکیم تا کی‌به فکرت این ره نمی‌شود طی

به کُنه ذاتش خرد برد پی‌اگر رسد خَس به قعر دریا چون ادای ستایش معبود چنانچه شایسته و لایق تواند بود مقدور خاک‌نشینان عالم قصور و مهجوران بوادی حضور نیست، بهتر آنکه به حکم «العجز عن درک الادراک» قائل به

---

(۱). مج: «اندکی» ندارد.

(۲). مج: نبود.

(۳). مج: ظهور.

(۴). مج: شکوفه و اثمار محلی و معزز.

(۵). مج: گردانیده.

(۶). مج: سپاه دی.

(۷). مج: بی‌مثالش.

(۸). متن: خواموشی.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۱۴

عجز و قصور گشته، به منقبت جناب مقدّس مرتبه، جامعه مظهر کل خاتم الانبیاء و الرسل و سیّد الکلّ فی الکلّ، گنجینه سرّ عالمین، صاحب فضل عمیم، مصدوقه کریمه «و انّک لعلی خلق عظیم»،

وصف خُلق کسی که قرآن استخَلق را وصف او چه امکان است

لاجرم معترف به عجز و قصورمی‌فرستم تحیّتی از دور صلی اللّه علیه و آله و سلم، و بر آل طیبین و عترت طاهرین آن حضرت که مرائی تجلیّات مرحمت حق و مظاهر جمال مطلقند. خصوصا حضرات ائمه معصومین- صلوات اللّه علیهم اجمعین- که هریک از ایشان مقتدای ارباب توحید و پیشوای اصحاب تفریدند، توسّل نموده، از میامن اسامی سامیه و اذکار مناقب نامیه ایشان که زیب دیباچه هرکتاب و زینت خاتمه هرخطاب است،

سر هرخطبه را رواج فزای‌نامشان است بعد نام خدای

ختم هرنظم و نثر را الحق‌باشد از یمن نامشان رونق (۱۲۳ الف) و بعد به محامدات والا صفات اعلی حضرت قدر قدرت خورشید رایت قضا توان، پادشاه فلک‌بارگاه کیوان دستگاه، ستاره سپاه، خاقان آسمان جاه، مصدوقه السلطان العادل، ظل اللّه و الشفقه علی خلق اللّه، شهنشاهی که از اشعه عدالتش جهان و جهانیان آسوده و فارغ البال، خسرو عالی‌تباری که از پرتو التفاتش عالم و عالمیان مرفه الحال.

سر سرفرازان و تاج مهان‌به دوران عدلش بناز ای جهان

گر از فتنه آید کسی در پناه‌ندارد جز این کشور آرامگاه پادشاهی که سلاطین روزگار بر درگاه عزّتش روی عجز و انکسار «۱» بر خاك نهاده و خواقین عالی‌مقدار بر آستان شوکتش از روی اخلاص به خدمت ایستاده‌اند. «۲»

پناه سلاطین روی زمین‌به ارشش همه ملك توران و چین

دو عالم بمیزان قدرش جوی است‌ز نور ضمیرش خرد پرتوی است

---

(۱). مج: افتقار.

(۲). مج: ایستاده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۱۵

عتبه بارگاه رفیعش از آن عالی‌تر که اندیشه و فکر دوربین پیرامن شادروان عظمت آن تواند گردید، و آستان درگاه منیعش از آن متعالی‌تر که به یک چابك خیال به حوالی آن «۱» تواند رسید.

ز قصر جلالش فلك پایه‌ای‌ز خیلش فریدون فرومایه‌ای «۲» صدمه قهرش به مثابه‌ای که شیر ژیان از صلابت آن لرزان «۳» و اژدهای دمان از خوف و بیم آن هراسان و ناتوان.

گر شیر در زمان بهار عدالتش‌بیند رخ غزاله که از لاله احمر است

از خوف تب کند که مبادا گمان کنند «۴»کین سرخی «۵» از تپانچه ظلم غضنفر است پادشاه سلیمان مکان، داور سکندرشأن، سلیمان مکان و منوچهر چهر، به دیدار مهر و به رتبت سپهر، کیقباد فریدون شوکت، کیخسرو بهرام صولت، «۶» دارای جمشید اثر، نوشیروان عدالت سیر.

چنان سایه گسترده «۷» بر عالمی‌که زالی نیندیشد از رستمی

در ایّام عدل تو ای شهریارندارد شکایت کس از روزگار ملاذ «۸» سلاطین (۱۲۳ ب) جم اقتدار، ملجأ خواقین «۹» فلك وقار، جالس چاربالش عزّ و تمکین، آفتاب درخشان آسمان و زمین، قضا توان و قدرقدرت و ستاره حشم، زمین وقار و زمان سرعت و فلك تمکین، مؤید کشورستان نامدار، موفق جهانگیر کامکار، منظور انظار عنایات حضرت آفریدگار، مروّج دین مبین احمد مختار، مقوّی آیین متین حیدر کرّار- صلوات اللّه علیهم من الملك الجبّار- ناصب رایات العدل و الاحسان، باسط بساط الامن و الامان، ظل اللّه فی الارضین، قهرمان المآء و الطّین، المؤید من عند اللّه الفایز نبیل المراد من الآله، السلطان ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن «۱۰» الخاقان ابو السیف فتحعلی

---

(۱). مج: ساحت آن.

(۲). مج: فریدون ز خیلش فرومایه‌ای.

(۳). مج: ترسان و لرزان.

(۴). مج: برند.

(۵). مج: کان سرخی.

(۶). مج: «کیخسرو ...» قبل از «کیقباد ...» آمده است.

(۷). ملك: گستر.

(۸). مج: خداوند.

(۹). مج: اساطین.

(۱۰). مج: همه «ابن» ها بصورت «بن» آمده‌اند.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۱۶

شاه قاجار- خلّد اللّه ملکه الی یوم القرار- و به جهت «۱» ارتقای جاه و جلال و ارتفاع لوای عظمت و استقلال نوّاب کامیاب، مالک رقاب عدالت انتساب، درّه عمان خلافت عظمی و دری آسمان سلطنت «۲» کبری، خسرو والاافسر سلیمان‌نشان، داور دادآور جمشید شأن والاـ شکوه فریدون‌فر، کسری حشمت سکندر ظفر، ممهد قواعد جلالت و بختیاری، مؤسس قوانین ابّهت و کامکاری، خدیوزاده اعظم نامدار، مظهر آثار یخلق ما یشاء و یختار، حافظ بلاد اللّه، ناصر عباد اللّه، ناصب اعلام الفتح المبین، رافع «۳» رایات العزّ و التمکین،

شه کامران خسرو شیرگیربه دولت جوان و به تدبیر پیر

ز تدبیر صایب جهانش به کام‌به نیروی دولت سپهرش غلام

شهی کاسمانش به درگاه بارز پروین و جوزا فشاند نثار

صفاتش در اندیشه بیش از کمال‌نوالش به اندازه بیش از خیال ذی شوکتی که سعت مکنتش چون عرصه ملک امکان از حیّز افهام بیرون و وسعت همت والا «۴» چون ساحت لامکان از احاطه عقل و اندیشه وهم «۵» افزون، اشجار جویبار معدلت از باران احسان بیکرانش سرسبز و سیراب و گلزار چمن انصاف از قطرات امطار عاطفتش شاداب. «۶»

(۱۲۴ الف) شهزاده به نصرت الهی‌بنشسته فراز تخت شاهی

دولت خبری ز داستانش گردون‌صفتی ز آستانش «۷»

از سایه لطف حق نشانی‌آسوده به سایه‌اش جهانی

نُه طارم چرخ تکیه‌گاهش‌آسایش خلق در پناهش برجیس برج سلطنت و شهریاری، آفتاب اوج عظمت و تاجداری، درة التّاج اکلیل جهانبانی، شمسه وهّاج ایوان کشورستانی، خلاصه خاندان پادشاهی، نقاوه دودمان شاهنشاهی، فرازنده رایت سروری، فروزنده بزم اسکندری، برازنده فر و دیهیم و گاه، پدر بر

(۱). متن: جهة.

(۲). مج: خلافت.

(۳). مج: ناصر.

(۴). مج: والا نهمتش.

(۵). مج: «وهم» ندارد.

(۶). مج: با طراوت و شاداب.

(۷). ملک: ز داستانش.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۱۷

پدر خسرو و پادشاه، بر آفاق گسترده ظلّ همای، و زان سایه آسوده خلق خدای، سلیل سلسله سلاطین نافذ الفرمان، اصیل اصلاب خواقین والاـ مکان، فرمانفرمای اهل زمان «۱»، صاحب اختیار ممالک خراسان، پادشاه‌زاده فلک شکوه جهان‌آرا- المؤید من عند اللّه- ابو النصر محمّد ولی میرزا،- لا زالت ایام دولته الی یوم البقا.

خلاصه، آن عیش به خرّمی و مبارکی منقضی شده، تمام مردم از خوان احسانش بهره‌ور گشتند و در ایّام عید سعید «۲» شعرای

زبان‌آور عراقی و خراسانی در مدح و منقبت شهزاده آسمان مرتبت «۳» داد سخنوری و مدحت‌گستری را داده، اشعار غرّا «۴» از قصاید و غیره «۵» به نام نامی آن داراشکوه انشاء و به وساطت پیشکاران درگاه با عزّ و جاه «۶» به نظر انور گذرانیده، به صلات و جوائز نامتناهی مفتخر و مباهی گردیدند. «۷» از جمله «۸» به جهت مناسبت «۹» مقام، چند قصیده که شعرا علی‌رغم «۱۰» یکدگر در رشته نظم منعقد و به نام فرخنده آن برگزیده خالق علّام مزیّن ساخته‌اند، «۱۱» درین‌جا مذکور می‌سازد:

احمد بیگ اختر تخلص که سمای نظم را قطب «۱۲» و محور فلک نثر بوده، فلک دوّار از رشک علوّ (۱۲۴ ب) سخن او به دوّار مبتلا و مقیم «۱۳» بودی و ادوار سعود سپهر از زادن مثل اویی عقیم ماندی، نظم او از نظام ایّام جوانی خوش‌تر و نثرش از طراوت باد بهار دلکش‌تر، جوهری ضمیرش هرجواهری که در سلک کلک کشیدی غیرت لؤلؤ لالا گشتی «۱۴» و هرمعنی بکر که نتیجه نبات فکر او را بودی انگشت اقتصار در دیده ابکار همگنان زدی. این‌که مرقوم می‌شود «۱۵» ورقی از آن کلّ و قطره‌ای از آن مل است.

---

(۱). مج: فرمانفرمای معموره زمان. (این توصیف بعد از «صاحب‌اختیار ...» آمده است)

(۲). مج: سعید سلطانی.

(۳). مج: شاهزاده بلند منقبت.

(۴). ملک: اشعار شعر اشعار غرّا.

(۵). مج: داده، قصاید عزّا.

(۶). مج: درگاه سلطنت.

(۷). مج: گردیده‌اند.

(۸). مج: از آن جمله.

(۹). مج: مناسب.

(۱۰). مج: به علی‌رغم.

(۱۱). مج: انعقاد داده به نام فرخنده‌انجام آن فلک احتشام موشح ساخته‌اند.

(۱۲). مج: سمای نظم عالم.

(۱۳). مج: «و مقیم» ندارد.

(۱۴). مج: بودی.

(۱۵). مج: این قصیده که قلمی می‌شود.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۱۸

قصیده: «۱»

ای آهوی صیدافکنت آشوب جان مرد و زن‌مفتون چشم پر فنت هرجا غزالی در ختن

سرو قدت روح روان، زلف کجت آرام جان‌نازک تن و لاغر میان، شیرین لب و نوشین دهن «۲»

مه بایدت هاروت بین گیسونگر ماروت «۳» بین‌آن حقه یاقوت بین گنجینه دُرّ عدن

بوسد مسیحا غنچه‌ات، گردد چو گویا غنچه‌ات‌چون گل قضا با غنچه‌ات پرورده در یک پیرهن

آن یوسف خوبی اگر گردد چو یوسف جلوه‌گرهرگوشه یعقوب دگر بینی درین بیت الحزن

در هیچ عهدی چون تویی نشنیده کس تا نشنوی‌چه توان که با این نیکویی بدعهدی و پیمان‌شکن

از شیوه سحر بیان بر سامری بسته زبان‌ناشسته از طفلی همان شیرین‌لبان را از لبن

نوشین لب آن خوش پسر شیرین‌تر از شهد شکرسیمین بر آن سیمبر نازک‌تر از برگ سمن
بی‌روی آن پیمان‌گسل شب تا سحرگه متصل‌مانند شمع از سوز دل گریم همی بر خویشتن
از هیچ حرف و گفتگو سویم مگردانید روخوانم مگر زین پس بر او «۴» مدح خداوند زمن

---

(۱). مج: ندارد.

(۲). مج: نوشین‌لب و شیرین‌دهن.

(۳). مج: هاروت.

(۴). مج: برو.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۱۹ کیخسرو آرش کمان، طهمورث رستم سنان‌اسکندر گیتی‌ستان، جمشید اهریمن فکن
شهزاده اعظم ولی شاه جهانبان را ولی‌با شوکت شاهی ولی مسکین نوازی‌هاش فن
مغفور چینی چاکرش، قیصر غلامی بر درش‌از چاوشان لشکرش شاه خطا خان ختن (۱۲۵ الف)
گر بود جم شاه مهین‌ور داشت کی روی زمین‌نتوان به عهدی این‌چنین زان خسروان راندن سخن
کی داشت کی از خور علم کی داشت جم ز انجم حشم‌دیدیم تاریخ عجم خواندیم اوراق کهن
از شهریاران هریکی سوده به راهش تارکی‌چوبین به خدمت چوبکی سنجر به نوبت سنجزن
شهزاده فرخ شیم بر کین چو افرازد «۱» علم‌چون پشه گردد پیلسم (۱۵۰) مانند زالی تهمتن
خصمی که شد بر وی قرین از گرز و تیرش زور کین‌ستخوان به جسمش خاك بین خفتان به دوشش غروزن
گاه نوال و مائده با جود او بی‌فایده‌انعام معن زایده احسان سیف ذو الیزن
چشم جهان ز امثال او با حشمت و اجلال اوکم دیده چون اقبال او صاحب فنی در هیچ فن
بحری است طبعش بی‌کنار که اختر کند بی‌اختیاربر نثر او نثره نثار بر نظم او نظم پرن

---

(۱). مج: بفرازد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۲۰ ای بر تو نازان مهر و مه، وی ماه و مهرت خاك ره «۱»جمشیدی اندر بارگه، «۲» خورشیدی اندر انجمن
گر خسروی از خسروان از خدمتت پیچد عنان‌آرند بر درگه کشان سگسانش بر گردن رَسَن
گاه عدالت‌گستری نوشیروان دیگری‌در معرض نام‌آوری گرشاسبی رویینه تن
چون تو شهی با جاه و فرّ فرمانروای دادگرنازاده «۳» نازاید دگر زان هفت مرد زین چار زن
بر چشمه تیغت عیان شد آب و آتش را قران‌ابری است گویی خون‌چکان یا بحری از خون موجزن
نخلی که بارش سر بود آن رُمح چون محور بودزو چرخ در چنبر بود چونان که مرغ از بابزن
مرغی است تیرت پرفشان دارد دو سر اما چه‌سان‌یکسر دهانی بی‌زبان، یکسر زبانی بی‌دهن
گر دشمنت بهمن بود یا با سگت دشمن بودهم گلشنش گلخن بود، هم مرغزارش مرغزن
یازی چو تیغ آبگون بر کوهساران ز آزمون‌خون از مسام کُه برون جوشد چو چشمه از چمن
(۱۲۵ ب) جز نامی از شاهنشهان دیگر چه ماند در جهان‌وان نام هم هشدار هان نزدیگر از صاحب‌سخن
زیبد گرت ز اقبال و فر از آسمان بگذشته سربابت خدیو تاجور یارت خدای ذو المنن

(۱). مج: خاک راه.

(۲). مج: بارگاه.

(۳). مج: نازاد و.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۲۱ نام تو جمشید گزین گر درنوشتی در نگین کی می‌ربود انگشترین از وی به حیلت اهرمن «۱»

ای همچو من چاکر ترا نُه چرخ و هفت اختر تو رااختر ثناگستر ترا چندانکه بربت برهمن

نام بزرگان عجم زنده است و خواهد بود هم‌از چون من مشکین رقم، نه «۲» از یلان تیغزن

انصاف اگر داری نگه «۳» کم بوده کم از دیرگه‌مدحت سزایی چون توشه مدحت‌سرایی همچو من «۴»

گر ریش گاوی از خری با عیسی آرد ساحری‌دائم شناسد جوهری خرمهره باز از بهر من

لاف هنرمندی بسی ننوشتند از هرخسی‌گو مدعی را گر کسی هین گوی چوگانی بزن

ای آفتاب مکرمت از هرجهات افزون مرتبت‌سویم نظر از مرحمت افکنده‌ای بهتر فکن

برتر ز هفت ایوان درت مریخ و کیوان چاکرت‌در شهریاری یاورت شاه خراسان بو الحسن

تیغت بر اعدا کارگر، کارت همه فتح و ظفرچندانکه این زرین سپر گردد ز مشرق تیغزن آقا اسمعیل مشهدی، مظهر تخلص، که در لطف طبع یگانه و در وفور ذکا «۵» نادره زمانه بوده که همگنان به لطف طبع او اعتراف و در لجّه صحبتش اغتراف می‌نمایند شاعری با فطانت و شعور است «۶» و چمن خاطرش از خار و خاشاک عیب و قصور دور و این قصیده را

(۱). مج: این بیت قبل از بیت بالا آمده است.

(۲). مج: نی.

(۳). مج: نگر.

(۴). مج: مدحت سزای ... مدحت سرای.

(۵). مج: هنر.

(۶). مج: شاعری است با فطنت و شعور.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۲۲

در تتبع قصیده اختر به سلک نظم کشیده و به نظر اشرف گذرانیده و پیرایه قبول یافته، به صلات وافر مقرّر شد. «۱»

قصیده: «۲»

از نار تا افکنده‌ای بر چهره زلف پرشکن‌داری به گردن هرزمان خون دو صد بیدل چو من

(۱۲۶ الف) بر طرف عارض موی تو در «۳» حلقه مو روی توهم‌رنگ با نیلوفر آن همگونه این با نسترن

از خال و زلفت گر صبا بویی به چین بردی کجامی‌پروریدی نافه را در ناف آهوی ختن

سر و قد دلجوی تو، وان نرگس جادوی تونخلی است آسیبش ثمر، ترکی است خونریزیش فن

یکسر گذشت ای بی‌وفا عمرم به تلخی و مرایک بوسه‌ای قسمت نشد از لعل تو شیرین دهن

بر یاد آن لعل و ز نخ انگشت حسرت می‌مکم‌فریاد از آن تنگ شکر، افغان از آن سیب ذقن

ای ماه نو ابروی تو خورشید محو روی تواز هرطرف در کوی تو افتاده صد خونین کفن

مثل تو ای جان جهان در خیل زیبا منظران‌شوخی ندیدم سنگدل، یاری ندیدم سیمتن

در سر هوای قتل ما داری اگر ای بی‌وفاآن تیغ و اینک جان بیا وانگه ببین جان باختن

---

(۱). مج: به صله وافر بهره‌ور گردید.

(۲). مج: ندارد.

(۳). مج: وز.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۲۳ یا می‌کشی یا می‌دهی کام من ای سرو سهی‌ورنه شکایت می‌برم در نزد دارای زمن

خصم‌افکنی کز صولتش قالب تهی سازد اجل‌شهزاده‌ای کز هیبتش لرزد روان تهمتن

تمثال تیغش را اگر در دخمه رستم کشنداز بیم نارد سر برون روز قیامت از کفن

آن‌کس که خصم از تیغ آن گر بگسلد پیوند جان «۱»در محشر از بیمش روان دیگر نپیوندد به تن

آن وارث تاج و نگین کافکنده از شمشیر کین‌آوازه در اقصای چین تب لرزه در ملک ختن

دارای جم دربان ولی در کشور ایران ولی‌با یک جهان تمکین ولی در رزم خون ریزیش فن

آن فخر شاهان سلف، هرکه که رُمح آرد به کف‌بهرام پسر همچون کَشَف دزدد «۲» به جیب خویشتن

از هم بریزد بوستان پژمرده گردد گلستان‌باد ار وزد بی‌رای آن یک بار در طرف چمن

در عرصه خصم‌افکنی چون او نیامد خصم‌کش‌بر مسند فرمان‌دهی چون او نباشد تکیه‌زن

(۱۲۶ ب) در روز پیکار از قضا هریک غلامانش جدااژدر درو رزم‌آزما خصم‌افکن و لشکرشکن

از کاسه سُم هرزمان سازد مگر بدری عیان‌خنگ جهان‌پیمای هر گه که گردد گام زن

---

(۱). ملک: ان.

(۲). مج: دزد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۲۴ در پیش آن فولاد سم در نزد آن غژغاو «۱» دم‌چون نقطه موهوم گم آثار این دیر کهن

در هردو دست او صبا مضمر چو در جوهر عرض‌و اندر دو پای او هوا مدغم چو جان اندر بدن

صرصر تکی کز ماه نو هنگام کین «۲» گیرد گرووز تندی آن برق رو مضمون ببندد «۳» در سخن

در روز کین چون یال خود افشاند و دنبال خوددر قالب تمثال خود خصم تو می‌گیرد وطن

آموخت رُمحت شیر را وان غافل آهوگیر راتا بچه نخجیر را بنهاده پستان در دهن

افتد سپرها واژگون چون کشتی اندر بحر خون‌هنگام کین‌خواهی تو چون با خصم گردی مقترن

تیغت غزا از خون کند، رُمحت زبان بیرون کندخصمت از آن گلگون کند، سرپنجه همچون خارکن

بر فرق هرجنگ آزما تا برق تیغت کرده جازان برق آتش پاره‌ها «۴» افتاده بر خاک خشن

گردیده اسب و نیزه‌ور با یکدگر زیروزبرزین دشت پرخوف و خطر جا کرده در آن انجمن

از حلقه جوشن عیان جوشد همی خون یلان‌چون رنگ رخسار بتان از چین زلف پرشکن

خون بس که در موج زره چون شاخ مرجان شد گره‌خصم از کمان برکند زه، شد ملک خالی از فتن

---

(۱). مج: غژغار.

(۲). مج: هنگام دو.

(۳). مج: به بندد.

(۴). متن: آتش‌پارها.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۲۵ در دست تو پیدا امل، در تیغ تو پنهان اجل‌ملک تو خالی از خلل، خصم تو در خون غوطه زن

برخاست در عهدت اگر صد ناله از هرره‌گذرجز ناله مطرب دگر ناید «۱» به گوش مرد و زن

در عهد و عصری اینچنین گر ماه و خور دارد زمین‌هر گوشه نهری «۲» ز انگبین جاری و جویی از لبن

چیزی نمی‌پاشد فلک بر زخم ریشم جز نمک‌بر تابه‌ام همچون سمک دارد سپهر حیله فن

(۱۲۷ الف) غیر از تو ای فخر جهان جایی ندارم کس گمان‌تا شکوه آرم پیش آن از جور این چرخ کهن

اختر که کرد افسونگری هنگام مضمون‌پروری گفت ار نه‌ای زین فن بری هین گوی چوگانی بزن

در گوش معنی‌پروران گر ناید این معنی گران‌گوی سخن را می‌توان هم زد به چوگان سخن

با اینکه از رنج و تعب در سال و ماه و روز و شب‌لب برنمی‌دارم ز لب امروز کو اختر که من

تیغ زبان را برکشم وز فرق خور مغفر کشم‌در گوش هفت اختر کشم درهای نظم خویشتن

دارد ز حالم آگهی آن‌کس که دارد چون رهی‌دل خون و دست از زر تهی، لب خشک و مضمون در دهن

چندم ز جور آسمان بر دل بود باری گران‌مسکین نوازا چشم آن دارم که دارای زمن

---

(۱). مج: نامد.

(۲). ملک: «نهری» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۲۶ آن دم که مستوفی سبق گیرد پی ضبط و نسق‌زان جمله دارد یک ورق مجری «۱» به اخراجات من

ای خسرو روی زمین وی قوت بازوی دین‌مپسند خوارم «۲» بیش ازین در نزد یاران وطن

تا مسکن عنبر کند هرلاله‌زاری را صباتا باد نوروزی وزد هرساله بر طرف چمن

باشد ز آب زندگی سیراب نخل عمر توگردد ز سیلاب فنا نخل حسودت بیخ کن میرزا عبد الرسول گیلانی متخلص به حیران عطارد فلک فضل و مشتری سپهر علم بوده با وفور کمال همیشه ریاض فصاحت را به زلال قریحت کوثر مثال خود نضارت می‌بخشید «۳» و به حدّت «۴» طبع و جودت ذهن [و] وسعت مشرب بر تمامی شعرای هنرپرور و ظرفای هر کشور فایق بوده، در میدان بلاغت به فرط فصاحت و لطف عبارت قصب السّبق از بسیاری ربوده، معنی روشن وی و الفاظ عذب او آن کرده با سخن که به سنگ آفتاب کرد. در عنفوان جوانی خاطرش را به حرکت انتعاشی پدید آمد. بعد از آنکه «۵» چون صبا بسی منازل پیمود (۱۲۷ ب) پاافراز غربت در مشهد مقدّس رضوی گشوده، در دولت نوّاب اشرف آسایش‌ها یافت و این قصیده که قلمی می‌شود جزوی از آن کتاب و قطره‌ای از آن سحاب است.

قصیده: «۶»

چو پوشد فصل نوروز از شکوفه بوستان خلعت‌نپوشد جز قبای ارغوانی ارغوان خلعت

گر از جور خزان گردید غمگین باغ غم نبودکند ز ابر بهاری باز در بر گلستان خلعت

---

(۱). مج: مجرا.

(۲). متن: خارم.

(۳). مج: می‌بخشد.

(۴). مج: وفور.

(۵). مج: اینکه.

(۶). مج: ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۲۷ برون آمد به یک نظاره بلبل از هزاران غم‌چو دید اندر چمن پوشیده گلبن شادمان خلعت

همانا خسرو گل تکیه بر اورنگ گلشن زدکه پوشیدند شمشاد و صنوبر کامران خلعت

نسیم آورد بهر سبزه از لاله دگر افسر «۱»صبا آورد از گل بهر گلبن ارمغان خلعت

چمن را بسته آذین «۲» آن‌چنان از گل که می‌زیبداگر چون باغ پوشد پای تا سر باغبان خلعت

دهی امروز اگر از باده نوشین «۳» مرا جامی‌دهد ساقی تو را روز جزا پیر مغان خلعت

نکو بر خلعت والای خویش ای سرو می‌بالی‌مگر داده تو را شهزاده والا مکان خلعت

سکندر پاسبان یعنی ولی میرزا که از احسان‌به دارا می‌دهد در آستانش پاسبان خلعت

به دریا گر کنم نام خوشش «۴» پر دُر شود دریابه کان گر نسبت دستش کنم بخشم به کان خلعت

فزون‌تر از قران ثابت و سیار «۵» بر گردون‌به هرکس داده آن شهزاده صاحبقران خلعت

الا ای سرور دوران که می‌پوشند از لطفت‌ز درع و جوشن اندر روز هیجا پردلان خلعت

به قد خصم تو از تیغ دوران می‌برد جوشن‌برای دشمنت از تیر می‌دوزد کمان خلعت

---

(۱). مج: نسیم آور بهر لاله از سبزه دگر افسر.

(۲). مج: آیین؛ ملک: آزین.

(۳). مج: دوشین.

(۴). مج: ویش.

(۵). مج: سیّاره.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۲۸ عجب نبود شوند از انس و جان محکوم حکم توتو را روز ازل داده است شاه انس و جان خلعت (۱۲۸ الف)

به خود ز انسان که از ابر بهاری سرو می‌بالدبه خویش از شوق بالای تو می‌بالد چنان خلعت

کنند از چاکریّت ماند از آن فخر در عالم‌برند از بندگیّت سرفرازان جهان خلعت

فلک از بندگیت پوشد ار خلعت عجب نبوددهند ار مکرمت دایم غلامان را شهان خلعت

همای همتت تا سایه‌گستر گشت در مشهدبه مشهد داده حق‌گویی ز لطفت بیکران خلعت

اگر از عدل ایّام تو بودی روزگار آگه‌نکردی از عدالت در بر نوشیروان خلعت

ز حیرت در زمان افتد قلم از کف عطارد راز مدحت چون دهد حیران به کلک درفشان خلعت «۱»

تو چون شایسته‌ای مدحی کنم مدحت نه بهر آن‌که در شعر از تو خواهم جایزه چون دیگران خلعت

ولی خواهم برون آری مرا از تنگنای غمز انعامم بپوشانی ز دست زرفشان خلعت

بود تا خلعت ابر بهاری در تن گلشن‌بود تا شاد جان بلبل شیدا از آن خلعت

بود جان محبّان حرم از بالای چون سروت‌بود بر قد چون سرو تو زیبا جاودان خلعت

---

(۱). ملک: «خلعت» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۲۹

اگرچه شعرا هرکدام به فراخور قابلیت و استعداد در دریای مدّاحی غوص‌ها کرده، گهرهای شاهوار معانی به دست آورده، مشمول عواطف بی‌منتها شده‌اند و قصاید آن بالتّمام در کتاب علی‌حده مسطور گردید، چون در وقایع التزام ذکر قصاید و اشعار نگردید، لهذا از اطالت آن اندیشیده به ایراد همگی آن نپرداخت و جواد خامه خوش‌خرام از تکاپوی آن باز ایستاده به ذکر مجملی از وقایع این سال فرخنده فال می‌پردازد که «۱» طالبان نام و ننگ و صاحبان بصیرت و فرهنگ از کماهی آن مطّلع و مستحضر گردند.

شرفیاب شدن ایلچیان از جانب دولت توره‌جان به دربار سپهر اقتدار معدلت جنان «۲»

امیر ناصر الدّین والی مرو شاهیجان (۱۵۱) (۱۲۸ ب) که به سمت ولای این خاندان خلافت‌نشان مشهور و هواخواهی او در السنه و افواه مذکور است، نور محمّد بیک ولد ایش محمّد خان اوزبک و میرزا حکیم وزیر خویش را به جهت استحکام مبانی محبّت و ارتباط رشته خصوصیت و اظهار اخلاص و ارادت با ده سر اسب تازی‌نژاد ترکمانی با بعضی از تحف و تنسوقات «۳» و عرایض و مراسلات دوستانه و «۴» مخلصانه روانه ارض فیض مبانی و دربار پادشاهانه نموده، ایلچیان مزبور در پنجم شهر محرم الحرام ۱۲۲۱ «۵» شرفیاب حضور سعادت دستور گردیده، به شرف کورنش و سعادت تقبیل آستان عدالت منش عزّ اختصاص یافته، مشمول مراحم بیکران و منظور نظر شاهزاده وافر احسان شده. میرزا حکیم وزیر حسب الامر نوّاب اشرف به همراهی آقا بابا آقای قاجار مأمور به دربار عالمیان «۶» شهنشاه جم اقتدار و نور محمّد بیک از موقف جلالت و حکمرانی مأمور به توقّف رکاب ظفر مبانی گردیده، به منصب غلام پیشخدمتی سرکار اشرف سرافراز و در سلک خلوتیان انجمن

---

(۱). متن: که تا.

(۲). مج: دربار معدلت بنیان.

(۳). مج: تنسوقات و تحف ترکستانی.

(۴). مج: «دوستانه و» ندارد.

(۵). ملک: «۱۲۲۱» ندارد.

(۶). مج: عالمیان مذار.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۳۰

حضور منخرط و ممتاز و روزبه‌روز پایه قدرش افزوده و برخلاف آنچه متوقّع او «۱» بود بر فرّاش عزّت و اعتبار غنوده، به اندک‌زمانی به منصب والای خانی بین الاکفاء پایه برتری یافت و جمیع اخراجات و ضروریات او آنچه محتاج علیّه بود از سرکار اشرف مقرّر و به طریق سایر غلامان از راتبه‌خواران مستمرّی گردید، و در چهاردهم شهر مزبور حاجی آقا خان وزیر شاهزاده فیروز و صمد خان افغان مجددا به جهت تأکید مبانی عهد و استحکام بنیان مصالحه و تجدید رسوم محبّت از جانب والی هرات مأمور به ارض فیض سمات و شرفیاب رکاب نصرت انتساب گردیده، تنسوقات و هدایای هندوستانی که «۲» آورده بودند به توسّط «۳» اولیای شوکت بهیّه به نظر اشرف رسانیده، موقع قبول یافته ایلچیان مزبور مورد نوازش و احسان گردیدند. (۱۲۹ الف) چون در ضمن آن متمنّی تفویض ولایت غوریان که در تصرّف منتسبان این دولت جاوید ارکان بود گردیده بودند و رای مبارک جناب شاهزادگی به آن متعلق نبود، لهذا آن را «۴» موقوف به اجرای حکم پادشاهی نموده، فتح علی خان کلهر را «۵» که از سابق به همراهی صمد خان مأمور به هرات و حال به مرافقت ایلچیان مزبور مراجعت به «۶» رکاب ظفر دستور نموده بود نیز به همراهی

صمد خان و «۷» کلبعلی خان قاجار که خلاع آفتاب شعاع نوروزی و خزانه آورده بود مأمور به دربار سپهرمدار پادشاهی گردیده، امر کردند که حاجی آقا خان از مقیمان و معتکفان آستان رفع الشأن اشرف بوده که بدانچه «۸» از مصدر خلافت عظمی امر و مقرّر گردد «۹» از آن قرار معمول دارند. «۱۰» لهذا ایلچیان در سیم شهر صفر المظفر از رکاب نصرت‌اثر مرخص و روانه درگاه آسمان جاه پادشاه بحروبر گردیدند.

---

(۱). مج: «او» ندارد.

(۲). مج: که به همراه.

(۳). مج: به‌واسطه.

(۴). ملک: «آن را» ندارد.

(۵). مج: «را» ندارد.

(۶). مج: «به» ندارد.

(۷). مج: نموده بود امر گردید که حاجی آقا خان از مقیمان و معتکفان آستان رفیع الشأن اشرف بوده و صمد خان با فتحعلی خان کلهر به همراهی ....

(۸). مج: از «گردیده ...» تا اینجا را ندارد و آنچه.

(۹). مج: شود و.

(۱۰). مج: شود.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۳۱

ذکر مراجعت نمودن محمّد خان قاجار از دربار سپهر مدار به درگاه جهان‌پناه شاهزاده کامکار

سابقا سمت نگارش یافت که نوّاب شاهزادگی بنابر خدمات پسندیده محمّد خان قاجار (۱۵۲) و شایستگی و آدمی وشی و کاردانی او از دربار شاهی متمنّی حضور او گردیده، شهریار عالم نظر به رضای خاطر قرة العین سلطنت او را مرخص و به علاوه یک هزار نفر از غازیان دسته اکراد قواچورلو (۱۵۳) مأمور به رکاب اشرف و بند شمشیری مرصّع به «۱» الماس و یک هزار تومان عراقی نقد به انضمام «۲» تشریف گرانمایه خاصّه مخصوص «۳» انعام شاهزاده «۴» نیکو فرجام مجدّدا از جانب پادشاه سکندر غلام زیب ارسال یافته، حسین خان سردار را احضار فرمودند. در دویم شهر صفر «۵» محمّد خان با غازیان ابواب‌جمعی «۶» از درگاه معدلت‌پرور عازم ارض فیض اثر و در بیست و ششم شهر مزبور (۱۲۹ ب) سعادت‌اندوز حضور باهر النور اشرف و مورد انواع نوازشات و مکارم اصطناعات شهزاده والا صفات گردید.

حسین خان بعد از ورود محمّد خان از رکاب اشرف مرخص و در دویم شهر ربیع الاولی «۷» عازم درگاه فلک اشتباه سلطانی شد. الکای نیشابور که به جای‌گیر حسین خان مقرّر بود «۸» حسب الحکم محکم پادشاهی به اقطاع محمّد خان قاجار مقرّر گردید. چون به سبب ورود ایلچیان و مخارج اتّفاقیه که متواتر رو داده بود، خزانه تهی و تعسّر تمام به حال کارپردازان شوکت علیّه راه یافته و از ولایت نیز نظر به رعیت‌پروری و ترفیه حال عباد اللّه رای رعیت‌پرور شهزاده معدلت گستر تجویز حواله و اطلاق زیادتی نفرمود، «۹» بنابراین فتور تمام به حال نوکر راه یافته مواجب و رسوم شش ماهه به «۱۰» عقده تأخیر افتاده، چه سطوت شاهزاده و دورباش سخط او کسی را یارای دم زدن نبود. و لیکن نظر به رویّه چاکرنوازی نفس الامر

---

(۱). مج: «به» ندارد.

(۲). مج: «به انضمام» ندارد.

(۳). مج: به جهت.

(۴). مج: شهزاده.

(۵). مج: صفر ۱۲۲۱.

(۶). مج: اوابجمعی.

(۷). مج: ربیع الاول ۱۲۲۱.

(۸). مج: که محل جایگیر حسین خان سردار بود.

(۹). مج: نکرده.

(۱۰). مج: مواجب و مرسوم ششماهه ایشان در.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۳۲

خود متحمّل نشده، شاه محمّد بیک قوللر آقاسی را به جهت اظهار مطلب و اقتضای حاجت روانه درگاه جهان‌پناهی ساختند. با اینکه مجموع امنای دولت و اعیان حضرت بنابر مراحمی که درین سال پی‌درپی از جناب سعادت «۱» جوانب شاهنشاهی به ظهور «۲» پیوست راضی به رفتن شاه محمّد بیک و اظهار مطلب مزبوره نبودند و لیکن شاهزاده بلند همّت بنابر الهام غیبی و ارشاد لاریبی به هیچ‌وجه التفات به عرایض آنها نفرموده، فسخ عزیمت ننمودند، دو سه یوم قبل از ورود محمّد خان، شاه محمّد بیک را با عریضه‌ای مشعر «۳» بر گزارش حال روانه دربار خدیو بی‌همال «۴» نموده، به محض ورود، بی‌منّت و معاونت احدی، پادشاه وافر احسان معادل پنج هزار تومان عراقی از خزانه عامره وجه نقد به رسم مدد خرج فرزند ارجمند عنایت «۵» و از حصول مطلب منظوره (۱۳۰ الف) مزاج وهّاج «۶» اشرف را نهایت شکفتگی و سرور غیرمحصور روی داده، مشارالیه با حصول کام و نیل مرام به مرافقت صمد خان افغان و میرزا جواد خان افشار که از جانب پادشاهی به سفارت هرات مأمور گردیده بود مراجعت نمود.

ذکر اغتشاش ولایت «۷» ترشیز و گوشمال متمرّدین و «۸» مصطفی قلی خان فسادانگیز

چون ترشیز درین مدّت محاط لشکر منصور و سبحان قلی بیک، خویش حسین خان سردار، به محاصره آنجا مأمور بود، درین اوقات که حسین خان و سایر غلامان شاهی مرخص و مأمور به دربار شاهنشاهی بودند، نوّاب اشرف، حسب الاستدعای حسین خان، سبحان قلی بیک را نیز مرخص و آقا خان آقای قاجار، برادر میرزا محمّد خان حاکم سبزوار، از آنجا وارد رکاب ظفر انتساب قلندر بیک غلام پیشخدمت و میرزا ربیع مستوفی و فوجی از

---

(۱). مج: مرحمت.

(۲). مج: به صدور.

(۳). مج: مبنی.

(۴). مج: بی‌همال و خاقان دریا نوال.

(۵). مج: ارجمند خویش کرامت.

(۶). مج: با ابتهاج.

(۷). مج: امر.

(۸). مج: متمردان.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۳۳

سواره دسته‌جات کلهر و باجلان و بهتویی و سیصد «۱» پیاده دسته عجم و غیره مأمور به محافظت قلعه سلطانیه و ممیزی ولایت «۲» ترشیز گردیدند.

سبحان قلی بیک و مأمورین سابق حسب الامر قضا لاحق مرکز آن حفاظ را خالی و قبل از اینکه مأمورین جابه‌جا شده، استحضاری در امر پیدا نمایند عازم نیشابور و از آنجا به سردار ملحق شده، روانه عراق گردیدند. مأمورین بعضی به علت «۳» کم‌کاری و عدم وقوف بر ضمایر امور و قلب استقلال و برخی از راه «۴» خودنمایی و خودآرایی و خودکامی «۵» شروع در بعضی امورات دور از صرفه کار نموده، هرکدام به رأسه سودای محالی در کاخ و باغ جا داده، به فرده فکری می‌نمودند «۶» و مصلحتی می‌دیدند و بنا را به خودسری گذاشته، سخن یکدیگر را وقعی نمی‌نهادند «۷» و از راه و رسم کاردانی غافل و از رویه و «۸» طریقه سپاهیگری «۹» ذاهل ماندند.

مصطفی قلی خان که از کهنه فعل‌های روزگار و از رنج و راحت و عسر و یسر «۱۰» ایام مهذّب و تجربه کار بود، چون آنها را (۱۳۰ ب) از شیوه تیقظ و انتباه دور و از رسوم و آداب سپاهیگری «۱۱» و کاردانی مهجور دید، جمعی از هنگامه‌طلبان ترشیز که درین مدّت از ستیز و آویز عاجز مانده از آنجا فرار و در میان عساکر نصرت‌شعار به کام و ناکام به سر می‌بردند، آنها را فریفته با خود یار [می‌کردند] و چندی از قلعه‌داران متصل به سلطانیه را به باده مواعید کاذبه هوش‌ربای نشاء بی‌خبری و «۱۲» خمار و در امر مواضعه خبردار و با خویش ممهد و متّفق ساخته، شباهنگام «۱۳» با امیدهای دور و دراز ابواب آمال و آرزو را از هرباب باز و به عزم تسخیر قلعه‌جات مواضعه از سلطانیه بیرون آمده، اهل مواضعه از معسکر غازیان نصرت‌اثر «۱۴» مخالفت ورزیده به او ملحق و قلعه‌دارانی که به او زبان داده بودند ایفای وعده نموده همان‌شب پنج شش قلعه را به تصرّف مصطفی قلی خان داده صباح آن‌روز این خبر در میان

---

(۱). مج: سیصد نفر.

(۲). مج: «ولایت» ندارد.

(۳). مج: و مأمورین جدید بعضی از رای.

(۴). مج: رای.

(۵). مج: خودکاهی [؟]

(۶). مج: به فرادا فکری می‌اندیشیدند.

(۷). مج: ننهاده.

(۸). ملک: «و» ندارد.

(۹). مج: سپاهیگری؛ ملک: سپاهیگری.

(۱۰). مج: راحت زمانه و سختی و تعب.

(۱۱). مج: سپاهیگری؛ ملک: سپاهگری.

(۱۲). مج: «بی‌خبری و» ندارد.

(۱۳). مج: شبهنگام.

(۱۴). مج: نصرت‌نشان.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۳۴

مأمورین منتشر [شد] و تزلزل تمام در ارکان ثبات و قرار آنها «۱» راه یافته، چون کار از مدارا و مدافعه گذشته بود، محصورین مأمورین را محاصره و در اتمام کار سایر قلاع جدّ و جهد تمام را به عمل آوردند و این قاعده قلعه دادن در ولایت ترشیز مستمر شده در عرض سه چهار روز به قدر ده دوازده قلعه معتبر به تصرف مصطفی قلی خان درآمد و آن سفیه نادان از عاقبت کار و وخامت آن نیندیشیده، اکثر غلّات و حاصل ترشیز را جمع کرده، بعضی را به سلطانیه و برخی را به قلاع متصرّفه می‌برد. غافل از اینکه قضا و قدر که طرازندگان صور آمال و نقشبندان بدایع احوال‌اند در «۲» موافقت این دولت خداداد عزایم آن کج‌اندیش محال‌طلب را بر وفق مدعا بازمی‌دارد تا نقش هرمأمول که به کلک بداندیشی بر لوح تدبیر کشند به اقتضای تقدیر کج نشیند و صورت هرمطلوب که به چشم (۱۳۱ الف) بدخواهی در مرآت اندیشه بیند، عکس آن در آیینه وقوع جلوه ظهور گزیند.

کسی را که لطف ازل یاور استهمیشه ز بختش به سر افسر است

چو اقبالش آمد به خصم‌افکنی‌کند دشمنش را فلک دشمنی

گشاید عدویش چو «۳» بازوی کین‌زند آسمانش سبک بر زمین چون پرتو این خبر سامعه‌افروز پادشاه‌زاده با داد و فر گردید، نایره غضبش به فلک اثیر زبانه زدن گرفته، محمّد خان قاجار که منصب سرداری را با خدمت نیابت مملکت جمع نموده، به این دو منصب جلیل القدر رتبه والای برتری داشته بود، او را به اسحاق خان سردار قرایی که حاضررکاب ظفرمتّصف و از عمده معتمدان درگاه اشرف بود با فوجی از غازیان نصیری منش که غبار معرکه را توتیای دیده مراد «۴» و آرزو می‌پنداشتند و روز مصاف را شب زفاف می‌انگاشتند، در بیست و دویم شهر ربیع الاولی ۱۲۲۱، «۵» مأمور به ترشیز و احکام قضا نظام «۶» به اجتماع عساکر منصوره از مصدر حکمرانی صادر گردید که حکّام ولایات تدارک غازیان را دیده، روانه ترشیز نمایند. «۷»

---

(۱). مج: ایشان.

(۲). مج: از.

(۳). مج: چه.

(۴). ملک: «مراد و» ندارد.

(۵). ملک: ندارد.

(۶). مج: نضام.

(۷). مج: نموده باشند.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۳۵

امتثالا لامره، تفنگچیان اعراب طبس و قاینات «۱» به سرکردگی امیر علم خان و پیادگان هزاره به سرکردگی ابراهیم خان و تیموری به سرکردگی «۲» طهماسب خان و «۳» برادران محمّد خان بیگلر بیگی و امیر قلیچ خان اویماق بیگی مأمور به معاونت سردار گردیده، در اندک فرصتی از بلوکات ارض اقدس و نیشابور و سبزوار و غیره معادل ده هزار سوار و پیاده در ترشیز جمع شده روز روشن را بر آن مخذول وخیم العاقبه تیره‌وتار گردانیدند.

در منزل طرق حسب الامر اشرف حیدر علی خان و شکر اللّه خان جلیلوند که هردوی آنها «۴» مرد کاردیده رزم آزموده و جوانان مستعد دلیر کارآمد بودند «۵» با معادل (۱۳۱ ب) چهار صد سوار به ایلغار ترشیز مأمور گردیده بودند که چون مصطفی قلی خان بنابر غروری که داشت «۶» سرگرم قلعه‌گیری و جمع‌آوری غلّات بود و از حرکت افواج قاهره «۷» غافل است، شاید از تاخت عساکر منصوره چشم‌زخم و گوشمالی «۸» به او رسیده، اندکی از راه و رسم آدمیّت آگاه شده باشد. خوانین مزبور حسب الامر قضا دستور

با افواج منصوره «۹» ایلغارکنان صبح روز سیم به ظاهر سلطانیه رسیده «۱۰» از گرد راه چپاول انداخته، غنیمت بسیار نصیب افواج ظفر شعار گردید. مصطفی قلی خان که خود با جهان میرزا به محاصره محمّدآباد قیام داشت از ورود افواج ظفر پیرا و نزول تراکم بلا آگاه و خود را قرین ندامت و خسران در ورطه عنا دیده ثبات «۱۱» و قرارش متزلزل و پای سکون و وقارش از جا رفته، به فکر چاره‌جویی افتاده، دست از محاصره کشیده، عازم سلطانیه گردید.

درین اثنا غازیان رکاب نصرت آثار به او دچار شده، آتش رزم و پیکار بالا گرفته، قتال فاحش اتفاق افتاده، بهادران لشکر ظفر اثر بی‌محابا بر آن گروه که حکم پشه در گذرگاه باد داشت با شمشیرهای آخته تاخته، جمعی را قتیل و برخی را مجروح و اسیر در معرکه انداخته، به اندک‌زمانی جمعیّت آن تیره‌روز را چون بختش «۱۲» پریشان و درهم ساخته تا دیوار

---

(۱). مج: قاینات و طبس.

(۲). مج: قاینات و طبس.

(۳). مج: «و» ندارد.

(۴). مج: ایشان.

(۵). مج: کارطلب بوده‌اند.

(۶). مج: دارد.

(۷). مج: منصوره.

(۸). مج: چشم‌زخم معقولی.

(۹). مج: منصور.

(۱۰). ملک: «رسیده» ندارد.

(۱۱). مج: ارکان ثبات.

(۱۲). مج: بخت او.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۳۶

بست سلطانیه غنیم را رانده از قتل و نهب و اسر دقیقه‌ای را نامرعی نگذاشتند و در همان گرمی هنگامه دو قلعه معتبر را به یورش گرفته، از نهب و غارت کوتاهی نکردند، وبال و «۱» نکال آنها همه در گردن آن «۲» میشوم ماند. آقا خان آقا و قلندر بیک که تا آن زمان محصور بودند از تنگنای محاصره مستخلص شده به عساکر منصور ملحق و در مقام جبر احوال رعیت پرداختند. محمّد خان سردار با افواج نصرت‌شعار و اثاثه قلعه‌گیری و ادوات رزم و پیکار متعاقب رسیده در عرض ده دوازده یوم مجموع (۱۳۲ الف) قلعه‌جات متفرّقه را که مصطفی قلی خان به زعم ناقص خود مشحون به مردان کار و تدارک بی‌شمار ساخته بود به غلبه و قهر مسخّر و به ضرب توپ قلعه کوب بنیان هستی بسی از مبارزان نامی «۳» که در قلعه‌جات مستحفظ بودند به باد فنا داده، نهال وجود بسیاری از مردم از تیشه سیاست منقطع و منقلع گردید و بعد از تسخیر قلعه‌جات و انضباط امور آن صفحات ظاهر سلطانیه را مهبط عساکر فیروزی مآثر ساخته، الآن که چهارم شهر جمادی الاولی ۱۲۲۱ «۴» است، میرزا محمّد خان قاجار حاکم سبزوار که بعد از عزیمت محمّد خان سردار به توقّف رکاب اشرف مأمور بود حسب الحکم قضا شعار مأمور «۵» ترشیز و امر گردید که محمّد خان امر محاصره را مضبوط و به قدری که سواره و پیاده به جهت محاصره ضرور و در کار است تدارک آنها را دیده، آن خدمت را «۶» به عهده میرزا محمّد خان نموده خود با زیادتی لشکر مراجعت به رکاب ظفرپرور نماید.

ذکر یورش مواکب ظفر سرشت بر سر تکّه «۷» زشت و گزارش فتوحاتی که به ظهور رسیده «۸»

چون همیشه تاخت ترکمانیه شومیه که در دشت نشیمن داشتند وجهه همّت ارکان شوکت بهیّه بود که در حین فرصت قلع و قمع کامل درباره آن سیه‌درونان تیره‌دل به عمل آمده

---

(۱). ملک: «و» ندارد.

(۲). مج: آن بدمآل.

(۳). مج: نامی سلطانیه.

(۴). ملک: ندارد.

(۵). مج: مأمور به.

(۶). مج: خدمت آن را.

(۷). مج: ترکمانیه تکّه.

(۸). مج: که روی داده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۳۷

باشد و هرساله در فصل بهار این قاعده ستوده مستمره برقرار بوده، آسایش و آرامش بر آن گروه بدکنش حرام و پیوسته در میان خوف و رجا و بیم و امید زندگانی می‌نمایند. «۱» هرچند این اراده در خاطر اشرف رسوخ تامّ و تمام یافته همواره منتهز فرصت و مترصّد وقت می‌بودند «۲» که به طریق استمرار و قاعده دیرینه خود به دولت به سروقت آنها رسیده باشد و به همین عزیمت غازیان ولایتی را احضار فرموده بودند که مقدّمات ترشیز باعث فسخ (۱۳۲ ب) عزیمت شده، آن اراده در عقده تأخیر افتاد. «۳»

در حین تعیین عساکر ظفرقرین به سمت ترشیز، ترکمانیه ضلالت آیین بنابر خوف و هراسی که از استماع «۴» اراده اشرف در ضمایر شقاوت مآثر ایشان استیلا یافته بود، به توهّم اینکه «۵» به مدلول «الحرب خدعة» عمل نموده باز به طریق سابق علی الغفلة بر آنها دستبردی شود، مجموع ترکمانیه دشت از طژن الی آخال و کوکلان مرکز استکانت را خالی و سر به زوایای گمنامی فروبرده از هرگروه رؤسا و صنادید ایشان احرام بندآستان رفیع البیان «۶» اشرف شده به جهت تحصیل پروانچه امان پوزش‌ها نموده «۷» مطمئن خاطر «۸» مراجعت نمودند. مگر فریب چهار صد پانصد خانوار از بهادران تکّه در یورت عشق‌آباد مجتمع و با اهل قلعه «۹» که آنها نیز تقریبا «۱۰» پانصد خانوار بودند «۱۱» سازش معقولی نموده، در بیرون قلعه نشیمن ساخته، نظر به متانت قلعه و وفور جمعیّت و استعداد و غرور سواران کاری خویش و تصریح عزیمت افواج قاهره به سمت ترشیز خاطرجمع و مغرور شده، در عین استراحت به سر می‌بردند و در همین اوقات بر سبیل سرقت به حوالی قوشخانه که اقصای ولایت خبوشان و نزدیک «۱۲» به دشت است تاختن آورده، چند نفری از دهاقین آنجا را اسیر و دستگیر نموده، برده‌اند و این خبر معروض پیشگاه خاطر اشرف شده، باعث التهاب شراره غضب

---

(۱). مج: نمایند.

(۲). مج: بوده‌اند.

(۳). مج: «باعث ...» تا اینجا در حاشیه نوشته شده.

(۴). مج: از بیم.

(۵). مج: اینکه مبادا.

(۶). مج: رفیع الشأن.

(۷). ملک: «نموده» ندارد.

(۸). مج: ... خاطر شده.

(۹). مج: قلعه عشق‌آباد.

(۱۰). مج: قریب به.

(۱۱). مج: می‌رسیدند.

(۱۲). مج: متصل.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۳۸

شاهزاده کامل نسب گردید. «۱» عزم یورش و استیصال آن گروه خذلان اثر «۲» را بر خاطر مبارک جزم فرموده در جزو «۳» به لطف علی خان، حاکم دره جز، امر شد «۴» که قاصدی فرستاده، از بود و نبود و ظاهر و باطن احوال ایشان تحقیق نموده مراجعت و کیفیّت را بدون کم و زیاد معروض رأی اشرف نماید. فرستاده مزبور از قرار حکم قضا دستور معمول و مراجعت نموده (۱۳۳ الف) معروض رأی انور «۵» داشت که ترکمانیه عشق‌آباد و «۶» آخال در کمال آسودگی و فراغ‌بالی به عیش و خرّمی اشتغال و مطلقا این اراده به پیرامون خاطر شقاوت مآل ایشان نمی‌گردد و شاهزاده فریدون‌فر بعد از استماع این خبر به اجتماع عساکر نصرت‌اثر که اکثری از آنها در جولکای قوزغان (۱۵۴) و قرابوغا (۱۵۵) و چهارگنبد (۱۵۶) الی مزدوران به عزم ساخلو و اسب‌چرانی به سرکردگی «۷» میرزا علی خان قاجار مأمور بودند فرمان داده امر قضا امضا به نفاذ پیوست که بدر خان جلیلوند با دویست سوار ابواب‌جمعی خود و یک صد نفر تفنگچی چوله در مزدوران توقّف و دسته‌جات مهدی خان بایروند مافی و کاظم خان قلیچی و گلشیر خان افغان و مولا ویردی خان قلیچی و مرتضی قلی خان حاجیلر که یک هزار نفر سواره زبده «۸» خوب داشتند از قوزغان الی چهار گنبد منزل نموده از امر و نهی میرزا علی خان بیرون نروند و سایر دسته‌جات رکابی و خراسانی را به این طریق از دسته محمّد نظر خان مافی و رحیم خان قراچورلو و محمّد رحیم خان شادلو و غلام علی خان خدابندلو و لطف علی خان دره‌جزی و بیرامعلی خان کیوانلو و آقاسی خان زعفرانلو و قربان قلی خان حمزه کانلو را به علاوه یک صد نفر از غلامان خاصّه شریفه در تحت احمد خان ایشیک «۹» آقاسی نموده، «۱۰» کل اینها را ابواب جمع امیر گونه خان ایلخانی و لطف علی خان چپشلو و ضبط تیپ را به عهده اهتمام احمد خان ایشیک آقاسی نموده، در

---

(۱). مج: شد به.

(۲). مج: خذلان مآل.

(۳). مج: جزء.

(۴). مج: شده بود.

(۵). مج: «رأی انور» ندارد.

(۶). مج: «و» ندارد.

(۷). مج: سرکرده‌گی.

(۸). مج: زبده چیده.

(۹). مج: اینک.

(۱۰). مج: «نموده» ندارد و کل ...

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۳۹

شب دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الثانی ۱۲۲۱ «۱» چهار ساعت و نیم از شب گذشته تمامی از رکاب ظفر مبانی مأمور به تاخت فئه حق‌ناشناخت فرمودند. مأمورین حسب الامر قضاآیین با «۲» املی فسیح و خاطر قوی به عزم دشمن‌کشی از رکاب اشرف مرخص و دامن (۱۳۳ ب) خدمتگزاری و جان‌نثاری را بر میان زده «۳» شباشب عازم مقصود گردیدند.

چون ترکمانیه نظر به یورش‌های متواتره سپاهانه که درین سنوات مستمرّا از جانب اشرف به ظهور رسیده بود همیشه خایف و هراسان و با بعضی از جهّال کیکانلو که با ایشان مختلط و در جزو آمیزشی داشتند ممهّد شده آنها را تطمیع نموده که هرگاه از جانب اشرف یورشی درباره ایشان «۴» اندیشیده شود، آنها «۵» را از آن قضیّه آگاه سازند. از جمله «۶» پیاله نامی که جام غیرتش از شراب حمیت خالی و از شیوه انسانیّت و مردانگی «۷» عاری «۸» و فی الحقیقه مرد خانه بر دوش لاابالی بود، آن اشرار را از اراده سپاه نصرت شعار قرین آگاهی و استحضار ساخته، غولان دشت از حدوث این امر مضطرب الحال و متوزّع الخاطر شده، در شب پنجشنبه پانزدهم شهر مزبور رهنورد وادی فرار و مرحله‌پیمای بوادی ادبار شدند و حقیقت آگاهی ترکمانیه در ظلم‌آباد و «۹» سر ولایت به سمع امرا رسیده از آنجا تیز عنانی کرده به ایلغار تمام بر سر غنیم راندند. چون وعده تلاقی صبح یوم جمعه شانزدهم بود، لهذا بنابر آگاهی خصم از ظلم‌آباد الی عشق‌آباد که قریب به بیست فرسخ است در یک شبانه‌روز ایلغار شبی که آنها «۱۰» کوچیده بودند «۱۱» صبح آن غازیان به یورت ایشان رسیده، مجموع الاچق و بنگاه «۱۲» ایشان «۱۳» را مملو از اثاث البیت و ذخیره یافته، اصلا به آنها التفات ننموده «۱۴» از عقب خصم منهزم رخش جلادت را به جولان درآوردند. قریب به هشت فرسخ از بیابان قوم گذشته به چنداول ترکمانیه که کوچ و بنه خود را پیش انداخته سواران به هیئت اجتماعی در

---

(۱). ملک: ندارد.

(۲). مج: به.

(۳). مج: «زده» ندارد.

(۴). مج: درباره ایشان قصدی.

(۵). مج: ایشان.

(۶). مج: از آن جمله.

(۷). مج: مردی.

(۸). ملک: «عاری» ندارد.

(۹). مج: «و» ندارد.

(۱۰). مج: که غنیم.

(۱۱). مج: بود.

(۱۲). ملک: بنه‌گاه.

(۱۳). مج: آنها.

(۱۴). مج: به آن ملتفت نشده؛ ملک: نه نموده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۴۰

عقب به محافظت آنها قیام و اقدام داشته، «۱» نخست لطف علی خان چپشلو که قراول سپاه منصور و مقدمهٔ الجیش عساکر نصرت دستور بود (۱۳۴ الف) بر آن گروه بی‌محابا حمله آورد، طرفین دست به قائمه تیغ و قبضه خنجر برده به روی یکدیگر دویدند. تیغ

یمانی آغاز سرافشانی نموده، گلگونه مبارزان جان‌پسین از غایت عبرت برافروخته به شراره تیغ آبدار جهانی را می‌سوختند. بهادران تکّه بنابر مدافعه و حفظ ناموس مردانه کوشیده خیرگی را از حدّ گذرانیده بودند. اگرچه لطف علی خان بنابر مهارت فنون حرب و پیکار ترکمانیه مردانه‌وار ثبات‌قدم ورزیده از طریقه کشش و کوشش دقیقه‌ای را نامرعی نگذاشته، «۲» همگی همّت را بر افنا و اعدام خصم تیره‌روز گماشت و لیکن چون غازیان منصور به ایلغار تمام آمده، در وسط روز که عین حدّت گرما بود و اسب و سوار فی الحقیقه از کار مانده بودند، نزدیک رسید «۳» که وهنی به حال لشکر راه یابد که درین اثنا صفوف آراسته امیر گونه خان و محمّد نظر خان و احمد خان که به آیین شایسته در کمال توزوک می‌آمدند، از گرد راه بازوی خصم‌افکنی و برق‌افروزی به کوشش گشادند و به چالاکی و تردستی دشمنان تیره‌بخت را فرصت دیده گشودن نمی‌دادند و به تلاش جرأت و دلیری و سطوت شجاعت و مردانگی داخل افواج خصم شده، تیغ خون‌آشام به قصد دشمنان بدفرجام از نیام قهر و انتقام کشیده «۴» و مخالفان تیره‌روزگار نیز پای تجلّد استوار داشته به‌قدر طاقت و توانایی می‌کوشیدند و «۵» از خروش های‌وهوی دلاوران و نهیب گیرودار بهادران نغمه جان‌خراش فنا به گوش اعدا رسید و از کروفرّ یلان و زدوخورد پردلان شیر سوار میدان سپهر مانند شیر علم بر خود لرزید.

چنان تیغ را بود شوق مصاف که چون برق جستی ز ابر غلاف

غضب آنچنان کرد در مرد کار که رگ شد به تن افعی زخمدار

---

(۱). مج: داشتند برخورده.

(۲). مج: نگذاشت و.

(۳). مج: بود.

(۴). مج: کشیدند.

(۵). مج: «و» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۴۱ (۱۳۴ ب) چو «۱» سرپنجه از دست می‌شد رهاز کین مشت گشتی به روی هوا

بلارک به دوشی نپیوسته بود که برقش ز زیر بغل جسته بود از نهیب دلاوران عرصه کارزار و صولت بهادران شیر شکار پای ثبات و فرار مبارزان اتراک متزلزل شده، دست از ستیز برداشته آهنگ گریز کردند و تیغ یمانی دلیران نصرت مبانی در آن وادی هولناک که نمونه فزع اکبر و به «۲» مثابه صحرای محشر بود آغاز سرافشانی نموده، افواج نامسعود تکّه را به عنایت الهی و میمنت «۳» طالع پادشاهی درهم شکسته، رایت شقاوت آیت آن گروه مکروه منکوس و نگونسار و با چهره‌های «۴» چون سندروس قتیلان و اکثر اطفال و نسوان خود را وداع کرده، مجروح و پریشان مرحله‌پیمای صحرای خذلان و ادبار «۵» گردیدند. دلیران لشکر تیغ بر آن فرقه ضلالت سیر نهاده، مجاهدانه به تکامیشی هزیمتیان درآمده، داد مردی و مردانگی را دادند و دست به اسر و غارت گشادند. اجناد منصور بعد از انهزام خصم مقهور، چنانچه شیوه سپاهیان است، به فکر غنیمت افتاده، از غدر و مکر دشمن غافل و از راه و رسم حزم و احتیاط که در چنین هنگام و هرهنگامه از لوازم است، عاطل ماندند. چون سکنه یورت قریبه از تاختن عساکر نصرت مآثر آگاه و حال ترکمانیه عشق‌آباد را تباه دیدند، بنابر قرب جوار و رعایت هم‌کیشی با آن فرقه ضلالت‌شعار، قریب به چهار صد پانصد نفر بر اشهب کینه‌خواهی و مخاصمت سوار شده، در حالتی که قوچ‌صفتان تکّه از چنگ شیران عرصه کارزار روباه‌وار فرار و غزال ناموس و عصمت «۶» خود را در دم پلنگان معرکه وغا گذاشته، خال عار فرار به چهره روزگار خود کشیده، کام و ناکام، این المفرگویان، راه می‌پیمودند (۱۳۵ الف) که به مدد چنینی برخورده از وصول امداد به وقت قوی‌دل و مستظهر شده به هیئت اجتماعی در کمال غیرت برگشتند و به سرعت برق و باد، کالبرق الخاطف، به سروقت سپاه منصور رسیدند.

(۱). مج: چه.

(۲). مج: «به» ندارد.

(۳). مج: حمایت.

(۴). متن: چهرهای.

(۵). مج: نکبت و خذلان.

(۶). مج: عصمت و ناموس.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۴۲

چون در آن وادی بی‌آب آفتاب جهان‌تاب به دایره «۱» نصف النهار رسیده، از شدت «۲» حرارت خورشید ریگ «۳» چون سپند بر روی آتش بی‌تاب و ماهی از شراره التهاب آن در بوته اضطراب و ایلغار چنان و تلاش چنین علی الغفله به جهت عساکر منصوره اتّفاق افتاده و نیز در عین غنیمت سپهدار از طریقه سپاهداری «۴» و سپاه از آیین سپاهیگری «۵» دور مانده بودند، «۶» اختلال تمام به حال سرکردگان و سپاهیان راه یافته ناچار دست از غارت کشیده پا به مجادله و منازعه افشردند و به نوک نیزه و سوفار پیکان کلف از روی ماه می‌ستردند. مجددا آتش کارزار چنان مشتعل کردند «۷» که شعله شمشیر مبارزان شیرگیر به فلک اثیر رسید. خورشید از تابش برق تیغ دلیران دل کباب و شیر فلک را از شرارانگیزی صمصام بهادران زهره آب شد.

دامن دشت دریای خون و طرف بوادی سمت رود جیحون پذیرفت. هردو لشکر،

چنان به حرب حریص «۸» اندرون که گویی حرب‌عزیز بود برایشان و جان مردم «۹» خوار چندان کشته در آن صحرا افتاد که محاسب وهم از حساب آن به عجز معترف و مهر انور و زحل کینه گستر در پرده حجاب متواری و منکشف گشت. بهرام خون‌آشام در فلک پنجم انگشت حیرت به دندان گزید و چشم چرخ پیر بدان‌گونه مصاف «۱۰» ندید. خاک توران را رزم خوارزم فراموش و روان افراسیاب ازین مقدمه جان‌فرسا بی‌تاب‌وتوش سرکشان تکّه را به تازگی شکست فاحشی رو داده از پیش دلاوران لشکر منصور و پلنگان ضرغام‌وش ثعبان «۱۱» و ستور چون (۱۳۵ ب) گور رسیدند، افواج قاهره متعاقب هزیمتیان مساعی جمیله را به ظهور رسانیده به تلافی و تدارک مافات پرداختند و در آن صحرای جان‌فرسا به تکامیشی

(۱). مج: «دایره» ندارد.

(۲). مج: از حدت و.

(۳). مج: ریگ هامون.

(۴). مج: سپهداری.

(۵). مج: سپاهیگری؛ ملک: سپاهگری.

(۶). مج: «بودند» ندارد.

(۷). مج: گردید.

(۸). مج: چنان حریص به حرب.

(۹). مج: شیرین.

(۱۰). مج: مصاف در روی زمین.

(۱۱). مج: ضرغام سیرت و ذباب.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۴۳

تاخته و در هرقدمی از کشته پشته می‌ساختند. ریگ آن وادی از ارقاء دماء اعادی میشوم رنگین و خاک آن سرزمین را از خون ابدان خبیث خصوم عجین و با غنایم نامحصور و اسیر موفور مظفر و منصور به بنگاه آن گروه مقهور معاودت نموده الاچق و یورت «۱» آن طایفه را به دستور سال پیش با اندوخته چندین ساله به آتش قهر سوخته خاکستر آن را (۱۳۶ الف) به باد داد. آب قنوات آن فئه طغات را مبدّل به خاک و تمامی آبادی آنها را خراب و اموال و اسرای ایشان را رانده، عازم رکاب شاهزاده مالک رقاب شدند. «۲» شهزاده بلنداختر بعد از استماع وقوع فتح و ظفر و رجوع بهادران نصرت‌اثر با غنایم نامحصور و اسرای بی‌حد و مرّ به رسم و آیین پیشتر روی ضراعت و ابتهال به درگاه حضرت داور آورده به شکرگذاری این عارفه کبری و سپاس‌داری این نعمت عظمی جبین امیدواری را به خاک نیاز سوده، ظهور فتح چنینی را از مؤیدات داور دادآور دانسته، ساغر دهان را لبریز باده شکر «۳» ایزد منّان ساخت و سران و سرکردگان و طبقات لشکر را هرکدام علی قدر مراتبهم به جوایز جداگانه نواخت و کوایف فتوحات سکّان دشت قبچاق و تسخیر قلعه‌جات ترشیز را مبسوطا عرضه داشت پایه سریر «۴» اعلی خاقان صاحبقران «۵» مصحوب محمّد علی بیک غلام کزازی انفاذ دربار سپهر مبانی داشتند و عریضه مزبور مسفور «۶» در چمن سلطانیه که جشنگاه خاقان مؤید منصور بود شرف‌اندوز نظر اشرف و بهره‌یاب حضور انور «۷» پادشاه بحر و بر گردیده «۸» از ظهور فتوحات مجدّده متنوّعه «۹» بساط عیش و نشاط را گسترده «۱۰» و شاهزاده مظفرلوا را به مکارم خدیوانه و مراحم خسروانه به عزّ افتخار و اختصاص مقرون فرمودند. «۱۱»

---

(۱). مج: «و یورت» ندارد.

(۲). مج: ممالک رقاب گردیدند.

(۳). مج: لبریز شکر و ثنای.

(۴). مج: سریر عرش نظیر.

(۵). مج: صاحبقرانی.

(۶). مج: «مسفور» ندارد.

(۷). مج: شرف‌اندوز ملاحظه انور و بهره‌یاب نظر اشرف.

(۸). ملک: «گردیده» ندارد.

(۹). مج: «متنوعه» ندارد.

(۱۰). مج: ممهد.

(۱۱). مج: خسروانه عزّ اختصاص دادند.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۴۴

ذکر مراجعت ایلچیان دولت ترکستان از دربار خاقان گیتی‌ستان و آمدن ایلچیان افغان به رکاب ظفر همعنان «۱» شهزاده «۲» کامران

میرزا حکیم وزیر دولت توره جان با چند نفر از عظمای اوزبک که سابقا شرفیاب رکاب اشرف و به همراهی آقا بابا آقای قاجار مأمور به دربار گیتی‌مدار شهریار گردون اقتدار شده بودند، در همین روزها با نیل مرام وارد حضور سعادت فرجام [شدند] و چون پادشاه سکندر غلام (۱۳۶ ب) به نوازش یک سر اسب یراق مرصع و یک دست خلعت آفتاب ملمّع «۳» و یک هزار تومان وجه نقد و نامه مشفقانه ناصر الدّین توره را نواخته و از کمال عاطفت خسروی او را به خطاب فرزندی سرافراز ساخته بودند، «۴» از جانب

اشرف نیز آقابابا آقا با بعضی از تنسوقات لایق و مراسله محبّت‌آمیز مأمور به مرو شده، اشیای مرسوله را رسانیده، مراجعت به رکاب نصرت انتساب نمود و متعاقب آن صمد خان افغان که قبل ازین «۵» ایمائی به آن شده که از جانب شاهزاده فیروز سعادت‌اندوز رکاب شهزاده فیروز روز و ازین‌جا مأمور به درگاه «۶» پادشاهی شده بود و رخصت انصراف حاصل و انجام امور شاهزاده مزبور حسب الحکم قضا دستور محوّل به رای دوربین و خرد عافیت «۷» گزین شهزاده «۸» با داد و دین شده، میرزا جواد خان افشار به همراهی صمد خان مزبور مأمور به سفارت هرات و به تبلیغ آنچه مأمور بود کوشش نموده «۹»، عود به درگاه جهان‌پناهی نمود و مطالب صمد خان موقوف «۱۰» به زمان دیگر شده درین سفر شاهد تمنّای والی هرات پیرایه قبول نیافت.

بعد از ذهاب و ایاب «۱۱» سفرای دولت توره جان و افغان، محمّد خان قاجار امر ترشیز را مضبوط و حسب الحکم والا میرزا محمّد خان قاجار حاکم سبزوار را به محاصره آنجا گذاشتند و خود با غازیان رکابی و خراسانی شرفیاب رکاب ظفر مبانی گردیده، به انواع

---

(۱). ملك: صفتان.

(۲). مج: شاهزاده.

(۳). مج: مشعشع.

(۴). مج: بود.

(۵). مج: قبلزین.

(۶). مج: دربار.

(۷). مج: عاقبت.

(۸). مج: شاهزاده.

(۹). مج: هرات و آنچه مأموریه بود به امضا رسانیده.

(۱۰). مج: محول.

(۱۱). مج: عبور و مرور.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۴۵

اصطناعات نامتناهی عزّ مباهی «۱» یافت و بلافاصله حاجی آقا خان مجددا از جانب والی هرات با نامه ضراعت‌آمیز به جهت تفویض غوریان و تشیید مبانی عهد و پیمان شرفیاب حضور عدالت ارکان و مدّت‌های ممتد درگاه سپهر بنیان به طلب «۲» متمنّیات خود جویان و پویان بود.

به هیچ‌وجه «۳» تیر تدبیر او به هدف مراد نیامده، «۴» شهزاده اعظم او را به نوعی خوشدل و خرّم خاطر ساخته «۵»، قرین امیدواری و استظهار مرخص فرمودند. (۱۳۷ الف)

ذکر شرفیاب شدن ملّا علی اصغر ملّاباشی از جانب پادشاه هفت کشور به ارض مینو مآثر و رکاب ظفرپرور شاهزاده سعادت افسر

درین سال نیز ملا علی اصغر هزار جریبی (۱۵۷) که به منصب ملّاباشیگری سرافراز و از قدیمی خدمتان این دولت جاوید طراز شرف امتیاز داشت و سال پیش «۶» با موازی پنج عدد قنادیل «۷» طلای چهار گل مینا «۸» و سه هزار تومان عراقی نقد «۹» مأمور به ارض فیض انتما گردیده، قنادیل را در بالای ضریح مقدّس نصب و وجه نقد را در میان خدّام والامقام و طلبه و فقها و سادات عظام انفاق نموده بود، در همین سال نیز از جانب اعلی‌حضرت شاهنشاهی با معادل پنج هزار تومان عراقی مأمور به ارض اقدس و تمامت «۱۰»

وجه را به ارباب استحقاق انفاق و به شرایف تحایف نعمای احسان شاهزاده آفاق محظوظ و بهره‌ور گردیده، عود به عراق نمود، از جمله آدابی که از طرف زاهر الشرف «۱۱» پادشاه وافر احسان نسبت به روضه مطهره امام الانس و الجان متواتر به عمل آمد، جیقای الماس است که به علاوه قنادیل مهر عدیل طلا در پیش روی ضریح مقدس نصب است که مقوّمین کامل «۱۲» وقوف قیمت آن را از خراج کل ممالک ایران ارمبنیان زیاده «۱۳» می‌دانند و چون درین چندسال مواکب جهانگشا به انتظام امور

---

(۱). مج: غیرمتناهی شرف مباهی.

(۲). مج: به طلب حصول.

(۳). مج: و به هیچ‌وجه.

(۴). مج: نیامد.

(۵). مج: خرم نموده.

(۶). مج: بالای آن نوشته شده: ۱۲۲۰.

(۷). مج: قنادیل آفتاب عدیل.

(۸). مج: مینای.

(۹). مج: وجه مسکوک.

(۱۰). مج: تمام.

(۱۱). مج: قرین الشرف.

(۱۲). مج: صاحب.

(۱۳). مج: مساوی و برابر.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۴۶

روم و روس مشغولی داشتند و به جهت شغل خطیر سلطنت نعمت زیارت روزی نشده بود، پادشاه دیندار پاک‌اعتقاد نظر به تولّای خاندان طیبین طاهرین و شوق زیارت امام هشتم و قبله هفتمین و ارادت به ائمه اثناعشر- صلوات اللّه علیهم و علیهم اجمعین- تمثال خورشید مثال اشرف را با قطعه [ای] مشتاقانه که در نهایت فصاحت انشاد و از زادگان طبع وقّاد بلاغت نهاد خاقان نیک اعتقاد «۱» در حواشی پرده تصویر آفتاب نظیر به خط جلی منقوش و ارسال داشته‌اند.

شهزاده وافر تمکین پرده (۱۳۷ ب) مهرآیین و قنادیل آفتاب قرین را به آیین شایسته شیلان و شیرینی در «۲» حرم محترم نصب و نایب الزیاره و پرده‌دار متعدّده تعیین فرمودند و در مرتبه دو هزار و پانصد تومان نقد عراقی «۳» در وجه سادات و علما و طلاب علوم دینیه برقرار فرمودند که همه‌ساله «۴» بازیافت و صرف معاش و سرمایه انتعاش خود ساخته به تحصیل علوم دینی و معارف یقینی اشتغال می‌نمایند. آثار خیر پادشاه وافر احسان در جمیع بلاد ایران خصوصا در خراسان و عتبات عالیات و قم «۵» بسیار است. چون این صحیفه گنجایش آن ندارد «۶» و تفصیل آن را دفتری علی‌حده می‌بایست، «۷» مجملا ذکر شد.

یا رب این سایه الهی راآفتاب سپهر شاهی را

بر سریر بقا ممکن داربر سپهر خلود مسکن «۸» دار

ذکر بعضی از آثار حمیده پادشاهزاده سکندر خصال و گزارش انضباط برخی از امورات به الهامات غیبی و عنایات لاریبی ایزد متعال

بعد از گوشـمال فرقه ضـلال و پس از اندمار فئه خسـران مآل و انضباط امر سلطان‌آباد و استحکام مبانی عدل و داد، آوازه صولت و جهانگیری پادشاهزاده اعظم صافی ضمیر

---

(۱). مج: فصاحت و بلاغت واقع شده و از زاده طبع وقاد خاقان نیک اعتقاد و شهریار عدالت بنیاد است.

(۲). مج: کشیده در.

(۳). مج: نقد و دو هزار و پانصد خروار جنس همه‌ساله.

(۴). مج: سال‌به‌سال.

(۵). مج: معصومه قم.

(۶). مج: ... و نیز التزام ... [ناخوانا] خیرات آن نشد قلم از بیان آن قاصر و الکن است.

(۷). می‌باید و این جمله به جهت مناسب مقام ذکر شد. نظم.

(۸). مج: ممکن.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۴۷

و خدیوزاده اکرم معدلت تخمیر در بسیط زمین و زمان منتشر و صیت سطوت و سیاست آن برگزیده ربّ قدیر در آفاق جهان مشتهر گردیـده، عظمـای دشت قبچـاق از حـدود آخال و قزل «۱» آرواد (۱۵۸) الی خوارزم و بخـارا و اقصـی ممالـک ترکسـتان و رؤسای اویماقیه «۲» از حدود هرات و بادغیس (۱۵۹) و اندخود و شبرغان (۱۶۰) و بلخ الی حصار شادمان و ختلان (۱۶۱) و قندهار و کابل ایلچیان زبان‌دان با عرایض و نامه‌های مخلصانه گسـیل دربار سـپهر بنیان نموده، متمنّی تشیید مبانی عهود قدیم و تأکید رسوم محبّت مسـتقیم گردیده، همیشه سر بر آستان عدالت‌نشان و جبین ضراعت و ابتهال (۱۳۸ الف) بر عتبه علیّه سـدره‌بنیان می‌بودند و از جانب اشـرف نیز به انواع مکارم خسـروی خشنود «۳» و به اقسام عطایای سـلطانی بهره‌ور و محظوظ شده، مقضـی المرام رخصت انصـراف حاصل می‌نمودند.

متمرّدین تکّه و قطاع الطریق کوکلان و یموت سر در خبایای گمنامی و زوایای خمول کشیده و «۴» از بیم تیغ «۵» این نظر کرده ایزد علّام کس را یارای دم زدن و مجال سر برآوردن نبود.

تمـامی طریق بلاـد مفتوح و زوّار و تجّار و مسافرین هردیار بی‌زحمت خوف راهزنان و دهشت دزدان به مسـقط الرأس ارض اقـدس می‌شـتافتند و مناسـک زیـارات مخصـوصه را به اقصـی الغـایت برحسب دلخـواه درمی‌یافتنـد و در هراوان که رای هرکـدام متعلق به انصـراف موطن اصـلی بود پی انتظار قافله و رفیق به سبب امنیت طریق سالک طریق مقصد می‌بودند و در هرسرزمینی بی‌منّت پاسبان و تحقیق معابر و کمین به آرام و آسایش تامّ و تمام در نهایت اطمینان می‌غنودند.

از نوادر اتّفاقـات، زوّاری یک‌تنه زاد و راحله خود را به خری بسـته جریـده راه می‌پیمود و شب‌هنگام به دروازه ارض اقـدس رسـید، چون مجـال دخول نبود، به ظاهر شـهر در خرابه‌ای چون بخت خود غنود. ناجوانمردی او را خفته و خر او را با متاعش بسـته و آماده دید. بر حرصش افزوده او را کشته و خر و بارش در ربوده، به سمت تبادکان (۱۶۲) گریخت و چون

---

(۱). ملک: غزل.

(۲). مج: اویماق.

(۳). متن: خوشنود.

(۴). ملک: سر در خبایای گمنامی کشیده در زوایای می‌بودند.

(۵). مج: تیغ الماس دم زمرّدفام شاهزاده بهمن غلام و از پاس سطوت و صولت.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۴۸

دید که خاک مذلّت بر سر عمر و زندگانی خود بیخت، از بیم سیاست سلطانی خر و بار را در آنجا گذاشته، به طرف دربند چهچه به میان ترکمانیه شومیه رفت و به تصور اینکه از چنگ شحنه سیاست و سیّاف قصاص و انتقام شاهزاده عدالت فرجام جان توان به در برد، علی الصباح که خبر منتشر و حجاب بارگاه خسروی ازین معنی باخبر و کیفیّت «۱» قرع سمع همایون شاهزاده فریدون‌فر (۱۳۸ ب) گردیده، شحنه سیاستش در مقام تفحّص و تجسّس آن کافر از «۲» خدا بی‌خبر درآمده، منهیان صدق مدّعا را معروض رای انور و از مصدر شوکت و حکمرانی احکام قضا امضا به اخذ و قید آن مطرود ابتر صادر و امتثالا لامره آن مردود را از میان ترکمانیه شومیه دست‌بسته به بارگاه سیاست حاضر کردند. قهرمان قهر جان‌سوز به مصداق «وَ لَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَياةٌ» «۳» (۱۶۳) به قصاص آن خون گرفته فرمان داده، حسب الحکم محکم والا سیّافان خون‌ریز آن خونی ناتمیز را چون گوسفند چهار شقه نموده در پای قپق خون نجس نحس او را ریخته و اعضای او را به چهار دروازه شهر به دار عبرت آویختند که «۴» دیگر کسی را جرأت آن نباشد «۵» که در خواب و بیداری در جبال و صحاری تواند که به چشم طمع به مال مردم نگرد و یا اینکه دانه خشخاشی مال فقیر و ضعیف را به ظلم و تعدّی تصرف کند. «۶»

بعد از چندی «۷» چنین روزگار به عدل و داد می‌گذشت و متردّدین و قوافل به فراغت خاطر طریق عبور و مرور مفتوح می‌داشتند تا اینکه بعد از چندی معدودی از تجّاران ارض اقدس عزیمت یزد نموده «۸» روان شدند. از قضا، قریب به کافر قلعه «۹» چند نفر سوار طرّار به کاروان دچار و دست بی‌اعتدالی به مال ایشان دراز نموده، در مرتبه یک هزار تومان که بیش‌تر آن نقد بود برداشته به طرفی بیرون رفتند. کاروانیان در آن نیم‌شب متحیّر و سرگردان مانده، صبح آن روز خود را به مأمنی کشیده، چند نفر از مشاهیر قافله به رسم دادخواهان به درگاه سلطنت

---

(۱). مج: حقیقت.

(۲). مج: «از» ندارد.

(۳). مج: به مصداق القصاص حیات یا اولی الالباب.

(۴). مج: «که» ندارد.

(۵). مج: نبود.

(۶). مج: تعدی برد.

(۷). مج: و چندی.

(۸). مج: تجاران با سرمایه از ارض اقدس طبل رحیل به سمت یزد کوفته.

(۹). مج: نزدیک چند نفر. (دور نزدیک خط کشیده شده)

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۴۹

حاضر شده، عرض حال خویش را کماکان معروض سدّه سدره مرتبه «۱» داشتند. اگرچه رسما للاحتیاط احکام مطاعه و مناشیر لازم الاطاعه همان ساعت به حکام اطراف و زمینداران ولایات صادر شده که در هرجا باشند سارقین را با اموال تجّار پیدا نموده، روانه دربار گیتی‌مدار (۱۳۹ الف) والا نمایند، و لیکن مسوّد اوراق در همان‌جا شرف حضور داشت که شاهزاده فراست‌اندیش لحظه‌ای سر در پیش داشته، «۲» بعد به زبان مبارک فرمودند که هرچند ما به حکام اطراف و اکناف حکم فرموده‌ایم و لیکن این عمل را بعضی از جهّال ایلات مرتکب شده‌اند و همان ساعت سران و سرکردگان «۳» کل دسته‌جات را طلبیده در معرض یرغو بازداشتند.

حسب الاستدعای بعضی از اعیان دولت از تنبیه آنها گذشته سه روزه حجّتی به قید التزام از خوانین گرفته شد که یا مال یا دزد را بدهند یا اینکه پی سارقین را خود «۴» بیرون نموده «۵» به جایی منتهی نمایند. چون در روز سیم اثری به ظهور نرسید، شعله قهر و «۶» سیاستش ملتهب شده، حکم به اخذ و قید سرکردگان «۷» و خوانین اعظم ایلات شده، مجموع آنها را «۸» قرا بـه قرا به گردن کردند. چون دیدند که حدس شاهزاده بافرهنگ از روی دانش و بینش بلکه «۹» از الهامات غیبی است و راه نجاتی از برای آنها نیست، ناچار از روی اضطرار در مقام عجز و انکسار درآمده، واسطه و وسایط انگیخته، به ضامن معتبر و موعد مقرّر از آن ورطه مستخلص و دست از پی برده، همان تفرّسی که شاهزاده دانشمند کرده بودند، سارقین از میان دسته‌جات مافی و بایروند درآمده، چون یقین کامل به صلب و قتل ایشان می‌رفت و در مرتبه چهل پنجاه نفر جوانان کارآمد هیئت نامی «۱۰» به قتل برسند، جمیع سرکردگان «۱۱» رکابی به هیئت اجتماعی شمشیر به «۱۲» گردن در سلام عام زانو زده مستدعی عفو و اغماض تقصیرات و

---

(۱). مج: سدره‌نشان.

(۲). مج: داشتند.

(۳). مج: سرکردگان و خوانین والاشأن.

(۴). مج: از میان خود.

(۵). مج: کرده.

(۶). مج: «و» ندارد. اشرف التواریخ متن ۳۴۹ ذکر بعضی از آثار حمیده پادشاهزاده سکندر خصال و گزارش انضباط برخی از امورات به الهامات غیبی و عنایات لاریبی ایزد متعال

(۷). مج: سرکرده گان.

(۸). مج: مجموع آنها را که هرگز چنین سیاستی در مخیله ایشان نمی‌گذشت در زندان برده.

(۹). مج: بل.

(۱۰). مج: جوانان متهور کاری می‌بایست.

(۱۱). مج: سرکرده گان.

(۱۲). مج: در.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۵۰

زلّات «۱» مقصرین شده در جزو سادات و موالی و ارباب فتاوی را نیز شفیع کرده‌اند. اگرچه شاهزاده اعظم از سر قتل آنها گذشته و مال تجّار را نیز در روز اوّل از خزانه عامره مرحمت فرموده بودند و لیکن حکم (۱۳۹ ب) به اخراج سارقین شده از نوکری معزول و در همان روز از ارض اقدس بیرون و به طرف اوطان خود روان شدند و همچنین جمعی از جهّال ایلات در جزو به میان بازار و حرم محترم در حین کثرت و ازدحام و غلبه عام به طریق عادت ذمیمه دیرینه بنا را به کیسه‌بری گذاشته احدّی برین سر مطّلع نمی‌شد و کسی نمی‌دانست که مال «۲» را که می‌برد. این مراتب نیز به عرض شاهزاده «۳» رسیده منهیان در جزو گذاشته چند نفر را گرفته دست بریدند و چند نفر دیگر را به شکنجه کشیده تا یاران خود را نشان داده، بعضی را مقطوع الید و بواقی اخراج بلد شدند و الحمد للّه و المنّه از اوایل همین سال الی حال که شانزدهم شهر شوال سنه ۱۲۲۱ «۴» هجری است، زمام مملکت خراسان من حیث الاستقلال بی‌مشاورت امیر و وزیر در قبضه اختیار و اقتدار شاهزاده نامدار است که احدّی را یارای آن نیست که بتواند سر خودسری بیرون «۵» بیاورد و جمعی امورش بر وفق خواهش و همه تدبیرش از همّت بخت بلند و نیروی طالع ارجمند موافق تقدیر است. طنطنه سیاستش به حدّی است که جز جام صهبا که سرمایه عقل و دانش یغما کند، ذی نفسی را یارای دست‌اندازی نیست و دبدبه

عدالتش به درجه‌ای که به غیر از ناله چنگ و چغانه و غمزه خوبان زمانه هیچ‌کس را مجال راهزنی «۶» و غمّازی نه، به دور حکمرانیش ناله جز از بلبل بیدل نیاید و بیداد غیر از غمزه معشوق به عاشق ننماید. به‌جز ابروی پریوشان که را قوّت که کمان کینه‌گذاری و فتنه سگالی را به زه آورد و به غیر از مژگان گلرخان که را قدرت که خنجر عداوت کشیده دارد. گریبان چاکی غیر از صبح به چراغ روز نتوان جست «۷» و غرقه در خونی غیر از «۸» شفق به مشعل آفتاب نتوان دید. اشک خونین جز در دیده مینا ننماید و سرشک

(۱). مج: عفو تقصیرات و اغماض زلات.

(۲). مج: مال ایشان را.

(۳). مج: به عرض اشرف.

(۴). ملک: ندارد.

(۵). ملک: برآورد.

(۶). مج: رهزنی.

(۷). مج: طلبید.

(۸). مج: سوای.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۵۱

رنگین غیر از چشم «۱» صراحی نیاید. (۱۴۰ الف) آه جگرسوز جز از پرده عشاق نتوان شنید و ناله جانکاه جز از سینه چنگ نخواهد رسید. فتنه در گوشه چشم مهوشان پنهان و آشوب در شکنج زلف سیم‌بران گریزان، هرکسی به کاری و هردلشده به یاری مشغول است.

الهی تو این شاه درویش‌دوست که آسایش خلق در ظل اوست «۲»

بسی بر سر خلق پاینده داربه توفیق طاعت دلش زنده دار

در بیان ولادت با سعادت شاهزاده با عزّ و علا «۳» اسماعیل میرزا (۱۶۸) از مراحم کامله قادر یکتا

و درین سال فرخنده‌مآل که در اوایل جوزا مزاج هوا از حدّ اعتدال منحرف و به حرارت مایل گشت ییلاق ترغبه (۱۶۴) که از حیثیت آب و هوا و لطافت و طراوت صحرا و وفور «۴» باغات خوب دلکش و بساتین مرغوب روح‌بخش از روضه ارم به است، به جهت ییلاق پردگیان سرادق عصمت و حجله‌نشینان تتق خدارت معین شده، مهد علیا و ستر عظمی با شاهزاده اللّه قلی میرزا و بعضی از خوانین حرم محترم به ییلاق نزول اجلال را ارزانی و در آن بساتین نزهت مبانی روزگار را به عیش و کامرانی «۵» به سر می‌بردند. جناب «۶» شاهزاده نیز گاهی که از انتظام مهام «۷» ولایت و رعیت فراغتی حاصل می‌فرمودند به عزم سیر و شکار نزهت بخشای ساحت ترغبه شده، دیده را به دیدار قرّة العین سلطنت عظمی و نوّاب مهد علیا روشن و خارزار آن وادی را از قدم میمنت شیّم خود رشک «۸» گلشن می‌ساختند و چنانچه می‌بایست گاهی به شکار کبک و ماهی می‌پرداختند و چون یکی از محترمان حرم عزّت و جلال به حمل دره عمّان خلافت و دری آسمان سلطنت گرانبار بود «۹» و زمان تولّد آن شاهزاده همایون‌فال قریب، لهذا آنچه ضروریات و محتاج الیه بود آماده شده، خادمان حرم اقبال روز

(۱). مج: دیده.

(۲). مج: او است.

(۳). مج: «با عزّ و علا» ندارد.

(۴). مج: لطافت سبزه و صحرا و.

(۵). مج: خرمی.

(۶). مج: و جناب.

(۷). مج: انتظام بخشی امور.

(۸). مج: میمنت لزوم خویش.

(۹). مج: «بود» در انتهای جمله بعد از «قریب» آمده است.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۵۲

به روز منتظر قدوم میمنت لزوم (۱۴۰ ب) آن شاهزاده خجسته مآل بودند تا اینکه بعد از انقضای نیم ساعت از طلوع صبح دوشنبه، بیست و هشتم شهر ربیع الثانی «۱»، آن مولود فرخنده مورود قدم ولادت به مبارکی بر بساط سعادت و زندگانی گذاشته عالم را از شعشعه انوار خویش منوّر و جهانیان را از مژده حضور خود مستبشر ساخته، غنچه مراد از گلبن شاهی به تازگی شکفته و آسمان زمین را چشم‌روشنی گفته، مبشّران اقبال متواتر رسیده، بشارت آن نورسیده را آورده، مورد نوازشات گوناگون و تفقّدات از حد افزون گردیدند. شعرای رکاب و دانشوران کمالات انتساب قصاید غرّا و قطعات فصاحت انتما «۲» در تاریخ تولّد آن شاهزاده با مجد و بها «۳» در سلک نظم کشیده به صلات وافره و جوایز متکاثره بهره‌یاب شده. «۴» از آن جمله میرزا محمّد علی سمنانی که به شرف منادمت بزم ارم نظم والا سرافراز بوده، «۵» تاریخ تولّد را «پدید از آسمان شهریاری نیّری آمد» یافته و بسیار خوب و مناسب آمده، «۶» فی الحقیقه ماده تاریخش خالی از اشکالی نیست و کمال مناسبت و نهایت حقیقت را دارد و همچنین حاجی عابد که از استادان ماهر روزگار و کهنه شاعران «۷» فصاحت آثار است ماده تاریخ «ز بستان شاهی بزد گلبنی سر» یافته و بعضی «گلی از گلبن شاهی رسته» و برخی «رسته کین گل ز گلبن شاهی» یافته‌اند.

مسوّد «۸» اوراق بعد از اینکه در دریای فکر شناور و در بحر اندیشه غوطه‌خور گردید، به رسم تعمیه این‌گونه گوهری به دست آورده که قره باصره سلطانیه «۹» سلطانی است.

خلاصه هریک از شعرا علی قدر مراتبهم به انعام و احسان جداگانه محظوظ شده‌اند و آن نازپرورد را در حجره ترتیب یکی از استار محترمه مأمور فرموده، نام نامی و اسم گرامی او را موسوم به اسماعیل میرزا (۱۶۵) (۱۴۱ الف) ساختند و به لوازم عیش و سرور و تصدّقات موفور کما تحبّ و ترضی، پرداختند. امید که قدمش برین دولت علیّه و شوکت بهیّه مبارک و میمون و به فرّخی و فرخندگی صاعد مصاعد و ساده سروری و عارج معارج اریکه بزرگی گردیده

---

(۱). مج: ربیع الثانی ۱۲۲۱.

(۲). مج: «و قطعات فصاحت انتما» ندارد.

(۳). مج: شاهزاده سعادت انتما.

(۴). مج: شده‌اند.

(۵). مج: بود.

(۶). مج: یافته.

(۷). مج: شاعر.

(۸). مج: و مسوّد.

(۹). مج: «سلطانیه» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۵۳

پدر نامدارش «۱» مثمر اثمار نهال‌اقبال و بهره‌اندوز ایّام خجسته فرجام زندگانی و آمال آن مولود فرخنده‌مآل کردند و جناب «۲» احدیّت از عطایای کامله زبانیش او را از اصابه عین الکمال محفوظ و از عنایات شامله یزدانیش آن نورسیده را از لذّات حصول «۳» آمال محظوظ بداراد و به کام دل والد ماجد بزرگوارش به منتهای «۴» عمر طبیعی برساناد.

ذکر بعضی از وقایع سمت آذربایجان و محارباتی که فیمابین روسیه و نایب السّلطنه، واقع شده از تقدیرات ملک منّان

بعد از قتل ایشپخدر، «۵» سردار روس، چنانچه اشاره به آن شده، جناب نایب السّلطنه در صفحات آذربایجان در مقام جبر اوضاع رعایای بی‌سامان و دلجویی اهالی آن سامان برآمده، قدری در مرمّت شکستگی و انضباط برهم‌خوردگی سکنه آن مرزوبوم پرداختند و کار هر ولایتی را به قدر وسع و امکان ساختند و لشکر روس در ولایت گنجه و قراداغ و تفلیس سر به زاویه گمنامی کشیده محصور گونه به سر می‌بردند و اصلا در مقابل عساکر پادشاهی، از غایت رعب و هراسی که بر ضمیر آن گروه استیلا یافته بود، رایت‌افراز نشدند. بولینوک «۶» (۱۶۶) نامی که از جمله نوّاب عمده و مهیار اعظم ایشپخدر و لشکرش «۷» بود، بعد از قتل ایشپخدر، رایت خودداری برافراخته، متجنّده روس را به آمدن کومک و مدد از جانب پادشاه روس و معاونت اگارجه و ارامنه داغستان و تفلیس به دمدمه و تلبیس مستظهر ساخت و گزارش را بلافاصله معروض «۸» پادشاه خویش نموده، در مقابل پادشاه اسلام پای ثبات ورزیدند. «۹» (۱۴۱ ب) نایب السّلطنه چون قرار و آرام غولان روس را مشاهده نمود، استیصال معدودی که در قلعه شوشی نزد ابراهیم خلیل خان بودند وجهه همّت ساخته، از

---

(۱). مج: والد نامدارش کامیاب.

(۲). مج: «و جناب» تکرار شده.

(۳). مج: تلذذات. «حصول» ندارد.

(۴). مج: مراحل.

(۵). متن: اشبخدر. (همه‌جا در این صفحه)

(۶). مج: و بولنیوک.

(۷). مج: لشکر روس.

(۸). مج: معروض رای.

(۹). مج: ورزید.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۵۴

تبریز اشهب سبک‌خیز را به سمت شوشی عنانگرای و به زلال نصایح دلپذیر و مواعید مشفقانه آتش خوف ابراهیم خلیل خان را سمت انطفا داده، رأی‌ها بر آن قرار گرفت که در حین ورود مواکب نصرت آمود «۱» نایب السّلطنه به ظاهر شوشی، طایفه روسیه که به محافظت قلعه شوشی اقدام دارند آنها را به عزم رزم به «۲» مقابل لشکر اسلام فرستاده دروب و بروج قلعه را محکم نموده، آن غولان دشت را به قلعه راه ندهند «۳» و فی الجمله در طایفه روسیه بی‌اندامی‌های بسیار دیده در معنی بی‌اختیار می‌زیست. اتفاقا یکی از ارامنه از مواضعه و طوطیه حال شوشی باخبر و از صورت مواضعه روسیان را مستحضر می‌سازد. آن بدبختان اولا دفع و رفع

ابراهیم خلیل را اهمّ و اولی «۴» دانسته از اراده خویش منصرف و همان دم «۵» ابراهیم خلیل را به نار نمرودی، اعنی شعله خنجر بی‌رحمی، محترق و اعضای او را به ضرب کارد و شمشیر متفرّق ساخته، من حیث الاستقلال به ضبط قلعه شوشی پرداخته، بولینوک، سردار خویش، را از این معنی آگاه ساختند. بولینوک ظهور این لطیفه غیبی را آمد کار خود دانسته، با معادل دو سه هزار نفر از سالدات نامی کارآمد «۶» و چند عرّاده توپ و تدارک بسیار و ذخیره بی‌شمار عزیمت شوشی نموده. نایب السّلطنه از وصول بولینوک باخبر و فوجی از اجناد لشکر ظفر اثر را به سرکردگی سرداران قاجار، از قبیل پیرقلی خان قاجار «۷» و محمّد علی خان و پیاده عرب که از خدمت شاهزاده کامل نسب داوطلب شده به آذربایجان رفتند به سرکردگی محمّد صالح خان عرب و سایر پیادگان ولایتی را مأمور به استیصال بولینوک فرمودند «۸» که اگر میسّر شود او را متفرّق، و الّا در میانه (۱۴۲ الف) صف‌آرا و حایل بوده نگذارند که این ذخیره و تدارک «۹» و جمعیّت به محصورین «۱۰» برسد. مأمورین حسب الامر نایب السّلطنه سر راه «۱۱» به عزم جنگ بر آن گروه مکروه تنگ گرفته، از طرفین نیران قتال اشتعال

---

(۱). مج: نصرت نمود.

(۲). مج: در.

(۳). مج: ندهد.

(۴). مج: اولی و اهم.

(۵). ملک: «و همان دم» ندارد.

(۶). مج: خوب.

(۷). مج: «قاجار» ندارد.

(۸). مج: فرموده‌اند.

(۹). مج: تدارک و ذخیره.

(۱۰). مج: محصورین شوشی.

(۱۱). مج: سر راه را.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۵۵

یافته، جمعی کثیر و جمّی غفیر از طرفین علف شمشیر و هدف ناوک تیر گردیدند. در آن داوری پیادگان عرب از راه «۱» حمیّت مجاهدانه کوشیده مردانگی‌ها نمودند و حملات متواتره صفوف روسیه را به ضرب گلوله آتشبار متلاشی ساختند و لیکن از شراره‌ریزی توپ اژدردم «۲» کاری از پیش نرفته پس آمدند و بولینوک همه‌روزه جنگ‌کنان و توپ‌افکنان غازیان قزلباش را از پیش برداشته، خود را به قلعه شوشی افکنده، محصورین را از تنگنای محاصره نجات داده، در مقابل نایب السّلطنه مترصد کارزار و مستشمر رزم و پیکار گشت. (۱۶۷) در اوانی که مواکب جهانگشای پادشاهی در چمن سلطانیه به سیر و شکار مشغولی داشتند، کوایف اخبارات و حقایق «۳» محاربات قرع سمع همایون اعلی شد. «۴» خاقان کشورگیر و قاآن آسمان سریر حسین خان سردار که در آن روزها به تازگی از خراسان شرف‌اندوز رکاب خسرو گیتی‌ستان شده بود، او با برادرش حسن خان قوللر آقاسی و اسمعیل بیک دامغانی را با معادل هشت ده هزار از اجناد ظفر بنیاد سواره و پیاده رکاب را مأمور به معاونت نایب السّلطنه فرمودند. «۵» مأمورین حسب الحکم قضا تمکین به موکب نایب السّلطنه پیوسته مکررا بانی مبانی شورش و نزاع گردیده عرصه را بر روسیه تنگ نمودند. چون تسخیر شوشی متعسّر و انهزام روسیه نیز متعذّر بود، لهذا فیمابین حسب التّمنای سردار روس بنا را به امهال گذاشته، مشروط بر اینکه چنانچه از جانب پادشاه روس بعد از چهار ماه دیگر «۶» لشکری مأمور شدند، آنوقت تابع حکم جدیدیم، «۷» و الّا

به «۸» رکـاب پادشـاه اسـلام کمر خـدمتگزاری را می‌بنـدیم و یـا اینکه اجـازت حاصل نموده (۱۴۲ ب) بی‌منـازعه به طرف مکـاید خواهیم رفت و به این عهود و شروط قرار معاهده سمت استحکام پذیرفته، موکب نایب السّلطنه عطف عنان به ولایت تبریز فرمودند. چون مصطفی خـان شـیروانی تا آن‌زمان شـرفیاب رکاب نشـده، آشتی‌گونه با عظمای دولت نایب السّلطنه داشـته، به پیشـکش‌های جزئی سر ارکان دولت را بسته، درآمدن به رکاب به

---

(۱). مج: بنابر.

(۲). مج: اژدر دهن.

(۳). مج: و وقوع.

(۴). مج: گشت.

(۵). مج: فرموده‌اند.

(۶). مج: دیگری.

(۷). مج: جدیده‌ایم.

(۸). مج: یا به.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۵۶

معاذیر مموّهه مستمسک می‌جست، درین سال «۱» نوّاب «۲» نایب السّلطنه پیشکش‌های او را قبول نفرموده، حکم به احضار او صادر شد. مصطفی خان از اصرار ارکان «۳» دولت متوهّم شده، بالمرّه پا را از دایره متابعت و مطاوعت کشـیده، «۴» اظهار عصیان و طغیان نمود. چون تخلّف او به وضوح رسـید، نایب السّلطنه فوجی از بهادران را به سرکردگی اسمعیل بیک «۵» و حسن خان (۱۶۸) مأمور به تاخت شـیروانات «۶» نمود. عساکر نصرت‌نشان الی کهنه شـهر شیروان «۷» تاخته، اسـیر و غنایم بی‌شـمار نصیب غازیان ظفر شعار شده، مصطفی خان به قلعه فث (۱۶۹) که سقناق عمده او بود متحصن گردید و عساکر نصرت مآثر «۸» با غنایم متکاثر «۹» مراجعت به موکب نـایب السّلطنه نمودنـد، و در آن‌وقت «۱۰» الویه نصـرت «۱۱» التوای نـایب السّلطنه از تـبریز حرکت و در کنـار رود ارس شقه‌گشـا بـود که شـیخ علی خـان قبّه‌ای که به مزیـد جـاه و کـثرت سپاه از جمیع امرای آذربایجـان امتیـاز داشت «۱۲» و مطـاع کل داغسـتان و گرجسـتان و نافـذ الامر آن حـدود و سامان بود، بنابر تعصّب دین و مذهب و ملّت جعفری و شوق ملازمت خدمت نایب السّلطنه ستوده نسب با لشکر آراسته و جمعی از عظمای آذربایجان از قبیل سلیم خان شکی و حسین قلی خان بادکوبه «۱۳» و بعضی از سـران لگزیه و رؤسای اگارجه به تقبیل بساط عـدالت قماط «۱۴» مستسعد «۱۵» گردیده، نوّاب نایب السّلطنه او را مورد نوازشات گوناگون «۱۶» سـلطانی نموده شرف امجاد «۱۷» ارزانی داشت. شـیخ علی خان پیشـکش‌های لایق گذرانیده، متقبّل مجادله روسیه و رفع و دفع آن گروه شومیه گردیـده، (۱۴۳ الف) روز به روز آثار نیکو خـدمتی را به منصّه ظهور رسانیـده «۱۸» و ساعت به ساعت منظور نظر عاطفت اثر نوّاب نایب السّلطنه می‌گردید.

---

(۱). مج: اوقات.

(۲). مج: «نواب» ندارد.

(۳). ملک: اکان.

(۴). مج: بیرون کشیده.

(۵). ملک: «بیک» ندارد.

(۶). مج: نواحی شیروانات.

(۷). مج: شیروان را.

(۸). مج: شیروان را.

(۹). مج: نامحصور.

(۱۰). مج: اوقات.

(۱۱). ملک: «الویه نصرت» ندارد.

(۱۲). مج: «داشت» ندارد.

(۱۳). مج: باکوبه.

(۱۴). مج: قماط نایب السّلطنه.

(۱۵). ملک: مستعد.

(۱۶). مج: «گوناگون» ندارد.

(۱۷). مج: احجاد.

(۱۸). مج: می‌رسانید.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۵۷

مخالفت ورزیدن شیخ علی خان قبّه‌ای از کمال جهل و نادانی و روگردان شدن از موکب نایب السّلطنه به وادی خذلان و گمنامی «۱»

به تواتر از جمعی ثقات استماع افتاد که در هنگام توقف «۲» شیخ علی خان در «۳» رکاب سعادت‌نشان جناب نایب السلطنهٔ العلیّه، مشارالیه «۴» قریب به سی چهل نفر از غلامان غیر ملتجی گرجی نسب داشت که هرکدام به رأسه عزیز مصر خوبی و زلیخای عصر محبوب القلوبی «۵» بودند و از کمال صباحت و ملاحت طعنه بر آفتاب خاوری می‌زدند و در شیوه دلبری و طنازی سرآمد مهوشان جهان و از قاعده رعنایی و زیبایی ضرب المثل خوبان زمان، چشم روزگار مثلشان در چابکی و رعونت «۶» ندیده و جهان‌آفرین عدیل و نظیر ایشان در عالم کون و فساد نیافریده، اگر شیخ صنعان صورت دلارای آنها «۷» دیدی، هرگز به گرد کوی «۸» عشق دختر ترسا نگردیدی و اگر مجنون چهره زیباشان «۹» مشاهده نمودی، بساط عشق لیلی «۱۰» درنوردیدی:

نظم «۱۱»

پری‌پیکر بتان چون سرو همدوش همه چون گل پرند و پرنیان پوش

همه در باغ جان تازه «۱۲» نهالان همه در راغ دل رعنا غزالان

همه سحرآفرین در خوش‌زبانی «۱۳» همه جادوزبان در خوش‌بیانی «۱۴»

همه آگه ز طرز آشنایی «۱۵» همه رسم آشنا در دلربایی «۱۶»

همه از تاب می‌افروخته گل خماری نرگس و آشفته سنبل

سهی بالا جوانان سمن برچو غلمان بهشتی روح‌پرور

---

(۱). ملک: «عنوان» ندارد.

(۲). مج: سبب تخلف.

(۳). مج: از.

(۴). مج: نایب السّلطنه آن بود که شیخ علی خان.

(۵). مج: محبوبی.

(۶). مج: رعونت و چابکی.

(۷). مج: دلارای شان.

(۸). مج: «کوی» ندارد.

(۹). مج: زیبای شان.

(۱۰). مج: لیلا.

(۱۱). ملک: ندارد.

(۱۲). مج: نازک.

(۱۳). مج: خوش‌بیانی.

(۱۴). مج: خوش‌زبانی.

(۱۵). مج: دلربایی.

(۱۶). مج: آشنایی.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۵۸ همه بر تخت خوبی تاجداران‌در اقلیم نکویی شهریاران

همه سرخوش ز جام ارغوانی‌همه جویای عیش و کامرانی

همه چون شاخ گل پیمانه در «۱» دست‌تماشایی خراب و باغبان مست و بدین لطافت و خوبی «۲» غلامان او در میان اردو می‌گشتند (۱۴۳ ب) و هرزمان به شمشیر ابرو و خنجر مژگان خون‌گرفته‌ای را می‌کشتند و به آیین دلبری به غمزه عاشق‌کشی دل فقیری را می‌جستند و به کمند کاکل و دام زلف دست دل دردمندی را می‌بستند. خلقی «۳» اسیر تماشایی ایشان و جمعی واله رفتار آن نازنینان و در هرحلقه گفتگوی زلف رسای ایشان و در هرآستان داستان جعد مشکسای ایشان می‌بود، تا کهنه چشم‌زخم زمانه کار خود «۴» کرده، یک دو سه نفر از آنها در اردو مفقود الخبر و معدوم الاثر گردیده بودند. «۵» شیخ علی خان «۶» بعد از تفحّص بسیار تظلّم به درگاه نایب السّلطنه برده، کیفیّت را معروض. جناب نایب السّلطنه امر فرمود که آنها در هرجا باشند و در نزد هرکس پیدا شوند «۷» به او بسپارند. بسیار سعی‌های بلیغ نمودند و نجستند. بعضی «۸» ملامت نموده، در مقام نصیحت او درآمدند و لیکن دلداده را نصیحت گفتن چه سود دارد. می‌باید این نصیحت کردن به دلستانان. ازین نصایح «۹» بی‌حاصل هیچ‌فایده بر آن مترتّب نشده، بالاخره شیخ علی خان اضطرارا «۱۰» از سودای آن درگذشت و طومار اظهار آن درنوشت. و بعد از چند روز که اخبارات ورود جمعیّت روسیه به معاونت بولینوک و غیره در اردو شایع شد که یرانال (۱۷۰) نامی از سرداران نامی پادشاه روس با جمعیّت منحوس خود از معبر دریا آمده بادکوبه را محاصره دارد، شیخ علی خان متمنّی این مطالب گردید که نوّاب نایب السّلطنه فوجی از غازیان رکابی را با یک نفر سردار صاحب وجود به همراهی او روانه که رفته دفع شرّ یرانال را از سر بادکوبه نموده باشد. نظر به مقتضای

---

(۱). مج: بر.

(۲). مج: خوبی و لطافت.

(۳). مج: و خلقی.

(۴). مج: خود را.

(۵). گردیدند.

(۶). ملک: «شیخ علی خان» ندارد.

(۷). متن: شود.

(۸). مج: از «کیفیت ...» تا اینجا را ندارد. به جای آن چنین است: اگرچه شیخ علی خان ... [ناخوانا] و حدس ناقصی زده بود و لیکن عاقلان دانشور و عارفان صاحب‌خبر او را از گمان بد به مصداق ان بعض الظّن اثم.

(۹). مج: مواعظ.

(۱۰). ملک: «اضطرارا» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۵۹

وقت نوّاب نایب السّلطنه شیخ علی خان را با استعدادی که داشت مرخص و پیر قلی خان قاجار را با افواج قاهره به همراهی او مأمور به دفع یرانال و استخلاص محصورین بادکوبه فرمودند. در منزل به سبب بعضی از اسباب که موضوع و محمول آن معلوم نیست فیمابین شیخ علی خان و پیرقلی خان غبار کدورت بالا گرفته با یکدیگر فی الجمله (۱۴۴ الف) گفتگویی کردند و فی الحقیقه «۱» طرح اصلاح به میان غازیان عراقی و دربندی درست ننشست و بی‌جهت از هم موحش شده جدایی اختیار کردند. شیخ علی خان به طرف قبه و دربند و پیر قلی خان مراجعت به رکاب «۲» نمود و آنچه منظور به «۳» بود از قضای فلکی «۴» و تأثیر کواکب «۵» به عمل نیامد تا فلک از پرده چه آرد بیرون.

ذکر التهاب نایره افساد علی پاشای والی بغداد و حرکت سپاه بی‌قیاس روم به سمت ایران ارم بنیاد و منطفی شدن آتش عدوان آن گروه تیره رای از مآب شمشیر شهزاده محمّد علی میرزا «۶»

چون بعد از وفات سلیمان پاشای والی «۷» دار السّلام بغداد منصب والیگری بغداد و سرحدّات روم از جانب دولت عثمانی به علی پاشا قرار گرفته بود، او نیز به قاعده و سنور قدیم و اصابت رای مستقیم «۸» در کمال اخلاص به منتسبان شوکت ابد اختصاص رفتار و در نهایت ادب و ارادت زندگانی می‌نمود و از جانب دولت علیّه پادشاهی نیز به غایت محترم و مکرم می‌زیست تا اینکه فیمابین او و عبد الرحمن پاشای حاکم ذهاب به سببی از اسباب کدورتی واقع شده، غبار نفاق به هیجان آمده. «۹» چون حاکم ذهاب به سبب مخالفت با پاشای بغداد در ظرف حوصله او گنجایش نداشت که در آن سرحد توقف نماید و مقاومت با پاشا را

---

(۱). ملک: «گفتگویی ...» را ندارد.

(۲). مج: رکاب ظفر ... [ناخوانا]

(۳). ملک: «منظور به» ندارد. (جای خالی است)

(۴). ملک: «فلکی» ندارد.

(۵). مج: کواکب آسمانی.

(۶). ملک: این عنوان را ندارد، به جای آن عنوان قبلی «به مخالفت ورزیدن شیخ علی خان ...» را آورده است.

(۷). ملک: «والی» ندارد.

(۸). مج: و مزاج مستقیم.

(۹). مج: هیجان کرد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۶۰

نیز در قوه خود «۱» ندید، لهذا ناچار از محل اختیار «۲» حرکت و با مساوی چهار پنج هزار خانوار ایل ببه و متعلقان خویش قطع تعلق از موطن مألوف نموده، داخل ولایت کرمانشاهان و متوسّل به منسوبان دولت علیّه پادشاهی شد. «۳» اعلی‌حضرت صاحبقرانی ایل و منسوب او را در سرحدات کرمانشاهان جای داده، پاشا را احضار به رکاب فرمودند. چون اخلاص علی پاشا به درجه کمال و فی الحقیقه والیگری او در ولایت دار السّلام بغداد «۴» و پاشایی او از جانب دولت عثمانی به سبب اخلاص این شوکت بهیّه بود و او نیز از برداشتگان «۵» این دولت محسوب می‌شد.

اعلی‌حضرت صاحبقرانی در باب تفویض محل اختیار عبد الرحمن پاشا به والی بغداد اظهار بلکه حکم (۱۴۴ ب) فرمودند «۶» که چون پاشا ملتجی به ظلّ شوکت فلک‌فرسا شده، می‌باید حکما پاشای بغداد از زلّات و هفوات او گذشته، ولایت او را به او واگذاشته، مزاحمت به حال پاشا نرساند. علی پاشا از راه خفّت عقل و دنائت در مقابل احکام قضا نظام «۷» به بعضی از معاذیر واهی لاطایل تمسک «۸» جسته، ایجاب آن را محوّل به زمان دیگر نمود.

امنای دولت علیّه این معنی را یافته «۹» در جزو محرّک علی پاشا شدند «۱۰» که از خلاف حکم پادشاهی محترز بوده، اوامر علیه شاهنشاهی را در عقده تعویق نیندازد. چون وزیر اعظم دولت عثمانی از عبد الرحمن پاشا به جهات چند ذخیره خاطر داشت، به هیچ‌وجه این معنی موافق مزاج او نمی‌افتاد و راضی به تفویض ولایات او نمی‌گردید و به اولیای دولت قاهره صریحا اظهار کرد که اگر از جانب دولت پادشاهی حاکمی تعیین شود، بهتر از آن است که عبد الرحمن پاشا آمده درین ولایت حکمرانی نماید. چون ارکان دولت شاهی دانستند که علی پاشا به هیچ‌وجه راضی به حکومت عبد الرحمن پاشا نخواهد شد، لهذا مراوده و مراسله را موقوف و انجام کار عبد الرحمن پاشا را مرهون به وقتش نمودند.

---

(۱). مج: قوه امکان.

(۲). مج: از محل اختیار خود بی‌اختیار.

(۳). مج: گردید.

(۴). مج: «بغداد» ندارد.

(۵). ملک: برداشته‌گان. (همه‌جا)

(۶). مج: فرموده.

(۷). مج: نظام پادشاهی.

(۸). مج: مستمسک.

(۹). مج: دریافته.

(۱۰). مج: شده‌اند.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۶۱

در هنگامی که چمن سلطانیه از انتصاب قباب سرادقات جلال رشک جنّات ثمانیه بود رای عالم‌آرای پادشاهی به تهیّه و تدارک عبد الرحمن پاشا قرار گرفته، فوجی از غازیان رکابی را به سرداری فرج اللّه خان افشار که به منصب نسقچی‌باشی‌گری دیوان پادشاهی سرافرازی داشت با امان اللّه خان، والی کردستان، مأمور به انتزاع محل اختیار عبد الرحمن پاشا فرمودند.

علی پاشا که از ورود غازیان رکابی مطّلع می‌شود کحیای (۱۷۱) بغداد که مرد متشخص صاحب وجود و در شیوه سپهداری و سپاهیگری «۱» سرآمد امرای دولت عثمانی بود با معادل سی چهل هزار نفر از سوار و پیاده رومی و ینکچری با اثاثه توپخانه و آلات

حرب و ادوات پیکار مأمور به سمت ذهاب نمود و «۲» از طرف (۱۴۵ الف) قرین الشرف اعلی‌حضرت صاحبقرانی نیز نوّاب شاهزاده محمّـد علی میرزا کـه اسن اولاـد حضرت صاحبقران گیتی‌سـتان و صاحب‌اختیـار ولاـیت قزویـن و در آن‌وقت از ملتزمین رکـاب نصرت‌قرین پادشاهی بود با فوجی از دلاوران که به نوک سـنان کلف از روی ماه می‌ربودنـد مأمور به مقابله و مقاتله سپاه «۳» روم گردیـد. امان اللّه خان والی و فرج اللّه خان و عبد الرحمن پاشا که از ورود عساکر قیامت اثر روم آگاه گردیدند و در سـرحدّ ذهاب نیز لشکر «۴» بسیاری از جانب پاشایان سـرحدات جمع شـده بودنـد پیش رفتن را مناسب ندانسـته در بعضـی از منازل منتظر وصول موکب شاهزاده محمّد علی میرزا بودند. چون افواج قاهره قریب به کرمانشاهان رسیدند، احکام مؤکّده به حرکت سرداران مأمورین به سـمت ذهاب صادر شـده، سـرداران حسب الحکم شاهزادگی عازم مقصـد و جناب شاهزاده نیز با صولت تمام و ابهّت ما لا کلام «۵» نزول اجلال را به بلـده کرمانشاهـان ارزانی و از قرار تقریر متردّدین به کیفیّت و کمیّت لشـکر «۶» روم استحضار کامل حاصل کرده که کحیا با جمعیّت بسیار در ذهاب آرام و قرار دارد و به قدر چهار پنج هزار سوار را به قراولی مأمور «۷» نموده و خود «۸» به فاصله چهار فرسخ از ذهاب به آن‌طرف افتاده،

---

(۱). مج: سپاهیگری. ملک: سپاهگری.

(۲). ملک: «و» ندارد.

(۳). مج: سپاه بی‌قیاس.

(۴). مج: به کمیت و کیفیت و اراده عسکر.

(۵). ملک: لاکلام.

(۶). مج: وارده عسکر.

(۷). مج: مأمور به قراولی.

(۸). مج: «و خود» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۶۲

آمـاده کـارزار و مهیّای پیکار «۱» می‌باشـد. شـاهزاده نامـدار، چنـانچه جرأت و جلاـدت جبلی ذات و فطری صـفات شاهزادگان «۲» است، خود به دولت سوار اشهب اقبال شده، متوکّلا علی اللّه، با غازیان شیر صولت ذآب انتساب عازم ذهاب شدند «۳» و ایلغارکنان «۴» چـون شـاهین اجـل و عقـاب مرگ بـه سـروقت کرکس‌صـفتان رومی رسـیده، چنگـال دشمن‌کشـی و مخلب خصم‌افکنی از هم گشاده، در حمله اول زورق عمر بسـی از خون‌گرفته‌های رومی را به گرداب فنا انـداخته، «۵» رومیان وقتی از خود خبردار شدند که طوفان بلا را بر خود محیط دیـده چون راه (۱۴۵ ب) نجات را «۶» مسدود یافتند، ناچار تن به مرگ داده، هرکس به قدر حال دست و پـایی نموده، جـان از آن ورطه هولنـاک «۷» بیرون کشـیده، کحیـا را از وقوع این واقعه جـانگزا و سـنوح این سـانحه غم‌فرسا آگاه ساختند. کحیا ناچار با عساکر روم مستعد رزم و پیکار گشته از غروری که داشت مقابله غازیان قزلباش را سهل و آسان پنداشته «۸»، علم مقـابله و مقـاتله در برابر رایت فتـح آیت جنـاب شاهزادگی برافراشت و اعتماد تمام به توپخانه کرده علم تجبّر و تکبر برافراخته، در میـدان غرور و نخـوت صف‌آرای گشت. دلیران صف‌شـکن در میـدان جلاـدت و هنروری رخش تهوّر را به جولاـن درآورده با چرخچیان عساکر روم مقابل و آنها را از پیش برداشـته تا پای بیرق «۹» کحیا رانـدنـد و سه چهار نفر از مبارزان نامی روم را در پیش روی کحیـا به خـاک مـذلّت و هـوان انداختنـد. کحیـا را عرق حمیّت به جوش «۱۰» آمـده، امر به انـداختن توپ نموده، توپچیـان به شراره‌ریزی توپ آتش در خرمن سواران انـداخته، چنـد سوار خوب از گلوله توپ ضایع شدنـد. شاهزاده ظفرقرین را از مشاهده این جرأت و جلاـدت کحیـا آتش غیرت ملتهب شـده، حکم به یـورش فرمودنـد. صـفوف لشـکر اقبـال از اشـاره و امر خـدیوزاده «۱۱»

بی‌همال به یکبار به هیئت اجتماعی جلوریز به سروقت رومیان رسیده کمر به قتل غنیم

---

(۱). مج: آماده پیکار و مهیای کارزار.

(۲). مج: شاهزادگان کامکار.

(۳). مج: گردید.

(۴). مج: ایلغار نموده.

(۵). مج: داده.

(۶). ملک: راه.

(۷). مج: «هولناک» ندارد.

(۸). مج: انگاشته.

(۹). ملک: بیر ... [جای خالی]

(۱۰). مج: به حرکت.

(۱۱). ملک: «زاده» تکرار شده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۶۳

بستند و در حمله اول قلب کحیا را چون دل پاشا شکسته، «۱» بی‌غیرتان روم در مقابل التهاب شعله شمشیر و سنان غازیان ظفر رهنمون چون موم گداختند و در کمال بی‌دست و پایی از غایت اضطرار «۲» سینه‌ها سپر می‌ساختند «۳» و به قدر مقدور کرّ و فری نموده، به جایی نرسید.

بالاخره نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم اژدهاپیکر شاهزاده نصرت‌اثر وزیده، شکست فاحشی بر عساکر روم افتاده، نیل عار فرار «۴» بر چهره روزگار خود کشید. «۵» روباه‌صفت «۶» از چنگ شیر شکاران عرصه نام و ننگ «۷» منهزم و گریزان شده (۱۴۶ الف) الی قلعه ذهاب که پاشانشین دولت عثمانی است به هیچ‌جا عنان بازپس نکشیده کحیا و بسیاری از سرعسکران و ینکچریان عسکر روم گرفتار و مقیّد به قید اسار گشتند و تمامی توپخانه و آلات حرب و ادوات پیکار و ضرب «۸» رومیان به تصرف غازیان ظفر هم‌عنان درآمده آتش نهب و غارت به بنگاه رومی بدان سان برافروختند که زبانه آن به زبانا (۱۷۲) و شراره‌اش به ثریا رسید و تمام دشت و صحرا از خون قتیلان آنها گلگون و رود خون از هرطرف جاری به مشابه فرات و جیحون بود و به مضمون شعر هاتفی بر زبان نظّاره‌کنان می‌گشت که:

ز بس خون که بر خاک پاشیده‌زمین همچو روی خراشیده بود

فتاده در آن پهن‌دشت درشت‌سر ناتراشیده چون خارپشت

سپرها لبالب به هم متّصل‌چو دامان عشّاق از خون دل ملخّص مضمون اینکه غازیان ظفر بنیان در آن داوری رادمردی و مردانگی داده کوششی بلیغ و کششی فصیح کرده، آنچه لازمه جلادت و خصم‌افکنی بود به ظهور رسانیده اولجای و اخترمه بسیار، «۹» اموال و اسباب بی‌شمار کسیب و نصیب عساکر نصرت قریب «۱۰» شد و بقیّة السیف لشکر روم در آن مرزوبوم پراکنده و پریشان‌حال برهنه و عریان می‌گشتند.

(۱۴۶ ب) و جناب شاهزادگی بعد از فتح چنینی که طراز فتوحات آسمانی و ناسخ داستان

---

(۱). مج: درهم شکستند.

(۲). مج: در عین رضا.

(۳). مج: ساختند.

(۴). مج: نیل ننگ فرار را.

(۵). مج: جای داده.

(۶). مج: «روباه‌صفت» ندارد.

(۷). مج: شیرشکاران معرکه دغا چون روباه لنگ.

(۸). مج: ادوات رزم و پیکار.

(۹). مج: از «بنگاه رومی ...» تا اینجا را ندارد.

(۱۰). مج: کسیب عساکر نصرت نصیب.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۶۴

باستانی تواند بود، چنین شکرگزاری «۱» ایزد باری را به خاک نیاز سوده به حمد و ثنای خالق توانا قیام و اقدام نمود و در همان گرمی عنانگرای سمت ذهاب شده، لشکریان را به محاصره ذهاب امر فرمود. کحیا «۲» را با جمیع اسرا که عدد ایشان به سیصد نفر می‌رسید به علاوه دویست نیزه سر انفاد درگاه جهان‌پناه پادشاهی نموده «۳» هنوز رایت اقبال خدیو بی‌همال و صاحبقران دریانوال در چمن سلطانیه توقف داشت «۴» که کحیا و اسرای روم به نظر خورشید اثر خاقان هفت کشور رسید در ازای این فتح نمایان غنچه خاطر پادشاهی گل‌گل شکفت و جناب شاهزادگی را مورد نوازش شاهنشاهی فرمودند. از اینکه فیمابین دولتین علیّتین بهیّه و آل عثمانیه قواعد صلح و صلاح به قانون سلاطین رضوان مکین صفویه «۵» برقرار و سلسله عهد «۶» و میثاق شوکتین «۷» به ضوابط خواقین اسلاف به غایت محکم و استوار بوده، درین مدت تطاولی از طرفین به ظهور نرسیده «۸» و سبقت بی‌اندامی از جانب دولت عثمانی شده و گوشمالی به سزا یافتند. لهذا پیشکار قاعده‌دانی و رموزیابی خاقان کشورستان ظلّ اللهی تجویز به خلاف عهد نکرده، تسخیر ذهاب را بنابر حسن عهد مرخص نفرمودند و امر نافذ الفرمان به سرافرازی شاهزاده والاشأن از مصدر خلافت کبری عزّ اصدار پذیرفت که عبد الرحمن پاشا را به ولایت او مستقل و عطف عنان به کرمانشاهان نموده در همان‌جا اقامت ورزیده ولایت کرمانشاهان را در ازای این فتح نمایان «۹» به جلدوی خود مقرّر بداند.

شاهزاده محمّد علی میرزا بعد از سرافرازی به حکم و «۱۰» اوامر علیّه عبد الرحمن پاشا را در آن ولایت مبسوط الید و مراجعت به کرمانشاهان نموده «۱۱»، قبل از شکست کحیا، علی پاشا که از طنطنه رایات نصرت آیات شاهزاده والاجاه به سمت قلمرو علی شکر و سرحدّات کرمانشاهان آگاه گردید خود نیز «۱۲» تیر جلوی کرده با بقیه عساکر روم که حاضر داشته «۱۳»

---

(۱). متن: شکرگذاری. (همه‌جا)

(۲). مج: و کحیا.

(۳). مج: نمود و.

(۴). مج: داشتند.

(۵). مج: صفوی.

(۶). مج: عهود.

(۷). مج: شوکتین جانبین.

(۸). مج: نرسید.

(۹). مج: شگرف.

(۱۰). مج: «به حکم و» ندارد.

(۱۱). مج: فرموده.

(۱۲). ملک: «نیز» ندارد.

(۱۳). مج: داشت.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۶۵

برداشته (۱۴۷ الف) به سمت ذهاب عنان‌تاب شد و در عرض راه قشون شکسته روم به او رسیده به نوعی مضطرب و بی‌دست و پا گردید که در همان‌شب منهزم شده به سمت بغداد مراجعت نمود. منسوبان کحیا او را از دخول به شهر بغداد مانع شده، پاشا مدت‌های ممتد در کهنه بغداد و حلّه و کربلای معلّی و نجف اشرف سرگشته و پریشان می‌گردید و ایلچیان زباندان با پیشکش لایق انفاذ درگاه پادشاهی نموده به واسطه مقرّبان بزم ارم نظم شاهنشاهی مستدعی و متمنّی استخلاص کحیا گردید. این معنی موقع قبول نیافت. پاشا بعد از مأیوسی از جناب مجتهد الزمانی شیخ جعفر نجفی (۱۷۳) که فاضل متبحر و فقیه متشرع از فحول علما و عمده «۱» فضلا و سرآمد عهد و زمان است، خواهشمند گردید که در خدمت اعلی حضرت خاقانی التماس اطلاق کحیا و اسرای روم را نموده، هرساله نیز مبلغ پنجاه هزار تومان تبریزی پیشکش متقبّل شده که انفاذ خزانه عامره نماید. «۲» شیخ معزّی الیه «۳» برحسب تمنّای پاشا عازم عراق و در خدمت خسرو آفاق شرفیاب شده، مستدعی اطلاق کحیا و اسرا گردید.

چون مجتهد مزبور «۴» سال قبل به عزم زیارت امام الانس و الجن، «۵» علی بن موسی الرضا- علیه آلاف التحیه و الثنا- وارد عراق و خراسان و از جانب خیریّت جوانب پادشاهی و شاهزاده نصرت مباهی آسایش‌ها دیده به اعزاز و اکرام مراجعت نمود، خاقان عدالت پیشه مروّت شیّم آن «۶» مجتهد مکرّم را به قدم اجابت تلقی فرموده، به اطلاق اسرای روم فرمان داد و شیخ را به اعزاز و اکرام تمام بازگردانید، کحیا خود از رفتن بغداد امتناع ورزیده، در رکاب «۷» پادشاهی متوقّف گردید.

شمّه‌ای از گزارش اوضاع سلاطین‌زادگان افغان (۱۷۴) و شرح آن «۸»

از وقایع شاهزادگان افغان چیزی که قابل تحریر و لایق ایراد در «۹» این شگرفنامه میمنت استناد باشد واقع نشده. همان اختلال (۱۴۷ ب) و اختلافی که در میان اخوان و بنی اعمام

---

(۱). مج: رجال.

(۲). مج: نموده باشد.

(۳). مج: مزبور.

(۴). مج: شیخ مجتهد.

(۵). مج: الجن و الانس.

(۶). مج: تمنای آن.

(۷). مج: در خدمت.

(۸). مج: «و شرح آن» ندارد.

(۹). مج: قابل ایراد و لایق تحریر.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۶۶

مستمر و برقرار بوده به همان شیوه ذمیمه مشغول و از طریقه رضیه «۱» اتّفاق و وفاق نکول «۲» دارند. خوانین درّانی که به دوهوایی عادت کامل دارند گاهی به قیصر میرزا (۱۷۵) موافق و او را به مخالفت فیروز میرزا تحریک می‌نمایند و وقتی «۳» از او روگردان و هنگامه‌آرای موافقت والی هرات و سلسله‌جنبان سلاسل مخالفت قیصر میرزا می‌باشند. از جمله امور غریبه «۴» که از آن‌طرف «۵» صادر شده آن است که فتحی خان درّانی (۱۷۶) که رأس و رئیس ایل «۶» افغان و سرآمد امرای آن سامان «۷» و بانی مبانی شرارت و طغیان است درین سال مجددا از قیصر میرزا روگردان و سالك مسالك عصیان شده جمیع امرا و خوانین ابدالی و غلجه‌ای با او «۸» موافقت نموده، از دار الملك قندهار فرار و قلعه کوشك «۹» که محل جایگیر و سرحدّ اختیار او بود مأمن ساخته، مهیج ماده طمع فیروز میرزا شده، او را سرگرم تمنّای تسخیر ولایت قندهار ساخت.

فیروز میرزا به این طمع خام به تهیّه و تدارك اسباب «۱۰» یورش قندهار پرداخته از افاغنه و اویماقیه هرات و حول‌وحوش آن استمداد نموده، به قدر امکان جمعیّتی فراهم آورده به همراهی ولد ارشد خود ملك قاسم مأمور نزد خوانین عاصی ساخته.

از نوادر اتّفاقات، خیل و حشم و طبل و علم ملك قاسم بیرون رفته، سراپرده و خرگاه و پیش باغچه و دستگاه او را در معسکر آورده که در هنگام مقرّر که منجّمان ساعت حرکت را قرار داده بودند بیرون برود و عازم مقصد شود. از قضا همان‌شب تمامی خیمه و خرگاه و پیش باغچه و اثاثه «۱۱» او را شبانه دست قضا از میان اردو به طریقی ربود که احدی از آن آگاه نشد. صبحگاهان که پیشخانه‌کش طلوع فجر اساس زنگارگون شب را برچیده «۱۲» و طلایه طلوع صبح انور از افق مشرقی نمودار گردیده از انهزام ظلمت‌نشینان شب «۱۳» خندید. اهل اردو از آن واقعه شگرف و حادثه غریب متفکّر و از ظهور نیرنگ‌سازی و شعبده‌بازی آسمان

---

(۱). مج: «رضیه» ندارد.

(۲). مج: نکول تام و تمام.

(۳). مج: و گاهی.

(۴). مج: از آن جمله امر غریبی.

(۵). مج: از ولایت هرات.

(۶). مج: امرای.

(۷). مج: «و سرآمد امرای آن سامان» ندارد.

(۸). ملك: اوا.

(۹). مج: کرشك.

(۱۰). مج: «اسباب» ندارد.

(۱۱). مج: اثاثه راه.

(۱۲). مج: برچید.

(۱۳). مج: ظلمت لیل.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۶۷

و اهل روزگار متحیّر شده کیفیّت را (۱۴۸ الف) معروض رای فیروز میرزا داشتند و او بنابر سنوح امر عجیب این معنی را به فال بد گرفته فسخ آن اراده نمود. مستمعان را از ظهور این امر تعجّب بر تعجّب افزود.

در بیان شورش فرمانروایان ترکستان و وقایع متنوعه آن «۱»

سوانح عبرت‌افزایی که در ولایت ترکستان رخ نموده آن است که چون همیشه غبار فتنه و گرد کدورت فیمابین حیدر توره والی بخارا، و ایلتذر خان، (۱۷۷) والی خوارزم، در هیجان و همواره اشهب مناقشه و منازعه در طرفین گرم جولان بود، درین سال نیز به قوانین سنوات ماضیه فیمابین خوارزمیان و بخاراییان مقاتله صعبی اتفاق افتاد که مجملی از مفصّل آن به «۲» مناسبت مقام ذکر می‌شود و آن به طریقی است که ایلتذر خان، بنابر غروری که داشت، پیوسته صورت شاهد فتح بخارا را در صفحه خاطر می‌نگاشت و دائما هوس تسخیر ولایت ماوراء النهر را در نظر داشت «۳»، تا اینکه در بهار همین سال ۱۲۲۱ «۴» جمعی «۵» وافر از ترکمانیه یموت و غیره فراهم آورده، با استعداد تمام و ابهّت ما لا- کلام از خوارزم حرکت و عزم یورش بخارا را بر خود جزم نموده، از آب‌آمویه عبور و رستخیز در ولایت بخارا انداخته، هنگامه تاخت‌وتاز را گرم ساخت. چون حیدر توره از بخاراییان بنابر خفّت رای و قلّت عقل که شیوه بی‌اعتدالی را مسکوک می‌داشت اطمینان خاطری نداشت هیچ‌کس پروای مقابله و مقاتله ایلتذر خان نکرده آن مغرور پر شروشور آنچه خواست از قتل و اسر و نهب و غارت نکته را مهمل نگذاشت و بسیاری اسیر و غنیمت بی‌منازعت اغیار برداشته «۶» عطف عنان به مستقر خویش نمود «۷» و اسرا و غنایم را از آب‌آمویه گذرانیده سودای زیاده‌طلبی بر باطن خاطر شقاوت مآثر پرشور و شرّ آن سرمست «۸» باده جهل و غرور سر برزده به طمع آنکه «۹»

---

(۱). ملک: «عنوان» ندارد.

(۲). مج: به جهت مناسبت.

(۳). مج: می‌گماشت.

(۴). ملک: ندارد.

(۵). مج: جمعیتی.

(۶). مج: نگذاشت و بی‌منازعت اغیار اسیر و غنیمت بسیار برداشته.

(۷). مج: نموده.

(۸). ملک: «سرمست» ندارد.

(۹). مج: اینکه.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۶۸

مجددا بانی مبانی شرارت و سالک مسالک شقاوت گردیده، مقالید بخارا را به دست فتح «۱» آورد، از لب آب‌آمویه عنان تاب (۱۴۸ ب) و در همه منازل آتش بی‌رحمی افروخته، منازل «۲» و عمارات و بساتین ولایات ماوراء النهر را سوخت. «۳» با جمعیّت فزون از اقطار امطار و اجناد زیاده از حدّ و شمار بلده فاخره بخارا را مرکزوار در میان گرفت و به امر محاصره آنجا پرداخته، در خرابی اطراف و اکناف آن بلده جنّت اتّصاف مبالغه را از حد گذرانیده، بنیاد کاخ و عمارات آن صفحات را از کمال بی‌انصافی از بیخ و بن «۴» برانداخت. آری:

لطف حق با تو مداراها کندچون که از حد بگذرد رسوا کند اهالی بخارا و حیدر توره اضطرارا باهم ممهد و در مدافعه ایلتذر خان از روی غیرت و حمیّت مستعد شده به هیأت اجتماعی از شهر بیرون آمده بنا را به مدافعت گذاشتند و «۵» خاطر را به انهزام «۶» او گماشتند و به یک بار بر جنود «۷» نامسعود خوارزمیان حمله‌آور شده در معرکه قتال پای ثبات و قرار «۸» افشرده، ایلتذر خان که سررشته حزم را از دست داده از طریقه احتیاط غافل و از شیوه سپاهیگری غافل «۹» و متجنّده خود را به سبب تخریب ولایت بخارا متفرّق کرده، در نهایت آرام نشسته بود و اصلا مقابله و مقاتله بخاراییان را در نظر نمی‌آورد و علاج آنها را سهل و آسان می‌شمرد. به یکبار خود را در میان گرداب بلا و طوفان ابتلا دیده «۱۰» ناچار با معدودی که داشت بنا را به مقاتله گذاشت. هردو لشکر چون

بحر موّاج به جوش آمده درهم فتادند و به راهنمایی بوارق تیغ و خنجر طریق فنا را به روی یکدیگر می گشادند زبان سنان در گوش مبارزان پیغام اجل می‌رسانید و میانجی شمشیر بهادران را از کشمکش معرکه‌داری می‌رهانید. هرخدنگی که از کمان کینه‌گزاری می گذشت نامداری به سینه جا می‌داد و هرناوکی که از شصت سواری می‌جست دلاوری به دیده می‌نهاد. گرز مغفرشکن

---

(۱). مج: «فتح» قبل از «بخارا» آمده است.

(۲). مج: مساکن و منازل.

(۳). مج: سوخته.

(۴). مج: «و بن» ندارد.

(۵). مج: مدافعه گذاشتند.

(۶). مج: خاطر بر انهزام.

(۷). ملك: بیکبار جنود نامسعود.

(۸). مج: «و قرار» ندارد.

(۹). مج: اهل.

(۱۰). مج: و دریای طوفان دیده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۶۹

سرکوب دلیران و نیزه جان‌ستان هم‌آغوش بهادران و «۱» سرهای سروران همه چون گوی در میدان «۲» غلتان و از خون مبارزان از «۳» در و دشت خون روان بود. تن‌های جنگاوران از صدمات شمشیر خسته (۱۴۹ الف) و از بسیاری قتیلان راه عبور و مرور بسته. القصه، بدانسان حرب صعبی دست داد «۴» که هرگز در مملکت توران اتفاق نیفتاده بود، «۵» مصداق «اللهم اشغل الظّالمین بالظّالمین» در آن‌روز ظاهر گردید و از صبح الی عصر در میان «۶» خوارزمیان و بخاراییان جنگ بوده، شعله شمشیرشان به فلك اثیر می‌رسید و اجساد کشتگان در میدان چون مرغ نیم بسمل می تپید.

آخر الامر نسیم «۷» نصرت و ظفر بر شقّه علم امیر حیدر وزیده ایلتذر خان از معرکه روگردان و از پیش مبارزان بخارایی «۸» گریزان شده «۹» بقیهٔ السّیف به سمت خوارزم روان گردید.

بخاراییان که هرگز این معنی را به خواب نمی‌دیدند از انهزام ایلتذر خان جانی تازه یافته، تیغ در هزیمتیان نهاده «۱۰» و در قفای گریختگان فتاده مجال دم زدن نمی‌دادند و در هرقدم از کشته پشته انداخته، ریگ هامون را از خون کشتگان گلگون و دامن دشت را نمونه آمویه و جیحون ساختند و در هیچ‌جا دست از هزیمتیان برنداشته تا کنار آمویه رسیدند. چون ایلتذر خان «۱۱» از پیش رو دریا و از عقب آتش بلا را «۱۲» دید طاقت خودداری و تاب مقاومت نیاورده، «۱۳» مجال درنگ و قدرت مجادله و جنگ نداشت. کشتی شکسته‌ای چون بخت خود خراب به چنگ آورده، با دو برادر خویش در کشکول ملك الموت نشسته، گوهر عمر گرانمایه خود را در آب انداختند. از قضا هرسه برادر در آن بحر طوفان‌زا و گرداب بلا غریق لجه فنا و حریق آتش آب‌نما گردیدند و سایر خوارزمیان با او موافقت کرده، اسب اجل در آب رانده اکثری از ایشان چون ریگ در آب تیره نهان شده قلیلی جان به ساحل نجات کشیدند و در آن داوری معادل ده

---

(۱). مج: «و» ندارد.

(۲). مج: «در میدان» ندارد.

(۳). مج: «از» ندارد.

(۴). ملک: «داد» ندارد.

(۵). مج: «بود» ندارد.

(۶). مج: تنگ در میان.

(۷). مج: نسایم.

(۸). مج: بخارا.

(۹). مج: گریزان و با.

(۱۰). مج: نهاده.

(۱۱). مج: ایلتذر خان چون.

(۱۲). مج: «را» ندارد.

(۱۳). مج: بر خود ندیده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۷۰

هزار و کسری از جنود ضلالت «۱» نمود اوزبک و ترکمان علف شمشیر آبدار و طعمه صمصام جان شکار گردیدند. آتشی از غیب افروخته شد که وجود خاشاک نمود طرفین را بسوخت. «۲» حیدر توره بدل میرزا و توپچی‌باشی را با فوجی از ابطال رجال بلافاصله به تعاقب (۱۴۹ ب) هزیمتیان مأمور و از آب‌آمویه عبور نموده، چند روزی بلده اورگنج «۳» را محصور و چون شاهد فتح در آیینه مراد صورت ننمود به سمت بخارا عنانگرای شده. «۴»

بعد از قتل ایلتذر خان حیدر توره را فی الجمله استقلالی دست داده به فکر تسخیر سایر بلاد و تدمیر سرکشان ماوراء النهر افتاد. «۵» چون نیاز علی، والی شهر سبز، استقلال کاملی داشت و مکرّر با او هنگامه و جدال «۶» را گرم کرده، صرفه [را در جنگ] ندید، لهذا در آن گرمی هنگامه معرکه‌آرای نبرد امیر عالم پی والی قوقان گردیده، مبارزان «۷» نیز پای «۸» به مجادله و مقابله افشرده جمع کثیری مقتول و طعمه شمشیر مسلول گردیده، «۹» در آن معارک پدر امیر عالم پی به قتل رسیده برادرش علم برتری برافراشته، رایت مخاصمت و مخالفت «۱۰» برافراشت و از برادر بیش‌تر در مقام کینه‌گذاری درآمده، به انتقام خون او مباشر محاربات نمایان گردید و چون امیر حیدر صرفه را در جنگ ندیده، «۱۱» ناچار از معرکه روگردان و عطف عنان به بخارا نمود.

در بیان حرکت ایش محمّد خان اوزبک بنابر سوء تدبیر به طرف بادغیس و املاک آن

در اوانی که امیر حیدر گاهی به مقاتله ایلتذر خان و گاهی به مجادله والی قوقان مشغولی داشت، امیر ناصر الدّین توره فرصتی کرده ایش محمّد خان را با شصت هفتاد نفر از

---

(۱). مج: طلالت.

(۲). مج: افروخته خار و خاشاک وجود طرفین را پاک بسوخت.

(۳). ملک: ارگنج.

(۴). مج: شده‌اند.

(۵). مج: افتاده.

(۶). مج: هنگامه قتال و جدال.

(۷). مج: مبارزان طرفین.

(۸). مج: پا.

(۹). مج: شده.

(۱۰). مج: شده.

(۱۱). مج: ندید.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۷۱

اون بیگیان و بیک‌زادگان اوزبکیه و ترکمان به بهانه اخذ زکوات به میان طایفه ارسای (۱۷۸) که در حدود بادغیس و میانه ایل جمشیدی ساکن بودند فرستاده که اگر بتوانند فرصت نگاه داشته شاید قلعه بادغیس که در متانت و رزانت تالی و ثانی فلک البروج است به چنگ آورده آن را مأمن ساخته باشند. ایش محمّد خان با بیکزادگان و مأمورین به سمت مقصد روان و در میان ارساری نزول و از در نرمی و آشتی درآمده به مطالبه زکوات در جزو اظهار مدّعای خود نموده. جماعت «۱» مزبوره «۲» اگرچه ظاهرا مطلب ایش محمّد خان را قبول و لیکن در باطن، چنانچه شیوه «۳» آن گروه است، بنا را به خدعه و مکر گذاشته از پیمان نکول و به مدلول «کاین کاسه «۴» به آخر بکشد مهمان را». (۱۵۰ الف) خبر به محمّد بیک برادر پلنگتوش خان جمشیدی که در آن نزدیکی سکنی داشت رسانیده او را ترغیب و تحریص در گرفتن ایش محمّد خان نمودند و به او اظهار داشته‌اند «۵» که ایش محمّد خان به گرفتن تو و قلعه بادغیس یک‌دل و یک‌جهت است. محمّد بیک ازین «۶» معنی بی‌آرام شده، بنابر رعایت حزم جمعیّت وافری برداشته از قلعه بیرون آمد و آن تیره‌بختان بنا را به مهمان‌کشی گذاشتند. «۷» خبر به ایش محمّد خان رسانیدند «۸» که برادر پلنگتوش خان با جمعیّت وافر به گرفتن تو آمده است.

ایش محمّد خان «۹» و بیکزادگان اوزبکیه سراسیمه شده، از میان ایل ارساری بیرون آمده، محمّد بیک با جمعیّت پیدا شد. گمانی که طرفین کرده بودند، «۱۰» به یقین انجامید، چون جمعیّت محمّد بیک بسیار و در میان ولایت او بود کمر به گرفتن ایش محمّد خان بسته، ایش محمّد خان بنابر رویه سپاهیگری جنگ‌گریزی کرده از مقابله او به هزیمت رفت.

سواران بنا را به کمانداری گذاشته از قضا تیری به مقتل «۱۱» ایش محمّد خان آمده، او و رفقای او را بالتّمام اسیر و دستگیر نمودند.

---

(۱). متن: جماعه.

(۲). مج: مزبور.

(۳). مج: شیوه ذمیمه.

(۴). مج: کین سیه‌کاسه.

(۵). مج: داشتند.

(۶). مج: بر این.

(۷). مج: گذاشته.

(۸). مج: رسانیده.

(۹). مج: با.

(۱۰). مج: در مقابل پیدا شده مظنه طرفین.

(۱۱). ملک: «به مقتل» ندارد. (جای خالی)

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۷۲

حقیقت گرفتاری ایش محمّد خان معروض رای اشرف گردید، «۱» از کمال تغیّر بنابر جسارتی که از پلنگتوش خان سرزد در بند اظهار و تحقیق خبر و خواهش ناصر الدّین توره نشده، همان ساعت سه چهار نفر از غلامان خاصّه شریفه را با احکام قضا نظام مأمور به نزد یلنکتوش خان و امر به اطلاق ایش محمّد خان و سایر اسرا فرموده ضمنا حاکم بادغیس را از این حرکات محترز فرموده مورد عتاب «۲» ساختند و متعاقب آن نامه ضراعت‌آمیز با آدم زبان‌دان از جانب ناصر الدّین توره رسیده به اظهار مدّعای خود پرداخت. حاکم بادغیس چون از حقیقت حال «۳» که فی الحقیقه از برادر او بی‌اختیار «۴» او صادر شده دست اعتذار به ذیل انابه و استغفار زده، چون ایش محمّد خان بعد از سه روز دیگر وداع عالم فانی نموده جا به وادی خاموشان «۵» گزیده بود، همراهیان او را بالتّمام معذرت خواسته با عریضه‌ای (۱۵۰ ب) در کمال تضرّع و ابتهال به همراهی غلامان سرکار «۶» خاصّه شریفه روانه درگاه سدره مثال خدیوزاده بی‌همال نمود. چون حقیقت عمل والی بادغیس نسبت به منسوبان نوّاب ناصر الدّین میرزا «۷» از روی سهو و خطا واقع شده بود، عفو پوزش‌پذیر شاهزاده بی‌نظیر زلّات او را مقرون به اغماض «۸» فرموده از سر جرایم او درگذشت و بیکزادگان اوزبکیه و ترکمانیه را «۹» مورد انعام و احسان فرموده، مقضّی المرام مرخص و به تازگی امیر ناصر الدّین را از ظهور محبّت چنینی رهین منّت ساختند و چون بند مرو را مجددا آب طغیان کرده از هم کنده «۱۰» بود، حسب التّمنّای امیر توره به قدر یک هزار تومان نقد و جنس و نوازشات دیگر او را نواختند که به قدر مقدور در مقام خودداری درآمده در سدبند و محافظت شیعیان مرو مراسم اجتهاد و لوازم «۱۱» اهتمام را مبذول دارد. «۱۲» و الی حال که هیجدهم شهر شوال «۱۳» است همه‌روزه نامه

---

(۱). مج: شده.

(۲). مج: بادغیس را محل احتراز و اجتناب و مورد عتاب و خطاب.

(۳). مج: کار.

(۴). مج: بی‌اختیار از برادر او.

(۵). متن: خواموشان.

(۶). مج: «سرکار» ندارد.

(۷). مج: منسوبان امیر ناصر الدّین.

(۸). مج: عفو.

(۹). مج: «را» ندارد.

(۱۰). مج: زده.

(۱۱). مج: «لوازم» ندارد.

(۱۲). مج: بدارد.

(۱۳). مج: شوال ۱۲۲۱.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۷۳

و رسول امیر توره متواتر به دربار والا می‌رسد و جمیع ملتمسات و متمنّیات او بنابر موافقت و مخالصت با این دولت بهیّه مستجاب «۱» و مقبول است.

قتل و اسر طایفه مختوم [ترکمان] به عنایت ایزد قیّوم

از جمله سوانح اقبالی که درین سال بغتهٔ قرین حال شهزاده بی‌همال گردید قتل و اسر طایفه قراداشلو و جماعت مختوم میشوم سیّد

ترکمـانیه است و مجملی از مفصّل احوال آن «۲» گروه ضـلال به نوعی است که چون ترکمانیه گمراه بنابر ضـلالت و تباهی که در اصـل دارنـد طـایفه مختوم را در میـان خود سیّد قوم و صوفی دایم الصّوم قرار داده، بـدان سـان در احترام آن گروه بـدفرجام مبالغه دارند که الّانی نژادان (۱۷۹) بی‌ناموس روس ارامنه را.

از نوادر اتّفاقات درین اوقات بنابر برودت هوا و شدّت «۳» سرما و کثرت گله و رمه و تراکم باران و تزاحم برف و دمه معاش‌شان در دشت تعسّر بل تعـذّری داشت. در محاذی بزنجرد (۱۸۰) قریب به دامـان کوه چنـدر به طرف صـحرا مسـکن و مأوا گرفته به فراغت خاطر بار اقامت «۴» گشوده، در پناه تلال و شـکاف جبال به پاسبانی (۱۵۱ الف) خیل شـتا و محافظت گروه دی ماهی نسب الاچوق منحوس خویش را برپـا نموده از مکیـدت دور زمـان و احتیال سـپهر مشـعبد غافل نشسـته ابواب حفظ و حراست را بر چهره روزگار خود بستند و ندانستند که:

شعر

درین صحرا نشستن سخت «۵» کاری است	به خون غلتیده‌اش هرسو شکاری است

در آن نه منزلی نه مأمنی هست	پس هرسنگ پنهان رهزنی هست

ز هردامن به هرخـاریش بـاری است	صـد از ره مانـده‌اش در هرکنـاری است نجف علی خان شادلو، حاکم بزنجرد، که همواره منتهز فرصت و مترصد دستبرد چنین روزی و در «۶» قصد آن گروه قضا و تیزهوش تعیین و خود نیز در خبرگیری آن فرقه در مکمن

---

(۱). مج: مبذول.

(۲). مج: آن.

(۳). مج: صعوبت.

(۴). مج: اقامت را.

(۵). مج: صعب.

(۶). مج: بود بر.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۷۴

کین کمین آورده، از کمیّت و کیفیّت ایشان آگاه و امنای شوکت شـهزاده بلنـداختر را از یافتن چنین صـیدی «۱» مورد انتباه ساخته، متمنّی گردید که از جانب اشـرف فوجی به معاونت او مأمور که شاید به دستیاری مأمورین و نیروی طالع فیروزی قرین تحصـیل جاه و آبی نموده باشد.

برحسب استدعا و استیذان حاکم بزنجرد شهزاده ظفرپرورد و فوجی از غلامان بهرام نبرد را با سعادت قلی خان بغایری

شعر «۲»

دلیران شایسـته کارزاردمنـده هژبران نیزه‌گذار مأمور به معاونت او فرمود که بالاتّفاق بر سـر ارباب نفاق و شـقاق تاخته، به قدر وسع کـار آن گروه «۳» برحسب مرام سـاخته باشـند. امتثالا_ لا_مره سـعادت قلی خان و غلامان مأمورین نجف علی خان پیوسـته در اواخر حـوت که از شـدّت برودت و سـرما مـاهی را در دریـا به سـبب انجمـاد آب عبـور و شـنا از «۴» محالا_ت می‌نمود، مغافضـهٔ «کالبرق الخاطف و الریح العاصف» به سروقت آن خون گرفته‌ها پرداخته، در روز عید نوروز به بنگاه آن تیره‌روزان ریخته، روز عید را بر آن سیه‌روزان شب عزا ساختنـد. ابطال آن قوم ظلوم به قدم مدافعت پیش آمده سپر مکاوحت بر رو کشـیدند و به قدر میسور در مقابلت فوج منصور کرّ و فرّی نمودند و لیکن مفید فایده نشد. «۵» آری سـیل بلا را به خار و خاشاك نتوان بست و سنگ حادثه را با مشت تدبیر نتوان شکست. افواج (۱۵۱ ب) قاهره چون سـیل بلا به آن جد آمده دست به استعمال سیف و سنان گشودند. مردان «۶» ایشان

را چون عقـاب که دانه برباید در دمی به منقـار قهر ربودنـد و زنـان و اطفال آن گروه مکروه را اسیر سرپنجه تقـدیر نموده مظفّر و منصور با اسیر فراوان و اموال بی‌پایان عطف عنان به رکاب سعادت دستور شهزاده بی‌همال و اسرا را با سرهای قتیلان به نظر اشرف رسانیده، ساغر آمال هریک از بهادران جلادتمند مالامال صهبای اقبال آمد.

---

(۱). مج: از وقوع صیدی چنین.

(۲). ملک: ندارد.

(۳). مج: گروه را.

(۴). مج: از جمله.

(۵). مج: نگشت.

(۶). مج: و مردان.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۷۵

وقایع سال همایون‌فال توشقان ئیل خیریت دلیل و افتتاح هرات و شرح آن

در یازدهم شـهر محرم الحرام سنه ۱۲۲۲ اثنان و عشـرین و مأتان بعد الالف «۱» سـلطان نافذ الفرمان سیّارگان که فیض‌بخش عالم و عالمیان است با کوکبه جلال و شکوه اقبال به تختگاه حمل خرامیده «۲» از تأثیر تیغ لعل‌فام و شعشعه شمشیر زمرّد نیام عالم را مسخّر گردانید.

شعر «۳»

نشست خسرو گردون به بارگاه حمل‌به نام نامیه منشور ساخت بهر عمل نسیم اردی‌بهشتی از شـمیم گل‌های بهاری عطر سایی «۴» آغاز نهاده، مشام روزگار را معطر ساخت. شاهدان بهار دلگشا با هزاران زیب و بها از حجله شـتا چهره‌نما گشـته، سرور در دل‌های عالمیان انداخت. شوخ‌چشـمان ریاحین که از دستبرد لشکر دی و غارتگر خزان «۵» در نهان‌خانه خاک سر به جیب اختفا برده، پای در دامن خمول پیچیـده بودند، قد «۶» به جلوه‌گری افراخته «۷» شوخی آغـاز نهادنـد و بنفشه و سوسن دو زبان در لباس یکرنگی به ژاژخـایی در اطراف باغ و کنار «۸» انهار زبان گشادنـد. بلبل ز «۹» شـاخ گـل بلبله مخالفت را ساز و مرغان چمن هر یک با یاری به ترانه و نغمه دمساز آمدنـد. ریاحین در صـحن چمن به رعونت و طنّازی جلوه‌گری بنیاد نمودنـد «۱۰» و نورستگان «۱۱» بستان را به غمزه دلفریب و چشمک‌زنی نرگس و شکوفه هرنفس خون در جگر می‌نمودند.

شعر «۱۲»

باز نوروز گشت مهرآیین کرد صحن چمن چو خلد برین

شد نسیم بهار عنبر بیزدر دماغ جهان نشاطانگیز

---

(۱). مج: ۱۲۲۱ سعادت اختتام.

(۲). مج: خرامید و.

(۳). ملک: ندارد.

(۴). مج: عطر سائیی؛ ملک: عطرسانی.

(۵). مج: لشکر غارتگردی.

(۶). مج: سر.

(۷). مج: برآورده.

(۸). مج: «کنار» ندارد.

(۹). مج: در.

(۱۰). مج: کردند.

(۱۱). ملک: نورسته‌گان.

(۱۲). ملک: ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۷۶

به مقتضای فصل ربیع و اقتضای موسم اردی‌بهشت احشام ابر بهاری از فلک کوهسار و سطح دریابار (۱۵۲ الف) به جنبش آمده، فتنه خوابیده بیدار و سیاه و سفید مخالف افاغنه و اویماق لیل و نهار از زوایای شعاب تلال و جبال کابل و قندهار عالم کون و فساد خبردار و نفاق‌پیشگان «۱» چمن چون خلاف‌اندیشان انجمن سر از مطموره خاك برداشتند و بر روی سرو آزاده از برگ بید و شاخ زنبق شمشیر و خنجر افراشتند. چنار از کنار دست برآورد و آبروی مدّعیان ببرد، محفل فساداندیشان بشکست و ابواب خصومت بر اطفال باغ بربست.

نرگس از هرزه‌نگری و خیره‌چشمی حدقه دیده به نشتر سیاست خسرو ربیع داد و لاله را داغ انتقام بر دل صد چاك نهاد، شقایق خودروی را به آتش قهر آذرگون ساخت و برگ و بار ارغوان را «۲» شاخه به شاخه به آذر عدالت بسوخت. بنفشه را بنابر دو زبانی زبان از قفا کشید.

گریبان گل را چون بی‌حجاب به چمن خرامید به سرپنجه تأدیب درید. غنچه را چون پسته لب و دورنگ آمد با خنجر برّنده خار دل پر از خون کرد و شکوفه را که خنده بی‌موقع کرده بود به دستیاری نسیم سحری از چمن بیرون، باغ را نظامی پدید آمد «۳» و بوستان را از پیرایش سلطان بهار انتظامی. پس کارکنان بارگاه علیّه جشن نوروزی را به آیین پیشینه و قوانین دیرینه به هزار زیب و فر آراسته و حواشی محفل مینو مماثل را که گواژه زن باغ ارم و گلزار جنت می‌بود به انواع لاله و گل و ریاحین و سنبل «۴» مزیّب و پیراسته داشته‌اند.

شعر

به اقبال شهزاده نیکنام	مهیا شد اسباب شادی و کام

بیاراست جشنی که خورشید و ماه	نظاره‌گر آمد در آن بارگاه

مهیا و آماده اسباب عیش	به جوی سعادت روان آب عیش

روان کرده ساقی سیمین عذار	به زرین قدح باده خوشگوار

مغنی به چنگ اندر آورده ساز	سرودش همین نغمه دلنواز

که این دولت و شوکت بر کمال	مبیناد ز آسیب دوران زوال

---

(۱). ملک: نفاق‌پیشه‌گان. (همه‌جا)

(۲). ملک: «را» ندارد.

(۳). ملک: «آمد» ندارد.

(۴). مج: به انواع ریاحین و گل و اقسام لاله و سنبل.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۷۷

پس از انقضـای جشن نوروزی دست گهربـار شاهزاده والاهمیم «۱» چون (۱۵۲ ب) ابر بهـار متقاطر لآلی آبـدار و درر شاهوار مزرع آمـال اعـالی و ادانی را از هرفرق و امم مخضـر و ریّان و مطایـای تمنّای سپاهی و رعات را از عطایای مواهب عالم شـمول گرانبار ساخت. «۲»

شعر

آنکه چون ابر خواند دست تراکرد بیداد بر خردمندی

او همی گرید و همی باردتو همی بخشـی و همی خندی بعد ما به تجهیز عساکر منصور و تهیه دلیران جسور پرداخت. مصـطفی قلی خان عرب که به کثرت ذخایر مشهور و به وفور استعداد و مردان کار و استحکام قلعه متین و مؤمل زرین مست باده غرور و سال‌ها در تنگنـای حصن هرمـان اساس سـلطان‌آباد محصور بود از موقف جلالت و مکمن نبالت شـهزاده وافر بسالت فرمان آمـد که محمّد خـان قاجـار به اختتـام کـار او پردازد و این نوبت امر آنجـا را برحسب کام و مرام بسازد. امتثالا لامره محمّـد خان با فوجی از دلیران رزم‌آزمای و شیران بیشه هیجای،

شعر

چو «۳» شیر پردل و در زیر بارهای چو پیل‌چو مور بی‌حد و در دست نیزه‌های چو مار

چو باد حمله‌بر و همچو کوه حمله‌پذیرچو رعد نعره‌زن و همچو برق تیغ گزار عزیمت ترشیز را دشـکرده «۴» آمده و در نیشابور که از جانب اشـرف به اقطاع و جایگیر او مقرّر بود برحسب حکم مطاع چند روزی توقف نموده تا از تربت حیدریه اسـحاق خان سردار با سپاهی آراسته ملحق به معسکر او گشته به مرافقت یکدیگر عزیمت ترشیز را جازم و با کمال وقار سمت مقصد را عازم گشتند.

---

(۱). مج: والاهمم.

(۲). ملک: ندارد.

(۳). مج: چه. (در هرچهار مصراع)

(۴). ملک: «دشکرده» ندارد. (جای خالی)

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۷۸

مأمور آمدن عساکر بهرام «۱» ستیز به اختتام کار ترشیز

چون توّقف دو سردار در نیشابور و آن دیار طولی کشید و کشته ترشیز را نیز وقت حصادت رسیده بود، مصطفی قلی خان فرصت را مغتنم دانسته با فوجی از سپاه و رجّاله علی العجاله از قلعه بیرون تاخته، بر میرزا محمّد خان قاجار قایخلو که حاکم سبزوار و ترشیز را محاط و سپهدار بود عرصه مجادلت و منازلت را چون رای دقیقش تنگ و تار ساخت.

(۱۵۳ الف) اضطرارا محکمه و سنگر را از دست داده «۲» پا به معاقل مضافات «۳» گذاشت و خال سپاهیگری بر چهره روزگار خود نگاشت. «۴» مصـطفی قلی خان علی الضّـروره به قدر مقدور چند خوشه جو و گندمی از مزارع قریبه دسـته بسته، به قلعه کشیده، آن را مایه توکل ساخته، باعث اطمینان خاطر «۵» عوام و رونق کار خویش پنداشت. چون سـنوح این قضیه منکر و وقوع این امر مستنکر علی الظـاهر وهنی بود که بنـابر غفلت سـپهداری «۶» بـه او روی داد. ظهـور «۷» این جسـارت و خیرگی از جانب ترشـیزیان به سـبب کسـالت و بی‌پروایی اسپهبدان آن سامان اتّفاق افتاد. فی الجمله انفعالی به جهت «۸» ایشان حاصل و نظر به کمال خواب خرگوشـی که از برای عاقل کارآزموده منتهای غفلت است از روباه‌بازی ترشـیزیان و آثار خارق عادت از ایشان به قدری خجلت‌زده گشـته، به

باد افراه این عمل سپاه و سپهدار از جای جستند و به تدارک روز گذشته و تلافی مافات کمر بستند.

شعر

نباید غنودن چنان بی‌خبر که ناگاه سیل اندر آید به سر هردو سردار نیز به انتقام ترشیزیان و گوشمال ایشان با گروهی انبوه و فوجی کوه شکوه به جانب سلطان‌آباد منحدر شدند و میرزا محمّد خان چون از ورود سرداران وقوف یافت در جناح استعجال به معسکر ایشان شتافت. محمّد خان به اصلاح حالش برآمده به دلجوییش پرداخت و به جبر خرابی و شکستگی محکمه برآمده، مرمّت آن ویرانی را وجهه همّت خود

---

(۱). مج: بهرام انتقام.

(۲). ملک: «داده» ندارد.

(۳). متن: مصافات.

(۴). ملک: «نگاشت» ندارد.

(۵). مج: توکل و اطمینان خاطر.

(۶). مج: سپهدار.

(۷). مج: و ظهور.

(۸). مج: از برای.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۷۹

ساخت. حاکم ترشیز به استظهار میرزا خلیل خان که به «جان میرزا» اشتهار داشت او را پشت لشکر و مقدمهٔ الجیش نصرت و ظفر خود می‌دانست، به طریق معهود چنانچه پیش‌تر به آن معتاد بود از در ستیز و آویز درآمده، در محل فرصت از پس دیوار قلعه و باغات حرکت مذبوحی می‌کرد و اظهار جلادتی می‌نمود تا در بعضی از روزها انتهاز فرصتی کرده، جمعی از تیراندازان چابک‌دست درست نشان را در کمین کین نشانده، چند سوار را به راندن دوّاب لشکریان که در میانه سنگر و قلعه دانه دام بلا بودند مأمور و خود نیز مستعد و آماده از دور سیاه‌مست «۱» باده نخوت و غرور ایستاده بود که از طرفی بهادران مافی که در میدان دلاوری هر تنی لشکری را (۱۵۳ ب) کافی و در حومه مبارزت صفدری وافی بودند به اشارت بخت بیدار شهزاده کامکار قدم در میدان کارزار نهاده، قدم «۲» به مدافعه و مجادله برآمده، «۳» ترشیزیان را از راندن دوّاب مانع و قضای مبرم را دافع آمدند. جان میرزا بنابر تهوّر بی‌جا بی‌محابا در صف هیجا رانده عرصه مکاوحت و مطاردت «۴» بسط داد. از طرفین رفته‌رفته حشری انبوه جمع گشته قتلی فظیع و کششی فجیع رفت و از شست «۵» قضا تیری جان‌فرسا گشاد یافته جان جان میرزا که بسته جان‌های «۶» عزیز بود، هدف ناوک تقدیر گردیده. از اسب حیات پیاده مانده بر بستر خاک غنود و از کشمکش روزگار و داروگیر عرصه کارزار و رنج و اندوه ننگ و عار آسود.

ترشیزیان شکسته و پریشان سر خویش گرفتند و راه انهزام در پیش، در شهر را چون بخت خود بستند و در زوایای خمول و ناکامی نشستند و از قتل جان میرزا و فتح نصرت انتما کسری «۷» تمام به شوکت ترشیزیان راه یافته، روزبه‌روز لشکریان و اهل حرفت «۸» از ممرّ آب و بروج خود را بیرون انداخته، به جانب معسکر سردار می‌شتافتند و از جانب سردار که به حکم لازم الاتباع اشرف مأمور به دلجویی ایشان بود «۹» به انعام بدره و احسان

---

(۱). مج: سیه‌مست.

(۲). مج: «قدم» ندارد.

(۳). مج: درآمده.

(۴). مج: مطاردت را.

(۵). ملك: شصت.

(۶). مج: چندین جان‌های.

(۷). مج: کسر.

(۸). مج: حرف.

(۹). ملك: «بود» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۸۰

دینار «۱» امیدواری می‌یافتند و ازین طرف در آن معرکه به‌جز جعفر خان «۲» مافی که جوانی دلیر و سواری بی‌نظیر بود کس دیگر که نامی باشد ناوك بلا را نشانه نگشت و شمشیر اجل را نیام نیامد.

آثار مخالفت یوسف علی خان قرایی و مأمور شدن اسحاق خان به غوریان

بعد از تسخیر غوریان، چنانچه در صدر سمت نگارش یافت، محمّد خان قاجار و حسین خان سردار بنابر خاطرخواهی «۳» اسحاق خان تفویض حکومت آنجا را به نام یوسف علی خان قرایی از دربار جهان‌مدار اشرف متمنّی گردیدند. برحسب استدعای امرای مزبور رقم حکومت غوریان بحذافیرها به اسم او [از] درگاه جهان‌پناه شاهزاده والاجاه «۴» صادر و با خلعت خاص مرحمت آمد. درین مدّت حاکم غوریان چنانچه رسم است به امر خدمتگزاری مشغول و ملزومات خدمات «۵» او کماینبغی در نظر خورشید اثر شاهزاده دادگستر جلوه ظهور «۶» می‌یافت و همگی همّت (۱۵۴ الف) والا نهمت اشرف مصروف به تربیت او گشته روزبه‌روز مورد نوازشات خسروانه و اصطناعات خدیوانه می‌آمد تا آنکه از آثار مراحم شاهزاده نامدار صاحب عزّت و اعتبار گردیده، از قعر چاه مذلّت به قصر جاه و دولت رسیده، مرتبه او از همگنان درگذشت و در جزو طومار حقوق و احسان «۷» این دولت راسخة الارکان را درنوشت و چون خود را از تنگ ظرفی و کم‌حوصلگی عزیز مصر ایالت و یوسف کنعان حکومت می‌دانست، طریق تمرّد و «۸» عقوق و عصیان را به قدم جهل و غرور پیموده یکبارگی از مرحله عبودیت و بندگی «۹» که سبب عزّ و جاه او بود دور گشته به هواجس نفسانی و وساوس شیطانی و تسویلات فرومایگان ندای «أليس لی ملك مصر» را به گوش ادانی و اقاصی رسانیده، راه آمدوشد را با فیروز میرزا باز و قانون مخالف را در پرده

---

(۱). مج: دینار و احسان بی‌شمار.

(۲). ملك: «جعفر خان» ندارد.

(۳). متن: خواطرخواهی.

(۴). مج: از دیوان قدر نشان شاهزاده والاشأن.

(۵). مج: و خدمات و ملزومات.

(۶). مج: قبول.

(۷). مج: حقوق و احسان.

(۸). مج: «و» ندارد.

(۹). مج: بندگی و عبودیت.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۸۱

مخالفت «۱» ساز داد. فیروز میرزا که همیشه در آرزوی غوریان خمیازه‌کش و به حسرت ملك از دست رفته دانه دلش سپندوار «۲» در آتش بود میلان خاطر او را حمل بر بیداری بخت غنوده نموده، به خاویه حقوقات قدیم و رابطه قرب جوار و به افسون و افسانه‌ای چند دل هوسناکش را ربوده او را به هرات طلب داشت. (۱۸۱) آن سفیه برگشته روز از آنچه به دیده باطل نگردیده «۳» بود، تجربه‌اندوز نگشته از کردار و رفتار خود خائف و هراسان گردیده «۴» رای ناقصش از شاهراه مطاوعت و متابعت «۵» این دولت جاوید قرار مختلف و از بیم جان و رهنمونی بداندیشان در پناه دولت ناپایدار افغانیه «۶» گریخت و عقد مصادقت با این شوکت و رشته موافقت را «۷» با عمّ خود از قیالت عقل «۸» گسیخته، خاك مذلّت و هوان از روی جهل و نادانی بر سر روزگار خود بیخت.

شعر «۹»

کمر بسته آز و جویای کین به گیتی ز کس نشنود آفرین

کسی را که روز بد آید به پیش به بی‌حد سر از راه بهبود خویش فیروز میرزا مقدم شومش را به امید تسخیر «۱۰» غوریان گرامی شمرده، یوسف فرعون صفت را چون عزیزان بنواخت و برادر او را به رسم گروگان نگه داشته او را به غوریان (۱۵۴ ب) روانه ساخت. منهیان اخبار و واقفان اسرار روزنامچه احوال و افعال او را در ظاهر و پنهان کماکان شرح و بسط کذا معروض رای ملك‌آرای شهزاده مظفرلوا داشتند و وقایعی که فیمابین او و فیروز میرزا گذشته بود، دقایق آن را از روی حقیقت با لوازم عهود و شروط بر «۱۱» صفحه عرض نگاشتند. شهزاده نصرت مبانی از روی لطف و مهربانی و وفور «۱۲» قدردانی عبد اللّه خان چنارانی «۱۳» را با پروانچه مشعر «۱۴» بر بیم و امید مأمور به غوریان و از زبان

---

(۱). مج: در پرده به شدّ تمام.

(۲). مج: سپندآسا.

(۳). مج: نگرویده.

(۴). مج: گشته.

(۵). مج: متابعت و مطاوعت.

(۶). مج: افغان.

(۷). مج: «را» ندارد.

(۸). مج: عقل خویش.

(۹). مج: ندارد.

(۱۰). مج: تصرف.

(۱۱). مج: در.

(۱۲). مج: «مهربانی و وفور» ندارد.

(۱۳). مج: غلام چنارانی.

(۱۴). مج: مشعر و مبنی.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۸۲

الهام بیان معنی یوسف اعرض عن هذا را به او خاطرنشان فرمودند که شاید از خواب غفلت بیدار شده بیش از این طریق باطل را به

قدم ضلالت نپیماید «۱» و طوفان بلاـ را بر روی روزگار خود نگشاید. یوسف علی خان بعد از سرافرازی از مضمون یرلیغ لازم الاذعان بر اعمال «۲» ناشایست خود اعتراض «۳» و در مقام عذرخواهی و ندامت برآمده، «۴» به رهنمونی بعضی از خیرخواهان عریضه ضراعت‌آمیز مشتمل بر اظهار بندگی و عبودیت آرزوی تزویر با یکی از اقارب خویش به همراهی عبد اللّه خان انفاذ دربار با عزّ و شأن داشت و این مضامین را به دستان در آن عریضه نگاشت که:

شعر «۵»

گر عفو خسرو ببخشد گناه‌دگر روی طاعت نپیچم ز راه «۶»

کنم در مقام سرافکندگی‌به جان بندگان تو را بندگی

اگرچه گنهکارم و تیره‌روزبه عفو تو امیدوارم هنوز چون رایحه صدق و راستی از گل‌های تمنّایش به مشام اقبال نرسید و از شاهرخ «۷» عذرش خارهای غدر و مکر می‌دمید، مطالب خدعه آمودش مانند سیم ستوقه «۸» مردود آمده ملتمسات او به عزّ انجاح و شرف اسعاف مقرون نگشت. امر اشرف مجددا به سرافرازی آن فیفانورد تیه جهالت عزّ اصدار یافت که متابعت و قبول خدمت در مبادرت به سدّه سدره مرتبت است و این معاذیر زمیندارانه پذیرای قبول نخواهد گردید و به فرستاده یوسف علی خان شفاها فرمان آمد که چنانچه حاکم غوریان بی‌دغدغه به صوب عتبه جلال گراید، زبان عیب‌جویان کوتاه و مدّت العمر از آثار سخط و غضب ما مأمون بوده و نیز غوریان کماکان علی الرغم اضداد (۱۵۵ الف) و انداد به جایگیر او مقرّر خواهد گشت، و الّا هیچ‌گونه عذری از او نخواهیم پذیرفت، و این عارفه کبری که بی‌سابقه خدمتی و لاحقه معرفتی در حق او بی‌واسطه و تذکیر اغیار «۹» ممضی داشتیم در نزد ارباب اخلاص و اصحاب

---

(۱). متن: نه‌پیماید.

(۲). مج: در انکار اعمال.

(۳). مج: اصرار.

(۴). مج: مقام اعتذار درآمده.

(۵). ملک: ندارد.

(۶). متن: نه پیچم.

(۷). مج: از هرگلبن.

(۸). مج: سیم روی‌اندود.

(۹). مج: غیری.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۸۳

اختصاص چه جواب خواهد گفت و اگر به همین حالت به بادیه خدیعت باقی بماند، رشته جهلش آخر الامر او را به وادی دمار و هلاک کشاند و دست ساقی قهر «۱» عنقریب او را جرعه بوار و تنکیل می‌چشاند.

هرچند بعد از وصول فرمان اشرف و حصول حرز امان خواست که به صواب‌دید عقل مآل‌اندیش کشتی شکسته عمل باطل خود را به جودی نجات کشد، از ساغر امانی ادراک درگاه جهان‌پناه اشرف صهبای مراد بقا چشد و لیکن چون مشیّت ازلی به فنای او تعلّق گرفته بود هیچ تدبیری با تقدیر برنیامد «۲» و به سعی خویش اسباب دمار و بوار خود را آماده می‌نمود.

اذا اراد اللّه شیئا هیا اسبابه. خوف و هراس و سطوت و بأس شهزاده «۳» آسمان کریاس را «۴» خاطر مشوّش و ضمیر دغدغه‌پذیر «۵» او نه به مثابه استیلا یافت که توانسته باشد عقل رمیده را رام نماید و یا به راهنمایی بخت ژولیده «۶» خویش به جانب دربار اجلال

گرایـد. چون در چنین اوقـات هنگامه‌طلبان بی‌سـروپا «۷» و فتنه‌جویـان هرزه‌درا «۸» را در مزاج‌هـای مشوّش مـدخلیّتی کامـل و مراد خوش‌آمـدگویان در اکثر طباع حاصل است، بنابراین بعضـی مفسـدین از روی غرض الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ* مجددا او را به طرف هرات دلیـل آمدنـد و استمداد از جانب فیروز میرزا نموده، به مظاهرت «۹» او آن نادان از دولت ابـدی توأمان روگردان و به سـمت هرات که مایه زیان و خسـران او بود شـتابان و مثل «الغریق یتشـبث بکلّ حشـیش» را کار بست و در خدمت فیروز میرزا به نگاه‌داری غوریـان کمر بست. بـا آنکه «۱۰» از روز نخسـت برداشـته ایـن دولت و پرورش یـافته این شـوکت بـود و تمکّن او «۱۱» در هرات و تسلّطش «۱۲» در آن صفحات به سبب التفات حضرت صاحبقران کشورگشای و اعتضاد «۱۳» شهزاده نصرت انتما و موافقت

---

(۱). مج: قهر ما.

(۲). مج: با تقدیر موافق نیامد.

(۳). مج: شاهزاده.

(۴). مج: بر.

(۵). مج: دغدغه اندود.

(۶). مج: بژولیده. (همه‌جا)

(۷). مج: بی‌سراپا.

(۸). مج: هرزه درای.

(۹). مج: فیروز میرزا را فوزی جمیل.

(۱۰). مج: غوریان و خویش استعانت جست و فیروز میرزا با اینکه.

(۱۱). ملک: «او» تکرار شده.

(۱۲). مج: تسلط او.

(۱۳). مج: و اتحاد و اعتضاد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۸۴

امنـای دولت بهیّه بود، «۱» و الّا با اسـتقلال و استیلای موکب شـهزاده مظفرلوا و خلاف (۱۵۵ ب) و نفـاق افاغنه خودرأی کجا او را تمکیـن در هرات بـا این قرب جـوار میسر می‌گشت و بـا این دبـدبه جهـانگیری و طنطنه ملـک سـتانی شـهزاده ظفر مبـانی که ایمن می‌توانست نشست.

مع‌هـذا از وخامت مآل و عاقبت سوء حال نیندیشـیده، ورود یوسف علی خان و وجود کالمعدوم او را غنیمت «۲» دانسته، آن بی‌خبر «۳» بی‌خرد را در هرباب مستمال ساخته به تهیّه و تدارک قلعه غوریان پرداخت و به استجماع لشکر پراکنده دیار به دیار فرمان داد و قضا به خنده دهان «۴» گشاد که،

شعر «۵»

تو را این کار بر نایدتو با این کار برنایی پس از آنکه از قبایل افغان اسـتمداد نمود و حشـری انبوه جمع آورد، بنابر صواب‌دید افاغنه و اعیان خویش «۶» ملا احمد خان بردرّانی را با معادل سه هزار نفر پیاده و سواره،

شعر

همه سـر پر از خشم و دل پر ز کین‌در ابروی مردی درافکنده چین به همراهی یوسف علی خان روانه غوریان و آن نادان به رکاکت عقل آن‌چنان قلعه مسـتحکم «۷» معتبر که بـا فلـک البروج دم مساوات و همسـری می‌زد با ذخایر از انـدازه اوهام و عقول بیرون و به

آلات و ادوات رزم و تدارک و اسباب بزم و مال «۸» و رجال کاری «۹» مشحون بود «۱۰» به تصرّف افاغنه داده، خود بی‌اختیار ماند و از کردار و رفتار خود حیران و سرگردان شده، از روی تعجب هردم به زیر لب لاحول می‌خواند.

---

(۱). مج: آمده.

(۲). مج: غنیمت شگرف.

(۳). مج: «بی‌خبر» ندارد.

(۴). مج: زبان.

(۵). مج: مصرع.

(۶). مج: صواب‌دید اعیان افاغنه.

(۷). مج: محکم.

(۸). مج: به مال.

(۹). مج: کار.

(۱۰). مج: «بود» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۸۵

ظهور نفاق فیروز میرزا و تعیین عباس خان و افواج ظفرنشان به سمت «۱» غوریان

چون این اخبارات، قرع سمع همایون شهزاده ظفر رهنمون شد، «۲» دریای قهر و غضبش تموّج نموده، از غلبه قهر و غضب چهره غیرت برافروخت و از استیلای غیظ و خشم جهانی را به شعله سخط سوخته رای جهان‌آرایش به احتشاد لشکر و خرابی آن بوم و بر تعلق یافت.

اسحاق خان که به همراهی محمّد خان، چنانچه شرح داده شد، در ترشیز به ستیز و آویز مخالفین سرگرم خدمتگزاری و مشغول جان‌نثاری بود، از حرکات یوسف علی خان آزرده خاطر و از ظهور قهر و غضب شاهزاده بی‌همال مستشعر شده، از شرم و انفعال چون موی بر آتش پیچید و خود را در پناه رای و روش خویش کشیده، به استصواب محمّد خان قاجار و امنای دولت (۱۵۶ الف) جاویدمدار عرضه داشت که این گرد «۳» انگیخته این بنده فدوی و این آب «۴» ریخته سوء تدبیر این چاکر قدیمی است که در روز نخست، این سرگشته بیابان نکبت به التماس این جان‌نثار در غوریان مانند همایون مست خلیع العذار گذاشته و تخم این چنین حادثه در صحرای خاطر هرخامل و جاهل و امثال این‌گونه پرورده ارامل کاشته آمد.

حال استدعا «۵» از درگاه جهان‌پناه اشرف چنان است که این فدوی را مأمور به انطفای نایره فساد او فرمایند که یا «۶» به اقبال شاهزاده «۷» بی‌همال، خدّام این دولت یکبارگی به انقلاع مواد فتنه خویش برآیند و یا اینکه او را از ولایت غوریان به طریق روز اول منزعج ساخته، او را هامون‌گذار «۸» تیه دربه‌دری و آوارگی نموده محصنه غوریان به معتمدین این شوکت جاوید قرین سپارند.

مصرع «۹»

این کار مرا فتاد من دانم ساخت

چون شاهزاده بی‌همال بر «۱۰» مضمون عریضه و تمنّای اسحاق خان سردار آگاهی حاصل نمود و استدعای آن سردار صداقت شعار «۱۱» را به میزان تعقّل و تفکّر سنجیده بود دانست که:

---

(۱). ملک: «سمت» ندارد.

(۲). مج: گشت.

(۳). ملک: «گرد» ندارد.

(۴). ملک: «آب» ندارد.

(۵). ملک: «استدعا» ندارد.

(۶). ملک: «یا» ندارد.

(۷). مج: شهزاده.

(۸). مج: هامون‌گزار.

(۹). متن: ع. (که نشان‌دهنده مصراع است)

(۱۰). مج: از.

(۱۱). مج: صداقت سگال.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۸۶

مصرع «۱»

کار از لب خشک و دیده تر بگذشت

و امید صلح و صلاح چون دامن در پای افتاد و تدارک کار مانند آستین از دست درگذشت لهذا برحسب تمنّایش امر قضا نشان به شرف نفاذ اقتران یافت که اسحاق خان سردار با جمعیّت «۲» هزاره‌جات و تیموری و اعراب زنگویی و خزیمه به دفع ماده شرارت «۳» یوسف علی خان پردازند و آن عقوق عاصی کافر نعمت را در هرجا یابند اسیر و دستگیر سازند. اسحاق خان سردار که به انجام و اختتام این خدمت سرافرازی یافت به وادی کارسازی و تهیّه اسباب سفر غوریان شتافته، از ترشیز با فوجی از دلیران پلنگ ستیز «۴»،

شعر «۵»

همه کارشان کوشش و تاختن‌همه رایشان رایت افراختن «۶» خوش‌دل و خرّم همّت بر استخلاص غوریان گماشت و نقش تعریک یوسف علی خان را به واجبی در صفحه خاطر نگاشت. پس از ورود به تربت حیدریه چند روزی به تدارک اسباب یورش و قلعه‌گیری پرداخته با تهیه‌ای شایان رایت اقتدار بلاتأمل به تیرپل افراخته به جهت رسیدن جمعیّت هزاره و تیموری و اویماقات و اعراب ساحت تیرپل را لشکرگاه ساخت.

(۱۵۶ ب) درین منزل خبر ورود ملّا احمد خان بردرّانی عساکر و افاغنه ضلالت مبانی و استجناد فیروز میرزا و موافقت اویماقات «۷» نکودری و صوفی اسلام (۱۸۲) تیره‌رای و ضبط محکمه غوریان و استجماع حشری بی‌کران مسموع سردار گردید. در حرکت و سکون بی‌صلاح امنای دولت ابد مقرون متردّد مانده، کیفیّت ورود جنود شقاوت نمود افغان به غوریان و نزول فیروز میرزا را «۸» با صوفی اسلام و سران اویماقات در النگ کهدستان مبسوطا معروض رای خسروانی داشت. چون عرایض سردار و اخبارات حیرت‌افزای آن دیار و جرأت و جلادت افاغنه خذلان شعار و جسارت فیروز میرزا و خروج او از شهربند بلده فاخره هرات به صحرا معروض رای جهان‌آرای شهزاده مظفرلوا افتاد، دانست که:

---

(۱). متن: ع. (که نشان‌دهنده مصراع است)

(۲). مج: با سواران و پیاده‌گان.

(۳). مج: شر.

(۴). مج: پردلان پلنگ‌آویز.

(۵). ملک: ندارد.

(۶). ملک: «رایت افراختن» ندارد.

(۷). ملک: «اویماقات» ندارد.

(۸). مج: میرزا را.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۸۷

مصرع «۱»

این رشته سر دراز دارد

باوجود تصرّف و تسلط لشکر بی‌قیاس پادشاه افغان در غوریان و «۲» دفع و رفع حشر بی‌پایان آن ذئاب‌سیرتان موقوف به تجشیم رکاب آسمان‌سا و هلال‌آسای شاهزاده خورشید اعتلاست «۳»، و یورش عساکر بهرام انتقام رکاب نصرت مآب «۴» است. پس به مفاد اینکه،

شعر «۵»

سرچشمه شاید گرفتن به پیل‌چو «۶» پر شد نشاید گذشتن به پیل معالجت آن کار را معالجت «۷» نموده، عباس خان بیات قوللر آقاسی را که جوان کاردیده جنگ‌آزموده و در هرکاری دلیر و توانا بود با معادل دو هزار سوار از ابطال رجال

شعر «۸»

همه کمان‌کش و رزم‌آزما و تیراندازهمه مبارز و خنجرگذار و جوشن در

همه فکنده تن اندر مغاک‌های هلاک‌همه نهاده دل اندر نشان‌های خطر از احشام با احتشام «۹» و ایلات نصرت آلات مافی و جلیلوند و بهتویی و باجلان و کلهر که در هنگام مفاخرت با اقران «۱۰»

نخواهم جز ایزد نگه‌دار کس‌دل و تیغ و بازو مرا یار بس «۱۱» بر وزن زخمه کوس می‌سرایند و در حومه قتال و ملحمه نزال شراب ارغوانی از شریان اعادی به کئوس رئوس می‌پیمایند. «۱۲» به مدد سردار مأمور آمدند و علی التعاقب نیز به قدر یک هزار نفر از یکه‌چینان و بهادران اکراد «۱۳» زعفرانلو و کیوانلو که هریک شیر شرزه را صید زبون خود می‌پندارند، به معاونت مأمورین تعیین گشتند و بلافاصله (۱۵۷ الف) بهادران

---

(۱). ملک: ع.

(۲). ملک: «و» ندارد.

(۳). مج: آسمان دوران شاهزاده جهان‌ستان.

(۴). مج: نصرت همعنان.

(۵). ملک: ندارد.

(۶). مج: چه.

(۷). مج: معالجت.

(۸). ملک: ندارد.

(۹). ملک: «از احشام با احتشام» ندارد.

(۱۰). ملک: «با اقران» ندارد.

(۱۱). مج: یار و بس.

(۱۲). مج: به کوس روس پیمایند.

(۱۳). ملک: «اکراد» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۸۸

اوصانلو و خدابنـدلو و قلیچی و افغان که افزون از یک هزار و پانصـد سوار جرّار نیزه‌گـذار «۱» بودند متعاقب آن «۲» روان شدند و همچنین در عرض یـک هفته همه‌روزه عساکر منصوره چه از رکابی و چه از خراسانی فوج‌فوج و دسته‌دسـته مکمّل و مسلّح از سان قهرسان اشرف گذشـته در عقب یکدگر شتافتند. «۳» و چاپـار صـبا رفتار به اعلام این قضایا به ترشیز نزد محمّـد خان قاجار روان و حکم قدر «۴» مفاد شـرف نفاذ یافت که امورات سـیبه و سنگر سلطان‌آباد را به طریق سابق منتظم و مستحکم نموده، به قدر ضرورت سوار و پیاده در آنجا گذاشـته و میرزا علی خان قاجار به محافظت و محارست سـیبه و سـنگر و امورات رعیتی و لشکر قیام و خود با بقیه عساکر نصـرت شـعار عزیمت رکاب اشـرف نماید که یورش سـمت هرات در مزاج خسـروانه رسوخ تمام یافته و فسخ آن اراده ناممکن خواهد بود.

پیوستن غازیان قزلباش به اسحاق خان «۵» در تیرپل و احتشاد فیروز پیمان‌گسل

اشرف التواریخ متن ۳۸۸ پیوستن غازیان قزلباش به اسحاق خان در تیرپل و احتشاد فیروز پیمان‌گسل

واج قاهره بدان سان که تعیین یافت، صف صف و گروه‌گروه در منزل تیرپل، هشت فرسـخی غوریان، جوانان تیرقد شمشیر به دست به آن پیر صایب‌تدبیر عقل جوان کمان قامت، یعنی سردار اسحاق خان.

مصراع «۶»

چون تیر و کمان به یکدگر پیوستند

پس از آنکه خبر احتشاد اجناد فیروزی بنیاد به فیروز میرزا رسید، به قدر هشت هزار سوار از عفاریت افغان و شیاطین اویماق.

شعر «۷»

سپاهی که کینه چون مور و مارهمه چون عفاریت مردم شکار

به هیجا چو آشفته غولان مست‌همه نیزه و گرز و خنجر به دست

---

(۱). متن: نیزه‌گزار. (همه‌جا)

(۲). مج: «آن» ندارد.

(۳). مج: یکدیگر به جانب مقصد می‌شتافتند.

(۴). مج: قضا.

(۵). ملک: «به اسحق خان» ندارد.

(۶). ملک: شعر.

(۷). مج: بیت.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۸۹

از جمشـیدی و نکودری و تایمنی (۱۸۳) و فیروزکوهی (۱۸۴) و غوری و غرجستانی (۱۸۵) و غیره را به سـرداری محمّد صالح خان

علیزایی و رحمدل خان اسحاق‌زایی و حسن خان و صمد خان علیگوزایی و جمعی از مشاهیر افغان به استقبال عساکر اقبال مأمور و خود نیز در مقام احتشاد و اجتماع لشکر درآمده، متجنده فراه و اسفزار و اوبه و شاقلان و بادغیس و احشامات و صحراییان و غولان آن حدود را الی قندهار از تحریک الویه ظفر شعار به صوب غوریان و هرات آگاهی داد (۱۵۷ ب) و صوفی اسلام که به حضرت ایشان ملقّب و در صورت و سیرت بوبکر شیم و عمر حسب بود، «۱» مجهولی بی‌ادب و محتالی خالی از طریقه حسب و نسب، مردودی مزوّر، کهن‌سالی مطرود، مدبّری «۲» کینه‌سگال از صوفیه ناصاف بدکیش، خاسری خسران مآلی شراندیش. مرشد و پیشوای جمیع افاغنه و اویماق و ترکمان، امام اعظم و بو حنیفه ثانی، سکنه آن سرحد و «۳» ثغور و سامان و صاحب چندین هزار مرده مردوده از «۴» ممالک افغان و ترکستان و آن مزوّر ابله‌فریب در کرخ مسکن نموده، ظاهر حال را به جهت جذب قلوب عوام، بلکه عموم افغانیه «۵» و اتراک و اویماق، مذهب پوچ بو حنیفه را رعایت می‌کرد و لیکن در باطن مقلّد به هیچ مذهب «۶» نبوده، قاطبه افاغنه «۷» خصوصا اویماقات را «۸» اعتقاد به آن ضالّ مضلّ چنین است و ارادت این‌که هرعروسی که شبستان فروز حجله داماد می‌آمد، مادامی که شمع انجمن و چراغ محفل شبان‌روزی آن شاهد باز طرّار نمی‌شد «۹» بر داماد حرام و عیش دامادی و عشرت عروسی ناقص و ناتمام بود.

به این‌طور و روش قریب به سه قرن که نود سال کامل باشد، روزگاری مهنّا و اسباب عیش «۱۰» را به تزویر مهیّا گردانیده، مرجع انام و مطاع و صاحب‌اختیار جمیع الوس و احشامات از خواص و عوام گشت و تمام عمر را به فراغت و خوشدلی می‌گذرانید و دستگاهی شاهانه به

---

(۱). مج: «بود» در پایان جمله بعد، پس از «حسب و نسب» آمده است.

(۲). مج: کهن‌سال مطرودی مدبر.

(۳). مج: «سرحد و» ندارد.

(۴). مج: در.

(۵). مج: افغان.

(۶). مج: مقلد هیچ مذهب و معتقد هیچ ملّتی.

(۷). مج: افغان.

(۸). مج: عموما را.

(۹). مج: نمی گردید.

(۱۰). مج: عشرت.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۹۰

مرور دهور آماده گردانید و از او نیز استمداد نمود. آن تیره روزگار گمراه شاهراه امن و سلامت را به مفاد «الرّاحة فی الوحده» که مدّت العمر عمل می‌کرد گم کرده به صحرای ناپیدا کنار بلکه در بحر زخّار «الشهرة آفة» «۱» افتاد. به زعم ناقص باطل خود تسویلات ریشخندآمیز فیروز میرزا را به ریش برداشته از کون خری خود را ریش قاضی پنداشته و مقابله عساکر اسلام را غزوه جهاد دانسته، آن «۲» را سهل و آسان انگاشت و «۳» بروت‌های نامربوط خود را چون اسبال گربه تاب داده، کمر به عداوت قزلباش حق تلاش بسته و بر بارگی «۴» ضلالت و جهالت نشسته، با موازی یک هزار نفر از صوفیه تیره‌رای و قلندران بی‌سر و پای و هرزه‌گردان بادیه‌پیمای و ده نفر از خلفای ناپاک (۱۵۸ الف) شقاوت انتما و دو پسر ناخلف بدگهر او که در سلک اولاد زنا، صحیح النسب و در جهالت و حماقت ثانی بو جهل «۵» و بو لهب بودند رهسپر بلده فاخره هرات و پی‌سپار طریق قضا «۶» و جهاد گردیدند «۷» و

روزگار به طنز به «۸» آن ابله نادان می‌گفت و می‌خندید.

شعر

تو با این جوش و جیش بی‌سر و دم‌شوی ترسم به صحرای عدم گُم

محاربه عساکر ظفرنشان با گروه افغان در غوریان و انهزام ایشان به یاری ایزد منّان

چون سپاه گمراه افغان و جنود نامسعود آن فرقه ضلالت‌نشان به غوریان رسید، معلوم ایشان گردید که اجناد سعادت بنیاد شاهنشاهی با امرای نصرت مباهی، اسحاق خان سردار قرایی و امیر قلیچ تیموری اویماق بیگی و ابراهیم خان هزاره و امیر علم خان عرب قاینی، با اعراب خزیمه و نخعی و لالوی که در همان روز برحسب حکم شاهزاده نصرت‌اندوز با هزار

---

(۱). ملک: آفته.

(۲). مج: و آن.

(۳). مج: انگاشته.

(۴). مج: بارگیر.

(۵). مج: ابو جهل.

(۶). مج: غزا.

(۷). مج: گردید.

(۸). مج: بر.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۹۱

نفر «۱» قدراندازان قوی‌بازو آمده ملحق به معسکر فیروزی اثر «۲» گردیده در تیرپل محتشد و آماده نشسته، رهنورد طریق غوریان و مستعد مقابله و مقاتله سپاه افغان می‌باشند. ارباب شقاق بنابر اظهار جلادت به عزم تلاقی با قزلباشیه خراسان و عراق و یا به جهت «۳» تحقیق و «۴» تعیین لشکر ظفر «۵» یساق رکابی از جانب شاهزاده بالاستحقاق یک منزل پیش آمده در صحرای زنگی صبا اعلام نکبت را «۶» برافراشتند و همّت بر منازلت و مناجزت جنود نصرت ورود گماشتند.

عساکر بهروزی شعار جسارت و استقبال معاندین شوکت علیّه را پیش‌آمد کار خود دانسته از تیرپل تیر کفاح را به زه آورده با رماح مصقول و سفّاح مسلول مانند «۷» سیل بلا به جانب زنگی صبا منحدر شدند. در همان روز سپاه افغان بعد از توقّف یک شب و پس «۸» از تحقیق مطلب و تعیین شدن سپاه از جانب شاهزاده کامل‌نسب، رعب و هراس فزون از قیاس بر ضمایر آن گروه حق‌ناشناس راه یافته، بلافاصله و درنگ از مقابله غازیان پلنگ چنگ رو برتافته عزیمت قهقرا به غوریان نموده، فیروز میرزا را از کیفیّت و کمیّت «۹» امر سپاهی و لشکر و نزول و ورود (۱۵۸ ب) عساکر نصرت‌اثر آگاهی دادند و سیلاب فکر و اندوه را بر خاطر مشوّش او گشادند. امرای مأمورین به رهنمونی اقبال سعادت قرین خسرو بی‌همال و مساعدت بخت فیروزی آیین شهزاده بلنداقبال با ابهّت و مناعت «۱۰» تمام و اهبت و شوکت ما لا کلام وارد صحرای زنگی صبا و اعلام ظفر فرجام «۱۱» در محل اردوی خذلان اثر افاغنه تیره‌رای برپا نموده، در اندیشه رزم صباح هرکسی مشغول به کار و در تهیه اسباب مکاوحت و پیکار بودند.

---

(۱). مج: نفر از.

(۲). مج: ظفر.

(۳). مج: بنابر.

(۴). مج: «و» ندارد.

(۵). مج: نصرت.

(۶). مج: «را» ندارد.

(۷). مج: چون.

(۸). مج: بعد.

(۹). مج: کمیّت و کیفیّت.

(۱۰). مج: روعت.

(۱۱). مج: فرجام را.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۹۲

شعر

در اندیشه گردن‌کشان یک به یک‌که فردا به کام که گردد فلک

دگر روز چون خسرو خاوری‌برآمد بر این «۱» کاخ نیلوفری

هوا تیره بود و سحاب «۲» اشک‌ریزقضا خنجر فتنه می‌کرد تیز چون زنگی مسا از سطوت سپهسالار خسرو هفت اورنگ در زاویه خمول مختفی و دلاوران صبا نطع پلنگ رنگ از پشت خنگ سپهر کشیدند، امرا با صفوف آراسته و آیین شایسته توکّل به لطف خدا و تکیه به نیروی اقبال خاقان کشورگشا و بخت فیروزمند شهزاده مظفرلوا نموده، عازم غوریان گشتند. در همان روز که صبح یوم چهارشنبه بیست و ششم شهر ربیع الاولی «۳» سنه ۱۲۲۲ «۴» بود، جنود نکبت آمود «۵» افغان از دیواربند محصّنه غوریان به عزم نادر و بهادران ظفر پرورد و سواره سر راه را «۶» بر پلنگان عرصه پیکار تنگ گرفته با غروری تمام مترصّد کارزار و متشمّر جنگ و پیکار بایستادند و دل بر مقاتله و مقابله «۷» غازیان نصرت‌نشان نهادند. امرای عظام و دلاوران بهرام انتقام صفوف رزم را به قاعده و قانون سپهداری آراسته و کتائب نصرت‌رکائب را به وجود مردان کار منتظم و از دستبرد و «۸» احتیال بدخواه اطراف و جوانب آن را «۹» پیراسته متوکّلا- علی اللّه به استظهار قوّت بخت بلند و نیروی طالع ارجمند شهزاده عدوبند جمله حمله بر آن گروه مکروه آورده، نخست تفنگچیان آتشبار بر آن طایفه غدّار از شراره‌ریزی گلوله جان‌سوز صاعقه‌فشان و سلک انتظام «۱۰» پیادگانشان را از شلیک تفنگ منثلم و ویران و سواران جلادت‌نشان «۱۱» رکابی و بهادران فیروزی قرین خراسانی فدایی‌وار بر آن گروه نابکار حمله‌آور شده، با شمشیرهای آخته تا قلب مخالف (۱۵۹ الف) تاختند و از ضراب بلارک هندی نسب و طعان رماح خطی محتد بنیاد هستی

---

(۱). مج: به این.

(۲). ملک: صحاب.

(۳). مج: ربیع الاولی.

(۴). ملک: «سنه ۱۲۲۲» ندارد.

(۵). مج: نکبت نمود.

(۶). ملک: «را» ندارد.

(۷). مج: مقابله و مقاتله.

(۸). مج: دستبرد احتیال.

(۹). ملک: «آن را» ندارد.

(۱۰). ملک: «انتظام» ندارد.

(۱۱). مج: جلادت آیین.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۹۳

خصم غشوم را زیروزبر می‌ساختند. از دو رویه هوا چون ابر شمشیر بار شد و زمین از پیکان مانند گلبن غنچه دربار.

شعر

هوا چو «۱» بیشه شد از گرز و نیزه و زوبین‌زمین چو چرخ شد از خشت و خنجر و ناخج «۲» در آن صحرای هولناک ارواح مبارزان بی‌باک کاروان در کاروان به آسمان روان آمد و اجساد بهادران در آن وادی بلاخیز و عرصه هول‌انگیز در موجه خون چون کشتی به روی آب شتابان از خروش مردان جنگ و هزاهز دلیران پولاد چنگ کوه پرصدا و از صهیل آسمان و شیهه بادپایان زهره شیر فلک آب «۳» و گوش گردون گرفت.

شعر

ز بانگ زخم گردان چشم کودک‌همی احول شد اندر ناف مادر

ز بیم جان همی تن کرد پنهان‌چو «۴» درّاج از پس خس‌ها غضنفر

زمین دریای موج‌افکن شد از خون‌در او «۵» کشتی‌سوار و کشته لنگر از سنابک خیول معرکه‌پیما گرد و غبار طبقه طبقه از زمین به آسمان برانگیخت و از میان آن سحاب مظلم بروق گلوله و پیکان درخشان بر فرق و تارک دلاوران می‌ریخت.

شعر «۶»

ز بس نیزه و گرز و شمشیر تیز «۷»برآمد تو گفتی همان رستخیز

اجل برگشاده ز هرسو کمین‌چو دریای خون شد سراسر زمین

ز بس کشتگان شد زمین ناپدیدچنان شد که کس روی گیتی ندید تیغ خورشید در غلاف توارت بالحجاب زنگ بست و حسام بهرام خون‌آشام در نیام شکست. ناهید از هول نعره تفنگ‌های رعد خروش و مهره‌های «۸» سیاره‌ربای مغز جوش در

---

(۱). مج: چه.

(۲). مج: خشت و ناخج و خنجر.

(۳). مج: «آب» ندارد.

(۴). مج: چه.

(۵). مج: درو.

(۶). ملک: ندارد.

(۷). ملک: شمشیر و تیر.

(۸). متن: مهرهای.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۹۴

شبستان سپهر خزید و مشتری از نهیب رزم‌آزمایان و بروق شمشیر دلاوران عصابه پرهیز بر سر می‌کشید. «۱»

ز آواز اسب و خروش سوارفشافاش پیکان زهر آبدار شیر شرزه در آجام و پلنگ دمنده «۲» در کنام بر خود بلرزید و ثعبان در

شکـاف کوه و تمساح در قعر بحر نهان گردیـد. رزم قزلباش و افغان و پیکار دلاوران ایران و کابلسـتان را به نوی داسـتان پرداختن و هنگامه گرم ساختن ضرور و در کار نیست. (۱۵۹ ب)

شعر «۳»

با کبک تو دانی چه کند مخلب شاهینبا گردن آهو چه کند پنجه شـیران قوّادان لشکر و دلاوران صفدر چون خیرگی خصم بداختر را «۴» مشاهده نمودند، پا را به میدان مجاهده افشرده، به هیئت اجتماعی با تیغ و خنجر رو به دشمن آورده، کشش و کوششی مردانه کردنـد. چون همواره لطف ایزدی قایـد افواج نصرت‌پژوه و فتح و ظفر از اقبال پادشاه اسـلام‌پناه فریدون‌فر و شـهزاده آزاده بلنداختر مقدمه اجناد کوه شـکوه می‌باشد، نسـیم نصرت و بهروزی بر پرچم علم اژدهاپیکر وزیده، اعلام ثبات و قرار و اقدام تشبث و اصطبار خصوم میشوم از صـدمات متواتره «۵» جنود مسـعود متزلزل و نگون‌سار [و] سـران و صـنادید فراعنه ناچار با کمال اضـطرار بی‌اختیار عنانگرای وادی فرار (۱۶۰ الف) و رهنورد دیار ادبار گردیدند. فوجی از دلیران معبر مأمن غوریان را که محل اسـتظهار و طریق فرار آن گروه مهزوم بود به سـدّ آتشـین تیغ و تفنـگ مسـدود و ابواب فلاح و نجاح آن فرقه شوم را مشـدود و بنابراین اکثری از آنها در بیابان طوفانزای افتاده، جمعی کثیر مقتول «۶» و جمی غفیر اسیر و دستگیر گردیده، بقیهٔ السیف «۷» زخمی و مجروح، با «۸» افغان و خروشـان گریزان به هرات و خود را به هزار گونه مشـقّت از آن دریـای بلاـ به ساحل نجات کشـیدند. متجلّـدان لشـکر به تکامیشـی هزیمتیان پرداخته صحرا و هامون را از اجساد قتیلان پشته و تیغ گندنا پیکر را از خون کشته ارغوانی‌رنگ و لاله‌گون می‌ساختند.

---

(۱). مج: کشید.

(۲). ملک: «دمنده» ندارد.

(۳). ملک: ندارد.

(۴). مج: «را» ندارد.

(۵). مج: متواتر.

(۶). مج: قتیل.

(۷). مج: بقیهٔ الاسیاف.

(۸). مج: «با» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۹۵

عساکر منصوره تا سه فرسخی هرات به تعاقب منهزمین افغان لوازم ترکتازی‌ها «۱» را معمول و به قدر چهارصد نیزه سـر و معادل دو هزار نفر اسـیر مغلول و به قیـد اسار رسـیدند «۲» و در همـان روز یورش به محلّـات و کوچه‌هـای «۳» دهتکده «۴» غوریـان برده، «۵» تمامی باغات و محلات را متصرّف و قرابه چهار هزار نفس از رجال و نسوان و بنین و بنات.

مصراع «۶»

همه درخور و لایق بوس و نوش

آهوچشمان «۷» تذروخرام و سنبل مویان «۸» سیمین‌اندام، اسیر غازیان شیرگیر آمدند.

اسـحاق خـان چون برحسب حکم قضا نفاذ «۹» شـهزاده جلالت نهاد برین سـپاه سـرور و بر امیران قبایل و سـرخیلان لشـکر سر بود، همگی اسـرا را به لطایف الحیل بنابر مقتضای وقت و طریقه دولت‌خواهی و تغلّب جذب قلوب «۱۰» اهالی آن صفحات به این دولت جاویـد سـمات غزالان شیعه و افغان را از چنگ پلنگان قزلباش ثیبا و ابکارا «۱۱» گرفته، مطلق العنـان سـاخت و به دلجویی ادانی و اعالی آن سرزمین از شیعه و سنّی پرداخت.

عزیمت موکب جهان آشوب خدیو والا صفات از ارض اقدس به جانب هرات

امرای عظام بعد از انهزام افاغنه تیره سرانجام غوریان را محاصره داده، گزارش فتح را به دربار گیتی‌مدار «۱۲» شاهزاده نامدار عرض و متمنّی حرکت مواکب انجم کتائب به سمت هرات گردیده، عرضه داشتند که بعد از شکست احزاب شیطان انتساب «۱۳» و محاصره اهالی غوریان لامحاله فیروز میرزا با جنود نامسعود (۱۶۰ ب) خود به سر غوریان و خلاصی محصورین بنفسه حرکت خواهد کرد و مقابله با لشکر بی‌شمار افغان، فکیف که پادشاه ایشان حضور

---

(۱). مج: ترکتازی.

(۲). مج: مغلول به قید اسار گشتند.

(۳). ملک: کوچهای.

(۴). مج: و کوچه بند.

(۵). مج: انداخته.

(۶). ملک: ندارد.

(۷). مج: آهوچشمانی.

(۸). مج: سنبل مویی.

(۹). مج: مفاد.

(۱۰). مج: دولتخواهی به سبب میلان خاطر.

(۱۱). مج: ثیبا او ابکار.

(۱۲). ملک: «مدار» ندارد.

(۱۳). مج: «انتساب» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۹۶

داشته باشد، از حوزه اقتدار ما بندگان خارج است. چنانچه نهضت موکب فیروزی کوکب در اقرب زمان اتفاق افتد به صواب اقرب خواهد بود. شاهزاده بی‌همال از مژده این فتح شگرف، جبهه شکرگزاری را بر زمین نیاز نهاده «۱»، زبان «۲» به حمد واهب بی‌منّت و بخشنده بی‌ضنّت گشود و امر قضاشعار به سرافرازی محمّد خان قاجار صادر که به طریق مقرّر میرزا علی خان و میرزا محمّد خان قاجار را با فوجی از پیاده و سوار در ترشیز گذاشته که به امر محاصره محصورین سلطان‌آباد قیام نموده، خود با بقیّه لشکر سرعت از صبا استعاره نموده شرفیاب رکاب ظفرپرور شود که تدارک و تهیه سفر هرات را سامان نماید و ازین طرف کارپردازان شوکت علیّه حسب الامر در اندک‌زمانی و کم‌مایه فرصتی آنچه ملزومات و ضروریات بود مهیا و آماده ساخته به ساز و سامان حرکت موکب ظفرقرین به آیین شایسته پرداختند.

چون انصراف محمّد خان قاجار به رکاب نصرت انتساب خدیو کامکار به طول انجامید و از سمت هرات به سبب اجتماع فیروز میرزا و حرکت او و صوفی اسلام به النگ کهدستان همه‌روزه اخبارات موحش می‌رسید و توجه سردار به رکاب اشرف مستعجلا به علّت ناتمامی بروج و خندق سنگر «۳» و مرمّت خرابی و جبر شکستگی مصطفی قلی خان در چهار برج سنگر و اطراف سلطان‌آباد و تمکّن میرزا علی خان در آن حدود و غیره مواد از طریقه حزم و دوربینی خارج بود و وقت نیز مقتضی تأمّل و تأنّی را نمی‌نمود. لهذا در روز یکشنبه هشتم شهر ربیع الاخری ۱۲۲۲ «۴» که موسم دولت جاویدمدار «۵» را ربیع و فصل روزگار دشمن تبه روزگار را

خزانی شنیع بود.

مصراع «۶»

به ساعتی که تفاخر کند بدان ایام

مواکب اقبال منسوب و کتائب جهان آشوب شهزاده بی‌همال از درگاه سدره مثال امام همام علی بن موسی الرضا- علیه و علی آبائه و اولاده التحیّهٔ و الثنا «۷»- که مقتبل شفاه سلاطین

---

(۱). مج: سوده.

(۲). ملک: «زبان» ندارد.

(۳). مج: «سنگر» ندارد.

(۴). ملک: «۱۲۲۲» را ندارد.

(۵). مج: جاوید قرار.

(۶). ملک: ندارد.

(۷). مج: التحیه و الف الف السّلم.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۹۷

جهان و ملثم جباه خواقین نافذ الفرمان است مرخص و پرچم علم اژدهاپیکر و طره رایات نصرت‌اثر با افواج شیر فر و بهادران اژدر در،

شعر (۱۶۱ الف)

غضنفر جوش و آهن‌پوش و گردون کوش و لشکرکش‌مصاف‌افروز و فتح‌اندوز و اعداسوز و جنگ‌آور به عزم تعریک و تأدیب افاغنه خذلان کیش و تنبیه و تدمیر اشرار بداندیش شقه‌گشا و رهگرای آمده، چند روز در صحرای طرق به جهت وصول سردار و استجماع متجنّده ابیورد و خبوشان و اکراد و اتراک و جلایر کلات و سایر ملتزمین رکاب ظفر شعار و رسیدن ترکمانیه تکّه طژن و سالور و ساریغ سکنه سرخس و الامان دشت و ایدمار در آن صحرا قباب خیام سعادت فرجام به اوج مهر و ماه رسیده توقف را بهانه‌جو گردید. در مدت سه روز که مواکب اقبال در آن صحرای فردوس مثال توقّف افتاد، محمّد خان قاجار و امیر گونه خان ایلخانی زعفرانلو «۱» و لطفعلی خان چپشلو و نجف علی خان شادلو و سعادت قلی خان بغایری و اسماعیل خان خورده اویماق هرکدام با سپاه آراسته و سامان شایسته، شرف‌اندوز بزم ساطع آن ضیای خسروانی گردیده، به نوازش خدیوانه هریک جداگانه عزّ اختصاص یافته، «۲» به وقتی که زاغ شب در آن بوم جناح ظلمت بگسترد و عالم روشن را مانند بیضه به زیر پر آورد.

شعر

بنات نعش تو گویی که باشگونه همی‌نمود صورت صادی ز هفت دانه دُر ساکنان ملأ اعلی و کروبیّان عالم بالا به گوش الهام نیوش شاهزاده آزاده می‌رسانید که،

مصرع «۳»

چهار سوی جهان مُلک تست رو بستان

و عالمیان بدین نکته دلپذیر موکب منصور را درین عزیمت محرّک و محرّص که:

شعر «۴»

عالم به زخم تیغ همی گیرد آفتاب آری جهان به تیغ زدن می‌توان گرفت

(۱). ملک: «زعفرانلو» ندارد.

(۲). مج: یافتند.

(۳). ملک: ندارد؛ مج: ع.

(۴). ملک: ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۹۸

در آن شب که هزار طعنه بر عید روز نوروز می‌زد، امورات ممالک محروسه خراسان را بالکلّیه به نیل شهاب دولت علیّه و ویل سحاب شوکت جلیّه اللّه قلی میرزا که ثمر پیش‌رس باغ خلافت و نوباوه بوستان سلطنت و انجب نبایر پادشاه صاحبقران و ارشد نتایج شاهنشاه گیتی‌ستان و بسی موقر و جلیل القدر و شاهزاده بلنداختر و سعادت‌بهر بود، مفوّض و او را با چندی از عظمای صاحب اقبال و گروهی از ابطال رجال،

شعر

به گرز آهن ساو به نیزه صخره‌گذاربه تیر موی‌شکاف و به تیغ شیر اوژن (۱۶۱ ب) مرخص و گوش حق‌نیوش «۱» آن شاهزاده با عقل و هوش را از درر نصایح و جواهر مواعظ که اسرار ملک‌داری و سرائر مرزبانی اشاره به آن است، مقرّط و مشنّف ساخته، از رکاب ظفر دستور به نیابت و دارایی ممالک محروسه «۲» مأمور فرمود. شهزاده جوان‌بخت سیاوش رخت با جمال یوسفی و شوکت سلیمانی و طلیعه «۳» کیقبادی و فرّ فریدونی

عربیّه «۴»

کانّ عزّته من تحت طرّته‌یمین موسی بدت من درع داود پدر سعادت افسر را وداع و در همان‌شب روی توجّه به ارض اقدس آورد و روزگار با هزار گونه انبساط و افتخار می‌گفت که،

شعر

پسر این‌چنین آید «۵» از آن پدرپدر را روان شاد باد از پسر بعد ما که امور مملکت را برحسب مرام نظامی و ثغور ملک را انتظامی بر وفق مراد «۶» بخشید، همّت بر تحریک الویه منصور به صوب مقصود مقصور فرمودند. «۷»

(۱). ملک: «نیوش» ندارد.

(۲). مج: محروس.

(۳). مج: طلعت.

(۴). ملک: ندارد.

(۵). مج: باید.

(۶). مج: بر وفق مراد انتظامی.

(۷). مج: فرمود.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۳۹۹

شعر

به روز چهارم که سلطان مهرکه تاجش ز نور است و تختش سپهر

به تسخیر این قلعه سبزفام‌برآورد تیغ شعاع از نیام خسرو کامکار و شهزاده جهاندار با فوجی چون بحر زخّار.

شعر «۱»

ز ریگ بیابان فزون از شماربه رزم اندر و شیر دشمن‌شکار

همه با دل شاد و با ساز جنگ‌همه گیتی‌افروز با نام و ننگ

همه رزم‌جویان نیزه گذارهمه جنگجو از در کارزار

به جنبش درآمد سپاهی که کوه گدازان شد از هیبت «۲» آن گروه و اسبان راهوار و هیونان صبارفتار

ز نعل‌هاشان سطح زمین گرفته هلال‌ز گوش‌هاشان روی هوا گرفته سنان از منزل طرق به طریق ایلغار شبگیر و ایوار نمود.

چون باد در تحرّک چون سیل در تحدّر

عنانگرای وادی مقصود آمده و قورچیان ترکش‌بند.

شعر «۳»

یکی به ساعد سیمین در آن افکنده کمان‌یکی به سنبل مشکین درون کشیده سپر و وشاقان مشکین کمند،

شعر

یکی شکوفه و سوسن گرفت در جوشن‌یکی بنفشه و نرگس گرفت در مغفر پس فوج‌فوج و گروه‌گروه از مقام خود در حرکت آمده، سایه‌آسا در موکب مسعود و نصرت‌سان به کوکبه ظفر نمود پیوستند. بشارت تحریک الویه ظفر التوا را چاپار قمر مسیر صبا «۴» حرکات نمونه و يُرْسِلَ الرِّياحَ مُبَشِّراتٍ با پروانچه مژده عزیمت موکب ظفر سمات به سمت هرات روان و علی التعاقب مرحله به مرحله بدون تلبّث و مماطله راه‌سپار

---

(۱). ملک: ندارد.

(۲). مج: گرمی.

(۳). ملک: ندارد.

(۴). ملک: صبار.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۰۰

(۱۶۲ الف) و زمین هروادی را از فرّ طلعت آفتاب نمود رشک روضه دار القرار می‌ساخت، تا در چهاردهم شهر مزبور سایه وصول و ظلّ نزول بر فرق فرق متجنّده و امرای صداقت موصول انداخت. صحرای غوریان از شعاع اعلام زرنگار و تابش چتر آفتاب آثار طعنه‌زن سپهر آیینه‌گون و غیرت نگارخانه انگلیون آمد. امرای عظام و عظمای عساکر بهرام انتقام شرایط استقبال را به جای «۱» آورده، به تقبیل رکاب آسمان‌سای فرق اعتبار از اوج «۲» فرقد گذرانیده، و لوله شادیانه و غلغله سرور به کیوان رسانیدند و هریک از مشاهیر سران و سرکردگان علی قدر مراتبهم و حد «۳» درجاتهم مورد نوازش شاهانه «۴» و اصطناعات خسروانه گردیدند.

آگاهی فیروز میرزا از تجشّم رکاب فلک‌فرسا و در بحر تفکّر افتادن و مجلس نشاط بسط دادن

فیروز میرزا با سپاه بسیار و گروهی زیادت از اقطار «۵» امطار از حدود هرات الی قندهار و سرحدّات بلخ و بادغیس «۶» و اسفزار و احشامات بادیه‌نشین و اویماقات پرکبر و کین.

شعر «۷»

سپاهی چو «۸» مور و ملخ بی‌شماربه عدّت چو مور و به حدّت چو مار جمع آورده، النگ کهدستان را معسکر اجناد نکبت اثر خود ساخت و به انتظار ولد خود، ملک قاسم، که روی رزمه پیکار و پشتیبان «۹» لشکر ضلالت شعار و استظهار مردان کار وجود او را

می‌دانست، به سر می‌برد و او را «۱۰» قبل از مقدّمات سوانح اتّفاقیه غوریان به معاونت میرزا کامران با فوجی از سوار به سر قندهار و ارعاج قیصر میرزا طریق بطلان سپرد. و فیروز میرزا در آن صحرا بار اقامت را گشوده منصوبه قتال و جدال عساکر اقبال را رنگ‌آمیز و به مهندس خاطر «۱۱» حساب‌دان خود می‌سپرد که به یک ناگاه طنطنه نزول مواکب نصرت شیرازه و دبدبه

---

(۱). مج: جا.

(۲). مج: از فرق.

(۳). مج: و تباین.

(۴). مج: «شاهانه» ندارد.

(۵). مج: قطرات.

(۶). مج: بادغیس و فراه.

(۷). ملک: ندارد.

(۸). مج: چه. (در هردو مصراع)

(۹). مج: پشتیوان.

(۱۰). مج: او را در آن اوان.

(۱۱). مج: خواطر.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۰۱

کوس رعدآوا بلندآوازه و رعب و هراس بر ضمایر مخالفین «۱» دولت علیّه به تازگی بی‌اندازه گردید، «۲» بدان سان که یارای تلبّث و تشبّث نداشت و نقش معاودت به هرات بر صفحه «۳» خاطر می‌نگاشت. و لیکن چون صوفی اسلام بدفرجام را قضا رسیده و دژخیم مرگ طناب فنا به گردنش «۴» انداخته به سیاستگاه (۱۶۲ ب) دمار می‌کشید، به دمدمه و تلبیس او را ازین اراده مانع آمده و جمعی از سران افاغنه و قروم اویماقیه را برین معنی هم‌داستان ساخته «۵» بر افنای وجود ضلالت‌آمود خود یک‌دل و یک‌زبان نموده «۶» گفت «۷» ما اگر از مقابله و معارضه قزلباشیه روبرتابیم و غوریان را گذاشته به شهربند هرات بشتابیم لامحاله شاهزاده ایران پس از فراغت کار غوریان و تسخیر آن محکمه هرمان بنیان و قتل بی‌گناهان جمعی از محصورین افغان به طرف هرات و خرابی آن صفحات خواهد پرداخت و آبادی این مرزوبوم به ایادی غلبه و قهر و تسلّط استیلا- سمت قاعا صفصفا (۱۸۶) خواهد ساخت و آن‌زمان پشیمانی سودی و مرض مزمن این قضیّه «۸» روی بهبودی ندارد و کار به جایی منجر می‌شود که آشنا و بیگانه بر دون همّتی ما «۹» مثل زنند و این عمل در هرجای «۱۰» عالم افسانه ماند «۱۱» تا تیغ در مشت و سپر در پشت و عنان «۱۲» در دست و ما را در خانه «۱۳» زین قدرت نشست است.

شعر

بکوشیم در جنگ مردانه‌وارچه اندیشه از لشکر بی‌شمار

دل و زور و زهره به کار آوریم‌جهان بر عدو تنگ و تار آوریم اگر «۱۴» کار نه بر مراد و کارزار بر مدعا باشد

شعر «۱۵»

ز مادر همه مرگ را زاده‌ایم‌پی کینه چون نیزه ایستاده‌ایم

---

(۱). مج: مخالفان.

(۲). مج: گردیده.

(۳). مج: هرات را بر لوحه خاطر.

(۴). مج: دژخیم اجل طناب مرگ به حلقش.

(۵). مج: «ساخته» ندارد. و بر ....

(۶). مج: ساخته.

(۷). مج: گفت که.

(۸). مج: قضیه به هیچ‌وجه.

(۹). مج: ما در هرجا.

(۱۰). مج: «هر جای» ندارد.

(۱۱). مج: آید.

(۱۲). مج: اختیار.

(۱۳). مج: بر روی.

(۱۴). مج: و اگر.

(۱۵). ملک: ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۰۲

بدل خان افغان که از اعاظم امرای آن گروه و مرد مجرّب کاردیده و حلو و مرّ جهان چشیده بود این رأی را نپسندیده «۱» از روی عقل و کارشناسی بر صوفی اسلام و سایر اعیان اعتراض کرد و گفت ما را از سر غوریان گذشتن و با امرا «۲» و امنای دولت شاهزاده ایران از در صلح «۳» درآمدن مناسب‌تر است «۴» که بیهوده پیشانی شیر شرزه خاریدن و کوه گران را با رشته به جانب خود کشیدن، با منسوبان این دولت حلقه پیکار کوفتن، به هرزه روزگار به خویش آشوفتن است و نیز اول طلوع طلیعه «۵» این دولت جهان آشوب است و کوکب اقبال افغان را «۶» زمان غروب. مع هذا همگی ماها امان‌یافته این حضرت و زینهار خواسته «۷» این شوکتیم.

خلاف عهد و نقض میثاق در هیچ ملت روانیست، به تخصیص با دولتمندی که شیر گردون از بیم شمشیر سیاست او بی‌قرار و بهرام شدید الانتقام فلک از خوف (۱۶۳ الف) رمح صولتش چون ماهی در شبکه اضطراب و اضطرار است، چاکرانش را رزم و خون‌ریزی پیشه است و قورچیانش را شراب ناب از «۸» شریان اعادی در شیشه. (شعر):

ره و رسمشان رزم و کین ساختن‌دل از کینه خصم پرداختن

زره جامه‌شان روز و شب جای زین‌زمین پشت اسب و هوا گرد کین

سرانجام بدکیش «۹» نبود نکوی‌بود بدکنش را جهان کینه‌جوی سران افاغنه نصیحت ناصح مشفق را حمل بر جبن و بددلی او «۱۰» نموده در مقام معارضه «۱۱» گفتند که هرگز این ضعف با حیات افغان جمع نمی‌شود «۱۲» که با تصرّف دولت شصت ساله غوریان که موروثی و گورخانه اجدادی ما است بدون مجادله و مقاتله به منتسبان دولت «۱۳» قاجاریه بسپاریم و سر خویش گرفته حیات دوروزه را غنیمت شماریم.

---

(۱). مج: نه پسندیده.

(۲). مج: امرای.

(۳). مج: صلح و صفا.

(۴). مج: «است» ندارد.

(۵). مج: اول تباشیر صبح.

(۶). مج: را از روی نادانی.

(۷). مج: زینهاری.

(۸). مج: از مینای.

(۹). مج: غدار.

(۱۰). مج: «او» ندارد.

(۱۱). مج: معارضه متفق اللفظ.

(۱۲). مج: نخواهد شد.

(۱۳). مج: دولت جلیه.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۰۳

شعر «۱»

بکوشیم تا چاره آن کنیم‌خرد را بدین کار درمان کنیم رأی همگی از «۲» غایت جهل و غرور باوجود شهود «۳» برگشتگی بخت به بخت‌آزمایی قرار گرفته و خاتمه کار را به مجادله ختم نموده فاتحه داده برخاستند «۴» و زبان را بدین گفت بیهوده آراستند. «۵»

شعر «۶»

به خنجر زمین چون میستان کنیم‌به نیزه هوا چون نیستان کنیم خرد خرده‌بین و عقل انصاف‌گزین از زیاده‌روی و ژاژخایی آنان انگشت در دهان می‌گفت:

شعر «۷»

ای زبان گوش باش تا سر خویش‌نکنی در سر سخن‌رانی هرزه درایان افغان و بیهده‌گویان هری غافل از اینکه «۸»،

شعر «۹»

هرکه با دولت او نیست پیکار کندتیغ بی‌پیکر او پیکر او بیجان کرد روز دیگر: بیت «۱۰»

لشکرکش خورشید که نامش سحر آمداعلام صبا بر سر این سبزخیم زد فیروز میرزا از النگ کهدستان به تکلیف صوفی اسلام و وسوسه هنگامه‌طلبان با مبارزان افغان و بهادران اویماق و احشام،

مصراع «۱۱»

با لشکری زان هرتنی چون لشکری

---

(۱). ملک: ندارد.

(۲). مج: بنابر.

(۳). مج: «شهود» ندارد.

(۴). متن: برخواستند.

(۵). مج: آراستند که ....

(۶). ملک: ندارد.

(۷). ملک: ندارد.

(۸). مج: غافل از این معنی که.

(۹). ملک: ندارد.

(۱۰). ملک: ندارد.

(۱۱). ملک: ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۰۴

که ملاحم را از ولایم ملایم‌تر دانند و هزاهز دلیران جنگی را نغمه دلبران چنگی پندارند، با آتش‌خانه بسیار و آلات و ادوات رزم و پیکار و مردان کار و دلیران کارزار و تفنگچیان آتشبار وارد شاده و شکیبان (۱۸۷) و آن صحرایی است که واقع میان دو قلعه متین و دو محکمه «۱» زرّین است (۱۶۳ ب) و آب‌های روان و رودخانه‌های «۲» قلزم‌نشان دارد، بار اقامت را گشوده، علم مقابله برافراشت و چشم و دل بر مکاوحت و مکافحت چشم منصور گماشت. و زرداد خان افغان که مرد هوشیار زبان‌دان و از راه و رسم سفارت و رسالت خبری داشت مأمور به رکاب شاهزاده نصرت هم‌عنان آمد. «۳» خلاصه سفارت اینکه اگر این‌همه شورش و کاوش را سبب غوریان است، آن خود امری است محال و مقصودی است دور از خیال، غوریان ملک موروث و گورخانه این خاندان است. اولیای دولت «۴» را چه حقی درین طلب و چه بهره «۵» درین مطلب است. اگر چندی به علّت تقلّب ابراهیم خان منسوبان دولت پادشاهی به تغلّب تصرف کرده باشند، حقّ ایشان نخواهد بود و در کیش انصاف این شیمه و شیوه را از پادشاهان قوی دستگاه نخواهند ستود. تا «۶» سرها در سر غوریان نرود «۷» دست ازین داوری برنخواهیم داشت و تا نعش‌ها از پشت زین بر روی زمین نغلتد ساحت آنجا را به کسی وانخواهیم «۸» گذاشت. در هنگامی که مواکب سپهر شکوه بعداز انضباط امر غوریان و تعیین لشکر گران به جهت محاصره محصورین افغان به تجشّم رکاب ظفر نهاد «۹» حوالی برناباد مخیّم خیام ظفر و مضرب اعلام عقاب‌پیکر بود. زرداد خان چنانچه مأمور بود به ادای رسالت پرداخت و به واسطه امرا و امنای دولت جاوید انتما در محل کورنش زبده سفارت را به تلجلج و تلعثم معروض رأی کارپردازان شوکت علیّه ساخت و از جانب اشرف به جواب این احکام و خطاب این کلام مخاطبت آمد که سخن از اندازه کار غوریان و هرات گذشت و الحاله هذه گفتگو در کابل و قندهار است.

---

(۱). مج: شاده و صحرای شکیبان که محکمه متین و میان دو قلعه حصین.

(۲). متن: رودخانهای.

(۳). مج: «آمد» ندارد. و خلاصه ....

(۴). مج: آن دولت.

(۵). مج: چه خواهشی.

(۶). مج: و تا.

(۷). ملک: «نرود» ندارد.

(۸). ملک: نخواهیم.

(۹). مج: مفاد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۰۵

از ابتدای دولت ملوک عجم الی منتهای زمان سلطنت سلاطین رضوان مکین صفوی و تا خروج پادشاه قهّار، نادر شاه افشار، همیشه حکّام کابل و قندهار چاکر «۱» و مملوک باجگزار «۲» تاجدار ایران «۳» بوده‌اند و تا بودند روی طاعت و جبهه عبودیّت بر زمین نیاز این درگاه فلک بارگاه می‌سودند. اگر دو روزی که صفحه ایران از وجود خدیوی «۴» نافذ الفرمان خالی ماند و طایفه افغان که از

قدیم الایام درین دولت مرتبه چاکری و فرمان‌بری داشتند و چندی بی‌منازع و معارض «۵» (۱۶۴ الف) کامرانی کردند فی الحقیقه وارث افسر و صاحب کشور نخواهند بود و این ادّعا را هیچ ذی شوکت «۶» از مدّعی نخواهد شنود. صلاح حال و لایق احوال والی هرات در آن است که به رسم اسلاف طومار خلاف را درنوردیده کمر به چاکری این دولت عظمی «۷» و به روش اجداد خویش در طریق چاکری و فرمانبرداری دوری نجسته تا از آشوب سیلاب بلا بر کنار و از فتنه این لشکر قیامت اثر آسوده روزگار ماند. تو را به معارضه و مخاطبه غوریان چه‌کار، ان شاء اللّه الرحمن.

شعر

دگر روز چون چشمه آفتاب‌فروشوید از چشم‌ها گرد خواب شاهد ملاقات در مرآت مراد صورت‌نما و رشته لاف و گزاف «۸» کابلیان و کاولی‌صفتان افغان را به عنایت کامله ایزد ذو الجلال و نیروی طالع فیروزی مطالع خاقان سکندر خصال و صاحبقران دریانوال به میانجی نصّ قاطع یعنی شمشیر دو روی یک روی خواهیم «۹» کرد.

شعر «۱۰»

برو از من بگو با شاه افغانز باران مرغ آبی را مترسان

دلیران مرا جنگ است پیشه‌که شیرانند و دشت رزم پیشه

نترسد مرد کار از پیشه خودنه شیر خشمناک از بیشه خود

---

(۱). مج: چاکر فرمانبردار.

(۲). متن: باج‌گذار. (همه‌جا)

(۳). مج: باج‌گذار پادشاه قوی دستگاه ایران.

(۴). مج: خدیو.

(۵). مج: بی‌منازع و موانع.

(۶). مج: ذی شوکت معدلت‌گستر.

(۷). مج: عظمی بسته.

(۸). مج: گزاف و دعوی دور از انصاف.

(۹). مج: خواهم.

(۱۰). ملک: ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۰۶

و دیگر با چون منی به کین برخاستن «۱» و بساط مناجزت و معارضت آراستن همانا صلاح چون تویی نباشد.

شعر «۲»

منم سرو تازه تو بید کهن‌کجا سرکشد بید با سرو بن لمؤلفه

که حفظ الهی نگهبان ماست‌همه ملک ایران به فرمان ماست و اگر به استظهار صوفی مزوّر ابله‌فریب و دمدمه افسون و اکاذیب او رایت جهانداری افراشتی و تخم تمنّای سلطنت و سروری در مزرع «۳» خاطر حریص خود «۴» کاشتی، با این لشکر فرومایه که چون شاهد هرجایی هرروز انیس بزم کام‌جوی و رفیق خوان هوس‌طلبی می‌باشند، ادّعای جهانداری نتوان کرد تا به جهانگیری چه رسد، و عرض عزیز و جان بی‌بدل که نفیس‌ترین متاع دنیوی و بس گوهری «۵» گرانبهاست بر سر امر محال نمی‌توان نهاد.

شعر

چرا حدّ خود را نداری نگاه‌مکن چهره بخت خود را سیاه

منه پا ز اندازه خود برون‌که افتی به چاه بلا سرنگون

مجو رزم پیلان به بازوی زوربلا بر سر خود میاور ز شور «۶»

اگر پشّه را تاب عنقا بودسزد گر تو را کینه بر ما بود

(۱۶۴ ب) کجا صعوه را این میسّر شودکه با باز روزی برابر شود

کبوتر که پهلو زند با عقاب‌به قصد سر خویش دارد شتاب

منت آنچه بایست «۷» دادم پیام‌تو دانی و تـدبیر تو و السّـلم زرداد خان چون این مضامین نوش‌ونیش‌آلود «۸» و شربت شرنگ اندود از زبان الهام ترجمان اشرف بی‌واسطه شنید، از بیم جان دم درکشید و فزعان و ترسان با گونه زرد و

---

(۱). متن: برخواستن.

(۲). ملک: ندارد.

(۳). مج: چمن.

(۴). مج: خویش.

(۵). مج: گوهر.

(۶). مج: میاور به زور.

(۷). مج: حق است.

(۸). مج: نیش و نوش‌آلود.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۰۷

خاطری هراسان کام و ناکام رجعت نموده «۱» سلاله خاندان تیموری را از قصد و اراده و الوک‌های «۲» خسرو نصرت ورود آگاهی داد. فیروز میرزا چون از بـاده پنـدار و جام «۳» غرور مست طافـح بود از خواب غفلت بیـدار و از مستی بـاده سـخن‌های واهی صوفی اسلام هوشیار نشده با نخوتی که داشت بر زبان راند که: «۴»

شعر «۵»

ببینم «۶» تا دور گردان سپهرکه را بر سر آرد ز پستی به مهر

و یا گردش چرخ ناپایدارکه را کرد خواهد درین رزم خوار صوفی اسـلام و سران افاغنه مقابله و مجادله غازیان نصرت‌نشان را سهل و آسان پنداشته در کمال جرأت و جلادت ازین اراده «۷» یک‌دل و یک‌زبان گشتند و «۸» گفتند:

شعر «۹»

خروشیم در جنگ چون نره‌شیرفلک تا که آرد ز بالا به زیر بدال خان «۱۰» مجددا از روی دوربینی و مآل‌اندیشی بانی مبانی صلح و صلاح و سالک مسالک فوز و فلاح گردیـده، هرچند در مقام تمنّع برآمد، «۱۱» جهّال و بی‌خردان افاغنه «۱۲» مهیّج ماده «۱۳» فساد و دامن زن آتش بغی و عناد گشته به سوی مرگ شتابان و بلا را به آرزوی تمام خواهان بودند. بدال خان چون دانست که:

شعر «۱۴»

گوزنی که باشـد اجل رهبرش‌برد تا کمینگاه شـیر نرش دست از نصایح بی‌حاصل برداشـته به مرافقت و موافقت یاران همّت بر سـفر آخرت گماشته، آماده فنا و منتظر نزول بلا گشت.

---

(۱). مج: گام رجعت برداشته.

(۲). مج: الوکهای خشن زهرآلود.

(۳). ملک: «جام» ندارد.

(۴). ملک: «که» ندارد.

(۵). ملک: ندارد.

(۶). مج: به‌بینم.

(۷). مج: و عزیمت.

(۸). مج: گشته.

(۹). ملک: ندارد.

(۱۰). ملک: بدل خان.

(۱۱). مج: درآمد.

(۱۲). مج: افغان.

(۱۳). مج: مواد.

(۱۴). ملک: ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۰۸

نامه نوشتن صوفی اسلام بدفرجام به طوایف اویماق و به قتل آمدن خلیفه او به تیغ قهر «۱» شهزاده آفاق

صوفی اسلام به امید ارادت طوایف هزاره و تیموری و غروری که داشت نامه به سران و سرکردگان اویماق به این مضمون نگاشت که موافقت شما با کافران قزلباش قلّاش و متابعت شما با مشرکان شیعه ناحق «۲» تلاش خلاف حکم خدا و منافی رضای ماست. «۳» این معنی معلوم (۱۶۵ الف) و این «۴» مفهوم همگنان باشد که در این مجادله بسا سر بی‌تن و تن بی‌سر خواهد شد و بسیار پدر بی‌پسر و پسر بی‌پدر «۵». و از تأثیر نفوس ابدال و اوتاد و یمن همّت عبّاد و زهّاد و از آثار فلکی و اوضاع کواکب چنین معلومم شد که «۶» فتح و نصرت قرین حال حضرت اعلی فیروز میرزاست و او درین معرکه به سبب وجود مرتاضان و اثر دعای گوشه‌گیران چون نام خود فیروز و مانند بخت خود «۷» بهروزی خواهد یافت. نیک‌بخت و سعادتمند کسی «۸» که نصیحت پیر مشفق را به گوش هوش جا داده به جانب مرشد خود شتافت. آگاه باشید که رافضیان بی‌ایمان مغلوب و درین منازعه «۹» منکوب خواهند بود. تمامی افغان و اویماق از هرجا بودند با حضرت اعلی و این‌جانب بی‌نفاق اتفاق نموده‌اند و تمامی حاضر شده‌اند.

علی التعاقب شاهزاده کامران و ملک قاسم میرزا «۱۰» با فتح و نصرت و کمال جمعیّت و کثرت درین زودی با سپاه قندهار.

شعر

لشکر کین کش جلادت کیش‌به‌شمار از گروه انجم «۱۱» بیش وارد می‌شوند و از حدودات بلخ و بادغیس و بدخشان و حصار سران و اعیان مسلمانان پلنگ توش خان جمشیدی و گدا خان تایمنی و حسینعلی خان فیروزکوهی و آقایی خان قبچاقی با دریا دریا لشکر.

---

(۱). ملک: «قهر» ندارد.

(۲). مج: شیعه شنیعه ناحق.

(۳). مج: من است.

(۴). مج: این نکته.

(۵). مج: تن بی‌سر و بسیار پسر بی‌پدر و پدر بی‌پسر خواهد شد.

(۶). ملک: «که» تکرار شده.

(۷). مج: و چون بخت خویش.

(۸). مج: کسی است.

(۹). مج: منازعه بلاشبهه.

(۱۰). ملک: «میرزا» ندارد.

(۱۱). مج: از سپاه دشمن.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۰۹

شعر «۱»

همه سپر تن و شمشیر دست و تیر انگشت‌همه سپه شکن و دیوبند و پیل شکار

به‌سان دریا لیکن به حمله صاعقه فعل‌که دیـد هرگز دریای صاعقه کردار دشکرده حرب رافضـی و گروه قزلباش می‌باشـند و از اثر نفوس قدسیه اوتاد و ابدال «۲» و مرتاضـان و صوفیه پاک‌اعتقاد و آثاری از آنها باقی نخواهـد مانـد. هرکس میل غزا و جهاد و طمع ثواب دارد از قزلباشیه کناره‌جویی نموده تا دریافت اجر اخروی نماید یا داخل لشکر اسلام شوند و یا اینکه به جهت محافظت جان و مال و عرض و ناموس، خود را ازین غرقاب بلا و لجّه حادثه‌زا «۳» به کنار کشد تا جان و عصمت او محفوظ ماند.

شعر «۴»

آن به که خردمنـد کنـاری گیردتـا عالم آشـفته قراری گیرد و نامه را به این شـرح و بسط به مصـحوب یکی از خلفای مردود مطرود خود روانه اردوی کیوان‌شـکوه نمود. چون (۱۶۵ ب) اویمـاق هزاره و تیموری از مضـمون نـامه و پیغام رسول و مرسل آگاه شدنـد، هرج‌ومرج تمام به حال آنها راه یافته، اختلال کلی به عموم عوام سـرایت کرد. لهذا به حکم نافذ شاهزاده ظفرمند نامدار ابراهیم خان هزاره ارادت باطنی خود را ظاهر ساخته به محض اشاره اشـرف از روی شوق و شعف به قتل خلیفه ناحق که در نظرها امری بود بس شگرف پرداخت و سـر او را با بدن نحس نجس پلیدش آویزه‌دار عبرت ساخت. شوخ چشـمان هزاره و تیموری و کسانی که ادعای ارادت «۵» و صداقت به آن پیر مزوّر محتال داشـتند بدن خلیفه مقتول را همان دم از لباس عاری و خود پوشـیده در اردو می گشـتند. مردم رجّاله و حشر عوام از نظاره آن و صدور این امر که در نظرها بس عجیب و غریب می‌نمود فی الجمله قرار «۶» و آرامی گرفتند و آن‌همه شورش به سبب همین سیاست به موقع یکبارگی فرونشست.

---

(۱). ملک: ندارد.

(۲). مج: ابدال و اوتاد.

(۳). مج: حادثه‌زای.

(۴). ملک: ندارد.

(۵). مج: مریدی.

(۶). مج: قراری.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۱۰

در اهتزاز آمدن پرچم علم اژدهاپیکر از غوریان به قصد مقابله افاغنه ضلالت‌نشان

[شعر]

دگر روز کاین «۱» ترک سلطان شکوه‌ز دریای چین کوهه بر زد ز کوه

گرانیده شد هردو لشکر به خون‌علم برکشیدند چون بیستون

دم نای برخاست چون رستخیزسنان مرگ آسوده را گفت خیز

قضا با سرنیزه انباز شدنهنگ بلا را دهن باز شد شاهزاده اسفندیار همال به عزم قتال «۲» برخاست و سر و بر را به درع حمایت ایزدی و جوشن اقبال سرمدی بیاراست.

شعر «۳»

بپوشید شهزاده خفتان جنگ‌سوی رمح رخشنده یازید چنگ

به جوشن بیاراست فرخ برش‌یکی مغفر خسروی بر سرش و بر «۴» اسبی صبا رفتار و اشهبی ابرکردار،

شعر «۵»

باد گردش، سیل هیبت، برق سیما، بحر جوش‌صاعقه رخ، ابردم، باران عرق، تندر فغان سوار و با خبائب هلال رکاب مرصع لگام زرین ستام،

شعر «۶»

ز اندیشه دل سبک پوی‌ترز رای خردمند ره جوی‌تر

شتابنده از پیش و رهبر ز پس‌جهنده گریز و رهاننده رس آماده پیکار گشت و افواج بحر امواج که هریک از آن به آهنگ رزم مخالفان (۱۶۶ الف) از سر تا پا غرق آهن و در پولاد نهان. «۷»

---

(۱). ملک: کین.

(۲). ملک: قتا. [جای خالی] و سر و بر.

(۳). ملک: ندارد.

(۴). ملک: «و بر» ندارد.

(۵). ملک: ندارد.

(۶). ملک: ندارد.

(۷). مج: پنهان.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۱۱

شعر «۱»

سینه چون تفته کوره در جوشن «۲»مغز چون کفته غنچه در مغفر به این آرایش و آیین ساخته و پرداخته به جانب معسکر خصم شوم چون موج سیّال منحدر شدند.

شعر «۳»

گردها کرده چشم گیتی کورکوس‌ها کرده گوش گردون کر در حالتی که رایات عقاب‌پیکر مخلب دشمن شکری را باز و به هوای صیدافکنی در پرواز بود، مجددا از جانب فیروز میرزا سفیر سافر التقریری به تمنّای صلح به رکاب بوسی شهزاده مظفرلوا سرافراز و

مطالب خود را به واسطه سعادت‌اندوزان رکاب اشرف عرض و شاهد تمنّاشان به حلیه قبول محلّی نشده، حیران و سرگردان بل قرین نکال و خسران معاودت نمودند و رایات نصرت آیات از گرد راه به معسکر افاغنه رایت‌افراز شده به فاصله ربع فرسنگ مهیّای قتال و جدال گشتند. از آن‌طرف نیز سپاه افغان بنابر اظهار جلادت و طغیان با صفوف آراسته از سنگرها بیرون آمده مهیّای «۴» پیکار و آماده «۵» کارزار بایستادند.

حسب الحکم شاهزاده ظفر انتما بنه و آغروق در ماورای صنوف فرود آمده، فرّاشان چابک دست به افراشتن خیام و انتصاب سرادق سعادت فرجام قیام نمودند. در اندک‌زمانی،

شعر «۶»

همی پشت زمین شد روی دیباهمه زیر فلک بالای خیمه از جرأت و جلادت و تهوّر و جسارت سپاه منصور و ابهّت و شوکت شاهزاده ظفرانتما «۷» رعب و هراس بی‌قیاس به حال افاغنه راه یافته، به واسطه بدال و مختار الدوله و تردّد حاجی آقا خان که آن‌روز را طالب امان شده، پس از آمدوشد سفرای طرفین و نرمی و درشتی

---

(۱). ملک: ندارد.

(۲). مج: جوش.

(۳). ملک: ندارد.

(۴). مج: آماده.

(۵). مج: متشمر.

(۶). ملک: ندارد.

(۷). مج: ظفر دستور.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۱۲

و مداهنت و مهاونت جانبین رای صایب و عزم ثابت خسرو ظفر همراه بر آن قرار یافت که علی الصباح که «۱» شهسوار «۲» گنبد فیروزه یعنی آفتاب که به میدان‌داری عالم امکان تیغ از قراب برکشد به میانجی،

شعر «۳»

همان سنگر نک آتش آب چهره‌نه آب و نه آتش، هم آب و هم آذر

رونده است و رفتنش در مغز شیران‌خورنده است و خوردن همه جان کافر

نرخشد «۴» چو «۵» (۱۶۶ ب) او رخشد از گرد هیجا «۶»درفش مصفّا از ابر مکدّر یعنی به شمشیر کار یکرو شود، آری:

مصراع «۷»

شمشیر دورویه کار یکرویه کند

پرخاشجویان دو لشکر و بهادران پرخاشخر بدین نوید آسایش از پشت زین و سایه حسام و رماح از میدان مطاردت و کفاح به ظلال خیام استظلال و استرواح جستند و آن‌روز را از صعوبت میدان‌داری و رنج مبارزت آسوده نشستند.

رزم شاهزاده مجاهد اسفندیار همال با فیروز میرزا و ظفر یافتن بر افاغنه ضلال به عنایت ملک متعال

چون سپهدار زرّین لوای خاور و یکه‌تاز میدان سپهر اخضر به سراپرده زنگارگون باختر خرامید و در خلوت سرای مغرب آرمید، کردان و اسپهبدان از دورویه در فکر کارسازی صباح همّت بر نبرد و کفاح بسته عاشقانه دست در گردن و کمر رماح خطی و

سفّاح مصری

(۱). مج: «که» ندارد. (به جای آن جای خالی است)

(۲). ملک: شهوار.

(۳). ملک: ندارد.

(۴). مج: نه رخشد.

(۵). مج: چه.

(۶). مج: هیجای.

(۷). مج: ع؛ ملک: ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۱۳

درآوردند و درع و جوشن و خفتان و مغفر را یارانه تنگ در سر و برکشیدند و لحظه‌ای در شیوه معاشرت شواهد انواع سلاح نیاسوده، صورت مطلوب خود را از رویّه دلیری در چهار آینه معاینه «۱» می‌دیدند.

شعر «۲»

دگر روز چون خسرو خاوری‌برآمد بر این کاخ نیلوفری

برآمد خروشیدن کرنای‌زمین و زمان اندر آمد ز جای

دو لشکر نگویم دو دریای خون‌به بسیاری از ریگ صحرا فزون

به تدبیر خون ریختن تاختندبه هم تیغ و رایت برافراختند

برآمد خروش سوار از دو روی‌جهان پر شد «۳» از مردم جنگجوی

ز هرسوی دلیران و کندآوران‌کشیدند شمشیر کین از میان شاهزاده داراشکوه اشارت راند که طبل حرب و نای رزم را به نوازش آورند «۴» و هرفوجی از سپاه نصرت پناه را به یکی از امرای صاحب وجود سپارند. از غرّش کوس و ناله نای و نفیر کورکای غلغله در گنبد آبنوسی پیچیده «۵» از خروش سواران و صهیل تازی اسبان علامت روز محشر آشکار گشت و دل از هول و بیم در بر شجاع و جبان تپید و مریخ خون‌آشام از هیبت آن در سپهر بر خود لرزید.

شعر «۶»

دم نای رویین تو چون برآمدبداندیش را دم فروشد به یک دم پس رایت فتح آیت چون خورشید تابان عالم‌آرای (۱۶۷ الف) و هنگامه‌افروز شد و خود با فرّ و اقبال متدّرع به درع صیانت قادر ذو الجلال و برابرش خوشخرام «۷»،

شعر «۸»

چرخ گردش، زهره رامش، تیر دانش، ماه سیرمهر فر، کیوان منش، بهرام کین، برجیس فال

(۱). مج: خود را از مخیله خیال معاینه در چهار آیینه.

(۲). ملک: ندارد.

(۳). مج: شد پر.

(۴). مج: آرند.

(۵). مج: پیچید و.

(۶). ملک: ندارد.

(۷). ملک: خوشخرام، ندارد.

(۸). ملک: ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۱۴

برآمده به ترتیب تیپ و صفوف پرداخت و کتائب آسمانی «۱» رکائب را به ضابطه و آیین سپاهیگری به مثابه هفت آسمان صفت سبع شدّاد نمود «۲» و هرصنفی را به وجود یکی از امرای عظام و خوانین عالی‌مقام سمت استحکام و بدین قاعده انتظام داد. از طرف میمنه محمّد خان قاجار چون کوه البرز پایدار با سه صف از پیاده و سوار، امیرگونه خان زعفرانلو و لطف علی خان چپشلو و اکراد قراچورلو و خورده اویماق و کیوانلو و اعراب زنگویی و خزیمه و لالوی و نخعی، در تحت امیر علم خان در مقابل خصم مترصد کارزار بایستاد و از جانب میسره اسحاق خان سردار قرایی و امیر قلیچ خان تیموری و ابراهیم خان هزاره با سواران و پیادگان خراسانی و اویماق چون کوه آتش در مقابل خصم خاکسار صف قتال بسته، بازوی مردی و مردانگی گشادند و نجف علی خان شادلو و سعادت قلی خان بغایری را طرح کرده با سواره و پیاده بسیار در کمین‌گاه بازداشت و چرخچی عساکر منصور عباس خان قوللر آقاسی و بدر خان و حیدر علی خان و شکر اللّه خان «۳» جلیلوند با فوجی از غلامان جلادت‌نشان را به میدان گماشت و قلب سپاه نصرت همراه به فرّ طلعت خورشید مثال شاهزاده اسکندر «۴» همال زیب و آرایش یافته، سواران مافی و باجلان و بهتویی و اوصانلو «۵» و قلیچی و افغان و خدابنده‌لو و پیادگان تهمتن توان عجم و استرآبادی و غلامان و قورچیان و امرا و عظما پروانه‌آسا در دو رایت فتح آیت مجتمع آمده، چون دریای موّاج صف قتال و جدال بستند.

شعر «۶»

شد آراسته لشکری بی‌حساب که پوشید گردش رخ آفتاب

همه شیرمردان کارآزمای‌دلیر و عدو بند و کشورگشای

ز تیغ و ز گرز و ز کوس و ز گردزمین شد سیه آسمان لاجورد «۷» از آراستگی افواج بحر امواج قاهره و رزم‌آرای شهزاده آزاده در دفع اصابت عین الکمال و رفع آسیب (۱۶۷ ب) زوال.

---

(۱). ملک: آسمان.

(۲). مج: ساخت.

(۳). ملک: «خان» ندارد.

(۴). مج: اسفندیار.

(۵). مج: اصاللو.

(۶). ملک: ندارد.

(۷). ملک: «آسمان لاجورد» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۱۵

شعر

قدر مجمر زرین آفتاب بسوخت‌ستاره‌ها چو «۱» سپند «و ان یکاد» دمید از آن‌طرف نیز فیروز میرزا چون ساختگی و آراستگی و صف‌آرایی جنود مسعود را دید در برابر آن نه صف به محکمی نه فلک «۲» کشید و با کمال ساز و غایت ابّهت و اهبّتی که زمین از کشیدن بار نخوت آن به ستوه بود از سنگر برآمده با صفوف آراسته از قلب و «۳» جناح و برانغار و جوانغار رو به جانب عساکر

اقبال ایستاده، کمینگاه را به وجود مردان کار و بهادران کارزاری استحکام داد. پس از آنکه امر لشکر و صفوف متعدّده برحسب خاطرخواه آرایش یافت، صوفی اسلام بر محفّه قرار گرفته، گروهی محفّه پلید او را بر دوش و هزار نفر از مرده مردوده‌اش شمشیرهای برهنه در آغوش نهاده، با خلفا و اولاد زنایش در پای بیرق و پیش روی تابوتش فدایی و از زبان به ذکر هوهو گشادند. به صف زنبورک فیروز میرزا احتراما لحضرته در جلدش افتاده، با جمیع صفوف یمین و یسار به طرف عساکر نصرت‌شعار در حرکت آمدند. گروهی همه دیوسار و قومی چون غولان مردم‌خوار.

شعر

هنرنما و نبردآزما و مردافکن‌ظفرفرا و ولایت‌گشا و قلب‌شکن

همه به‌سان سپر سینه باز کرده به تیغ‌همه چو جوهر شمشیر غرق در آهن در محاذی لشکر اقبال مترصد رزم و جدال و مهیّای نبرد و قتال گشتند.

شعر «۴»

غوهای‌هوی از دو لشکر بخاست‌جهان پر دهاده شد از چپ و راست

خروش یلان و دم کرنای‌چنان شد که چرخ اندر آمد ز پای

بدان رستخیز و دم زمهریرخروش یلان بود و «۵» باران تیر

---

(۱). مج: چه.

(۲). مج: نه سپهر.

(۳). مج: «و» ندارد.

(۴). ملک: ندارد.

(۵). ملک: «و» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۱۶

در آن وقت طایر امن چون عنقا در قاف اختفا خزید و اجل از دو رویه چون شمشیر به گردن افتاد. دلاوران از دو جانب رو به معرکه نبرد آورده متهوّرانه تیغ جلادت آخته بی‌باکانه بر روی «۱» یکدیگر تاختند و خاک میدان را از خون قتیلان با شمشیر الماس‌فام یاقوت‌گون می‌ساختند.

شعر

سپه یک به دیگر درآویختندچو «۲» رود روان خون هم ریختند

بکرد اندرون همچو ابری پرآب‌که شنگرف ریزد بر او آفتاب

درخشیدن تیغ الماس‌گون (۱۶۸ الف)شده نعل آهار داده به خون

ز خون دلیران زمین لاله‌زارز تیر سواران هوا ژاله‌بار از شراره‌ریزی زنبورک و تفنگ و بارش قطره‌های پیکان از ابر کمان رنگ جان از رخسار سواران پولاد چنگ می‌شست «۳» و خدنگ زهر آبدار چون نصیحت پیران بر سینه جوانان با فرهنگ «۴» می‌نشست. افعی کمند بر گردن یلان ضحّاک همال چون زلف دلبران پری تمثال می‌پیچید و از هرگوشه بسملی از ناوک مبارزان آرش کمان عاشقانه در خاک و خون می‌تپید.

تیغ از دستبرد یلان در غلاف تنگ آمده، چون ابروی خوبان بر سرآمد تیر به راستی چون خدنگ غمزه معشوق پرّان و بر جگر رسید. کمان از پی کینه‌اندوزی چون جان مهجوران در نزع قرین ناله و نفیر شد، زه مانند عاقلان در کشاکش فتنه گوشه‌گیری

آموخت و پیکان را دل از موشکافی لاله‌آسا بسوخت. کوس از مهابت کوشش یکه‌تازان ناله به آسمان برداشت و شیر علم متحیّرانه از حملات شیرانه هزبران بیشه کارزار و شیران «۵» عرصه پیکار دیده بهر تماشا برگماشت. علم از هیبت آن بر خود بلرزید و جان را از «۶» تن خود روان دید. نای رویین را چون گرفتاران و مجروحان افغان فغان «۷» به آسمان رفت و گورکای را از بیم هزاهز مردان رزم دم فروگرفت. از نهیب پردلان جان به لب خنجر رسید و از سطوت مبارزان عرق

---

(۱). مج: بروی.

(۲). مج: چه.

(۳). مج: می‌شکست.

(۴). مج: فروهنگ.

(۵). مج: حملات شیرانه شیران بیشه روزگار و جان‌بازی هزبران.

(۶). مج: در.

(۷). ملک: افغان.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۱۷

لعل‌گون از بدن شمشیر زمرّدفام می‌چکید. خود بی‌اختیار از سر خودداری برخاست و نیزه را قامت راست از بارگران غصّه کشتگان معرکه خم گشت. پیشانی سپر چون زلف محبوبان چین گرفت و زره همه تن چشم گشت و «۱» گرد ناوردگاه از جولان بادپایان و دلاوری جلادت‌پیشگان «۲» و گردانگیزی مبارزان از زمین به فلک نشست و زلزله از سنابک عنانوران به گوش «۳» پیوست.

شعر «۴»

حدّت دندان رمح زهره جوشن دریدصدمه آسیب گرز تارک مغفر شکست

شست به پیغام تیر خطبه جان فسخ کرددست به ایمای تیغ تارک منبر شکست «۵» از بسیاری اجساد و ابدان قتیلان راه بر مرکبان کوه‌پیکر بسته و از موج خون در آن صحرا مرد و مرکب حباب‌وار «۶» (۱۶۸ ب) بر روی آب نشسته هزبران پلنگ‌خوی رزم‌جوی با چنگ و چنگال جگرگاه هم می‌دریدند و شیران ضرغام خصلت به سرپنجه دلاوری رگ جان یکدیگر را به تیغ ناخن می‌بریدند. گرز گاو سر پیکر مبارزان می‌شکست کمند اژدها بیخ گردن گردنان می‌بست.

شعر «۷»

به نیزه کرده سران چشم بدسگالان کوربه نعره کرده یلان گوش دیوساران کر

ز تیغ گشته هوا همچو میغ آتشبارز نیزه گشته زمین همچو باغ آهن‌بر چون خیرگی خصم بداختر و میدان‌داری و فروسیت افاغنه بدگهر از حدّ گذشت و عباس خان قوللر آقاسی و سواران جلیلوند و غیره که چرخچی و مقدمهٔ الجیش (۱۶۹ الف) نصرت و ظفر بودند یکه‌تازان افغان را به حملات متواتر و صدمات جان شکر از جا برداشته متزلزل ساختند و حسن خان، برادر شکر اللّه خان، که جوانی با نیرو و مبارزی قوی‌بازو بود، با چند نفر از پیشتازان عرصه دلاوری به شمشیر ملا جبّار خان و طغان خان و

---

(۱). مج: «و» ندارد.

(۲). ملک: جلادت پیشه گان.

(۳). مج: گوس سمک.

(۴). ملک: ندارد.

(۵). مج: تیغ منبر پیکر شک است.

(۶). مج: چون حباب.

(۷). ملک: ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۱۸

غیرهم نبردآزمایان «۱» در آن داوری که جلادت را «۲» پیش تاخته بودند از پا درآمده، جام شهادت از دست ساقی اجل نوشیدند و لباس نیک‌نامی از قیچاجی خانه سعادت ابدی درپوشیدند. «۳» علی التّوالی جمعی دیگر از فدویان پروانه‌آسا «۴» خود را بر آتش زده از سر تا پا حریق آتش آب‌نما و غریق لجّه فنا گردیدند.

درین حال به حکم نافذ شهزاده دولتیار اسفندیار همال بهادران قراچورلو و دلاوران مافی از قلب و میمنه مدد داده، بی‌باکان افغان را شکاری‌وار در میان گرفته، نهال حیات جبّار خان و بدال خان سردار و اکثری از امرای جلیل الشأن آن فرقه ضلالت‌نشان که از روی غیرت و حرص بنفسه مباشر حرب و پیکار شده بودند به تیغ انتقام دلیران فدوی فرجام از پا درآمده جام بوار و دمار از دست ساقی شمشیر زهر آبدار نوش و ایّام حیات و زندگانی را فراموش کردند و بر اثر آن،

شعر

شیر پلنگان شکار صفدر بیژن خصال‌خسرو بهمن وقار رستم آخر زمان شهزاده «۵» تهمتن توان از قلب با قلّت بهادران

مصراع «۶»

کما تحرّک سطح البحار من عصف

با رایت خاص به قلب «۷» دشمن کینه شعار «۸» تاخت و به باد حمله مردی و مردانگی صفوف کوه شکوه افاغنه را متزلزل و متفرّق ساخت. در عرصه داوری با کمال دلاوری

[شعر]

اگر دو آمد پیشش به نیزه کرد یکی‌وگر یک آمد پیشش به تیغ کرد دو نیم از تراکم باران گلوله آتش آثار و تصاعد دود و بخار زمین و زمان تیره‌وتار و از رشاش خون بر اشخاص اسبان کوه توان، بادپایان برق رفتار رعدآوای، بور قزل و ابرش گلگون نمود. او هم سمند و خنگ به چرده اشتباه رفت. شاهزاده مجاهد غازی در دشت معرکه و در آن ورطه هایله با یک دشت شیران یله.

---

(۱). مج: و غیره هم‌نبرد آن.

(۲). مج: که به اظهار تهور از.

(۳). مج: سعادت و جانبازی پوشیدند.

(۴). مج: پروانه سان.

(۵). مج: شاهزاده.

(۶). مج: ع؛ ملک: ندارد.

(۷). مج: بر.

(۸). مج: دشمن بداخلاص.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۱۹

شعر

خیل باشه و گله عصفور «۱» (۱۶۹ ب)نره شیری و دشتی از آهو «۲» در آن هنگام‌آرایی و دشمن‌ربایی آستین قهر بالا شکسته چون

اسفندیار یا آذر برزین بر زین جلادت «۳» نشسته بر صفوف خصم با شمشیر آخته می‌تاخت و رو از هیچ مبارزی نتافته.
شعله‌سان خاشاک وجود مخالفین «۴» را به آتش سوزنده.
بیت «۵»
آن گندنای گون که بپاشد زهر کدوی‌اوراق لاله بی‌مرّ و محلول ارغوان
هم دستگیر مرد بود روز معرکه‌هم قاطع تن آمد و هم قابض روان یعنی شمشیر بی‌زینهار محترق می‌ساخت و ازین گذشته به دیگری می‌پرداخت. آسمان همه تن چشم شده تماشای شهامت و میدان‌داری و صرامت و تیغ‌گزار شهزاده می‌نمود و از روی تعجّب در مقام تحسین و آفرین خسرو پلنگ کمین چنین «۶» می‌فرمود که،
شعر «۷»
بسوخت آتش قهر تو جمله را تر و خشک‌چنین بود چو «۸» درافتد به مرغزار آتش با شوکت و شأن شاهزاده نصرت هم‌عنان که اقبال بلند و طالع «۹» خاقان جهانگیر و قاآن عرش سریر پادشاه اعظم و شهنشاه معظم در مقام معاونت و تربیتش باشد، بدیهی است که دفع و رفع این‌گونه دشمنان و سلب و هلک این نوع خصمان در جنب نیروی بخت‌بلند شاهانه و مساعدت اختر ارجمند خدیوانه بس سهل و آسان است.
شعر «۱۰»
عقل داند که چو «۱۱» مهتاب زند دست به تیغ‌ردّ و منعش نه به اندازه درع قصب «۱۲» است

---

(۱). مج: با شه بود و گله عصفور.
(۲). مج: آهوی.
(۳). مج: جلادت و مردانگی.
(۴). مج: مخالفان.
(۵). ملک: ندارد.
(۶). مج: این‌چنین مخاطبه.
(۷). ملک: ندارد.
(۸). مج: چه.
(۹). مج: طالع آسمان پیوند.
(۱۰). ملک: ندارد.
(۱۱). مج: چه.
(۱۲). مج: درع و قصب.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۲۰
قلب و جناحین خصم تبه روزگار از شراره‌ریزی جان‌سوز «۱» زنبورک به طرفة العینی منقلب و ساقه و سول دشمن ناپایدار از صدمه بلارک و گرز مغفرکوب خسرو نصرت یزک و غازیان جانباز چون طره خوبان غمّاز پریشان و شکسته گشت.
صف صوفیان بدگهر که چون کوه پابرجا بود به حملات مردانه محمّد خان قاجار و امرای میمنه میمنت آثار چون قلب خصم درهم و منثلم اساس گردید. حضرت صوفی را با یک پسر و جمعی کثیر از مرده ضلالت‌سیر و خلفای مردود ابتر و کمات لشکر و کفات عسکر به تیغ غزا سزا داده، پسر دیگرش «۲» با هفت نفر از خلفا دست بر پشت بستند و پشت استظهار فیروز میرزا را به ضرب عمود

آهنین پشت شکستند و سر پرشوروشر آن مردود را آویزه سنان اعتبار و جسد پلیدش را «۳» حطب شراره (۱۷۰ الف) آتش دوزخ‌شرار ساختند.

سایر صفوف افاغنه و اویماق و افواج نکبت‌پژوه ارباب نفاق و شقاق به حکم نافذ و امر لازم الاذعان فرمانفرمای آفاق شهزاده بالاستحقاق «۴» از یورش و اجتهاد اسحاق خان سردار و امیر قلیچ خان و امیر گونه خان و ابراهیم خان و نجف علی خان و امیر علم خان و غیرهم از «۵» خوانین جلادت‌آیین خراسان و عراق زیروزبر گشته، هرکدام به انفراده آثار مردانگی و جان‌فشانی ظاهر ساختند و حومه مصاف را به ضرب تیغ آتشبار از خون اعادی لاله‌زار و میدان وقاف را به طعن سنان اژدها آثار از وجود میشوم ارباب عناد و خلاف پرداختند.

چون از عنایت «۶» ایزد توانا و نیروی طالع فیروز صاحبقران جهانگشا و قوّت حسام نصرت نیام شهزاده مظفرلوا نسیم فتح و فیروزی و صبای نصرت و بهروزی بر پرچم علم آفتاب پیکر شاهزاده ظفرپرور خواست وزید، پیک نهضت و رکضت و حمله صرصرصفت صفوف آراسته و افواج بحر موّاج «۷» خصم غشوم «۸» را.

شعر «۹»

چنانکه باد صبا جیب غنچه بگشاید____

(۱). مج: آتش و سوز.

(۲). مج: دیگرش را.

(۳). مج: «را» ندارد.

(۴). مج: بالاستحقاق.

(۵). مج: غیره.

(۶). مج: عنایت کامله.

(۷). ملک: امواج.

(۸). مج: غثوم.

(۹). مج: ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۲۱

به مدد بخت روزافزون و یاری طالع سعادت رهنمون لشکری به آن آرایش و انبوهی و حشری چنان کوه شکوه را به یک گشودن دست و فشردن پای بشکست، چنانکه باز نتوان پیوست.

شعر

آری چو بانگ جلجل بازآید «۱» از هواگنجشک زود باز گریزد به «۲» آشیان از میمنه، جمیع سپه‌سالاران و سرداران و قوّادان افاغنه و اویماق سراسر نفاق عرضه شمشیر دلیران شیرگیر و از میسره، چنانچه شرح داده شد، صوفی اسلام با صنادید امرای با احتشام آن فرقه ضلالت فرجام به راهنمایی شمشیر اجتهاد کرونان و گردن‌کشان «۳» و سران و سرداران به جانب بئس المصیر شتافتند و از قتیلان مشهور سوای آنچه «۴» که مسطور گشت ملا احمد خان و عبد الواحد خان و رشید خان که از قروم سرداران افغان بودند، «۵» با دو برادرزاده فتحی خان سردار، به علاوه چهل و پنج نفر از سرکردگان نامی آن فرقه که هریک صاحب خیل و خدم و طبل و علم (۱۷۰ ب) بودند در حومه قتال قتیل و برادر پلنگتوش خان که در میان همه اویماق به بهادری ضرب المثل بود با ابنای کدخدایان تایمنی و سی و دو نفر دیگر از معتبرین رؤسای اویماق و دلاوران «۶» مشهوره آن گروه شقاق غرقه آب «۷» شمشیر غازیان دلیر گردیدند و از آحاد النّاس و متجنّده آن فرقه نسناس حق‌ناشناس معادل چهار هزار نفس در نفس معرکه قتال و سمت

یمین و یسار با یسر و یسار لشکر اقبال در دامن کوه مقتول و غریق موجه دمار و قرابه دو هزار نفر از هرگروه در آن صحرای مرگزای جمع آمده بودند، به قید اسار غازیان شیر شکار مقیّد و مغلول و «۸» بقیهٔ السّیف متفرّق و منهزم گشته، سواره و پیاده افتان و خیزان در کوه و بیابان از بیم جان و ضرب «۹» شمشیر غازیان گریزان و رهگرای وادی فرار و بادیه‌پیمای فیافی ادبار گردیدند. (۱۸۸) فیروز میرزا و حاجی آقا خان

---

(۱). مج: بازآمد.

(۲). مج: از.

(۳). ملک: گردنکشا.

(۴). مج: آنچه که.

(۵). مج: «بودند» ندارد.

(۶). مج: رؤسای.

(۷). مج: غرقه دریای.

(۸). مج: «و» ندارد.

(۹). مج: «ضرب» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۲۲

وزیر و «۱» دو نفر غلام که یک نفر آنها «۲» جان خود را وقایه ذات ولی‌نعمت خود نموده، در دست صالح خان باجلان مقتول گشته بود. باقی ایشان به دست گروهی از لشکریان افتاده که ندانسته و نشناخته فیروز میرزا را نیزه بر ران فروبرده از اسب انداخته و وزیر را تپانچه بر بازو زده، بازو و ساعد او «۳» را مجروح ساخته، برهنه و عور در میان تکامیشیان افتاده، به جواهر زواهر ثمین و عقود لآلی رنگین که در بازو و ساعد خسروان وافر تمکین را در چنین روزی به کار است جان گرامی بی‌عوض خویش را شهریار و وزیر خریداری نموده، به هزار رنج و مشقّت شباشب منکروار خود را به شهر «۴» هرات رسانیدند و از بیم جان در آن مکان آرمیدند و درین معامله سودی بهره کردند و در قمار مغالبت که گرو آن جان عزیز بود در پیش دست فلج بردند، آری.

شعر «۵»

به هرچه جان بخرد شخص رایگان باشد

از نوادر اتّفاقات، همان روز ملک قاسم میرزا از قندهار به اشاره پدر نامدار خود با دو هزار سوار جرّار عازم هرات بود که در شش فرسخی هرات در آن‌روز سوار شکسته به هزیمت رفته به او می‌رسد، از کثرت واهمه فسخ عزیمت نموده، ناچار از روی ضرورت به سمت «۶» فراه عنان‌تاب شده، از ثقه استماع افتاد که سیزده نفر از منهزمین افغان در رباطی که ملک قاسم نزول نموده بود (۱۷۱ الف) به او رسیدند، به محض ورود سه نفر که زخم کاری داشتند عالم فانی را بدرود کردند و هفت نفر دیگر از شدّت جراحت یارای گفت‌وشنود و قیام و قعود نداشتند و سه نفر دیگر کمیّت و کیفیّت سانحه حرب را چنانچه دیده بودند به ادای شهادت قیام نمودند. ملک قاسم از بیم دستبرد سپاه منصور به طرف فراه عطف عنان و همراهان او هرفرقه به وطن مألوف خود روان گشتند. الحمد للّه و المنّه.

شعر «۷»

غرّه غرّای بخت‌طلعت زهرا نمودچهره حسنای ملک جلوه رعنا فزود

---

(۱). مج: با.

(۲). مج: آن.

(۳). مج: «و» ندارد.

(۴). مج: شهربند.

(۵). مج: ع؛ ملک: شعر.

(۶). مج: صوب.

(۷). ملک: ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۲۳

این‌چنین فتحی نمایان و نصرتی آشکارا که از عنایات کامله ایزد منّان و قادر پروردگار و از امداد ائمه دین مبین و نیروی ذو الفقار اسد اللّه المغوار «۱» لیث بنی غالب، علی بن ابی طالب- علیه «۲» صلوات اللّه الملک الجبّار- و اقبال بی‌زوال خدیو روزگار صاحبقران گیتی‌دار قرین حال شاهزاده بی‌همال سکندر خصال گردید، طراز فتوحات خواقین جهانگشا و ناسخ مفاخر سلاطین لشکرآرا تواند بود.

شعر «۳»

باش تا شاخ بخت بر بدهدکاین نخستین شکوفه ثمر است الحاصل، آن‌روز تا شهسوار سپهر در عرصه فلک گرم جولان بود، سپاه منصور از تک و تاز نیاسوده شاهین‌آسا طایر روح اعادی را از آشیانه زین به چنگال و مخلب مردانگی و مردی «۴» صید می‌نمودند و از مغز کلّه معاندین به منقار شمشیر طعمه می‌ربودند. از بس سر و زنده و ویل و اخترمه به نظر انور رسید که محاسب وهم از تخمین آن عاجز ماند و به قدری غنیمت و اولجای از اسب و استر و خیمه و خرگاه و شتر و شمشیر و خنجر و کلاه و کمر کسیب عساکر نصرت نصیب شد که طبع حریص دامن استغنا بر آنها فشاند «۵» و خاطر هوس طلب آیه «۶» بر آن خواند. سبحان اللّه به فاصله ساعتی کمتر از آن دریای لشکر در آن صحرای پهناور کردی و از آن‌همه سواران آهن‌پوش و بهادران رعد خروش که اجزای کوه از ایشان «۷» در زلازل بود مردی نماند.

رباعی: «۸»

اجزای پیاله که درهم پیوست‌بشکستن آن روا نمی‌دارد دست

چندین سر و پای نازنین از سر قهردر مهر که پیوست و به کین که شکست

(۱). مج: المعوار.

(۲). مج: «علیه» ندارد.

(۳). ملک: ندارد.

(۴). مج: به چنگال مردی و مخلب مردانگی صید می‌نمود.

(۵). مج: افشاند.

(۶). مج: آیه بی‌نیازی.

(۷). مج: شکوه ایشان.

(۸). مج: ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۲۴

ترکتازی رایات اقبال پس از قتل صوفی اسلام و اعاظم افاغنه «۱» هرات

چون از فواضل فیوضات عینی و جلایل (۱۷۱ ب) عنایات لاریبی فتحی چنین از معاضدت «۲» بواطن ائمه معصومین- صلوات اللّه علیهم اجمعین- و نیروی اقبال بی‌زوال «۳» صاحبقران سعادتقرین نصیب حال شاهزاده اسفندیار همال خسرو کاووس «۴» دل افراسیاب خصال گشت، در کمال ضراعت و ابتهال جبین شکر و جبهه نیاز بر خاک مسکنت نهاده و «۵» به وظایف حمد و سپاس‌دهنده بی‌منّت زبان از هرسر مو گشاد و در همان روز بلاتأمل و درنگ مواکب شیر صولت پلنگ‌آهنگ و نسر رایات نصرت آیات عقاب چنگ با معدودی از ملتزمین «۶» رکاب فیروزی آیین ظفر پیرا به عزم تسخیر بلده فاخره هرات تشمیر ذیل همّت را از فضای معرکه بال‌گشا گردانید چون همیشه شاهزاده ظفرلوا را،

شعر «۷»

حفظ خدا و تربیت عقل و سعی بخت‌باشد ورا پناه و معین و نگاهبان متوکلا علی اللّه چنان براند که گرد موکب مسعود مرحله مرحله مانند واماندگان کاروان بماند و در عرض راه افواج قاهره با چنگ و چنگال پرخون و چهره‌ای از تابش خورشید ظفر گلگون.

مصرع «۸»

چون ذرّه به آفتاب می‌پیوستند

تا هوای خارج هرات و سیرگاه خاک مزار از غبار موکب خدیو بهمن وقار عنبر بیز و اطراف شهر و باغات محل نزول غازیان خون‌ریز گشت. اگرچه بدان سان که اشاره شد فیروز میرزا، شعر «۹»

شکسته سنان و گسسته کمرنه یارای جان و نه پروای سر

---

(۱). مج: و صنادید افغان.

(۲). مج: از تصفیه.

(۳). مج: «بی‌زوال» ندارد.

(۴). مج: کاوس.

(۵). مج: «و» ندارد.

(۶). مج: ملتزمین و حاضرین.

(۷). ملک: ندارد.

(۸). مج: بیت. ملک: ندارد.

(۹). ملک: ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۲۵

طوق و کمر و نگین و افسر را با هرچه داشت فدیه جان عزیز خویش ساخته به دستگیری قضا با دلی از اندوه و اضطراب خراب نیم‌شبی خود را به هرات انداخته، از تشویش خسرو گردون سریر و از توهّم تطاول غازیان شیرگیر به تدارک اسباب قلعه‌داری پرداخت و حصار و جدار شهر و بروج و بارو «۱» را به قدر میسور به وجود مردان کار و آلات و ادوات پیکار سمت استحکام داده منضبط ساخت و بقیه امراء و امنا و قضات «۲» و علما را شباشب احضار و بنای کار را بر رسوم خدمت به مصالحه قرار داد. «۳» چه می‌دانست که در صورت لجاج و عناد و ظهور عصیان و طغیان در هنگامی که خسرو هفت اورنگ «۴» بر اریکه سپهر به عزم تسخیر

عالم امکان قرار گیرد و رای جهان‌آرایش به گشودن حصار استوار جهان تعلق پـذیرد، در جنب نیروی اقبال پادشاهی (۱۷۲ الف) و صولت و سطوت شاهزاده ظفر مباهی و جنود مسعودی که

شعر «۵»

گر عنان ظفر بجنبانندبازدارنـد چرخ را ز مـدار وقت زوال دولت او خواهـد بود و هیچ‌یک از اهالی هرات و فرقه جوانشیر و فارسی‌زبان و قزلباشیه و غیره سکّان و قطّان از بیم شمشیر انتقام شاهزاده والامقام به او یاوری نخواهند نمود. قبل از آنکه دور حصار استوار هرات در میان امرای نصرت سمات سویّت پذیرد و خورشید جهان‌آرای شادروان افق را از ایوان کاخ مشرق بالا گیرد، جمعی از قضات و علما و اشراف و امنا را به همراهی ولد سعادتمندش، ملک حسین میرزا، با نامه در کمال ضراعت و ابتهال مشعر بر اظهار شرمندگی و انفعال و ندامت و عذرخواهی از اعمال و افعال سابقه، که بنابر مشیّت الهی و سرنوشت قضا که به رهنمونی بخت کینه سگال اتفاق افتاد، به تقبیل بساط معدلت ارتباط خدیو بلنداقبال و شهزاده «۶» اسفندیار همال روانه داشت، شاهزاده «۷» مجاهد غازی هریک را درخور حال و مرتبه مورد نوازشات خسروانه فرموده، بنابر کرم ذاتی که در

---

(۱). مج: باره.

(۲). متن: قضاۀ.

(۳). مج: داده.

(۴). متن: هفتورنگ.

(۵). ملک: ندارد.

(۶). مج: شاهزاده.

(۷). مج: شهزاده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۲۶

سرشت پاک و طینت پاکیزه مجبول دارنـد، عریضه ملتمس فیروز میرزا بر قسم عفو و اغماض مختوم شد. «۱» چون او را از جمله برداشتگان این دولت خداداد و پرورش‌یافتگان «۲» این شوکت جاوید بنیاد می‌دانست، رقم عفو و امان و مژده گذشت و احسان را در مجلس نخست مرقوم و فرستادگان را با حصول کام و مرام رخصت انصراف ارزانی فرمود و فیروز میرزا که غریق لجّه بیم و اضطراب و از خوف جان و مال و ناموس مانند موی بر آتش در پیچ‌وتاب بود، از ظهور این‌همه مکارم و اصطناعات خسروانه غرقه دریای شرمساری و تشویر شده، اندکی از خواب غفلت بیدار «۳» گشته، دانست که، شعر:

خدا هرکه را سرفرازی دهدنه از روی پندار و بازی دهد بنابرآن به تلافی مافات و تدارک روزگار گذشته

مصراع «۴»

بر میان بسته جان به طوع و رضا

در فکر ملزومات شایسته افتاد و ابواب نیکوخدمتی و حسن مخالصت را آنا فآنا بر چهره روزگار اعیان شوکت قاهره گشاد. هرلحظه مصدر خدمتی تازه و منشأ ارادتی بی‌اندازه می‌گردید و از طرف (۱۷۲ ب) قرین الشرف اشرف هرروزه به مرحمتی خاص اختصاص می‌یافت و هردم به مکرمتی مجدّد سر مفاخرت از فرق فرقد می‌گذرانید.

خرابی صفحات اسفزار و هرات به تقدیر واهب العطیّات «۵»

چون اهالی آن بلده «۶» و اطراف اکثری امامی مذهب و شیعه پاک می‌باشند که پس از انقراض دولت سلاطین رضوان مکین

صفوی الی یومنا هذا که سنه اثنین و عشرین و مأتین بعد الالف «۷»

---

(۱). مج: «شد» ندارد.

(۲). متن: پرورش‌یافته‌گان.

(۳). مج: بیدار و از کردار و اطوار خویش مخلب نموده و شرمسار.

(۴). مج: ع؛ ملک: ندارد.

(۵). مج: خرابی صفحات هرات و اسفزار به تقدیرات فاعل مختار.

(۶). مج: بلد.

(۷). مج: سنه ۱۲۲۲.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۲۷

هجری است به بلیّه ظلم و عدوان ناپاکان «۱» متعصّب افغان و جور و ستم ناپاکان اهل بغی و عدوان مبتلا و گرفتار انواع محن و اعنا بودند، ظهور طلیعه «۲» این دولت عظمی «۳» و شعشعه تیغ هلال‌آسای شهزاده نصرت انتما را به مراتب شتّی فرخنده‌تر از هلال شوال و شادی‌افزاتر «۴» از روز عید اقبال دانسته، از دروازه و باره و منازل قریبه و بعیده جمعی وافر و خلقی بی‌شمار از قزلباشیه و غیره به تماشای نزهتگاه اردوی آسمان شکوه و اثاثه جهانگیری و فر شاهزاده سعادت‌پژوه آمده، عوام النّاس در تسخیر شهر و ولایت لشکریان را محرّک و محرّص می‌آمدند. افواج قاهره از همان زمان که متعاقب گریختگان عنان تاز شدند فوج‌فوج به نهب و غارت اهالی آن دیار دست تطاول از آستین یغما برآورده، از ولایات فراه و اسفزار و اوبه و شاقلان و بادغیس و کرخ الی سرحدّات بلخ و ماروچاق (۱۸۹) را

مصرع «۵»

مرد به مرد و زن به زن خانه به خانه کو به کو

غارتیده از ساکنان آن دیار، از زر تا ارزیز و حبات لآل تاخزف ریزه و سفال از بوریا تا حصیر تفصیل چیست. ازار از پای ثیبات و ابکار و لباس از بر ابرار و اشرار کشیده و دریدند و از خوان موائد ولدان و غلمان پیر و جوان شربت مباشرت و مباسطت در پنهانی و آشکار چشیدند، کندند و بردند و سوختند و رفتند. «۶» کهنه پلاسی و کاسه شکسته [ای] را «۷» در هیچ‌جا باقی نگذاشتند:

مصراع «۸»

آری خرابی ظاهر است آنجا که طوفان بگذرد

و سرّ کریمه: إِنَّ الْمُلُوکَ إِذا دَخَلُوا قَرْیَةً أَفْسَدُوها (۱۹۰) ظاهر و هویدا گشت. تمام اردو پر از اسبان راهوار و بر «۹» در خیمه هرپیاده شتران پربار قطار اندر قطار ایستاده، چون «۱۰» آن

---

(۱). مج: بیباکان.

(۲). مج: هلال.

(۳). مج: عظیم.

(۴). مج: شادی افروزتر.

(۵). ملک: ندارد.

(۶). مج: رفتند و سوختند.

(۷). مج: «در» ندارد.

(۸). ملک: ندارد.

(۹). مج: «بر» ندارد.

(۱۰). مج: چون حمل.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۲۸

همه احمال ثقالتی داشت و ضبط آن‌همه اثقال متعذّر بود، اکثر احمال ثقیله «۱» را در همان‌جا به قیمت نازل (۱۷۳ الف) و بهای فرود فروختند و کیسه‌های «۲» مملوّ از سیم و زر در بر و کمر اندوختند. با این‌همه اولجای و یغما که کوه و صحرا محشو و مالامال بود و تمام اردو در نظر بیننده از اسب و شتر و گاو و گوسفند و غیره دریای موّاج می‌نمود، همت آسمان نهمت و طبع باذل ابر خاصیت شاهزاده والا همّم مقتضی آن گردید که جمیع غنایم را من حیث المجموع به تمامی غازیان نصرت‌نشان از سردار صاحب مکنت تا تابین احتیاجمند، «۳» علی قدر مراتبهم، به سویّت قسمت نموده «۴» حوزه عشر سلطانی که بر خسروان صاحب اقبال چون شیر مادر حلال است نیز به قدری که در حوزه تصرف کارپردازان شوکت والا درآمد بر طبقات خدم و فدویان حشم درخور رتبه و مرتبه عنایت داشتند. زهی کف جواد و طبع راد که چشم نیاز بر آن‌همه کالای نفیسه و متاع گرانبهای مرغوبه عربیّه پوشید و ازین‌گونه بخشش و بذل که البته از دو کرور بیش‌تر می‌نمود تمامی «۵» آن را بر وضیع و شریف لشکریان قسمت فرمود و دست آز اصلا بدان نیالود. از گذشت چنان و احسان چنین که کارنامه سلاطین وافر احسان و خجلت‌افزای روح هزار قاآن تواند بود جام تمتع پیاپی نوشید.

شعر

چنین کنند بزرگان چه کرد باید کارچنین نماید شمشیر خسروان آثار پس ازین مقدّمات برحسب تمنّای والی هرات و استدعای امرای صداقت سمات رای جهان‌آرای اشرف متعلق به انجاح مطالب و اسعاف مآرب فیروز میرزا قدغن بلیغ و تأکید اکید شد که باد صبا اوراق شکوفه در صحن انجمن بی‌حکم و فرمان خسرو ربیع نپاشد و خار دل‌آزار بی‌امر همایون خدیو بهار روی گل نخراشد، و الّا بلبل را به تهمت عشق غنچه بگیرند و نسیم را به پرده‌دری بنات نبات و اطفال ریاحین و شواهد بوستان در زنجیر کشند. هرات را بحذافیرها بر فیروز میرزا و صنادید افغان منّت نهاد و ابواب لطف و احسان و برّ و امتنان بر

---

(۱). مج: ثقیل.

(۲). متن: کیسهای.

(۳). مج: محتاجمند.

(۴). مج: سویت و قسمت فرموده.

(۵). مج: تمام.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۲۹

چهره آمال بزرگان هرات گشادند. «۱» مختار الدوله و حیدر قلی خان شاملو که هردوی ایشان از رؤسای افاغنه و قزلباشیه بودند گردن ایشان بند قهر و سخط خدیو زمان را می‌سود از مجلس به محبس همایون آورده سر و برشان را به خلعت عفو و تشریف امان آراسته (۱۷۳ ب) مرخص و مطلق العنان فرمود چه مناسب است این فرد در حق شاهزاده سکندر شأن و گذشت و بخشش و گرفت و دهش «۲» این خسرو سعادت‌نشان که گویا از نخست ما صدق این مضمون همین خدیو کامکار دولتیار بود که

شعر «۳»

آنی تو که در رزم بگیری و ببخشی‌ملکی به سواری و جهانی به سؤالی

تفویض مملکت هرات به فیروز میرزا و نهضت رایات جهانگشا از آنجا «۴»

فیروز میرزا چون بعد از غلبه و قهر و تسلط و استیلای شاهزاده جوان‌بخت آن‌همه لطف و احسان را مشاهده نمود، دانست که اگر به رضای خود از سر مال و متاع دنیوی که ذخیره چنین روز است به اختیار «۵» برنخیزد و لآلی شاهوار و درر «۶» آبدار موروث «۷» در سم سمند جهان‌نورد خسرو ظفر پرورد به رسم نثار نریزد، هرآیینه مورث زوال دولت او خواهد بود.
پس مجددا ملک حسین میرزا را به رسم نوا با تهیه و تدارک شایان به همراهی چند نفر از علمای افغان و اعیان «۸» آن بلده نزهت‌نشان روانه درگاه آسمان جاه شهزاده مجاهد نصرت توأمان و متعاقب آن یک مربط پیل جنگی کوه شکوه فلک «۹» توان و تنسوقات لایق رایق از هر جنس، چه از امتعه کشمیری و اقمشه هندوستانی، طبله طبله مشک اذفر و حقّه حقّه یواقیت احمر،

---

(۱). مج: گشاد و. اشرف التواریخ متن ۴۲۹ تفویض مملکت هرات به فیروز میرزا و نهضت رایات جهانگشا از آنجا

(۲). مج: گرفت و گذشت و بخشش و دهش.

(۳). ملک: ندارد.

(۴). مج: «از آنجا» ندارد.

(۵). مج: اختیار خود.

(۶). مج: در.

(۷). مج: موروث را.

(۸). مج: اعیان افغان و علمای.

(۹). ملک: «فلک» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۳۰

شعر «۱»

ز هرچیز کان بود شایسته‌ترز اسب و ز تیغ و کلاه و کمر

سمور و خز و قاقم و لعل و عوددگر از درّ و گوهر نابسود

خزینه تهی کرد از آنچه داشت‌به هریک نگهبان دانا گماشت

به رغبت بیاورد و ایثار کردعبث نیست جان را «۲» خریدار کرد و بر اثر آن عهدنامه مؤکده که بنیان آن را به ایمان مغلّظه مشیّد «۳» ساخته و به خط و نگین خویش به این مضمون پرداخته که ولایت هرات و ما یتعلق بها از امروز و مابعدها ضمیمه ممالک محروسه پادشاهی «۴» و این بنده نیز یکی از گماشتگان «۵» و ولات و حکّام دربار جهان‌مدار شاهنشاهی است. حقوقات سلطانی را زیاده بر صرف و خرج لشکر این کشور «۶» سال‌به‌سال انفاذ خزانه عامره و متجنّده این حدود را در حالت ضرورت و صدور احکام علیّه خاقانی و ارقام بهیّه شاهزاده نصرت مبانی در کمال آراستگی محتشد و به همراهی یکی از اولاد که خانه‌زاد «۷» این دولت سعادت بنیاد است (۱۷۴ الف) روانه معسکر والای قاهره و در همه‌حال با موافقان دولت راشحه الارکان موافق و با مخالفان شوکت ابد «۸» مخالف باشد و نیز یکی از بنات مکرّمات خود را در سلک ازدواج هر «۹» یک از شاهزادگان عظام که امر اشرف اصدار «۱۰» پذیرد کشیده، خود را ازین ملزومات که سرمایه مفاخرت و مباهات است معاف ندارد و رئوس منابر و وجوه دنانیر به نام همایون و القاب «۱۱» پادشاه ربع‌مسکون زیب و آرایش یابد و مدّت العمر،

مصراع «۱۲»

بنده همان چاکر است و فرمان‌بر________________________________

(۱). ملک: ندارد.

(۲). ملک: «را» ندارد.

(۳). مج: توکید.

(۴). مج: شاهی.

(۵). ملک: گماشته گان.

(۶). ملک: «کشور» ندارد.

(۷). مج: خانزاد.

(۸). مج: ابد توامان.

(۹). ملک: «ازدواج هر» ندارد. (به جای آن جای خالی هست)

(۱۰). مج: عز اصدار.

(۱۱). مج: القاب میمون.

(۱۲). ملک: ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۳۱

چون «۱» مصالحه و معاهده برحسب رضای خاطر خورشید اشراق شهزاده «۲» آزاده شرف توکید یافت، لمعه‌ای از لمعات عنایت و التفات خسروانه بر چهره حال شاهزاده فیروز یافته، از جانب حضرت شاهزاده والاجاه به انعام افسر و کلاه و دیهیم و گاه و تاج و کمر و شمشیر و خنجر به ضمیمه حکم قضا صفات تفویض مملکت هرات و مضافات الی سرحدّات بلخ و حصار و ثغور غور با قندهار سربلندی حاصل نموده، این عارفه کبری و عطیّه عظمی که از طرف قرین الشرف شاهزاده جهانگیر تاج‌بخش درباره فیروز میرزا به‌عمل آمد «۳» سرمایه اعتبار و افتخار خود دانسته، مراسم شکرگزاری «۴» را به تقدیم رسانید «۵» و یوسف علی خان رضوی که از آغایان معتبر و خواجه کاردان جهان‌دیده معمر که از بدو جلوس احمد شاه الی یومنا هذا «۶» در آن خاندان معزّز و خواجه کلان است به اتابکی ملک حسین میرزا (۱۹۱) قرار داده که دائما ملتزم رکاب نصرت قرین و از شرف‌اندوزان محفل بهشت‌آیین اشرف باشد، ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ.* «۷» (۱۹۲)

تسخیر قلعه غوریان و دستگیر آمدن یوسف علی خان و سران افغان

چون امورات هرات بدان سان که رقم زد کلک بدایع‌نگار «۸» گشت برحسب مرام و بر وفق رضا و خواهش شاهزاده ظفر فرجام ساخته و پرداخته آمد و فیروز میرزا به مکارم عالم شمول خسروانه عزّ اختصاص و سرافرازی یافت. مواکب جهان آشوب با رایات ظفر منسوب و توپ‌های اژدر دهن قلعه کوب عنان انصراف به جانب غوریان یافت و در آنجا لوای اقامت افراشته همّت والا نهمت شاهانه را «۹» (۱۷۴ ب) به تسخیر آن قلعه آسمان مانند برگماشت. «۱۰»

---

(۱). مج: چون بنیان.

(۲). مج: شاه‌زاده.

(۳). ملک: «آمد» ندارد.

(۴). متن: شکر گذاری.

(۵). مج: رسانیده.

(۶). مج: «هذا» ندارد.

(۷). مج: ذلک فضل اللّه العلی العظیم.

(۸). مج: وقایع‌نگار.

(۹). مج: «را» ندارد.

(۱۰). مج: بر تسخیر قلعه سپهر مانند آن برگماشت و اشارت رفت که.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۳۲

مصراع «۱»

گردان کاردیده و مردان کاردان

دامن قلعه گشایی را بر کمر زده اسباب یورش آماده داشته به عزم درست و نیّت صحیح یورش برده قلعه را قهرا قسرا مسخّر سازند. ملا احمد خان «۲» و یوسف علی خان که دریای بلا را بر خود محیط دیدند دانستند که این نوبت «۳» هیچ سپری مانع شمشیر قضا و هیچ تدبیری دافع تیر بلا نخواهد بود. سادات و موالی و قضات را با صحیفه «۴» رحمانی و کلام مجید ربّانی به استشفاع و استدفاع بلیّه نازله آسمانی بیرون فرستاده طالب امان و متمنّی عفو و استیمان گشتند. شاهزاده مجاهد غازی چنانچه پوزش‌پذیری و خطابخشی «۵» فطری ذات پسندیده صفات این خاندان رفیع الشأن و مجبول سرشت «۶» این دودمان خلافت «۷» نشان است «۸» و این شیوه مرضیه «۹» و قاعده (۱۷۵ الف) پسندیده از حضرت صاحبقران گردون سریر کامکار ارثا و اکتسابا به یادگار دارند، زلّات و هفوات ایشان را نابوده انگاشته از سر جرایم افاغنه درگذشت و طومار سیاست آن گروه را بالمرّه درنوشت و مجددا ازین جان‌بخشی فیروز میرزا را با اینکه «۱۰» یأس تمام داشت به تازگی منّت گذاشت. حضرت خاقان- خلّد اللّه ملکه «۱۱»- کامجویان را نکونامی به دهر بعد قدرت بر گنه بخشیدن است. ملا احمد خان مستحفظ غوریان را خلعت عفو و امان پوشیده با سایر رؤسا و اجناد افاغنه سالما غانما مرخص به هرات فرمودند و یوسف علی خان و برادرش محمّد حسن نام که در هرات بود در زنجیر تنکیل و قید تذلیل درآورده به سیّافان قهر و فرّاشان غضب سپرد و اسکندر خان هزاره را «۱۲» که به محافظت قلعه برناباد مشغولی داشت به محمّد خان بیگلر بیگی هزاره بخشید. قلعه فلک مماس و محکمه هرمان اساس غوریان که شاهباز بلندپرواز اندیشه تصرّف هیچ

---

(۱). ملک: ندارد.

(۲). مج: «خان» ندارد.

(۳). ملک: «نوبت» ندارد.

(۴). مج: صحف.

(۵). مج: خطاپوشی.

(۶). مج: ذاتی.

(۷). ملک: «خلافت» ندارد.

(۸). ملک: «است» ندارد.

(۹). مج: رضیه.

(۱۰). مج: با آنکه.

(۱۱). ملک: از «حضرت ...» تا اینجا با شنگرف نوشته شده است.

(۱۲). مج: «را» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۳۳

صاحب‌دولت ذی شوکتی به کنگره خیال آن نمی‌نشست و صورت تسخیر هیچ جهانگشایی به سنگ‌انداز تصوّر آن نقش نمی‌بست باوجود ذخایر موفور و بهادران مشهور و سپاهیان غیرمحصور پیک رکضت و نهضت شاهزاده منصور به «۱» محض رؤیت رایت «۲» آسمان خرام و صولت و سطوت خسرو اسفندیار غلام.

شعر «۳»

بی‌آنکه در نبرد فروزنده شد حسام‌بی‌آنکه در مصاف درخشنده شد سنان مسخّر و اساس خودداری و مبارزت «۴» لاف‌زنان شقاوت‌اثر و بداندیشان تیره‌اختر زیروزبر گردید. «۵» آری،

شعر «۶»

کلاه گوشه پ خورشید چون نمود از دورستارگان همه از سر فرونهند کلاه ولایت غوریان به ضمیمه قلاع برناباد و شاده «۷» و شکیبان که هریک به انفراده در خوبی آب و هوا و کثرت جمعیّت و معموری و نزهت و فضا «۸» و صحرا و بسیاری زراعت و فلاحت مصر جامع است کماکان به اسحاق خان تفویض رفت و امورات آن صفحات را بر وفق قانون ملک‌داری و مرزبانی و طریقه و آیین رعیت‌پروری و گیتی نگهبانی منتظم ساخت. پس از آن،

مصراع «۹»

سپهر زیر عنان و زمانه زیر رکاب

عطف عنان به مستقر عزّ و شأن (۱۷۵ ب) فرمودند و از گرد راه به شکرانه آلاء و نعمای «۱۰» اله و فتوحات متعدده که قرین حال شاه و سپاه گردیده بود چهره نیاز را به درگاه عرش اشتباه امام همام، ثامن ائمه انام، علی بن موسی الرضا- علیه و علی آبائه التحیه و السلام- سوده در مراتب شکرگزاری و خضوع و خشوع در آن آستان کروبی آشیان که کعبه آمال نیازمندان و قبله حاجات مقبلان است افزودند.

---

(۱). مج: و به.

(۲). ملک: رایت رایت.

(۳). ملک: ندارد.

(۴). مج: و مبارزت لاف‌زنان.

(۵). ملک: «گردید» ندارد.

(۶). ملک: ندارد.

(۷). مج: شادده.

(۸). مج: نزاهت فضا.

(۹). ملک: ندارد.

(۱۰). مج: آلای نعماء.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۳۴

سزا یافتن یوسف علی خان به تیغ قهر شهزاده والاشأن و قطع ماده باصره برادر او

روز دیگر که خسرو مشرقی آفتاب مهر «۱» با لباس زرافشان در سپهر به ایوان کیوان خرامید و دیدگان انجم و اختر را به جرم هرزه‌نگری و خودنمایی به میل سیاست و نشتر انتقام در خون کشید، شاهزاده جوان‌بخت با فرّ فریدونی و شوکت افراسیابی به تخت ابهت و اورنگ شهامت جلوس سعادت نموده بار عام در داد و راه فیض‌یابی حضور معدلت دستور بر خاصّ «۲» و عام گشاد. چون عقد سلام بسته شد و خسرو فیروز روز بر اریکه حکمرانی نشست، «۳» میرزا شمس الدّین محمّد «۴» عریضه [ای] که اسحاق خان به شفاعت برادرزادگان عاصی خود در کمال انفعال به تضرّع و ابتهال نوشته بود به نظر انور رسانیده راقم این شگرف‌نامه به طریق معهود عریضه را گرفته، چنانچه رسم بود، مضامین آن را به عبارت فصیح معروض رای مهر ضیای خسروی داشت. خدیو جهاندار پیش ازین سخنی نفرمود که با آنچه «۵» صلاح دولت خود را دانیم «۶» چنان «۷» خواهیم کرد، گویا در آن‌وقت هاتف غیبی به گوش حق نیوش شاهزاده غازی به طریق نجوی می‌گفت،

شعر «۸»

دشمن چو «۹» به دست آمده از پای درآورتا باز به دندان نگزی دست ندامت و از بشره همایون در حالتی که در کمال انقباض خاطر به احضار آن خون گرفته‌ها اشارت راند. معنی این مصراع تفرّس نمودم که،

شعر «۱۰»

به نزد خرد این سخن دور نیست‌که زندان دشمن به از گور نیست «۱۱»

---

(۱). مج: انتساب مهر.

(۲). متن: خواص.

(۳). مج: نشسته.

(۴). مج: «محمّد» ندارد.

(۵). مج: با هرچه.

(۶). مج: می‌دانیم.

(۷). مج: آن‌چنان.

(۸). ملک: ندارد.

(۹). مج: چه.

(۱۰). ملک: ندارد.

(۱۱). ملک: مصرع دوم را ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۳۵

خواستم که قدم جرأت بر بساط عرض گذارم و «۱» بار تمنّای و درخواستی کرده «۲» باشم. آن حضرت را از نهایت قهر و غلبه غضب «۳» مانند شیر جسور و پلنگ هصور یافتم. وهنی تمام در من اثر کرده از آن ورطه رو برتافتم و به گوشه [ای] شتافتم و دانستم که،

شعر «۴»

مقراض فراخ‌رو نه‌چندان ببریدکاین سوزن خورد کام بتواند دوخت پس آنگاه مقصران را مقیّد به سلاسل و اغلال (۱۷۶ الف) در بارگاه خدیو اسفندیار همال حاضر آوردند. آن حضرت با کمال خشم و برافروختگی بعضی مقدّمات را از ایشان استفسار و بعده

«۵» تعداد عطایای بی‌شمار خسروانی نموده، سپس آن جرایم و زلّات آنها را شمردن گرفت و در اثنای مکالمه ماده غضب «۶» سلطانی که آتش سوزنده نمونه‌ای از آن است هیجانی کرد و «۷» اشارت رفت که چون اینان چشم از حقوق این دولت پوشیدند و ساغر عقوق و «۸» کفران نعمت نوشیدند دامانشان را از سرخاب مردمک دیده بدبین رنگین و جیب اینان را از لآلی قانی حبات خون یاقوت‌گون عنین لعل آگین سازند. فرمان‌بران غضب و فرّاشان مریخ نسب برحسب حکم همایون و برطبق فرمان قضا نمون، در حال آن دو خون گرفته را کشیده در لباس خون نشانده مردمک دیدگان آن دو کافر نعمت را به طرفة العین از نور بصر عاری و مردم (۱۷۶ ب) چشم آن طاغیان حق‌ناشناس را در آن واحد «۹» به لباس سوگواری نشاندند.

آری هربی‌دولتی که از شاهراه متابعت و فرمان‌برداری این دولت خداداد طریق خلاف و راه کج گرفت، سیّاف قهر قضا و جلاد غضب قدر تن ناپاکش را در خاک و خون کشید و هر بی‌سعادتی که از روی ناخردمندی و جهل از اطاعت و خدمتگزاری این شوکت دیرپای سر مطاوعت پیچید، بی‌دستیاری عبید و خدم و معاونت لشکر و حشم کارکنان عالم بالا و مدّبران ملأ اعلی «۱۰» همان دم سزای او را در کنارش نهاده، آن تیره‌بخت سر خود را به چشم عبرت در

---

(۱). مج: گذاشته.

(۲). مج: نموده.

(۳). مج: «غضب» ندارد.

(۴). ملک: ندارد.

(۵). مج: و بعد.

(۶). مج: غضبی.

(۷). مج: «و» ندارد.

(۸). مج: «و» ندارد.

(۹). مج: واحده.

(۱۰). مج: اعلا.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۳۶

دار نکبت دید. مخالفین بخت فیروز را کار به‌جز ناله و زاری نیست و معاندین دولت بهروز را شغل به غیر از ماتم‌زدگی و سوگواری نی! که را زهره شفاعت بدخواهان است و که را یارای تمنّا و درخواست بدسگالان! مخالفت ولی‌نعمت را بازیچه مدان و کافر نعمتی را شوخی مگیر!

شعر «۱»

با ولی‌نعمت ار برون آیی گر سپهری که سرنگون آیی کارخانه سلطنت را نظامی دادند و دستگاه خلافت را انتظامی. هرکس درخور حال پایه‌ای دارد و به قرار استعداد مایه‌ای. هرکه پا از حدّ خویش فراتر نهاد دست روزگار سرش را به تیغ بی‌نیازی داد و هرکه از اندازه خود برتری طلبید در حال به خون خود غلتید.

شعر «۲»

هربوالهوس که او ننشیند «۳» به جای خویش‌از دست روزگار ببیند سزای خویش تمهید مقدّمه ضروری است و این‌همه صفحه‌آرایی و نکته‌پردازی چیست؟ بعد از سه روز روزگار ندای اقْتُلُوا یُوسُفَ درداد و زمانه ابواب نیستی بر روی او گشاد. یعنی «۴»

شعر «۵»

رفت تا ملك آن جهان گيردپس ازين داورى و كشمكش

جـانش يكى عطسه داد و جسم بپرداخت‌هم ملك الموت گفت ... «۶» بارى تعلق روحش از حكومت و قلعه‌دارى غوريان بـدن عور و معزول و علاقه سپهدارى دنياى غدّار را با كمال تعلق خاطر و حسن اعتقاد گسسته ساكن زاويه خمول گشت.

شعر

تو را روزگار اين‌چنين است دادكه غمگين كنى زود دل‌هاى شاد بعـد از «۷» قضيه يوسف على خان برادرش با ديده نابينا مرخص و مطلق العنان آمد.

---

(۱). ملك: ندارد.

(۲). ملك: ندارد.

(۳). متن: نه‌نشيند.

(۴). ملك: «يعنى» ندارد.

(۵). ملك: ندارد.

(۶). متن: ادامه بيت را ندارد، به جاى آن جاى خالى است.

(۷). مج: بعد از سنوح.

اشرف التواريخ، متن، ص: ۴۳۷

مأمور شدن مسوّد اوراق به درگاه خسرو بالاستحقاق با فيل و (۱۷۷ الف) پيشكش به حكم شهزاده آفاق

چون در مدّت توقّف و تمكّن و تصرّف مواكب اشرف در مملكت خراسان و ايّام حكمروايى «۱» و كامرانى شاهزاده والا متّصف در ممالك شـرقى امورات عمـده و كارهاى شـگرف به عنايت ايزدى و اقبال خسـروى از آن حضـرت ناشـى گشـته و با حداثت سن به همّت والا اقدام به امرهاى خطير نموده كه پيران كهنسال از وقوع آن حيران و عقلاى مجرّب روزگار دانش سگال از غور به كنه آن سرگردان بودند، خلاصه اوقاتش صـرف جهانگيرى و جهاندارى و همه همّتش به رعيت‌پرورى و خصم‌آزارى مصروف و عنان نيّت خير آيتش صـباحا و رواحـا به آبـادى مملكت و معمـورى ولاـيت و دل‌جـويى اعيـان و اشـراف و ترفيه حـال عـامه رعيت و سـپاهى معطوف بود. و ليكن حقـايق كـاردانى و دقايق مرزبانى و حسن اهتمام و اجتهاد شـهزاده معـدلت فرجام در نظر خاقان سـكندر غلام، چنـانچه حقيقت داشت، به علّت بعـد مسـافت و طـول ايّـام مهـاجرت و مفـارقت و اختلاـف اقـوال مـترددين و تبـاين تقرير مـأمورين محجوب و مسـتور و بـدان‌سان كه خـاطر ملك‌آراى خسـروانه بـدان متعلّق و چشم‌داشت آن بود دلنشـين نيامـد تا پس از انتظام امر هرات و لشكركشـى و دشمن‌كشـى و جهانگيرى و ملك‌بخشـى شـهزاده والا صـفات و مقهورى خصمان قوى‌دست در آن صفحات راى مهر ضـياى انور اقتضاى آن كرد كه مسوّد اوراق را مأمور به درگاه جهانيان پناه شاهنشاه آفاق و شـهريار بالاسـتحقاق نمايد كه مطـالب ملكى و مـالى و كوايـف امـور مملكـت و ولاـيت و رويـداد ممالـك شـرقى را كماكـان معروض راى و مشـهود ضـمير «۲» جهان‌آراى سـلطانى سازد و در شـرايط خـدمتگزارى و مراسم جان‌نثارى، چنانچه وظيفه حال خـدمتكاران قديم و فدويان مخالصـت تصـميم است بأسـرها پردازد. لهذا برحسب حكم قضا نشان اشرف در روز هشتم شهر جمادى الاول اين سال «۳» از ارض فيض مثال «۴» با هزاران نياز و دل‌ماندگى از حضور سعادت دستور شاهزاده منصور مرخص و دو روزى را در خارج دروازه سراب به تهيّه سفر

---

(۱). مج: حكمرانى.

(۲). مج: معروض و مشهود رای.

(۳). مج: سنه ۱۲۲۲.

(۴). مج: ارض اقدس.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۳۸

و تدارکات راه توقّف و در روز دهم از آنجا وارد ترغبه چون نوباوه «۱» حدیقه سلطنت علیّه (۱۷۷ ب) و دوحه رشیقه خلافت جلیله اللّه قلی میرزا با نوّاب قمر احتجاب مهد علیا و ستر عظمی و اکثری از خواتین حرم و حجله‌نشینان سرادق محترم به دستور سنوات سابقه در آنجا ییلامیشی نموده بود. یک روز را در خدمت شاهزاده توقّف و موکب منصور «۲» در روز دیگر به عزم ملاقات قرۀ العین سلطنت بی‌زوال و مهد علیا از تجشّم رکاب آسمان دوران ساحت «۳» ترغبه را رشک روضه رضوان و غیرت باغ جنان ساخته، به تازگی دیده اخلاص از سرمه غبار «۴» موکب فیروزمند و الویه ظفرپیوند روشنی‌پذیر و مشکوه خاطر تیره نژند از پرتو مصباح مراحم بیکرانه خسروانی گواژه زن بدر منیر گشت، تا عصر آن‌روز فیروز آنچه مکنون خاطر دریا مقاطر والا و مرکوز ضمیر منیر خورشید اعتلا بود، آویزه گوش افتخار این صداقت نیوش و زیور سامعه اعتبار این چاکر حقیقت گوش فرموده عطف عنان به مقر کامرانی و مستقر مرزبانی نمود.

این بنده صداقت مبانی نیز به هم‌عنانی موکب اقبال و کوکبه اجلال تا منظر سواد شهر بهره اندوز رکاب نصرت انتساب اشرف بوده، استرخاص «۵» حاصل کرده، قرین انواع ملال و کلال منصرف به محل معهود گشت. صباح آنکه پیل سپید مهر تابان از تنگنای اظلم هندوستان خاوران به فضای انور ایران آسمان عربده‌جویی آغاز نهاد و مقالید حصار استوار افق را به پیچیدن خرطوم شعاع بازگشاد، این بنده درگاه فلک‌شأن با یک مربط پیل جنگی کوه توان که از مهابت خرطومش زهره شیر فلک آب و جگر هژبر ژیان پر «۶» از خون ناب شدی و از عربده‌اش پلنگ صایل گریزان و ببر دمان حیران آمدی، از بیم غرّش اورنگ از چهره خورشید زرد گشتی و از صلابت گرانی قوایمش اجزای کوه متزلزل و صخره صمّا چون سرمه چشم دلبران نرم بودی.

---

(۱). ملک: باوه.

(۲). مج: منصور خسرو بی‌همال نیز.

(۳). متن: ساخت.

(۴). ملک: «غبار» ندارد.

(۵). مج: از آنجا شرف استرخاص.

(۶). مج: «پر» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۳۹

شعر «۱»

پیکری زیر کوه از هامون‌بیستونی روان به چارستون

شد حصینی حصار او آهن‌زخم دندان او حصار افکن

چون فلک نیلگون و راه‌به‌راه‌سرمه ساید کفش ز سنگ سیاه

بر سر سورش از نشیب و فرازاژدهای دمان کمنداندار با تخت زرین و خوره زرنگار که صنعتگران هند از روی چوب صندل منبت کرده بسا صنعت‌های رنگین نازک (۱۷۸ الف) دلکش که به طرح اسلیمی و خطایی به کار برده و پوستی «۲» نفیس بر آن پوشیده و فرشی ملوّن درخور آن «۳» حوزه بهشت‌آیین گسترده «۴»، پنج سر اسب نجیب خوش‌ترکیب در کمال رعونت و طنّازی و زیب که

چون طاوس نر سراپا «۵» دلفریب و از راه و رفتار چون تـذر و «۶» خرامان و کبک خوش‌جلوه و چون صبا کوه‌نورد و صحراگذار. «۷»

شعر «۸»

کُه اندام و مه تازش و چرخ گردزمین‌کوب و دریا بر و رهنورد

کُه شیهه رعد و کُه پویه برق‌به یک تاختن طی کند غرب و شرق و «۹» سیصد نفر حیوان پیل‌تن جمازه‌کش و هیونان کوه توان شیرفش بخایب خموش باربردار عجایب موصوفه ایزد کردگار کشتی پربار بیابان و صحرا غراب روان هامون نه دریا مصدوقه و إِلَی الْإِبِلِ کَیْفَ خُلِقَتْ (۱۹۳) یعنی شتران سرخ موی دو کوهان و غطیط کف بر دهان و مقدار سی من به وزن تبریز فیروزه معدنی «۱۰» گران‌سنگ و پنج هزار تومان زر مسکوک به سکه همایون میمنت مقرون مال امانی هرات که چون بیضای رخشنده مسرت‌آگین و حمرای تابنده ما صدق صَفْراءُ فاقِعٌ لَوْنُها تَسُرُّ النّاظِرِینَ «۱۱» (۱۹۴) و معادل دو خروار «۱۲» برنج چمپای هندی

---

(۱). مج: ندارد.

(۲). مج: پوشی.

(۳). مج: آن در آن.

(۴). مج: گسترده و.

(۵). مج: سر تا پا.

(۶). ملک: تذر.

(۷). متن: صحراگذار.

(۸). ملک: ندارد.

(۹). مج: «و» ندارد.

(۱۰). مج: معدنی خوش‌آب‌ورنگ جواهر کانی.

(۱۱). در هردو نسخه کلمه «فاقع» از آیه افتاده است.

(۱۲). مج: و موازی دویست من.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۴۰

که در کمال لطافت و نزاکت و گوارندگی است و مرغوبات دیگر که تفصیل هریک طولی دارد با این سازوبرگ منزل به منزل مرحله‌پیمای کعبه اقبال و فیافی نورد «۱» عتبه اجلال صاحبقران دریانوال گشت.

چون همین فیل را در همین سال شاه شجاع الملک افغان در بعضی از معارک هندوستان به دست آورده در قندهار «۲» به جهت قیصر میرزا ارسال داشت و در زمانی که کامران میرزا و ملک قاسم به عزم تعریک قیصر میرزا، چنانچه اشاره بدان رفت، در قندهار او را هزیمت دادند، این فیل «۳» به اولجای آورده، اظهار برتری را به جهت فیروز میرزا گسیل می‌نماید «۴» که در آن روزها ابواب انواع بلایا و محن و نوازل عروض و فتن بر روی روزگارش مفتوح آمده، فیل را طوعا أو کرها از او گرفته، بدون تأمل و درنگ گسیل درگاه جهان‌پناه خدیو صاحب سریر و اورنگ گردید. بدین‌علّت از مشی دایمی و حرکات شناپروری سست و ضعیف و اندام بیستون مانندش لاغر و نحیف گشت. قوایمش به سبب عظم جثه (۱۷۸ ب) و گرانی تن و پیمودن راه‌های دور و دراز و شکستن احجار اصلاب فرسوده و ناخنانش مجروح و سوده گشت و روزی سه چهار فرسنگ راه بیشتر درنوردیده نشد. بنابراین همه‌جا به تأنی و آرام راه‌سپار و بیابان‌گزار گردیده تا در هشتم شهر رجب المرجب «۵» وارد دار الخلافه طهران و در همان روز

شرفیاب حضور ساطع النور پادشاه جهانیان و شاهنشاه زمین و زمان و در عمارت گلستان (۱۹۵) که قطعه [ای] از بهشت جاودان و گوشه [ای] از روضه رضوان است به شرف خاکبوسی پادشاه بهمن وقار سرافراز و از ظهور عوارف و اصطناعات بی‌اندازه صاحبقران جهان‌ستان بین الاماثل ممتاز آمد. در همان مجلس رأی خورشید انارت شاهنشاه «۶» جهانگشا در مقام پژوهش احوال شاهزاده اسفندیار همال و قوت الظهر خلافت بی‌زوال و استکشاف و استفسار «۷» امور ملک و مال متعلّق گردید. به بیانی روشن و تقریری واضح بی‌شایبه ایهام و ابهام حقیقت هرمطلب و مدعا را از روی خیرسگالی و حق‌گویی عرض

---

(۱). ملک: فیافی نبرد.

(۲). ملک: «در قندهار» ندارد.

(۳). مج: فیل را.

(۴). مج: می‌نمایند.

(۵). مج: ۱۲۲۲.

(۶). ملک: شاهنشا.

(۷). مج: خلافت بالاستقلال و استفسار و استکشاف.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۴۱

نمود و «۱» بدان‌سان که مأمور بود مختصری مفید بر لوح بیان و صفحه اظهار نگاشت، و «۲» عقال شکال از قوایم خنگ زبان برداشت. بلافاصله عقد سلام عام در دیوان‌خانه همایون بسته آمده، پادشاه خورشید افسر چون جمشید با فرّ فریدونی و شکوه کیقبادی بر تخت زر نشست. مجدّدا محرّر حروف را احضار و به تازگی امور ملک و مال و گزارش هرات و وقایع مرو شاهیجان را استفسار در آنجا نیز به حسن مقال خاطر عاطر خسروانی «۳» را مسرّت آگین ساخت. پس از انقضای سلام نیز این بنده را به «۴» خلوت خاص طلب داشته، پاره‌ای اسرار مملکتی و اوضاع رفتار شاهزاده نامدار را جویا گردیده، برحسب اقتضای کوایف «۵» امور را به طور و روشی که مناسب دانست مبسوطا معروض رأی خورشید اضائت «۶» صاحبقرانی نمود و از تقریر «۷» هرمطلب عقود و شبهات و تشکیکات را از خاطر زهروی آثار حضرت سلطنت گشود و مورد تحسین و آفرین خدیوانه گشت و در روز دوشنبه، یازدهم، فیل را با پیشکش‌های موصوفه به آیینی شایسته و روشی خاص در دیوان‌خانه همایون به نظر آفتاب اثر حضرت گیتی خدیو جهاندار رسانیده به موضع «۸» قبول انجامید. (۱۷۹ الف) و «۹» در نظرها پایگاهی منیع و مرتبه [ای] رفیع یافت.

اگرچه رأی ملک‌آرای شاهزاده اعظم و منظور این چاکر صداقت شیم «۱۰» و اراده خاطر چنین که الی نوروز فیروز سلطانی در دربار جهان‌مدار سدره مبانی توقّف نماید. بنابر بعضی جهات رای جهانگشای خسرو عرش سریر چنین تعلق یافت که این بنده را در جناح استعجال مأمور حضور خسرو بی‌همال شهزاده اسفندیار خصال فرموده باشند. بنابراین امنای شوکت علیه در فکر کارسازی افتادند و برحسب حکم همایون قدم در طریق انجاح مطالب شاهزاده کامکار نهادند. لهذا پس از آنکه همه‌روزه در خلوات جنّت‌آیین و باغات

---

(۱). مج: و اسرار ملکی و مالی را.

(۲). مج: نگاشته.

(۳). مج: همیون خسروانی.

(۴). مج: در.

(۵). مج: وقت و کوایف.

(۶). مج: اضاءت.

(۷). مج: تقرر.

(۸). مج: موقع.

(۹). مج: انجامیده.

(۱۰). مج: شیم این بود.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۴۲

فردوس قرین و بساتین ارم تزیین «۱» نگارستان و دلگشا و عمارات خورنق نگار قصر قاجار و سروستان (۱۷۹ ب) و غیره که هریک در خوبی و خرّمی رشک آتشکده بهار و نگارخانه چین و غیرت خلد برین است، «۲» سعادت‌اندوز حضور پادشاه جهان و مورد نوازشات و عنایات بیکران خاقان گیتی‌ستان بود، در بیست و ششم شهر رجب «۳» عرایضی که این فدوی‌نشان از جانب شاهزاده والاشأن مأمور «۴» بود تمامی را برحسب حکم همایون مبسوطا طوماری نوشته و فقره به فقره را در عمارت گلستان فرود و تخت کیوان پایه رخصت جلوس یافته، مطالب را بالکلیّه جسارت به عرض نموده و اوامر علیه را بدان‌سان که زبان «۵» الهام بیان درررِیز گشت در تحت هرمدّعا تعرّضی نموده. الحمد للّه «۶» کار بر وفق خواهش و برحسب مدّعا ساخته و پرداخته آمده، به جهت مزید اعتبار طومار را «۷» به مهر صدر جلیل القدر مختوم و پایان آن را به خط او شرحی به مضمون کذا مرقوم ساخت. مسوّد اوراق صباح آن‌روز را به تشریف خلاع «۸» مهر شعاع پادشاهی و یراق طلا مفتخر و مباهی گشته با احکام و اوامر علیّه رخصت انصراف حاصل و امر گردید که بلاتوقف منزل به منزل عزیمت دربار خدیو کامکار نماید و انعامات و عطیّاتی که درین نوبت «۹» از جانب خاقان سلیمان مرتبت درباره شهزاده وافرحشمت به عمل آمده، قبای کیانی است که خاصّه پادشاه و مخصوص بدن بی‌بدیل خسرو زرین کلاه است که بالتّمام مکلّل و مرصّع به جواهر ثمین و لآلی شاهوار و یواقیت آبدار رنگین است «۱۰» با شمشیر خاصّه به علاوه بند مرصّع و تیر صدق و کمان و کیش مرواریددوز و سپر کرک میناکار که بوته بوته گل‌های پرکار مشحون به جواهر بسیار بود، به ضمیمه یک دست اسلحه ملمع که به جواهر ثمین ترصیع داده بودند، و یک دست ملبوس مخصوص «۱۱» به جهت نوباوه باغ جلال و نهال ریاض اقبال اللّه قلی میرزا از سرکار اعلی

---

(۱). مج: مانند.

(۲). مج: می‌باشند.

(۳). مج: سنه ۱۲۲۲.

(۴). مج: مأمور به آن.

(۵). مج: از زبان.

(۶). مج: و الحمد للّه.

(۷). مج: طومار و شاهد مدعا آن را.

(۸). ملک: «خلاع» ندارد.

(۹). ملک: «نوبت» ندارد.

(۱۰). ملک: «است» ندارد.

(۱۱). مج: یک دست ملبوس مخصوص و یکدست اسلحه ملمع که به جواهر ثمین آن را ترصیع داده بودند.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۴۳

عنایت و مرحمت گشت و یک صد دست خلعت آفتاب طلعت از قیچاجی خانه مبارکه همایون به جهت امرا و اعیان و خوانین و سرکردگان که درین سفر آثار فدویت ظاهر ساخته و در شاهراه دولت جاوید قرار نقد جان از سر شوق و بندگی باخته‌اند، به علاوه دو سر اسب عربی‌نژاد و یراق طلاـ و مینا و بیست قبضه خنجر و کارد مرصّع، عنایت گردید که شاهزاده «۱» نامدار به هریک از جان‌نثاران «۲» معرکه دلاوری و یکه‌تازان عرصه (۱۸۰ الف) «۳» بهادری مرحمت فرموده باشد.

مراجعت راقم حروف از درگاه سدره مبانی به رکاب اشرف به اقتای کیانی «۴»

چون امورات برحسب مرام ساخته آمد، به حکم لازم الاذعان خدیو زمان در روز پنج‌شنبه بیست و هشتم شهر رجب «۵» با خاطر خرّم و دلی مسرور، با تجمّل موفور و استعداد غیرمحصور از پایه تخت کیوان‌رفعت شاهنشاه منصور، محرم آستان ملایک‌آشیان امام همام علی بن موسی الرضا- علیه السلام- و عتبه علیّه کعبه مرتبه شاهزاده بهرام غلام گردیده، بیست و پنج منزل را از شوق خاک‌بوسی حضور لازم الحبور اشرف در چهارده روز پیموده، با بنه و احمال روز یازدهم شهر شعبان را وارد طرق و کیفیّت ورود و آوردن خلعت آفتاب طلعت را معروض رای اشرف نمود. شاهزاده والاشأن کامکار بنابر طریق و قانون استمرار، «۶» در صباح آن‌روز در حالتی که فرمانفرمای ممالک شرق از پا تا فرق به تشریف خلاع کیانی سلطان نافذ الفرمان «۷» خالق خلق معرّق و صحرا و هامون «۸» از عکس تابش و نمایش آن تابنده «۹» و درخشان شد، با خواص و امرا و سرکردگان و صدور و موالی و قضات با کوکبه تمام و ابّهت فوق حدّ الکلام و ازدحام عوام و غلبه لایتناهی از رجّاله لشکری و سپاهی و سایر الناس «۱۰» به

---

(۱). مج: شهزاده.

(۲). مج: جان‌بازان.

(۳). در نسخه ملک برگ‌های ۱۸۰ و ۱۸۱ الف جابه‌جا صحافی شده‌اند.

(۴). ملک: «عنوان» را ندارد.

(۵). مج: سنه ۱۲۲۲.

(۶). مج: طریق قانون و استمرار.

(۷). مج: نافذ الامر.

(۸). مج: بیابان.

(۹). مج: تابان.

(۱۰). مج: مردم.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۴۴

استقبال خلعت مهر طلعت حضرت شاهنشاهی تجشّم نموده، عازم خلعت‌پوشان طرق گشت. صحرای طرق از وصول طلیعه اقبال شاهزاده بی‌همال و طلوع کوکب چهره خورشید مثالش روشن‌تر از دامن خورشید «۱» گشت. در آن‌روز نیز به داب و آیین دیرینه و دستور و قانون پیشینه شیرینی و شیلان کشیده، بدان‌سان که دیده خرد «۲» دوربین و چشم «۳» عقل انصاف‌گزین از وفور آن حیران مانده، وضیع و شریف از آن موابد لطیف حظّی موفا و نصیبی مستوفا برداشتند و حصّه‌ای نیز به جهت تحصیل رضای خالق مار و مور از برای ادّخار مثوبات اخروی قسمت وحوش و طیور را در آن صحرا خرمن خرمن و توده توده گذاشتند.

ملک حسین میرزا و یوسف علی خان رضوی را با چهار نفر دیگر از رؤسای افغان مخلّع و جمیع امرا و خوانین به انعام خلاع مهر

شعاع مقطّع و خود نیز سر و بر انور را به حلیه تاج و وهّاج و قبای کیانی چون مهر (۱۸۰ ب) خاوری بیاراست و به عزیمت مقر کامرانی از بزم عشرت برخاست. از رباط طرق الی شهر چه از سپاهی و چه «۴» رعیت سواره و پیاده تماشاکنان و تهنیت‌گویان دورویه صف‌آرا گشته در بین صفوف ارباب طرب و مغنّیان خوش الحان رقص‌کنان و سرودگویان و میل‌گیران دسته‌بدسته به آیینی که دارند همه راه ترنم‌سرا و هنگامه‌آرا بودند و تماشاییان به نکات دلکش رنگین و کرشمه‌های «۵» شیرین و آواهای نمکین مرغ دل پیر و جوان «۶» را صید می‌نمودند. بدین ابّهت و ساز و کوکبه حشمت ارض اقدس از فر طلعتش رشک روضه رضوان و غیرت باغ جنان آمد.

سرافرازی یافتن یخشی محمّد خان و عظمای اوزبکیه و مرو شاهیجان «۷» به رکاب شاهزاده نصرت‌نشان «۸»

(۱۸۱ الف) یخشی محمّد خان از امرای اوزبک و اعاظم آنجاست «۹» و مردی مدبّر صاحب مدرک است و قرابتی نزدیک «۱۰» به جناب ناصر الدّین میرزا دارد و بعد از قتل

---

(۱). مج: افق.

(۲). مج: دیده دیده. دور «دیده» دوم خط کشیده شده.

(۳). مج: «چشم» ندارد.

(۴). مج: «چه» ندارد.

(۵). مج: کرشمهای.

(۶). مج: برنا.

(۷). مج: مرو شاهجان.

(۸). ملک: «عنوان» را ندارد.

(۹). مج: از اعاظم امرای اوزبک.

(۱۰). مج: قرابت نزدیکی.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۴۵

ایش محمّد خان راه نیابت و وکالت حضرت توره جان را به قدم اخلاص و ارادت می‌سپارد.

پس «۱» از آنکه متهوّران و متعصّبان مروشاهیجان، «۲» سپس قضیه ناگزیر ایش محمّد خان بر اوزبکیه، روزگار را شورانیده و متجنده بخارا به ضرب شمشیر جمعی را قتیل و بقیهٔ السّیف را گریزانیده، عرصه بر دولت توره جان تنگ و شیشه خودداریش به سنگ آمده، گزارش را به دربار اشرف عرضه داشت. و از جانب «۳» کارپردازان شوکت بهیّه تیمور خان مافی به تأدیب و تنبیه مرویان مأمور گشت و به حکم نافذ شاهزاده گردون احتشام جهال و اشرار مرو را گوشمالی به سزا داده یخشی محمّد خان که مرد روزگاردیده و «۴» درست‌پیمان بود و با جناب توره جان شیوه یک‌رنگی و یکتادلی را ظاهر می‌نمود، برحسب امر اشرف به رتق‌وفتق امور مروشاهیجان «۵» و نظم و نسق امور توره جان مأمور آمد. یک‌چندی به سعی و اهتمام اجتهادی در انضباط امور آن سامان نموده، چندان کاری از پیش نرفت و دایم در خرابی بند و سد آن خاطر ژولیده‌اش «۶» در اضطراب و تشویش تا در غرّه محرم «۷» همین سال به صواب‌دید و مصلحت توره جان عزیمت درگاه اقبال نموده، با دویست نفر از بقیه عظمای اوزبکیه و رؤسای ترکمانیه و کدخدایان و ریش‌سفیدان مرو، در نهم ماه مزبور به جولکای قوزغان رسیده، خبر ورود خود را بر پیشگاه ضمیر «۸» خسروانی عرضه داشتند. چون اساس تعزیت جناب «۹» ابا عبد اللّه الحسین- صلوات اللّه و سلامه «۱۰»- در میان بود، رای «۱۱»

اشرف تجویز ورود آنها را در روز عاشورا نفرموده، کارپردازان دولت والا دو روزی آن گروه را در آن صحرا متوقّف «۱۲» داشته، در «۱۳» روز یازدهم به تقبیل رکاب فیروزی قرین سرافرازی یافتند و مورد نوازشات خاطر «۱۴» اشرف آمده، از رنج راه آسایش گزین گشتند.

---

(۱). ملک: «پس» ندارد.

(۲). مج: مروشاهجان.

(۳). ملک: «و از جانب» ندارد.

(۴). مج: «و» ندارد.

(۵). مج: مروشاهجان.

(۶). مج: بژولیده‌اش.

(۷). مج: ۱۲۲۲.

(۸). مج: «ضمیر» ندارد.

(۹). مج: اساس عزاداری حضرت.

(۱۰). مج: و سلامه علیه.

(۱۱). مج: رأی ملک‌آرای.

(۱۲). مج: موقوف.

(۱۳). مج: «در» ندارد.

(۱۴). مج: «خاطر» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۴۶

مطالب یخشی محمّد خان چنانچه معروض رای خورشید انارت گردید سوای (۱۸۱ ب) سد بند متمنّیات دیگر داشت که می‌بایست لامحاله به عرض اقدس شهریاری رسیده باشد. بنابراین کیفیّت ورود یخشی محمّد خان با معارف اوزبکیه و عظمای مروشاهیجان «۱» را با مطالب ایشان به شرح و بسط عرضه داشت پایه سریر اعلی گشت.

حضرت صاحبقران گیتی‌ستان یخشی محمّد خان را به درگاه خسروانی طلب داشت.

شاهزاده بی‌همال پس از انتظام امر هرات و انضباط امورات آن صفحات که عطف عنان به مستقر اقبال فرمود همراهیان او را به نوازشات خسروانه نواخته و مطایای آمال هریک از اوزبکیه و ترکمانیه و مروزی را به عوارف مترادف خدیوانه گرانبار ساخته، با حصول کام و نیل مرام به علاوه دو هزار تومان نقد و جنس به جهت سرکار توره جان و بقیه ضعفا و ملهوفین مروشاهجان مرخص و مأمور به خدمتگزاری و موافقت امیر ناصر الدّین میرزا فرمود و یخشی محمّد خان «۲» چون اوضاعی درخور حال نداشت، همّت ابر خاصیت بر کارسازی و تدارک سفر او گماشته، به طریق و «۳» قانون قزلباشیه او را صاحب اساس و دستگاه لایق ساخته، با سازوبرگ تمام از ملبوسات نفیسه و اسب و یدک متعدده و شتر و قاطر و خیمه و خرگاه و سایر ضروریات بدانچه محتاج علیه بود به سرانجامی آن پرداخته به همراهی عسکر بیک نایب نسقچی‌باشی روانه درگاه خواقین امیدگاه اعلی‌حضرت خاقانی نمود.

شرف‌اندوزی نوّاب حسین قلی خان «۴» به روضه رضوان‌نشان و انتقال روح پاکش پس از مراجعت به دار جنان «۵»

در اوانی که مسوّد اوراق «۶» شرفیاب حضور خسرو آفاق و خدیو به استحقاق بود، نوّاب حسین قلی خان (۱۹۶) که پادشاه

فریدون‌فر را کهین برادر و پس از شنقار شدن پادشاه سعید

---

(۱). مج: مروشاهجان.

(۲). مج: «یخشی محمّد خان را نیز»

(۳). مج: «و» ندارد.

(۴). مج: حسنقلی خان.

(۵). ملک: «عنوان» را ندارد.

(۶). ملک: «مسوّد اوراق» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۴۷

شهید، محمّد شاه،- طاب ثراه- به حکم خسرو روزگار ممالک فارس را حکمران و صاحب اختیار بود «۱»، به اندک روزگاری به هوای نفس محال‌جوی و اغوای مشتی فرومایگان دون‌پایه قدم از جاده متابعت و فرمانبرداری بیرون نهاده، مرهٔ بعد اخری به هوس تاج و افسر طالب دیهیم و کمر گشته، چون طالب مجهول بود، بالاخره پس از مغلوبی و مخذولی چند، مژده جان‌بخشی یافته، جهان‌بین خود را بنابر باطل‌بینی در عنفوان جوانی بر سر «۲» ملک و افسر (۱۸۲ الف) گذاشت و چشمه امید خود را به تیره‌رایی و خیره‌چشمی در ایّام شباب به خار و خاشاک نادانی و زیان‌کاری انباشت. چون «۳» هوسش از صرصر قهر خسروی فرونشست و آتش افسرطلبی او به آب تیغ صاحب دیهیم به استحقاق منطفی گردید، خواهش زیارت بیت اللّه الحرام نمود، به جهات چند به شرف انجاح مقرون نگشت. متمنّی خاکبوسی آستان ملایک‌آشیان سلطان خراسان، علی ابن موسی الرضا- علیهما السّلام- شد. «۴» به عزّ اجابت تلقّی گردید. «۵»

نخستین وهله به حکم خدیو زمان راقم این حروف پریشان نوّاب خان را مهماندار و خدمتگزار آمد «۶» و در ثانی به علّت فراهم آمدن زوّار حرکت خانی را علتی پدید آمده به تعویق اوفتاد. این بنده برحسب حکم همایون، آدمی از جانب خود در رکاب خان گذاشته و چنانچه شرح داده شد خود به ایلغار عازم دربار جهان‌مدار اشرف گردید. پس از چند روز دیگر موکب خانی با هودج مهد علیا، والده مکرمه «۷» شیخ علی میرزا، به عزم زیارت خاک پاک طوس از دار الخلافه با دستگاهی شایان حرکت تا در بیست و ششم شهر شعبان المعظم «۸» وارد طرق و کوکبه اجلال شاهزاده کامکار با جمعی از خواص به استقبال عمّ نامدار و والده خویش «۹» نهضت پیرا و در دامن کوه طرق نظر به وفور عطوفت و مهربانی یکدیگر را در کنار عزّت کشیدند و «۱۰» از رنج راه و زحمت مفارقت حضرت پادشاه والده خود را پرسشی گرم نموده و

---

(۱). مج: «بود» ندارد.

(۲). مج: بر سر سودای.

(۳). مج: چون شعله.

(۴). مج: گشت.

(۵). ملک: نمود.

(۶). ملک: «آمد» ندارد.

(۷). مج: نوّاب.

(۸). مج: ۱۲۲۲.

(۹). مج: والده و عم نامدار خویش؛ ملک: و عم نامدار و ...

(۱۰). مج: «و» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۴۸

بالاتّفاق عنان در عنان یکدیگر عزیمت ارض اقدس فرمودند و در مدّت توقّف از طرفین که در معنی حکم مواحدت را داشت تعارفات و تواضعات بی‌کران به ظهور آمده، به تخصیص حضرت شاهزاده والاجاه در استرضای خاطر عمّ نامدار و والده عفّت شعار خود به اقصی الغایت کوشیده «۱» تا اینکه مدّت توقف «۲» را زمان حرکت رسید، تهیّه سفر و تدارکات راه «۳» را چنانچه شایسته و درخور «۴» دید سامان و ترتیب داده، به مشایعت عمّ نامی و والده گرامی قدم‌رنجه فرموده، از آنچه گذشت همّت سرشارش عذرخواه آمده و در «۵» ذهاب نیز به طریق ایاب مهماندار کارگزار «۶» تعیین گشته که در جمیع منازل تهیّه ضروریات و مایحتاج ایشان نماند.

پس از آنکه از مراحل خطرناک (۱۸۲ ب) بسطام به سلامتی عبور کردند، طریق رجعت و راه معاودت پیمودند. «۷» از اتّفاقات در بعضی از منازل سبزوار شراب مرض مهلک در مزاجش خمار آورده، وجود شریفش از جاده اعتدال منحرف و صداع قوی در مزاج با ابتهاجش طاری گشته تا در منزل ده ملّا من اعمال بسطام آن تهمتن توان رویین‌تن روان از رکض و تحویل [متعذر] «۸» و از سواری دوام عاجز «۹» آمده، ناچار توقّف اختیار نموده، اطبّایی که همراه بودند از پی معالجه دفاتر تدبیر و طوامیر استعلاج را گشوده، روزبه‌روز ضعیف «۱۰» را قوی و قوی را ضعیف می‌دیدند تا رفته‌رفته بدن بی‌بدیلش به بستر مرگ افتاده، آثار سرسام از وجنات احوالش مشاهده و امارات مرگ از بشره مبارکش ملاحظه رفت. اطبّا از معالجه‌اش مأیوس و احبّا از زندگانیش نومید گردیده، دست از علاج او شسته و از مداوایش پا کشیدند «۱۱» تا پس از چند روز که پیوسته از صداع و شدّت مرض نالان «۱۲» و از ناسازگاری دور زمان بر جوانی و ناکامی خویش گریان بود، طایر روح شریفش که حمامه باغ اقبال بود به

---

(۱). مج: کوشید.

(۲). ملک: درست خوانده نمی‌شود.

(۳). مج: تدارکات راه و تهیه سفر.

(۴). درخور و شایسته.

(۵). مج: «و» ندارد. در زمان.

(۶). ملک: کارگذار.

(۷). مج: پیماید.

(۸). ملک: جای کلمه خالی است؛ مج: عاجز.

(۹). مج: متعذر.

(۱۰). متن: ضعف.

(۱۱). مج: و پا از مداوایش کشیدند.

(۱۲). مج: از شدت صراع نالان.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۴۹

اعلی علیّین پرواز و طاوس جان عزیزش که خو کرده بوستان اجلال بود با مرغان شاخسار طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ (۱۹۷) دمساز گشت. کبوتر عمرش قفس تن را شکسته به مبرج معهود طیران نمود و عندلیب زندگانیش به جانب بوستان قدس بال رحلت گشود.

از تنگنـای قیود این عـالم فـانی رست و از کشـمکش گرفتاری این دهر بی‌مـدار خلاصـی یافت. بساط زنـدگانی ازین رباط عاریتی درچیـد و اسـباب حیات «۱» ازیـن خانقـاه دو در بیرون کشـید. جـان گرامیش از دمـدمه و افسـون هنگامه‌طلبـان فراغت‌گزین و روح پرفتـوحش از مصـاحبت پر ریـو و رنـگ ابنـای زمـان به مخـالطت حور العین به خلـد برین خرامیـد. دست بی‌نیـازی بر دنیـای بی‌وفا برافشاند و پشت پای استغنا بر تجملات دهر دون زده دو اسبه به عشرتکده قصور رضوان و باغ جنان راند. چشم روزگار بر جوانیش خون گریست و دیده ایّام از حسـرت ناکامیش چون جیحون گردید. احرار را به «۲» ماتمش خون دل از دیده فروچکید و ابرار را از مصیبتش سرشک اندوه از دیده بر رو «۳» دوید. آسمان ازین غم (۱۸۳ الف) خون ناب بارید و مرغ چمن بر جوانیش بزارید. بلبلان بهـار از مرگش به الحان مختلف نوحه‌سـرایی آغاز نمودنـد و خـدّام حریم حرمتش گیسوان معنبر به ماتمش گشودنـد. «۴» جواریان شبسـتان عصـمتش ازین مصیبت پیراهن صبر در «۵» بر چاک کردنـد و سـراریان تتق طهارتش ازین غصه خاک بر سـر ریختنـد. «۶» رخسارگان گلرنگ به پنجه حسـرت خراشیدند و چهرگان گلنار «۷» به سـیلی غم و تپانچه «۸» عزا نیلوفری نمودند. اشک خونین از نایژه دیده به دامان روان بود و فریاد نوحه و فغان ناله از زمین به آسمان و مضمون این ابیات جگرسوز را سرایان:

شعر

زیر گِل تنگدل ای غنچه رعنا چونی بی‌تو غرقه به خونیم تو بی‌ما چونی

سلک جمعیّت ما بی‌تو گسسته است ز هم‌ما که جمعیم چنینیم، تو تنها چونی

---

(۱). مج: حیاة.

(۲). مج: از.

(۳). مج: برو.

(۴). ملک: «گشودند» ندارد.

(۵). مج: از.

(۶). مج: بر سر خاک. «ریختند» ندارد.

(۷). مج: گلنارگون.

(۸). ملک: تپانچه.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۵۰

افسوس از نهال قامت موزونش که در عین شـباب از تندباد قهر اجل از پا درآمد و دریغ از شکوفه زندگانیش که ناشکفته از صرصر خزانی فروریخت. حیـف از آن سـرو جویبـار فتـوت که از دم‌سـردی مهرگـان مرگ شـاخ و برگش به یکبـارگی خشـک گردیـده، بی‌طراوت ماند و آه از آن گلبن گلستان «۱» جوانمردی که تأثیر برودت دی اجل برگ و بارش ریزان گشته، از نضارت افتاد.

مرثیه: «۲»

در میغ نهفته مه دو هفته دریغ است‌در گل قد آن سرو فرورفته دریغ است

سروی که همی شد تنش آزرده ز گلبرگ‌فریاد که بر «۳» خاک لحد خفته دریغ است

آن «۴» سنبل مشکین شکن بر شکن اواز صدمه باد اجل آشفته دریغ است سپهرا تا به کی با آزادگان بر سر کینی و جوانمردان را از روی دشـمنی در کمین. تـا به چنـد بـا احرار بر سـر جوری و بـا ابرار بر سـر خصومت. چین در چین بـا کـدام همیم راد نرد مخالفت نبـاختی و دل کـدام‌یک از صاحبان کف جواد را از کینه‌بری و طرّاری خون نساختی. از چرخ مقامر «۵» چشم بهبودی «۶» و خوشی داشتن تخم بر شوره‌زار کاشتن است و از فلک مشعبد امید یاری و توقع دوستداری خاک بر دیده انباشتن.

شعر «۷»

جهان گر گشاده کند راز خویش‌نماید به تو شیب و افراز خویش

کنارش پر از لاله‌رویان بودبرش پر ز خون سواران بود

پر از مرد دانا بود دامنش (۱۸۳ ب)پر از خسروان چاک پیراهنش

یکایک ورق‌های ما زین درخت‌به زیر اوفتد چون شود باد سخت

مقیمی نبینی «۸» درین باغ کس‌تماشا کند هریکی یک نفس

فلک در بلندی، زمین در مغاک‌یکی طشت پرخون، یکی پر ز خاک

نوشته درین هردو آلوده طشت‌ز خون سیاوش یکی سرگذشت

---

(۱). مج: بوستان.

(۲). مج: شعر.

(۳). مج: در.

(۴). ملک: وان.

(۵). متن: مغامر.

(۶). مج: بهبود.

(۷). ملک: ندارد.

(۸). متن: نه‌بینی.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۵۱

بعد ما به تجهیز و تکفین او پرداخته، اسباب راه و محفّه را آماده ساخته، پس آن نعش محفوف به رحمت حیّ لایموت را به آیین تمام به مزار فایض الانوار امامزاده واجب التعظیم لازم التکریم، حضرت شاه عبد العظیم- علیه و علی آبائه التحیهٔ و التسلیم- رسانیده، خاطر مبارک شاهنشاهی ازین غصه غبارآلود کدورت و ملال و دل همایون حضرت ظلّ اللهی ازین واقعه قرین اندوه و کلال گردید. از تطاول زمانه و دستبرد ایّام در پناه تحمّل ایزد دادار و از جور ایّام و ناسازگاری «۱» روزگار التجا به کنف شکیبایی و اصطبار «۲» برده، «۳» به‌جز حمد و شکر از زبان مبارکش شنیده «۴» نمی‌گشت و به غیر از ستایش و نیایش باری «۵» بر لسان الهام ترجمانش سخنی «۶» مکرّر نمی‌گذشت. نعش «۷» آن مرحوم مغفور را در کمال عزّت «۸» به جانب نجف‌اشرف روانه «۹» فرمود و «۱۰» از روی لطف و مهربانی با پادشاه سعید شهید- انار اللّه برهانه- و مرحومه مغفوره رضوان جایگاه، مهد علیا، در یک ایوان ضجیع و همخوابه نمود و اولاد و احفادی که «۱۱» در عالم نابینایی و ناکامی «۱۲» به خان خلّد مکان عطا و چشم او را بدین عطیّه قرین سناوبها داشت، همگی آنها را به طریق شاهزادگان عظام مورد تربیت و التفات ساخته، به جهت هر یک چاکر و خدمتکار «۱۳» و مواجب و مرسوم و اخراجات زیاده بر عهد پدر نامدارشان تعیین رفت و چهره هریک ازین عطیّه نامتناهی چون گل بشکفید و لب هرکدام ازین مواهب بی‌کرانه بخندید. یفعل اللّه ما یشاء و یحکم ما یرید.

مخالفت اسماعیل خان عرب عامری در جندق به توهّمات نفس بهانه‌طلب

اسماعیل خان عرب عامری، حاکم جندق «۱۴»، اگرچه در بدو طلوع آفتاب «۱۵» این دولت جاوید قرار حلقه بندگی و عبودیت را در گوش کشیده، در سلک امرای عظام و صوفیان

(۱). مج: «ناسازگاری» ندارد.

(۲). مج: صبر و شکیبائی.

(۳). ملک: «برده» ندارد.

(۴). مج: مبارکش چیزی دیگر.

(۵). مج: «باری» ندارد.

(۶). مج: سخن.

(۷). مج: و نعش.

(۸). مج: عزت و احترام.

(۹). مج: روان.

(۱۰). ملک: «و» ندارد.

(۱۱). مج: که خداوند عالم.

(۱۲). مج: ناکامی و نابینایی.

(۱۳). مج: خدمتگزار و اتالیق.

(۱۴). ملک: «حاکم جندق» ندارد.

(۱۵). مج: «آفتاب» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۵۲

ارادت فرجام انتظام داشت و در محاصره قلعه بم، چنانچه ایمایی به آن شده، مراسم مردی و مردانگی و لوازم کوشش و فرزانگی را چنانچه (۱۸۴ الف) شایسته حال او بود به ظهور رسانیده مورد نوازشات بی‌غایات شاهانه گردیده بود و «۱» لیکن بی‌سببی ظاهر و ظهور امری منکر از اثر بخت بد و تأثیر طالع زبون و یا از راه سودای فاسد و وسوسه جنون پرده غفلت و پندار چشم ناهوشیارش را از حقوق نعمت‌های پادشاهی و شکر مرحمت‌های شاهنشاهی پوشانیده، ناگهانی عصابه عصیان بر سر بست و در بیابان بی‌آب و نان جندق و حصار خیبر آثار بیابانک به متانت حصار و رزانت جدار و استظهار مشتی پیاده و سوار اعراب بیابان‌گرد موش‌خوار نشست.

مثنوی «۲»

برگردد بخت از آن سبک رای‌کافزون ز گلیم خود نهد پای

مرغی که نه اوج خویش داردهنجار هلاک خویش دارد

نیکو مثلی زد آن سپه‌دارکاندازه کار خود نگه‌دار

انجیر فروش را چه خوش‌ترکانجیر فروشد ای برادر

بر پایه قدر خویش نه پای‌تا بر سر آسمان کنی جای

یاری که نه کار خود بسنجداز پیچش «۳» کار خود برنجد هرچند از جانب امنای دولت قاهره پرتو استمالت بر و جنات احوالش می‌تافت، از مهابت قهر قهرمانی و از بیم سخط خسروانی روزبه‌روز توهّم و هراس و دم‌به‌دم یأس و بأس بر باطن خاطر رمیده‌اش بیش‌تر از پیش‌تر استیلا می‌یافت. اصلا به مژده عفو و امان قرین استظهار و اطمینان نمی‌گشت و به هیچ‌وجه به گرد سراپرده متابعت و ایلی نمی‌گردید، تا آن‌زمان که شراره غضب دوزخ شرار شاهنشاه «۴» دشمن‌شکار به احتراق بخت عمر آن ستاره سوخته زبانه زدن گرفته، کربلایی باقر انزانی استرآبادی که جوانی شیر صولت و

(۱). مج: «و» ندارد.

(۲). مج: شعر.

(۳). بخشش.

(۴). مج: شهنشهاه.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۵۳

بهادری پلنگ خصلت بود و «۱» در چنگ تهوّرش «۲» اژدها چون مور و پیل چون صعوه می‌نمود و در سلک غلام پیشخدمتان سرکار همایون انتظام داشت برحسب حکم خاقانی رایت استیصال و علم اضمحلال آن شوریده‌حال را با فوجی از ابطال رجال برافراشت. پس از ورود به «۳» جندق آب بر خندق صبر و سکونش بسته، حصار پایداریش را ویران ساخت و نخست تیری که از کیش مردی و دلاوری به زه آورده، دست مغالبت گشود، فتح قلعه رزین «۴» و محکمه متین جندق بود که یک اسبه (۱۸۴ ب) بر تسخیر آن رخش جلادت تاخت و به زور صرف از اثر نیروی اقبال بی‌زوال خدیو بی‌همال تصرف نمود. اسماعیل خان از روی اضطرار روی گریز به مأمن مستحکم بیابانک که از آن محکم‌تر و متانت و رزانتش از آن بیش‌تر «۵» و به ذخیره فراوان و اسباب شایان مشحون و به مردان کاری و پیادگان کارزاری مملو و محشو بود، آورده، در آنجا متحصّن شد و مدّت‌های ممتد و زمانی دراز فیما بین نایره قتال و آتش جدال در «۶» التهاب و سفرای تیر و پیکان «۷» جگر شکاف از طرفین درآمد و شد و شتاب بود «۸» و همواره در مکامن کین بر یکدیگر می‌تاختند و به‌قدر میسور در کسر شوکت باهم رایت نبرد می‌افراختند. روزبه‌روز آثار خیرگی بر وجنات احوالشان ظاهر و علامات نکبت و زیاده‌سری از ناصیه مآل‌شان باهر بود. چون جندق در سامان عراق و خراسان واقع و بنابر سرحدّیت و قربت جوار به ولایت شرقی مناسبتش بیش‌تر است، بنابراین در جزو میانه او و اعراب خراسان مراوده اتّفاق افتاده، غایبانه او را به نان‌پاره و مشتی جو مدد می‌دادند. این معنی را کربلایی باقر دریافته از کارپردازان شوکت علیّه شاهزادگی متمنّی رفع آن حادثه و استمداد گردید. برحسب استدعای او از جانب اشرف محمّد علی بیک غلام کزازی که «۹» در مراسم کمان‌داری و جان‌بازی تیرش را «۱۰» همه در شب تار دیده مار هدف بود، در دفع آن غائله به معاونتش مأمور ساختند «۱۱» و بر اثر آن محمّد کریم خان شادلو، غلام پیشخدمت سرکار والا،

(۱). ملک: «و» ندارد.

(۲). ملک: «تهورش» ندارد.

(۳). ملک: «به» ندارد.

(۴). مج: رضیین.

(۵). ملک: و به متانت و رزانت از آن بهتر نبود.

(۶). مج: «در» ندارد.

(۷). مج: «و پیکان» ندارد.

(۸). مج: درآمد و شد شتاب داشت.

(۹). ملک: «که» تکرار شده.

(۱۰). مج: «را» بعد از مار آمده است.

(۱۱). مج: آمد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۵۴

که جوانی کاردان است با فوجی از دلیران به امـدادش روان شدند. «۱» چون اسـمعیل خان خود را در چهار موجه بلا و افواج مرگ را از شـش جهت متوجه خـود دیـد، از راه چـاره سـگالی و اضـطرار التجـا به ظـلّ عنـایت و سـایه عـاطفت شـاهزاده نامـدار آورده، درخواست جرایم و عذر مآثم خود را به وساطت التفات اشـرف از درگاه جهان‌پناه خسروانه نمود. «۲» نوّاب اشرف جناح عاطفت بر فرق حاکم جندق گسترده او را به مراحم عالم شـمول شهریاری امیدوار و به عوارف مترادف اشرف قرین استظهار ساخته، احضار به رکاب نصرت‌شعار فرمودند. «۳» چون از اعمـال ناصواب خود توهّم بسـیاری داشت (۱۸۵ الف) به جهت امتحـان و حصول اطمینان میر رفیع خان ولد خود را با جمعی از مشاهیر اعراب روانه رکاب سعادت انتساب ساخته و چشم و دل را در راه انتظار «۴» گذاشت.

مصراع «۵»

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

میر رفیع خان شـرفیاب حضور سعادت دستور و از جام نوازش و ساغر اصطناعات شهزاده منصور مست و مخمور گردیده، به انشراح و انفسـاح خـاطر مرخص و پـدر را به ظهور التفـات و وفور توجّهات اشـرف امیـدوار و به همراهی یکی از اقارب مسوّد اوراق که از جانب مرحمت جوانب اشـرف به دلجویی و اطمینانش مقرّر گشـته بود، عزیمت دربار شهزاده نامدار نمود. برحسب حکم اشرف «۶» کربلایی باقر نیز بساط مخاصمت را درنوردیده، با آن پیر صافی «۷» ضمیر صوفی نهاد سماط و داد گسترده، موافقانه با او رفیق راه و درین عزیمت همراه گردید.

در اوانی که راقم حروف از دربار گیتی‌مدار خسـروانی رخصت انصراف حاصل و مرحله‌پیمای صوب حضور ساطع الضیای شاهزاده «۸» نصرت مبانی بود، در مرحله شریف‌آباد

---

(۱). مج: شد.

(۲). مج: گردید.

(۳). مج: فرمود.

(۴). مج: انتظار و وصول این خبر.

(۵). ملک: ندارد.

(۶). ملک: «اشرف» ندارد.

(۷). ملک: صوفی.

(۸). مج: اشرف.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۵۵

آنهـا را ملاقات و بالاتّفاق عازم رکاب شـهزاده والا صـفات و پس از ادراک حضور اقـدس کربلایی باقر به اصـطناعات غیرمحصور اشرف عزّ اختصاص یافته، شرف استرخاص حاصل و به درگاه جهان‌پناه اعلی عنان گرای شده، عریضه حضرت شاهزادگی «۱» را به نظر خورشـید اثر خسـرو بحروبر رسانیده، مراتب حال را کماکان معروض رای مهر ضـیای صاحبقرانی داشت. از طرف زاهر الشـرف «۲» همایون منشور قضانمون مشـعر بر عفو زلّات حاکم جندق به سـرافرازی شهزاده آفاق صادر و امر شد که اسماعیل خان را خلعت عفو و امـان پوشـیده روانه درگـاه آسـمان جاه سـلطانی نمایـد، خـدیو والاصـفات به دلجویی حاکم جنـدق، عباس خان بیات قوللر آقاسی، را «۳» به همراهی او مأمور به دار الخلافه طهران فرمود، شاهنشاه «۴» عالم‌پناه بنابر رضاجویی خاطر عاطر قرّة العین سلطنت و نور دیـده خلافت زلّات و هفوات اسـماعیل خان را که قابل گذشت نبود به ذیل عنایت «۵» و اغماض پوشـیده، او را به جان و مال و

ناموس و عصمت «۶» امان داد و ابواب منتهای منّت بر چهره روزگارش (۱۸۵ ب) گشاده و اسباب معاش «۷» و زندگانیش به علاوه «۸» آنچه از بخت نکوهیده متوقّع نبود مهیّا و آماده و با اولاد و احفاد خود برحسب حکم قضا مفاد در دار الخلافه مأمور به توقف آمده، چون چهار سال در آنجا متوقّف بود، پس از آن به تلافی ایّام موقوفه مأمور به آذربایجان شده که با ادّخار مثوبات اخروی در غزای روسیه سعادت‌اندوز و در جهاد با کفره روس «۹» بی‌ناموس نیک‌روز آید. و الی حال که سیّم شهر ربیع الاولی ۱۲۲۸ «۱۰» است در خدمت نایب السّلطنه به غزا و جهاد مشغول و اختتام کارش به نیّت باطنیش «۱۱» مأمول است و خدمت ولایت جندق و بیابانک به ذو الفقار خان دامغانی مفوّض و موکول.

---

(۱). مج: شهزادگی.

(۲). مج: قرین الشرف.

(۳). مج: سرکار را.

(۴). مج: شهنشاه.

(۵). مج: بخشش.

(۶). مج: عصمت و ناموس.

(۷). ملک: «معاش» ندارد.

(۸). مج: به ضمیمه.

(۹). مج: «روس» ندارد.

(۱۰). ملک: «۱۲۲۸» ندارد.

(۱۱). مج: باطنش.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۵۶

تمنّای شهزاده فیروز «۱» بخت به دربار خاقان فیروزه تخت

چون از ابتدای تسخیر ارض اقدس تا منتهای پنج سال کامل موکب منصور شهزاده سیاوش شمایل در انتظام امور خراسان مشغولی داشت و همگی همّت والا ـ نهمت خسروانه در انضباط و انتساق ولایات قریبه و بعیده گماشت که به عون و عنایت باری و مراحم نامتناهی شهریاری کارهای معظم از اثر تیغ غزا افزایش ظاهر و هویدا و امرهای عمده با حداثت سن از آثار رای صایب و فکر ثاقبش در ممالک شرق پیدا و آشکار «۲» گشت که سلاطین وافر تمکین را به «۳» عمری میسّر نگردید «۴» و خسروان صاحب نگین را به روزگاری نصیب و روزی نیامد. با اینکه همه امورش بر وفق خواهش منتظم و ولایات متصرّفه‌اش در نهایت آراستگی منتسق بود، هراوقات که تمنّای ادراک سعادت حضور فیض گنجور پادشاهی را می‌نمود و از جانب مرحمت جوانب اشرف «۵» ممنوع می‌آمد و زمانی که اظهار شوق ملاقات برادران والاگهر و شاهزادگان بلنداختر را می‌فرمود به هروسیله که بهانه‌جو می‌گردید و تمسّک می‌جست «۶»، دست رد بر سینه‌اش «۷» می‌آمد تا در اوانی که عم نامدار و والده کامکارش به ارض مینو آثار بهره‌یاب گشتند، مراتب شوق و آرزوی لقای سعادت التقای «۸» خسرو کشورگشا و شاهزادگان مهر لقا آن حضرت را برین داشت که دست استشفاع «۹» بذیل توسط مهد علیا، والده ماجده‌اش، زده متمنّی گردید که در حین استشراف حضور اقدس مستدعی احضارش شود و شاهد استدعای خود را «۱۰» (۱۸۶ الف) عریضه ملفوفه‌ای به خط مبارک به این مضمون در درگاه سپهر نمون نگاشت و به امنای شوکت ابد مقرون نیز صفحه طراز گشت و صریح نوشت که چندسال است که از آستان سدره مثال خسروانی دورم و از نعمت

فیض‌یابی بزم ارم نظم صاحبقرانی مهجور. هرچند مستدعی ادراک شرف حضور باهر النور اعلی گشتم، به جواب مطلب خود فایض نشدم و هرقدر که استدعای فیض‌یابی

---

(۱). مج: جوان.

(۲). مج: آشکار و پیدا.

(۳). مج: در.

(۴). ملک: نکرد.

(۵). مج: جوانب خدیو دوران.

(۶). مج: وسیله و بهانه که متمسک می گردید.

(۷). مج: بر سینه تمنایش.

(۸). مج: سعادت القای.

(۹). ملک: استفشاع.

(۱۰). مج: «را» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۵۷

انجمن بهشت‌آیین معلّی کردم، «۱» به منتهای مرام و نیل مراد خویش فایز نیامدم. چنانچه این نوبت نیز دست رد بر سینه ملتمس گذارند و ازین عطیّه عظمی محروم دارند، به تاج وهّاج شهنشاهی و اورنگ آسمان پایه اعلی‌حضرت ظلّ اللهی که بدون فرمان همایون و بی‌اذن خدّام بارگاه سلطنت روزافزون عزم ادراک آستان علیّه و این عزیمت «۲» فسخ نخواهد شد که دست شوق کعبه بارگاه خلافت گریبانگیر است و وفور «۳» اشواق خاطر صداقت مظاهر ازین حرکت بی‌اختیار عذرپذیر. چون این عریضه و مراسلات و احکام به درگاه شهنشاه سکندر غلام و شهزادگان عظام رسید و مهد علیا نیز در خلأ و ملأ در بندگی حضرت کیوان بسطت محرّک آن گردیده، بنابراین خدیو بهرام انتقام نظر به الطاف خسروانه و اعطاف خدیوانه پذیرای تمنّای شاهزاده «۴» والامقام گشته، از موقف جلالت و مکمن نبالت احکام علیّه و اوامر جلیّه با ظهور مراحم شاهانه و عوارف پادشاهانه در کمال شوق و اشتیاق و نهایت مرحمت و اشقاق به احضار شاهزاده نامدار صادر و به مصحوب کربلایی حسین بیک کتول مرسول گردیده و در غرّه شهر ذیحجهٔ الحرام «۵» چاپار مزبور نایب قم که مرتبه پیش‌خدمتی «۶» سرکار اعلی داشت با اوامر قضا نظام به خدمت نوّاب اشرف سرافراز شده، خدیوزاده والاشأن از صدور احکام علیّه و مضامین فرح آیین آن فرحان و شادان و از مساعدت بخت بلند خویش نازان گردید. «۷»

عزیمت موکب اقبال به درگاه خاقان بی‌همال و استشراف ناصر الدّین میرزا به خدمت «۸» شهزاده مظفرلوا

چون امیر ناصر الدّین میرزا والی مرو شاهیجان، چنانچه وقایع حالات او مکرّر درین صفحه مبسوطا سمت نگارش یافته، درین مدّت به استعانت (۱۸۶ ب) و اشفاق شهزاده آفاق خوشدل و شادمان و گذران او و اهالی آن سامان به التفات و احسان اشرف و وظایف

---

(۱). مج: گردیدم.

(۲). مج: «و این عزیمت» ندارد.

(۳). مج: «وفور» ندارد.

(۴). مج: شهزاده.

(۵). مج: ۱۲۲۲.

(۶). مج: غلام پیشخدمتی.

(۷). ملک: «گردید» ندارد.

(۸). مج: به شرف ملازمت.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۵۸

مستمرّه که ماه به ماه در وجه او «۱» و «۲» قاطبه سکنه مرو از شیعه و اوزبك و ترکمان برقرار بود، «۳» پس از استجماع و «۴» احضار موکب ظفر شعار شاهزاده نامدار به دربار جهان‌مدار شهریاری و اطلاع بر اختلاف آرا و هوای اعیان اوزبکیه و مروزی تزلزل به ارکان کاخ ثبات و قرارش راه یافته و تخلخل در بنیان قصر خاطرش افتاده، بی‌اختیار با پنجاه نفر سوار «۵» به عزم ملاقات و شرف خدمت «۶» شاهزاده بهمن وقار بار بر راحله عزیمت بسته به «۷» طریق مقصد در «۸» سرعت سیر و رکض دوام‌گر و از باد صبا برده، با اینکه احتیاط تمام از عنان‌گیری و ممانعت ترکمانیه راه‌نشین که مانع عزیمت او بودند داشت، از شام تا بام و از صباح تا رواح راه و بی‌راه را به قوایم هامون فرسای ختلیان «۹» راهوار «۱۰» بیابان خرام بریده، پس از سه روز که چهاردهم شهر ذی حجهٔ الحرام «۱۱» باشد، ناگهانی وارد ارض فیض مبانی و به ملاقات شهزاده «۱۲» والا صفات فرق مباهات به اعلی مدارج سماوات افراخت و به انواع مکارم و اصطناعات اشرف بهره‌مند و کامیاب آمده، به شرح مراتب حالات خویش پرداخت و از طول و «۱۳» امتداد توقّف یخشی محمّد خان در درگاه سپهر بنیان و اختلال اوضاع آن سامان و دلتنگی خود شمّه [ای] را در خدمت اشرف اظهار و در ضمن آن بنابر گرفتگی خاطر پریشان قطرات اشک «۱۴» بر صفحه عارض گلنارگون روان و از ترشّح سحاب مژه اوراق گلبرگ طری را پرژاله ساخت. حضرت اشرف در مقام دلجویی او درآمده، چنانچه شیوه خسروان بختیار و دولتیاران کامکار است، به جبر شکستگی حالش پرداخت و او را انیس بزم خاص و ندیم انجمن فیض اختصاص نموده، به دست مرحمت همه اوقات غبار کدورت و ملال از چهره خاطرش می‌زدود و به سرپنجه عنایت عقده کربت و گره ملال از رشته گره اندر گره دلش می‌گشود و لحظه [ای] بی‌وجود آن نقاوه خاندان چنگیزی نمی‌نشست و دمی بی‌حضور آن زبده دوده قاآنی در

---

(۱). ملک: «او» ندارد.

(۲). مج: «و» ندارد.

(۳). ملک: «بود» ندارد.

(۴). مج: استماع.

(۵). مج: از سوار.

(۶). مج: به عزم شرف ملاقات.

(۷). مج: «به» ندارد.

(۸). مج: و در.

(۹). ملک: جنیبان.

(۱۰). مج: «راهوار» ندارد.

(۱۱). مج: ۱۲۲۲.

(۱۲). مج: شاهزاده.

(۱۳). مج: «و» ندارد.

(۱۴). مج: اشک مروارید سان.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۵۹

محفل مرام «۱» مدام از دست ساقی گل‌فام نمی‌گرفت، و همّت آسمان نهمت (۱۸۷ الف) به دار کریمان والا منش و فرمانروایان «۲» همّت‌پژوه قرار داد، خاطر همایون به رسم مهمان‌نوازی گماشت و اسباب بزرگی و مواد حشمت او را به قانون ملوک عالی‌نژاد از اسبان تازی با ساخت مرصّع «۳» و مفروشات رنگین و اوانی ملمّع و باقی ضروریات از هرچه در کار بود عنایت فرمود و او را بر ملک حسین میرزا مقدّم نشانیده، خاطر اندهناکش را از وسوسه بی‌اوضاعی و «۴» غربت و مخمصه کدورت و کربت و هجرت از یار و دیار و خویش و تبار ایمن و مطمئن گردانید.

به شوق هم‌عنانی درین سفر به رکاب سعادت انتساب شهزاده فرخنده اختر به درگاه شاهنشاه فریدون‌فرّ خود را فراموش و به تمنّای شرفیابی حضور باهر النور خسرو فلک بارگاه خورشید «۵» افسر شاهد خوش‌دلی را در آغوش داشت و لیکن شاهزاده والاشأن عزیمت او و سایر امرای خراسان را درین سفر به سبب بعضی جهات مناسب ندانسته همراهیان توره جان هریک را به ظهور مکرمتی خاص خوشدل و شادمان ساخته، امر به توقّف او فرمود که در خدمت شکوفه چمن عزّت و جلال و غنچه گلبن دولت «۶» و اقبال اللّه قلی میرزا به‌سر برده، مترصد فرح و فرج از ورای پرده غیب باشد. پس اشارت رفت که کارگزاران سرکار اشرف علی اسرع الحال به تهیّه و تدارک سفر خیر اثر کوشیده اسباب راه مهیّا دارند و به تعجیل به جانب کعبه مقصود روآرند. «۷» برحسب امر علیّه در بیستم شهر ذیحجه «۸» همین سال پیشخانه اشرف را در صحرای طرق کشیده، خیام دولت را برپا و رایت نصرت انتمایش «۹» پس از چهار روز دیگر محفوف به عنایت داور یکتا از ارض فیض‌بخشا به عزیمت آستان‌بوسی درگاه جهان‌پناه معلّی به مراسم توديع روضه «۱۰» ثامن ائمه هدی- علیه التحیة و الثنا- فراغت گزین و

---

(۱). مج: محفل کامرانی جام.

(۲). مج: فرمانفرماییان.

(۳). مج: مرصع و ملبوسات خاصه.

(۴). مج: «و» ندارد.

(۵). مج: جمشید.

(۶). ملک: «دولت» ندارد.

(۷). ملک: روان.

(۸). ملک: ۱۲۲۲.

(۹). مج: انتما.

(۱۰). مج: «روضه» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۶۰

فیض‌یاب آمده، به منزلگاه طرق پرچم سعادت گشود و ساحت آن وادی را «۱» از انتصاب قباب سرادقات عزّ و شأن و خیام میمنت نشان رشک روضه ارم نمود و در آن مکان نزهت‌نشان «۲» به رسم معهود صمصام نیام دولت علیا و شبل ضرغام شوکت والا دوحه «۳» حدیقه اقبال و ثمره شجره اجلال، اللّه قلی میرزا، را به نیابت ممالک محروسه «۴» سرافراز و محمّد خان قاجار را به خدمت (۱۸۷ ب) و «۵» اتابکی او از اقران مرتبه امتیاز بخشیده، کارکنان و امنای بلندمرتبه «۶» دولت را در خدمتش بازداشته اخراجات امیر توره

را چنـانچه درخور بود و از شأن چنان میزبانی فراحال چنین میهمانی لایق می‌نمود، از «۷» هرباب معین و او را خواهی‌نخواهی راضی و در نزد پسر سعادت افسر خویش گذاشته، همّت بر سازوبرگ سفر خیر اثر گذاشت.

راقم حروف اگرچه پس از مراجعت از دربار کیوان‌مدار خسروانه عارضه صعبی رو داد «۸» که از زنـدگی مأیوس بود، و لیکن در اوان حرکت موکب «۹» مسعود فی الجمله صحّتی قرین حال گردیـد، و بـا اینکه از سواری متعـذّر بـود، زحمت سفر را چون در ملازمت رکاب اشرف از جمله سعادات می‌دانست بر راحت حضر راجح شمرده، سایه‌آسا «۱۰» در موکب فرخنده روان و چون غبار افتان و خیزان شده، از بخت مساعد ممنون و اختر اقبال خویش را ازین نعمت مرهون آمد.

شعر «۱۱»

فرخنده طالع که بود در رکاب توخرم ولایتی که آنجا سفر کنی به حکم «۱۲» شهزاده مظفرلوا ملتزمین «۱۳» رکاب فیروزی قرین را رفیق و به شوق «۱۴» عازم طریق گشت.

---

(۱). ملک: «را» ندارد.

(۲). ملک: «نشان» ندارد.

(۳). مج: «دوحه» ندارد.

(۴). مج: محروس.

(۵). مج: «و» ندارد.

(۶). مج: کارکنان و متکلفان مهام.

(۷). مج: و از.

(۸). مج: داده.

(۹). ملک: «موکب» تکرار شده.

(۱۰). مج: سایه‌آسای.

(۱۱). ملک: ندارد.

(۱۲). مج: حکم نافذ.

(۱۳). مج: ملتزمان.

(۱۴). مج: شوق تمام.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۶۱

تحریک اعلام نصرت التصاق به طرف «۱» عراق پس از تعیین نیابت شاهزاده کامکار اللّه قلی میرزا

چون روزی دو سه در صحرای طرق به جهت قرارداد ممالـک و انتظام و انتساق امور رعایا و مسالک توقّف «۲» اتفاق افتاد، موکب مسعود شهزاده بلنداختر پس از فراق از نظام بخشی ملک و کشور و «۳» بعد از انتظام و انضبـاط آن بوم و بر جناح حرکت به سمت مقصود گشاد.

مثنوی «۴»

به روزی که نیک‌اختری یار بودرخ بخت و دولت نمودار بود

گزیـده‌ترین روزی از روزگارچو «۵» عیـدی همایون به فصل بهار مواکب اقبال خـدیو بی‌همال با کمال آراسـتگی و ابّهت استمداد

همّت از روح مطهر ثـامن «۶» ائمـه اثناعشـر «۷» حجـۀ اللّه الاـكبر، على ابن موسـى الرضـا- عليه السـلام- نمـوده بر اشـهبى بادپـاى خاك‌نورد آب‌سير آتش فعل.

شعر «۸»

جهان‌نوردى كه امروزش ار برانگيزى‌به عالمى برساند كه اندر او «۹» فرداست سوار و با فرّ شهريارى و شوكت خسروى،

شعر «۱۰»

دولت او را قرين و اختر يارنصـرت او را معين و بخت نديم ساحت صـحرا را از پرتو سـيماى جهان‌آرا و از اشـعه الويه خورشيد انتما روشن‌تر از دامن افق «۱۱» و رخشان‌تر از نگارخانه انگليون (۱۸۸ الف) ساخت. اگرچه اوان حركت اول «۱۲» حوت بود،

---

(۱). مج: از طرق به طرف.

(۲). ملك: «توقف» ندارد.

(۳). مج: و رايت عقاب‌پيكر.

(۴). مج: شعر.

(۵). مج: چه.

(۶). مج: امام ثامن.

(۷). مج: اثنى عشر.

(۸). ملك: ندارد.

(۹). مج: اندرو.

(۱۰). ملك: ندارد.

(۱۱). ملك: «افق» ندارد. جاى كلمه خالى است.

(۱۲). مج: عشر اول.

اشرف التواريخ، متن، ص: ۴۶۲

شعر «۱»

وقت تحويـل آفتـاب به حوت‌اين شـده درج و آن يكى ياقوت ولى از آثار گرمى و حرارت هوا، زمين و زمان خرّم و سـنبل و لاله با شقايق و بنفشه شكفته و درهم بود. نهايت در شب حركت منزل طرق.

شعر «۲»

چو «۳» بنوشت شب فرش زربفت راغ‌شـده چرخ طوطى صـفت همچو زاغ ابرى سـياه از آسـمان برخاسـته، صـاعقه و طوفـان عـالم و عالميان را فروگرفت و صـداى رعـد و برق و لوله در گنبد آبنوسـى انداخت و از پس «۴» تيرگى و گرفتگى هوا صـدا راه گوش را گم كرده و به طريقش قدم راندند.

شعر «۵»

چنـان تيره گرديـد كز لب خروش‌ز بس تيرگى ره نبردى به گوش آن شب نيز پـاره [اى] امورات ملكى سـاخته آمـد و برخى قرار و مـدار مملكتى بر وفق صـلاح پرداخته، بـا آنكه از شـدّت برف و سـرما و كثرت باد و طوفان صاعقه‌زاى كوه و دشت يكسان و جميع خيام «۶» در زير برف پنهان بود، عزم درست و اراده يقين شاهزاده صاحب تمكين تجويز توقّف نفرمود.

شعر «۷»

هوا پر ز میغ و زمین پر ز برف ز لب ره نبردی سوی گوش حرف

در آن حال شد بی‌توقف سوارجهاندار شهزاده کامکار

روان شد به اقبال و فتح و ظفرسعادت به پیرامنش «۸» راه‌بر

سعود فلک حضرتش را ضمان‌جنود مَلک در پیش حرز خوان

---

(۱). ملک: ندارد.

(۲). ملک: ندارد.

(۳). مج: چه.

(۴). مج: بس.

(۵). ملک: ندارد.

(۶). مج: خیام و اعلام.

(۷). ملک: ندارد.

(۸). مج: پیروزیش.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۶۳

چون از مسالک آن کوهسار «۱» و مفاوز آن صحراباار به هزار «۲» مشقّت و اضطرار گذشتند. «۳» اکثر بنه و سوار از وزیدن و مه و اشتداد سرما متفرّق شده، رباط فخر داود آن شب را به مژده نزول رایات مشتری سعود فرق مفاخرت بر آسمان سود و ازین عزّت بر جمیع خانقاه عالم مفاخرت «۴» و مباهات نمود، ولی از بی «۵» سعادتی خویش به آن نعمت فایز نگشت و به آن عطیّه فایض نیامد و عنان‌گیری دشمنان برف و خصمان صاعقه او را ازین موهبت محروم گردانید.

شعر «۶»

هرگز کسی ندید بدان‌سان نشان برف گفتی که لقمه‌ای است جهان در دهان برف

مانند پنبه‌دانه که در پنبه تعبیه استاجرام گونها شده پنهان میان برف شهزاده عنان توجه را به جانب قریه فیوژن که در دامن کوه سمت شمال و میان درّه (۱۸۸ ب) واقع است معطوف داشته، پس از رنج بسیار و زحمت بی‌شمار خانه یکی از سعادتمندان محل نزول آن شهزاده دولت‌یار گردید. «۷» چون اتلال و جبال آن وادی از کثرت برف با دشت سمت تساوی پذیرفته بود و اشجار و انهار را یکبارگی از نظرها نهفته، اسبان نهنگ‌آسا در دریای ژرف برف شناور و هیونان کوه‌پیکر لنگر گسسته، چون کشتی در آن بحر شگرف غوطه خورده سیر کردند «۸» و قلیل بنه و آغروق بر اثر پای سواران و پی اسبان به منزل رسیده و دیگر احمال و اثقال متفرّق و آواره دشت و صحرا شده صباح آن‌روز «۹» که خورشید خاوری ازین «۱۰» تل خاکستری سر برگرفته، «۱۱» عالم را از شعاع رحمت تابان و جهانیان را نورافشان نمود به «۱۲» ساحت قدمگاه مبارک شرفیاب «۱۳» و سوار و بنه یکان یکان از اطراف و جوانب جمع آمده، اسباب متفرّق بار دیگر فراهم شد و نایب نیشابور به استقبال موکب اقبال

---

(۱). مج: کوه‌ساز.

(۲). مج: هزارگونه.

(۳). مج: درنوردیده گشت.

(۴). مج: فخر.

(۵). ملک: پی.

(۶). ملک: ندارد.

(۷). مج: گشت.

(۸). مج: غوطه‌خور و راه سپر گردیدند.

(۹). مج: «روز» ندارد.

(۱۰). مج: «ازین» تکرار شده است.

(۱۱). مج: سر بر کرد.

(۱۲). مج: «به» ندارد.

(۱۳). مج: ساحت قدم‌گاه از تأثیر نعل شبرنگ اشرف روشنی مهر و ماه یافت.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۶۴

شتافته در قدمگاه به تقدیم کورنش سرافرازی یافت و در نیشابور به جهت «۱» استحمام مراکب یک روز را توقّف و برخی تهیّه و تدارک که در بعضی از منازل از آن ناگزیر است دیده آمده، روز دیگر،

مصراع «۲»

شهسوار گنبد فیروزه یعنی آفتاب

پای جهان‌گیری و عالم‌تابی بر رکاب افق نهاد و عنان اشهب صبا رفتارش به طرف سبزوار سبک‌رکاب آمده هلال ماه محرّم الحرام سنه ثلث و عشرین و مأتان بعد الالف «۳» در شب توقّف سبزوار چون تیغ هلال‌آسای شهزاده کامکار و ابروی مقوّس مطربان بزم خسرو روزگار و خوبان چین و تتار از شهربند افق روی نمود و «۴» اعلام تعزیت بهین گوشوار عرش خدا و مهین سلاله سیّد دو سرا اعنی فرزند شیر خدا و شکوفه زاهره چمن زهرا- صلوات اللّه و سلامه علیه و علیهم اجمعین- از هرگوشه چون رایت مهر آیت خدیوزاده اسلام برپا گردیده، غرّه ماه را بنابر احترام تعزیت امام انام در سبزوار توقّف و صباح آن‌روز که شیر سوار دشت خاور از آجام شرق برآمده، «۵» روبهان انجم و اختر در زوایای خمول و خبایای افول خزیدند، «۶» به مواکب سپهر شکوه از آنجا به تجشّم «۷» آمده، ساحت مزینان را مخیّم خیام اقبال و مضرب سرادقات اجلال ساخت. نجف علی خان شادلو حاکم بزنجرد در منزل مزبور شرف‌اندوز بزم حضور و مورد (۱۸۹ الف) نوازشات غیرمحصور شده اسب‌های نامی راهوار پیشکش گذرانیده استدعای شرفیابی در «۸» رکاب والا- به درگاه «۹» جهانگشا نمود و «۱۰» تمنّای او به شرف اجابت مقرون نگردیده «۱۱» مرخص گردید. در منزل عباس‌آباد محمّد زمان خان عز الدینلّوی قاجار (۱۹۸) که به حکومت ولایات «۱۲» بسطام و جاجرم و قاپچی

---

(۱). مج: سبب.

(۲). مج: ع؛ ملک: ندارد.

(۳). ملک: ۱۲۲۲.

(۴). ملک: «و» ندارد.

(۵). مج: برآمد و.

(۶). ملک: خزند و.

(۷). مج: تجشیم.

(۸). مج: از.

(۹). مج: دربار.

(۱۰). مج: «نمود و» ندارد.

(۱۱). مج: شرف اقتران نیافته.

(۱۲). ملك: ولایت.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۶۵

و خباشك و کوهسار و داروغگی کوکلان و یموت سرافرازی داشت مراسم استقبال و شرایط استنزال به جای «۱» آورده پیشکش‌های لایق از بدره و برده و اسبان راهوار صبا رفتار گذرانیده، در جزای «۲» نیکوخدمتی‌ها پایگاهی رفیع و مرتبه [ای] منیع یافت و در منازل دستجرد و میامی و شاهرود مصدر خدمات «۳» نمایان و جانفشانی‌های بی‌کران گردیده، محل فرّاشیان من اعمال جوین به اقطاع تملیك او مقرّر و رقم سیورغال از مصدر حکمرانی به نامش محرّر آمد و از شاهرود کوکبه ظفر اختصاص با جمعی از خواص به عزیمت قلعه زرد دامغان که محل سکنای اسماعیل خان قاجار قوانلو بود که از ریش‌سفیدان و کهن‌سالان روزگاردیده و گرم و سرد جهان را «۴» چشیده و از معتبران ایل جلیل قاجار و به شرف ایلیّت و عزّ افتخار «۵» شاهنشاه کامکار سرافرازی «۶» داشت، در حرکت آمده، بنه و اغروق و احمال و اثقال و سایر خدم و حشم به عهده مسوّد اوراق مقرّر گردید که در منزل سمنان شرفیاب رکاب ظفرمآب گردد. موکب مسعود اشرف به سبب احراز مثوبات اخروی و دریافت تعزیه و اعمال «۷» روز عاشورا ایلغارکنان هفتم محرم را در قلعه زرد و هشتم را در قوشه و نهم را در سمنان به سعادت نزول اجلال «۸» ارزانی، ذو الفقار خان حاکم سمنان و مطلب خان حاکم دامغان که هریك در مراتب فدویت و تجلّد در خدمت این دولت جاوید مبانی ثانی ندارند.

شرایط استقبال و لوازم نیکوبندگی را به قدم ارادت پیموده، محاسن خدمتگزاری و جانفشانی را به اقصی الغایت منظور و کوی صداقت را به چوگان عبودیّت از امثال و اقران ربودند. روز عاشورا را شاهزاده بلندمکان در سمنان به تعزیه‌داری سیّد الشهدا- علیه السلام- که در جبلّت پاك و طینت پاکیزه اولاد نامدار و احفاد کامکار خدیو روزگار، ارثا و اکتسابا، مخمر است به‌سر برده.

راقم حروف که درین منازل (۱۸۹ ب) به علت ضعف و نقاهت که به جهت بقیه مرض مهلك در طبیعت داشت از سواری متعذّر بود، «۹» شهزاده مظفرلوا از روی قدردانی‌ها و ظهور

---

(۱). مج: به جا.

(۲). مج: جذای.

(۳). مج: خدمت.

(۴). مج: «را» ندارد.

(۵). مج: انتما.

(۶). مج: سرافراز.

(۷). مج: «و اعمال» ندارد.

(۸). مج: به بلده سمنان نزول اجلال را به سعادت.

(۹). مج: بوده.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۶۶

مراحم بی‌منتها تخت روان سرکار اشرف را عنایت فرمود و از اثر این عارفه کبری کله گوشه عزّت و مفاخرتم به فرق فرقدان سود، این راه دراز را به استراحت در آن بستر صبا حرکت غنوده و در تمامی منازل بقای این دولت ابد مقرون را از درگاه قاضی

الحاجات سائل و متمنّی می‌بود، با اینکه مزاج هوا بار دیگر از طریقه اعتدال خارج و از وزیدن باد خنك و تأثیر سرما تو گفتی «۱» جهان نمونه زمهریر گشت. «۲»

شعر

هوا ز غایت سرما چنان نمود اثر که برد خاصیت از طبع مردم محرور در چنین حال از شاهرود بر اثر موکب ظفر مورود رهگرای سمت مقصود گردیده، به ایوار و شبگیر در صبح روز عاشورا که هنوز اساس تعزیه تمهید نیافته بود، از گرد راه به تقبیل بساط اشرف گردن افراز و به ادراک تعزیت خامس آل عبا فایز آمد. در روز یازدهم «۳» شهر مزبور کوکبه منصور با عالم عالم شکفتگی و سرور به عزیمت دریافت بارگاه شاهنشاه گیتی‌دار از سمنان به سمت کعبه اقبال رهسپار، چون ساحت خار از مقدم «۴» شهزاده کامکار غیرت گلزار «۵» بهار آمد، منشور اقبال از طرف قرین الشرف خدیو بی‌همال مشعر بر وفور مراحم و مکارم بی‌پایان و مبنی بر تعیین جا و مکان و تعجیل ورود موکب خسرو والاشأن به درگاه خسرو صاحبقران «۶» رسید و حکم رسانید که روز پانزدهم قبل از ظهر جهت سعادت ساعت می‌باید کوکبه شاهزادگی داخل دار الخلافه و فیض‌یاب حضور لازم الحبور حضرت خلافت و بهره‌اندوز بارگاه سلطنت گردیده باشد. امتثالا لامره شب پانزدهم را در پلاشت ورامین به سر برده و آن شب و آن‌روز «۷» را علی التواتر و التّوالی از جانب مرحمت جوانب خدیو زمان و شاهزاده والاگهر، حسن علی میرزا «آنا فآنا» به اظهار محبّت و التفات «۸» کسان معتبر سخندان به عزم استقبال و بازپرس احوال شهزاده بی‌همال مقرّر و مکرّرنامه و پیغام مشتمل

---

(۱). مج: گویی.

(۲). ملك: «گشت» ندارد.

(۳). مج: ۱۲۲۳.

(۴). مج: فر مقدم.

(۵). مج: باغ.

(۶). مج: صاحبقران.

(۷). مج: آن‌روز و آن شب.

(۸). مج: «انا فإنا به اظهار محبت و التفات» ندارد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۶۷

بر اظهار شوق و دل‌نمودگی رسانیدند، به تخصیص، نوّاب حسن علی میرزا که «۱» «آنا فآنا» اظهار اخوّت و مهربانی و رسوم مواحدت و خاطر نگرانی (۱۹۰ الف) را صلای یگانگی درداده که: «۲»

شعر

گر خانه محقر است و تاریک‌بر دیده روشنت نشانم یعنی خانه و هرچه هست تعلق به آن زیبنده تاج و افسر دارد «۳» شاهزاده بلنداختر از موافقت و مؤالفت و گرمی و برخورد برادر ارجمند خوش‌دل و مستبشر گشته، در مقابل اظهار میلان‌خاطر و دل‌نمودگی‌های وافر نمود. صبحگاهان که خسرو زرّین کلاه مهر انور از شبستان خاور بر اورنگ سپهر اخضر خرامید و شعاع عالم‌گیرش بر ساحت حال عالم و آدم تافت، شهزاده سیاوش منظر به آیین کیخسروی سر و بر را به ترتیب تمام آراسته با زینت و تجمّل شایسته که چشم روزگار از دیدنش حیران مانده، زبان آسمان هرزمان چشم‌زخم «۴» دهر دون و اصابه عین الکمال را وَ إِنْ یَکادُ می‌خواند، چون سروآزاد از جای برخاسته.

شعر «۵»

اسب دولت زیر ران چتر ظفر بالای سرفتح و نصرت پیشرو عون الهی راه‌بر به عزم زیارت آستانه مقدسه شاهزاده واجب التعظیم، حضرت عبد العظیم، که جنابش قبله مقبلان و کعبه حاجات صاحب‌دلان است، روان. پس از ادای مراسم زیارت استمداد همّت از روح مطهرش نموده، به شوق زیارت آستان کعبه بنیان شاهنشاهی و اشتیاق خاک‌بوسی درگاه آسمان جاه ظلّ اللهی که بوسه‌گاه سلاطین جهان و سجده‌گاه خواقین نافذ الفرمان است گران‌رکاب و سبک عنان آمد. در خارج زاویه مقدسه شاهزاده آزاده، حسن علی میرزا، با کوکبه تمام و جمیع امرا و اعیان دولت ابد فرجام و ارکان شوکت با احتشام به استقبال آن گوهر عمّان «۶» شاهنشاهی «۷» عنان ریز و هردو برادر والاگهر به عزّ ملاقات یکدیگر

---

(۱). مج: «که» ندارد.

(۲). ملک: «که» ندارد.

(۳). مج: متعلق به آن ... است.

(۴). ملک: «زخم» ندارد.

(۵). ملک: ندارد.

(۶). مج: «عمان» ندارد.

(۷). مج: شاهنشاهی.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۶۸

بهره‌ور و از کثرت شوق و فرط آرزومندی صفحه عارض گلبرگ‌گون آن دو شهزاده والا افسر «۱» از اثر تقبیل پیاپی مجدّر و هوای آن وادی از غبار مواکب آسمان شکوه آن دو گوهر یکتای بحر خلافت عنبربیز گشت. پس از پرسش گرم و تفقّدات برادرانه به آرزوی بساط بوسی انجمن شهریاری عنان در عنان روانه و به جهت شگون و اقبال از دروازه سمت شمال که به «دروازه شمران» اشتهار دارد به فرخندگی و فیروزی داخل دار الخلافه و از گرد راه به تقبیل بساط (۱۹۰ ب) عدالت مناط پادشاه خورشید افسر سرافراز و از مراحم و مکارم خسرو فریدون‌فر بین الاکفا ممتاز گردید.

شعر «۲»

چو «۳» شهزاده آمد به پیش پدرثنا گفت و افشاند درّ و گهر

جهان‌جو که عالم سراسر گرفت‌گرامی پسر را به بر درگرفت

نوازش نمود و بپرسید حال‌زمین و زمان شاد از آن اتّصال

شهنشه چو شایسته بیند پسرسزد گر برآرد به خورشید سر

برومند باد آن همایون درخت‌که در سایه آن توان برد رخت پس از پژوهش حال و ظهور انواع مرحمت، آن نهال اقبال‌سلطنت را مرخص فرمود که از رنج راه برآساید و نزول اجلال را در کاخ عزّت برادر والاگهر برده، کمر کیانی گشاید و در مهد عزّت با شاهزادگان سعادتمند (۱۹۱ الف) به کامرانی استراحت «۴» نماید. «۵» برحسب حکم سلطانی جمیع عبید و حشم و عمله‌جات «۶» و خدم و خدیو «۷» جهانبانی را از کامل و خامل حتی فرّاش و ساربان همگی را مهماندار درخور حال «۸» تعیین رفت و محل اقامت مسوّد اوراق حسب الامر خدیو آفاق در خانه حسن خان قوللر آقاسی دیوان اعلی به سبب قرب جوار دیوان‌خانه همایون مقرّر گشت. «۹»

---

(۱). مج: صاحب افسر.

(۲). ملك: ندارد.

(۳). مج: چه.

(۴). مج: به استراحت کامرانی.

(۵). مج: نمایند.

(۶). متن: عملجات.

(۷). مج: جمیع عملجات و خدم و حشم خدیو؛ ملك: خدم خدیو.

(۸). مج: همگی را یکان یکان درخور حال مهماندار.

(۹). مج: همایون والا مقرر گردید.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۶۹

یادداشت‌ها

۱. «کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین»، حدیث نبوی: بحار الانوار، کتاب المزار، ج ۱۰۱، ص ۱۵۵.

حدیث غدیر خم «من کنت مولاه فهذا علی مولاه»: بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۱۰۸.

کیوان یا زحل در احکام نجوم سیاره نحس اکبر است که دورترین سیاره به زمین می‌باشد. به همین دلیل در ادبیات عرب هرچیز بلند را به آن مثال می‌زنند. به پاسبان فلك و دیده‌بان فلك نیز معروف است: علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه دهخدا.

مشتری در احکام نجوم سیاره سعد اکبر است. این سیاره خطیب فلك و قاضی ملك است و مشتری سعادت به معنای بسیار نیکبختی است: همان کتاب.

زحل پاسبان: نگاه کنید به یادداشت شماره ۳.

۲. رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ (خدای تو هرچه خواهد بیافریند و برگزیند): قصص/ ۶۸.

۳. «اذا اراد اللّه برعیته خیرا جعله سلطانا کریما»، هنگامی که خداوند اراده کند به مردم خیر برساند، برای آنها پادشاهی بخشنده قرار می‌دهد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۷۰

۴. کنت صبیا الی یومنا هذا. از هنگامی که کودکی بودم تا امروز. اشرف التواریخ متن ۴۷۰ یادداشت‌ها

منظور تاریخ عالم‌آرای عباسی از اسکندر بیك ترکمان است.

۶. شاهقلی بیك: در منابع دیگر از او با نام شاه‌قلی بیگ یاد شده است. گویا مورخین عصر قاجار درباره این شخص دچار اشتباه تاریخی شده‌اند یا به دلایل دیگر آن را یاد کرده‌اند. زیرا ممکن نیست شخصی که در دوره شاه عبّاس می‌زیسته و شاه عبّاس اوّل (۱۰۳۸- ۹۹۶) او را با ایلش کوچ داده، پسرش فتح علی خان در زمان سقوط صفویه حدود ۱۱۳۵ از رهبران ایل قاجار باشد.

۷. به نظر می‌آید نسبی که مورخین قاجاری برای فتح علی خان ذکر می‌کنند ساختگی باشد، زیرا در منابع پیش از قاجاریه از پدر فتح علی خان یا اجداد او نامی برده نشده است. حتّی دنبلی نیز نام پدر او را نمی‌آورد. تاریخ محمّدی که مقدّم بر دیگر منابع قاجاری است نیز نام پدر فتح علی خان را نمی‌آورد و بلافاصله پس از توضیح شجاعت‌های قاجاریان و پراکنده شدن آنان در عهد شاه عبّاس اوّل از فتح علی خان به عنوان یکی از سرداران برجسته قاجاری یاد می‌کند و اقدامات او را ذکر می‌کند. اما اکسیر التواریخ و اشرف التواریخ هردو نسبی برای او قائل می‌شوند. نگاه کنید به:

عبد الرزاق مفتون دنبلی، مآثر سلطانیه، تاریخ جنگ‌های ایران و روس، به اهتمام غلام حسین صدری افشار، تهران، ابن سینا، ۱۳۵۱،

ص ۲۵ و علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه، اکسیر التواریخ، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران، ویسمن، ۱۳۷۰، ص ۹ و ۱۰.

۸. شاه تهماسب دوم (۱۱۳۵– ۱۱۴۵ فرمانروایی) به هنگام محاصره اصفهان، شاه سلطان حسین پسر سوم خود را ولیعهد کرد، او بر آن شد تا از اصفهان خارج و به کاشان برود و از آنجا به آذربایجان رفته سپاهی گرد آورند و محاصره اصفهان را بشکنند، در محرم ۱۱۳۵ ه. آنان در قزوین بودند که خبر سقوط اصفهان به آنان رسید. از این زمان تهماسب به سلطنت برگزیده شد، به آذربایجان رفت اما عثمانی‌ها شهرهای آذربایجان را اشغال کرده بودند. بنابراین او با فتح علی خان به استرآباد و از آنجا به طوس رفت.

ابو الحسن قزوینی، فوائد الصفویه، تصحیح مریم میراحمدی، تهران، موسسه مطالعات

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۷۱

و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷، صص ۳– ۸۲.

۹. ماجرای مقابله فتح علی خان قاجار با نیروهای افغانی را، محمّد کاظم مروی در عالم‌آرای نادری، ج ۱، صص ۲۸– ۲۷ می‌آورد. نیز دنبلی، ص ۸ این ماجرا را ذکر می‌کند.

اما لکهارت در درستی آن و توانایی فتح علی خان برای گذشتن از محاصره افغان‌ها و ورود به اصفهان تردید می‌کند. انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران، ترجمه مصطفی قلی عماد، چاپ سوم، تهران: مروارید ۱۳۶۸، ص ۳۲۲.

۱۰. امیر معزّی (سده ۵ و ۶)، امیر الشعرا ابو عبد اللّه محمّد بن عبد الملک معزّی نیشابوری، نخست در خدمت ملکشاه سلجوقی و سپس برای سلطان سنجر شعر می‌گفت.

ذبیح اللّه صفا، تاریخ ادبیات، ج ۲، چاپ ۱۲، تهران: شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران، ۱۳۴۸، ص ۲۳– ۵۰۸.

۱۱. جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ* (باغ‌هایی که زیر درختان آنها نهرها جاری است).

این آیه در سوره‌های زیادی تکرار شده از جمله بقره/ ۲۵، آل عمران/ ۱۵، ۱۳۵، ۱۹۵، ۱۹۸، نسا/ ۱۳، ۵۷، ۱۲۲، مائده/ ۱۲، ۱۱۹.

۱۲. هنگامی که تهماسب دوم همراه فتح علی خان به طوس رفت، نادر در آنجا بدو پیوست.

۱۳. محمّد حسن خان قاجار. بعضی از منابع تاریخی برای اینکه نسب قاجاران را به صفویه برسانند، می‌نویسند که محمّد حسن خان از بطن خیر النساء خانم، همان زنی بود که شاه سلطان حسین به فتح علی خان بخشید. این زن هنگامی که نزد فتح علی خان رفت از شاه صفوی آبستن بود و پسری که به دنیا آورد، محمّد حسن خان نام گرفت.

منابع قاجاری آن را مستند ذکر نمی‌کنند. اما در رستم التواریخ جایی که فتح علی شاه، موسوی صفوی خوانده می‌شود (ص ۵۱) مصحح در حاشیه این مطلب را از قول خان ملک ساسانی در سیاستگران دوره قاجار عنوان کرده و در جایی دیگر نیز محمّد حسن خان قاجار صفوی (ص ۶۲) ذکر شده است. در مجمع التواریخ مرعشی (ص ۹۸) آمده: «چون حسن خان از جمله صوفی‌زادگان سلسله علیه صفویه است.»

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۷۲

۱۴. نام بکنج خان رئیس ایل ترکمانان را منابع اوایل قاجار مانند تاریخ محمّدی، مآثر السلطانیه و اکسیر التواریخ ذکر نکرده‌اند. مجمع التواریخ نیز اشاره می‌کند که «آقا محمّد خان از بطن صبیه بکنج یموت است» (ص ۹۸).

در رستم التواریخ آمده است: «محمّد حسن خان در دوره نادر شاه به دشت قبچاق فرار کرده هفت سال در آنجا بود، پس از قتل نادر به استرآباد رفت و از آنجا به دشت گرگان «نزد خالوی مادر خود بکنج خان سرایل ترکمان رفت». در آنجا به تدارک سپاه پرداخت در همین زمان ابراهیم شاه افشار، پسر بزرگ او، محمّد خان را به چنگ آورده او را مقطوع النسل کرد. پس از مرگ ابراهیم شاه، محمّد حسن خان قاجار از میان آن قبایل خارج شد، به مملکت‌گیری پرداخت (صص ۸– ۲۳۷).

۱۵. پس از قتل نادر شاه افشار و درگیری‌های ابراهیم خان و عادلشاه و از بین رفتن هر دوی آنها، شاهرخ در خراسان به سلطنت رسید. در این زمان در ایران سه نیروی عمده وجود داشتند که با یکدیگر می‌جنگیدند، محمّد حسن خان قاجار و قبایل کوکلان و یموت، آزاد خان افغان در آذربایجان، کریم خان زند در اصفهان و شیراز، محمّد حسن خان، آزاد خان افغان را شکست داد اما خود از زندیان شکست خورد.

۱۶. تاریخ کشته شدن محمّد حسن خان را ساروی در تاریخ محمّدی، نیمه جمادی الثانی ۱۱۷۲ ذکر کرده است (ص ۴۵). چنانکه محمّد تقی نوری نگاشته، گویی محمّد حسن خان در جنگ با شیخ علی خان زند کشته شده است. اما او را یوخاری باشها که در سپاه او بودند کشتند. اکسیر التواریخ، (ص ۲۱- ۲۰). تاریخ محمّدی نیز در این زمینه همسو با نوری است (صص ۴۵- ۴۴) دنبلی در مآثر السلطانیه می‌نویسد:

«در سنه هزار و صد و هفتاد و دو در دست دو سه تن از طایفه قاجار شربت شهادت چشید ...» (ص ۱۳).

۱۷. دامن قلزم به ساحل عمان، منظور خاستگاه قاجاران و پس از آن است، که در نواحی گرگان و کناره دریای مازندران می‌زیستند و پسران محمّد حسن خان به اسارت به شیراز برده شدند. اما منابع دیگری می‌نویسند که پسران محمّد حسن خان به میل خود

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۷۳

نزد کریم خان رفتند. ظاهرا نوری بیشتر سعی در بزرگ جلوه دادن اقدامات قاجاران دارد. اعتضاد السلطنه در اکسیر التواریخ می‌نویسد: «و در آن حال استقلال کریم خان زند به سرحد کمال رسیده بود، ناچار نزد کریم خان آمد و آن شهریار قزوین را برای ایشان مسکن قرار داد و بعد با خود آنها را به شیراز برد.» (ص ۲۲)

سپهر در تاریخ ناسخ التواریخ دلیلی برای این اقدام می‌آورد «پس از روزگاری که ایران‌زمین به زیر فرمان کریم خان زند آمد، دانستند که کناره جستن و در بیابان زیستن مورث فتوحی نخواهد بود و نام ایشان را در صدّه مملکت و حوزه حکمرانی از خاطرها سترده خواهد گشت. لاجرم طریق خدمت کریم خان را نوعی از مقدمه نصرت یافته به حضرت او شتافتند.» محمّد تقی سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۱، تهران؛ کتابفروشی اسلامیه، ص ۲۹.

۱۸. آنگونه که نوری می‌نویسد، حسین قلی خان به شیراز نرفته و از همان ابتدا علیه زندیان قیام کرده، در حالی که بنا به گواهی منابع دیگر قاجاری، هنگامی که خانواده محمّد حسن خان به اسارت به شیراز برده شدند، حسین قلی خان و آقا محمّد خان نیز با آنان بودند. حسین قلی خان پس از مدتی از سوی کریم خان حاکم دامغان شد، اما او از آنجا به استرآباد رفت و رایت مخالفت برافراشت.

در دامغان به دلیل کشتاری که کرد به جهانسوز معروف شد و در آنجا، به تحریک رقبای قاجار یوخاری‌باش به قتل رسید. محمّد تقی ساروی، تاریخ محمّدی، ص ۴۸.

بنا به نوشته اکسیر التواریخ: «بالاخره قاجار یوخاری‌باش چند تن از ترکمانیه یموت را تحریک نموده، آن خسرو با افسر را در شب چهارشنبه بیستم ماه صفر سنه هزار و صد و نود و یک در جامه خواب از تیغ آبدار به دار قرارش استقرار دادند.» اعتضاد السلطنه، اکسیر التواریخ، ص ۲۴.

۱۹. شیده: پسر افراسیاب که به دست کیخسرو پسر سیاوش کشته شد. محمّد معین، فرهنگ فارسی (اعلام)، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۳.

۲۰. آقا محمّد خان مدت ۱۶ سال در شیراز به گرو نزد کریم خان بود تا اینکه کریم خان در

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۷۴

روز سه‌شنبه یازدهم صفر سال ۱۱۹۳ ه. ق درگذشت. آقا محمّد خان روز بعد با برادرانش به سوی مازندران حرکت کرد. ساروی، تاریخ محمّدی، صص ۶۱- ۶۰.

۲۱. آقا محمّد خان در شمال ایران نیرویی بزرگ فراهم آورد و از سال ۱۱۹۳ تا ۱۱۹۸ ه. ق به تحکیم پایه‌های قدرت خود در آن حدود پرداخت و در این میان حتی به برادرانش نیز رحم نکرد و جز جعفر قلی خان همه آنها را کشت.

۲۲. تصرف تفلیس در سال ۱۲۱۰ ه. ق روی داد. ارایکلی (هراکلیوس) حاکم گرجستان نتوانست در برابر سپاه آقا محمّد خان مقاومت کند و تفلیس را از دست داد. پس از آن تمامی شهر غارت و گروه زیادی از مردم به قتل رسیده یا اسیر شدند. این واقعه پس از شکست لطفعلی خان روی داد اما نوری آن را پیش از آن ذکر کرده است.

۲۳. لطفعلی خان زند در سال ۱۲۰۸ ه. ق از آقا محمّد خان شکست خورد، قلعه بم فتح گردید و حکومت زندیه پس از آن برافتاد. محمّد حسن خان اعتماد السّلطنه، تاریخ منتظم ناصری، ج سوم، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۷ ص ۲۶- ۱۴۲۵

۲۴. شعر از عمر خیام، نگاه کنید به: کلیات حکیم عمر خیام، به کوشش محمّد عباسی، تهران:

کتابفروشی بارانی، ۱۳۳۸، ص ۱۱۱.

۲۵. زره: نام فارسی دریای خزر. لغت‌نامه دهخدا.

۲۶. قبچاق یا قفچاق گروهی از قبایل ترک که در حدود اواسط قرن ۵ ه. ق/ ۱۱ م.

استپ‌های شمال دریای سیاه تحت اشغال آنان بود و تا هجوم مغول بر آن نواحی استیلا داشتند. سرزمینی که مغول‌ها از قبچاق‌ها گرفتند به نام قبچاق، به خانات قبچاق معروف شد و این اصطلاح با اردوی زرین مترادف گردید. غلامحسین مصاحب، دائرة المعارف فارسی.

۲۷. درباره مدّت حکمرانی آقا محمّد خان دو قول وجود دارد. عده‌ای حکومت را از تاجگذاری‌اش در سال ۱۲۱۰ ه. ق می‌دانند و عده‌ای آن را از هنگام خروج از شیراز و قیام علیه زندیان یعنی سال ۱۱۹۳ ه. ق برمی‌شمارند.

۲۸. ابراهیم خان جوانشیر؛ هنگامی که آقا محمّد خان برای تحکیم پایه‌های قدرتش

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۷۵

تلاش می‌کرد، ابراهیم خلیل خان، والی قراباغ بود. آقا محمّد خان به دلیل سرکشی او، دوبار به جنگ او به قراباغ رفت و در مرحله دوم در سال‌های ۱۲۱۱ ه. ق در قلعه شوشی به قتل رسید. ابراهیم خلیل خان هنگام جنگ‌های اول ایران و روسیه، پس از کشته شدن سیسیانف سردار روس به ایران پیوست و سرانجام در سال ۱۲۲۱ ه. ق به توطئه نوه‌اش جعفر قلی خان و با دستیاری روس‌ها به قتل رسید. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، چاپ چهارم، تهران: زوار، ۱۳۷۱، صص ۱۳- ۱۰.

۲۹. درباره قتل آقا محمّد خان، ساروی در تاریخ محمّدی می‌نویسد: «صادق نام گرجی، خانه‌زاد و خداداد نام اصفهانی، پیشخدمت و عبّاس نام مازندرانی، فراش سرادق خلوت، که سالک طریق سوء ادب گردیده و از آن‌جناب وعده توعید و تهدید شنیده بودند، به خنجر الماس گهر، آن حضرت را که در شاهوار صدف سلطنت و بزرگواری بود خون یاقوتی بر مینووش مینارنگ ریختند (ص ۳۸۹). اعتماد السلطنه در تاریخ منتظم نیز می‌نویسد: «آن سه نفر تهدید به مرگ شده بودند (ج ۳، ص ۱۴۳۷).

اعتضاد السلطنه در اکسیر التواریخ نیز نام همان سه تن را ذکر می‌کند و دلیل اقدام آنان را تهدید به قتل می‌داند (ص ۵۲). دنبلی نیز در مآثر سلطانیه (ص ۲۴) با آنان هم‌رأی است.

اما نوری تنها مورّخی است که اولا- ذکری از تهدید قتل این افراد نمی‌کند که ظاهرا سرچشمه این اندیشه، تعصب او نسبت به قاجاران است که آن را در جای‌جای اثر خویش نشان می‌دهد و دوم اینکه قاتلین را چهار تن ذکر می‌کند. دلیل آن احتمالا این

است که هنگامی که افرادی تهدید به قتل می‌شوند، اگر تهدیدکننده را بکشند درواقع از جان خود دفاع کرده‌اند. اما اگر چنین نباشد، به ولی‌نعمت خود خیانت کرده‌اند، بنابراین مؤلف آگاهانه بر آن است تا چیزی از شوکت پادشاهان قاجار نکاهد.

۳۰. شعر از نظامی است.

۳۱. محمّد علی میرزا متخلص به دولت و ملقب به دولتشاه، پسر بزرگ فتحعلی شاه از زن گرجی او، در ۱۲۰۳ ه. ق به دنیا آمد و در سال ۱۳۳۷ ه. ق به مرض وبا درگذشت، او پس از عباس میرزا، رشیدترین فرزند فتحعلی شاه قاجار بود. در ۱۲۱۲ ق که فتحعلی

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۷۶

شاه پس از کشته شدن آقا محمّد خان به سوی تهران حرکت کرد، محمّد علی میرزای ۹ یا ۱۰ ساله را به وزارت میرزا نصر اللّه علی‌آبادی حاکم فارس کرد. حکمرانی او دو ماه بیش نبود. در ۱۳۱۳ ق حاکم قزوین شد. در جنگ اول ایران و روس، دلیری‌ها کرد و از ۱۲۲۱ تا ۱۲۳۷ ق سرحددار عراقین و والی کرمانشاه و کردستان بود. ایستادگی‌های او در برابر عثمانی‌ها، آنها را وادار به عقد قرارداد ارزنهٔ الروم کرد. او به هنگام محاصره بغداد در ۱۲۳۷ ق درگذشت. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۳، صص ۳۱- ۴۳۰.

۳۲. محمّد قلی میرزا ملقب به ملک‌آرا، پسر سوم فتحعلی شاه (۲۸۹- ۱۲۰۳ ق) در سال ۱۲۱۴ هنگامی که ۱۲ سال داشت، حاکم مازندران شد و میرزا نصر اللّه علی‌آبادی وزیر و پیشکار او شد. جنگ‌هایش با ترکمانان سبب شد حکومت گرگان نیز بدو داده شود، از آن پس ملقب به ملک‌آرا شد. در سال ۱۲۵۰ ق که محمّد شاه به سلطنت رسید، او را به تهران فراخوانده فضل علی خان بیگلر بیگی قراباغی را جانشین او کرد و محمّد قلی میرزا را که بزرگ‌ترین پسر فتحعلی شاه بود و تمایلی به اطاعت از برادرزاده نداشت به همدان تبعید کرد. او تا کمی پیش از مرگ در همدان در تبعید بود، تا اینکه او را به تهران آوردند و در سال ۱۲۸۹ ق درگذشت. وی شعر هم می‌سرود و خسروی تخلص می‌کرد. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ۳۶۰۰ صص، ۳- ۴۷۱.

۳۳. حسین قلی خان قاجار (۱۲۱۷- ۱۱۹۱). برادر کوچک‌تر فتحعلی شاه هنگامی که آقا محمّد خان در قراباغ کشته شد وی نیز همراه او بود. پس از آن به تهران آمد و از فتحعلی شاه اطاعت کرد. در ربیع الاول ۱۲۱۲ ق. شاه قاجار او را حاکم فارس گردانید.

در سال ۱۲۱۳ ق. علیه فتحعلی شاه قیام کرد و این زمانی بود که شاه در آذربایجان به سر می‌برد. حسین قلی خان از شیراز به سوی تهران حرکت کرد و اصفهان را گرفت. اما شاه او را سرکوب کرد. درپی آن حسین قلی خان عذرخواهی کرد و شاه او را بخشید و حکومت سمنان و پس از آن کاشان را به او داد.

در سال ۱۲۱۶ ق. دوباره در کاشان قیام کرد. اما دوباره بخشیده شد و به دزاشیب شمیران تبعید گشت. در آنجا به دستور شاه قاجار او را کور کردند. یکسال پس از آن در

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۷۷

۱۲۱۷ ق. درگذشت. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ۱۶۰، صص ۵- ۴۴۲.

۳۴. میرزا محمّد خان قاجار دولو بیگلر بیگی از بزرگان قاجاریه پسر حسن خان بیگلر بیگی استرآبادی که چندین سال بیگلر بیگی یعنی حاکم تهران بود. پدر اللهیار خان آصف الدوله و پدرزن عباس میرزا بود. در ۱۲۰۰ ق. از سوی آقا محمّد خان تا ۱۲۰۹ ق. حاکم قزوین و پس از آن بیگلر بیگی تهران شد. فتحعلی شاه نیز داماد او بود. هرگاه آقا محمّد خان به جنگ یا سفر می‌رفت او حاکم تهران بود.

هنگامی که آقا محمّد خان لطف علی خان زند را دستگیر و کور کرد و به تهران فرستاد، میرزا محمّد مأمور قتل او شد. پس از رسیدن خبر قتل آقا محمّد خان به تهران، او و میرزا شفیع مازندرانی حصار و برج شهر را محکم بستند و تا زمان ورود فتحعلی شاه، مدعیان را به شهر راه ندادند از این‌رو شاه قاجار همواره قدردان او بود. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۳، صص ۳۴- ۲۳۳.

۳۵. درباره تاریخ کشته شدن آقا محمّد خان گزارش منابع گوناگون است:

تاریخ محمّدی، ۲۱ ذح ۱۲۱۱، (ص ۲۹۸).

ناسخ التواریخ، ذق ۱۲۱۲، (ج ۱، ص ۸۳).

مآثر السلطانیه، ۲۱ ذح ۱۲۱۱، (ص ۲۴).

منتظم ناصری، ۲۱ ذح ۱۲۱۱، (ج ۳، ص ۱۴۳۷).

اکسیر التواریخ، ۱۱ ذح ۱۲۱۱، (ص ۵۲).

فهرس التواریخ، ۲۱ ذح ۱۲۱۱، (۳۲۳).

چون بیشتر منابع ۲۱ ذح ۱۲۱۱ را ذکر کرده‌اند به نظر می‌آید این قول درست‌تر باشد و احتمالا سپهر و نوری دچار اشتباه شده‌اند.

۳۶. وَ إِنْ یَکادُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَیُزْلِقُونَکَ بِأَبْصارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّکْرَ وَ یَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ (نزدیک بود که کافران به چشمان بدچشم زخمت زنند که چون آیات قرآن بشنوند گویند این شخص عجب دیوانه است): سورهٔ القلم/ ۵۱.

۳۷. چنانکه از منابع برمی‌آید خبر مرگ آقا محمّد خان در دوم محرم به فتحعلی شاه رسید

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۷۸

و او در ۱۸ محرم در شیراز تاجگذاری کرد. اعتماد السلطنه، تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، ص ۱۴۴۱ و در ۱۹ محرم به سوی تهران حرکت کرد. ساروی، تاریخ محمّدی، ص ۳۰۱.

۳۸. فتحعلی شاه در عید فطر سال ۱۲۱۲ مطابق نوروز در تهران تاجگذاری کرد.

اعتضاد السلطنه، اکسیر التواریخ، ص ۸۲؛ فهرس التواریخ، ص ۳۲۷.

۳۹. ملک الشعرای دوره فتحعلی شاه، فتحعلی خان کاشانی متخلص به صبا (مرگ ۱۲۳۸) بود. وی از شاعران معروف عهد فتحعلی شاه بود. از آثار او: خداوندنامه- شاهنشاه‌نامه عبرت‌نامه- گلشن صبا و دیوان قصاید را می‌تواند نام برد. وی مورد لطف فتحعلی شاه بود و در مدح وی اشعاری سروده است: مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۳، ص ۷۳.

۴۰. شهنشاهنامه، از آثار فتحعلی خان صبا.

۴۱. میرزا صادق وقایع‌نگار مروزی متخلص به هما (مرگ ۱۲۵۰ ق) در مرو شاهیجان به دنیا آمد. پس از حمله ازبکان به آنجا، در سال ۱۲۰۰ ق. به نجف و کربلا- و پس از آن به کاشان رفت و نزد حاجی سلیمان خان کاشانی درس خواند. در سال ۱۲۱۵ ق. از سوی فتحعلی شاه به سمت وقایع‌نگاری دربار منصوب شد و در سال ۱۲۲۵ ق. جلد نخست تاریخ قاجاریه خویش را در وقایع ۱۰ ساله اول سلطنت فتحعلی شاه، ۱۲۱۲ تا ۱۲۲۱ ق. تألیف کرد. از این زمان به بعد به مأموریت‌هایی به هرات، عثمانی و تفلیس فرستاده شد. وی کتابی به نام زینهٔ المدایح، شامل مجموعه‌ای از مدایح شعرا درباره فتحعلی شاه دارد. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۲، ص ۱۷۳. در متن اشرف التواریخ از این کتاب به نام زبدهٔ المدایح یاد شده است که از منابع نوری برای تألیف اشرف التواریخ بوده است.

۴۲. درباره محمّد ولی میرزا نگاه کنید به مقدمه این رساله.

۴۳. مدرسه صادقیه سمنان. در مطلع الشمس آمده است که: «سه مدرسه در سمنان هست هر سه از ابنیه متوسطه به‌شمار می‌آیند. یکی مدرسه صادق خان که جدید است، دیگر مدرسه مسعودیه که از قدیم بوده و تجدید عمارت کرده‌اند، سیم مدرسه مهدی قلی خان قاجار (مطلع الشمس، ج ۳، ص ۱۱۱۷). هوتوم شیندلر نیز در سفرنامه

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۷۹

خراسان می‌نویسد: «سمنان سه مدرسه کوچک دارد، مدرسه مسجد شاه، مدرسه صادق خان، مدرسه مهدی قلی خان» (شیندلر، سه

سفرنامه، ص ۱۵۴).

۴۴. در این بخش مؤلف دچار اشتباه تاریخی شده است. به دلیل اینکه محمّد ولی میرزا در سن ۱۱ سالگی در سال ۱۲۱۴، به حکومت سمنان برگزیده شد و در سال ۱۲۱۸ ق. به حکومت خراسان منصوب گشت. پس ۴ سال حکومت سمنان را داشته نه ۶ سال (اکسیر التواریخ، ص ۱۸۹؛ مآثر السلطانیه، ص ۴۸) چون مؤلف در بیشتر موارد تاریخ رویدادها را ذکر نکرده و جای آنها را خالی گذاشته، چنین اشتباهی دور نمی‌نماید.

۴۵. منظور مؤلف، فتحعلی شاه است.

۴۶. خار. در مطلع الشمس، خوار، همان گرمسار امروزی است. به نوشته اعتماد السّلطنه:

«صورت اسامی قراء و مزارع بلوکات ناحیه خوار .... ناحیه خوار چهار بلوک است که هربلوکی مشتمل بر چند قریه مزرعه خالصه و اربابی است و کلیه هشتاد و یک قریه و مزرعه با سکنه و بلاسکنه است». اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، ج ۳، ص ۱۱۶۳.

۴۷. محمود میرزا در گلشن محمود نام پسر بزرگ محمّد ولی میرزا را اللّه قلی میرزا ذکر می‌کند. احتمالا این فرزند نورسیده همان اوست. محمود میرزا، گلشن محمود، ص ۳۲، میکروفیلم شماره ۱۹۱۱، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

۴۸. در اکسیر التواریخ آمده: «توره در لغت فرس قدیم به معنی شغال است. در لغت ترکی به معنای قاعده و طرز است و یاسانامه چنگیزی را نیز توره گویند. لیکن حال، مراد از توره در السنه و افواه اهالی آن بلد [ماوراء النهر] شاهزاده است». اعتضاد السلطنه، اکسیر التواریخ، ص ۱۰۶.

۴۹. میرزا محمّد مهدی مجتهد مشهدی از علمای معروف خراسان بود. در سال ۱۱۵۲ ق.

به دنیا آمد و از شاگردان وحید بهبهانی بود. در سال ۱۲۱۷ که فتحعلی شاه برای سرکوبی نادر میرزا به مشهد رفت و شهر را محاصره کرد، چون محاصره طولانی شد و شهر دچار قحطی گشت، با وساطت مجتهد و سران خراسانی شاه بازگشت و آنان قول دادند نادر میرزا را دستگیر کنند. در سال ۱۲۱۸ ق. سران خراسان به سرکردگی

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۸۰

محمّد ولی میرزا، نادر میرزا را دستگیر کردند و او که خود را در آستانه شکست دید، میرزا مهدی را کشت. به همین دلیل او به شهید ثالث مشهور شده است. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۴، صص ۹- ۷.

۵۰. جعفر خان بیات از مهمترین امراء خراسان که حاکم نیشابور بود، آقا محمّد خان در سال ۱۲۱۰ او را به تهران برد و حکومت نیشابور را به پسرش علی قلی خان داد. در سال ۱۲۱۳ که فتحعلی شاه به مشهد رفت، علی قلی خان یاغی گردید و با فتحعلی شاه سر جنگ داشت. شاه جعفر خان را فرستاد تا او را راضی به اطاعت کند، اما او با پسرش همدست شد. شاه هم دستور داد پسر دیگرش را به قتل برسانند. پس جعفر خان اظهار اطاعت کرد و مورد عفو قرار گرفت و به حکومت نیشابور رسید. در ۱۲۱۷ که شاه دوباره به مشهد رفت برای دفع نادر میرزا، جعفر خان باز هم سر به طغیان برداشت، پس در چمن رادکان شاه، اسحاق خان کرد قرایی را برای سرکوب او فرستاد، وی نیز جعفر خان را با خود به نزد شاه آورد و فتحعلی شاه حسین خان قاجار قوللر آقاسی‌باشی را به حکومت نیشابور نهاد. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۱، صص ۲۳۴- ۲۳۳.

۵۱. ممش خان کرد زعفرانلو. از امرا و خوانین خراسان و چندسال حاکم چناران بود. در ۱۲۱۰ به اطاعت آقا محمّد خان درآمد. پس از مرگ وی، ممش خان با نادر میرزا علیه فتحعلی شاه همدست شد. در ۱۲۱۳ فتحعلی شاه، صادق خان کرد شقاقی را برای دستگیری ممش خان فرستاد، اما او به شاه خیانت کرده همراه نادر میرزا شد، ممش خان موضوع را به اطلاع شاه رساند. در سال ۱۲۴۸ عباس میرزا حکومت چناران را به کریم خان زعفرانلو برادرزاده ممش خان داد. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۴، ص ۱۵۸.

۵۲. امیر گونه خان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان، وی از امرای مطیع خراسان بود. در سال ۱۲۱۴ که فتحعلی شاه به خراسان رفت، در منزل چناران هنگام بازگشت، امیر گونه خان را اجازه داد به محل حکمرانی خود، چناران بازگردد و میرزا محمّد شفیع مازندرانی

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۸۱

وزیر را همراه او فرستاد، تا دخترش را که نامزد شاهزاده حسنعلی میرزا بود، به دربار آورد. اعتماد السلطنه، تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، ص ۱۴۵۲.

در سال ۱۲۷۵ امیر گونه خان همراه چند تن دیگر از امرای خراسان مأمور دستگیری اللهیار خان سبزواری قلیچی حاکم سبزوار شدند و قلعه او را محاصره کردند. سرانجام اللهیار خان تسلیم شد (همان کتاب، ج ۳، صص ۵۷- ۱۳۵۶). هنگام محاصره مشهد توسط محمّد ولی میرزا و دستگیری نادر میرزا، امیر گونه خان همراه وی بود (همان کتاب، ج ۳، ص ۱۴۶۷).

۵۳. ابراهیم خان شادلو. از خوانین خراسان در ناحیه اسفراین بوده است. در ۱۲۱۰ هنگام عزیمت آقا محمّد خان به خراسان که همه امرای خراسان نزد او رفتند، وی به بهانه مشغله نرفت و مورد غضب آقا محمّد خان قرار گرفته، با تمام بستگانش به تهران تبعید شد. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۱، ص ۱۶.

اما بعدها دوباره در کارها شرکت داده شد، زیرا در محاصره مشهد در ۱۲۱۸ وی مأمور همراهی با محمّد ولی میرزا بود.

۵۴. حسین علی میرزا ملقب به فرمانفرما. پسر پنجم فتحعلی شاه در ۱۲۰۳ ق. متولّد شد.

در ۱۲۵۱ درگذشت. در ۱۲۱۴ به حکومت فارس منصوب شد تا زمان مرگ پدرش یعنی ۱۲۵۰ به همین سمت بود. وی طی قراردادی اداره امور جزایر بحرین را به انگلستان واگذار کرد که تا آن‌روز با ایالت فارس اداره می‌شد، این شاهزاده به دلیل نافرمانی و نفرستادن مالیات فارس دو بار فتحعلی شاه را به سوی شیراز کشانید. بار دوم در ۱۲۵۰ فتحعلی شاه در اصفهان توقف کرد و در همانجا درگذشت. در این هنگام حسین علی میرزا خود را شاه خواند و به نام خود سکه زد. هنگامی که محمّد شاه با حمایت روس و انگلیس وارد تهران شد نیرویی برای دفع حسین علی میرزا و برادرش شجاع السلطنه فرستاد و آنها شکست خورده، دستگیر شدند. شجاع السلطنه کور و فرمانفرما زندانی شد و در سال ۱۲۵۱ درگذشت. وی سه ماه در شیراز به نام حسین علی شاه حکومت کرد. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۱، صص ۴۴۲- ۴۳.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۸۲

۵۵. اللهیار خان قلیچی یا قلیچه. از امرای خراسان و حاکم سبزوار. وی با آنکه به آقا محمّد خان اظهار اطاعت کرد، به فتحعلی شاه اعتنایی نکرد و جنگ‌هایی نیز با دولت کرد. شاه هم عده‌ای از امرای خراسان را برای دستگیری وی فرستاد او که با مرگ برادرش قلیچ آقا ضعیف شده بود، عباس میرزا را واسطه قرار داد و مورد عفو قرار گرفت و دخترش طرلان خانم را به فتحعلی شاه داد. و با خانواده‌اش به تهران آمده، شاه نیز قریه اشتهارد قزوین را به او واگذار کرد. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۱، ص ۱۵۹.

۵۶. آق قلعه. اعتماد السلطنه می‌نویسد: «یکی از قلاع جوین قلعه‌ای است موسوم به آق قلعه که از بناهای اللهیار خان قلیچی است که در کمال استحکام بنا کرده و به حکم خاقان مغفور فتحعلی شاه- طاب اللّه ثراه- خراب شده است، آبش از قنات است و گرمسیر. اعتماد السلطنه، مرآة البلدان، ج ۴، به تصحیح عبد الحسین نوایی و میرهاشم محدث. تهران: دانشگاه تهران ۶۸ و ۱۳۶۷، ص ۲۲۹۷.

۵۷. محمّد خان فرزند اسحاق خان قرایی، چندی حاکم تربت حیدریه بود و به دستور محمّد ولی میرزا والی خراسان در سال ۱۲۳۱ برکنار شد و از آن پس در قلعه دولت‌آباد متحصن شد و به دسیسه علیه محمّد ولی میرزا پرداخت. در ۱۲۳۳ با سپاهیانی که قصد تسخیر مشهد را داشتند همراهی کرد. با شکست مهاجمان مورد عفو واقع شد و به اردوی حسن علی میرزا شجاع السلطنه جانشین محمّد ولی میرزا پیوست.

شجاع السلطنه دوباره حکومت تربت حیدریه را به او داد. در جریان رقابت حسین علی خان قوللر آقاسی و خوانین خراسان، او از آشفتگی ناشی از عدم قدرت در مشهد بهره برد و بر دولت یاغی شد و ارگ مشهد را تصرف کرد. اما شنید که به املاک و خانواده‌اش در تربت حیدریه حمله شده پس مشهد را واگذاشت و به تربت حیدریه رفت. سرکشی‌های او ادامه داشت تا اینکه عباس میرزا در سال ۱۲۴۷ به خراسان رفت و او از در اطاعت درآمد. عباس میرزا پس از مدتی که از او احساس تمرّد کرد، وی را دستگیر کرده به مشهد فرستاد. پس از عزیمت عباس میرزا به تهران، محمّد خان را به

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۸۳

آذربایجان تبعید کرد و تا هنگام مرگ آنجا بود. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۳، صص ۳۹- ۲۳۷.

۵۸. حسین خان قاجار قزوینی یا حسین خان سردار ایروانی در حکومت فتحعلی شاه در فارس در خدمت وی بود. در درگیری‌های به قدرت رسیدن فتحعلی شاه نیز او را یاری داد، در سرکوبی صادق خان شقاقی و محمّد خان زند و بازماندگان افشاریه در خراسان خدمات زیادی به فتحعلی شاه کرد. پس از چندی مأمور آرام کردن ایروان شد و تا سال ۱۲۴۳ سردار ایروان بود. پس از تسخیر ایروان به وسیله روس‌ها، به ایران فرار کرد و در همان سال به خراسان فرستاده شد تا امور آنجا را منظم کند. پس از تیره شدن روابطش با امرای خراسان به درخواست خوانین خراسان، فتحعلی شاه وی را به تهران احضار کرده به حکومت و ریاست ایل بختیاری گماشت. تا آخر عمر به آن کار بود. او چند مسجد و آب‌انبار در ایروان، قزوین و کربلا ساخت. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۱، صص ۴- ۴۰۱.

۵۹. امیر قلیج خان تیموری. از خوانین و امیران بزرگ خراسان. وی از اعقاب امیر سید کمال بخارایی مرشد شیخ بهاء الدین نقشبند بود. قلیچ خان در سال ۱۲۳۱ ق. که خوانین خراسان بر ضد محمّد ولی میرزا والی خراسان قیام کرده بودند، برای سرکوبی فوجه خان کرد به رادکان فرستاده شد. حسن علی میرزا شعاع السلطنه در سال ۱۲۳۵ ق.

حکومت نواحی باخرز و اطراف آن را به قلیچ خان واگذار کرد. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۳، ص ۱۳.

۶۰. درباره آهوان اعتماد السلطنه نوشته است: «منزلی است در هفت فرسخی سمنان.

آهوان آبادی و قریه‌ای ندارد و ارتفاع آن از مشهد هفتصد و پنجاه ذرع می‌باشد. آهوان منطقه‌ای دایره شکل است که از اطراف باکوه محصور شده است. رباط نزدیک آن از قدیمی‌ترین رباطهایی است که در مسیر مشهد وجود دارد. همینطور کاروانسرای جدید نیز دارد.» اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، ج ۳، صص ۱۱۰۱- ۱۰۹۹.

۶۱. از ترکان قوم گرایت ایلی (گرایلی). از کالپوش میان گرگان و فندرسک به جوین و

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۸۴

جغتای و بام و صفی‌آباد مهاجرت کرده‌اند. علی میرنیا، پژوهشی در شناخت ایل‌ها و طایفه‌های عشایری خراسان، تهران: نسل دانش، ۱۳۶۹، صص ۹۴- ۹۳.

۶۲. سنخواست. امروزه نام یکی از دهستان‌های چهارگانه بخش اسفراین شهرستان بجنورد است. فرهنگ جغرافیایی ایران، استان نهم، ج ۹، تهران: انتشارات دایره جغرافیایی ستاد ارتش، ۱۳۲۹.

۶۳. ارغیان: منطقه‌ای نزدیک نیشابور.

۶۴.

آدما تو نیستی کور از نظرلیک اذا جاء القضا عمی البصر یعنی هنگامی که تقدیر فرارسد، چشم کور می‌شود. مثنوی مولوی، دفتر چهارم به کوشش رینولد نیکلسون، تهران: امیرکبیر، بی‌تا، ص ۶۴۲.

۶۵. جنابد یا جنبد همان گناباد امروزی است. «جنابد معروف به گوناباد جزو مملکت قهستان و در بالای کوه زرد در نزدیکی تون

واقع است». اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، ج ۳، ص ۸۴۷.

۶۶. قهقهه. دهی از دهستان میان ولایت بخش حومه شهرستان مشهد. در ۱۴ کیلومتری شمال‌شرقی مشهد و یک کیلومتری شمال کشف رود واقع است. فرهنگ جغرافیایی ایران، استان نهم، ج ۹.

۶۷. دروازه عیدگاه، یکی از دروازه‌های مشهد که میانه جنوب و مغرب شهر مشهد قرار دارد. اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، (ص ۳۳۶- ۵۲۶)، در دروازه عیدگاه رباط بابا قدرت قرار دارد که اسحاق خان قرایی آن را ساخته است. همان کتاب، ص ۸۰۴.

۶۸. نوقان. نام یکی از قراء نزدیکی مشهد بوده است. دروازه نوقان میانه شمال و مشرق شهر مشهد و یکی از دروازه‌های شش‌گانه شهر مشهد بوده است. همان کتاب، ج ۲، ص ۵۲۶ و ۳۳۶ و ۲۰۵.

۶۹. دروازه سراب، از دروازه‌های شهر مشهد، به سوی مغرب قرار دارد. همان کتاب، ج ۲، ص ۳۳۶ و ۵۲۶.

۷۰. دروازه خیابان علیا یا بالا خیابان، طول شهر مشهد از دروازه بالا خیابان تا در صحن

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۸۵

۱۹۵۰ ذرع بوده است. این دروازه میانه غرب و شمال شهر مشهد قرار داشته است.

همان کتاب، ج ۲، ص ۳۳۶ و ۵۲۶.

۷۱. اتک. منطقه‌ای از ترکستان است در شمال خراسان. چون یکی از بخشهای ابیورد بوده جزو خراسان محسوب می‌شده و در قرن دهم و یازدهم جزء خانات خوارزم شد و پیش از اینکه به دست روسها بیفتد مرز خراسان بود. (دهخدا)

۷۲. یموت، «از طوایف ترکمن و در اراضی بین خیوق و رود اترک و دهنه رود گرگان جای دارند. در گرگان و دو شاخه اصلی هستند. دوجی و بوراق. تمام تیره‌های یموت خودشان را از نژاد دو نفر به نام شرف و چونی می‌دانند. دو طایفه عمده یموت جعفربای و آتابای نام دارد.» کلمنت مارکام انگلیسی، تاریخ ایران در دوره قاجار، ترجمه میرزا رحیم فرزانه، به کوشش ایرج افشار، تهران: نشر فرهنگ ایران، ۱۳۶۴، ص ۷۳؛ حواشی علی محمّد ساکی بر کریم خان زند، نوشته جان پری، ترجمه علی محمّد ساکی، تهران: مجموعه ایران‌شناسی فراز، ۱۳۶۵، ص ۲۱۷.

۷۳. «گوکلان از طوایف گرگان است که در اطراف گنبد کاوس سکنی دارند. دو بخش اصلی میان آنان وجود دارد، دورقه و حلقه‌داغی. لغت گوکلان به نقل از نخبه کامرانی از دو کلمه گوک به معنی سبز و لان به معنی جایگاه ساخته شده است و وجه تسمیه آن سرسبزی منطقه و حاصلخیزی آن است.»: علی محمّد ساکی، همان کتاب، ص ۲۱۷.

۷۴. چمن کالپوش از چمن‌های معروف ایران است و در شمال‌غربی نردین قرار دارد.

آب آن از چندین چشمه تأمین می‌شود. هوایش سرد و اطرافش باصفا و سبز است. از شمال به گرگان، از جنوب به نردین و از مشرق به جاجرم و از غرب به فرنگ و فارسیان و فندرسک محدود است. اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، ج ۱، صص ۱۱۱- ۱۰۲.

۷۵. بسطام در ۶ کیلومتری شاهرود از مناطق تاریخی مهم ایران است و از آثار آن مدفن بایزید بسطامی است. فرهنگ فارسی معین، بخش ۳، اعلام.

۷۶. چناشک. یا به نوشته اعتماد السلطنه در مطلع الشمس چونالش، نام تنگه‌ای بود .... از تیلد باد قوافل غالبا به کاشیدا، یا گلستان از اعمال نردین می‌روند و ابتدا که حرکت

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۸۶

می‌نمایند بعد از قلیل مسافتی به دهنه و تنگه‌ای موسوم به چونالش داخل می‌شوند.

اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، ج ۱، ص ۹۵.

۷۷. قانچی. براساس نوشته رابینو کوهسار شامل چهار محله بوده است: کوهسار، چناشک، قانچی و حاجی‌لر. سکنه آنجا افرادی

خوش‌سیما و خوش‌بنیه و بیشتر از ترکهای گریلی بودند. قانچی درّه‌ای است خوش‌آب‌وهوا که در آنجا تنها برنج کشت می‌کرده‌اند. ه. ل. رابینو. سفرنامه مازندران و استرآباد. ترجمه غلامعلی وحید مازنداران.

تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۳۶، ص ۱۱۵ و ۱۱۶.

۷۸. فرنگ، به نوشته اعتماد السلطنه، نام جایی در غرب چمن کالپوش است. همان کتاب، ج ۱، صص ۱۰۴- ۱۰۳.

۷۹. فارسیان، بنابر مطلع الشمس، نام ناحیه‌ای در نزدیکی چمن کالپوش. همان کتاب، ج ۱، ص ۱۰۴- ۱۰۳.

۸۰. علی بولاغ یا علابلاغی. همان چشمه علی دامغان است. اعتماد السلطنه، تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، زیرنویس ص ۱۴۵۷.

۸۱. چوله. تیره‌ای از طایفه تکّه‌لو، ایل بزرگ افشار که در زمان صفویه همراه سایر طوایف ترک، افشار، در ابیورد زندگی می‌کردند. آنها در زمان شاه عباس اول از ترکستان به درگز انتقال یافتند. احتمالا محل زندگانی آنها نیز به چوله معروف است. علی میرنیا، همان کتاب، ص ۹۳.

۸۲. رضا قلی خان هدایت در فهرس التواریخ می‌نویسد: «هنگامی که آقا محمّد خان شیراز را گرفت، خانواده لطف علی خان را همراه ایل‌های قلمرو مافی و خواجه‌وند و عبد الملکی به استرآباد کوچاند. فهرس التواریخ. ص ۳۱۵.

۸۳. نسخه ملک بیست و پنجم نوشته است. اما نسخه مجلس پنجم. با مراجعه به تقویم تطبیقی مشخص شد که بیست و پنج شعبان ۱۲۱۸ روز شنبه است و پنجم این ماه روز یکشنبه. پس یکشنبه برگزیده شد. تقویم تطبیقی هزار و پانصدساله

۸۴. دزباد. جاده اصلی خراسان از میان منطقه‌ای که در شرق آن دزباد که اعراب به آن

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۸۷

قصر الریح می‌گفتند، رد می‌شده است و در غرب آن بخشی از نیشابور قرار دارد.

رودی نزدیک آن است که سرحد نیشابور و مشهد می‌باشد. مطلع الشمس، ج ۳، ص ۸۳۶، ۸۱۷.

۸۵. کوه طرق، طرق در یک فرسنگ و نیمی مشهد قرار دارد که به گفته مطلع الشمس بیشتر قافله‌ها و کاروانها یک شب در آنجا اقامت می‌کردند. برای رسیدن به آن باید از دروازه خیابان سفلای مشهد خارج شد. ج ۳، ص ۸۰۴.

۸۶. «کل سر جاوز الاثنین شاع» هر رازی که از دو تن فراتر رود، همگانی شود.

۸۷. درباره حمله افشاریان به حرم امام رضا (ع) ابو الحسن قزوینی می‌نویسد: «الحال فرزندان شاهرخ شاه نظر به بداطواری و بدکرداری که جبلی ذات شقاوت‌نشان ایشان است، احدی اعتقاد و اعتماد به گفتار و کردار طبقه نادریه ندارد، و مشهور به طبقه سرکش و غارتگران مال امام علیه السّلام و انگشت‌نمای خاص و عام‌اند، همواره رومیان طعنه بر ایرانیان می‌زنند که ده امام در ملک ما آسوده‌اند و هرساله به مرمت بقعه‌جات آن امامان می‌افزاید و یک امام که در ملک شماست زینت کارخانجات او وقفیات و املاک او را غارت کردید و خود را محب و امامیه می‌خوانید». فواید الصفویه، ص ۱۵۸.

۸۸. وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ یُرْسِلَ الرِّیاحَ مُبَشِّراتٍ وَ لِیُذِیقَکُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ لِتَجْرِیَ الْفُلْکُ بِأَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ.

و از آیات قدرت الهی آن است که خدا بادهای بشارت‌آور می‌فرستد که شما را به چیزی از رحمت بی‌انتهای خود بهره‌مند کند و کشتی‌ها به دریا روان شود تا از فضل و کرمش (نعمتها) تحصیل کنید. شاید شکرگذار باشید. سوره الروم، آیه ۴۶.

۸۹. بند و سد گلستان. از بناهای دوره صفویه است. هشتاد ذرع طول و پانزده ذرع عرض دارد. ارتفاع آن ۱۲ ذرع و نیم. آبهایی که در تابستان به آن می‌ریزند: رودخانه‌های جاغرق، بار، هزر، و مایان هستند. آب آن به مصرف زراعت اطراف مشهد می‌رسید.

این بند در مسیر مشهد به نیشابور قرار داشت و مطلع الشمس، ج ۱، ص ۵۶۵.

۹۰. ناسخ التواریخ درباره دستگیری نادر میرزا می‌نویسد:

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۸۸

«شئامت این کردار ناستوده [کشتن مجتهد] چشم او را پرده پیش گذاشت که از اول شب تا بامداد همی تاختن کرد و چنان می‌پنداشت که سی فرسنگ از لشکرگاه دور افتاده، چون صبح برسید و آفتاب برآمد، افزون از فرسنگی راه نبریده بود. لاجرم لشکری که از دنبال او می‌شتافتند بی‌کلفت او را دریافتند و دستگیرش نموده کنده و زنجیر برنهادند». ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۲۴، ۱۲۳.

۹۱. کلات یا کلات نادری یکی از استحکامات نادر شاه بوده است و از قلعه‌های بسیار مهم خراسان از شمال به مرز ایران و شوری [سابق]، از شرق به سرخس از جنوب، کوه آلاداغ هزارمسجد و از غرب به لطف‌آباد منتهی است. فرهنگ جغرافیایی ایران، استان نهم، ج ۹.

۹۲. فسا، شهر کوچکی در شمال خراسان و مرکز حکومت ناحیه‌ای است که تا بیابان بزرگ کراواه [قراقروم] در خوارزم گسترده شده است. شهر مزبور بر روی یکی از شعبه‌های آمودریا که دریاچه اورال می‌ریزد بنا شده است، رئیس آنجا تابع حاکم ابیورد است. گاسپار دروویل، سفر در ایران، ص ۳۶۵.

۹۳. ابیورد. شهر کوچکی است در شمال خراسان این شهر مرکز حکومت ناحیه بزرگی می‌باشد که امروز مستقل است و به وسیله یک سرکرده ترکمن اداره می‌شود. همان، ص ۳۳۳

۹۴. وَلَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَياةٌ يا أُولِي الْأَلْبابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ، حکم قصاص برای حفظ حیات شما است. تا مگر از قتل یکدیگر بپرهیزید. بقره، آیه ۱۷۹.

۹۵. درباره قتل نادر میرزا، فرهاد میرزا معتمد الدوله نوشته است. «در رمضان هزار و دویست و هجده شهر مشهد مقدس نیز مفتوح گشت و نادر میرزا پسر شاهرخ شاه گرفتار گشت و او را جمعی از احفاد نادری در اواخر ذیقعده الحرام سال هزار و دویست و هیجده هجری به طهران آورده که بسیاست رسیدند و خاقان بلفظ گهربار فرمودند، حمد خداوند را که قصاص باسم کرد. نادر شاه و فتحعلی خان را کشت و فتحعلی شاه نادر را سیاست نمود» (جام جم، چاپ سنگی، ۱۲۷۲ ص ۴۸۰)

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۸۹

۹۶. مزدوران. نام یکی از دهستانهای بخش سرخس شهرستان مشهد، از شمال به دهستان چهچهه، از جنوب به دهستان نوروزآباد، از غرب به کوه آلاداغ و از شرق به دهستان کندکلی محدود است. فرهنگ جغرافیایی استان نهم ج ۹.

۹۷. آق دربند. از دهستان شوریچه بخش سرخس شهرستان مشهد ۸۵ کیلومتری جنوب غربی سرخس. سر راه شوسه عمومی آق دربند قرار دارد. در مسیر کشف رود است، فرهنگ جغرافیایی ایران، استان نهم، ج ۹.

۹۸. هزاره. اصل ایل هزاره از هزارجات افغانستان است که در اصل در هزاره افغانستان ساکن بوده‌اند. در زمان نادر شاه افشار در سال ۱۱۴۱ ق پس از فتح هرات «رؤسای چهار ایماق، هزاره جمشیدی، رواقی، قبچاق به خراسان انتقال یافته‌اند. آنها پس از انتقال به خراسان در فریمان، مشهد، تربت‌جام، خواف، سرخس، و جاهای دیگر ساکن شدند و کشاورزی کردند (علی میرنیا، همان. ص ۱۰۳، ۱۰۲).

۹۹. پل پل کورپی. مجموعه سه پل بر روی نهری است که به پل کورپی معروف بوده، خاک سمنان را از تهران جدا می‌کردند. مطلع الشمس، ج ۳، ص ۱۱۲۶.

۱۰۰. تکه. از طوایف ترکمان ایران که امروزه بیشتر آنها در ترکمنستان ساکن هستند، اما عده‌ای در اطراف گنبد کاوس و در جرگلان بجنورد زندگی می‌کنند. محمّد رضا بیگدلی ترکمنهای ایران، تهران، انتشارات پاسارگاد، ۱۳۶۹، ص ۳۰۰.

۱۰۱. خبوشان نام سابق قوچان است. مطلع الشمس، ج ۳، ص ۱۳۸۱.

۱۰۲. اعتماد السلطنه درباره کوچ طوایف کرد می‌نویسد:

در زمـان سـلطنت شـاه سـلطان حسـین با اختلال اوضاع، کردها با طایفه گرایلی بر سـر جا درگیر شدنـد و گرایلی‌ها را از محل خود بیرون کردند. خودشان در آنجا ساکن شدند و طوایف زعفرانلو، شادلو و کیوانلو و عمارلو و قراچورلو در مناطق قوچان و شـیروان و بجنورد و اطراف آنها ساکن شدند. اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، ج ۱، ص ۱۶۱.

۱۰۳. رادکان. یکی از دهسـتان‌های حومه شـهر مشـهد. از شمال و شمال شرقی به کوه‌های هزارمسجد، از جنوب به چناران، از غرب به کوه تخت رستم محدود است. کشف

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۹۰

رود از رادکان سرچشمه گرفته تا پل خاتون جریان دارد. فرهنگ جغرافیایی ایران، استان نهم، ج ۹.

۱۰۴. کالبرق الخاطف و الریح العاصف، چونان صاعقه و تندباد.

۱۰۵. عباس میرزا چهارمین پسر فتحعلی شاه بود و پس از محمّـد ولی میرزا به دنیا آمد. اما به دلیل اینکه نخستین شاهزاده‌ای بود که مادری قاجار داشت ولیعهد فتحعلی شاه شد.

احتمالا مؤلف برای حمایت از محمّد ولی میرزا این جمله را آورده است.

اعتضاد السلطنه، اکسیر التواریخ، ص ۱۹۱؛ اعتماد السلطنه، تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، ص ۱۶۲۲.

۱۰۶. اوچ پختر یا ایشپخدر. سـردار روس در جنگ نخست ایران و روسـیه می‌باشد. نام اصلی او سیسیانف بود. این لقب یا عنوان او بود. مردم آذربایجان آن را به ایشپختر یا ایپخـدر تبدیل کردند، این لغت در ترکی آذربایجان معنی رکیکی دارد. حامد الگار، دین و دولت در ایران، ترجمه ابو القاسم سری، چاپ دوم، تهران: توس، ۱۳۶۹، زیرنویس ص ۱۱۷.

۱۰۷. اوچ کلیسا. اچمیادزین. بخش مرکزی ارمنستان در غرب ایروان در درّه رود ارس قرار دارد. این شهر از ۱۸۴ تا ۳۴۴ م. پایتخت ارمنسـتان بوده است که در سال ۳۰۲ م. به وسـیله گریگوری مقـدس تأسـیس شد. به دلیل اینکه سه کلیسا در نزدیکی یکدیگر قرار دارند به اوچ کلیسا (سه کلیسا) معروف شده‌اند. غلامحسین مصاحب، دایرهٔ المعارف فارسی، جلد اول.

۱۰۸. پیر قلی خـان شامبیاتی قاجار. از سـرداران فتحعلی شاه که در سال ۱۲۱۴ ق. فرمانده نیروهای ایران در خوی و سـلماس بود. در سال ۱۲۱۵ همراه ابراهیم خان قویونلو (ظهیر الدوله) همراه ۲۰ هزار سوار برای سرکوبی اللهیار خان قلیچی به سبزوار فرستاده شد. در جنگ نخست ایران و روسیه نیز از سرداران ایران بود. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۱، ص ۲۰۱.

۱۰۹. پنبک. منطقه‌ای در نزدیکی ایروان، دنبلی از آن به‌عنوان محال پنبک ایروان نام برده

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۹۱

است: عبد الرزاق دنبلی، مآثر سلطانیه، ص ۱۱۱ و ۱۱۲.

۱۱۰. برشاور. در منابع به‌عنوان پشاور آمده است. ملا فیض محمّد کاتب هزاره، سـراج التواریخ، ج ۱ و ۲، تهران، موسسه مطالعات و انتشارات بلخ، ۱۳۷۲، ص ۱۳؛ میر محمّد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد اول، مشهد: درخشش، ۱۳۷۱، ص ۱۲۴.

۱۱۱. مؤلف سراج التواریخ درباره تأسیس شهر احمد شاهی چنین می‌نویسد: «پس از نزول اجلال، از آنجا که اعلیحضرت احمد شاه را این امر دامنگیر خیـال بود که هوای شـهر نادرآباد از سـبب تقربش به چمن و نیزار، ردی (زیان‌آور) و مخلّ صـحت است، خراب فرموده، در جای با فضای خوش‌آب‌وهوایی به نام خویش شـهری احـداث نماید، لهذا اولا نهر عریض و عمیقی در ساحل غربی رود ارغنداب حفر نموده، جانب دشت کشـیدن فرمود که تعمیر شـهر نماید.» اما طوایف الکوزایی و بارکزایی اجازه ندادند در زمین‌های آنها شـهر تأسـیس کنـد، تا اینکه طایفه فوفلزایی که از اقوام او بودند زمین‌هایی را به او دادند و در سال ۱۱۷۴ به ساختن شهر همت گماشت و آن را احمدشاهی نام نهاد. کاتب هزاره، سراج التواریخ، جلد ۱ و ۲، ص ۳۴- ۳۵.

۱۱۲. این واقعه به‌طور مفصل در: کاتب هزاره، سراج التواریخ، جلد ۱ و ۲، ص ۹۵- ۹۰ توضیح داده شده است.

۱۱۳. فراه. در جنوب‌غربی افغانستان در کنار فراه رود قرار دارد. جاده‌های تجاری هرات، قندهار و سیستان از این شهر می گذرد. غلامحسین مصاحب، دایرهٔ المعارف فارسی، جلد دوم.

۱۱۴. غوریان. ولسوالی (بخش) بزرگ و سرسبز ولایت هرات در جوار مرز ایران.

محمّد یوسف ریاضی هروی، عین الوقایع، پانویس ص ۷؛ تاریخ افغانستان، به کوشش محمّد آصف‌فکرت هروی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۶۹.

۱۱۵. برناباد. دهستانی‌آباد از توابع هرات. همان کتاب، پانویس ص ۴۸.

۱۱۶. طوعا أو کرها خواه‌ناخواه، از سر میل یا تسلیم. فرهنگ فارسی معین، بخش ۲.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۹۲

۱۱۷. هدایت در روضهٔ الصفا، نسب سلاطین اوزبک بخارا را به چنگیز می‌رساند و آنها را از احفاد جوجی پسر چنگیز می‌داند که به چندین گروه تقسیم شدند. بخشی از آنها در ماوراء النهر و بخارا به منصب خانی رسیدند و شیبانیان نیز از آنها بودند. در دوره نادر شاه افشار رحیم خان اتالیق نوه ابو الفیض خان پادشاه ترکستان در رکاب نادر می‌جنگید، تا اینکه حکومت به میر معصوم مکنی به شاهمراد و ملقب به بکجان رسید.

پسران او امیر حیدر توره و ناصر الدّین توره جانشین وی شدند. رضا قلی هدایت، تاریخ روضهٔ الصفای ناصری، ج ۹، قم: مرکزی و پیروزی و خیام، ۱۳۳۹، صص ۴۰۲- ۴۰۱؛ در اینجا نوری به شرح مفصل درگیری میان دو برادر و پناهندگی امیر ناصر الدّین به دربار ایران می‌پردازد.

۱۱۸. سالور. یکی از طوایف غز بودند که به نواحی سیحون و ماوراء النهر، خوارزم و خراسان مهاجرت کردند. اتابکان فارس از طایفه سالور بودند. سالورها در ترکمنستان با درگیری‌های شدیدی که با ترکمن‌های خراسان داشتند ضعیف شده، سرانجام پس از شکست سختی که از عباس میرزا نایب السّلطنه خوردند، اهمیّت خود را از دست دادند. غلامحسین مصاحب، دایرهٔ المعارف فارسی، ج ۲.

۱۱۹. ساروق یا ساریق. از ایل‌های ترکمن هستند که در کنار رود مرغاب زندگی می کنند و مانند ایل سالور اهمیت خود را از دست داده‌اند. محمّد رضا بیگدلی، ترکمن‌های ایران، تهران: پاسارگاد، ۱۳۶۹، ص ۲۸۷.

۱۲۰. چهچه. از مزارع میان ولایت شهر مشهد است. در شش فرسخی شهر واقع است. از آب قنات مشروب می‌شده است، با هوایی معتدل. اعتماد السلطنه، مرآهٔ البلدان، ج ۴، ص ۲۳۰۸.

۱۲۱. خواف، یکی از بخش‌های شهرستان تربت حیدریه در جنوب‌شرقی آن شهر واقع است از شرق در مرز ایران و افغانستان قرار دارد. فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد ۹، استان ۹، خراسان.

۱۲۲. محمّد ولی خان قاجار قوانلو، بامداد او را دولو نامیده. پسر جان محمّد خان یکی از

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۹۳

سرداران آقا محمّد خان و فتحعلی خان قاجار بوده، وی خدمات زیادی به آقا محمّد خان کرد و هنگام مرگ او حاکم مشهد بود. بعد به تهران آمد. هنگام شکست دادن صادق خان شقاقی در کنار فتحعلی شاه بود و هنگامی که محمّد خان زند قیام کرد برای سرکوبی او تلاش زیادی کرد. هنگامی که حسین قلی خان برادر فتحعلی شاه در خاک فارس سر به طغیان برداشت، محمّد ولی خان نیز تحریک شد و به او پیوست.

هنگامی که حسین قلی خان مطیع برادرش شد، فتحعلی شاه دستور قتل محمّد ولی خان را داد، اما با وساطت میرزا محمّد خان قاجار بیگلر بیگی تهران بخشیده شد. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۴، ص ۲۶- ۲۴.

۱۲۳. سلیمان خان قاجار اعتضاد الدوله. پسردایی آقا محمّد خان و از سرداران قاجاریه بود به پاس خدمات زیادی که به آقا محمّد خان کرد از سوی او به حکومت گیلان برگزیده شد. در زمان فتحعلی شاه نیز بیگلر بیگی آذربایجان شد. هنگامی که حسین قلی خان برادر فتحعلی شاه در فارس سر به مخالفت برداشت و از سویی نیز محمّد خان زند در اصفهان طغیان کرد. سلیمان خان نیز هوس حکومت در سر پرورانـد، اما دست به اقدامی نزد. پس از اینکه حسین قلی خان تصمیم به اطاعت گرفت فتحعلی شاه قصد تنبیه سلیمان خان را کرد اما به خاطر خدمات پیشین او منصرف شده او را بخشید. هنگامی که عباس میرزا ولیعهد در سن یازده سالگی به حکومت آذربایجان رسید، سلیمان خان سمت للگی او را داشت و در جنگ ایران و روسیه از سرداران ایران بود، وی در سال ۱۲۲۰ درگذشت. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۲، ص ۱۲۴- ۱۱۸.

۱۲۴. عنکبوت/ ۴۱

۱۲۵. دوشاخ. کوه منفردی است در جنوب ارتفاعات باخرز در منطقه تربت جام، که با نواری جلگه‌ای که جاده غوریان به خواف از آن می‌گذرد، از کوه‌های خواف جدا می‌شود. کاظم خادمیان، فرهنگ جغرافیایی ایران «خراسان»، مشهد: بنیاد پژوهش‌های

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۹۴

اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۰، ص ۴۵۹.

۱۲۶. دیزآباد و قدمگاه. دو آبادی نزدیک نیشابور. اعتماد السلطنه می‌نویسد: «از قدمگاه به شهر مشهد مقدس دو راه است: یکی از راه درود ... دیگری راه معمول طرق و دیزآباد است.» و نیز «از قدمگاه تا دیزآباد چهار فرسخ است.» اعتماد السلطنه، مرآة البلدان، ج ۳، ص ۴۱- ۱۵۴.

۱۲۷. قم: از دهستان‌های بخش چناران خراسان در شمال مشهد. لغتنامه دهخدا.

۱۲۸. عبارت فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ* چندین بار در قرآن تکرار شده است از جمله سوره بقره/ ۵۴ و نساء/ ۶۶.

۱۲۹. در تاریخ ذو القرنین تعداد این نفرات ۳۰۰ تن ذکر شده است. ضمنا در متن این تاریخ سالدات با ص نوشته شده است. فضل اللّه شیرازی خاوری، تاریخ ذو القرنین، تصحیح ناصر افشارفر، ج ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ سازمان چاپ و انتشارات کتابخانه مجلس، ۱۳۸۰، ص ۲۲۲.

۱۳۰. سملقان. از میاه بجنورد آب سملقان است. «قریه سملقان از قرای بجنورد و در مغرب آن واقع شده. سرچشمه آب مذکور در کوه درکش است و بعد از آنکه اراضی سملقان را سیراب نمود تا اواسط جلگه سملقان جاری می‌گردد.» اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، ج ۱، ص ۱۳۱.

۱۳۱. ایلتذر خان والی اورگنج. نام وی به شکل ایل توزار خان و ایلت نظر خان نیز نوشته شده است. وی حاکم اورگنج بود که به گفته هدایت: با بعضی از مردم مرافقت کرده، گروهی را با خود یار نمود. در قنفرات در سنه هزار و دویست و یازده خروج کرده با طایفه تراکمه یموت منازعه نموده.» کم‌کم توانست یموت را از گرگانج و خوارزم بیرون کند و پس از پیروزی بر این طایفه بر مسند خانیّت نشست. و در سال ۱۲۱۳ در جیحون غرق شد که البته این خبر هدایت درست نیست، زیرا طبق متن حاضر در ۱۲۲۰ هنوز زنده بوده است. رضا قلی هدایت، سفارت نامه خوارزم، به کوشش علی حصوری، تهران، طهوری، ۱۳۵۶، ص ۱۱۳.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۹۵

۱۳۲. اورگنج شهری در جنوب ازبکستان امروزی است. در واحه خیوه و در منطقه خوارزم. همان گرگانج است. غلامحسین مصاحب، دایرة المعارف فارسی، ج ۲.

۱۳۳. همان خیوق است. در ناحیه خوارزم در نزدیکی آمودریا. سلسله عربشاهیه در قرون ۱۰ و ۱۱ بر آنجا حاکم بودند. در ۱۲۱۹ ایلتذر خان سلسله ایناق‌ها را در آنجا تأسیس کرد که تا ۱۸۷۳ که قلمروشان تحت الحمایه روسیه شد برقرار بود.

غلامحسین مصاحب، دایرة المعارف فارسی، ج ۱.

۱۳۴. شعر از ابو سعید ابو الخیر.

۱۳۵. اویماقی‌ها در افغانستان شامل چهار طایفه‌اند: تایمنی، هزاره، تیموری، زوری. این چهار طایفه به چهار اویماق مشهورند: ملا فیض محمّد کاتب هزاره، نژادنامه افغان، مقدمه، تحشیه و تعلیقه: حاج کاظم یزدانی، به سعی و اهتمام عزیز اللّه رحیمی، قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۷۲، ص ۱۴۲.

۱۳۶. جمشیدی یکی از طوایف هزاره است که در سمت مغرب و شمال ارضی چهار اویماق و اطراف رود مرغاب و ماروچاق و کوشک و غیره زندگی می‌کردند. کاتب هزاره، نژادنامه افغان، ص ۱۴۲.

۱۳۷. علی کوزایی، از طوایف ساکن در افغانستان هستند که در شرق قندهار و شمال غربی و غرب ارغنداب و پنجوایی ساکن بوده‌اند و عده‌ای از آنها نیز به‌طور متفرق در هرات و غزنین و کابل ساکن بوده‌اند. همان کتاب، ص ۵۸.

۱۳۸. ایل درزی یکی از طوایف اویماق است. درزایی هم گفته می‌شود. آنها خود را از نژاد کاکر می‌دانند و در غور هرات ساکنند. همان کتاب، ص ۸۲.

۱۳۹. در تاریخ ذو القرنین از او به نام پیرقلی خان شاهبیاتی یاد شده است. خاوری شیرازی، تاریخ ذو القرنین، ج ۱، ص ۲۳۸.

۱۴۰. در حاشیه برگ ۱۷۳ الف، نسخه کتابخانه مجلس درباره قتل اشپخدر مطلب زیر نوشته شده است: «گزارش قتل اشپخدر چنین نگارش یافت که آن مغرور بدمست در حالت محاصره بادکوبه خواهش کرد که حسین قلی خان را چون حاکم شیروان

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۹۶

ملاقات نماید. حسین قلی خان با چند نفر از متهوران مواضعه کرده، کمر قتل آن بداختر را به کمر بست و با مواضعه بر بارگیر جلادت نشسته، آن مردود نیز با معدودی از خواص ساخته و پرداخته با کمال بطش و غرور به ملاقات حاکم بادکوبه فایز شد. رسیدن همان بود و تیر جان‌فرسا بر جگر خوردن همان ... قتل آن بدمست مبادرت نمود با شمشیر خونریز پس از زخم گلوله پیکر آن ... زیر زبر نموده، سر و دست و اعضای آن بدمست را به دربار پادشاهی فرستاد و بقیه روسیه منهدم. در عرض راه به سپاه کینه‌خواه پادشاهی مصاف شده، مصاف دادند. تحریر شد راقمه مؤلفه فی شهر ذی حجه الحرام ۱۲۳۰ منابعی چون: دنبلی، مآثر سلطانیه، ص ۱۶۲ و خاوری شیرازی؛ تاریخ ذو القرنین، ج ۱، ص ۲۳۸ نیز همین قول را آورده‌اند.

۱۴۱. سر ولایت در شمال جلگه ماروس در خراسان قرار دارد. اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، ج ۳، ص ۸۶۲.

۱۴۲. فریزی. دهی از بخش گلمکان طرقبه مشهد که در آنجا زغال‌سنگ یافت می‌شود.

دهخدا، فرهنگ فارسی؛ اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، ج ۳، ص ۸۴۰.

۱۴۳. شعرا، ۸۸ و ۸۹.

۱۴۴. شهر سبز در حوالی بخارا واقع است. میان سمرقند و کارشی. سکنه آن از اوزبک‌ها هستند و «هرگاه پادشاهان بخارا را جنگی واقع شود بیشتر از لشکر خود را از طایفه مذکور قرار می‌دهند.» میرزا شمس بخارایی، تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر، به تصحیح محمّد اکبر عشیق، تهران: نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۷، ص ۱۲۶.

۱۴۵. اندخود. یکی از روستاهای بلخ است. این روستا میان بلخ و مرو در جهت سرخس قرار گرفته است. کسانی را که منسوب به این شهر هستند «انخدی» یا «نخذی» می‌نامند. اندخود در قرن ۱۹ میلادی پایتخت ممالک کوچک ازبک‌ها بوده است. احمد رنجبر، خراسان بزرگ، بحثی پیرامون چند شهر از خراسان بزرگ، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۱۱۵.

۱۴۶. کرزن نوشته: «مقبره نادر به دستور آقا محمّد خان ویران شد و استخوان‌های او را

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۹۷

نیز چون کریم خان به تهران بردند و زیر درگاه قصر به خاك سپردند.» در حالی که در متن حاضر ویرانی مقبره نادر را در زمان فتحعلی شاه و به دستور محمّد ولی میرزا می‌داند که به دلیل حضور مؤلف در این دوره احتمالا قول صحیح‌تری است. جرج کرزن، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷، ص ۲۳۱.

۱۴۷. چشمه گلشن. چنانکه از محل این چشمه یعنی «میان رادکان النگ و چناران» برمی‌آید باید همان چشمه گیلاس یا گلسب باشد. اعتماد السلطنه در مطلع الشمس مفصل درباره این محل مطلب نوشته است و ریشه لغوی و روایاتی که درباره نام اسب بر این چشمه شایع است و اینکه به مرور به گیلاس تغییر نام داده و به دلیل خوش‌آب‌و هوایی همواره محل استراحت سرداران و لشکریانی بوده است که در آنجا اردو می‌زده‌اند. «آب چشمه گلسب در اغلب فصول دەسنگ است و نادرا کم‌وزیاد می‌شود از سرچشمه که جاری می گردد خط به خط مستقیم جریان ندارد پس از طی دوازده فرسخ راه به مشهد مقدس می‌رسد.» اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، ج ۱، ص ۱۸۳؛ در متن اشرف التواریخ که این چشمه به نام چشمه گلشن ضبط شده ممکن است اشتباه کاتب باشد و یا ضبط دیگری از نام محل ارائه شده باشد.

۱۴۸. استار، واحد وزن معادل ۹۶/ ۱۵ تا ۸/ ۱۶ گرم. این واحد وزن از دوران باستان در ایران معمول بوده است. استیر هم گفته شده است. واحد وزن سیر که امروزه هم رایج است از آن گرفته شده است. ابو الحسن دیانت. فرهنگ تاریخی سنجش‌ها و ارزشها. جلد اول، اوزان و مقیاس‌ها. تبریز. نیما ۱۳۶۷ ص ۳۳- ۲۸.

۱۴۹. قیچاجیخانه: خیاطخانه درباری. لغتی ترکی است. در دوره صفویه نیز در دستگاه بیوتات چنین محلی وجود داشته است. میرزا سمعیا، تذکرۀ الملوك، تعلیقات مینورسکی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، به کوشش محمّد دبیرسیاقی، چاپ دوم، تهران:

امیرکبیر، ۱۳۶۸، ص ۱۲۶.

۱۵۰. بیلسم یا پیلسم نام برادر پیران ویسه است و یکی از پهلوانان افراسیاب بوده است که

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۹۸

به دست رستم کشته شد. علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه.

۱۵۱. امیر ناصر الدّین که با برادرش امیر حیدر درگیر بود، چاره را در توسل به دولت ایران دید. بنابراین نامه‌ای به شاه نوشت و کمك خواست. فتحعلی شاه نیز به محمّد ولی میرزا حکم کرد که «اگر او را به امداد حاجت باشد رخصت داری که از او استمداد نمایی.» اعتضاد السلطنه، اکسیر التواریخ، ص ۱۰۶.

۱۵۲. محمّد خان قاجار. در روضۀ الصفا ذیل وقایع سال ۱۲۲۱ آمده که: «شاه، محمّد خان قاجار دوالو حاکم سابق کزاز و ملایر را به سرداری خراسان و نیابت آن سامان مفتخر ساخت و روانه خدمت نواب شاهزاده محمّد ولی میرزا والی خراسان نمود.» هدایت، روضۀ الصفای نادری، جلد ۹، ص ۴۱۸.

۱۵۳. قراچورلو: از طوایف کرد خراسان که در اطراف بجنورد ساکن هستند. ایرج افشار سیستانی. ایل‌ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، تهران: موسسه آموزشی و انتشاراتی نسل دانش، ج ۲، زمستان ۱۳۶۸، ص ۹۹۶.

۱۵۴. قوزغان همان روستایی است که در سفرنامه مك‌گرگر به نام قازقان از آن یاد شده است که در مسیر رودخانه مشهد قرار دارد و روستای کوچکی بوده که طایفه تیموری در آن ساکن بوده‌اند. کلنل سی. ام. مك گرگر، شرح سفری به ایالت خراسان و شمال‌غربی افغانستان در ۱۸۷۵، ج ۲، ترجمه اسد اللّه توکلی طبسی، مشهد: آستان قدس، ۱۳۶۸.

۱۵۵. قرابوغا همان روستایی است که مك گرگر آن را قره‌بوقان گفته است. این روستا نیز در مسیر رودخانه مشهد قبل از مزدوران واقع بوده و اهالی آن مازندرانی بوده‌اند.

همان کتاب، ص ۱۵.

۱۵۶. چهار گنبد استراحتگاهی در ۶۴ کیلومتری در کنار جاده سرخس است از راه مزدوران و در کنار رودخانه. این آبادی یک کاروانسرا و یک حوض مخروبه دارد.

کاظم خادمیان، فرهنگ جغرافیایی ایران «خراسان»، ص ۳۰۳.

۱۵۷. ملا علی اصغر هزار جریبی. فتحعلی شاه یکی از نوادگان خود آغابیگم خانم را به او

اشرف التواریخ، متن، ص: ۴۹۹

داد، وی که به دودانگه مشهور بود بسیار مورد عنایت فتحعلی شاه واقع شد، چون پدرش ملاباشی بوده است. اما ظاهرا خودش «متانت و جوهر» نداشت. حتی به دلیل شرب خمر محکوم به چوب خوردن هم شده است. «صدایش به قول عوام دو پوسته بود. زیروبم حرف می‌زد و ریشش دراز بود». نشاطی خان شعری برای او گفته است:

دودانگه دو صدای دورو دودل دو زبان‌خداش کیش فلان دید و ریش بهمان داد حامد الگار، دین و دولت در ایران، ص ۹۶؛ عضد الدوله، تاریخ عضدی، ص ۸۴ و ۸۵.

۱۵۸. قزل آرواد. شهری است در نزدیکی خیوق یا خیوه در کنار جیحون. هنری موزر، سفرنامه ترکستان و ایران، ترجمه علی مترجم، به کوشش محمّد گلبن، تهران: سحر، ۲۵۳۶، ص ۱۷۷.

۱۵۹. از سرخس به سوی هرات ۸ فرسخ فاصله دارد که راه آن از یک دشت می‌گذرد. اول بادغیس به چمن بید معروف است و آب فراوان دارد. کلنل سی. ام. مک گرگر، شرح سفری به ایالت خراسان، ج ۲، ص ۲۱۳؛ سه سفرنامه «سفرنامه مرو»، ص ۱۴۰.

۱۶۰. شبرغان. شهری در ولایت مزار شریف است و در قدیم یکی از شهرهای عمده جوزجان بوده است. غلامحسین مصاحب، دایرهٔ المعارف فارسی، ج ۳.

۱۶۱. ختلان. از شهرهای مشهور خراسان بزرگ در کنار رود آمویه بود. ابو القاسم طاهری، جغرافیای تاریخی خراسان از نظر جهانگردان، تهران: شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران، ۱۳۴۸، ص ۷.

۱۶۲. تبادکان. نام یکی از دهستان‌های هفت‌گانه بخش حومه وارداک شهرستان مشهد است. در شرق این شهر در مسیر کلات، پیش از کنه گوشه. دهخدا، لغت‌نامه؛ مک گرگر، شرح سفری به ایالت خراسان، ص ۲۱۴.

۱۶۳. بقره/ ۱۷۹

۱۶۴. ترغبه- ترقبه- طرقبه. امروزه به شکل طرقبه نوشته می‌شود. در مرآة البلدان به

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۰۰

همین‌شیوه و به شکل ترقبه نوشته شده است. اما ترغبه در متون نیامده است. به‌هر حال یکی از دهات جاغرق و از مناطق ییلاقی اطراف مشهد است. اعتماد السلطنه، مرآة البلدان، ج ۳، ص ۱۵۴۱ و ج ۴، ص ۱۹۶۳.

۱۶۵. اسمعیل میرزا. پسر اول محمّد ولی میرزا که مادرش کردشادلو بود. طبق نوشته عضد الدوله بعدها به بغداد رفته، آنجا توطن گزید و از سوی دولت عثمانی مقرری دریافت می‌کرد. عضد الدوله، تاریخ عضدی، ص ۱۳۷ و ۲۸۲.

۱۶۶. بولینوک. سردار روس که نامش در منابع گوناگون دوره قاجاریه به شکل‌های مختلف ضبط شده است. اکسیر التواریخ: بولومک (ص ۱۰۹)؛ مآثر سلطانیه: بولگونیک (ص ۱۸۳)؛ تاریخ منتظم ناصری: پولکونیک (ج ۳، ص ۱۵۴۲).

۱۶۷. در مآثر سلطانیه هنگامی که این واقعه بیان می‌شود، یعنی پس از قتل ابراهیم خان و درگیری‌های نیروهای ایران و روس نامی از سردار روس بولینوک نمی‌آید. دنبلی، مآثر سلطانیه، ص ۱۷۳.

۱۶۸. خاوری و دنبلی نام این دو سردار را اسمعیل خان دامغانی و امان اللّه خان افشار ذکر کرده‌اند: خاوری شیرازی، تاریخ ذو القرنین، ج ۱، ص ۲۴۹؛ دنبلی، مآثر سلطانیه، ص ۱۷۸.

۱۶۹. قلعه فث. در مآثر سلطانیه، محل اختفای مصطفی خان شیروانی را قله کوه فث ذکر کرده است. دنبلی، مآثر سلطانیه، ص ۱۷۸.

۱۷۰. یرانال- ینارال. روسی شده جنرال یا ژنرال صاحب هریک از درجه‌های سرتیپ به بالا. یحیی مدرسی و دیگران، فرهنگ اصطلاحات دوره قاجار (قشون و نظمیه)، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۰، ص ۱۹۱؛ در متون این لغت به شکل گنرال، جنرال و ینارال آمده است، اما ضبط نسخه ما به شکل یرانال در جایی نیامده.

۱۷۱. منظور همان سلیمان پاشای کهیای بغداد است. که در نسخه ما به شکل کحیا ضبط شده است. خاوری شیرازی، تاریخ ذو القرنین، ج ۱، ص ۲۵۴؛ هدایت، روضة الصفا، ج ۹، ص ۴۲۸.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۰۱

۱۷۲. زبانا. نام منزل شانزدهم از منازل قمر، علامت آن دو ستاره است بر در کفه میزان.

علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه.

۱۷۳. شیخ جعفر نجفی. از مهم‌ترین علمای زمان فتحعلی شاه بود که سلطنت شاه را تأیید کرد و نیز به فتحعلی شاه جنگ با روس‌ها را تکلیف کرد. وی شاگرد وحید بهبهانی بود و چند بار در امور سیاسی دخالت کرد. از جمله در ۱۲۳۴ در درگیری‌های ایران و عثمانی بر سر بابان کردستان شیخ جعفر نجفی مجتهد مقیم کربلا میان سلیمان پاشا حاکم بغداد و محمّد علی میرزا وساطت کرد. وساطت شیخ جعفر برای آزادی اسرای عثمانی که در متن حاضر مربوط به سال ۱۲۲۱ است و در بقیه منابع نیز ذیل وقایع همین سال ذکر شده است. حامد الگار ۱۲۱۹ ذکر کرده است. دین و دولت در ایران، صص ۹۹- ۹۸.

۱۷۴. شرح مفصل درگیری‌های قومی طوایف افغان و حملات فیروز میرزا به قندهار و جنگ‌های شاه شجاع در سراج التواریخ آمده است. کاتب هزاره، سراج التواریخ، ج ۲، ص ۱۰۷- ۹۴.

۱۷۵. شهزاده قیصر. پسر زمانشاه سدوازیی بود. از کودکی وارد مسائل سیاسی و حاکم قندهار شد. در دوره حکومت پدرش دائم درگیر حمله‌های همایون به قندهار بود و بعد از آن در دوره سلطنت عمویش شاه شجاع با وزیر فتح خان همدست شد و همیشه درگیری داشت. احمد علی کهزاد، رجال و رویدادهای تاریخی افغانستان، پشاور: انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۳۱ ش، صص ۲۹- ۲۷.

۱۷۶. فتحی خان درّانی همان وزیر فتح خان بارکزایی است که همراه حدود ۲۰ برادر خود در دستگاه دولتی دارای نفوذ و اعتبار زیادی بودند. فتح خان بارکزایی وزیر شاه محمود بود و قدرت زیادی گرفت. در منابع افغان او را وزیر لایقی معرفی می‌کنند که محبوب مردم هم بود. وی برادرانش را به حکومت شهرهای مختلف گماشت و خود به جنگ با شاه شجاع دشمن شاه محمود پرداخت. میر محمّد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، صص ۲۱۴- ۲۱۳.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۰۲

۱۷۷. ایلتذر خان. چنانکه در تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر شرح داده شده است، ایلتذر خان لشکری ده هزار نفری جمع آورد و به بخارا روی آورد و پس از بیست روز جنگ از امیر حیدر شکست خورد و بازگشت. میرزا شمس بخارایی، تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر، ص ۷۵.

۱۷۸. ارسای. یکی از قبایل شش‌گانه ترکمن‌های افغانستان است (به معنی مرد شجاع) که بیشتر در اندخود و در اطراف هرات و بلخ ساکن هستند. محمّد رضا بیگدلی، ترکمن‌های ایران، ص ۳۳۰.

۱۷۹. الّان. ناحیه الّان در شرق روم و جنوب «دریای گرز و بجناک خزر» است و منطقه‌ای کوهستانی است که مردم آن مسیحی‌اند: تعلیقات بر حدود العالم من المشرق الی المغرب، با مقدمه بار تولد و تعلیقات مینورسکی، ترجمه میرحسین شاه، تصحیح مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام، تهران، دانشگاه الزهرا، ۱۳۷۲، ص ۴۹۰.

۱۸۰. بزنجرد. همان بجنورد است. این منطقه محل عبور و تاخت‌وتاز ترکمانان بوده است. طایفه شادلو و زعفرانلو از طوایف مهم ساکن این منطقه بوده‌اند.

اعتماد السلطنه، مرآة البلدان، ج ۱، صص ۲۷۳- ۲۷۰.

۱۸۱. این واقعه را ملا فیض محمّد کاتب چنین شرح می‌دهد: «قلعه غوریان را که در هشت فرسنگی هرات واقع است، حسین خان قاجار به امر والی مشهد متصرف شد و محمّد ولی میرزا آن را به اسحق خان قرائی سپرده، او یوسف علی خان برادرزاده خود را به حکومت آن گماشت. وی در خفا با حاجی فیروز الدین سازش کرده، به تسخیر خراسانش ترغیب همی نمود.» کاتب هزاره، سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۰۳.

۱۸۲. ملا اسلام که اصلا اصفهانی بوده در ۱۱۹۷ به هرات رفت. مدّتی در بازار عراق صباغی می‌کرد تا ورشکست شد. در کرج نزدیک هرات نیز مدتی کسب‌وکار داشت.

چند سالی ناپدید شد و بعد به بخارا و ترکستان رفته جمعی مرید دورش را گرفتند و به صوفی اسلام مشهور شد. وی اهل سنت بود و مریدانش هرروز بیشتر می‌شدند.

طریقه نقشبندیه و سهروردیه را ارشاد می‌کرد. فیروز الدین میرزا نیز در سلک

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۰۳

مریدانش درآمد. ریاضی هروی، عین الوقایع، ص ۹؛ کاتب هزاره، سراج التواریخ، جلد ۱، صص ۱۰۴- ۱۰۳.

۱۸۳. طایفه تایمنی. از طوایف چهار اویماق هستند. طایفه‌ای کوچک بوده، زبانشان فارسی و سنی‌مذهب بوده‌اند. در غور هرات ساکن بوده شامل دو فرقه می‌باشند: یکی قبچاق و دیگری درزی. تایمنی‌ها هیچ نسبت نژادی با پشتون‌ها ندارند، بلکه در اصل ترک می‌باشند و با هزاره‌ها از یک تبارند. کاتب هزاره، نژادنامه افغان، ص ۸۲.

۱۸۴. فیروزکوهی‌ها یکی از طوایف اویماق هستند که شعبه کرائی آن در جنوب مشهد مقیم است و دو جمعیّت بزرگ از هزاره و تیموری در باخرز و نواحی آن در مغرب هرات ساکن بوده، تبعه دولت ایرانند. همان کتاب، ص ۱۴۳.

۱۸۵. طایفه غرجستانی همان طایفه دایزنگی یکی از طوایف هزاره است که سکنای اصلی‌شان در غرب بامیان و شمال هیرمند است. ل. تیمور خانوف، تاریخ ملی هزاره، ترجمه عزیز طغیان، قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۷۲، ص ۶۶.

۱۸۶. طه/ ۱۰۶.

۱۸۷. شکیبان به شکل شکیوان هم نوشته شده است. این شهر در پنج فرسنگی روزنک واقع است. اهل شکیبان همه مروی بوده‌اند. سه سفرنامه، ص ۲۹.

۱۸۸. خاوری نام خوانین افغان را چنین می‌آورد: «بدل خان فوفلزایی و گدا خان و محمود خان تایمنی و برادر پلنگ‌توش خان جمشیدی، همراه ۲۰۰ نفر از سرکردگان دلاور آنها از جمله: عبد الغیاث خان فوفلزایی و برخوردار خان اسحق‌زایی و برادر پلنگ‌توش خان جمشیدی اسیر شدند.» خاوری شیرازی، تاریخ ذو القرنین، ج ۱، ص ۲۶۷.

۱۸۹. ماروچاق. محل ایل جمشیدی که گویا در سر راه هرات به مشهد واقع است. سه سفرنامه، ص ۹۵.

۱۹۰. شعرا/ ۳۴.

۱۹۱. ملک حسین میرزا. پسر فیروز میرزا است که نزد فتحعلی شاه فرستاد. کاتب هزاره، سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۰۴.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۰۴

۱۹۲. مائده/ ۵۴.

۱۹۳. غاشیه/ ۱۷.

۱۹۴. بقره/ ۶۹.

۱۹۵. در منابع قاجار آمده است که: «خبر پیروزی محمّد ولی میرزا بر فیروز میرزا و هدایا و غنایم در جمادی الثانی در چمن سلطانیه به حضور شاه رسیده است.» بـدون اینکه نامی از مؤلف این کتاب و شاهزاده اللّه قلی میرزا بیاید. در حالی که در متن حاضـر مؤلف شرح مأموریت خویش را می‌نویسد که در ماه رجب در کاخ گلستان به حضور شاه رسیده است. مطمئنا این خبر موثق‌تر است، زیرا مؤلف خود نقل‌کننده آن است. و منابع دیگر نسبت به اشرف التواریخ متأخرتر هستند. خاوری شیرازی، تاریخ ذو القرنین، ج ۱، ص ۲۶۸؛ هدایت، روضهٔ الصفا، ج ۹، ص ۴۷۳؛ اعتماد السلطنه، تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، ص ۱۴۸۶.

۱۹۶. حسین قلی خان برادر فتحعلی شاه و شش سال از او کوچک‌تر بود. وی در سال ۱۱۹۱ متولد شده و پس از عصیان‌های مکرر به امر فتحعلی شاه کور شده و اندکی بعد در عین جوانی درگذشته است در ۱۲۱۷. این مطلبی است که دکتر عبد الحسین نوایی در بخش تعلیقات بر تاریخ عضدی (ص ۳۰۹) نگاشته است. در حالی که در متن ما تاریخ مرگ وی ۱۲۲۲ ذکر شده است.

۱۹۷. رعد/ ۲۹.

۱۹۸. محمّد زمان خان حاکم جاجرم و بسطام و ... بانی مدرسه شاهرود است.

اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، ج ۳، ۱۰۴۳.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۰۵

واژه‌نامه

آ

آزرم: رزم، کارزار، جنگ

آغروق- اغرق: باروبنه

آمود- آموده: آراسته، مزین

ا

ابرش: زیور اسب، رخش چپار، ملمع، اسبی که بر اعضای او نقطه‌ها باشد.

مکان ابرش: آنجایی که گیاهان رنگارنگ و بسیار دارد.

ابکار: دوشیزگان، دختران

اتالیق: لله، مؤدب، نگهبان حامی (منصبی در دوره صفویه)

اتلال: جمع تل، توده‌های خاك و ریگ، پشته‌ها

اجتباء: برگزیدن

اجفال: گریز

احتشاد: گرد آمدن

احراق: سوزانیدن، اذیت رساندن، برپا کردن آتش

اخترمه: غنیمت

ادخار- اذخار: ذخیره کردن، ذخیره نهادن، انبار کردن

ادمان: پیوسته و همواره و دایم کاری را کردن؛

ادمان شرب: دائم الخمر

ارباع: جمع ربع، چهارگوشه جهان، چهارگوشه

ارتسام: فرمان بردن، نگاشته شدن، صورت‌پذیر شدن

ارتضی: گزیدن

ارتیاب: شک کردن

ارذال: فرومایه کردن، رذل گردیدن

ارزیز: نوعی از معدنیات قلعی و سفیدرنگ، رصاص

ارعاج: بی‌آرام و مضطرب کردن کسی را.

ارواث: جمع ورثه، کاه‌ریزی که پس از ریختن گندم در ظرف بماند، سرگین

ازناور (گرجی): شریف و بزرگ قوم، شجاع و دلیر و پهلوان

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۰۶

ازهاق: هلاک و نابود کردن

استار: چهارتا، چهار مثقال

استسعاد: نیک‌بختی خواستن، سعادت جستن، یاری خواستن

استکانت: زاری کردن

اسن: سالمندتر

اسنه: جمع سنان، سرنیزه‌ها

الوک: پیغام

امعان: دوراندیشی، دقت، فراست

املح: بانمک‌تر

امهال: مهلت دادن، زمان دادن، روزگار دادن

انام: آفریدگان، مخلوق، خلق

انباز: شریک، همتا، رفیق

انتساق: منظم گردانیدن، مرتب شدن، نظم دادن

انتعاش: برخاستن، بلند شدن، بهبود یافتن، عیش، نشاط

انتقاء: نیست و نابود شدن

انتقاص: کم کردن، کم شدن، ناقص شدن، کمی، نقصان

انتهاب: غارت کردن و غنیمت گرفتن

انجاح: روا کردن، برآوردن حاجت، پیروزمند شدن

انداد: همتایان، امثال.

انشراح: گشاده شدن، باز شدن

انطفاء: خاموش شدن [آتش]، خاموشی

انفساخ: به‌هم خوردن، برانداخته شدن

انگلیون: جامه هفت‌رنگ

إنهاء: آگاه کردن، خبر رساندن

اولجای (الجه): مال و جنس و اسیری که پس از تاخت‌وتاز و غارت از دشمنی گیرند، چپاول

اهبت: سازوبرگ

ایتلاف: ائتلاف

ایقان: یقین

ایلغار: یورش، هجوم

ب

بأسرها: به تمامی

بأس و بسط: خشم و غضب

بحذافیرها: بجمله، به جوانب، بالتمام

بحیره: دریاچه

برانغار: به مغولی طرف راست باشد، در مقابل جرانغار، سمت راست لشکر را گویند

برره: نیکوکاران، صالحان

بسالت: دلیری، شجاعت

بسقوگاه: کمین‌گاه

بشرذمه: بشر، گشاده‌رویی، نکورویی

بشولیده: آشفته، پریشان، درمانده

بطش: خشم و غضب، راندن سخت گرفتن، حمله

بلارك: نوعی از فولاد جوهردار که از آن شمشیر سازند

بنود: جمع‌بند، مفصل

بنوك: گرمی از شعف و خوشحالی، حرکت و گردش به‌طور چالاکی

بوار: نیستی، هلاکت

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۰۷

بورابرش: اسب سرخ دارای خال‌های سفید

بیداء: بیابان

بئس المصیر: دوزخ

پ

پهلوگذار: آنچه از پهلو عبور کند و داخل شود

پیرا: پیراسته

پیش طاق: صحن خانه، دروازه، بلند قصر

ت

تابین: پایین‌ترین صاحب‌منصب فوجی

تبجیل: بزرگ داشتن، بزرگ شمردن، احترام کردن

تتق: چادر، پرده بزرگ

تتق عفت: پرده عفت

تجرّع: جرعه جرعه نوشیدن، فروخوردن خشم و آنچه بدان ماند، جرعه جرعه

تجشم: رنج کشیدن، تکلف

تخش: نوعی تیر

تدقیق: دقت، بررسی

تدمیر: نیست و هلاک کردن

تذرو: قرقاول

تسویل: اغوا

تشبیب: یاد جوانی کردن

تشویر: اشاره کردن، شرمنده کردن، شرمساری، شور و اضطراب آشوب

تصلف: لاف زدن، گزاف گفتن، تملق

تعریک: گوشمال دادن

تقبیل: بوسه دادن

تفریح: سرزنش، ملامت

تکامیشی: تعاقب و نیک کوشیدن در راندن، به مغولی یعنی تکاپوی به تعجیل و سرعت

تلثم، تلثیم: بوسه دادن، بوسیدن

تلجلج: متردد و دودل شدن

تنکّر: ناشناس بودن، خود را ناشناس نشان دادن، ناشناختگی

توره: شغال، (ترکی) آیین و قانون چنگیز خان مغول

توریه: پوشاندن حقیقت برخلاف نشان دادن امری را، پنهان کردن، نهفتن و مخفی کردن

توزک: انتظام لشکر

تیر تخش: تیر هوایی، تیر آتشبازی

تیه: گمراهی، سرگردانی، خودپسندی، تکبر، بیابان

تیقظ: بیدار و هوشیار بودن

ث

ثار: انتقام، کینه

ثعبان: مار بزرگ، اژدها

ثقلین: تثنیه ثقل، آدمی و پری، انس و جن

ثیبات: جمع ثیب، بیوه

ج

جانب: اسب گشاده‌پا

جلباب: پیراهن و چادر زنان

جلدو: انعام و عطیه

جمار: تنه درخت خرما

جنیبت: اسب کتل، یدک

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۰۸

جرانغار: سمت چپ لشکر، میسره

جودی: کوهی است به جزیره که سفینه نوح بر آن ایستاد

جورشیم: ستم‌پیشه

چ

چرغ- صقر: پرنده‌ای است شکاری

چغاله: آلتی موسیقی که عبارتست از دو باریکه چوب تراشیده که انتهای آنها به هم متصل بود و به شکل انبر و زنگ می‌ساخته‌اند و زنگوله‌هایی در دو انتهای دیگر آن می‌بستند و با بستن و باز کردن این دو شاخه زنگ‌ها و زنگوله‌های مذکور به صدا درمی‌آمد

چکاو: چکاوک، نغمه‌ای از موسیقی

چگل: کنایه از زیبارویی، نام شهری از ترکستان

چنداول: گروه

ح

حبور: شادی و فراخی عیش، نیکوکاران

حجر: دامن، پناه، کتف

حداثت: تازگی، نوخاستگی، ابتدای هرچیز، اول جوانی

حذافیر: بحذافیرها

حرونی: سرکشی، سرپیچی

حسام: شمشیر برّان

حساد: درو کردن، درویدن

حصه: نصیب، بهره

حلل: لباس‌ها، پیرایه‌ها

حمام: کبوتر

حنظل: گیاه تلخ

حصه: بهره، بخش، نصی، سهم

خ

خافقین: شرق و غرب

خامل: پست، فرومایه

خباط: شوریدگی

خدارت: پرده‌نشینی، مخدره بوده

خدو: آب دهان

خذلان: فروگذاشتن یاری، مدد نکردن، ضعف و سستی

خزف: ظرف سفالین

خضارت: سبزی، تره‌های سبز

خفتان: نوعی از جبه و جامه روز جنگ که آن را قزاگند گویند، جامه سپاهیان.

خلت: دوستی

خمول: گمنام شدن، بی‌نام و نشانی

خواجه‌تاش: دو بنده یک مولی، هم‌قطار

د

داهی: زیرک، باهوش، تیزفهم

دبور: بادی که از مغرب وزد، باد غربی

دثار: جامه رویین

درع: جامه جنگی که از حلقه‌های آهنی سازند، زره

دری: منسوب به دربار پادشاه

دشکرده: آماده شدن

دغا: نادرست، ناراست، مکر، فریب

دگنگ: چماق

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۰۹

دوحه: درخت بزرگ پر شاخه، درخت تناور

دها: زیرکی

دماء: خون‌ریزی

دیان: قاضی، داور، حاکم، محاسب

ذ

ذاهل: غافل، بی‌پروا

ذئاب: جمع ذئب، گرگ‌ها

ذیاب و کلاب: دیوانگی

ذبول: پژمرده

ذخار: بسیار ذخیره کننده

ذریح: طمع، امید

ذلاقت: فصاحت

ر

راغ: مرغزار، صحرا

رایض: رام کننده

رزانت: باوقار بودن، سنگین بودن، وقار

رزین: محکم، استوار، باوقار و سنگینی

رزیه: مصیبت عظیم

رشاقت: نیکویی

رطب اللسان: ترزبان، شیرین‌زبان

رغایب: نفایس

رمح: نیزه

روشان: روشن، تابناک

ریاض: روضه، باغ‌ها

ریّان: سیراب، تروتازه، شاداب

ریم: چرکی که از جراحت یا از بدن خارج شود، چرک

ز

زخار: پر و لبریز

زله: ستوه و عجز

ذغن: پرنده‌ای است از راسته روزانه، از دسته بازها که در حدود ۷ گونه از آن شناخته شده و متعلق به نواحی گرم و معتدل آسیا و اروپا و آفریقا هستند، خونخوار و چابک و قوی است.

زقوم: سنجد، گویند درختی است در جهنم دارای میوه‌ای بسیار تلخ که دوزخیان از آن خورند، هرچه تلخ و سمی

زه: تحسین

س

سالدات: سرباز، مأخوذ از کلمه سولدات فرانسوی یا آلمانی

سآمت: دلتنگی و ملامت

سبای: سواری که مایحتاج خود را به فتراک بسته و مسلح و مکمل یراق می‌راند.

سبای سوار: زبده‌سوار

ستاج: شاخ تازه

ستام: یراق و زین اسب

ستوقه: معرب ستو که به معنی درم ناسره است

سخط: غضب

سدّه: تخت و نشیمنگاه

سرادق: خیمه، سراپرده

سغبه: فریفته، مسخره

سفک: ریختن آب، خون و مانند آن، سفک

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۱۰

سقر: دوزخ

سقم: بیمار بودن، نادرست بودن، ناخوشی، عدم صحت

سقناق: استحکامات

سقنان: اختیار

سکالی: خصومت ورزیدن

سمات: جمع سمت، علامت‌ها، نشانی‌ها، داغ‌ها

سنابک: جمع سنبک، کنار سم ستور

سندروس: صمغی زردرنگ

سنوخ: پای بر جای شدن در علم و جزو آن

سنیه: بلندمرتبه

سونش: براده، ریزه‌های فلز که از دم سوهان ریزد، توپال

سویت، سوی: برابر، یکسان، هموار اشرف التواریخ متن ۵۱۰ س ..... ص : ۵۰۹

به: دیواری از چوب و علف دور قلعه و شهر، چپر، سور

ش

شآمت: بدبختی، نکبت، شومی

شاهنگ: ملکه زنبور عسل

شخ: شاخ حیوانات، شاخه درخت

شدکار: شکاف زمین برای زراعت، شیار زمینی که در آن برای زراعت شکاف ایجاد کرده باشند.

شدّه: نوعی جامه زردوزی‌شده

شرزه: خشمگین، غضبناک

شعبه: در اصطلاح موسیقی معنی نغمه‌ای را دارد که از نغمه دیگر برآورده شود، شعبه‌ها ۲۴ تا هستند.

شفاه: مشافهه، گفتگوی رویاروی

شقاق: دشمنی، نفاق

شکری: شکار کردن

شنار: عار، ننگ، رسوایی، شناوری، سیاحت، شنا

شنغار: پرنده‌ای تیزپر و چابک

شنقار شدن: مردن سلاطین

شوایب: جمع شایبه، عیب‌ها، شک‌ها، گمان‌ها

شیبان: پریشان، آشفته

شیمه: عادت، خلق‌وخوی

ص

صبار: بسیار شکیبا، صبور

صبیح الوجه: نیکوکاری

صخره صما: سنگ سخت

صرصر: طوفان

صعود: گنجشک

صنادید: بزرگان

صوامع: جمع صومعه، دیرهای رهبانان، زاویه‌های درویشان، صوامع ملکوت:

عالم ملکوت

صهیل: شیهه اسب

ض

ضرغام: شیر درنده، اسد، دلاور، شجاع

ضماد: بستن چیزی بر جراحت، مرحم

ضنت: بخل

ضیاء: نور و روشنایی

ضیغم: شیر درنده

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۱۱

ط

طباع: جمع طبع، سرشت

طرید: رانده شده، نفی کرده، تبعید شده

طعان: نیزه زدن با یکدیگر

طغرل: نام مرغی است

طوی- طو: جشن شادمانی، مهمانی

ع

عبره: عبور کردن

عتبه: آستانه در هرپله از نردبان

عثوم: جمع عثم، استخوان شکسته

عذب البیان: شیرین گفتار، خوش‌بیان

عراضات: عریضه‌ها

عرمرم: لشکر بسیار

عمرین: بیشه‌زار

عشیران: شعبه پنجم از شعب بیست و چهارگانه موسیقی که قدما آن را جزو «حسینی» می‌دانستند، ولی حسینی امروزه از قطعات «نوا» است

عقوق: نافرمانی

عمام: جمع عمامه، دستار سر، زره‌خود

عمیم: تام، تمام، کامل

عنیف: درشت، سخت، سختگیر

غ

غاب: بیشه

غازه: بزک، سرخاب، گلگونه

غاشیه: زین‌پوش، پوشش زین

غار هزبران: دلیران میدان جنگ

غباوت: ابلهی، احمقی

غروزن: پرویزن، به عربی غربال

غره ناصیه: باعث غرور

غژغار: گاوی است که در مابین کوه‌های فطا و هندوستان پیدا می‌شود. از دم آن منگوله‌های کوچکی می‌سازند و در گردن اسب می‌اندازند. از آن پرچم نیز می‌سازند.

غشوم: ستمکار

غطیط: غریدن شتر و بانگ کردن

غلان، غلمان: غلام

غمرات: سختی‌ها

غو: نعره، فریاد

غوانی: زنان زیبا

غوایت: بیراه شدن، گمراه گشتن، گمراهی

ف

فارسین: سوار بر اسب شده، سواره

فروسیت: سوارکاری

فاطر: آفریننده، خالق، نامی از نام‌های خداوند

فالیز: پالیز، باغ بوستان، جالیز

فایز: پیروز

فایض: فیض‌دهنده

فرق فرقد: به اوج رسیدن

فروسیت: سوارکاری

فزع اکبر: قیامت

فسمت: گشادگی، فراخی مکان، گنجایش، وسعت

فسیح الارجاء: ناحیه‌ای که اطراف آن وسیع باشد. آنچه که اطراف آن گشاده باشد.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۱۲

فلونیا: معجونی است که از تخم شاهدانه و شیرابه خشخاش می‌ساختند و به‌عنوان مسکر و مسکن به کار می‌رفته است.

نوعی معجون مسکن و مخدر منسوب به فیلون تارسی پزشکی از معاصرین اغسطی (آگوست) امپراتور روم که جهت تسکین درد دندان و دل‌درد به کار می‌رفته است.

فیافی: جمع فیفاء، بیابان‌ها

ق

قاذورات: پلیدی‌ها، نجاست‌ها

قاطن: ساکن، متوطن

قانی: سخت سرخ

قباب: ج قبه، گنبدها

قپق، قبق، قباق: چوبی بلند و عظیم که در میان میدان‌ها نصب می‌کنند و بر فراز آن حلقه‌ای از طلا یا نقره وضع نمایند و سواران از یک جانب میدان اسب دوانیده به پای قباق که رسند، همچنان‌که اسب در دویدن است تیر در کمان نهاده، حواله حلقه کنند و هرکس که، آن حلقه را بهتر زند، حلقه از آن او باشد، حرف زدن

قدوه: پیشوا، مقتدا

قرطه: جامه

قروم: بزرگان قوم

قصب السبق: نی که در زمین فرومی‌کنند و در اسب‌دوانی اول سواری که به آن می‌رسد آن را برمی‌گیرد.

قصب السبق بودن: غالب آمدن و سبقت و پیشی گرفتن

قطان: ج قاطن، ساکنان، متوطنان

قلّاش: بی‌نام و ننگ و مفلس، تهیدست، حیله‌باز، مکار

قلاوز یا قلاووز: سوارانی که به جهت محافظت لشکر در بیرون لشکر می‌باشند، مقدمه لشکر و راهبر

قلتاق: چوب زین اسب

قلزم: دریا

قلف: لکه‌هایی که بر روی ماه و آفتاب دیده می‌شود

قلق: اضطراب، بی‌قراری

قمه: جماعت مردم، بالای هرچیز، سر هر چیز، قامت و بدن

قواد: کسی که واسطه شهوترانی دیگران است.

قویم: جمع قایم، قائمه، دسته شمشیر یا خنجر، ستون، پایه، پایه‌های ستور

قیتول: محلی برای استراحت اردو، لشکرگاه

ک

کلاب: ج کلب، سگ‌ها

کفات: جمع کافی، مردان کافی و باکفایت و ...

کمات: دلاوران و سپاهیان، جمع کمی

کمیت: اسب سرخ یال و دم‌سیاه، کهر

کورکا: طبل بزرگ و کلان

کریاس: دربار شاه، اندرونی

کورکه: طبل بزرگ

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۱۳

گ

گزلک: کارد کوچک دسته‌دراز

گلخن: کوره حمام

گواژه زدن: طعنه زدن

گورگه: کوس، طبل

ل

لبث: درنگ کردن، مکث کردن

لبق: زیرک، ماهر، چرب‌زبان

لجه: بخش عمیق دریا

لیست و لعل: کاشکی، کاش، تمنی

لیلهٔ الاسری: شب معراج پیامبر

لآل: لعل

لا یعد و لا یحصی: بدون عدد و شمارش

م

متجنده: لشکریان، سپاهیان

متقشّر: پوست‌کنده

منطرق: راه جوینده، راه یابنده

ملتهف: آنکه افسوس خورد، دریغ خورنده، اندوهناک

منتزهات: محل باصفا، گردشگاه

مجره: کهکشان

محاق: احاطه شده

محتد: خشم گیرنده

محط: منزل، محل فرود

محفّه: هودج

مخاذیل: جمع مخذول، خوارشدگان، فرومایگان

مخایل: جمع مخیله، نشانه‌ها، علامت‌ها

مخلب: چنگال پرندگان شکاری

مخیم: خیمه‌گاه، اردوگاه

مدمر: هلاک شده

مراغه زدن: به خاک غلتیدن

مرصد: کمینگاه

مرغ نیم بسمل: نیمه کشته، نیم جان

مسا: شباهنگاه

مسامع: مسمع، گوش‌ها

مستمال: استمالت کرده، راضی کرده

مستوسق: ترتیب‌یابنده، منظم‌شونده

مسفور: بیان‌شده، اشاره شده

مسلول: شمشیر برهنه

مشحون: انباشته، مملو، آکنده

مشعبد: شعبده‌باز، حقه‌باز

مشیّد: برافراشته، استوار

مصاهرت: داماد شدن

مصر جامع: شهر بزرگ

مصطبه: سکویی که بر آن نشینند، جایگاه مردم، محل اجتماع مردمان

مصقول: صیقل داده، جلا داده

مضمار: میدان اسب‌دوانی، آخرین نقطه‌ای که اسب در مسابقه باید بدان برسد

مطاردت: حمله‌ور شدن

مطرز: نقش و نگاردار، زینت

مطرهم: جوان معتدل، جوان تمام‌بالا

مطریس: استحکامات، توپخانه

مطعون: سرزنش شده، طعنه‌زده‌شده

مطمح: محل نظر، نظرگاه، مطمح نظر: مورد نظر

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۱۴

مطموره: پنهان کرده شده، کنایه از نهانخانه

مطنطن: به آواز آوردن طشت و جز آن، بانگ رود و بربط، آوازه، شوکت و جاه

معاقل: جمع معقل، قلعه‌ها

معذ: آماده کردن، مهیا شدن

معسکر: لشکرگاه، اردوگاه

معجر: روسری

مغاره: غار، کهف

مغفر: زرهی که زیر کلاه‌خود بر سر می‌گذاشته‌اند، کلاه‌خود

مغلظه: مؤنث مغلظ، درشت و ستبرکننده

مغلول: کسی که غل و زنجیر به گردن و دستش بسته شده

مغن: یکی از مواد شیمیایی که در ساختن لعاب قهوه‌ای به کار می‌رود.

مفترض الطاعه: واجب الاطاعه

مقارعت: واکوفتن حریفان یکدیگر را، قرعه انداختن

مقالید: جمع مقلاد، کلیدها

مقامر: قمارباز

مقراض: قیچی، مقراض بر کسی راندن:

نواختن، قدر و منزلت بخشیدن

مقرّط: شعله آتش

مقشر: پوست‌کنده

مکاوحت: جنگ و ستیز

مکوّن: به وجود آورده، خلق شده

ملاذ: پناهگاه، ملجاء

ملامسه: لمس کردن یکدیگر را

ملتئم: التیام یافته، بهبود یافته

ملهوف: اندوهگین، ستمدیده، مظلوم

ممتلی: آکنده، پر

مموهه، آنچه ظاهر با باطنش مخالف باشد.

ممهد: پنه کرده شده، نیک گسترده، آماده گردیده، مهیا

مناص: گریز

منتهز: فرصت یابنده و غنیمت

منتقم: انتقام‌گیرنده، کینه‌کش

منخرط: آراسته

منصوص: معین شده، در نهایت تفحص، تحقیق شده، به ثبوت رسیده

منقطع: از جا کنده

منکوس، نکس: عکس، واژگون شده

منوی: نیت شده، آهنگ کرده

منهاج: راه پیدا و گشاده

مورچل: نقبی که سپاهیان مهاجم از خارج قلعه به سوی داخل آن حفر کنند و به درون روند.

مورود: وارد شده، آمده

مویل: مصغر مال به معنی مال و خواسته اندک

مهاد: بستر

مهب: محل وزش باد

میشوم: نامیمون، به یمن

ن

نبالت: صاحب نجابت بودن، نیک و نجیب بودن، گرامی شدن، ذکاوت

نبایر: جمع نبیره، فرزندزادگان

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۱۵

بنو: اساس و پی دیوار

نبیره: همان نبیره، فرزند فرزند

نجائب: نجایب: شتران گزیده

نشتر: آلت فصد، نیشتر

نشور: روز قیامت، رستاخیز، زنده شدن مردگان در روز رستاخیز

نصب العین: منظور نظر، مقابل چشم

نصفت: انصاف، عدل، داد

نضارت: تازگی، شادابی

نطاق: آنکه خوب نطق کند، سخندان

نطاق: کمربند، میان‌بند

نطع: بساط و فرش چرمین

نفثه: دمیدگی

نقاض: خلاف‌گویی

نکال: عقوبت، عذاب

نوازل: جمع نازله

نهمت: همت

نیر: نورانی، روشن، منور، نیران: آتش‌ها

نیسان: ماه سریانی (فروردین، اردیبهشت)

و

وار: عادت، رسم، آیین

وتیره: طریقه، راه، روش، وضع

وساده: مسند، اورنگ

وقایه: نگاه داشتن

وهاده: جای مطمئن و هموار، زمین پست و هموار

وهن: سستی، ضعف، سست شدن در کار

ویل: فتح و ظفر

ه

هاویه: طبقه هفتم از طبقات دوزخ و آن پایین‌ترین طبقه است، مغاک، جهنم

هژبر- هزبر: شیر بیشه

هصور: قوی، دانا

هفوات: لغزش‌ها

هواجس: امیال و آرزوهای نفسانی

هوان: خواری و بی‌عزّتی

هیجا: نبرد، میدان جنگ

هیجان: خشم و غضب

هیون: شتر

ی

یاساق: سیاست، نسق

یاسامیشی: نظم و تدبیر

یرغو: محکمه، دادگاه

یزک: مقدمه لشکر، دیده‌ور، پیش‌قراول

یعسوب الدین: لقب حضرت علی (ع)

امیر النحل: میر نحل

یکران: اسب اصیل

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۱۷

فهارس

اشاره

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۱۹

اسامی اشخاص

آ

ا

ب

پ

ت

ج

چ

ح

خ

ش

غ

ف

ق

ک

گ

ل

م

ه

ی

اسامی اماکن

آ

ب

ت

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۳۳

ج

چ

ح

خ

د

ذ

ر

ز

س

ش

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۳۶

ص

ط

ظ

ع

غ

ف

ق

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۳۸

ک

گ

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۳۹

ل

م

ن

اقوام، قبایل، فرق

ب

پ

ت

ج

چ

ح

خ

ش

ص

ط

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۴۵

ع

غ

ف

ق

ک

گ

ل

لغات و اصطلاحات دیوانی، نظامی و اجتماعی

ا

ب

پ

ت

ج

چ

ح

خ

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۴۹

د

ص

ع

غ

ف

ق

ک

گ

ل

م

ن

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۵۱

و

ه

ی

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۵۲

منابع

- اعتضاد السلطنه، علی قلی میرزا: اکسیر التواریخ، به اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران: ویسمن، ۱۳۷۰.

- اعتماد السلطنه، محمد حسن: تاریخ منتظم ناصری، ج سوم، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۷.

- اعتماد السلطنه، محمد حسن: مرآة البلدان، به تصحیح عبد الحسین نوایی، میرهاشم محدث، تهران: دانشگاه تهران، ۶۸ و ۱۳۶۷.

- اعتماد السلطنه، محمد حسن: مطلع الشمس، به اهتمام تیمور برهان لیمودهی، تهران:

فرهنگسرای یساولی، ۶۳ و ۱۳۶۲.

- افشار، ایرج: فهرست کتاب‌هایی که به دستور شاهزاده محمد ولی میرزا در یزد ترجمه و تألیف شده، نسخه‌های خطی، نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، دفتر ششم، ص ۳۲۷- ۳۳۳.

- افشار، ایرج و محمد تقی دانش‌پژوه: فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه ملی ملک، جلد دوم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.

- افشار، محمد اکبر: استخراج احکام طالع شهریار و شهزادگان، نسخه خطی شماره ۳۱۴۰ دانشگاه تهران، فهرست نسخه‌های خطی دانشگاه، جلد ۱۱، ص ۳۰۸۸.

- افشار سیستانی، ایرج: ایل‌ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، تهران: موسسه آموزشی و انتشاراتی نسل دانش، ج ۲، زمستان ۱۳۶۸.

- الگار، حامد: دین و دولت در ایران، ترجمه ابو القاسم سری، چاپ دوم، تهران: توس، ۱۳۶۹.

- بامداد، مهدی: شرح حال رجال ایران، چاپ چهارم، تهران: زوار، ۱۳۷۱.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۵۳

- بخارایی، میرزا شمس: تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر، به تصحیح محمد اکبر عشیق، تهران: نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۷.

- بهار، تیک چند: بهار عجم، به اهتمام کریم‌بخش، مطبع العلوم، ۱۲۹۶ ق، چاپ سنگی.

- بیگدلی، محمد رضا: ترکمن‌های ایران، تهران: انتشارات پاسارگاد، ۱۳۶۹.

- پری. جان ر: کریم خان زند، ترجمه علی محمد ساکی، تهران: مجموعه ایران‌شناسی، فراز، ۱۳۶۵.

- تعلیقات بر حدود العالم من المشرق الی المغرب، با مقدمه بار تولد و تعلیقات مینورسکی، ترجمه میرحسین شاه، تصحیح مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام، تهران: دانشگاه الزهرا، ۱۳۷۲.

- حائری، عبد الحسین: فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، جلد هفدهم، تهران: بی‌نا، ۱۳۴۸.

- حلال‌خور، خانلر: بحر اللئالی، نسخه خطی، ۱۴۲۱، دانشگاه تهران، فهرست نسخه‌های خطی، جلد ۸، ص ۹۲.

- خادمیان، کاظم: فرهنگ جغرافیایی ایران «خراسان»، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۰.

- خاوری شیرازی، فضل اللّه: تاریخ ذو القرنین، تصحیح ناصر افشارفر، ج ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات کتابخانه مجلس، ۱۳۸۰.

- خیام نیشابوری: کلیات حکیم عمر خیام، به کوشش محمد عباسی، تهران: کتابفروشی بارانی، ۱۳۳۸.

- داعی الاسلام، محمد علی: فرهنگ نظام، چاپ دوم، تهران: چاپ و صحافی فاروس، ایران، ۱۳۶۲.

- دانش‌پژوه، محمد تقی: فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، جلد اول، تهران:

دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.

- دانش‌پژوه، محمد تقی: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات، ضمیمه مجلد دانشکده ادبیات، شماره ۱، سال هشتم،

مهر ۱۳۳۹.

- دانش‌پژوه، محمد تقی: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی دانشگاه تهران، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۹.

- دانش‌پژوه، محمد تقی: نکته‌هایی درباره آثار ملاصدرا، راهنمای کتاب، س ۵، ش ۱.

- درورویل، گاسپار: سفر در ایران، ترجمه منوچهر اعتماد مقدم، چاپ سوم، تهران: شباریز.

.۱۳۶۷

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۵۴

- دنبلی، عبد الرزاق مفتون: مآثر سلطانیه، به اهتمام غلامحسین صدری‌افشار، چاپ دوم، تهران:

ابن سینا، ۱۳۵۱.

- دهخدا، علی اکبر: لغت‌نامه، زیر نظر محمد معین، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۷.

- رابینو، ه. ل: سفرنامه مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، بنگاه و ترجمه نشر کتاب ۱۳۳۶.

- رستم الحکما، محمد هاشم آصف: رستم التواریخ، به تصحیح محمد مشیری، چاپ دوم، تهران: کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۲.

- رنجبر، احمد: خراسان بزرگ، بحثی پیرامون چند شهر از خراسان بزرگ، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.

- ریاضی هروی، محمد یوسف: عین الوقایع (تاریخ افغانستان)، به کوشش محمد آصف‌فکرت هروی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۶۹.

- ساروی، محمد فتح اللّه بن محمد تقی: تاریخ محمدی «احسن التواریخ»، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.

- سپهر، محمد تقی (لسان الملک): ناسخ التواریخ، جلد اول، تهران: کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۵۳.

- سمیعا (میرزا): تذکرهٔ الملوک، تعلیقات مینورسکی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸.

- شیندلر، هوتوم: سه سفرنامه «هرات، مرو، مشهد»، به اهتمام قدرت اللّه روشنی زعفرانلو، تهران:

دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.

- صفا، ذبیح اللّه: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، چاپ دوازدهم، تهران: شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران، ۱۳۴۸.

- طاهری، ابو القاسم: جغرافیای تاریخی خراسان از نظر جهانگردان، تهران: شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران، ۱۳۴۸.

- عضد الدوله، احمد میرزا: تاریخ عضدی، تصحیح عبد الحسین نوایی، تهران: بابک، ۲۵۳۵.

- عضد الدوله، احمد میرزا: تاریخ عضدی، تهران: موسسه انتشاراتی سرو، ۱۳۶۲.

- فرهنگ، میر محمد صدیق: افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد اول، مشهد: درخشش ۱۳۷۱.

فرهنگ جغرافیایی ایران، استان نهم، تهران: انتشارات دائره جغرافیایی ستاد ارتش، ۱۳۲۹.

قرآن مجید، ترجمه الهی قمشه‌ای، تهران: مکتبه الاسلام، ۱۳۴۷.

- قزوینی، ابو الحسن: فواید الصفویه، تصحیح مریم میراحمدی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۵۵

- کاتب هزاره، ملا فیض محمد: سراج التواریخ، ج ۱ و ۲، تهران: موسسه مطالعات و انتشارات بلخ، ۱۳۷۲.

- کاتب هزاره، ملا فیض محمد: نژادنامه افغان، مقدمه، تحشیه و تعلیقه: حاج کاظم یزدانی، به سعی و اهتمام عزیز اللّه رحیمی، قم:

موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۷۲.

– کرزن، جرج: ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ۲ جلد، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.

– کهزاد، احمد علی: رجال و رویدادهای تاریخی افغانستان، پشاور: انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۳۱.

– لکهارت، لارنس: انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران، ترجمه مصطفی قلی عماد، چاپ سوم، تهران: مروارید، ۱۳۶۸.

– مالکم، سرجان: تاریخ ایران، ترجمه میرزا حیرت، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.

– مجلسی دوم، محمد باقر بن محمد تقی: بحار الانوار، تهران: آخوندی اسلامیه، بی‌تا.

– محمود قاجار: تاریخ صاحبقرانی، نسخه عکسی ۴۵۳۵– ۴۵۳۴، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

– محمود میرزا قاجار: گلشن محمود، میکروفیلم ۱۹۱۱ دانشگاه تهران، فهرست میکروفیلم‌ها جلد اول، ص ۱۷۲.

– مدرسی، یحیی و دیگران: فرهنگ اصطلاحات دوره قاجار (قشون و نظمیه)، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۰.

– مرعشی صفوی، میرزا محمد خلیل: مجمع التواریخ، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران:

سنایی، طهوری، ۱۳۶۲.

– مصاحب، غلامحسین: دایرة المعارف فارسی، ج ۱ و ۲، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۶.

– معتمد الدوله، فرهاد میرزا: جام جم، چاپ سنگی، ۱۲۷۲ ق.

– معین، محمد: فرهنگ فارسی، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۳.

– مک گرگر، کلنل سی. ام: شرح سفری به ایالت خراسان و شمال‌غربی افغانستان در ۱۸۷۵، ترجمه اسد اللّه توکلی طبسی، مشهد: آستان قدس، ۱۳۶۸.

– منزوی، احمد: فهرست نسخه‌های خطی فارسی، جلد شش، تهران: موسسه فرهنگی منطقه‌ای، بی‌تا.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۵۶

– موزر، هنری: سفرنامه ترکستان و ایران، ترجمه علی مترجم، به کوشش محمد گلبن، تهران:

سحر، ۲۵۳۶.

– مولوی، جلال الدین محمد: مثنوی، دفتر چهارم، به کوشش رینولد نیکلسون، تهران: امیرکبیر، بی‌تا.

– میرنیا، علی: پژوهشی در شناخت ایل‌ها و طایفه‌های عشایری خراسان، تهران: نسل دانش، ۱۳۶۹.

– نفیسی، علی اکبر: فرهنگ نفیسی، با مقدمه محمد علی فروغی، تهران: خیام، ۱۳۴۳.

– وستنفلد، هنریک فردیناند و ادوارد ماهلر: تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی، مقدمه و تجدیدنظر از حکیم الدین قریشی، تهران: فرهنگسرای نیاوران، ۱۳۶۰.

– هدایت، رضا قلی: تاریخ روضة الصفای ناصری، ج ۹، قم: مرکزی، پیروزی، خیام، ۱۳۳۹.

– هدایت، رضا قلی: سفارت‌نامه خوارزم، به کوشش، علی حصوری، تهران: طهوری، ۱۳۵۶.

– هدایت، رضا قلی: فهرس التواریخ، به تصحیح عبد الحسین نوایی، میرهاشم محدث، تهران:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳.

– Rieu, Charles: Supplement to the Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum. Vol I. London ۱۸۹۵.

– Storey. C. A: Persian Literature. Section II London ۱۹۳۶.

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۵۷

فهرست آثار منتشرشده مرکز پژوهشی میراث مکتوب به ترتیب شماره ردیف

۱. بخشی از تفسیری کهن به پارسی/ ناشناخته (حدود قرن چهارم هجری)؛ تصحیح دکتر سید مرتضی آیة اللّه‌زاده شیرازی

۲. فرائد الفوائد در احوال مدارس و مساجد/ محمد زمان تبریزی؛ تصحیح رسول جعفریان

۳. جغرافیای نیمروز/ ذو الفقار کرمانی (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح عزیز اللّه عطاردی

۴. تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم/ ابو المظفّر اسفراینی (قرن ۵ ق.)؛ تصحیح نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی

۵. فواید راه‌آهن/ محمّد کاشف (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح محمّد جواد صاحبی

۶. نزهة الزاهد/ ناشناخته؛ تصحیح رسول جعفریان

۷. آثار احمدی/ احمد بن تاج الدین استرابادی (قرن ۱۰ ق.)؛ تصحیح میرهاشم محدّث

۸. دیوان حزین لاهیجی/ حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح ذبیح اللّه صاحبکار

۹. تذکرة المعاصرین/ حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح معصومه سالک

۱۰. فتح السبل/ حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح ناصر باقری بیدهندی

۱۱. مرآت الأکوان/ احمد حسینی اردکانی (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح عبد اللّه نورانی

۱۲. تسلیة العباد در ترجمه مسکّن الفؤاد شهید ثانی/ ترجمه مجد الأدباء خراسانی (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح محمد رضا انصاری

۱۳. ترجمه المدخل الی علم احکام النجوم/ ابو نصر قمی (قرن ۴ ق.)؛ از مترجمی ناشناخته؛ تصحیح جلیل اخوان زنجانی

۱۴. فیض الدموع/ بدایع‌نگار (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح اکبر ایرانی قمی

۱۵. مصابیح القلوب/ حسن شیعی سبزواری (قرن ۸ ق.)؛ تصحیح محمد سپهری

۱۶. الجماهر فی الجواهر/ ابو ریحان البیرونی (قرن ۵ ق.)؛ تحقیق یوسف الهادی

۱۷. تحفة المحبّین/ یعقوب بن حسن سراج شیرازی (قرن ۱۰ ق.)؛ به اشراف محمد تقی دانش‌پژوه؛ تصحیح کرامت رعنا حسینی و ایرج افشار

۱۸. عیار دانش/ علینقی بهبهانی؛ به کوشش دکتر سید علی موسوی بهبهانی

۱۹. قاموس البحرین/ محمّد ابو الفضل محمّد؛ تصحیح علی اوجبی

۲۰. مجمل رشوند/ محمد علی خان رشوند (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح دکتر منوچهر ستوده و عنایت اللّه مجیدی

۲۱. شرح القبسات/ میر سید احمد علوی؛ تحقیق حامد ناجی اصفهانی

۲۲. ترجمه تقویم التواریخ/ حاجی خلیفه (قرن ۱۱ ق.)؛ از مترجمی ناشناخته؛ تصحیح میرهاشم محدّث

۲۳. تفسیر الشهرستانی المسمی مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار/ الامام محمد بن عبد الکریم الشهرستانی (قرن ۶ ق.)؛ تصحیح دکتر محمد علی آذرشب

۲۴. انوار البلاغه/ محمد هادی مازندرانی، (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح محمد علی غلامی‌نژاد

۲۵. جغرافیای حافظابرو (۳ ج)/ حافظابرو (قرن ۹ ق.)؛ تصحیح صادق سجادی

۲۶. تائیه عبد الرحمان جامی/ تصحیح دکتر صادق خورشا

۲۷. رسائل دهدار/ محمد دهدار شیرازی (قرن ۱۰ ق.)؛ تصحیح محمد حسین اکبری ساوی

۲۸. تحفة الأبرار فی مناقب الائمة الأطهار/ عماد الدین طبری (زنده در ۷۰۱ ه. ق)؛ تصحیح سید مهدی جهرمی

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۵۸

۲۹. شرح دعای صباح/ مصطفی خوئی؛ تصحیح اکبر ایرانی قمی

۳۰. نبراس الضیاء و تسواء السواء فی شرح باب البداء و اثبات جدوی الدعاء/ المیر محمد باقر الداماد (المتوفی ۱۰۴۱ ق.)؛ تحقیق حامد ناجی اصفهانی

۳۱. ترجمه اناجیل اربعه/ میر محمد باقر خاتون‌آبادی (۱۰۷۰- ۱۱۲۷ ق.)؛ تصحیح رسول جعفریان

۳۲. عین الحکمه/ میر قوام الدین محمّد رازی تهرانی (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح علی اوجبی

۳۳. عقل و عشق، یا، مناظرات خمس/ صائن الدین ترکه اصفهانی (۷۷۰- ۸۳۵ ق.)؛ تصحیح اکرم جودی نعمتی

۳۴. احیای حکمت (۲ ج)/ علیقلی بن قرچغای خان (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح فاطمه فنا

۳۵. منشآت میبدی/ قاضی حسین بن معین الدین میبدی؛ تصحیح نصرت اللّه فروهر

۳۶. کیمیای سعادت/ میرزا ابو طالب زنجانی؛ تصحیح دکتر ابو القاسم امامی

۳۷. النظامیّة فی مذهب الامامیّة/ خواجگی شیرازی؛ تصحیح علی اوجبی

۳۸. شرح منهاج الکرامه فی اثبات الامامه علّامه حلّی/ تألیف علیّ الحسینی المیلانی

۳۹. تقویم الایمان/ المیر محمد باقر الداماد؛ تحقیق علی اوجبی

۴۰. التعریف بطبقات الامم/ قاضی صاعد اندلسی (قرن ۵ ق.)؛ تصحیح دکتر غلامرضا جمشید نژاد اوّل

۴۱. رسائل حزین لاهیجی/ حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح علی اوجبی، ناصر باقری بید هندی، اسکندر اسفندیاری و عبد الحسین مهدوی

۴۲. رسائل فارسی/ حسن لاهیجی (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح علی صدرائی خوئی

۴۳. دیوان ابی بکر الخوارزمی/ ابو بکر الخوارزمی (قرن ۴ ق.)؛ تحقیق الدکتور حامد صدقی

۴۴. رسائل فارسی جرجانی/ ضیاء الدین جرجانی؛ تصحیح دکتر معصومه نور محمدی

۴۵. دیوان غالب دهلوی/ اسد الله غالب دهلوی (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح دکتر محمد حسن حائری

۴۶. حکمت خاقانیه/ فاضل هندی؛ با مقدمه دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، تصحیح دفتر نشر میراث مکتوب

۴۷. لطایف الأمثال و طرایف الأقوال/ رشید الدین وطواط؛ تصحیح حبیبه دانش‌آموز

۴۸. تذکرة الشعراء/ مطربی سمرقندی (قرن ۱۰- ۱۱ ق.)؛ تصحیح اصغر جانفدا، علی رفیعی علامرودشتی

۴۹. روضة الأنوار عباسی/ ملا محمّد باقر سبزواری؛ تصحیح اسماعیل چنگیزی اردهایی

۵۰. راحة الارواح و مونس الاشباح/ حسن شیعی سبزواری (قرن ۸ ق.)؛ تصحیح محمد سپهری

۵۱. تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر/ میرزا شمس بخارایی؛ تصحیح محمد اکبر عشیق

۵۲. خریدة القصر و جریدة العصر (۳ ج)/ عماد الدین الاصفهانی (قرن ۶ ق.)؛ تحقیق الدکتور عدنان محمد آل طعمه لوح فشرده () دوره سه‌جلدی

۵۳. ظفرنامه خسروی/ ناشناخته (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح دکتر منوچهر ستوده

۵۴. تاریخ آل سلجوق در آناطولی/ ناشناخته (قرن ۸ ق.)؛ تصحیح نادره جلالی

۵۵. خرابات/ فقیر شیرازی (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح منوچهر دانش‌پژوه

۵۶. محبوب القلوب (ج ۱)/ قطب الدین الاشکوری؛ تحقیق الدکتور ابراهیم الدیباجی- الدکتور حامد صدقی

۵۷. دیوان جامی (۲ ج)/ عبد الرحمان جامی (۸۱۷- ۸۹۸ ه. ق.)؛ تصحیح اعلا خان افصحزاد

۵۸. مثنوی هفت اورنگ (۲ ج)/ عبد الرحمان جامی (۸۱۷– ۸۹۸ ه. ق.)؛ تصحیح جابلقا دادعلیشاه، اصغر جانفدا، ظاهر احراری، حسین احمد تربیت و اعلا خان افصح‌زاد

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۵۹

۵۹. نقد و بررسی آثار و شرح احوال جامی/ تألیف اعلا خان افصح‌زاد

۶۰. فهرست نسخه‌های خطّی مدرسه علمیّه نمازی خوی/ تألیف علی صدرائی خوئی

۶۱. منهاج الولایهٔ فی شرح نهج البلاغهٔ (۲ ج)/ ملّا عبد الباقی صوفی تبریزی (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح حبیب اللّه عظیمی

۶۲. فهرست نسخه‌های خطّی مدرسه خاتم الانبیاء (صدر) بابل/ تألیف علی صدرائی خوئی، محمود طیّار مراغی، ابو الفضل حافظیان بابلی

۶۳. تحفهٔ الأزهار و زلال الأنهار فی نسب أبناء الأئمهٔ الأطهار (۴ ج)/ ضامن بن شدقم الحسینی المدنی؛ تحقیق کامل سلمان الجبوری

۶۴. القند فی ذکر علماء سمرقند/ نجم الدین النسفی؛ تحقیق یوسف الهادی

۶۵. شرح ثمره بطلمیوس/ خواجه نصیر الدین طوسی؛ تصحیح جلیل اخوان زنجانی

۶۶. کلمات علیه غرّا/ مکتبی شیرازی؛ تصحیح دکتر محمود عابدی

۶۷. مکارم الاخلاق/ غیاث الدین خواندمیر؛ تصحیح محمد اکبر عشیق

۶۸. فروغستان/ محمد مهدی فروغ اصفهانی؛ تصحیح ایرج افشار

۶۹. مرآهٔ الحرمین/ ایوب صبری پاشا؛ ترجمه عبد الرسول منشی؛ تصحیح جمشید کیان‌فر

۷۰. نامه‌ها و منشآت جامی/ عبد الرحمان جامی؛ تصحیح عصام الدین اورون بایف و اسرار رحمانف

۷۱. بهارستان و رسائل جامی/ عبد الرحمان جامی؛ تصحیح اعلا خان افصح‌زاد، محمد جان عمراف و ابو بکر ظهور الدین

۷۲. سعادت‌نامه یا روزنامه غزوات هندوستان (فارسی)/ غیاث الدین علی یزدی؛ تصحیح ایرج افشار

۷۳. جواهر الاخبار/ بوداق منشی قزوینی؛ تصحیح محسن بهرام‌نژاد

۷۴. شرح الاربعین/ القاضی سعید القمی؛ تحقیق نجفقلی حبیبی

۷۵. مجموعه رسائل و مصنفات/ عبد الرزاق کاشانی؛ تصحیح مجید هادی‌زاده

۷۶. خانقاه/ فقیر شیرازی؛ تصحیح منوچهر دانش‌پژوه

۷۷. شرح دیوان منسوب به امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام/ میرحسین بن معین الدین میبدی یزدی؛ تصحیح حسن رحمانی و سید ابراهیم اشک شیرین

۷۸. لطائف الإعلام فی إشارات أهل الإلهام/ عبد الرزاق کاشانی؛ تحقیق مجید هادی‌زاده

۷۹. جواهر التفسیر/ ملا حسین واعظ کاشفی سبزواری، تصحیح دکتر جواد عباسی

۸۰. راهنمای تصحیح متون/ نوشته جویا جهانبخش

۸۱. دیوان الهامی کرمانشاهی/ میرزا احمد الهامی، تصحیح امید اسلام‌پناه

۸۲. شرح نهج البلاغه نواب لاهیجی (۲ ج)/ میرزا محمد باقر نواب لاهیجانی، تصحیح دکتر سید محمد مهدی جعفری، دکتر محمد یوسف نیری

۸۳. دیوان مخلص کاشانی/ میرزا محمد مخلص کاشانی، تصحیح حسن عاطفی

۸۴. زبور آل داود/ سلطان هاشم میرزا، تصحیح دکتر عبد الحسین نوایی

۸۵. مجموعه آثار حسام الدین خوئی/ حسن بن عبد المؤمن خوئی، تصحیح صغری عباس‌زاده

۸۶. تذکره مقیم خانی/ محمد یوسف بیک منشی، تصحیح فرشته صرافان

۸۷. سبع رسائل علامهٔ جلال الدین محمد دوانی؛ تحقیق و تعلیق دکتر سید احمد تویسرکانی

۸۸. خلد برین/ محمد یوسف واله اصفهانی قزوینی، تصحیح میرهاشم محدث

۸۹. ترجمه فرحهٔ الغری/ محمد باقر مجلسی (قرن ۱۱ ق)، پژوهش جویا جهانبخش

۹۰. سراج السالکین/ گردآورنده ملا محسن فیض کاشانی؛ تصحیح جویا جهانبخش

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۶۰

۹۱. الآثار الباقیهٔ عن القرون الخالیهٔ/ أبوریحان محمد بن أحمد البیرونی، تصحیح پرویز اذکایی

۹۲. جذوات و مواقیت/ میر محمد باقر دادماد؛ علی اوجبی

۹۳. دو شرح أخبار و ابیات و امثال عربی کلیله و دمنه/ فضل الله إسفزاری و مؤلفی ناشناخته، تصحیح بهروز ایمانی

۹۴. هفت دیوان محتشم کاشانی/ کمال الدین محتشم کاشانی؛ دکتر عبد الحسین نوایی، مهدی صدری

۹۵. بدایع الملح/ صدر الأفاضل خوارزمی؛ تصحیح دکتر مصطفی اولیایی

۹۶. فهرست نسخه‌های خطی مدرسه امام صادق (ع) چالوس/ مقدّمه سید رفیع الدین موسوی؛ به کوشش محمود طیّار مراغی

۹۷. کتاب الأدوار فی الموسیقی/ صفی الدین عبد المؤمن بن یوسف بن فاخر الأرموی البغدادی

۹۸. تحفهٔ الملوک/ علی بن ابی حفص اصفهانی؛ تصحیح علی اکبر احمدی دارانی

۹۹. مثنوی شیرین و فرهاد/ سروده سلیمی جرونی؛ تصحیح دکتر نجف جوکار

۱۰۰. الإلهیات من المحاکمات بین شرح الإشارات/ لقطب الدین محمد بن محمد الرازی، تصحیح مجید هادی‌زاده

۱۰۱. الأربعینیات لکشف أنوار القدسیات/ القاضی سعید محمد بن محمد مفید القمی، تصحیح نجفقلی حبیبی

۱۰۲. الصراط المستقیم فی ربط الحادث بالقدیم/ میر محمد باقر داماد، تصحیح علی اوجبی

۱۰۳. اشراق اللاهوت فی نقد شرح الیاقوت/ عمید الدین ابو عبد الله عبد المطلب بن مجد الدین الحسینی العبیدلی، تصحیح علی اکبر ضیایی

۱۰۴. دقائق التأویل و حقائق التنزیل/ ابو المکارم محمود بن ابی المکارم حسنی واعظ، پژوهش جویا جهانبخش

۱۰۵. گوهر مقصود/ مصطفی تهرانی (میرخانی)، به کوشش زهرا میرخانی

۱۰۶. بلوهر و بیوذسف/ مولانا نظام، تصحیح محمد روشن

۱۰۷. سندبادنامه/ محمد بن علی ظهیری سمرقندی، تصحیح محمد باقر کمال الدینی

۱۰۸. تحفهٔ الفتی فی تفسیر سورهٔ هل أتی/ غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی، تصحیح پروین بهارزاده

۱۰۹. جهان دانش/ شرف الدین محمد بن مسعود مسعودی؛ تصحیح جلیل اخوان زنجانی

۱۱۰. کلیات بسحق اطعمه شیرازی/ مولانا جمال الدین ابو اسحق حلاج اطعمه شیرازی معروف به بسحق اطعمه شیرازی؛ تصحیح منصور رستگار فسایی

۱۱۱. محبوب القلوب (ج ۲)/ قطب الدین الاشکوری؛ تحقیق الدکتور ابراهیم الدیباجی- الدکتور حامد صدقی

۱۱۲. تاریخ عالم‌آرای امینی/ فضل اللّه بن روزبهان خنجی اصفهانی؛ تصحیح محمد اکبر عشیق

۱۱۳. روضهٔ المنجمین/ شهمردان بن ابی الخیر رازی؛ مقدمه، تحقیق و تصحیح جلیل اخوان زنجانی

۱۱۴. کلیات نجیب کاشانی/ نور الدین محمد شریف کاشانی؛ تصحیح اصغر دادبه و مهدی صدری

۱۱۵. إشراق هیاکل النور لکشف ظلمات شواکل الغرور/ غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی؛ تقدیم و تحقیق علی اوجبی

۱۱۶. مجموعه آثار عبد اللّه خان قراگوزلو/ حاجی عبد اللّه خان قراگوزلو امیر نظام همدانی؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات عنایت الله مجیدی

۱۱۷. تعلیقه بر الهیات شرح تجرید ملّا علی قوشچی/ شمس الدین محمد بن احمد خفری؛ مقدمه و تصحیح فیروزه ساعتچیان

۱۱۸. مرآت واردات/ محمد شفیع طهرانی (ره) مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر منصور صفت‌گل

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۶۱

۱۱۹. جواهرنامه نظامی/ محمّد بن ابی البرکات جوهری نیشابوری، به کوشش: ایرج افشار، با همکاری: محمّد رسول دریاگشت

۱۲۰. تاریخ رشیدی/ میرزا محمد حیدر دوغلات، تصحیح عباسقلی غفاری‌فرد

۱۲۱. اسناد پادریان کرملی/ بازمانده از عصر شاه عباس صفوی به کوشش دکتر منوچهر ستوده با همکاری ایرج افشار

۱۲۲. تنکلوشا/ از مؤلّفی ناشناخته به ضمیمه مدخل منظوم از عبد الجبار خجندی، مقدمه و تصحیح رحیم رضازاده ملک

۱۲۳. دیوان غزلیات میرزا جلال الدین اسیر شهرستانی (اصفهانی)/ تصحیح و تحقیق غلامحسین شریفی ولدانی

۱۲۴. جامع التواریخ: تاریخ افرنج، پایان و قیاصره/ رشید الدین فضل الله همدانی؛ تصحیح و تحشیه محمد روشن

۱۲۵. زاد المسافر/ ناصرخسرو قبادیانی بلخی، شرح لغات و اصطلاحات اسماعیل عمادی حائری؛ تصحیح و تحقیق محمد عمادی حائری

۱۲۶. جامع التواریخ: هند و سند و کشمیر/ رشید الدین فضل الله همدانی؛ تصحیح و تحشیه محمد روشن

۱۲۷. شرح نظم الدر/ صائن الدین علی بن محمد ترکه اصفهانی (۷۷۰- ۸۳۵ ه. ق)؛ تصحیح و تحقیق اکرم جودی نعمتی

۱۲۸. المختصر من کتاب السیاق لتاریخ نیسابور/ ابو الحسن الفارسی؛ تحقیق محمد کاظم المحمودی

۱۲۹. جنگنامه کشم/ از سراینده‌ای ناشناس. و جروننامه/ سروده قدری؛ تصحیح و تحقیق محمد باقر وثوقی و عبد الرسول خیراندیش

۱۳۰. تحلیة الارواح بحائق الانجاح/ المنسوب الی کمال الدین عبد الرزاق الکاشانی؛ تحقیق علی اوجبی

۱۳۱. خلاصة الاشعار و زبدة الافکار (بخش کاشان)/ میر تقی الدّین کاشانی؛ مصحح: عبد العلی ادیب برومند و محمّد حسین نصیری کهنمویی

۱۳۲. نسخه خطی و فهرست‌نگاری در ایران مجموعه مقالات و جستارها به پاس قدردانی از زحمات سی‌ساله فرانسیس ریشار؛ به کوشش احمد رضا رحیمی ریسه

۱۳۳. جامع التواریخ: اغوز/ رشید الدین فضل الله همدانی؛ تصحیح و تحشیه محمد روشن

۱۳۴. اسکندرنامه: (بخش ختا)/ منسوب به منوچهر خان حکیم؛ تصحیح علی رضا ذکاوتی قراگزلو

۱۳۵. جامع التواریخ (تاریخ اقوام پادشاهان ختای)/ تألیف رشید الدین فضل الله همدانی؛ تصحیح و تحشیه محمد روشن

۱۳۶. ختم الغرائب خاقانی شروانی (تحفة العراقین)/ نسخه برگردان به قطعه اصل نسخه خطی شماره ۸۴۵ کتابخانه ملی اتریش (وین) کتابت ۵۹۳ ه؛ به کوشش ایرج افشار

۱۳۷. کتاب ایرانی/ چهار مقاله در مباحث متن‌پژوهی، نسخه‌شناسی و کتاب‌آرایی؛ فرانسیس ریشار؛ ترجمه ع. روحبخشان

۱۳۸. ماهتاب شام شرق/ گزاره و گزینه‌ی اندیشه‌شناسی اقبال/ محمد حسین ساکت

۱۳۹. ارج‌نامه حبیب یغمایی/ سید علی آل داود

۱۴۰. دیوان اشراق/ میر محمد باقر میرداماد؛ پیشگفتار جویا جهانبخش/ سمیرا پوستین‌دوز

۱۴۱. متن‌شناسی شاهنامه‌ی فردوسی/ منصور رستگار فسایی

۱۴۲. مجالس جهانگیری/ عبد الستار بن قاسم لاهوری/ عارف نوشاهی و معین نظامی

۱۴۳. تحسین و تقبیح ثعالبی/ مترجم محمد بن ابی بکر بن علی ساوی/ عارف احمد الزغول

۱۴۴. مسخر البلاد/ محمّدیار بن عرب قطغان/ نادره جلالی

۱۴۵. ارشاد/ عبد اللّه بن محمّد بن ابی بکر قلانسی نسفی/ عارف نوشاهی

۱۴۶. ارج‌نامه ملک الشعراء بهار/ علی میر انصاری

۱۴۷. مرآت الوقایع مظفری/ عبد الحسین خان ملک المورخین/ دکتر عبد الحسین نوایی

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۶۲

۱۴۸. سفارت‌نامه خوارزم/ رضا قلی خان هدایت؛ جمشید کیان‌فر

۱۴۹. تاریخ هرات (نسخه برگردان)/ مؤلف ناشناخته/ محمد رضا ابویی مهریزی، محمد حسن میر حسینی با مقدمه ایرج افشار

۱۵۰. جامع التواریخ: بخش بنی اسرائیل/ رشید الدین فضل الله همدانی؛ تصحیح و تحشیه محمد روشن

۱۵۱. خلاصهٔ الاشعار و زبدهٔ الافکار (بخش اصفهان)/ میر تقی الدّین کاشانی؛ مصحح: عبد العلی ادیب برومند و محمّد حسین نصیری کهنمویی

۱۵۲. دربندنامه میرزا حیدر وزیراف/ به اهتمام جمشید کیان‌فر؛ با همکاری نوری محمدزاده

۱۵۳. خزائن الأنوار و معادن الأخبار/ میر محمد رضا بن محمد مؤمن خاتون‌آبادی؛ تصحیح و تحقیق مریم ایمانی خوشخو.

۱۵۴. رباعیّات حکیم خیّام طربخانه یاراحمد رشیدی، رساله سلسلهٔ الترتیب، خطبه تمجید ابن سینا/ با مقدمه و حواشی عبد الباقی گولپینارلی

۱۵۵. جامع التواریخ (تاریخ سامانیان و بویهیان و غزنویان)/ رشید الدین فضل اللّه همدانی؛ تصحیح و تحشیه محمد روشن.

۱۵۶. جامع التواریخ (تاریخ آل سلجوق)/ رشید الدین فضل اللّه همدانی؛ تصحیح و تحشیه محمد روشن.

۱۵۷. منتخب رسالات صفاء الحق/ سید حسن ۲ مدنی همدانی گزینش، ویرایش و تعلیقات: علیرضا ذکاوتی قراگزلو

۱۵۸. دفتر اشعار صوفی/ صوفی محمّد هروی (قرن نهم)؛ به کوشش: ایرج افشار

۱۵۹. تحفهٔ السلاطین/ محمد بن جابر انصاری؛ به کوشش احد فرامرز قراملکی، زینت فنی اصل و فرشته مسجدی

۱۶۰. تحفهٔ الدستور (فرهنگ اعداد کلمات)/ لطف اللّه بن عبد الکریم کاشانی؛ تصحیح مهدی صدری.

۱۶۱. شجرهٔ الملوک (تاریخ منظوم سیستان)/ سروده صبوری، ناصح و ظهیر؛ تحقیق، تصحیح و توضیحات منصور صفت‌گل.

۱۶۲. سلم السماوات/ ابو القاسم بن ابی حامد کازرونی؛ تصحیح عبد الله نورانی.

۱۶۳. بیان الحقایق/ رشید الدین فضل اللّه همدانی؛ تصحیح هاشم رجب‌زاده.

۱۶۴. قرآن فارسی کهن/ تاریخ، تحریرها، تحلیل؛ محمد عمادی حائری

اشرف التواریخ، متن، ص: ۵۶۳

مجموعه ارج‌نامه‌ها (در دست تألیف و انتشار)

۱. ارج‌نامه عباس اقبال آشتیانی/ روزبه زرّین کوب

۲. ارج‌نامه ملک الشعراء بهار/ علی میرانصاری

۳. ارج‌نامه احمد بهمنیار/ غلامرضا جمشیدنژاد اول

۴. ارج‌نامه مهدی بیانی/ محسن جعفری‌مذهب

۵. ارج‌نامه پرویز ناتل خانلری/ علی میرانصاری

۶. ارج‌نامه محمد تقی دانش‌پژوه/ فریبا افکاری

۷. ارج‌نامه مولوی محمد شفیع/ نجم الرشید (پاکستان)

۸. ارج‌نامه حافظ محمود شیرانی/ سلیم مظهر (پاکستان)

۹. ارج‌نامه ذبیح الله صفا/ سید علی آل داود

۱۰. ارج‌نامه عبد العزیز طباطبایی/ علی رفیعی علامرودشتی

۱۱. ارج‌نامه علی اکبر فیّاض/ محمد حسین ساکت

۱۲. ارج‌نامه بدیع الزمان فروزانفر/ عنایت اللّه مجیدی و علی میرانصاری

۱۳. ارج‌نامه ابو القاسم قربانی/ یونس کرامتی

۱۴. ارج‌نامه محمد قزوینی/ علیرضا بهرامیان

۱۵. ارج‌نامه صادق کیا/ عسگر بهرامی کهیش‌نژاد

۱۶. ارج‌نامه احمد گلچین معانی/ بهروز ایمانی

۱۷. ارج‌نامه محمد جواد مشکور/ سید سعید میر محمد صادق

۱۸. ارج‌نامه محمد معین/ محمد غلامرضایی

۱۹. ارج‌نامه سعید نفیسی/ جلالی پندری

۲۰. ارج‌نامه امیر حسین یزدگردی/ اصغر دادبه

۲۱. ارج‌نامه حبیب یغمایی/ سید علی آل داوود

۲۲. ارج‌نامه غلامحسین یوسفی/ محمد جعفر یاحقی

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف

مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹